# تاریخ بیست ساله ایران

جلد ششم

# استمرار دیکتاتوری رضاشاه پهلوی



ملاقات سیاسی و سوغات سفر ترکیه

نگارش و تألیف : حسین مکی

# تاریخ بیست سالهٔ ایران

جلد ششم

# استمرار دیکتاتوری رضاشاه پهلوی

تألیف و نگارش
حسین مکّی

نشر ناشر
تهران، ۱۳۶۲

وَالنّاشِراتِ نَشْراً

(سورهٔ مرسلات— آیه سوم)

ازاین کتاب ده هزار نسخه
درچاپخانه فراین به طبع رسید
حق چاپ مخصوص «ناشر» است
خیابان انقلاب نرسیده به پارک دانشجو
پلاک ۱۰۹۲

## بسمه تعالی

خوانندهٔ عز یز،

«نـاشر» خوشحـال است که در ایـن فرصـت، نـخسـت بـار یـا بـاری دیـگـر، بـا شـمـا آشـنـا می شود. هرچند از نزدیک شما را نمی شناسد، از شما بیگانه نیست، ز یرا خود در زمرهٔ کتابخوانها بوده و هنوز هست و می داند که نسل انقلابی امروز تا چه مایه به خوراک معنوی نیاز دارد و با چه عطشی در آرزوی آن است که از آبشخور علم و معرفت سیراب شود. این نسل در جوّی ز یست می کند که از عناصر انقلابی و سیاسی اشباع شده است. این نسل مشتاق دانستن و آموختن و بالیدن‌است و به همین سودا،بیش‌از هرچیز به کتاب روی می آورد. «ناشر» خواسته است در برآوردن این نیاز حیاتی سهمی داشته باشد.

لیکن ادای این سهم مستلزم آن است که نخست ذایقهٔ خر یداران دانش و هنر را بشناسد و دیگر آنکه به جلب همکاری نو یسندگان نایل آید و به همّت آنان آنچه را که به ذوق کتاب دوستان خوش و گوارا و در عین حال برای پرورش معنوی آنها سودمند است فراهم آورد.

راهنمای «ناشر» در این راه، مکتب اوست که مکتب قاطبهٔ افراد نسل انقلابی کشور اسلامی ما نیز هست— مکتب قرآن و اسلام اصیل که ما را به کسب علم موظّف می سازد و شعارش این است:

فَبَشِّرْ عِبادِ الَّذینَ یَسْتَمِعُونَ القَولَ فَیَتَّبِعُونَ اَحْسَنَهُ
اُولئِکَ الَّذینَ هَدیهُمُ اللّهُ وَاُولئِکَ هُمْ اُولوالاَلْباب

(سورهٔ زُمَر. آیهٔ ۱۸)

این مکتب میان دین و سیاست نه به جدایی بلکه به پیوندی زنده قایل است، که به قول مدّرس شهید: «سیاست ما عین دیانت ماست و دیانت ما عین سیاست ماست».

در جهان امروز، که ارتباطات بدین غایت فشرده و گسترده است و رسانه‌های گروهی نقشی با این دامنه و وسعت ایفا می کنند، سرنوشتهای افراد بهم گره خورده‌اند. در چنین جهانی، انزوا و بیخبری از دنیا و مافیها از مسلمانان واقعی پذیرفته نیست. از این رو، «ناشر» می کوشد تا

نسل کنونی را با جریانهای فکری و سیاسی جهان امروز و تحوّلات آن آشنا سازد و در کنار کتب اسلامی، متون و ادبیات فارسی، تاریخ و سیاست کشور اسلامی خودمان، پیرامون کشورهای جهان سوم و به تناسب، سایر ملل و نحل، معلومات معتبری در دسترس او بگذارد.

در عین حال «ناشر» معتقد است که نسل جوان ما اگر بخواهد معنا و اهمیّت تاریخی انقلاب اسلامی را بخوبی در یابد و شخصیّتها، نیروها و جناحهایی را که در این انقلاب نقشهای مثبت یا منفی داشته‌اند درست بشناسد و تأثیر آنها را در جناحهای سیاسی و اجتماعی کشور نیک ارزیابی کند، باید نخست به تاریخ تحوّلاتِ دست کم یک قرن و نیم اخیر ایران آشنا گردد، یعنی به اوضاع و احوال دوره‌ای که در آن، میان قدرتهای استعماری و ایادی و نوکران آنها از سویی، و عناصر و جنبشها و سازمانهای ضد استعماری و استقلال طلب از سوی دیگر، نبردی بی امان در جریان بوده است. «ناشر» آثاری را که خواننده را به این مقصود نزدیک سازد، بویژه وجههٔ همّت خود قرار داده است و از همکاری نویسندگانی که در این باب مطالعه و پژوهش کرده‌اند استقبال می نماید.

«ناشر» در راه نیل به هدفهای خود و در اجرای برنامه‌ای که هرچند بلند پروازانه به نظر آید، به درگیری با آن دل نهاده است، لطف الهی و اقبال نسل انقلابی و تشریک مساعی ارباب قلم و مردان تحقیق و اهل ذوق را یار و مددکار خود می خواهد.

اینک کتاب حاضر، به سیاق سخنی که رفت تقدیم خوانندگان گرامی می‌شود. با عنایت به این نکته که چنانچه نقدی و یا سخنی پیرامون مطالب کتاب دارند، مستدل و مستند، ما را از آن آگاه سازند تا با رعایت حق جواب در چاپهای بعدی درج شود.

باشد که خدمات «ناشر» از رضا و تأیید خداوندی بهره‌ور گردد، ان‌شاءالله.

و بالله التوفیق وعلیه التکلان.

## فهرست مندرجات


مقدمهٔ مؤلف ..... سیزده
ثروت رضاشاه و چگونگی جمع‌آوری آن ..... ۱
داستان سختیها و ناملایمات رضاشاه ..... ۳
املاک و اموال بچه کیفیّت بدست آمده:
۱ ــ از بودجهٔ شهرداری ..... ۱۲
۲ ــ تصرف املاک مردم ..... ۱۹
۳ ــ فروش خالصجات دولت ..... ۳۸
مقالات ملک‌الشعراء بهار دربارهٔ ضبط اموال شادلو ..... ٤٤
بحث مجلس بر سر املاک رضاشاه ..... ٦۰
٤ ــ کوچاندن عشایر و ایلات ..... ٦٦
۵ ــ رفتار مأمورین املاک شاهی با مردم ..... ۸۰
فجایع دیگر زمان رضاشاه ..... ۱۰۱
سرلشکر انصاری و رضاشاه ..... ۱۰۲
گرفتاری میرزا طاهر تنکابنی ..... ۱۰۵
شهربانی سرلشکر آیرم و شهربانی سر پاس مختاری ..... ۱۰۹
مقالات راجع به املاک رضاشاه ..... ۱۱۳
سرنوشت املاک رضاشاه ..... ۱۲۹
صلح‌نامهٔ رضاشاه ..... ۱۳۰
فرمان مصالحهٔ محمدرضا شاه ..... ۱۳۰
طرح و تصویب لایحهٔ املاک واگذاری ..... ۱۳۲

سرنوشت املاکی که به محمدرضا شاه واگذار شد ..... ۱۳۷
تزیینات هتل‌ها از جیب مردم ..... ۱۳۸
رضاشاه در مشهد ..... ۱۴۰
خارجی‌ها دربارهٔ رضاشاه چه نوشته‌اند ..... ۱۴۳
مسافرت پهلوی به ترکیه ..... ۱۴۴
نطقهای رسمی ..... ۱۴۸
بخشیدن ارتفاعات آرارات به ترکیه ..... ۱۵۳
شاه و افغانستان ..... ۱۵۴
فخرالدین پاشا و واحدهای نظامی ایران ..... ۱۵۵
ارزشهای دوستی با همسایگان ..... ۱۵۶
مقالهٔ مخبرالسلطنه دربارهٔ سفر رضاشاه به ترکیه ..... ۱۵۸
امتیاز غیرقانونی نفت بحرین ..... ۱۵۹
سلب حقوق نمایندگان ایلات ..... ۱۶۰
هزارهٔ فردوسی و سبب برگزاری آن ..... ۱۶۱
مسائل اخلاقی در شاهنامه ..... ۱۶۵
ارادت فردوسی به اهل‌بیت علیهماالسلام ..... ۱۶۹
مقالهٔ مخبرالسلطنه دربارهٔ هزارهٔ فردوسی ..... ۱۷۰
مقالهٔ اطلاعات در یک ربع قرن ..... ۱۷۱
مقالهٔ اورنگ دربارهٔ آشنائی رضاشاه با فردوسی ..... ۱۷۵
فردوسی از نظر شعرا و نویسندگان ..... ۱۸۲
نمایشگاه امتعهٔ وطن ..... ۱۹۶
«ایران» بجای «پرس» ..... ۱۹۸
نصب اولین سنگ بنای دانشگاه تهران ..... ۱۹۹
ایجاد تالار تشریح پزشکی ..... ۲۰۰
اتحادیهٔ بین‌المجالس ..... ۲۰۱
کلاه پهلوی به شاپو تبدیل شد ..... ۲۰۱
الغای عناوین ..... ۲۰۳
دستور مجالس ترحیم ..... ۲۰۴
یکی شدن ساعات در کشور ..... ۲۰۵
کابینهٔ فروغی ..... ۲۰۵
تأسیس فرهنگستان ..... ۲۰۶

افتتاح دورهٔ دهم مجلس ..... ۲۱۰
رئیس مجلس (عدل‌الملک دادگر) مغضوب می‌شود ..... ۲۱۰
معرفی دولت به مجلس دورهٔ دهم ..... ۲۱۸
مغضوب شدن دشتی و رهنما ..... ۲۱۹
افزایش سرمایهٔ بانک ملی ایران ..... ۲۲۱
انعقاد قرارداد تهاتری با آلمان ..... ۲۲۱
انحصار پشم و پوست ..... ۲۲۲
الغای تعهدات گمرکی ۱۳۰۷ ..... ۲۲۲
اختلاف بین ایران و شوروی ..... ۲۲۳
درگذشت مشیرالدوله ..... ۲۲٤
فرار سرلشکر آیرم رئیس شهربانی کل ..... ۲۲۷
سرانجام آیرم (به قلم طباطبائی مدیر سالنامهٔ دنیا) ..... ۲۳۰
دربارهٔ سرلشکر آیرم (به قلم معتصم‌السلطنه فرخ) ..... ۲٤۰
خاطرات اشرف دربارهٔ آیرم ..... ۲٤۷
تغییر کلاه و لباس ..... ۲۵۰
ایجاد محدودیت روحانیون ..... ۲۵۱
شیراز موجد قیام مشهد ..... ۲۵۲
قیام مردم مشهد ..... ۲۵۲
رفع حجاب ــ ره‌آورد سفر ترکیه ..... ۲۵۸
خاطرات محمود جم راجع به ۱۷ دی ۱۳۱٤ ..... ۲۵۹
نوشتهٔ مخبرالسلطنه دربارهٔ حجاب ..... ۲٦۸
ماجرائی در شهرخوی ..... ۲۷۲
استعفای فروغی و تشکیل کابینهٔ جم ..... ۲۷۳
اعدام اسدی نایب‌التولیهٔ آستان قدس ..... ۲۷٤
انعکاس کشف حجاب ..... ۲۷٦
فاجعهٔ مشهد در مجلس طرح می‌شود ..... ۲۷۹
ماههای شمسی بجای ماههای قمری ..... ۲۸۵
وزیر طرق تحت تعقیب قرار گرفت ..... ۲۸٦
اولین جشن نوروزی با لباس رسمی ..... ۲۸٦
عمارت جدید بانک ملی ..... ۲۸۷
راه‌آهن شمال ..... ۲۸۷

مراجعت ولیعهد از اروپا ..... ۲۸۷
خندهٔ رضاشاه ..... ۲۸۸
پیش‌آهنگی توسعه یافت ..... ۲۸۸
کارخانجات قندسازی باز می‌شود ..... ۲۸۸
دکترشاخت به ایران دعوت شد ..... ۲۸۹
اعطای امتیاز نفت به کمپانیهای امریکائی ..... ۲۸۹
مخالفت انگلستان و روسیه با اعطای امتیاز ..... ۲۹۰
لایحهٔ واگذاری امتیاز نفت به شرکت امریکائی ..... ۲۹۵
خودکشی یا قتل داور ..... ۳۱۵
تریاک خوردن داور (به قلم مخبرالسلطنه) ..... ۳۱۶
اشتباهات داور (به قلم محمود بَدِر) ..... ۳۱۷
علل خودکشی داور (به قلم محمود جم) ..... ۳۲۰
داور که بود، چه کرد؟ (به قلم فرخ کیوانی) ..... ۳۲۴
سرلشکر آیرم و داور (به قلم حسین دادگر) ..... ۳۲۸
آیا کاسه کوزه‌ها سر داور شکست؟ ..... ۳۳۳
سرنوشت قرارداد نفت با شرکت امریکائی ..... ۳۳۴
اعلام الغای امتیاز نفت در مجلس ..... ۳۳۵
مسافرت شاه و ولیعهد به اطراف کشور ..... ۳۳۶
اولین قطار راه‌آهن شمال ..... ۳۳۸

## جهان بطرف جنگ دوم جهانی:

مقدمات پیمان سعدآباد ..... ۳۳۸
همبستگی ایران با همسایگان ..... ۳۴۰
هیئت اعزامی ترکیه در تهران ..... ۳۴۱
سفر وزیر خارجهٔ ترکیه به ایران ..... ۳۴۲
پیمان عدم تعرض ایران و ترکیه و عراق و افغانستان ..... ۳۴۲
مسافرت وزیر خارجهٔ ایران به افغانستان ..... ۳۴۲
ورود رئیس‌الوزرای افغانستان به ایران ..... ۳۴۳
ابلاغیه در تعقیب مذاکرات ایران و ترکیه ..... ۳۴۴
ابلاغیه عدم تعرض ایران و افغانستان و عراق و ترکیه ..... ۳۴۵
پیمان سعدآباد ..... ۳۴۶

عهدنامهٔ سرحدی ایران و عراق ..... ۳۵۰
عهدنامهٔ مودّت ایران و عراق ..... ۳۵٤
عهدنامهٔ تسویهٔ مسالمت‌آمیز اختلافات ایران و عراق ..... ۳۵٦
زیان پیمان سعدآباد ..... ۳٦۳
قرارداد تجارتی و اقامت بحر پیمائی با شوروی ..... ۳٦۵
شرکت ایران در نمایشگاه صنایع لنینگراد ..... ۳٦٦
سفر هیئت اقتصادی ایران به روسیه ..... ۳٦۷
افتتاح دورهٔ یازدهم مجلس ..... ۳٦۷
معرفی دولت به مجلس دورهٔ یازدهم ..... ۳٦۸
درگذشت وزیر خارجه ..... ۳٦۹
بودجهٔ سال ۱۳۱٦ کل کشور ..... ۳٦۹
ورود مهاجرین به ایران ..... ۳۷۰
گشایش تونل کندوان ..... ۳۷۰
کشف شبکهٔ کمونیستی ..... ۳۷۰
نوشتهٔ علی اصغر حکمت در بارهٔ ۵۳ نفر ..... ۳۷۲
ایجاد کارخانهٔ دخانیات ..... ۳۸۳
تأسیس کارخانهٔ برق ..... ۳۸۵
اعلام نامزدی ولیعهد ..... ۳۹۰
عزیمت ولیعهد به مصر برای آوردن عروس ..... ۳۹۱
نوشتهٔ مخبرالسلطنه هدایت در بارهٔ عروسی ولیعهد ..... ۳۹۳
اشیائی که برای تزیین کاخها از مردم گرفتند ..... ۳۹٤
افتتاح کارخانهٔ شهباز ..... ۳۹۹
برکناری دو وزیر ..... ٤۰۰
تغییرات در کابینه ..... ٤۰۵
اتصال راه‌آهن سراسری ..... ٤۰۵
ولیعهد دورهٔ دانشکدهٔ افسری را بپایان رسانید ..... ٤۰٦
عروسی شمس و اشرف ..... ٤۰٦
گشایش کارخانهٔ ریسندگی قم ..... ٤۰۷
کفالت وزارت راه ..... ٤۰۸
پوند پایهٔ طلا را از دست داد ..... ٤۰۸
هیئت اعزامی به مسکو ..... ٤۰۸

درگذشت کمال آتاتورک ..... ۴۰۹
قطع رابطه با فرانسه ..... ۴۰۹
استقرار روابط مجدد با فرانسه و نامه های متبادله ..... ۴۱۰
دعوت حکمت و سهیلی بکار ..... ۴۱۲
تخفیف در کرایهٔ خشکبار ..... ۴۱۲
ایجاد بانک رهنی ..... ۴۱۲
سازمان پرورش افکار ..... ۴۱۲
بودجهٔ سال ۱۳۱۸ کشور ..... ۴۱۳
ایجاد دستگاه فرستندهٔ رادیو در ایران ..... ۴۱۴
امتیاز معادن به کمپانیهای هلندی ..... ۴۱۴
متن قرارداد اکتشاف با شرکت هلندی ..... ۴۱۶
متن قرارداد استخراج با شرکت هلندی ..... ۴۲۴
سرشماری ..... ۴۳۵
گشایش دوازدهمین دورهٔ قانونگذاری ..... ۴۳۵
کابینهٔ دکتر متین دفتری ..... ۴۳۷
گشایش راه شاهرود به گرگان ..... ۴۳۹
تغییر پنج سفیر ..... ۴۳۹
گشایش خط آهن تهران ــ قزوین ..... ۴۴۰
آغاز جنگ دوم جهانی ..... ۴۴۰
ورود نیروی آلمان به چکسلواکی ..... ۴۴۰
الحاق بوهم و مراوی بآلمان ..... ۴۴۱
حملهٔ آلمان به لهستان ..... ۴۴۱
پیشروی ارتش شوروی در لهستان ..... ۴۴۱
انعقاد پیمان بین شوروی و کشورهای بالتیک ..... ۴۴۲
تلاقی ارتش سرخ و نیروی آلمان در لهستان ..... ۴۴۲
بیطرفی ایران در جنگ ..... ۴۴۳
احضار دانشجویان ایران مقیم اروپا ..... ۴۴۳
اقدام برای جلوگیری از ترقی قیمتها و احتکار ..... ۴۴۳
جنگ بین شوروی و فنلاند ..... ۴۴۳
اشغال دانمارک و نروژ بتوسط آلمان ..... ۴۴۴
حملهٔ آلمان به هلند و بلژیک و لوکزامبورگ ..... ۴۴۵

عقب‌نشینی ازدونکرک ..... ٤٤٦
اعلان جنگ ایتالیا به فرانسه ..... ٤٤٦
متارکهٔ جنگ در فرانسه ..... ٤٤٦
برکناری دکتر متین دفتری و ریاست وزرائی منصور ..... ٤٤٧
احساس خطر رضاشاه ..... ٤٤٨
رکود در صادرات نفت ..... ٤٤٩
اختلاف با شرکت نفت انگلیس و ایران ..... ٤٥١
حل اختلاف با شرکت نفت ..... ٤٥٤
مانور ارتش در اطراف همدان ..... ٤٥٤
پیمان بازرگانی ایران و آلمان ..... ٤٥٥
هیئت نمایندگی شوروی در تهران ..... ٤٥٥
چگونه از تجزیهٔ ایران جلوگیری شد ..... ٤٥٦
نظر دول بزرگ بنفت ایران در موقع جنگ دوم جهانی ..... ٤٥٧
تقاضای شوروی برای امتیاز نفت شمال ..... ٤٦١
قدمهائی که برای سازش بین امریکا و انگلیس برداشته شد ..... ٤٦٥
غائله آذربایجان ..... ٤٧١
مذاکرات وزیران خارجهٔ سه دولت در یالتا ..... ٤٧٢
نطق حکیمی نخست‌وزیر در مجلس شورای ملی ..... ٤٧٦
مذاکرات کنفرانس مسکو ..... ٤٧٩
حکومت قوام و مذاکره با استالین ..... ٤٨٥
اخطار امریکا و انگلیس به شوروی ..... ٤٨٧
اولتیماتوم ترومن به استالین ..... ٤٨٨
تصمیم شوروی به خروج از ایران ..... ٤٨٩
موافقتنامهٔ قوام ــ سادچیکف و خروج قوای شوروی از ایران ..... ٤٩١

## مقدمهٔ مؤلف

خوانندهٔ گرامی، در دورهٔ تاریخ بیست سالهٔ ایران که اینک جلد ششم آن از نظر شما می گذرد سعی شده است وقایع چونان صحنه های فیلم مستندی، آنچنان زنده مجسّم شود که گوئی حوادث را بچشم می بینید. آنچه می خوانید زائیده ذهن و تخیّل نگارنده نیست؛ حقایق و وقایع مستند از لابلای روزنامه ها، مجلات، خاطرات رجال، مذاکرات مجلس و کتابها گردآوری و براساس رعایت حق قضاوت برای خواننده و بی آنکه سلیقه و استنباط خاصی القاء گردد، تدوین و طبع شده است تا خواننده در قضاوت و در یافت آنچه بنظر وی صواب می آید مختار باشد.

در این جلد آنجا که صحبت در بارهٔ ثروت رضاشاه است، پس از مطالعهٔ اسناد و مدارک، برای خوانندهٔ منصف این سؤال پیش می آید که رضاخان که در دوران سربازی در هفت آسمان یک ستاره نداشته است چگونه ظرف مدّت شانزده یا حداکثر بیست سال صاحب چنان ثروت بیکرانی شده که یکی از بزرگترین سرمایه داران و مالکین بزرگ نه تنها در ایران بل در جهان بشمار آمده است؟!

مسأله فقر و فاقهٔ رضاخان مطلبی نیست که مخالفین برای او ساخته و پرداخته باشند، خود او در زمان سلطنتش بارها بر زبان آورده است و آنها که شنیده‌اند، حتی در زمانی که فرزندش محمدرضا شاه بر اریکهٔ قدرت و سلطنت مستقر بود، از زبان رضاخان در مطبوعات منتشر کرده‌اند. اگر چنین مطلبی خلاف واقع بود نویسندهٔ آن حتماً تحت تعقیب حکومت پلیسی قرار می گرفت.

مطالب و اسناد تاریخی که در این دورهٔ تاریخ بیست سالهٔ ایران نوشته یا نقل شده است مربوط به دوران گذشتهٔ دور یا قبل از میلاد مسیح نیست که تصور کنیم مورخین احیاناً مطالب را بزرگ یا کوچک جلوه داده یا مبالغه کرده باشند تا خواننده را دچار حیرت و اعجاب سازند؛

مربوط به زمان نُرُن امپراطور روم و شرح سفاکی های او نیست که در دوران حیات ننگینش حدود سیصدهزار نفر را بکام اژدهای بیداد انداخته است و یا شهر رم را به آتش

هوس خود کشیده تا صحنه های واقعی آتش سوزی را مدل نقاشی خود قرار دهد؛

مربوط به زمان بنی اُمیّه نیست که نوشته اند حجاج بن یوسف ثقفی که از جانب عبدالملک مروان بحکومت کوفه منصوب شد در دوران حکومت خود کامه و جنایت بارش حدود صدهزار مردم بیگناه را کشت و عدهٔ زندانیان او ازهشتادهزار نفر تجاوز میکرده است؛

آری، وقایع تاریخ بیست سالهٔ ایران مربوط به عصر و زمان ما و آثار آن هنوز باقی است. هنوز عده‌ای از شهود عینی آن وقایع حیات دارند؛ هنوز عدهٔ زیادی از ورثهٔ مقتولین و مظلومین و ستمدیدگانی که از هستی ساقط شدگان آن دوران هستند وجود دارند.

رضاشاه روزی که از سلطنت برکنار و روانهٔ تبعید شد، طبق آمار و ارقام صحیح رسمی، دارای چهارصد و چهل هزار سند مالکیت بود و در بانک ملی ایران یک قلم ۶۸ میلیون تومان نقدینه داشت که به فرزندش واگذار کرد، بعلاوه بطوری که گفته اند ۵۸ میلیون پوند هم در بانکهای انگلستان سپرده داشته است. عایدات املاکش در سالهای آخر سلطنت حدود شصت میلیون تومان بوده، یعنی بیش از عایدات یکسالهٔ کشور ایران و اگر به حساب خزانهٔ اقبال السلطنهٔ ماکوئی و سایر خزاین و اموال منقولی که از سایرین به حیله و قهر ستانده رسیدگی شود آنوقت معلوم می شود چه ثروت غیرقابل احصائی بدست آورده است.

کیست که تصور کند چنین ثروت بیکرانی در ظرف مدتی نه چندان طولانی از طریق مشروع یا با عرق جبین و کدّیمین بدست آمده باشد؟!

در این جلد اسناد غیرقابل انکاری ارائه شده است و ملاحظه می فرمائید برای جمع این ثروت چه خانمانها به آتش بیداد سوخته است؛ چه افرادی فقط به جرم داشتن قطعه زمینی در زندانها معدوم شده‌اند؛ چه بینوایانی در حین بیگاریهای توانفرسا بدیار نیستی رهسپار شده اند.

اگر جنگ دوم جهانی درنگرفته بود، رضاشاه درنظر داشت بهترین مستغلات شهری را نیز ضبط کند و دست اندرکار ارزیابی املاک مرغوب مردم بود تا به قیمت ناچیز و باصطلاح به ثمن بخس صاحب شود. در سال ۱۳۱۹ ارزیابهائی فرستاده بود که بخش بزرگی از طالقان را برای او تصاحب کنند.

مسلماً اگر سلطنت رضاشاه با همین رویه و شیوه ادامه داشت انقلاب مردم ایران حتمی بود، زیرا به حکم «الملک یبقیٰ مع الکفر ولا یبقیٰ مع الظلم» بیدادگریها به حدّی میرسید که غیرقابل تحمل بود و تولید چنان انفجاری می کرد که آن حکومت خودکامه و استبدادی را متلاشی می ساخت.

آری، علم الاجتماع هم از پاره‌ای جهات از قوانین طبیعی و فیزیکی پیروی می کند، زیرا به تجربه ثابت شده است که همانگونه که در دیگ بخار وقتی در یچهٔ اطمینان را مسدود کنند هرقدر جدار دیگ ضخیم و پراستقامت انتخاب شده باشد، تداوم

ـرارت بـالاخـره آنرا منفجر می سازد؛ بهمین گونه وقتی در یک کشور حکومت دیکتاتوری و پلیـسی برقرار گردد سرانجام تداوم مظالم و تراکم بیدادگری تولید انقلاب می کند و دود دل مظلوم روزگار ظالم را سیاه می سازد.

تـاریخ سیـاسـی و اجتـماعی دنیا نمونه های بسیار از اینگونه نشان داده است: در فـرانـسه حکومت جابرانهٔ بوربن ها وتراکم مظالم آنها چنان انقلابی ایجاد کرد که لوئی ۱۶ را از تـخـت بـزیر کشید و او و ملکه آنتوانت و صدها تن دیگر را بزیر گیوتین برد؛ در روسیه ظـلـم تـزار و کـشـتارها بقدری بود که از شنیدن آن موی بر اندام راست می ایستد، منجمله در تـاریخ مـیـخـوانیم که در مسکو حدود چهارصدهزار نفر و در پطروگراد سیصدهزار نفر زندانی بـوده انـد و عده ای از محبوسین بینوارادرسرمای سی چهل درجه زیر صفر برودخانه های یخ بسته مـی بـردنـد یـخ را مـی شـکستند و آنان را زنده زنده در زیر یخ مدفون می ساختند. البته بهمین نـسبـت کـه آتـش بـیداد در روسیه افزون بود، واکنش مردم نیز موحش تر بود و انقلاب چنان انـفجاری ایجاد کرد که دنیا را تکان داد و عدهٔ زیادی نابود شدند. نوشته اند که خانوادهٔ تزار را بـه زیـرزمـیـنی برده صغیر و کبیر را به مسلسل بستند بطوری که از آن خانواده در دنیا باقی نماند.

اگـر روزگـار بـه رضـاشـاه بـیش مهلت داده بود و چند سال دیگر بدان شیوه و منوال سـلـطـنـت می کرد سرنوشتش بهتر از لوئی ۱۶ و تزار روسیه یا تیمورلنگ (که از کلّه ها مناره ساخت و سرانجام دودمانش بباد رفت) نبود.

گـرچه بـعـضـی معتقدند که مجازات بشر ناقص است و استدلال می کنند مثلاً اگر سـرانـجـام مـردم روم تـوانـستند نُرُن را بجزای اعمالش برسانند کشتن او فقط به قصاص خون یـکـی از هزاران مردم بیگناه بوده است و خون بقیه به هدر رفته است و نظایر آن... ولی آنچه مـسـلـم اسـت ظـلـم پـایـدار نـمـی ماند و نظام آفرینش و دست انتقام گریبان ظالمین را رها نخواهد کرد و از مجازات ــ ولو بطور ناقص ــ مصون نخواهند بود.

درسـت اسـت کـه رضـاشـاه مانند تزار روسیه و لوئی ۱۶ و سایر ستمگران کیفر ندید ولـی بـطـور یـکـه در جـلد هفتم، یعنی آخرین جلد تاریخ بیست سالهٔ ایران، ملاحظه خواهید فرمود از روزی که از سلطنت برکنار و بطرف تبعیدگاهش روانه شد تا روزی که مُرد هر روز با کابوسی وحشتناک دست به گریبان بود و در حقیقت سالها جان کَند و خون جگر خورد تا مرد. آری بقول سعدی:

ظـالـم کـه کـبـاب از دل درویـش خـورد چون در نـگـری از جـگـر خـویـش خـورد

**حسین مکی**

**خردادماه ۱۳۶۲**

# تاریخ بیست سالهٔ ایران

# استمرار دیکتاتوری رضاشاه پهلوی

## (۱۳۱۳ تا ۱۳۱۹)

## ثروت رضا شاه و چگونگی جمع‌آوری آن

**شاهی که بر رعیت خود میکند ستم**
**مستی بود که میخورد از ران خود کباب**
**(صائب تبریزی)**

همه میدانند که رضاخان قبل از کودتا یعنی در دوره سربازی بقول معروف «در هفت آسمان یک ستاره نداشت» حتی در موقعی که افسری جزء بود در یک خانهٔ محقر استیجاری در یکی از کوچه‌های سنگلج منزل داشت، و ماجرای صابون فروش دوره گرد مشهور است که به خانهٔ رضاخان چند قالب صابون نسیه داده بود و چند روز بعد برای مطالبهٔ پول صابون مراجعه کرد و کار به نزاع لفظی کشیده وحرفهای زشت بین رضاخان و صابون فروش رد و بدل میشود و پس از آنکه رضا خان بمقام وزیر جنگی ارتقاء یافت اتفاقاً روزی ضمن عبور با صابون فروش مزبور مواجه و مصادف میشود و صابون‌فروش مورد سؤال و جواب قرار میگیرد. این داستان را معمرین شنیده‌اند وحتی در یکی از روزنامه هم نوشته‌اند که در کتاب «رضاشاه» بچاپ رسیده است.

امّا دراواخر دوران وزیرجنگی نخست بومهن و سپس رودهن را متصرف

شد واز آنجا همانطور که مجلهٔ پیکار ــ که در برلن منتشر میشد ــ کاریکاتوری از رضاشاه بشکل اژدهای خطرناکی کشیده بود که درحین خزیدن زمین‌ها و قراء و قصبات و املاک مردم را می بلعید. ناگفته نباید گذاشت که انتشار این کاریکاتور و مطالب آن موجب گردید که روابط بین ایران وآلمان بتیرگی گرائید.

رضاخان در دوران ریاست وزرائی از بومهن بطرف مازندران و در دوران سلطنت بطرف گرگان و گیلان و سایر نقاط کشور همچنان با سرعت و شدت عجیبی شروع بتصرف املاک و دست اندازی به هستی مردم نمود بطوریکه در شهریور ۱۳۲۰ که اجباراً از ایران خارج گردید طبق گفته مؤید احمدی نمایندهٔ کرمان در جلسهٔ رسمی مجلس رضاشاه دارای ٤٤ هزار پارچه آبادی از قریه وقصبه و بلوک بوده است. بعلاوه مبلغ ۵۸ میلیون لیره در بانکهای انگلستان سپرده داشت و در بانک ملّی هم طبق صورت‌حساب رسمی ٦۸ میلیون تومان سپرده داشته که به فرزندش بخشیده است.

بطوریکه گفته‌اند رضا شاه ظرف مدّت ۱٦ سال سلطنت یکی از ثروتمندان جهان گردیده بود.

ناگفته نباید گذاشت که رضاشاه بزرگترین کارخانه و هتل داران هم در ایران بوده است مانند هتل آبعلی و ویلاهای مبارک‌آباد و هتل‌های گچ‌سر چالوس، رامسر، دربند شمیران، فردوسی در تهران وغیره و کارخانه‌های حریربافی چالوس و پارچه‌بافی علی‌آباد (شاهی) وکارخانهٔ برنج‌پاک کنی و پنبه و کارخانهٔ سنگ وغیره هم بوده است. و اگر غارت‌هائی که از خزانهٔ اقبال‌السلطنه ماکوئی و سردار معزّز بجنوردی وخزعل و دیگران را بحساب آوریم معلوم میشود که چه ثروت سرسام‌آوری ظرف این مدّت اندوخته است. گرچه از غارت خزائن اشخاص فوق‌الذکر چیزی عاید او نشد و نصیب خزانهٔ سلطنتی انگلستان گردید که شرح آن در این دوره تاریخ (جلد دوم) داده شده است.

رضا خان در دوران سربازی و قبل از رسیدن بمقامات بالا بسیار بی چیز و تهیدست بوده است والبته خود داستان اوان جوانی و سربازی را برای عده‌ای از رجال همراه بدون پروا و پرده‌پوشی نقل نموده است. اورنگ (شیخ‌الملک) که یکی از همراهان (ملتزمین رکاب) بود در این باره مقالهٔ مفصلی در بیست وچهارمین سال (۱۳٤۷) سالنامهٔ دنیا در صفحهٔ ۱۷٦ تا ۱۸۱ نگاشته است که

ذیلاً نقل می شود:

## داستان سختی ها وناملایمات رضا شاه

«مسافرت به صفحات شمالی و بازدید از شهرهای مازنداران و گرگان ودشت ازمسافرتهای لذت‌بخش رضاشاه بوده است که ازهمان اوائل سلطنت خود انجام این مسافرتهای دو هفته‌ای را ضروری تشخیص داده بودوهر سال دو بار بآن صفحات سفرمیکردو با دقت برسیدگی اوضاع آن مناطق میپرداخت. در سالهای اول سلطنت رضا شاه کبیر در بیشتر این مسافرتها اینجانب در التزام موکب شاهانه بودم و بغیر از من چند تن دیگر از رجال آنروز ایران نیز در التزام شاه باین مسافرت میآمدند. رضاشاه کبیر اهل مازندران بود و در مازندران بدنیا آمده بود. رضاشاه به مازندرانی بودن خود مباهات میکرد و با وجودیکه قسمت اعظم دوران‌جوانی و خدمت سربازی و میر پنجی خود را در خارج از مازندران گذرانیده بود و کمتر فرصت پیدا میکرد تا به مسقط الرأس خود مسافرت نماید با این وصف لحظه‌ای فارغ از مازندران نبود. در آن ایام که شاه به سلطنت رسیده بود بسیاری از بستگان رضا شاه در مازندران اقامت داشتند ولی کمتر کسی از فامیل رضا شاه در زادگاه آن پادشاه به نام «الاشت» مقیم بوده است. مثلاً خواهر رضاشاه در قریهٔ گنج افروز بابل اقامت داشت و خواهر شاه سالی دو بار بدیدار برادر تاجدار خود موفق میشد و هردو بار در مازندران و به هنگام ورود رضا شاه به بابل این دیدار صورت میگرفت. مسافرت رضاشاه به صفحات شمالی در فصول بهار و پائیز هر سال انجام میشد و تا موقعی که راه‌آهن شمال ساختمان نشده بود این مسافرتها بوسیلهٔ اتومبیل صورت میگرفت و شاه و ملتزمین رکاب از طریق جاده فیروزکوه که چندی ازساختمان این راه شوسه سپری نشده بود عازم اولین شهر شمال یعنی شهرستان شاهی میشدند. شاه با وجودی که از پل سفید عبور میکرد ولی هرگز فرصتی پیدا نمیکرد تا از زادگاه خود (الاشت) بازدید بعمل آورد. راه سفر بقریهٔ «الاشت» از پل سفید میباشد و رضاشاه باوجودیکه باین راه آشنائی داشت و میدانست از این راه کوهستانی با چه وسیله‌ای میتوان عبور نمود تا بقریهٔ «الاشت» رسید ولی اشتیاقی به بازدید از «الاشت» نشان نمیداد و اما همیشه در این سفر وعبور از سوادکوه و پل سفید خاطرات ایام کودکی خود را برمیشمرد. هوش فراوان رضاشاه فوق‌العاده جلب‌نظر ملتزمین را میکرد و بخاطر دارم روزی در

بین راه اتومبیل حامل شاه متوقف شد و پس از اینکه اتومبیلهای حامل ملتزمین به اتومبیل رضاشاه رسید شاه از اتومبیل رولزرو یس مشکی رنگ خود بیرون آمد. شاه روی خود را به ملتزمین نمود واز دوران جوانی خود حکایتی نمود که من بی مناسبت نمیدانم بشرح آن حکایت بپردازم. اولاً باید باطلاع خوانندگان گرامی سالنامه وزین دنیا برسانم رضاشاه مطالب را بطور پخته بزبان میآورد. رضاشاه در سخن‌پردازی شیوه خاصی داشت. او با وجودیکه اهل مازندران و خطه سوادکوه بودولی لهجهٔ شاه شباهتی به یکنفر مازندرانی و سوادکوهی نداشت. رضاشاه خیلی کم به زبان مازندرانی آشنا بودو بیش ازچند کلمه یا چندجمله باین زبان محلی آشنائی نداشت ولی زبان مازندرانی را میفهمید وکسی که باین زبان صحبت میکرد او بخوبی بمفهوم آن سخنان پی میبرد و احتیاجی بمترجم نداشت. صدای شاه بم وگیرا بود. ودر موقع سخن گفتن دچار هیجان نمیشد. همچنین هیچوقت بهنگام صحبت کردن لبخندبرلبان خودنقش نمیبست. آنروز شاه در کنار جاده شوسه و در مرتفعترین نقطه گدوک اشاره به کوه‌های سر بفلک کشیده نمود و ماجرای هیجان‌انگیزی را که در سنین ۱۸ سالگی براو گذشته بود حکایت کرد. رضاشاه فرمودواورنگ بهتر ازهمه حاضران میداند من چه میگویم چون او هم بوضع این صفحات آشنا بوده واهل این خطه است وهم اینکه همولایتی من میباشد. من جوان ۱۸ ساله سرد وگرم چشیده روزگار بودم. من محبّت پدر ومادر را درک نکرده بودم و از روز یکه خودم را شناختم در اجتماع بودم به کار و کوشش میپرداخته وتلاش معاش میکردم. در آن روزگار تنها کاری که وجود داشت کار سربازی بود ومن هم در آن سن و سال وارد خدمت سربازی شده بودم چون به سرباز داوطلب اگر هیچ چیزی نمیدادند اقلاً همان جیره نقدی یا جنسی و مواجب مختصر را پرداخت میکردند و یا اگر هم جیره‌ای نمیدادند و مواجب را بوقت نامعلوم موکول میکردند حواله‌ای بعهده خوانین ایالات و ولایات صادر میکردند تا آن سرباز گرسنه ولخت و عور بصفحات مختلف کشور رهسپار شده حواله را وصول نماید ولی بسیار اتفاق میافتاد که اینگونه حواله‌ها نکول شود مگر اینکه آن سرباز لخت وگرسنه با اتکاء به تفنگ خود بتواند قدرت خود را اعمال نماید ولی قدرت او در برابر قدرت خوانین آنروز ایران صفر بوده است بدلیل اینکه همه اعیان و اشراف ایالات و ولایات مملکت عده‌ای را تحت سلاح خود داشته و

اینعده در پناه تفنگهای خود دست بهر عملی به نفع مصالح آن خان وآن ارباب و اعیان میزده اند.

در اینوقت رضاشاه امیرنظام گروسی رئیس دوم تشریفات سلطنتی را که قدری عقب‌تر ایستاده بودبجلو خواند و گفت امیرنظام هم خیلی خوب میداند که اوضاع آنروز ایران برچه منوالی بود و سپس محمد ابراهیم علم (امیر شوکت الملک) را مورد خطاب قرار داده و فرمودند «شوکت» هم میداند من چه میگویم و او با وجودیکه در سیستان و بلوچستان نفوذ و اعتبار داشت گرفتار بعضی از این خان‌ها بوده است. رضاشاه سپس ادامه داد: من در آن سن و سال که مدتی بود وارد خدمت سربازی شده بودم ولی نه جیره‌ای در یافت میکردم و نه مواجبی بمن داده میشد و یا حتی حواله‌ای عهدهٔ یکی از خانهای مملکت نمیدادند تا رهسپار نقطه‌ای از کشور شوم وآن حواله را وصول نمایم خوشحال بودم اقلاًصاحب یک تفنگ و یک رأس اسب میباشم بهمین جهت مرخصی گرفتم تا با اسب که تنها وسیلهٔ آنروز ایران در مسافرت از نقطه‌ای به نقطه‌ای دیگر کشور بوده است،به مسقط الرأس خودسفرنمایم واقلاًبا افرادفامیل خودتجدید عهد نمایم چون سالهابود از آنها خبری نداشتم و مدتها بود به زادگاه خود سفر نکرده بودم. من با اسب از تهران خارج شدم و خوب بخاطر دارم از محل قصر قاجار که اطراقگاه ما بودراه افتادم. من هیچکس رادراین سفرهمراه نداشتم؛ لباس من وصله داربودو درست است لباس سربازی بتن داشتم ولی این لباس نشانی از سربازی نداشت وازطرفی مردم طول راه از سرباز بصورت خوشی استقبال نمیکردند چون میدانستند پای هرسرباز داوطلب بهرنقطه ازدهات برسدبدبختی و بیچارگی بارمغان میآورد. سرباز داوطلب وارد هر دهستانی میشد قصد او از این سفر ایجاد محیط امنیت نبود بلکه وصول مالیات برای حکمران محلی بوده است و حکمران هم مالیات ها را در یافت میکرد و روی میل خود مبلغی را.بتهران حواله مینمود وتهران هم اصلاً سؤال نمیکرد چقدر در طی سال مالیات وصول شد و چه مبلغ بمصرف امور محل رسید چون نه کتابی وجود داشت و نه احتیاجی به محاسبه بود و هر حاکمی که بیشتر انصاف میداشت مبلغ بیشتری مالیات بمرکز میفرستاد و بودند حکامی که در بعضی از سالها بدلیل بدی وضع کشاورزی و نقصان محصول و یا بدی کسب و کار و عدم رونق بازار یکشاهی به مرکز حواله نمیکردند. من در آنروزها که محیط

ایران براین منوال بود تهران را پشت‌سر نهادم تا خود را به مسقط الرأس خود (الاشت) برسانم. من از همان لحظه‌ای که پای خود را ازدروازه‌تهران بیرون گذاشتم احساس عدم امنیت در خود نمودم. با هر دهقانی که بطرف تهران در حرکت بود تا بار الاغ خود را به پایتخت برساند حتی جواب سلام در یافت نداشتم اصلاً همه حس بدبینی خاصی نسبت به سربازداوطلب داشتند. اصولاً درآنموقع سرباز اجباری وجود نداشت وکسی را برای انجام خدمت احضار نمیکردند. سربازان بطورکلی بصورت سرباز داوطلب بودند وحقوق آنها در ماه از ۲۲ ریال تجاوز نمیکرد. راه تهران به مازندران ناهموار بود و مجموع اتومبیل موجود در تهران بپنج دستگاه نمیرسید که اولین اتومبیل را مظفرالدینشاه در سفر خود به فرنگستان در شهر بروکسل خریداری کرده بود و از راه روسیه تزاری و بحر خزر به بندر انزلی حمل شده بود و با گاری به تهران رسید. من براه مازندران آشنائی داشتم و البته این راه شبیه کوره‌راه‌های مملکت نبود که مسافر احتیاج به بلد داشته باشد. من میدانستم باید نزدیک هشت روز در راه باشم تا به «الاشت» برسم. تمام موجودی جیب‌های من ۱۵ قران بود. من در یک پائیز سرد و در همین ایام که ماه آبان بود رهسپار مسقط الرأس خود شده بودم. من در همان روز اول مسافرت که بزحمت توانستم بر سرعت اسب بیفزایم و شب هنگام به جاجرود برسم ناملایمات دیدم چون هیچ کس حاضر به کمک نبود و حتی به تقاضای من برای تهیه علوفه اسب جوانی نمیداد و عجیب اینکه در کاروانسرا تعدادی از اسبان در آخورها مشغول نشخوار جو بودند کاروانسرادار تا قبلاً پول نمیگرفت اجازه ورود اسب را بمحوطه کاروانسرا نمیداد البته به اسبان سایر مسافران اجازه ورود میداد ولی به اسبان سربازان و مأمورین دولت چنین اجازه‌ای داده نمیشد و بطورکلی نه تنها کاروانسرادار بلکه کاسب و سایر افراد دچار یک حس بدبینی خاصی نسبت به مأمورین دولت شده بودند وکمترین اعتنائی بآنها نمیکردند و لحظه‌ای بآنها امان نمیدادند و در هیچ کاری حس تعاون و معاضدت نداشتند. من که تمام موجودی خود را بیش از ۱۵ قران نمیدانستم واز لحظه‌ای که از تهران راه افتاده بودم یک قران از این۱۵ قران را برداشت نکرده بودم و برای غذای راه خود قبلاً مقداری نان و پنیر وانگور تهیه کرده بودم که البته کفاف بیش از دو وعده غذا را نمیداد ولی برای اسب که

مرکوب من در این سفر بود بجز یک جوال جو دیگر هیچ نوع غذای دیگری از علوفه سبز و یا خشک بهمراه نداشتم و چاره‌ای هم جز اطراق در کاروانسراهای بین راه برای رفع خستگی از مرکوب و سیر کردن شکم حیوان نبود. من نه زور داشتم ونه لشکری را بهمراه خود کرده بودم تا بتوانم در این سفر هشت روزه ناملایمات را پشت سر بگذارم و همانطور یکه گفتم اصلاً مردم طول راه اعم از شهری و دهاتی روح طغیان و سرکشی پیدا کرده بودند وکوچکترین میانه‌ای با مأمورین دولت نداشتند. من مقداری سوغات هم برای بستگان خود خریداری کرده بودم واز تهران به قریه الاشت میبردم چون مدتها بود از آنها خبری نداشتم و در آن ایام رسم بود که برای صله ارحام مسافری که از راه دور و پس از مدتهای دراز به شهر و دیار خود سفر میکرد حامل مقداری سوغاتی باشد چنانکه مسافرین به مشهد وکربلا پس از بازگشت بایران قسمت اعظم بار کجاوه آنها را سوغاتی تشکیل میداده است والبته هنوزاین رسم باقی و برقرار است و سوغاتیها از همه نوع ازخوردنی اعم ازتنقلات و پوشیدنی میباشد. درجاجرودبرای رفع خستگی ازاسب وهمچنین یک شب استراحت درقهوه خانه کثیف این قریه ناچار شدم تحمّل ناملایمات رابنمایم واجحاف کاروانسرادار وقهوه چی راهم بدیده منت بپذیرم و هرچه خواستند بپردازم. بامداد روز بعد در حالیکه موجودی من به نیم رسیده بود راه بوم‌هن و رودهن را پیش گرفته و بهرجا رسیدم وضع را بدتر از جاجرود دیدم. نه تفنگ سربازی ترسی بوجود میآورد ونه لباس سربازی مردم طول راه بخصوص دهقانان را دچار رعب و ترس میکرد چون همه به توخالی بودن تفنگ و بی اهمیتی لباس سربازی آنهم لباس مندرس و کهنه سربازی اعتقادداشتند و ازبس که الدروم و بلدروم شنیده‌بودنداعتنائی به هیچیک آنان نمیکردند. ظلم و استبداد حکومت تهران و حکومتهای مطلقه شهرستانها بجائی رسیده بود که مردم نیز باین آتش ظلم و بیدادگری دامن میزدند و اصلاً کسی حاضر بدستگیری از حاجتمندی نبود و من براستی در این سفر یک فرد حاجتمند بودم و حاجتمندی من جنبه تکدی نداشت و با وجودیکه جامه سربازی برتن داشتم وقیافه و اندام من هم حکایت از رشادت میکرد ولی هیچگاه حاضر نمیشدم از این قدرت جسمانی به نفع خود بهره‌برداری نمایم و برای تهیه جا ومکان جهت استراحت یک شبه و یا غذای مجانی قدرت خود را برخ افراد بکشم. ازیکنفر

کمک ندیدم و یکنفر حاضر نشد حاجت مختصر من را برآورده سازد. من میدانستم وضع در ایالات و ولایات براین منوال است ولی هرگزتصور نمیکردم اوضاع تا باین حد حاد بوده باشد و اگر میدانستم سفر پرمخاطره‌ای در پیش دارم هرگزدست به این سفر نمیزدم چون سالها بود از تهران خارج نشده بودم و هرچند در تهران هم همه نوع ناملایمات وجود داشت ولی تهران سیصدهزار نفری آنروز از حداقل نسبی آسایش و امنیت برخوردار بود. برنامه سفر من بزادگاه خود در الاشت برای مدتی کمتر از ده روز بود چون اگر بیشتر از این مدت در آن قریه اقامت میکردم راه بازگشت مشکل میشد و برف و سرمای شدید اجازه مراجعت نمیداد هرچند من بدفصلی را برای این سفر انتخاب کرده بودم چون سرما بخصوص در موقع شب هرچه بسوی گردنهٔ گدوک پیش میرفتم افزایش پیدا میکرد.

در اینوقت رضاشاه سکوت اختیار نمود و دستور آوردن چای داد. البته همیشه در اتومبیل حامل شاه قمقمه مجتوی چای داغ وجود داشت. شاه چای را به صورت دیشلمه مینوشید. رضاشاه علاقه‌ای بنوشیدن چای در فنجان نداشت و همیشه چای را در استکان و نعلبکی مینوشید مگر اینکه استکان ونعلبکی در دسترس نمیبود. بلافاصله قمقمه بحضور آورده شد و رضاشاه با دست خود چای در استکان ریخت و بنوشیدن پرداخت و در حالیکه هر جرعه از چای را مینوشید به شرح خاطرات میپرداخت و ماجرای این سفر هیجان انگیز و در عین حال ملالت بار را حکایت می کرد. رضاشاه ادامه داد: من وقتی به فیروزکوه رسیدم دیگر پولی بهمراه نداشتم وحتی قسمتی از سوغاتیها را در طول راه بخصوص در بوم هن و جابون بفروش رسانیده بودم تا خرجی راه را تأمین نمایم چون هیچکس به هیچ مسافر غریب بخصوص سرباز و سایر مأمورین دولت پناه نمیداد. من تصور میکردم اقلاً در فیروزکوه خواهم توانست از محبت بعضی ازدوستان قدیم پدرم که دراین قصبه کوهستانی سکنی داشتند برخوردار شوم ولی آثار وعلائمی از این محبت ندیدم و با وجودیکه بسراغ بعضی از آنها رفتم ولی کسی حاضر نشد خود را آشنا بداند واظهار آشنائی نماید و دوستی خود را که ریشه‌های قدیم داشت ظاهر سازد. من نیم بیشتری از راه راطی کرده بودم ولی میدانستم راه بس دشواروسخت وجانفرسا در پیش دارم. اصولاً راهی که در پیش داشتم راه چوپانان بود که در قشلاق و ییلاق از این راه استفاده میکردند راهی بود که ازگردنهٔ گدوک

میگذشت همین راهی که اکنون مشغول پیمودن آن میباشیم. من نزدیک غروب آفتاب باهمان اسب که دیگر رمقی نداشت وارد فیروزکوه شدم. بادتندی میوزیدو سرما کاملاً احساس میشد. پرنده در کوچه های تنگ و تاریک قصبه پر نمیزد و جنبنده‌ای دیده نمی شد. آنقدر به جستجو پرداختم تا توانستم به قهوه‌خانه‌ای دسترسی پیدا کنم چون میدانستم دوستان و یاران قدیم پدرم باب آشنائی را با من که سرباز لخت وعور و گرسنه‌ای بودم باز نخواهند کرد. قهوه‌چی اهل سمنان بود وسالها بود که در قصبه فیروزکوه به قهوه‌چی گری اشتغال داشت و کسی بود که با بیشتر چاروادارها و قافله های مسافرین آشنائی پیدا کرده بود و اسم و رسم آنها را میدانست ولی نمیدانست من چه کسی هستم واهل کجا میباشم و از کجا آمدم و بکجا میروم وشاید تصور میکرد سرباز داوطلب ساده و بدون پول و مال ومنال میباشم که مانند سایر سربازان عزم را جزم کرده‌ام تا راه دهات بزرگ را پیش بگیرم ومالیات حاکم راوصول نمایم. قهوه‌چی سمنانی درهمان‌بدو ورود من به قهوه‌خانه توجه خود را باندام من جلب کرد. اولین سؤال او این بود شب را در اینجابیتوته خواهید کرد یا اینکه در محل دیگری باستراحت خواهید پرداخت؟ معلوم بود من جز قهوه‌خانه مکانی برای استراحت نداشتم و استراحتگاه قهوه‌خانه نیز فاقد همه چیز بود و ده ها نفر ازمسافرین که‌متأسفانه همگی وضع وحالی شبیه وضع وحال من داشتند مجبور بودند در گوشه قهوه‌خانه چمباتمه زده و شب دراز را بصبح آورند من بشدت گرسنه بودم و از طرفی اسب بی رمق من که ناتوان شده بود در خارج از قهوه‌خانه پس مانده کاه سایر اسبان را که تا لحظه‌ای پیش درآنجا به استراحت میپرداختند به دندان میکشید. همانطوری که گفتم دیگر یکشاهی در جیب نداشتم ولی مختصری ازسوغاتی که عبارت بودازسه قواره چیت هرکدام به اندازه سه متر در خورجین اسب خود موجود داشتم. چاره‌ای جز فروش سه قواره چیت برای تأمین مخارج قهوه‌هانه وتهیه علوفه مرکوب نبود ولی نمیدانستم در آن وقت ازغروب آفتاب آیادکانی بازاست که من بتوانم این سه قواره چیت را بفروش برسانم و یا اینکه باید آنها را نزد قهوه‌چی بامانت بگذارم و در گرو او باقی باشد تا پس ازبازگشت از سفر (الاشت) مخارج یک شب اقامت در قهوه‌خانه را باو کارسازی نموده و سه قواره چیت را تحویل بگیرم و اما من چیتها را برای سوغاتی به زادگاه خود میبردم و لطفی نداشت که پس از پایان سفر الاشت و بازگشت به

تهران در موقع ورود به فیروزکوه آنها را از قهوه‌چی تحویل گرفته و مجدداً به تهران برگردانم. البته وضع زندگی فامیل من در الاشت بد نبود و همگی متکی بخود بودند و روی تلاش وکوشش خود بزندگی میپرداختند و سربار دیگران نبودند ومن هم نمیخواستم خود را سربار آنها نمایم چون اتکاء بنفس داشته و دارم و بهمین جهت بفوریت تصمیم گرفتم سه قواره چیت را برسم سوغات به الاشت نبرم زیرا ارزش چندانی نداشت بدلیل اینکه قسمت اعظم سوغاتیها را در طول راه از دست داده وخرج خودومرکوب خود کرده بودم ومهمترازهمه اینکه نمیخواستم از بستگان خود برای مراجعت بتهران خرج سفر دریافت نمایم چون به رگ غیرتم برمیخورد لذا هر سه قواره چیت را از خورجین درآورده و با خود بقهوه‌خانه آوردم و در حالی که قهوه‌چی چشمان خود را بمن دوخته بود و مرا همچنان و رانداز میکرد تحویل او دادم وگفتم هرچه خرج امشب میشود از محل قیمت این سه قواره پارچه حساب کنید ولی قهوه‌چی بلافاصله درجواب گفت من بزاز نیستم، باشد تا صبح به بزازمحله بفروشید. ولی من قصد داشتم صبح خیلی زود بسفر ادامه بدهم و فیروزکوه را ترک نمایم. قهوه‌چی که‌خیلی خوب بروحیه واردین آشنا بود دانست که واقعاً پولی بهمراه ندارم و منظور از فروش چیت تأمین مخارج میباشد. او بدون اینکه سخن دیگری بگوید سه قواره چیت راازدست من گرفت ودر دولابچه خود گذاشت وسپس یک استکان چای قندپهلو بدست من داد.بهر ترتیبی که بود و در آن وضع ناهنجار شب را در آن قهوه خانه مخروبه و بسیار کثیف و در عین حال سرد بروز آوردم در حالیکه قهوه‌چی فقط دو قران ونیم مابه‌التفاوت بهای سه قواره‌چیت را پس از کسر مخارج آن شب من در قهوه‌خانه و نگاهداری اسب در طویله خارج قهوه‌خانه وتهیه علوفهٔ مرکوب راپرداخت کرده بود. ایکاش من باین سفر ادامه نمیدادم. برای اینکه دنباله سفر پراز مخاطره بود. رگبار تندی شروع شده بود و راه را بهیچوجه تشخیص نمیدادم. رگبار یکساعت بیشتر ادامه نداشت ولی قسمتی از نیروی خود را از دست داده بودم و نیمساعتی بعد مرکوب من هم از دست رفت یعنی بزمین نشست و روی ناتوانی و گرسنگی جان داد و من در وضعی فوق‌العاده دشوار و در حالیکه بشدت خسته وکوفته شده بودم مختصر لوازم سفر خود را از روی لاشه اسب برداشته و براه افتادم. آنقدر راه رفتم تا به کاروانسرای مخروبه بین راه گدوک رسیدم هیچکس در کاروانسرا نبود والبته

سرما بیداد میکرد. من وقتی در انجام کاری تصمیم بگیرم محال است تا بمقصود نرسم از تلاش دست بکشم من تصمیم گرفته بودم بهرنحوی که باشد ازاین مشکل رهایی بابم و براه ادامه بدهم و با وجودیکه راهی که در پیش داشتم کوهستانی بود و خستگی بوجود میآورد و من نیز بشدت خسته بودم و گرسنگی مرا یک چو پان سنگسری که برای حمل اثاثه خود را آن کاروانسرای بین راه گدوک رفع کرده بود ولی عزم را جزم کردم و بطرف مقصد پیش رفتم ولی در همین نقطه که اکنون متوقف میباشیم از پا افتادم وقدرت پیشروی بیشتری را پیدا نکردم و من در همین کلبه مخروبه که هنوز باقی و برقرار است و از دور آن را مشاهده میکنید دو نفر چو پان پناهم دادند من مدت هفت روز در حال اغما بودم واین اغماء ناشی از طی کردن راه سخت و دشوار و تحمل ناملایمات طول راه اعم از بیخوابی و بی غذائی بوده است. وضع من بصورتی درآمده بود که رفتن بزادگاه خود در الاشت اصلاً ممکن نبود وکاروانی که از راه رسیده بود در ظهر روز هفتم از روی رحم و شفقت حاضر شدند مرا به تهران انتقال بدهند به شرطیکه نیمی از راه با یکی ازقاطران کاروان طی کرده ونیمی دیگرراپیاده بهمراه کاروانیان بپیمایم. من همان روز تصمیم گرفتم با ناملایمات مبارزه کنم چون این ناملایمات در سفر به الاشت به من درس بزرگی داده بود. من مصمم شدم از هیچ سختی و ناراحتی نهراسم بلکه با مشکلات مبارزه کنم چون میدانستم زندگی یعنی «مبارزه» و زندگی بطورکلی میدان مبارزه ونبرد میباشد. یکی از تصمیمات من این بود اگر روزی بمقام و موقعیتی رسیدم اولین اقدامی که بعمل آورم احداث راه شوسه تهران بمازندران از طریق فیروزکوه باشد و بطور یکه میدانید من این تصمیم سال هیجدهم عمر خود را بمجرد وصول به تخت سلطنت و از همان ایام ریاست وزرائی عملی کردم ولی از اینکه به مقصود خود نرسیدم یعنی نتوانستم در آن سفر به زادگاه خود بروم ملول و افسرده میباشم... رضاشاه وقتی باینجا رسید بطرف اتومبیل خود رفت و اتومبیل حامل شاه در جلو واتومبیلهای سایر ملتزمین بدنبال آن راه افتادند تا از میان سلسله جبال عبور کنند و بدشت مازندران برسند. من و امیر شوکت الملک علم و ادیب السلطنه سمیعی و دکتر امیراعلم پزشک مخصوص که دریک اتومبیل باین سفر میپرداختیم وقتی از آن نقطه یعنی سرخ آباد حرکت کردیم تا ورود به شهر شاهی که در آن موقع به علی آباد موسوم بود تمام

صحبت خود را در اطراف زندگی پراز هیجان و احساس رضاشاه کبیر اختصاص دادیم. هرچه سخن گفتیم در اطراف تلاش و کوشش رضاشاه چه در ایام جوانی و چه در زمانی که در قزاقخانه مصدر مقاماتی شده بود دور میزد... «امضای اورنگ»

## املاک و اموال بچه کیفیت بدست آمده؟

اکنون در این قسمت فقط در بارهٔ املاک رضاشاه بحث میشود تا معلوم گردد که اینهمه املاک را چگونه متصرف شده است.

### ۱ ــ ازبودجهٔ شهرداری

قصور و ساختمانهائی که ازبودجهٔ شهرداری تهران ساخته شده است:

برای آنکه در مورد ساختمانهائی که ازبودجهٔ شهرداری تهران شده مطلبی بدون سند و مدرک نگفته باشیم بهترین مدرک گزارش رسمی است که شهردار تهران به انجمن شهر داده و روزنامهٔ کوشش در شمارهٔ ٤٧١٥ مورخ ۱۳۲۰/۷/۳ درج نموده است و اینک عین آن گزارش بدون کم و کاست در زیر نقل میگردد:

«دراین موقع که ازطرف دولت اقداماتی برای استرداد مطالبات خود از دربار سابق به عمل می آید شهرداری تهران نیز بنوبهٔ خود لازم دید نسبت به حقوق خود و هزینه هائی که برای ساختمانها و غیره دربار سابق نموده آقایان نمایندگان شهر را متذکر نماید که نسبت به دعاوی شهرداری تصمیم قطعی و فوری اتخاذ فرمایند و ضمناً فهرستی از دعاوی شهرداری واقداماتی که برای ساختمانهای دربار سابق نموده و تا این ساعت بنظر رسیده برای استحضار آقایان ارسال میدارد بطوری که هزینه هائی که شهرداری برای ساختمان های دربار از سال ۱۳۰۵ به بعد برحسب اجبار عهده‌دار بوده به سه قسمت تقسیم میشود.

الف ــ هزینه هائی که برای ساختمانها و سایر کارهای مربوطه به دربار از سال ۱۳۰۵ تا ۱۳۱٤ یعنی زمان تصدی سرلشکر بوذرجمهری و آیرم شده از قبیل ساختمانها و دیوارهای سعدآباد و مهمانخانهٔ فردوسی و نمایشگاه کالای ایران ــ حمام عزیزخانه ــ مهمانخانهٔ قدیم و مستغلات سابق اطراف میدان دربند ــ مهمانخانهٔ قدیم و کارخانه آبعلی ــ مهمانخانهٔ گچسر ــ کاخ مرمر ــ کاخ سفیدوغیره که در این ساختمانها وسائل باربری و کارمندان شهرداری دخالت داشته واز

حیث مصالح و سنگ معادن قم و یزد و تربت و آشتیان ــ هزینه هائی از طرف شهرداری شده و چون حساب معینی ندارد بایستی بوسیلهٔ کمیسیونی مرکب از نمایندگان شهر و کارمندان مطلع شهرداری رسیدگی و صورتی از این هزینه ها ولو بطور تقریب هم شده تهیه نمایند.

ب ــ ساختمانهائی که از سال ۱۳۱٤ به مباشرت شهرداری، انجام گرفته به این معنی که مبلغی بنام هزینهٔ ساختمانی از طرف دربار به شهرداری پرداخت و شهرداری عهده‌دار پرداخت هزینهٔ کلی ساختمانهای نامبرده بوده و بنظر شهرداری برای رسیدگی به حساب این ساختمانها کمیسیونی مرکب از ارزیاب رسمی وزارت دادگستری وشهرداری ونمایندگان وزارت کشور وانجمن شهرداری تشکیل و بناهائی که شهرداری عهده‌دار ساختمان آنها بوده با دقت ارزیابی و پس از تعیین قیمت مبلغی که برای ساختمان آنها از دربار سابق پرداخت گردیده موضوع و بقیه جزو مطالبات شهرداری منظور شود و صورت آنها بقرار زیر است:

۱ ــ ساختمان کاخ سفید سعدآباد
۲ ــ مهمانخانهٔ بزرگ دربند
۳ ــ شش دستگاه عمارت و یلا در دربند
٤ ــ هنرستان دختران
۵ ــ مهمانخانهٔ جدید آبعلی
٦ ــ ده دستگاه و یلا در مبارک‌آباد
۷ ــ پرورشگاه ایتام شاهپور
۸ ــ کاخ ییلاقی وزارت دربار
۹ ــ هیجده دستگاه عمارات سعدآباد
۱۰ ــ دو کاخ ییلاقی والاحضرت شاهپورها
۱۱ ــ ساختمانهای دواشکوبه میدان شمالی و جنوبی دربند
۱۲ ــ تعمیر کاخ اختصاصی نیاوران
۱۳ ــ تعمیر کاخ سنگی و اندرون در جعفرآباد
۱٤ ــ شروع بساختمان میدان تجریش
۱۵ ــ ساختمان سیل اختصاص سعدآباد
۱٦ ــ استخراج و حمل و نصب سنگ تراورتین برای کاخ شهری

والاحضرت همایون ولایت عهد

۱۷ ــ کاخ ییلاقی والاحضرت شاهدخت شمس پهلوی و استخر و میدان تنیس

۱۸ ــ کاخ ییلاقی والاحضرت اشرف پهلوی و استخر و میدان تنیس

۱۹ ــ تعمیر دو حمام در ساختمان‌های ییلاقی پیشکاری والاحضرت و رئیس دربار

۲۰ ــ خاکبرداری اطراف کاخ والاحضرت شاهدخت اشرف پهلوی

۲۱ ــ ساختمان دیوار شرقی سعدآباد

۲۲ ــ ساختمان دیوار کاخ سعدآباد

۲۳ ــ ساختمان آشپزخانه ایرانی در کاخ سنگی

۲٤ ــ ایجاد و ساختمان خیابانهای متعدد در داخل سعدآباد و دیوارسازی که هزینه گزافی داشته

۲۵ ــ ساختمان قراولخانه سعدآباد

۲٦ ــ دیوارسازی سنگی در مبارک‌آباد

۲۷ ــ عمارت انتظار کاخ سفید

۲۸ ــ ساختمان محل مستخدمین در تپه اسدآباد

۲۹ ــ ساختمان کاخ ییلاقی نوزاد

۳۰ ــ ساختمان استخر مقابل کاخ ییلاقی دربار.

ج ــ ساختمان‌هائی که مستقیماً از طرف اداره حسابداری دربار انجام می گرفته و در این قبیل ساختمانها بطورکلی عمل مصالح خاکبرداری، تهیه ماسه، حمل سنگ ازولی آباد، برش سنگ مرمر و سایر سنگ های تزئیناتی و حمل آنها بپای کار، سرمهندس، نقشه کش، وحمل خاک آوار بعهده شهرداری بوده که تهیه صورت ریز آن غیر مقدور و بطور اختصار همیشه یعنی در مدت ۵ سال حد متوسط روزانه ۷۵ دستگاه دوچرخ اسبی و هفت دستگاه کامیون باختیار متصدی ساختمانهای شهری بوده علاوه بر این یک نفر سر مهندس و دو نقشه کش و یک مهندس از بودجه شهرداری دستمزد در یافت و اختصاصاً در آنجا کار میکرده‌اند.

دو دستگاه کارخانه موتوری سنگ بری هم از زمان تأسیس ومالکیت شهرداری سنگ های مختلف برای ساختمان‌های تحت مباشرت شهرداری و

ساختمانهای شهری مربوطه بکاخهای سلطنتی کار میکرده‌اند.

حمل سنگ ازولی آباد راه مخصوص و همچنین حمل سنگهای تراورتین واقعه در پل سفید مازندران که بساختمانهای شهری حمل شده بعهده شهرداری بوده.

اول ــ در ساختمانهائی که بکیفیت بالا شهرداری متحمل هزینه وخسارتهائی شده به شرح زیر است:

۱ ــ ساختمان کاخ شهری علیاحضرت ملکه

۲ ــ ساختمان دو کاخ بزرگ والاحضرت شمس و والاحضرت اشرف پهلوی در شهر

۳ ــ ساختمان شش دستگاه کاخ‌های کوچک و بزرگ در خیابان پاستور و خیابان کاخ

٤ ــ ساختمان مستغلات واقع در خیابان پاستور و خورشید

۵ ــ ساختمان مستغلات واقع در خیابان سپه و استخر

٦ ــ ساختمانهای کوچک و متفرقه در دفتر مخصوص ــ حسابداری و دربار وغیره

۷ ــ ساختمان‌های متفرقه و کوچک داخل کاخهای شهری بغیراز ساختمان‌های بالا.

در دو ساختمان هم بشرح زیر شهرداری مباشرت داشته که حساب آن علیحده و مستقیماً از دفتر پیشکاری والاحضرت همایون ولایتعهد اعتبار آنها اعطا شده:

الف ــ ساختمان کاخ ییلاقی والاحضرت همایونی ولایتعهد

ب ــ ساختمان دفتر پیشکاری والاحضرت همایون ولایتعهد. در این دو ساختمان هرچه اعتبار تقاضا شده اعطانگردیده فقط مصارف پرسنلی وحمل مصالح تقاضا گردیده. بنظرشهرداری در این قسمت میزان خسارات شهرداری را ممکن است بوسیله کمیسیونی و با در نظر گرفتن میزان تقریبی هزینه کارخانجات سنگبری که روزانه بطور متوسط ۳۲۰ ریال با بنزین وروغن میباشد و در حدود روزانه ۳۵ دستگاه کامیون مرتباً برای ساختمان کارمیکرده و با هزینه تقریبی ۷۵ دستگاه چرخهای اسبی که بطور متوسط هر دستگاه روزانه ۳۵ ریال

هزینه آن است به همین کیفیت سایر موارد را تعیین و احتساب نمود.

دوم ــ هزینه دربابت الکتریکی شهرداری متقبل بوده بشرح زیر است:

۱ ــ نفت روغن و مکانیسین واشیاء یدکی کارخانجات برق مخصوص از ۱۳۰۵ الی ۱۳۱۹

۲ ــ تهیه و نصب کارخانجات مخصوص در شهر و سعدآباد

۳ ــ نفت و روغن ومکانیسین آبعلی از۱۳۱۸

٤ ــ تأسیسات الکتریکی کاخ والاحضرت شمس و والاحضرت اشرف و کاخ سفید وزارت دربار و ویلاها و کاخ والاحضرت همایونی و کاخ‌های جدیدالبناء در سعدآباد و ویلاهای دربند

۵ ــ تأسیسات الکتریکی مغازه‌های دواشکوبه دربند و زعفرانیه

٦ ــ تأسیسات الکتریکی آب‌علی ومبارک‌آباد

۷ ــ بهای نیروی برق کاخها که تاکنون ادارهٔ حسابداری نداده.در این قسمت ادارهٔ برق از روی دفاتر و اسناد موجوده میزان تقریبی هزینه مصروفه را باید تعیین نماید.

سوم ــ استفاده از آبها و قنوات شهری شده وهزینه‌هائیکه شهرداری بابت قنائی متحمل گردیده:

۱ ــ دو ثلث از قنات کوثریه ۲ ــ تمام قنات صدقیه ۳ ــ تمام قنات مخصوص.

هر سه قنات بمبلغ یکصدوسی وچهار هزارودو یست ریال در اجاره شهرداری و اختصاصاً در کاخهای شهری جریان داشته.

٤ ــ قنات نجف‌آباد برای مدت سه ماه بفرح‌آباد جاری و شهرداری عوض آنرا بمالک میداد

۵ ــ هشت سنگ از آب کرج در تمام سال به فرح‌آباد جاری و مجراسازی آنهم بوسیلهٔ شهرداری شده.

٦ ــ تنقیه ولات رو بی قنوات داخلی سعدآباد

۷ ــ تنقیه ولات رو بی قنات مخصوص (علاوه‌بر پرداخت اجاره‌بها)

۸ ــ حفر کارنو در قنات سعدآباد

۹ ــ تعمیر و ساختمان قنات فرح آباد
۱۰ ــ لات روبی قنات کوثر یه نسبت به سهمی ملکی در بار
۱۱ ــ ساختمان مجرای تازه از نهر یافت آباد تا فرح آباد بمنظور استفاده از آب کرج ملکی قراء یافت آباد وغیره
۱۲ ــ قنات کرج را شهرداری اجاره و بمصرف آبیاری فرح آباد میرسد.
۱۳ ــ تنقیه ولات روبی قنات کرج
۱٤ ــ پرداخت بهای فاضل آب سعدآباد که بهیچوجه صورت خارجی نداشته

این قسمت را میتوان بدین ترتیب رسیدگی نمود: میزان کلی مال الاجاره که بابت قنوات اختصاصی که آب آنها تنها بمصرف کاخهای شهری رسیده تعیین واسترداد گردد و نسبت به آبهای شهر که در کاخها و فرح آباد جریان داشته طبق مقررات معموله بهاء آنرا مطالبه نمود.

چهارم ــ وضعیت مهمانخانه ها

مهمانخانه های دربند ــ آب علی ــ فردوسی ــ (گچسر تا اول ماه یک ۱۳۱۸) و مستغلات مربوطهٔ به آنها را شهرداری بمبالغ گزافی اجاره و در واگذاری مهمانخانه ها به ایران تور باتصدی مستقیم مبلغی متضرر شده که صورت آنها معین و باید مطالبه شود. اثاثیهٔ مهمانخانهٔ آبعلی ــ دربند بزرگ و کوچک ــ فردوسی متعلق و بوسیلهٔ شهرداری خریداری شده و دارای ثبت و مشخصات معین است علاوه براین طبق شرط اجاره تعمیراتی کلی وجزئی بعهدهٔ شهرداری بود.

پنجم ــ مصارف و هزینه های متفرقه که شهرداری عهده دار بود

۱ ــ یک دستگاه اتومبیل آتش نشانی اشکودا سابق در حدود یکصدوهفتاد هزار ریال خریداری شده مأمور کارخانهٔ حریربافی چالوس بوده وهست که چون در نتیجه کار فرسوده شده بهای آن به نرخ روز باید احتساب گردد.

۲ ــ چند نفر راننده که از بودجه شهرداری حقوق دریافت میداشتند همیشه مأمور دربار بوده اند.

۳ ــ در فرح‌آباد عدهٔ رفتگر و عمله که بنام خیابان سازی استخدام شده‌اند مشغول کار و از شهرداری دستمزد در یافت می داشته‌اند.

٤ ــ یکنفر مهندس و چند نفر مقنی از بودجه شهرداری در بهشهر تحت‌نظر رئیس املاک اختصاصی بهشهر و گرگان مشغول خدمت بوده و میباشند.

۵ ــ یکنفر معمار بطور دائم در تاکستان قزوین مشغول کار و از شهرداری دستمزد و در یافت میداشته.

٦ ــ کارمندان ذیرتبهٔ شهرداری مکرر با ماشین شهرداری برای فراهم نمودن تسهیلات در حمل مصالح به اهواز و بندر پهلوی ــ خراسان ــ اصفهان ــ همدان ــ کرمانشاه ــ مسافرت و هزینه سفر از شهرداری در یافت میداشته‌اند.

۷ ــ علاوه بر دایره مستقلی بنام حسابداری ساختمانهای اختصاصی عده زیادی کار پرداز ــ انباردار ــ محاسب ــ پاسبان ــ و مأمورین فنی دیگر برای ساختمانهای اختصاصی استخدام و از بودجهٔ شهرداری دستمزد در یافت میداشته‌اند.

۸ ــ بابت مالیات مستغلات مبلغ مختصری پرداخت و طبق قانون مستغلات رفتار نمیشده و از روی جزء جمع شهرداری مبلغی طلبکار است که باید معین و مطالبه شود.

۹ ــ کلیه پیاده‌روها و کوچه‌های اختصاصی واقعه در محوطه کاخهای شهری و ییلاقی بهزینه شهرداری اسفالت و شاید مجموعاً متجاوز از ٤۰ هزار متر باشد بهای آن طبق معمول احتساب و باید در یافت شود.

۱۰ ــ آب بها بهیچوجه بشهرداری داده نمیشد باید طبق، مقررات معموله تعیین ومطالبه شود.

۱۱ ــ تبدیل گورستان قدیم از اراضی فرح‌آباد و تهیه ساختمان گورستان جدید شهرداری متحمل ضرر و زیان زیادی شده که علاوه براسترداد تمام زمینهای گورستان خسارت شهرداری نیز باید جبران شود.

۱۲ ــ دو دستگاه ماشین شورولت ٤۱ باری که مأمور دربار بوده‌اند و حقوق راننده و بنزین آنها از شهرداری داده میشد اخیراً بخارج تهران رفته و هنوز برنگشته‌اند عین آن باید مطالبه والا بهای آن در یافت شود.

۱۳ ــ برای کاخهای شهری و سعدآباد بوسیله بارکشی تندوکند شهرداری مرتباً کود حیوانی و معمولی حمل مینموده که هزینه بهای آن باید مطالبه شود.

۱٤ ــ گلکاری آبعلی و مبارک‌آباد و استخدام چندین باغبان کارمند که از طرف شهرداری انجام و بکار گمارده شده‌اند بموجب هزینه هنگفتی بوده که باید کلیه آن احتساب شود.

بطور یکه در بالا اشاره شد این صورت فهرست قسمتی ازموازدمورد ادعای شهرداری بدر بارسابق است که دراین دوروزه بنظررسیده ولازم دانست که ازناحیهٔ انجمن تعیین تکلیف فوری شود بدیهی است آنچه بعداً مکشوف گردد به استحضار انجمن خواهد رسید. در خاتمه استحضار میدهد که دعاوی شهرداری نسبت به دربار سابق بموجب همین گزارش متجاوز از سیصدو پنجاه ملیون ریال است.

در سال حاضر شهرداری تقریباً تمام اعتبارات خود را بمصرف امور ساختمانی دربار رسانیده و با نکث درآمدی که در نتیجه وضعیت حاضره پیش آمده تمام کارهای فوری و ضروری شهرداری بعلت نداشتن وجه معطل و راکد گردیده بنابراطلاع حاصله وزارت دارائی برای دعاوی خود اقدام نموده و مبلغ قابل ملاحظه از وجوه اختصاصی که دربانک بوده تأمین و بحساب خزانه محسوب نموده و چون با وضعیتی که از بودجه شهرداری توضیح شد برای امورخیلی فوری و جاری احتیاج مبرم بوجه میباشد شهرداری مقتضی دانست اقدامی بعمل اید و فعلاً معادل ۱۰ ملیون ریال از وجوه اختصاصی که دربانک موجود است بحساب شهرداری منظور میگردد که شهرداری بتواند وظایف سنگین و دقیق خود را در این موقع حساس و باریک بنحو رضایت‌بخش انجام دهد.

کفیل شهرداری تهران ــ **فروزان**

## ۲ــ تصرف املاک مردم

**تلگراف از مازندران**

«مجلس شورای ملی، کپیه هیئت وزراء، کپیه وزیردادگستری، کپیه روزنامهٔ اطلاعات، کپیه ایران، کپیه کوشش، کپیه ستاره: ریشهٔ زندگانی افراد مازندرانی از تعدیات طاقت‌فرسای چندین ساله بکلی گسیخته ریشه حیاتی آنها

سوخته تنها علاج دردهای آنها توجه نمایندگان محترم است که منتقم حقیقی را منظور داشته املاک وعلاقه ملکی اجدادی آنها را بخودشان بدهند که در اثر علاقه املاک خود در مقام آبادی آن آمده یگانه وسیله ترقیات کشور فراهم گردد چه کار خیری ازاین بالاتر که دست تعدی ازاموال وعلاقه‌جات اشخاص فقیر که از تنگدستی تباه شده‌اند کوتاه شده حق مالکیت آنها محفوظ اصل قانونی رضایت صاحبان املاک رعایت گردد و بعضی مداخلات غاصبانه را وسیله سلب حق ثابت آنها تصور نفرمایند که این بیچارگان مأیوس نشده بمراحم دولت قانونی امیدوار باشند.

امام جمعه مازندران. حسن لنگرودی. حبیب الله برهانی. احمد معاونیان. علی قریشی. تقی رستم کلانی ــ حسین رستم کلائی ــ اسدالله سورکی»

نقل از روزنامهٔ مهر ایران

**استدعای استرداد املاک**

«با کمال احترام مجلس شورای ملی، کپیه جناب آقای نخست‌وزیر، کپیه وزارت دادگستری، کپیه وزارت دارائی، کپیه روزنامه اطلاعات، روزنامه ایران: دراثر پیش‌آمدهای ناگوار چند ساله رشته‌های زندگانی این بنده بکلی گسیخته و ساختمان آن درهم ریخته‌شده اسباب پیوستن و نوساختن آن فقط با درنظر گرفتن طرف منتقم حقیقی چشم توجهی بسمت مازندران انداخته بخوبی دیده می‌شود که اهالی آن سامان بچه حال بوده وهستند طبق مذهب جعفری که بزرگترین اساس حکومت پارلمانی است ملکی فروخته نشده‌است که تاغبنی در بین واقع گردیده تفاوت فیمابین مسترد گردد گواه مخبر صادق در آستین باشد مخابره تلگرافی بعنوان مجلس شورای ملی کپیه وزیران در تاریخ ۱۳۱۲/۷/۵ بامضای این بنده «برهانی رستم کلائی» بوده که نتیجه آن زندانی شدن در شاهی بعهده‌داری سرکار سرهنگ سهیلی در مدت سه ماه متوالی گردیده و پافشاری در خودداری بعدی نیز ایجاب کرد که درایالتی دیوان‌بیگی و سال ۱۳۱٤ در مدت سه ماه‌ونیم با تمام عائله سنگین خود تبعید بتهران گردم مهم‌ترین اصل مسلم که پایه

زیست بشر را محکم مینماید حفظ قانون سلطنت و حق مالکیت است چه شده است که با آن همه امیدواری که اعلیحضرت همایون شاهنشاهی فعلی توجهات شاهانه خود را نسبت بملت ایران مبذول فرموده بعضی تردید در رد املاک این بیچارگان میفرمایند محوطه هائی که بنگاهها وکارخانه جات تأسیس شده کسی به آن نقاط نظر نداشته فقط استدعای عاجزانه این بنده و سایرین آن است که بذل توجه فرموده املاک اجدادی که یگانه مایه زندگانی است و در آنجاها جز خرابی و تفرقه اهالی چیزی واقع نشده مسترد فرمایند که آن همه امید تبدیل بیأس نشده نام دوباره‌ای در صفحات تاریخ بایگانی نشود.

با تقدیم احترامات فائقه

حاجی سیدحبیب الله برهانی رستم کلائی»

نقل از روزنامه مهر ایران

**«تقاضای استرداد املاک[1]**

عده‌ای از اهالی مازندران رونوشت‌نامه‌ای را که بریاست مجلس شورای ملی ونمایندگان مجلس نوشته‌اند برای درج در روزنامه فرستاده و طی آن پس از بیان تعدیاتی که در ین مدت برمردم مازندران شده است خاطرنشان میکنند که اهالی این سامان گذشته ازآنکه املاک خودرادرمقابل بهای بسیار ناقابلی از دست داده‌اند طی چند سال اخیر کلیه سرمایهٔ نقدی وجواهرات زن و بچهٔ خود را نیز صرف پرداخت جریبانه وساختن خانه‌های روستائی و کارهای تحمیلی دیگر کرده‌اند. اینک امضاء چند تن از کسانیکه این نامه را نوشته و درخواست استرداد فوری املاک ورفع بدبختی عموم را دارند ذیلاً چاپ میشود:

حاج شیخ عبدالرحیم رحمانی ــ علینقی رندانی ــ عزت الله گلبادی ــ جلال ایرانپور ــ علی اکبردری ــ عبدالعلی داراب ــ ابوالحسن سنگ‌اسحق علی آبادی ــ معاونیان خادمی وغیره.

---

۱ــ نقل از شماره ۳۲٤٦ روزنامه تجدد ایران مورخ یکشنبه ۲۰ مهرماه ۱۳۲۰.

عده‌ای از اهالی ساری ضمن نامه رقت‌انگیزی که بمجلس شورای ملی نوشته‌اند اظهار داشته‌اند که از مجلس انتظار میرود برای مسئله استرداد املاک مردم مازندران که شامل حال هزاران نفر بدبخت است قانونی طرح و تصویب نماید و با اصلاح بودجه اعطای اموال شاه برای امور خیریه اکتفا هم نکند. عده‌ای از امضاء کنندگان این نامه عبارتند از ــ علی اکبر گلبادی ــ عباس عمادی ــ حاج حسن عرب ــ صادق مظفری ــ کامران محسنی محمدحسن محسنی ــ عبدالعلی داراب ــ مهدی ماطری ــ محمدقلی ابوالملوکی وغیره.»

نقل از شماره ۳۲٤٦ روزنامه تجدد ایران مورخ یکشنبه ۲۰ مهرماه ۱۳۲۰

«بوسیلهٔ حضرت آقای طباطبائی نماینده محترم ساوه

چهار هزار ذرع مربع مفروز ازجنوب باغی که اکنون قصر سلطنتی است بانضمام بیست ودو باب دکان و یکباب کاروانسرا که حالیه از بین رفته وجزء عمارت‌های جدید شده است برطبق مدارک معتبر ملک اینجانب است و شاه سابق بدون مجوّز واعتبار باسناد من با یکنفر یهودی غاصب معاملاتی نموده بودند همان وقت به وزارت دادگستری شکایت کردم وسوابق موجوداست دیری نگذشت که کودتای معروف واقع شد البته دیگر موقعی برای تظلّم ومحاکمه باقی نبود ناچار سکوت اختیار کردم. پس از مدتی که شاید دو سال یا بیشتر باشد امضاء و تصدیق معامله را که مورد تکذیب اینجانب بود از من خواستند و چون از برای پدرم تصور خطر بود ناچار بدون اخذ دیناری امضاء کردم تنها چیزی که در موقع بنظرم رسید و در دسترس داشتم این بود که موضوع را به مرحوم مدرس کتباً آگهی دادم و ایشان هم صحّت آنرا تصدیق و نزد خود نگاهداشته شاید روزی بکار آید بدبختانه هنگام دستگیر شدن آنمرحوم نوشتهٔ من هم با سایر نوشته‌جات او بدست رئیس شهربانی افتاد و پدر بیچاره‌ام مدتی در زحمت بود فقط خواست خداوندی او را نجات داد. اکنون که امیدی پس از یأس حاصل و بساط دادگستری شده است استدعا دارم به آقای وزیر دادگستری که شاید خودشان هم جزء مظلومین باشند مراجعه فرمائید که پروندهٔ امر را ملاحظه و احقاق حق نمایند.

**فخر علاء**

نقل از شمارهٔ ۳۲۵۷ روزنامهٔ تجدد ایران مورخ اول آبانماه ۱۳۲۰

**«عرضحال عجیب وخواندنی ــ طرز معاملات شاه سابق!**

نقل از روزنامهٔ تجدد ایران شماره ۳۲٤٦ یکشنبه ۲۰ مهر ۱۳۲۰

با کمال احترام بعرض میرسانم: در سال ۱۳۱۱شمسی کار پرداز املاک اختصاصی اعلیحضرت سابق در اشراف (بهشهر فعلی) حسب الدستور شاه سابق املاک موروثی این بنده را ضبط و تصرف و دو سال تمام محصول جنسی و نقدی املاک مزبور بنده را از مراتع ومزارع وجنگل (که سالیانه در حدودچهل هزار تومان بحقیر عاید میداشت) نیز ضبط و غصب نمود.

در مقدمهٔ امر بنده بطهران آمده و بتصور وامید احقاق حق خود و رفع تعدی مزبور بعرض عرایض تلگرافی و پستی مستقیماً بعنوان شخص اعلیحضرت سابق مبادرت نمودم فقط در جواب آخرین عریضه تلگرافی شهری ام آقای رئیس کابینه مخصوص (آقای شکوه الملک) حقیر را تلگرافاً (که تلگراف مزبور موجود است) بکابینه خود احضار و شفاهاً بیاناتی تهدیدآمیز از طرف اعلیحضرت وقت به حقیر ابلاغ فرمودند (که در موقع لزوم آن جواب و اظهارات شفاهی آقای شکوه الملک را به عرض خواهم رسانید) پس ازدو سال عجز و ناله (که سواد اکثر ازعریضه هایم موجود است) و سالی معادل چهل هزار تومان غصب و ضبط املاک موروثی حقیر آقای سرلشکر بوذرجمهری به بنده وعده استخلاص املاکم را بشرط اینکه دو هزار تومان بایشان بپردازم دادند بنده هم بواسطه بیچارگی این پیشنهاد را پذیرفته و مبلغ یکهزار وصد تومان نقد ونهصد تومان سندبایشان دادم که پس ازتسلیم املاکم وجه مزبور را بایشان بدهم ولی بازهم نتیجه حاصل نشد تاآنکه در ۲٦فروردین ۱۳۱۳ آقای مجدالسلطان لطیفی و ٤ نفر مأموریقه سرخ در باری «که سمت آنها را نمیدانم» بنده را از دربار بمحضر رسمی شماره ۱۱ که تحت تصدی آقا شیخ عبدالحسین نجم آبادی و فعلاً شماره ۳ است بامر آقای سرلشکر بوذرجمهری بردند ــ دم درب محضر آقای مجدالسلطان به بنده گفت شما را برای امضاء قباله فروش املاکتان که در این محضر نوشته شده وحاضر است آورده ایم درنظرداشته باشید که بی سرو صدا و بدون کلمه اعتراض باید قباله راامضاء کنیدوالا این چهارنفرمأمورکه همراه شما هستند شمارابجائی خواهند برد که دیگرروی اطفال خودرا هم نبینید پس از آن مرا وارد محضر نجم آبادی نموده بدین نحو وادار بامضای قباله که بهیچوجه از مضمون آن جزئی اطلاعی نداشتم نمودند ــ پس از ختم امضاء سند و

دفاترمحضر ــ آقای مجدالسلطان ببنده اظهار نمود که چون شش هزار تومان بابت وجه این قباله باید بشما داده شود فعلا هزار تومان وجه را در اینجا دست گردان میکنیم ولی پول را در دربار بشما خواهیم پرداخت.

ده قطعه اسکناس یکهزار ریالی از جیب خود بیرون آورده وشش نوبت به بنده دادند و به بنده دستور دادند دو باره روی میز گذاردم پس از انجام این تشریفات یک قطعه از اسکناسهای مزبور را برداشته وخرد نموده پنجاه تومان آنرابه آقاشیخ عبدالحسین صاحب محضر بعنوان حق‌تحریر دادند ــ و از آنجا بنده را بمنزل آقای سرلشکر بوذرجمهری بعنوان اخذ مبلغ مزبور بردند ــ آنجا که رفتم آقای سرلشکر بوذرجمهری پس از مطالبه واخذ بنچاقهای موجوده املاکم مبلغ پانصدو پنجاه تومان اسکناس به بنده داده و برای تتمه ششهزار تومان چنین اظهار داشتند:

اولاً ــ مبلغ چهار هزار و چهارصد تومان بابت مالیات دو ساله ملک شما (که محصول آنرا قبل ازقباله گرفتن از بنده بقسمی که فوقاً عرض شده در حدود سالی چهل هزار تومان توسط کارپردازان درباری ضبط شده است) که مالیه مطالب است بمالیه باید بپردازیم.

۲ ــ هزار تومان بابت تتمه دو هزار تومان که قرار بود بمن داده باشید محسوب میشود گرچه من موفق به استرداد املاک شما نشدم ولی زحمت خود را کشیده‌ام چنانچه این ٦ هزار تومان را برای شما دست و پا کردم.

۳ ــ پنجاه تومان بابت حق محضر پرداخت شده است.

بنده جواباً عرض کردم اولاً قیمت املاک بنده متجاوز از یک ملیون‌ونیم تومان است نه ششهزار تومان و ثانیاً مالیات مورد مطالبه راجع بمحصول دو ساله ایست که بقسمی که خاطر محترم مستحضر است توسط کارپردازان دربار ضبط گردیده و به بنده مربوط نیست و بنده برای یکشاهی امروز در این شهر سرگردانم و در موضوع دو هزار تومان هم با این بدبختی بلاسبب وجهتی که برایم ایجادشده است طبق قولی که داده بودیددرصورتی که املاک وعوایدضبط شده امر مسترد میفرمودید حال که باین وضعیت درآمده است هزاروصد تومان سابق را نیز حقاً باید مسترد فرمائید خصوصاً با وضع پریشانی که برایم ایجاد فرموده‌اید و امروز برای چند ریال قیمت نسخه و نان ظهر اطفالم سرگردان و متحیر می باشم ــ در

جواب با کمال تندی و تشدد بنده را امر بسکوت وتهدیدنموده واظهارداشت که چنانچه این اظهارات را نوبت دیگر تکرار کنم پشیمان خواهم شد چه آنکه برای تأدیب بنده اقدام مقتضی خواهد نمود ــ و پس از آن بدون اعتنا به التماس بنده به بنده امر خروج ازمنزل خود نمود.

سه روز قبل که برای مستحضر شدن از موضوع قباله مزبوره بدفتر رسمی شماره ۳ مراجعه نمودم معلوم گردید که قباله و سند مزبور بشماره ٦٠١٤ دفتر نماینده و ۷۰۲۰ دفتر سر دفتر در تاریخ ۱۳/۲/۲۹ به ثبت وارد و مبلغ آن هم ششهزار وچهارصد و پنجاه ودو تومان و پنج ریال است نه شش هزارتومان!!

و بدین کیفیت چهارصد و پنجاه ودوتومان و پنج ریال ازاصل مبلغ این قباله دستورالعملی نیز بابنده محسوب نداشتند ــ و با این کیفیت املاک آباء و اجدادی بنده را که در حدود سالیانه چهل هزار تومان شخصاً از آن عایدی برمیداشتم و قیمت آن متجاوز از یک ملیون ونیم تومان است قهراً و جبراً از تصرفم خارج و یک خاندان پانصد ساله ایرانی را (که درتمام ادوار زندگانی شخصی و اجتماعی خود جز اطاعت وخدمتگزاری بمملکت وخیرخواهی ومساعدت نسبت به هم وطنان خود عملی را مرتکب نشده اند) تباه و از هستی ساقط نمودند پس ازچندی که از تاریخ قباله مزبور میگذشت از طرف شهربانی بنده را جلب و بالاخره نزد آقای آیرم رئیس شهربانی وقت بردند. ــ مشارالیه به بنده شخصاً اظهار نمود که حسب الامر شاهانه شما ممنوع از مراجعت بمازندران میباشید علیهذا باید کتباً متعهد و ملتزم شوید که بمازندران معاودت نکنی بنده جواباً عرض نمودم که بنده خلافی نکرده ام که مستوجب چنین مجازاتی باشم چه آنکه متجاوز از ۱۵۰ سال است که پدران من درمازندران متوطن وممرمعاش من و خانواده ام عایدات باقیمانده املاک من است که در آنجا واقع است الزام بعدم خروج از طهران برای بنده مثل حبس ابدومحکومیت به مرگ یک عائله بیگناه ۷۰ نفری است جواب دادند مگر املاک شما تمام خریداری نشده است عرض کردم املاک میراثی مرا ضبط نمودند و فعلاً مختصری املاک خریداری شخصی بنده در آنجا که سالی چهار هزار تومان عایدی آن یگانه ممر منحصر فعلی عائله و اطفالم است موجود است.

در جواب ضمن اظهار تأسف از این ابتلاء برای حقیر ببنده فرمودند شهربانی مأمور است که شما را بقبول واجراء این تعهد ملزم کند وچاره جز اطاعت ندار یدـــ و ورقه که قبلاً بخط دیگری تنظیم شده بود جلـــو بنده گذارده و بنده را وادار بامضاء آن نمود.

طولی نکشید که از کسان بنده که از مازندران اطلاع رسید که املاک خر یداری شخصی شما را نیز بضمیمه کلیه املاک موروثی تان کار پرداز در باری اشرف (بهشهرحالیه) ضبط وعواید آنراهم بردند بعلاوه کسان ورعایای شمارا قهراً بدفتر رسمی محل برده واملاک شما را بنام آنها قباله خر یداری تنظیم نمودند وهرچه جواب دادیم که ما مالک این نقاط نیستیم تااین قباله را امضاء کنیم مؤثر واقع نگردیده و پس از الزام بامضاء قباله های مز بور خواستیم وجوه آنرا لااقل گرفته برای شما بفرستیم ما را بضرب شلاق و تهدید بحبس وتبعید از دفتر خارج نمودند.

معلوم است از وصول چنین خبری چه حالی بیک فردمظلوم بی پشت و پناه غارت شده دست میدهد و هرچه فکر کردم فکرم بجائی نرسید بقصد انتحار افتادم ولی فرمان وجدانی و بارمسئولیت اداره عائله بیگناهم مراازاین تصمیم بازداشت و بالاخره با یأس کامل از نتیجه بشکایتی که بدر بار مینمایم چون هیچ مقامی بشکایت و تظلم بنده وامثال بنده اعتناء نمینمود باز برای تشفی قلب واینکه شاید این رفتار از طرف کارکنان در باری خودسرانه بوده است و پس از این همه ابتدا در فکر تفقدی افتاده و از مرگ و بی آبروئی خود وعائله ام رهائی یابیم لذا بآقای شیبانی رئیس املاک وآقای سرلشکر بوذرجمهری مراجعه نمودم در جواب پس از عتاب های شدید بنده را تهدید بزندان نموده واز اطاق خارج کردند بنده نیز در طول این مدت جز آستانه حق مأمن و پناهی نیافتم و او یگانه شاهد وگواه است که چه شبها و روزهائی بر ما ستمدیدگان گذشته است.

اکنون که رائحه اجراء عدالت استشمام میشود بخود اجازه داده که بدین وسیله مختصری از شرح مصائب ومظالم وارد بخود را باطلاع آن نمایندگان محترم رسانیده رفع بیدادگری های وارده بشود.

**قاسم عبدالملکی مازندرانی هژبرالدوله سابق**

تجددایران ــ تار یخچهٔ فوق قسمتی ازعر یضه ایست که توسط یکی از نمایندگان محترم بمجلس شورای ملی داده شده وعین آن در دفتر ما ضبط گردیده است.

مطالعه آن در عین اینکه تأسف آور است خالی از تفر یح نیست ــ اینکه دیروز نوشتیم بزرگتر ین مصیبت ها این است که طبقه عوام برکشور و ملتی مستولی شوند شاهد آن در خلال مطالب و مضامین این عر یضه بخوبی دیده میشود!

واقعاً اینگونه حوادث بافسانه بیشتر شباهت دارد ز یرا در دیوان بلخ بلکه در عصرچنگیز نیز این گونه هیچ نظیر نداشته است.

## شرح حال یک مازندرانی ستمدیده

عیناً از روزنامه ستاره مورخ ۲۰/۷/۲۷ نقل گردیده است

آقای مدیر روزنامه ستاره

استدعا دارم بنام نوع‌پرستی این شرح حال مختصر بنده را در آن روزنامه مرقوم بفرمائید.

قبلاً خدا و رسول و ائمه اطهار را بشهادت می طلبم که آنچه عرض می کنم بقدر سرسوزن خلاف ندارد وچون روزنامه جا ندارد نمی توانم جزئیات را بنو یسم.

روز اول فروردین ۱۳۱۱ در ده خود میچکار واقع در کلارستاق با زن و بچه خود بشادی عید نوروز مشغول بودم چند نفر مأمور آمده بنده را گرفتند هرچه خواستم بدانم برای چیست معلوم نشد زن و بچه و بستگانم در حال وحشت و هراس بودند که مرا به‌نوشهر بردند در آن‌جا دیدم ۲۲ نفر دیگر هستند دوازده روز ما بیست‌وسه نفر را در یک اطاق کوچک انداخته بودند که موقع خوابیدن مجبور بودیم همه از پهلو دراز بکشیم، بعد گفتند نفری سی تومان خرج راه تهیه کنید و یک تاجری را معرفی کردند که از او پول بگیر یم و منزل خود را حواله بدهیم اینکار را کردیم.

در این ۱۲ روز بلاهای ز یادی سر ما آوردند بعضی را پابند و دست بند

زدند، مثل این که قاتل یا دزدهای معروفی را دستگیر کرده باشند ماهم نمیدانستیم تقصیر ما چیست و برای چه ما را گرفته اند.

روز سیزدهم ما را در دو دستگاه اتومبیل سیم داربازی که هر کدام شش پاسبان هم داشت مثل مرغ روی هم ریخته برشت آوردند و بزندان شهربانی تسلیم کردند، یک اطاقی بما ۲۳ نفر دادند که چند پله میخورد و شبیه بدخمه بود که در آن همدیگر را بسختی نمیتوانستیم ببینیم، در رشت هوای مرطوبی آنهم اطاق زیر زمین ببینید چه می گذرد، این اطاق مملو از ساس و شپش بود بطوری که تا صبح هیچکدام ما نمیخوابیدیم هر کدام چندین بارلباس های خود را کنده شپش ها را می کشتیم از رطوبت اطاق کفش خیس بود و در این اطاق کثیف بدترین روزگار را داشتیم رئیس شهربانی آنوقت آقای سرهنگ سهیلی بود که ما را مثل حیوانات فرض می کرد.

بعداز ۵ روز مجدداً در همان اتومبیل های سیمدار ما را جا دادند و بتهران آوردند ازخشونت مأمورین هرچه بگویم کم گفته ام جسارت است تا شریف آباد قزوین بما اجازه خارج شدن از اتومبیل را ندادند وحوائج جسمی را با کمال سختی تحمل کردیم ــ جز فحش وکتک وتحقیر چیز دیگری در بین نبود ــ از آن جا ما را یکسره بزندان قصر تحویل دادند.

مرا همان شب به یک اطاق کوچکی بردند وچهار روز در آنجا بودم بی خبر از زن و بچه و پدر و کس و کار بعداز چهار روز باطاقی بردند که هفت نفر دیگر در آنجا زندانی بودند محبوسین آنجا میگفتند این حبس مجرد برای ترساندن است.

خلاصه بعداز بیرون آمدن ازاطاق مجرد دیدم جمعی ازآقایان علماء و ملاکین و خوانین تنکابن کلارستاق و کجور در آنجا هستند از قبیل آقای میرزا طاهر تنکابنی، مرحوم منتظم الملک، مرحوم حسینقلی خان، مرحوم شیخ نورالدین، آقای ساعدالممالک خلعت بری وآقای امیر ممتاز وعده زیادی از آقایان خلعت بری ها و ملاکین رودسر ولنگرود، آنوقت معلوم شد که این یک بلای عمومی است ولی هیچکس تقصیر خود را نمیدانست وهمه ترسیده بودند و انتظار روزهای بدتری را داشتند باری همه تا مدتی در زندان بودیم نه تحقیق کردند و نه رسیدگی در کار بود میگفتم خدایا اگرما مقصریم چرا تقصیر ما را نمیگویند

چیست اگر مقصر نیستیم پس چرا ما را به حبس انداخته اند. در این ضمن هم حسینقلی خان نوه سپهسالار که جزو این دسته بود در زندان مرد پس از ۳ ماه زندانی بودن یکروز رئیس زندان تک تک ماها را خواست و بهرکس تکلیف نمود در ظرف بیست وچهار ساعت صورت املاک و دارائی خود را بدهد در ضرب الاجل مزبور صورت ها تهیه شد و دو روز دیگر آقای آیرم رئیس نظمیه وقت آمدند وهمه را جمع کرده گفتند خیلی باید شکر کنید که اعلیحضرت از سر تقصیر شما گذشتند چون نفسی از کسی برنیامد زیرا کسی تقصیری نکرده بود با تغیر گفت پس چرا تشکر و دعاگوئی نمیکنید عده ای ازجمعیت با صدای بلند شروع کردند به دعاگوئی وثناخوانی بشاه وخاندان سلطنتی بعد آقای آیرم گفت اشخاصی که بین شما ملک ندارند چند نفر هستند بنده ومرحوم ابوالقاسم کدیرسری و آقای کاظم حق کیفی که ملکی نداشتیم خود را بدون ملک معرفی کردیم از مرحوم ابوالقاسم پرسید تو ملک داری گفت داشتم تقدیم کردم گفت بتو پول دادند گفت مبلغی گرفته ام گفت پدرسوخته کسی که پول میگیرد وملک میفروشد تقدیم نمیکند بگو فروختم اوهم گفت فروختم قربان. از کاظم خان پرسید تو چه میگوئی چون فهمید چه قسم باید حرف بزند گفت بنده از روی رضا ورغبت ملکم را فروختم وتا دینارآخر و تمام و کمال پول را هم نقداً گرفتم گفت تو چه میگوئی گفتم بنده ملکی ندارم و پدرم مالک است و به بنده مربوط نیست.

همانجا امر داد که ما سه نفر را که ملکی نداشتیم اززندان مرخص کردند و دیگران هم پس از ترتیب قباله و انتقال بعداً مرخص شدند آنوقت فهمیدم که استخلاص من بواسطه ملک نداشتن وحبس سایرین به تقصیر ملک داشتن بود والا هیچکس گناهی نداشت.

بعد از بیرون آمدن از زندان اسم ما را ساحلی گذاشتند یک لیست سیاهی در نظمیه از اسامی ما بیچاره ها بود که هیچوقت کوچکترین تقصیری نکرده بودیم. عده را از تهران به شهرستانها تبعید کردند، بنده هم حق خارج شدن از تهران را تا یکماه قبل نداشتم، آخر شما را بخدا گناه من چه بود، حتی بزن ها و بچه های ماهم رحم نکردند تمام آنها را از ملک خود کوچ دادند، زن من آنموقع مبتلا به حصبه بود مهلت ندادند که مرضش خوب شود تا حرکت کند، با همان حال مرض به تهران آمد و چند ساعت بعد از رسیدن مرد و بعداز چند روز هم بچه

شیرخواره‌اش مرد دو طفل دیگرم در تهران بی مادر و سر پرست ماندند پدرم هم از غصه دق کرد و مرد، این مختصری از شرح حال بنده بود.

پدرم و بستگانش در کلارستاق شش فقره ده و مرتع ومزرع داشتند، پس از مدتی از دو نفر از بستگان ما که حقی نداشتند نسبت به سهم ومال پدر من وسایر ین معامله کنند آن همه ملک و مرتع را در هفتصدو بیست تومان قباله گرفتند و با آنکه معامله اجباری و درپائیز واقع شده بود ششصدتومان از پول قیمت معامله را از بابت محصول گذشته کسر نموده و یکصدو بیست تومان بقیه را دادند! قوم وخویش های من آن یکصد و بیست تومانرا هم نزد خود متصدیان املاک گذاشتند که بابت مال‌الاجاره سال بعد محسوب شود و دخل وتصرفی بپول نکردند ــ خلاصه مال‌الاجاره سال اول ششصد تومان بود و سالی دو یست تومان‌مرتباً ز یاد میشد کار اهالی‌بدبخت هم این بود که تمام سال اینطرف و آنطرف جان بکنند و نتیجه زحمات خود را جمع نموده یکجا تحو یل مأمور ین املاک اختصاصی بدهند ــ این‌راهم‌عرض کنم که این کارها در زمان ر یاست املاک آقای نائب حسن‌خان حر یری صورت گرفت که فعلاً اسم خود را کوشان گذارده و مؤسسه دلالی در خیابان لاله‌زار دارد این آقا آمده بود به بستگان ما میگفت یک مادیان گله سپهسالار از ده سال پیش در میان گله شما مانده و باید فعلاً یازده مادیان بدهید هرچه گفتیم شما املاک سپهسالار را تازه از ورثه او گرفته‌اید فرضاً هم یک مادیانی از ده‌سال‌پیش در گله ما مانده نتاجش بشما مر بوط نیست بخرج نرفت وتمام گله مادیان وحشم ما راهم باین عنوان بردند.

خلاصه این است وضعیت ما که ملک ما را بزور گرفتند، به بهانه ملک ومال ما را حبس کردند، زن و بچه ولانه وآشیانه‌وهمه‌چیزمابرباد رفت حالا آقایان گمان میکنید اگر بعداز ده سال صدمه و مصیبت املاک ما را بما بدهند از ما رفع تعدی شده است، نه بخدا این تعدی بهیچ وقت رفع شدنی نیست.

**عباس نادری**

## نامه سرگشاده[1]

آقای مدیر محترم استدعا دارم محض نوع‌پرستی شرح پائین را در نامه

---

۱ــ نقل از روزنامه تجدد ایران شماره ۳۲۷۸ مورخ ۲۰/۸/۲۲.

گرامی امر بدرج فرمائید تا مظالم وارده و تعدیات گوناگون طاقت‌فرسا و وقایع و مستدعیات و عرایض براحدی پوشیده نماند.

قریب دو ماه است عریضه‌ای بمجلس شورای ملی و مقام محترم ریاست وزراء عظام تقدیم نمودم تا کنون یک کلمه جواب مرحمت نشده است.

در سال ۱۳۱۱ خورشیدی الی ۱۳۱۳ کلارستاق که یکصدوسی وچهار پارچه دهات ییلاقی و قشلاقی مراتع وجنگلهای مفصل نیز دارد ضبط اداره دارائی واداره املاک شد.

جز ۱۲ پارچه ده که بدست صاحبانش باقی ماند در کجور و تنکابن هم عیناً ضبط املاک عملی گردید بعدها مازندران و گرگان و قسمتی هم از گیلان ضبط شد چون شروع درتنکابن که محال ثلاث است شدجمعی ازمالکین را گرفتند آوردند در قصر زندانی کردند بعد زن و بچه آنها را جمع کردند در حبیب‌آباد مثل مرغ در کامیونها ریختند میرغضب ما حسن حریری آنها را بسمت رشت حرکت داد آنجاهم سرهنگ سهیلی بعداز خواندن ارد و دادن فحش همه را درمحبس ریخت فردا بسمت تهران حرکت داد در کاروانسرای زال محمد که شهر نو است آنها را پیاده کردند فوری مردها را از قصر به آنجا آوردند رضای سمیعی رئیس آگاهی آن وقت آنها را تقسیم‌بندی کرد فوری حرکت دادند که عده‌ای را بکرمان و بعد جیرفت و بعد بم و بعداز مردن چند نفر زن و مرد آنها را بشیراز بردند عده دیگری را هم کرمانشاهان همدان قزوین زنجان قم و کاشان فرستادند چند خانوار را هم تهران نگاهداشتند یکعده هم در موقع تبعید خودشان با عائله فرار کردند در الموت طالقان لورا ساکن شدند که همه اینک در تهران هستند سرهنگ سهیلی رضای سمیعی کارمندان عالی مقام شهربانی مأموریت خاصی نسبت بما نداشتند تا آن معامله خصومت‌آمیز را بنمایند آنوقت یوسف بهرامی کارمند اداره شهربانی که مأمور بخصوص اینکار بوده است همه تبعیدشدگان و آنهائیکه در محل هستند تا ابد از رفتار و عواطف ایشان ممنون وسپاسگزار میباشند غریب اینست یک چنین عضو صالح شرافتمندی که درچنین مواقع باید دخیل در کارهای بزرگ بشود منتظرخدمت شد.

صاحبان املاک را بعضی پول دادند و بعضی را ملک دادند بعضی را هم

هیچ ندادند ولی هرچه دادند در قباله قید است بقدرعواید یکساله ملک ضبطی بوده است مرحوم داور دستور داده بود آنچه را میدهند در نظر داشته باشند از عواید مسلم یکساله ملک خریداری شده تجاوزنکندمتأسفانه این امروز یک حربه ای برای میرغضب های ما شده احمدی کاشی مجدالسلطان لطیفی اسفرجانی ومأمورین آنها محض خودنمائی بعضی را ثلث دادند بسا از دهات بزرگ را از کلارستاق مثل لاهو ـ هریجان ـ حسن کیف ـ ییشنبور ـ اورنگ ـ پردنکان ـ کلاک ـ میچکار و توابع ـ برار ـ شهرستان را بقدر ربع عواید یکساله هم قیمت ندادند چون این دهات در کلارستاق مهم بوداسم برده اندقباله ها حاضراست قبوض در یافتی عواید هم حاضر است همه مالکین کلارستاق تهران آمدند بتصویب بنده با آقای عادل خلعت بری وکالت دادند و رفتند خیلی ها را هم هیچ ندادند ملک های آنها را تصرف کردند گاو را یکی یک تومان قیمت کردند گوسفند مردنی آوردند سیصدخانوار کلارستاقی رابوسیله آن گوسفندلاشه محض کردند اینها همه اگر قرار برسیدگی شود بموقع خود بمیان میآید ببنده پانزده هزار تومان ملک در فارس دادند در محضر آقای نجم آبادی قباله گرفتند همین معامله را هم در همان روز با آقای محمدامین برادرم که تبعید در فارس بود کرده اند ولی پسر عموهای بنده که شرکاء بنده بودند وخود هم املاک دیگر داشتند دیناری به آنها نداده بعضیها در همان کلارستاق و بعضی در لورا و بعضی هم در تهران ساکن هستند حاجتی ندارد که بنده عرض کنم این عده که تبعید شده اند با آن عده که درآنجا هستند درچه حال می باشند هرکس اندک فکر کند پی خواهد برد کریم آقا نایب حسن حریری اسفرجانی مجدالسلطان امیر صادقی و اتباع آن ها صدها نفر تنکابنی وکجوری وکلارستاقی را در زیر چوب کشته اند صدها نفر هم مجروح و قابل کسب و کار نیستند چون برای مازندرانی فعلاً با این پیش آمد حد و شرفی و وزنی نیست البته اهمیتی ندارد رو یهمرفته این تعدی واین کشتار واین چوب کاری این تبعید این ظلم طاقت فرسای این شکلی که بنظر آقا اگر باندک است موقع حمله چنگیزخان هم به مازندرانی وارد نیامد اینها همه از طرف سی نفر به اهالی مازندران و گرگان و همه کشور وارد شد که آنها سه تقسیم میشود ده نفر اولیه از اشراف و امراء لکشرند که اینها اعلیحضرت شاهنشاه معظم سابق را وادار

بخر یداری و ضبط املاک کردند بقدری گفتند بقدری تلقین کردند بقدری مثل آوردند بقدری تحر یک نمودند که گوش شاه آشنا باین حرفها شد والا شاه ابداً باین خیالها نبود شاه معصوم و با عظمت و شهامت بود شاه جز عظمت ایران آسایش خلق وآبادی در بدوامر قصدوخیالی نداشت این ده نفراولیه بقدری گفتند تا شاه فرمود بکنید آن ده نفر چون سه نفر مرده اند اسم آنها را می نو یسم داور ــ مشارالملک ــ امیراکرم ــ هفت نفر دیگر را بزودی در کتابی که بشرکت چند نفر چاپ میشود اسامی آنها در آنجا بنظر همه اهالی کشور خواهد رسید ده نفر دومی که کر یم آقا مجدالسلطان و شهبازی اسفرجانی در رأس آنها هستند امیرصادقی حسن حر یری ــ علی اکبر ــ سهیلی وغیره شروع بکار کردند حسن حر یری بدستور مشارالملک وکر یم آقا مشغول دروغ نو یسی شد تا عمل تبعید را پا برجا کرد دو یست هزار تومان پول از مردم گرفت خیانت او که به اعلیحضرت ثابت شد او را امر بحبس فرمودند چون پول داشت بزودی از حبس خارج شد نام خود را عوض کرده ج کوشان شده بهتر ین اتومبیل را امروز سوار است معاملات ملکی میکند در صورتی که در قشون دامپزشک یار و یابو معالجه مینمود ــ کر یم آقا دو کرور پول نقد دارد با همان پا هم با کمال آزادی قدم میزند اِسفرجانی ومجدالسلطان سهیلی وغیره همه هستند مجدالسلطان مجدد شنیدم عضو کمیسیون رسیدگی شد یعنی این کمیسیون رسیدگی که این لایحه را در اطلاعات خواندم باید هم عضو او مجدالسلطان باشد چون این لایحه مر بوط بعمل ما نیست امیر صادقی اداره املاک را غارت و قصور سلطنتی را هم غارت کرده تهران آمد فوراً مراجعت نمود حالا مردم را طور دیگر تهدید میکند. آیا برای اینها هیچ نوع مجازاتی نیست؟ اگر نیست پس بچه امیدی میتوان زنده ماند ده نفر سوم هم همان مباشر ین محل و همان مدیرها و همان نو یسندگان و دفترداران و مأمور ین جزو هستند بعقیده بنده کشتن آنها واجب است چه آنکه آنها باعث شده اند این همه مردم بیگناه کشته شدند مقصود این است اعلیحضرت همایونی شاهنشاه معظم سابق ابداً این تعدیات محلی را اطلاع نداشت اسفرجانی دیوار با کمش ر یسه کرده بالا میآورد پشت وروی آن را گچ و سمنت میکشید برنج را هم عوض یک خروار دو خروار میگرفت یک خروار قبض میداد همینطور کلیه جنس و غله را یکنفر زارع ماهی ۲۱ روز بیگاری کرد در ساختمانها عملگی مینمود مزد این ها را اسفرجانی

میگرفت با اضافه برنج و جنس های دیگر که قیمت آنها بالغ بر سالی سیصد هزار تومان میشد با کریم آقا و مجدالسلطان میرغضب قسمت میکردند و کی شاه این را خبر داشت؟ کی بشاه عرضه کرده بود؟ دلسوز شاه و غمخوار مردم کی بود؟ که بدون تصور نفع یک مطلبی را بعرض برساند مرد اینکار دو نفر بود آقای دبیر اعظم و آقای شکوه الملک، کی و در کجا یک کلمه از این حرفها را که هر روزی ده فقره را در بیرون می شنیدند.

**(لطفعلی سالار مرزبان)**

## اخطاریهٔ وزارت مالیه

شیر و خورشید — تاریخ
وزارت مالیه — نمره ۱۳٦۰
اداره ... — موضوع

آقای لطفعلی خان (سالار) ملک مرزبان چون مقرر است که هرچه زودتر شما بکلی قطع علاقه از نقطهٔ مسکونی اولیه خودتان بنمائید لذا اکیداً بشما اخطار میشود که تا اول مهرماه ۱۳۱٤ باید بکلی اموال خودتان را هم ازآنجا بمسکن فعلی خودتان انتقال بدهید و چنانچه تا تاریخ مذکور بطورکلی قطع علاقه ننمائید آنچه از اموال شما باقی مانده باشد بلاعوض ضبط خواهد شد. وصول این مراسله را فوری اعلام دارید.

**وزیرمالیه**

## تلگراف حضوری ساری

### «تقاضای مالکین مازندران»[1]

در شماره دیروز تقاضائیکه برای مخابره تلگراف حضوری از طرف جمعی از مالکین مازندران شده بود بنظر خوانندگان رسید.

چهار ساعت ونیم بعدازظهر دیروز آقایان زیر در تلگرافخانه تهران برای مخابره با ساری حاضر شدند:

حمزه تاش ــ اورنگ ـ دکتر طاهری رهنما ــ ملک مدنی ــ انوار ــ

۱ــ نقل از روزنامهٔ کوشش شماره ٤۷۷۲ مورخ جمعه ۱٤ آذرماه ۱۳۲۰.

معتصم سنگ ــ دکتر سنگ ــ سیف الله باوند ــ ملک زاده آملی ــ صفوی ــ یمین اسفندیاری ــ عمیدی نوری ــ طوسی.

آقایان مالکین هم نمایندگان خود را در ساری به تلگرافخانه فرستاده و تلگرافی باین مضمون رسید:

بی خبری دولت از روحیه اهالی مازندران و اصرار بتصرف املاک مردم سبب شده است که به آقایان زحمت بدهیم به تلگراف خانه تشریف بیاورند.

عده زیادی ازمالکین درمرکز کمیسیون دادخواهی جمع وعده ای رابه نمایندگی خودشان بتلگرافخانه فرستاده اندو هیچ سزاوار نیست دولت خود را پشتیبان مظالم گذشته قرار دهد از مظالمی که بمازندرانی ها شده کسی درست آگاه نیست.

آقایان شنیده اید دکان را یک ریال خانه را سیصد دینار ــ و ملک مزروعی را بعشر عایدات سالیانه اش با تهدید و حبس ازدست صاحبانش بیرون آورند. دولت قانونی نباید همان کارکنان سابق را بجان مردم اندازد فرس ماژر که از بین رفته همه میدانید هرچیز بحال عادی برمیگردد مواد ۲۰۲ ــ ۱۰۳ ــ ۳۰۸ ــ ۳۱۱ ــ ۳٦۵ ــ ۳٦٦ قانون مدنی حق بما میدهد هر گونه تصرفاتی را در ملک آباء واجدادی خود بنمائیم و اصل ۱۵ ــ ۱٦ ــ ۱۷ متمم قانون اساسی مصونیت ما را از هر تعرض تأمین مینماید و اینک مستدعیات زیر را مینمائیم:

۱) عدم تعرض بکسانیکه ملک خود را تصرف کرده اند.

۲) الغاء اعتبار اسناد مالکیت شاه سابق در صورت مزاحمت باحق کسی.

۳) معتبر شناختن اسناد ثبتی مالکین سابق و دادن حق الثبت بکسانیکه فعلاً تقاضای ثبت دارند و تمدید مدت ثبت که در این سال خاتمه پیدا میکند.

٤) الغای صدی ۲۰ بهره مالکانه که پهلوی بزور برعایا برای زراعت پنبه تحمیل و امروز کلیه مالکین بهره مالکانه را از رعایای خود گرفته اند.

آقایان محترم:

این است مستدعیات مازندرانی که بنام آزادی درخواست مینمائیم که عملی نمودن آن را از هیئت محترم دولت بخواهند و نگذارند شمشیر خون آلود و لی

شکسته شاه سابق را دو باره صیقل زنند و بگردن ما بیچارگان بگذارند. مازندرانی هم مانند دیگران حق زیستن دارد و این حق را از آن انتزاع ننمائید اگر کمیسیونی از مجلس شورایملی بهمراهی یکی دو نفر از وزیران بمازندران تشریف بیاورند چیزهائی بشنوند که در هیچ عصری و تاریخی ندیده ونخواهند دید.

آقایان محترم

اکنون بمجلس شورایملی و احساسات عمومی بویژه شهامت اخلاقی شما آقایان متوسل هستیم اگر مأیوسمان فرمائید بخدا پناه خواهیم برد و نمونه انتقام خدائی را هم بشمانشان میدهیم. رحمانی ــ تجدد ــ بنافتی ــ رمدانی ــ پرویز باوند ــ ابوالحسن سنگ ــ محمدحسین زارع ــ طبری ــ حسن مدانلو ــ شاهرودی ــ مستوفی وزیری.»

در اطراف مظالمی که برعایا و مالکین وارد آمده و تقاضای آن‌ها برای استرداد املاک آباء و اجدادی و سوء رفتار بعضی از رؤسای املاک و طرز تصرف و ضبط املاک وگرفتن سند مالکیت ازآن‌ها هر یک از آقایان حاضرین مذاکرات مفصلی نموده در نتیجه مقرر شد جریان امر وتقاضای اهالی مازندران باطلاع آقای نخست‌وزیر و ریاست مجلس و وزارت دارائی و وزارت کشور برسد و هفته آتیه قانون لازمی که مستلزم رفاهیت مالکین مازندران باشد به مجلس پیشنهاد و از تصویب بگذرد ضمناً تقاضا کنند مأمورین اعزامی هم از مداخلاتی که موجب عدم رضایت شده است خودداری نمایند».

## نمونهٔ دیگر از معاملات شاه سابق

حضور محترم آقای مدیر تجدد ایران مشرف و ملحوظ گردد متمنی است عریضه ذیل را در آن روزنامه درج فرمایند.

چون اشاعه اعمال بد اصولاً مستحسن نیست در نظر داشتم که از اعمال کارکنان و مباشرین املاک شاه سابق سخنی نگویم و بحث در این موضوع را بستمدیدگان دیگر واگذارم ــ با خود گفتم اشاعه اعمال بدمادامی خوب نیست که مرتکب یک یا دو فقره جرم نموده باشد وهرگاه از حد و اندازه بیرون رفته باشد اشاعه اعمال مرتکب بسیارخوب وممکن است موجب عبرت دیگران گردد و

متعدیان روز مذلت را بنظر آورند و از اعمال خود پشیمان شوند و بدانند لطف حق با ایشان مدارا میکند ولی چون از حد گذشت رسوا میکند.

لطف حق با تو مداراها کند  چون که از حد بگذرد رسوا کند

بنده در صدد برآمدم که شمه‌ای از ستمهای وارده بخود را شرح دهم ــ قریه کوچکی در اطراف آمل بنام کته پشت موجود است ــ در ۱۳۰۹ مرحوم محقق الملک رئیس ثبت بابل با مرحوم حاجی سید خلیل مالک قریه مزبور، دوستی داشت با تسهیلات وتشویقاتی که رئیس ثبت درباره ثبت ملک مزبور نمود مالک قریه ملک را بثبت رسانید و بنام آنمرحوم سند مالکیت صادر شد ــ در ۱۳۱۲ مالک قریه فوت نموده و بورثه ایشان قریه منتقل گردید ــ در ۱۳۱۶ رضاشاه پهلوی بملک مزبور طمع کرد و در صدد برآمد که ملک مزبور را بطور یکه املاک لاریجان اینجانب را قباله گرفته بگیرد (املاکی در لاریجان داشتم مسموع گردید که ازمحمدنامی بنام آنکه او مالک املاک است قباله گرفته واز عده دیگر شنیده شد که با یک وکالت‌نامه مجعولی قباله در دفتر اسناد رسمی تنظیم شده و بر هر فرض املاک لاریجان بنده را تصرف نموده‌اند وچندین سال است عایدات او را میبرند) مباشر املاک اطلاع پیدا کرد که کته‌پشت بنام مرحوم حاج سید خلیل ثبت شده و سند مالکیت نیز صادر گردیده شخصی را (مسموع گردید) بدفتر بردند و بعنوان آنکه مالک ملک است تقاضای تنظیم سند نمودند ــ صاحب دفتر که از جریان تمام معاملات مطلع است ومطلع بود اظهار کرد که حاجی سیدخلیل فوت کرده و وارث ایشان نیز درخواست گواهی حصروراثت از دادگاه نموده‌اند و در روزنامه و مجله رسمی آگهی منتشرشده‌است ممکن است نتیجه خوبی نداشته باشد ــ برای کشف و تعیین مالکین ومحل ایشان در ۱۳۱۷ آب بقریه مزبور ندادند و در ۱۳۱۸ مالک برای بهره‌برداری از قریه بیکی از بستگان مباشراملاک (نوری علا) مراجعه واوعایدی راضبط ومقداری بمالک پرداخت در ۱۳۱۹ مباشر املاک سروان پیروز عایدی ملک مزبور را تصرف کرد و ملک را ضبط نمود بنده از ترس حبس وزنجیر و اذیت های دیگری که برای ممتنعین از تنظیم قباله تعیین شده بود باداره املاک مراجعه‌نکردم وچون میدانستم لایبق ذو بغی ولوملک جنوداً ضاق عنها السهل والجبل ــ و یقین داشتم که این

بنا بی بنیاد است و اطمینان بزوال وخرابی بنیان تعدی داشتم لذا مراجعه نکردم و منتظر احقاق حق بودم بعداز خرابی بنیان تعدی در صدد تحقیق برآمدم که آیا ملک را با سند مجعولی قباله کرده اند و یا آنکه بدون قباله عایدی را برده اند کشف گردید که قباله نشده و بطور یکه اطلاع حاصل شده عایدات اینجانب نیز تسلیم برضا شاه پهلوی نشده و بلکه مباشر املاک عایدی را اخذ و در بانک گذاشته است و بطوری که باینجانب نوشته اند مباشر حاضر است که عایدی را بپردازد آنچه کشف می شود ملک بنده امثال ز یادی دارد که مباشر عایدی آن را توقیف یاضبط نموده و یکعده ازمالکین چون مأیوس ازاحقاق حق هستند و یاغائب و یا متوفی میباشند در صدد مطالبه عایدی خودشان بر نمی آیند هرگاه دولت فعلی که در صدد احقاق حق است اعلامی حاکی از این که در صورت شکایت ازمباشرین رسیدگی خواهد شدوهرگاه چیزی بنفع خوداخذ نموده اند رسیدگی و به مالکین مسترد خواهد شد نمایند ممکن است مظالم مهمی کشف گردد و با رد اموال مردم موجب تشکر مظلومین شود.

احترامات عالیه تقدیم میشود جلال زرین کیا مسکن تهران خیابان ری کوچه شرق[1].

## ۳ ــ فروش خالصجات

قانونی از مجلس گذشت که دولت املاک خالصه را بفروش برساند. منظور از وضع این قانون هم این بود که املاک خالصه را به ثمن بخس برضاشاه واگذار نمایند.

یکی ازاین خالصجات قریهٔ خیرآباد در ورامین بود که پس از شهر یور ۱۳۲۰ یعنی در دورهٔ چهاردهم مجلس دکتر مصدق نسبت بمعاملاتی که در مورد این خالصه انجام شده به بدروزیر دارائی اعلام جرم نموده وضمن توضیح مفصل و مستند خود چنین میگوید:[2]

«.. آقای مجیدزاده در گزارش چنین می نویسد: «قریهٔ خیرآباد در سال ۱۳۱۷ ضمن سایر خالصجات دراجرای قانون فروش املاک خالصه بطور آزاد و

۱ ــ نقل از روزنامه تجدد ایران مورخ شنبه ۲۶ مهرماه ۱۳۲۰

۲ ــ نقل از کتاب «سیاست موازنه منفی در دوره چهاردهم» صفحه ۱۷۰ و ۱۷۱.

بوسیله اشخاص بصیر ومورد اطمینان بمبلغ ۸۸۹۵۱ تومان ارز یابی شده بود که در همان سال بطور غیرآزاد بقیمت فروش باعلیحضرت سابق در مبلغ ۱۹۹۹۹ تومان وهفت ریال تقویم گردیده و برگهای هر دو ارز یابی درپرونده وصل بهم بایگانی شده» (پرونده برگ ۱۹۰)

در صورتیکه اخیراً خیرآباد را ارز یابی نموده وپس از وضع صدی ده که از بابت هزینه برداشت حساب شده آنجا بمبلغ ۵۰۰ هزار تومان قیمت کرده اند (پرونده برگ ۳)....»

رضا شاه املاک مردم را عنفاً و جبراً می گرفت و بطور یکه در این قسمت کتاب دیده میشود اگر کمترین مقاومتی میکردند زیر شلاق متصدیان می افتادند و یا بزندان می رفتند و بعضی هم در زندان تلف میشدند برایش کافی نبود وچینه دان حرص و ولع او را پر نمیکرد لذا قانون فروش خالصجات را از مجلس گذراندند تا بهترین املاک خالصه دولتی را تصاحب نماید.

روزنامه داد در شماره ۱۰ مورخ ۱۳۲۱/۸/۷ زیر عنوان: «راجع به املاک واگذاری» چنین نوشته است «دولت در شهر گرگان یکصد و بیست و پنج پارچه قصبه وقریهٔ مهم که اغلب آن قراء شش دانگی بوده وزیر دارائی وقت تمام این ۱۲۵ پارچه خالصه دولت را فقط و فقط در مقابل ۷۵ هزارتومان بشاه سابق انتقال داده که تنها سه دانگ قصبه مهم کردکوی و مزارع تابعهٔ آن که از جمله ۱۲۵ پارچه مورد انتقال بوده بیش از دو میلیون ونیم ریال یعنی سه برابر وجهی که برای ۱۲۵ پارچه داده است ارزش داشته است».

*

در بعضی موارد وزارت دارائی قراء و قصبات مهم و بزرگ را بزور و عنف از صاحبان آنها به ثمن بخس می خرید و یا بعنوان کوچاندن صاحبان آن جبراً متصرف میگردید و جزء خالصه دولتی میگردید سپس برضا شاه واگذار میشد که نمونهٔ آن در زیرعیناً بنظرمیرسد:

نقل از روزنامه مردامروز[1]

---

۱ ــ مردامروز بمدیریت محمد مسعود بود که بواسطهٔ این قبیل پرده دری ها و کشف اسرار ترور گردید و درباره ترور وی نگارنده وحایری زاده دولت حکیمی را استیضاح نمودیم.

**دزدان مسلح چگونه اموال مردم را غارت کردند؟!**

«یک نمونه از معاملات شاه سابق «توضیح اینکه این معامله عیناً بشاه سابق منتقل شده است.»

آقای مدیر محترم نامهٔ ملی مرد امروز گرچه تعدیات مأمورین شاه سابق به اهالی شمال خاصه به اهالی کلارستاق براحدی از اهل کشور پوشیده نیست ولی یک پرده از غارت گری را خیلی ها اطلاع ندارند قیمتی است عین امریه و قباله را درج فرماید چون در ۱۳۱۰ املاک کلارستاقی را وزارت مالیه تصرف کرد عدهٔ ازطایفه های بنده را آوردند و در قصر حبس کردند بعداز چند ماه زن و بچه آنها را در کامیون‌ها ریختند با هر خانه‌واری پنج من تبریز بار بردند رشت تمام بازور سرهنگ سهیلی آنها را داد گرداندند آوردند کاروانسرای زال محمد!

مردها را بآنها ملحق بردند کرمان بعد جیرفت بعد شیراز، ده خانوار تلف شدند اموال را هم با احشام هرچه بود مأمورین نظمیه و شاه بردند بهرجا که می بایست برسد رسیده بود در ۱۳۱۳ مالیه املاک را فروخت بشاه بعد در ۱۳۱٤ این کاغذ را بشاه نوشته بودند در صورتیکه نام ونشانی از اموال نبود چهار سال بیشتر بغارت برده بودند نمیدانم نوشتن این کاغذ در روی چه اصلی بوده آقای فروهر معاون وزارت مالیه آنوقت و پدر مدیرکل آنوقت که هریک برای فنای ماها پیش قدمی می نمودند و ابتکار میکردند ممکن است پرسش شود که نوشتن این کاغذ از روی چه سیاست واصلی بود **سالار ملک مرزبان**

اینک عین قباله ونامه وزارت دارائی

نسختان

این ورقه که در صفحه ۲ شماره ۱۲۸٦۷ دفتر ۳۳ صاحب دفتر ثبت شده است در دفتر این جانب نماینده ثبت اسناد هم در صفحه ۲۵ دفتر ۳۷ دفتر اسناد رسمی شماره ۱۱۷٤۷ در تاریخ ۱۳۱٦/۵/۲۷ شمسی به ثبت رسیده مهر دفتر اسناد رسمی شماره ۱۱ صادق

با احراز شناسنامه متعاملین ــ

تمام مراتب مسطوره در این ورقه در نزد اینجانب واقع شد.

بتاریخ ــــــــــــ امضاء

معامل (معاوضه کننده) آقای محمد زاهدی وکیل رسمی عدلیه دارای

نسختان

این ورقه که در صفحه۲ شماره ۱۲۸۶۷دفتر ۳۳ صاحب دفترثبت‌شده است در دفتر این‌جانب نماینده ثبت اسناد هم در صفحه ۲۵ دفتر ۳۷ دفتر اسناد رسمی شماره ۱۱ طهران درتحت شماره۱۱۷۴۷ در تاریخ ۲۷ر۵ر۱۳۱۶ شمسی به ثبت رسیده مهر دفتر اسناد رسمی شماره ۱۱ صادق



# وزارت عدلیه

**ثبت کل اسناد و املاک**
**ورقه معاملات متفرقه**
**نوع سند**
**دفتر اسنادرسمی شماره**
**۱۱ حوزه تهران**

بالمراد از شناسنامه متعاملین
بجای محل امضاء مندرجه در این ورقه
نزد اینجانب واقع شد.
امضاء
تاریخ

**معامل** ( معاوضه کننده ) آقای محمد زاهدی وکیل رسمی عدلیه دارای شناسنامه شماره ۲۰۸۴ صادره از ناحیه یك تهران ساکن طهران ناحیه پنج خیابان پهلوی کوچه حاج قربان خان بوکالت ثابته از طرف ۱ خانم مریم خانم ملك مرزبان صبیه مرحوم محمد زمان دارای شناسنامه شماره۹۶۷
۲ خانم اشرف الملوك یزدانی ملك مرزبان صبیه مرحوم رحمانقلی دارای شناسنامه شماره ۹۶۶ با امضاء و تصدیق آقای لطفعلی ملك مرزبان‌سالارمکرم سابق دارای شناسنامه شماره ۳۸۷۲۳ صادره‌از ناحیه چهارتهران «دونفرخانم مشار الیها زوجه آقای لطفعلی مذکورند و شناسنامه های هردو از شعبه ۲۲ خوار و ایوانکی صادر شده و ساکنین ناحیه چهار تهران گذر وزیر دفتر

شناسنامه شماره ۲۰۸۴ صادره از ناحیه یک تهران ساکن طهران ناحیهٔ پنج خیابان پهلوی کوچه حاج قربان خان بوکالت ثابته از طرف ۱ خانم مریم خانم ملک مرزبان صبیه مرحوم محمد زمان دارای شناسنامه شماره ۹۶۷

۲ ــ خانم اشرف الملوک یزدانی ملک مرزبان صبیه مرحوم رحمانقلی دارای شناسنامه شماره ۹۶۶ با امضاء و تصدیق آقای لطفعلی ملک مرزبان سالار مکرم سابق دارای شناسنامه شماره ۳۸۷۲۳ صادره از ناحیه چهارتهران «دونفر خانم مشارالیها زوجه آقای لطفعلی مذکورند و شناسنامه های هرد و از شعبه ۲۲ خوار و ایوانکی صادر شده وساکنین ناحیه چهارتهران گذروزیر دفترخانه استیجاری و مسکونی آقای لطفعلی مزبور میباشند و وکالت آقای زاهدی از طرف مشار الیه بموجب وکالت‌نامه رسمی مورخ هفدهم مردادماه جاری تنظیمه در دفتر رسمی شماره ۶۰ طهران بشمار ۲۲۴۲ ر ۲۸۱۴ می باشد.

متعامل ــ (قبول کننده معاوضه). جناب آقای محمود بدر (کفیل وزارت

مالیه بنمایندگی و نام دولت علیه ایران.

مورد معامله ؛ (معوض) تمامی وهمگی نصف کامل کلیه املاک و رقبات و مستغلات ذیل:

۱ ــ دو دانگ و بیست و پنج متر مشاع از قریه مرزان آباد بانضمام ۶ دانگ هر یک از دو دستگاه آسیاب و یکدستگاه آبدنگ و یکدستگاه عمارت اربابی وطویله و دوخانه‌رعیتی واقعات در آن ۲ ــ سه دانگ از مزرع و مرتع لاپی زنان. ۳ ــ شش دانگ مرتع میاندشت ۴ ــ شش دانگ قریه محمودآباد ۵ ــ شش دانگ قریه گرمابک بانضمام شش دانگ هر یک از دو دستگاه آسیاب و یکدستگاه آبدنگ و یکدستگاه عمارت اربابی وطویله ومنضمات و محوطه واقعات در آن۶ ــ شش دانگ مرتع گرمابک ۷ ــ دو دانگ مشاع از مرتع ریات ۸ ــ شش دانگ قریه خشک دره ۹ ــ شش دانگ قریه گوتیر یاران ۱۰ ــ سه دانگ از مرتع واکله ۱۱ ــ شش دانگ هر یک از مرتع خدابنده و خرمنه ۱۲ ــ شش دانگ قریه علی آباد ۱۳ ــ پنجدانگ از قریه آتش بن بضمیمهٔ شش دانگ یکدستگاه آبدنگ ۱۴ ــ پانزده جریب برنج زار از مزارع اورنگ ۱۵ ــ شش دانگ مرتع سعدآباد ۱۶ ــ شش دانگ مزرعه بابوده و قهوه‌خانه واقعات در محال کلارستاق مازندران که هر یک در محل خود مشخص و از تحدید مستثنی است بانضمام کلیه توابع ولواحق و عموم متعلقات و منضمات شرعیه و عرفیه وعادیه و قانونیه هر یک ازآنها از مزارع ومراتع و صحاری و براری و باغها و اشجار و جنگلها و بیشه‌ها وچمن و دمن وچشمه‌سارها و رودخانه‌ها و انواع مجاری المیاه ودهکده‌ها وابنیه و عمارات و طواحین و دکاکین و آبدنگها وخانه‌های اربابی ورعیتی و اقسام مستغلات و سایر تمام آنچه و هرچه که از توابع و متعلقات وملحقات رقبات مذکوره و توابع مزبوره آنها شمرده وشناخته میشود بدون هیچ وضع و استثناء بضمیمه تمام علاقجات آب و خاکی هر یک از دو خانم مذکوره و آقای لطفعلی مرقوم در تمام محال کلارستاق و کلیهٔ خطه مازندران و سراسر بحر خزر اعم از آنچه که تخصیصاً یا تعمیماً در این قباله ذکر شده یا نشده باشد بطوریکه دیگر بهیچ اسم و رسم و با هیچ تغییر و عنوان واز هیچ مقوله و قسم حق و ملک ومورد ادعا و استحقاق و تصرفی برای هیچیک از مشارالیهم در هیچیک از رقبات واملاک مفصله فوق و توابع مسطورد آنها و بطور کلی در تمام محال کلارستاق

وصفحه مازندران و سواحل بحر خزر باقی نمانده و تماماً مورد این معامله باشد.

**عوض معامله**

تمامی و همگی دو دانگ و سه ربع دانگ از محل موسوم به بگیان (واقعه در بلوک کام فیروز فارس) و چهار فردونیم از محل موسوم به کناره و نیمدانگ از محل موسوم به قهونده (واقعتین در بلوک مرودشت فارس) که هر یک از آنها در محل خود مشخص و از تحدید مستثنی است بانضمام توابع و ضمائم وعموم لواحق و متعلقات شرعیه و عرفیه وعادیه و قانونیه هر یک از آنها قدرالحصه بهمان کیفیت و با همان کمیت که به تصرف و ملکیت دولت است بلااستثناء با توضیح آنکه عوض معامله از بگیان دو دانگ و نیم و یک هشتم دانگ می باشد و اشتباهاً دو دانگ و سه ربع دانگ نوشته شده است ــ

**کافه خیارات**

متصوره در مقام خصوصاً خیار غبن وغبن در غبن فاحشین افحش و لوکان با علی مراتبه ازجانبین اسقاط گردید ــ و بعد در ضمن عقد خارج لازم نسبت بمعوض مورد التزام دو نفر خانم مذکوره وخود آقای لطفعلی سالار مزبور (بنحو بدلیت) و نسبت بعوض مورد التزام دولت گردید از این تاریخ تا پنجاه سال تمام شمسی در صورتیکه در این معامله فسادی ظاهر شود و تمام و یا قسمتی از هر یک از عوضین (بهر ترتیب و از هرحیث وجهتی که تصور گردد) عین اومنفعه مورد ادعا یا اعتراض غیر واقع شود از عهده رد آن ادعا و رفع آن اعتراض اقدام به محاکمات مربوطه و تحمل خسارات ثانیه (از مخارج محاکمه و غیره) و در صورت محکوم شدن مدعی یا معترض و ثبوت استحقاق غیر علاوه بر رد تمام قیمت قسمت مورد استحقاق غیر از عهدهٔ کلیه غرامات وخسارات وارده (از اجور سنتواتی وغیره) نسبت به آنطرفی که برعلیه او کشف فساد شده و مورد التزام و مورد ادعا یا اعتراض یا استحقاق غیر واقع گردیده برآیند در خاتمه تصریح می شود ۱ ــ کلیه محصول و درآمد و تمام بهره مالکانه هذالسنه ۱۳۱۶ املاک معوض جزء معوض و متعلق بوزارت مالیه و کلیه عوض المنافع و مال الاجاره و درآمد هذالسنه ۱۳۱۶ املاک عوض جزء عوض متعلق بدو نفر خانم مذکوره می باشد.

۲ـ درآمد سالهای گذشته املاک معوض ( ازسالی که مطابق پرونده های موجوده در وزارت مالیه ضبط مالیه درآمده تا آخر سال ۱۳۱۵ ) بمأخذ هر سالی پانزده هزار ریال محاسبه وآنچه که مطابق پرونده های مربوطه بابت درآمد آن املاک به آقای لطفعلی مذکور با حواله کرد ایشان پرداخته شده کسر واگر مازادی داشته باشد بدو نفر خانم مذکور یا وکیل مشارالیهما پرداخته خواهد شد ۳ـ آقای محمد زاهدی مذکور (حسب الوکاله از طرف دو خانم مذکوره) و آقای لطفعلی سالار مزبور اصالةً کلیه تصرفات قبلی وزارت مالیه را نسبت بعین ومنافع املاک معوض تصدیق و تفیذ نموده وهر حقی که در این خصوص برای آنان متصور بوده نیز صلحاً اسقاط کردند و صیغ مربوطه جاری و احتیاط صیغه صلح قطعی نیز برمراتب مسطوره واقع گردید ٤ــ برای تعیین میزان حق الثبت قلمی میگردد که درآمد املاک معوض پانزده هزار ریال تشخیص شده و ملاک تعویض هم درآمد عوضین میباشد.

بتاریخ بیست وهفتم امرداد ماه یکهزار وسیصد و شانزده شمسی محل امضاء لایقرء محمد زاهدی ــ این معامله و کلیه مراتب فوق که آقای زاهدی از طرف این جانبان واقع ساخته اند صحیح وممضی و مورد تصدیق و تنفیذ اینجانبان است مهر مریم ملک مرزبان مهر اشرف الملوک ملک مرزبان امضاء لطفعلی سالار.

اخطار: هر یک از متعاملین مکلف است در صورت تغییر محل اقامت این دفتر را کتباً مطلع نموده وآدرس جدید خود را بطور صریح معین نماید هرگاه باین تکلیف عمل نشد و یا پس از شروع به عملیات اجرائی تغییر محل اقامت بدایره اجراء ثبت اطلاع داده نشده تمام اوراق و اخطارات اجرائی بمحلی که در این سند قید شده ابلاغ میشود.

امضاء محمدزاهدی ــ لطفعلی ملک مرزبان

**مقالات ملک الشعراء بهار دربارهٔ ضبط املاک شادلو**

در بارهٔ اعدام سردار معزز بجنوردی در این دوره تاریخ بیست ساله مطالبی نوشته شده ولی در بارهٔ ضبط املاک این خانواده (شادلو) سخنی گفته نشده است.

ملک الشعراء بهار که خودخراسانی بوده وهم ازآنجا بسمت نمایندگی مجلس انتخاب گردیده و باوضاع و احوال آن استان وارد بوده است ضمن شرح حال وچگونگی نابودی خانواده شادلوها و آدم کشیهای شرم‌آور و فجایع جان محمدخان امیرعلائی در خراسان و در باره ضبط املاک این خانواده مطالبی در روزنامه مهر ایران در زیر عنوان «**تاریخ مختصر احزاب سیاسی**» نوشته و در طی چند مقاله روایات مختلف را هم نقل نموده است و از قرار معلوم این سلسله مقالات هم بنا بود بصورت جداگانه بنام: جلد دوم تاریخ مختصر احزاب سیاسی بچاپ برساند که متأسفانه توفیقی حاصل نکرده است.

نظر براینکه این مقالات مرحوم بهار مکمل مطالب تاریخ بیست ساله میباشد. مخصوصاً که در بارهٔ فجایع جان محمدخان امیرعلائی و پدر او (علاء الدوله) خوب شرح و توضیح داده است و از جهتی هم میتوان آن را روایات مختلف در باره خانوادهٔ شالودها و جنایات دوران سلطنت رضا شاه و چگونگی ضبط املاک آنها بشمار آورد عیناً در اینجا نقل مینماید:

نقل ازشمارهٔ۱۶۳ مورخ ۸ تیر ماه ۱۳۲۱ مهر ایران

**«تاریخ مختصر احزاب سیاسی در ایران»**

«... از تهران امر شد کارشناس برود و عایدات املاک این خانواده را برآورد کند تا عوض بآنها داده شود.

کارشناس عایدات سالیانه املاک همهٔ برادران را نودوسه هزار تومان برآورد میکند. ولی این مبلغ بنظر زیاد آمده امر میشود آنرا تنصیف کنندو بچهل و پنج هزار وکسری تخفیف میدهند و بنا میشود در اصفهان از املاک خوانین بختیاری عوض داده شود.

دراین مورد آقای پاکروان فرعون اخیر مشهد بعنوان خوش خدمتی را پورتی تقدیم شاه میکند که این برآورد غلط است و عایدات این املاک بیش از سی و پنجهزار وهشتصد ونود تومان نیست.

بالنتیجه امر میشود که طبق راپرت پاکروان عمل کنند و عمل میکنند ــ لیکن املاک اصفهان هنوز بدولت منتقل نشده بود.

**روایت تازه**

بالاخره بیست هزار تومان (از سردار معزز) خواستند که اطاق راحت‌تر و غذای آزاد بآنها بدهند! واسطه‌ها تا ده هزار تومان حاضر کردند ــ این خبر بسردار رسید، چنانکه اشاره کرده بودیم، حاضر بدادن باج نشد، و پیغام داد که اگر این پول را بدهید از جیب خود داده‌اید ز یرا من قبول نخواهم کرد...

پولی ندادند. و این عمل برلجاجت سرتیپ افزود و محبوسان بدبخت را بشهر بانی .انتقال دادند!

اینجا داستان عجیبی شنیده شده است که سر بسته ازآن نام میبر یم!

این حکایت را من از آقای محمودخان انصاری ــ یک روایت و از آقای (ف....) بروایت دیگر شنیده‌ام ــ و هر دو را باختصار ذکر میکنم.

**دسیسهٔ بزرگ**[1]

انصاری بوزارت داخله نامزد میشود شخصی را از وزارتخانه اخراج میکند ــ شخص دیگری هم از نظامیان از او رنجیده بود با آن شخص همدست میشوند.

بالاخره دیگران هم از نفوذ انصاری در سردار سپه و علقه‌ای که آن هر دو بهم داشتند و حرف شنوی که رئیس الوزرا از این مرد پاکدامن داشت، ناراضی بودند... این معانی دست بهم داد و چند تن که فعلاً نام سه نفر از آنها را می دانیم نشسته و دسیسهٔ بزرگی بهم بافتند:

سفارت ایران درپار یس مکتوبی از ایران در یافت داشت که عنوانش بنام شاه ایران سلطان احمد شاه بود.

بدیهی است با تشکیلات مهمی که رئیس الوزرا درپار یس بوسیلهٔ ادارهٔ مخصوصی داده بود و سفارتخانه وکارکنان آنهم جزء این اداره بودند و یکنوع ادارهٔ آگاهی بود که برضد احمد شاه کار میکرد ــ این مکتوب ضبط شد و عیناً بطهران

---

۱ ــ در این مورد هم در جلد سوم و هم در جلد چهارم روایات مختلفی که شده است نقل گردیده در این جلد هم که ملک الشعراء شخصاً از دو نفر که وارد در قضایا بوده‌اند نقل نموده عیناً ذکر نموده تا جزئیات ماجرا ناگفته گذاشته نشده باشد ضمناً یادآور میشود که در بارهٔ روایت مهمان شدن جان محمّدخان بمنزل سردار معزز و پذیرائی از او صحیح نمی باشد و حقیقت اینست که جان محمّدخان سردار معزز را به مشهد احضار میکند و سپس او را محبوس و بعد مقتول مینماید.

نزد رئیس الوزرا ارسال گردید.

این مکتوب از قول سردار معزز خطاب به احمد شاه نوشته شده بود و اظهار خدمتگزاری نسبت بشاه و اظهار مخالفت نسبت بسردار سپه شده بود ونوشته بودند که امیر اقتدار وزیر داخله نیز در عمل با ما همدست میباشد و اگر اجازه بدهید حاضریم برضد دولت و رئیس دولت اقدام جدی کنیم. (من این مکتوب را ندیده‌ام و بدیهی است مضمون آنرا شنیده و نوشتم تا خود مکتوب که در پروندهٔ سردار معزز ضبط است و آقای شاهرخ هم بدان اشاره کرده بود بدست آید).

این مکتوب را برای تمام کردن انصاری جعل کرده بودند ــ و نظر بقدرت محلی و شخصیت سردار معزز نامه را از قول او نوشته بودند ــ و شاید قصد سوئی در بارهٔ سردار در کار نبوده ولی برای پیشرفت مقصود خود که سوء قصد بر ضدانصاری باشد پای مرد شریف و بیگناهی را در میان آورده بودند!

نتیجهٔ این نامهٔ جعلی که بقول آقای شاهرخ شادلو با دست چپ نوشته شده بود ــ این شد که از طرفی سردار معزز را توقیف کردند، و از طرف دیگر در مرکز امیر اقتدار توقیف شد و مدتی در دژبانی وچندی در خانه اش حبس بود و سپس نظر بسواق ممتدی که با سردارسپه داشت باین اکتفا کردند که او را از کنار کنار گذاشته و از مراتب و پایه نظام خلع کنند و برود سر علاقه خود و او هم همین کار را کرد!

اما کار سردار معزز چنین بود که در حبس ماند و او را در خصوص این مکتوب بمحاکمه کشیدند ــ و پایان محاکمه مرگ او بود!

بعضی میگویند که سردارسپه قضیه سردار معزز را و محاکمه و مجازات یا تبرئه وی را به نظر لشکر شرق واگذار کرد ــ وروزی که من از قتل سردار معزز و بدنامی این کار در سعدآباد شرحی برئیس الوزراء گفتم، طوری متفکر شد و همانطور که قبلاً شرح دادیم رنگش پرید (با اینکه این نوع تأثر ازآن مرد قوی و سخت دل ــ معهود نبود) که میتوان بی شبهه این روایت را که کار سردار معزز سرتاسر وصد درصد باختیار جان محمدخان واگذار شده بود باور کرد و آنرا صواب پنداشت، و عدم علاقه رئیس دولت باموال و ثروت سردار که اشاره کرده‌ایم نیز

مؤید این واقعه است ــ و میرساند که جان محمد خان تنها در این واقعه دخیل بوده و انقراض آن خانوادهٔ وطن‌خواه و شریف قدیمی را بنفع خود فرض کرده و از اختیاراتی که فرمانده کل قوی و رئیس الوزرا باو داده بود سوءاستفاده کرده است.

بالاخره روزی دیده شد که هفت چوبه دار در میدان برپا کرده‌اند!

سردار معزز را با دو برادر جوان بی گناه و دامادش و سه نفر دیگر از همراهان و اجزای او را که بنا بروایت شاهرخ شادلو آن سه تن را بحکم قرعه(!؟) از میان سایر اجزای او که حبس بودند انتخاب نموده و بدار آویختند و آن سه یکی فراشباشی و دیگر میرآخور و یکنفر دیگر از ین قبیل بود!

خبر مرگ اینمرد شریف در بجنورد هنگامه برپا کرد و اهالی و افراد ایل شادلو قیام کردند و نظامیان را در شهر محاصره کردند ــ و بشرحی که گفته‌ایم مدتی محصور بودند تا قوای چریک محلی از قوچان و درجز بیاری نظامیان رسید ــ ونیز از طرف مرکز بمحمودخان فولادین معروف امر شد که با عده‌ای بیاری نظامیان بجنورد عزیمت کند ــ اما قبل از وصول فولادین سواران قوچانی و درجزی محصوران را نجات داده بودند و سرتیپ جان محمد خان فوراً بسرکشی بجنورد از مشهد روانه شد.

در این وقت فولادین با عدهٔ خود وارد خاک بجنورد شده در قریهٔ «بدرانلو» سه فرسنگی بجنورد اقامت کرده منتظر دستورالعمل از طرف مرکز یا مرکز شرق بود.

جان محمدخان پس از ورود به بجنورد معطل نشده برای بازدید قوای فولادین بطرف «بدرانلو» روانه میشود.

**وحشی گری عجیب!**

اینجا است آن جائی که خواننده شاید باور نکند ــ ومردی غریبه شاید اغراق فرض کند، که چگونه یکنفر سرتیپ نه بلکه یک انسان عادی تا این حد بی بندو بار بوده و نسبت بحیات نوع خود تا این پایه بیعلاقه و یا تا این درجه بخون بشر تشنه باشد؟!

جان محمدخان از شهر با عده‌ای قوای نظامی حرکت میکند، رعایای

دهات و قرای بین راه که خبر عزیمت رئیس و بزرگی را می شنوند از قدیم عادت دارند که بیرون قصبه گرد آمده قربانی می کنند و صف میکشند و مسافر را بفرود آمدن و استراحت دعوت می نمایند و عرض بندگی و خلوص و اطاعت میکنند.

این عمل در قریه موسوم به «قصرقجر» واقع شد:

مردان ده باسلام و قربانی باستقبال فرمانده لشکر شرق شتافتند، همینکه فرمانده به محاذات اهالی میرسد، یکی از صاحب منصبان همراه او بجان محمدخان نزدیک شده از روی واقع یا از روی بدجنسی یا اشتباه هرچه بود باو میگوید که مردم این قریه از جمله کسانی بودند که بجنورد را محاصره کرده بودند!

جان محمدخان پس از آنکه این سخن را میشنود امر میدهد که پیران را از جوانان جدا سازند!

بفور سربازان او پیران را بسوئی و جوانان را بطرفی در جلو دیوار قلعه میرانند ــ در ین حین یکی از جوانان جست زده خود را به طرف صف پیران می اندازد ــ جان محمدخان طپانچه را از کمر کشیده چند گلوله بطرف آنجوان خالی می کند و او را از پای می اندازد ومیکشد!

بعداز آن بافسری که همراه او بوده و صفر علیخان سرهنگ نام داشت امر میدهد که با عدهٔ خود تمام جوانان را تیرباران میکنند و بیست وهشت نفر در آن واحد هدف شلیک تفنگ قزاقان شده می افتند!

این واقعه بسیار عادی تلقی شد!

کفن و دفن هم ضرورتی نداشت، پدران پیرپسران جوان خود را بالطبع کفن کرده بخاک خواهند سپرد!

سرتیپ فاتح از آن محل رد شد، و بسرعت عبور کرده بقریهٔ دیگر رسید!

هنوز خبر این کشتار و قتل عام بقرا و قصبات دیگر نرسیده بود که «خنجر شمر» بمحاذات قصبهٔ بزرگ دیگر رسید ــ در آنجا باز رعایا جلو آمدند، و باز سرتیپ جوانمرد امر کرد پیران را از جوانان جدا کردند.

هفتاد جوان از پیران جدا شدند!

فرمان تیرباران صادر شد!

اینجا پدر آمرزیده ای که عقلش بمسائل دنیائی بیشتر میرسیده است

بسرتیپ میگوید: قربان خوبست اجازه بدهید این هفتاد نفر را ببریم بجنورد و آنجا اعدام کنیم ــ زیرا بیشتر تأثیر می بخشد و شهرتش هم زیادتر خواهد بود.

این پیشنهاد پذیرفته شد ــ در او چرچر و دخلی هم بود، ممکن بود عوض بدل کرد، کم و زیاد نمود، چیزی لفت و لیس کرد، هرچه بود این جماعت برزگر و بیچاره را بمرکز ولایت بردند ــ و در ضمن نود نفر از مردم دیگر بجنورد شهید تیغ جان محمدخان شدند!

اما سرتیپ معذلک دست خالی از آنجا عبور نکرد!

چه، چند جوان را امر کرد با رشمه و افسار اسب در همان نقطه از درختها آویختند!...

سرتیپ فاتح ــ به «بدرانلو» تشریف برد ــ فولادین را ملاقات کرد و ببجنورد بازگشت و تدارک لشکرکشی بحدود ترکمانان دیده با عده نظام و سواران چریک قوچان و درجز بسمت گرگان و کوکلان نهضت کرد!

**بعدازقتل سردارمعزز**

پس ازکشته شدن سردار معزز وآرام ساختن شهر بجنورد ــ فرمانده لشکر خراسان به آن ولایت رفت و مردم کشیهای مشهور او بنام ترکمان و طاغی که قلم از ذکر طریقه و طرز آنها شرم دارد، رخ داد منجمله جمعی از ریش سفیدان یکی از قرای اطراف برسم مألوف که با سلام وصلوة سر راه هر بزرگی آمده بیرون قریه صف میکشند درین سفر سر راه فرمانده لشکر آمدند ــ سرتیپ چون به آنان رسید دشنام زیادی داد و باموزر خود چند نفر را کشته بهمراهان فرمان داد تا گروهی را با شلوق و تفنگ همانجا بخاک انداختند ــ گویند قریب شصت نفر ریش سفید وجوان و زن و کودک درین قتل عام فانی شدند و اینکه در اخبار نوشته شده بود ۶۰ نفر را در محل اعدام کردند غیراز این واقعه است ــ و نظیر این کشتار بازهم در آن ولایت تیره‌بخت اتفاق افتاد و عاقبت قوای ساخلو آنجا را بعدها بقدری فرمانده گرسنگی داد و پول نرسانید و حقوقشان را خورد که دستهٔ جمازه سوار بلوچ وعده‌ای از سربازان بتنگ آمده بشهر آمدند و با دولت یاغی شدند و بریاست صاحب‌منصب خود «لهاک خان» قوچان را هم گرفتند ولوای بلشویک برافراختند...

خلاصه قصد کلی از استیصال سردار معزز آزادی لشکریان در غارت ولایت بجنورد و گرگان بود که با بودن سردار معزز ممکن نبود این اعمال در آن ولایت صورت بگیرد ــ مخصوصاً شنیده شده بود که بعضی رؤسای ترکمان طلا و زیورآلات زنان را بخاک بجنورد گریزانده‌اند، بنابراین و بنا بر شهرت قدیم راجع بخانوادهٔ سردار معزز و ثروت مرحوم سهام‌الدوله ایلخانی ــ این عمل جانیانه و نامردانه واقع شد و بتازگی شنیدم که نقدینهٔ کم ولی فرش و اوانی وجواهر و تسبیح مروارید گرانبها از خانهٔ سردار معزز بخانه‌جانیان و قاتلان انتقال یافت (اسراری راجع بنقدینه طلای سردار شنیده‌ام که چون یقین ندارم فعلاً از نقل آن خبر خودداری مینمایم) این قضایا وقتی معلوم میشود که قاتل سردار معزز بمحاکمه جلب شود ــ همان کسی که سربازان بدبخت را زیر چکمه‌اش بقدری می‌زد که میمردند ــ همان کسی که رعایای مطیع و کشاورزان را برای غارت کردن‌شان بدست خود می‌کشت! همان بیرحمی که چند میلیون مال مردم خراسان را از دست آنها گرفت، و مختصری را تحویل ارباب خود داد و باقی را صرف عیش خود کرده ومیکند... معهذا در محاکم دادگستری عریضهٔ افلاس(!) داد و مال طلبکاران را هم نوش جان کرد و اکنون روکفلر ورأس‌الجالوت زندگی میکند! اگر او بمحاکمه جلب شود معلوم خواهد شد که چرا این خانواده منقرض شد و ثروت او چه شد؟

این فرمانده ــ یعنی جان محمدخان در خراسان ماند، خدمت‌هائی که باید انجام دهد، داد، تلگرافات زیادی در لزوم خلع قاجار به بامضای مردم که جانشان در قبضهٔ مقدرت کسی نهاده شده بود که بهیچ قانون و حق‌وحسابی اعتنا نداشت ــ گرفته بتهران مخابره کرد ــ و پس ازآن که ثروتش بالا رفت ــ و فربه شد ونالهٔ‌حق از ته جگر برآمد ــ و شکایات متواتر گردید و شاید دیگر وجودش مفید فایدتی نبود، شاه بخراسان سفر کرد و این دیوانهٔ بیرحم را از خدمت نظام اخراج نموده و پاگون او را داد کندند ــ و مبلغی که بچنگ آمد ازو مصادره وجریمه گرفت واعلان شد که هرکس از او حقی مطالبه میکند بدولت ومراجع قانونی رجوع کند... و چون مردم با این شوخیها آشنا بودند نرفتند و حقی نخواستندو...

هرگاه تاریخ جزئیات حال این پهلوان را که با پررنگ‌ترین جنایات رنگین است کسی رنگ‌آمیزی کند ــ از همه قهرمانان ایندوره وحتی از استاد کل هم بالا خواهد زد ــ هرچند عهدش بس کوتاه بود، لیکن در کیفیت ظلم و بیداد دست کمی از عمال بیست ساله نداشت.

**دست انتقام:**

اینک اجازه بدهید، برای تسکین خواطر خوانندگان، یک حکایت کوچک دیگر هم برایتان نقل کنم، تا از کار روزگار عبرت گیرید، و قدری فکر کنید و ببینید آیا این قضایا بهم مربوط هست یانه؟ یک جمله معترضه میگویم و بعد میروم بر سر قصهٔ «دست انتقام» و این جمله منباب مقدمهٔ مطلب است.

صبح عید نوروز ۱۳۱۲ شمسی اول آفتاب سه نفر مرد ناشناس آمدند بخانهٔ من، و گفتند ما مأمور تأمیناتیم ــ هرچه کاغذ و رونوشت و کتب اصلاح شدهٔ متعلق بمعارف بود بار کردند من هم همراه بنظمیه برده شدیم... پنج ماه حبس بودم، یکسال هم باصفهان تبعید شدم... بعدازآن خواستند جشن هزارهٔ فردوسی برپا کنند ــ مرا آزاد کردند.

روزی که بملاقات حسین آیرم رئیس شهربانی رفته بودم و با من کاری داشت ــ پرسیدم: خوب سرکار امیرلشکر آخر معلوم نشد چرا مرا توقیف کردید ــ چرا تبعید کردید، خوبست علتش را بگوئید تا در آتیه تکلیف خود را بدانم، و بدانم که آیا فقط خواسته‌اید از عهد نمایندگی وسیاست‌بازی من انتقام بگیرید؟ اگر اینست یکبار من در حبس شماها بودم، می‌خواستید انتقام خود را کامل کنید، حالا دوباره چرا؟... آنشخص دیپلومات این جواب را داد:

«... تولابد در جوانی روزی بکسی آزاری رسانده بودی، کسی بسبب تو حبس شده بود، صدمه دیده بود ــ این توقیف وصدمات که کشیدی انتقام آن بود ــ و روزگار منتقم است!»

جواب دادم: پس از اینقرار شما هم منتظر انتقام روزگار هستید...

گفت: بدون شک!...

سهام الدوله، اللهیار خان ایلخانی بزرگ ایل شادلو که آنروزها «سردار

مفخم» لقب داشت، چند زن داشت، یکی هم زنی بود از او بهٔ تراکمه گرگان و این زن پسری داشت موسوم به سلیمان خان واین‌پسر بزرگترین فرزندان سهام‌الدوله بود و نیز ارشد اولاد، مردی دلیر و زیرک و جاه‌طلب و مردانه، و پیوسته مادران دیگر برادران برای او پیش پدر مایه میگرفتند و دسته‌بندی میکردند... تاآنکه میانهٔ پدر و پسر شکراب حاصل شد، و دیو وحشت فیمابین بتکاپو افتاد و غبار خلاف برخاست و سلیمانخان از پدر نگران، بسوی طایفه مادر روی آورد، و با دائیهای خود برپدر عاصی شد، و عاقبت شهر بجنورد را چون نگین انگشتر در میان گرفت ــ وازپدر تقاضا کرد که از کار کنار برود و حکومت را باو رها کند ــ زیرا تمام اهالی بجنورد و ایالت مذکور هوادار سلیمان بودند و از سردار مفخم وسخت گیری و مظالم او بجان آمده وخود سلیمان را بیاری خواسته بودند.

پدر تدبیری کرد ــ پیام داد که تو نورچشم منی ــ مرا با تو سر جنگ نیست ــ بیا که خانه خانهٔ تست، هرچه بخواهی فراهم است... و بدین وسوسه‌ها و دمدمه‌ها پسر را آرام کرد و بدام آورد... و قرارشد روزی از لشکرگاه بشهر آید و پای پدر را ببوسد و پدر نیز از سر گناهان وی درگذرد و عنایات پدرانه را بار دیگر از سر گیرد و پدر و پسر دست بدست دهند و کار حکومت و ایلخانی گری را از پیش ببرند!

سلیمان خان را این دمدمه درگرفت و این عشوهٔ خونین را بخرید، و سوار شده تنها بقصر پدر درآمد ــ و پدر بقصد او کسان در کمینگاه‌ها بنشانید.

چون سلیمان برپدر وارد شد و پیش روی او بزمین افتاد سه تن خونخوار از پستو بیرون جسته با شال و ریسمان سلیمان را پیش چشم پدر و بامر اوخفه کردند...

فردا نفیر از شهریان برآمد ــ خلقی درعزای این جوانمرد شجاع سیه پوشیدند ــ خبر بطهران رسید، اللهیار خان را معزول کردند بطهران خواستند... تا عاقبت پولی داد و لقب «سهام‌الدوله» گرفت و به بجنورد بازگشت.

میدانید آن چند تن که از کمین بیرون جستند، کی بودند؟

سردار معزز بعد و عزیز الله خان آنروز ــ که مادرش سوگلی سهام‌الدوله

بود و بتدبیر آن زن بین پدر و سلیمان نقار حاصل شد ــ آری عز یزالله خان و دو برادرش سلیمان را خفه کردند، سپس خود و دو برادرش در میدان ارک مشهد در روی دار خفه شدند!

**متفرق کردن اشرار**

«در همان تاریخ روزنامه‌ای خبر[1] اعدام سردار معزز و برادرانش را بدین صورت نوشت که: «سردار معزز و دو نفر برادران او که در موقع شرارت تراکمه(؟) توسط قوای نظامی دستگیر(؟) شده بودند حسب المقرر در روز چهارشنبه ۳۱ تیر (غره محرم ۱۳۰٤) با چهار نفر دیگر از رؤسای طوایف در بجنورد اعدام شدند».

مخبر رو یتر قدری این خبر را اصلاح کرد و چنین نوشت:

«سردار معزز بجنوردی و دو برادر او و چهار نفر دیگر از اعیان بجنورد که در شورش اخیر قبیلهٔ ترکمان(؟) دخالتهائی داشته اند بدار آو یخته شدند»

بازهمان روزنامه می نو یسد:

بعلاوه اشخاص فوق الذکر ده نفر از مشایخ محل(؟) در خود بجنورد و ٦٥ نفر از رؤسای اشرار که دستگیر شده بودند در میدان حرب یعنی در جلو قر یهٔ قصر قجر در موقع استقبال ازجان محمدخان!... اعدام شدند قوای نظامی مأمور قلع وقمع اشرار نیز در این چند روزه برای سرکوبی تراکمه بجلورفته وازقرار خبری که تحصیل شده شش فرسخ داخل صحرا گردیده واشرار را متفرق و پراکنده ساخته اند (شماره ۱۸۷۲)

البته حالا که پرده برداشته شده است خوانندگان میدانند که تراکمه و اشرار همانهائی هستند که آقای سرهنگ مهدیخان بعداز عزل سردار معزز برای چپاول و غارت بطرف آنها راند و آنها را سیخ کرد و عاقبت از جلو آنها فرار اختیار نمود لفظ «شرارت» و «اشرار» هرچه بشنو ید همین است و قسمتی نیز بجنوردیانی بودند که قوای نظامی را بعداز اعدام سردار معزز محاصره کردند ــ پس بهر صورت سردار معزز و برادرانش نه با اشرار تراکمه شر یک بودند و نه در موقع شرارت تراکمه دستگیر شده بودند و نه بقول رو یتر در شورش اخیر قبیله ترکمان دخالتهائی داشته اند ــ بلکه خودشان را مطیع میدانستند و بمحض احضار هرجا

۱ ــ گو یا روزنامهٔ نیم رسمی ایران بوده است ــ

گفتند حاضر شو حاضر شدند و عاقبت فدای دسایس یا اطماع این وآن گشتند.

میگویند: سرهنگ مرتضی خان مکری حاکم نظامی مشهد در حین اجرای حکم اعدام سردار و برادران بآنها دشنام داده و آنان را خائن خوانده است. وعبدالله شادلو برادر سردار که جوانی جسور و دانا بود، باو پاسخ داد و خائن را معرفی کرد وعاقبت گفت: شما از شمر بدتر ید! و واقعهٔ کربلا را در ماه محرم تجدید کرده اید.

جان محمدخان با تیپ و بیرق بصحرا حرکت کرد!

او به های ترکمان که این واقعه را پیش بینی کرده بودند و در صدد جنگ با دولت نبودند با کوچ و بنه بخاک روسیه فرار کردند!

این بود معنی عبارت روزنامه که میگوید «اشرار را متفرق و پراکنده ساخته اند».

او به ها رفتند و در موقعی که بایستی صد او بهٔ دیگر با گاو و گوسفند و فرش و طلا بایران بیاورند ــ باقی ماندهٔ این مردم هم از خاک ایران کوچیدند. فقط گاو و گوسفند آنها را جان محمدخان فتح کرده بمشهد فرستاد و در بازار مشهد مواشی لاغر مذکور را مدتی خرید و فروش میکردند و مقدسین تا چندی از خریداری گوشت غارتی خودداری داشتند.

کسی از اشرار جلو سرتیپ نایستاد، مگر دهقانی، پیرمردی، متفرقه و آفتاب نشینی از مردم بجنورد که از حیث لباس و کلاه با ترکمانان فرقی ندارد با او مصادف شده و فوراً اعدام گردیده اند ــ چنانکه گویند در قریهٔ مرادتپه ۳۶ نفر بنام ترکمان یا ترکمان را بدست خودش کشته است! و در «آش خانه» چهار نفر را که یکی از آنها پیر مردی هشتاد ساله بود به درخت آویخت.

از قضایای شنیدنی آنکه در قصبه «کیقان» که با قوچان و بجنورد وروسیه هم خاک است، مردی بوده است «سید مجید نام» از فضولهای محل که میل دارند با حاکم و هر رئیسی که از آن نواحی عبور کند آشنا شوند و شاید فایده و دخلی هم ببرند ــ سیدمجید کیقانی می شنود که جان محمدخان فرمانده لشکر شرق پسر علاء الدوله که از بزرگان ایران است با قوای نظامی از این حدود عبور

میکند... سیدآرام نمی گیرد و با یک نوکر که گفتند طپانچه‌ای هم بکمر داشته است سوار یابوها شده بتاز بتاز خود را بسر معبر فاتح بجنورد میرسانند.

بمحض آنکه جان محمدخان سید را می بیند باو میگو یند که نوکرش هم طپانچه دارد امر میکنند او و نوکرش را گرفته اعدام کنند، و آن هر دو را گرفته بقابض ارواح می سپارند!

فاتح بجنورد از صحرا گذشته وارد استرآباد میشود و در منزل آقای سرتیپ زاهدی رئیس تیپ شمال که در گیلان بود ــ منزل میکند.

چندی قبل این دو سردار در طهران بوده‌اند و نقشه جنگ صحرا و قلع و قمع تراکمه در آن‌جا کشیده شده بود. لذا آقای زاهدی بعداز دو روز از گیلان باسترآباد میآید ــ وعده‌ای بگنبد قابوس میفرستند و واقعه تراکمه بار دیگر از آنجا آغاز میشود.

سرتیپ روز ۱۱ محرم مطابق ۱۱ مرداد بمشهد بازگشت، وهمه این وقایع در ظرف این چند روز یعنی دهۀ عاشوری اتفاق افتاد.او چنانکه اشاره کردیم ازغنایم این سفر در حدود صد هزار گوسفند و چند هزار گاو همراه آورد و در قصابخانۀ مشهد فروخته وجهش را در یافت داشت! و آقای قدس جورابچی که رئیس ستاد جان محمد خان بود اهالی شهر را مجبور کرد که از فاتح بجنورد استقبالی شایان کردند و حتی اطفال مدارس را تا یک فرسنگ درگرد و خاک باستقبال بردند!

**شلاق بمرده میزنند!**

روزی یکتن نظامی تیره بخت مورد خشم سرتیپ قرار میگیرد، و امر میکند او را ببندند و چوب بزنند.

در ین حین او را پای تلفون میخواهند!

بمباشر ضرب که صفر علیخان نامی بود، میگو ید: بزنید تا من برگردم ــ وخود میرود ــ و ازپای تلفون او را بتلگرافخانه برای مخابره حضوری با نقطه‌ای میخواهند و او بعجله بتلگرافخانه میرود.

از تلگرافخانه پس از یکی دو ساعت مقارن ظهر بازگشته بخانه میرود و نهار میخورد و میخواهد استراحت کند، تلفون میکنند میرود پای تلفون میپرسد چه

خبر است؟

صفر علیخان میگوید: حسب الامر نظامی را شلاق میزنند، چه امر میفرمائید باز هم بزنند یا نزنند؟

ــ کدام نظامی؟

ــ قربان نظامی که صبح فرمودید شلاق بزنند تامن بیایم، چون تشریف نیاوردید هنوز شلاق میزنند.

ــ حالا نظامی در چه حال است؟

ــ قربان او مدتی است مرده است، ما بجسدش شلاق میزنیم!

ــ بس است. پدر سوخته!

**داستان خوشمزه**

جان محمدخان در خراسان معلوم نیست بامر مرکز یافقط برای مداخل خود امر کرد از شهرهای جزء و بلوکات سوار بنیچه بگیرند.

البته سوار بنیچه با اسب و تفنگ و تعهد مخارج خانواده اش برای محل گران تمام می شد، آنهم بدان میزان که او حواله میکرد!

بنابراین بعداز حواله دادن سوار بهرمحلی، چند نفرپادو از تجار وملاکین مشهد بودند که به آن محل میرفتند و با مردم کنار میآمدند و هر سواری را صدو بیست الی صدوسی تومان تسعیر میکردند ــ یعنی اهالی بعدهٔ سواری که باید بدهند هر سوار ۱۳۰ تومان پول نقد میدادند که از دادن سوار معاف باشند.

یکبار صد سوار به قریهٔ «کوه‌سرخ» حواله داده بود و اهالی بوسیلهٔ تسعیر یا دادن سوار دین خود را ادا کرده بودند.

سرتیپ فراموش کرده بار دیگر بزودی صد سوار بکوه سرخیان حواله داد و مأمور برای وصول سوار بمحل فرستاد.

اهالی کوه سرخ عده‌ای از محترمین و مالکین محل را برای اصلاح این امر به مشهد فرستادند.

این عده بطلاب کوه سرخی که در مدارس قدیم مسکن داشتند رجوع کرده و جمعی از طلاب را با خود همدست نموده عریضه ای مرتب کردند و روزی دسته جمع در میدان ارک حاضر شدند و برای عرض تظلم سر راه سرتیپ جمع

شدند.

سرتیپ جان محمد خان از قصر خود بیرون آمده بآنها برمیخورد و میپرسد: شما کیستند عرض میکنند ما رعایای کوه سرخ عریضه‌ای داریم ــ میگوید بیائید وآنها را دنبال خود افکنده بطرف عمارت ادارهٔ قشون که جنب باغ ملی است میرود.

حضرات هم دسته‌جمع، حاجیها از عقب و طلبه از جلو درپی او بداخل اداره میشتابند.

بمحض ورود بادارهٔ قشونی فرمان میدهد که تمام کارمندان از لشکری و دفتری با صندلی و میز وچوب و مشت و سنگ میریزند بسر این جماعت وتا میخوردند آنها را کتک میزنند، سپس همه را ردیف کرده میفرستد بسر بازخانه وآنجا هم آنها را کتک مفصلی زده و یک دسته سوار مأمور میکند که این جماعت را با طلاب مذکور کت بسته و پای پیاده تا کوه سرخ میبرند و آنجا رها کرده وسوار حواله شده را هم تسعیر نموده بر میگردند! ....

جای دور نرویم ــ آقای علی اکبر خدا بنده، مرد فاضل معروف را از تربت حیدریه امر کرد کت بسته بسینهٔ اسب انداختند و بمشهد آوردند و مدتها او را حبس کردند.

**جان محمد خان آدم کشیها را از پدر ارث برده است**

نقل از شماره ۱٦٤ مورخ سه شنبه نهم تیرماه ۱۳۲۱ روزنامهٔ مهر ایران

«... آقای «ح ــ ن» که از وزرای معروف و از آزادیخواهان ایرانست میگوید: در سالی که لُرد کرزُن وارد خلیج فارس شد و از دولت «علاء الدوله» (پدر جان محمدخان امیرعلائی) ببوشهر برای ملاقات و پذیرائی معزی الیه میرفت من بعنوان منشی و مترجم با او همراه بودم، در مراجعت از این سفر در فارس جلو یک دهکده اهالی دیه به استقبال علاء الدوله بیرون آمده بودند ــ در آنمیان ضعیفه‌ای که کودکی در آغوش گرفته و چادری برسر داشت پیش آمد و عریضه‌ای به علاء الدوله داد.

علاء الدوله بمکتوب نگاه کرد بی درنگ اسبی که سوار بود بر ضعیفه راند و آن بدبخت را با کودکش در زیر دست و پای اسب گرفت وخرد کرد.

ما همه مات و مبهوت شدیم!...

در منزل بعد از ایشان پرسیدم که علت این کار چه بود؟

مشارالیه گفت: عریضه داده بود که یکی از مأمورین دولت شوهر و پسرش را کشته و مالشان را برده است. من او را تنبیه کردم، تا دیگر کسی جرئت نکند از مأمور دولت شکوه کند!

این گوینده مردی است که دروغ در عمرش نگفته است وجمعی از اساتید ورجال محترم نیز این داستان را شنیده‌اند!

ملاحظه کنید که در عصر قاجاریه این مردم دچار این قبیل رجال بوده‌اند ــ وعصر پهلوی که عصر اصلاح نامیده میشد نیز مردم گرفتار فرزند آن رجال بوده‌اند!

با ریاست و حکومت این قبیل قصاب‌ها و دیوانه‌ها و بلکه درندگان میخواهید عدالت و اخلاق و ترقی در جامعه پیدا شود.

**یک روح سرگردان**

هرگاه کسی بیگناه کشته شود و نداند چرا کشته و بدست چه شخصی کشته شده است بنظر میرسد که روحش سرگردان می‌ماند.

جوانی «حکیمی» نام در زمان ریاست آقای جان محمدخان پسر علاءالدوله بر عده‌ای سرباز «عشرت‌آباد» مفقود گردید و یکباره این جوان نیست شد!

حکیمی که بود ــ چه کرده بود و چه شد؟

در آن اوقات مرحوم مدرس صورت تفصیلی از بودجه وزارت جنگ را بدست آورده بود و یکی از مدارک استیضاح که شرحش گذشت این صورت بود.

حکیمی جوانی بود که در دفتر عشرت‌آباد زیر دست آقای جان‌محمد در لباس غیرنظامی و دفتری خدمت میکرد باو تهمت زدند که صورت مذکور را او باقلیت داده است نابودش کردند! چطور و بچه طرز؟

«خدامیداند...» (انتهای مقالات ملک الشعراء بهار)

سیل خون آلود اشکم بی خبر گیرد ترا
خون مردم آخر ای بیدادگر گیرد ترا

ای شکر لب آب چشمم زود در یابد ترا
ای قصب پوش آتش دل نیک درگیرد ترا
ورگریزی زین دوطوفان چون پری برآسمان
هرکجا پنهان شوی آه سحر گیرد ترا
باخبر کردم ترا خون ضعیفان را مریز
زانکه خون بیگناهان بی خبر گیرد ترا
ای خدنگ غمزهٔ جانان زتنهائی منال
مرغ دل چون جوجه زیر بال و پر گیرد ترا
بازشیرین‌تر شوی ای مغز بادام لطیف
کزغزل قناد طبعم در شکر گیرد ترا
خاک زیرورو ندارد پیش عزم عاشقان
هرکجا باشد بهار، آخر ببر گیرد ترا

(بهار)[1]

*

پس از شهریور ماه ۱۳۲۰ که شکایت زیادی در مورد املاک مردم که بعنف گرفته شده بود بمجلس و جراید و دیگر مراجع شد بالاخره تصمیم گرفتند که طی لایحه‌ای قانونی در مجلس بتصویب برسد تا املاک مردم مسترد شود. هنگامیکه لایحه در مجلس مطرح گردید و در چند جلسه مورد شور و مذاکره قرار گرفته بود عده‌ای از نمایندگان هم پرده از فجایعی که در موقع غصب آن املاک مرتکب شده بودند برداشتند. منجمله سیداحمد بهبهانی و دیگر نمایندگان ضمن بحث مطالب مفصّلی بیان نمودند.

مؤید احمدی در جلسهٔ ۱۹ مورخ یکشنبه ۱۲ بهمن ۱۳۲۰ ضمن بحث مفصل خود چنین گفت:

«...شاه سابق را میدانیم ۱۷ سال در این مملکت سلطنت کرد و این را تقسیم بروز که بکنیم تقریباً شش هزار روز میشود وایشان چهل و چهار هزار سند مالکیت صادر کرده‌اند تقسیم که بکنیم روزی هفت سند مالکیت ایشان

---

۱ ــ بطور یکه مرحوم بهار اشاره نموده غزل بالا را هنگامی سروده که تحت تأثیر فجایع و جنایات جان محمدخان بوده است و در پایان قسمت ماجرای دردناک سردارمعزز در همان روزنامه بچاپ رسیده است.

گرفته‌اند. ملاحظه می فرمائید این کار یک شاهی و...

آقا سید یعقوب ــ خدا هم همچو کاری نمی توانست بکند (خندهٔ نمایندگان)

مؤید احمدی ــ صد دینار نیست، چهل و چهار هزار سند است...»

ملک مدنی.... شما آقایان نمایندگان بعقیده بنده پیش خدا و پیش وجدان مسئولیت دارید.

همان مردمانی را که همه می شناسیم که اینها را از سواد کوه و نور و کجور و آن صفحات کوچ دادند و آنها را بردند بشیراز و کازرون و بنادر جنوب و نقاط کرمان این مردم بیچاره یک قسمت‌شان مرده‌اند و یک قسمت‌شان بکلی از همه چیز ساقط شده‌اند و یک دسته‌شان هم آمده‌اند اینجا و در مجلس متحصن شده‌اند آقا مگر ماها باید تحت‌تأثیر بعضی حرف ها واقع شویم؟ چه معنی دارد؟

کسی را حبس کرده باشند و ملکش را هم گرفته باشند تبعیدش کرده باشند هزار بلا سر او آورده باشند آن وقت امروز ما بیائیم اینجا و بگوئیم این آدمی که اینجا مانده است این مخارجی که شده است این از پول ملایری و کرمانی و همدانی است آقا.... آیا هیچ وجدانی یک همچو قضاوتی می کند؟ (صحیح است) خیال کنید یکی از ماها اتفاقاً شاید ده نفر پانزده نفر خودمان داریم ودر این مجلس حضور دارند که همه گرفتار این مشقت و بدبختی هستند.

الان چهار ماه است که این مردم بدبخت انتظار دارند که شما برای بیچارگی و درماندگی و بدبختی آنها قضاوت کنید.

شما امروز تکلیف بزرگی برعهده دارید شما باید احقاق حق این بیچاره‌ها را بکنید. این یکی، یکی دیگر هم باید یک عملی بکنید که در آینده این فکر دیگر در دماغ کسی پیدا نشود (صحیح است) که بیاید و بزور مال مردم را بگیرد و حقوق مردم را با مردم هر دو پایمال کند (صحیح است).

رئیس ــ آقای امیر تیمور

امیر تیمور ــ بنده موقعی که برنامهٔ دولت و مجلس مطرح مذاکره بود در این موضوع بطور اختصار عرایضی کردم حالا هم رفقای عزیز من فرمایشاتی که باید بکنند کردند و بنده هم مختصراً عرض میکنم.

البته اگر این قضیه گرفتن املاک وسلب حق از اشخاص مربوط به پنجاه

سال قبل و راجع به یک زمانی بود که ما نبودیم و اطلاع نداشتیم و حالا می خواستیم احقاق حق کنیم البته این وسیله و این لایحه بهترین طریقه و وسیلهٔ خوب و مستحسنی بود ولی آقا این املاک وغصب وتصرف آنها در زمانی شده است که ما بوده‌ایم، ما خودمان دیده‌ایم، جلو چشم ما املاک مردم گرفته شده است و صاحبانش الآن هستند و وسائلی را که برای بردن و گرفتن این املاک گرفته شده همه دیده‌ایم و می دانیم که چگونه بوده است (صحیح است). بنده عرض کردم صورت این املاک کاملاً در دفتر املاک خودشان مفصل و روشن وجود دارد و کیفیت این معاملات هم تماماً بخوبی واضح و روشن است مراجعه کنید ببینید صورت را نگاه کنید این املاک از چه اشخاصی گرفته شده بچه نوعی گرفته شده، بچه دلیلی گرفته شده، ملک وقف بوده، یا نبوده، صاحبش را راضی کرده‌اند یا نکرده‌اند واگر راضی کرده‌اند....

طباطبائی ــ هیچکس راضی نبوده است آقا.

امیر تیمور ــ در مقابل چه مبلغ باو داده‌اند و چقدر خرج هزینهٔ آنجا شده وخرج آبادی آنجا شده با این که از بودجهٔ شخصی نشده و اغلب بر بودجهٔ وزارتخانه‌ها تحمیل شده است تمام این جریانات در آن دفاتر خودشان (دفاتر املاک) مشخص و روشن است این صورت را از آن دفاتر استخراج کنید و بعد از آن از مجلس تقاضا کنید که مجلس با الغاء اسناد مالکیتی که صادر شده موافقت کند و بعد خود دولت از روی آن صورت درنظر بگیرد و پس صاحبانش بدهد.

البته این املاک چند قسم است یک قسمت خالصجاتی است که از دولت گرفته است و یک قسمت املاکی است که البته صاحبانش راضی بوده‌اند.

طباطبائی ــ عرض کردم هیچکس راضی نبوده است این فرمایش را نفرمائید.

امیر تیمور ــ حالا هم راضی هستند شاید وجای مذاکرهٔ آن نیست.

قسمت عمده هم خرده مالکینی هستند که دارای املاک زیادی بوده‌اند که آنها را بغصب و جبر وزور و فشار گرفته‌اند از ایشان (صحیح است) اینها بدون هیچ قیدی بدون هیچ شرطی باید بهشان داده شود و محتاج به هیچ گونه تشریفاتی نیست چون آنها نمی توانند وارد این تشریفات بشوند و وکیل معلوم کنند و به

محکمه بروند وقت و پول این کارها را ندارند این از چاه درآمدن و افتادن بچاله است.

بنده به آقای وزیر دادگستری حقیقتاً ارادت دارم و بحسن نیت ایشان اعتراف دارم ولی اتفاقاً آقای آهی بقدری در عقاید خودشان راسخ هستند مثلاً اگر امروز یک عینکی گذاشته باشند که تار یک ببینند هرچه بهشان بگوئیم روز است می گویند خیر شب است و این هم البته عیب‌شان نیست از این که راسخ هستند در عقیده‌شان بنده اعتراف می کنم که حضرت عالی آقای وزیر دادگستری هیچ گونه سوءنیتی در این کار ندارید و البته حسن نیت دارید (دکتر سنگ ــ همه این عقیده را دارند) همه هم حسن نیت دارند وهمه برای یک مقصود و در یک جهت قدم برمیدارند حالا شما می فرمائید از این راه بمقصود می رسید بنده عقیده‌ام این است که از این راه بمقصود نمی رسیم و از راه دیگر باید برویم.

بنده عرض می کنم مجلس اسناد مالکیت را باید رأی بدهد و ملغی کند و بعد روی صورت دفترهای املاک که منظم و مرتب موجود است و سوابقش در آنجا هست استخراج کنند و صورت بردارند و از روی آن صورت مال مردم را بهشان بدهند بدون هیچ تشریفات وزحمت و دردسری مثلاً یک عده اشخاصی را بفرستند به اشرف مثلاً که چقدر ملک در آنجا هست وچند پارچه و چند قسمت است چند تا آبادی است بچه کیفیت خریدار شده از کی خریداری شده چه جور بوده و بچه صورت درآمده و برود بمحکمه وآن تشریفات اینها فایده ندارد بنده عرض می کنم آقایان از این مجلس با هزاران حسن نیت هزار لایحه تصویب شده و بیرون رفته ولی بدست مجریان که افتاده به بدترین شکلی اجرا شده که صدای نالهٔ مردم بلند شده (صحیح است). البته آقای آهی فراموش نفرموده‌اند موقعی که مرحوم داور لایحه آورد برای تثبیت نرخ غله و اجازه گرفت که غلات از زارع خریده شود و می گفت منظور دولت این است که حمایتی از زارعین بشود وجنس آنها به اعلی قیمت از خود آنها بوسیلهٔ ادارهٔ تثبیت خریداری بشود و کمکی بحال آنها بشود و کمکی باصلاح کشاورزی مملکت بشود که فلاحت مملکت و وضع فلاّحین ترقی کند و رو به بهبود برود.

یکی ازکسانی که آن روز با اطمینان‌خاطر بیانات ایشان را تلقی کرد و رأی داد من بودم و آن شب با وجدان راحت خوابیدم حالا ببینید بینی و بین‌الله

این قانون چه بدبختی برای مردم این مملکت فراهم کرده است (صحیح است) وچه صدماتی از این راه بمردم رسیده است و ادارهٔ تثبیت با مردم چه نوع معامله و رفتار می کند.

حالا جناب عالی این لایحه را آورده‌اید با حسن نیت بمجلس شورای ملی و با سلام و صلوات از مجلس می گذرانید ولی فکر اجرایش را بکنید که چه بدبختی بزرگی برای مملکت ایجاد می کند. رعایای ما آشنا بقوانین نیستند و اطلاع ندارند، پول ندارند، نمی توانند از کارشان بی کار شوند، بیایند معطل و سرگردان بشوند و دنبال محاکم بدوند.

بنده عقیده‌ام این است که موافقت بفرمائید ومجلس رأی بدهد به الغاء اسناد مالکیت و املاک مردم را بدستشان بدهند و مردم را بیش از این معطل نکنند و آن وقت بصورت آن املاک که حاضر است مراجعه بفرمایند وهیچ معطلی هم ندارد و می توانند فوری املاک مردم را بصاحبانش مسترد دارند.

رئیس ــ آقای طباطبائی

طباطبائی ــ عرض می کنم بنده با لایحه مخالفم و هر چه گوش کردم که یک نفر دیگر هم به عنوان موافق صحبت کند یکنفر پیدا نشد (اعتبار ــ لایحه موافق هم دارد آقا این طور نیست بنده هم موافقم) عرض میکنم دورهٔ غصب و تصرف املاک و اموال مردم را باید بدو قسمت تقسیم کرد یکی تا وقتی که جریان ثبتی تمام نشده بود املاک مردم را گرفته اند و به ثبت داده‌اند و یک قسمت املاکی است که تقریباً بعداز خاتمهٔ عملیات ثبتی در کشور ایران در این هفت هشت ساله اخیر شروع شده.

در قسمت اول بنده در همین جا باید توجه مدعی العموم و دادستان را متوجه کنم که اصلاً برخلاف قانون عمل شده است در قانون مصرّح است که اگر شما یک ملکی را بخواهید سند مالکیت صادر کنید همان‌طور که ثبت لازم است تشریف می برید به ادارهٔ ثبت تقاضای ثبت می کنید تقاضای شما را می گیرند و یک پرونده برایش تشکیل می دهند مطابق قانون می آیند تحدید حدود می کنند بعد جزو ثبت عمومی سه مرتبه مطابق قانون این اعلان و آگهی ها باید در مجلهٔ رسمی وزارت دادگستری و در یکی از روزنامه‌ها منتشر شود. عرض کردم اولی یک نوبت برای تحدید حدود و دومی سه نوبت باید منتشر شود. این عملی است که

ادارهٔ ثبت کرده پرونده‌هایش هم موجود است. عرض کردم اداره دادستانی و دادستان ومدعی العموم باید بروند و وارد شوند و ببینند چه کیفیتی در این مملکت جریان داشته است، این املاک جریانش در هیچ روزنامه‌ای اعلان نشده و در حدود ثبت عمومی برای این املاک منتشر نشده اگر شده آقای وزیر دادگستری معین کنند کجا شده. واما آمدیم به مجله در مجله هم که بخواهند انتشار بدهند مجله هم در مرکز مملکت منتشر شده و در مجله هم همچو چیزی نیست.

اما در دو سیه برای این که یک ظاهرسازی شده باشد آمده‌اند فورمول عجیبی درست کرده‌اند و آن این است که در مقابل مجلهٔ رسمی وزارت دادگستری در بابل یک شعبه مجلهٔ رسمی وزارت دادگستری درست کرده‌اند و یک مجله هم آنجا منتشر می شده که جن هم ندیده است آن مجله را بر می داشتند یک‌نسخه‌ازآن‌دردوسیه می گذاشتند و متأسفانه این عمل چندین سال جریان داشته است. املاک مردم را گرفتند بعد دیده‌اند طوری نشد این یکی بعد در ضمن دیده‌اند ادارهٔ ثبت تمام املاک مردم را هنوز به ثبت نرسانده و مالک هم به اسم خودش سند مالکیت صادر کرده حالا چه کنند تکلیفش معلوم است، مالک بیچاره را می آورند در طهران و دانه پنجاه تومان هم حق‌الزحمه‌اش می گرفتند بزور مأمور تأمینات می بردند در محضر قباله حاضر ثبت دفتر حاضر و از آن بدبخت امضاء می گرفتند یا این که قبل از نوشتن مأمور تأمینات او را می برد در محضر وامضا ازش می گرفت و بعد هم تازه یک مبلغی دستی از بابت مخارج و پول تمبر ومخارج ازش میگرفت عرض کنم این جا گفته شد که پس دادن املاک مردم آن قدر پیچ وخم لازم ندارد یک ماده لازم دارد این هم لازم نیست عرض کنم دوسیه‌های این املاک حاضر است موجود است برو ید نگاه کنید همان جریان ثبتی ساده هم اصلاً بعمل نیامده است. بنابراین وقتی دوسیه حاضر است این تشریفات بهیچ‌وجه لازم نیست املاک مردم را بدست صاحبانش بدهید این‌جا گفته شد که پول مردم را آوردند خرج این املاک کرده‌اند وآباد شده بسیار خوب من هم موافقم وحاضر هستم هرچه خرج شده بدهم شما هم بیائید قیمت عمر من قیمت جان من قیمت آزادی مرا که سلب کرده‌اید بدهید آقا این تشریفات چه معنی دارد املاک مردم را بدستشان بدهید بروند پی کارشان (صحیح است ــ صحیح است).

## ٤ ــ کوچاندن عشایر وایلات

از بدو سلطنت رضا شاه از نظر تأمین سیاست «حکومت تمرکز قدرت» عشایر و ایلات برای «تخته قاپو» و از بین بردن نفوذ محلی رؤسا و سرجنبانان آنان شروع بعمل کردند نخست بعضی از سران مهم را از بین بردند و یا به مرکز آورده تحت نظر و یا زندانی نمودند. سپس برای آنکه اصولاً طوایف و عشایر از بین بروند **در سال ۱۳۱۱** لایحه‌ای بمجلس برده بتصویب رساندند **که مبلغ ۱۸ هزار تومان اعتبار گرفته املاک عشایر و ایلات را تعویض نمایند** ومتنفذین را از منطقه‌ای به منطقه دیگر کوچ دهند و این عمل را با معاوضه املاک آنها از جنوب بشمال و از شرق بغرب انجام دهند این عمل موجب خسارات وزیان واتلاف عشایر گردید. بطور یکه عده‌ای از الوار را از نقاط سردسیری لرستان بورامین آورده بودند در صورتیکه شرایط ییلاق و قشلاق الوار لرستان که حشم دار بودند با ورامین مناسب نبود و الوار در ورامین نمی توانستند به گله داری و حشم داری بپردازند ناچار بیکار شده بگدائی و بدبختی افتادند و از بین رفتند ولی صورت ظاهر در لایحهٔ پیشنهادی دولت طوری ذکر شده بود که زننده بنظر نمی رسید و باین مضمون بود: **«دولت در صدد است که املاک و علاقهٔ بعضی اشخاص را در بعضی نقاط با املاک دولتی در نقاط دیگر معاوضه نماید و برای تهیهٔ مقدمات امر و اعزام مأمور و مقوّم وسایر مخارج اعتباری برابر ۱۸ هزار تومان تقاضا دارد.»**

چون این تعویض املاک و کوچاندن عشایر طوری انجام گرفت که صاحبان املاک قبلاً ناراضی و عشایر از بین می رفتند پس از شهریور ۱۳۲۰ همگی بسر املاک خود رفته و آنها که زورشان رسید هم عوض را که مختصر بود گرفته وهم معوض را. عشایرهم به مکانهای خودمعاودت نمودند. تخته قاپو کردن عشایر موجب شد که تعدادی احشام از بین برود و باعث ترقی روغن حیوانی گردد. بطور یکه در جلسه ۱۰ اردیبهشت ۱۳۱۲ شیخ حسین تهرانی نماینده مجلس زبان باعتراض گشوده چنین گفت: «بواسطه سردی هوا مقداری از اغنام و احشام تلف شده اند و امسال می بینیم روغن گران شده و مردم سیری یکقران و یکمن (سه کیلو) ۳۶ قران می خرند. این موضوع را که میگویم نه برای این است که بلدیه گریبان بقالها را بگیرد که باید روغن را سیری سه عباسی بفروشند.» این نماینده

مجلس می دانسته که علت کم‌یابی و ترقی دو برابر قیمت از کجا ناشی شده ولی اوضاع و احوال زمان باو اجازه نمی داده که علت اصلی که از بین بردن عشایر وایلات بوده بگو ید.

**نقل** از سرمقالهٔ روزنامهٔ اطلاعات شماره ۴۷۰۱ سال شانزدهم مورخ شنبه ۲۰/۸/۱۷

**سیاه چادر...؟**

گفتنی ها ز یاد و دردها بسیار است، اما چاره‌ای نیست جز اینکه آنها را یک یک مطرح کنیم و در صدد یافتن راه علاج و اصلاح برآئیم.

**گفتگوی امروز ما چیست؟**

مطلب امروز ما راجع به ضربت مهیبی است که براثرخبط و اشتباه به پیکر یکی از بزرگترین منابع ثروتی ما وارد آمده! راجع بز یان جبران ناپذیری است که بیکی از ارکان اقتصادی کشور وارد شده است!

حالا فکر خوانندگان عز یز قطعاً متوجه انحصارهای تجارتی میشود، تصور می فرمایند مطلب ما راجع است به قوانین و مقررات انحصاری و زنجیرهائی که بدست و پای بازرگانی ما کشیده شده و ز یانهای فراوانی است که از این راه بکشور وارد آمده. خیر، اینها نیست!

راجع به سیاه چادر است! خیلی عجله نفرمائید بمطلب میرسیم...

دام یکی از مهمترین سرچشمه های ثروت ایران از روزگار قدیم بوده و دام‌پروری یکی ازکارهای بسیار سودبخش پدران ما میباشد.

در مرغزارها و چمنزارهای فراوان ایران همواره هزاران گله های بزرگ گوسفند و گاو چرا مینمودند و روستائیان ما و مردم کشور از این ممر درآمد سرشاری داشتند.

جلگه های سبز وخرم، کوهستان های ز یاد، آب و هوای مطبوع، نعمت های خداوندی است که بملت ایران عطا شده و بهتر ین استعداد را برای کشاورزی و مخصوصاً گله داری بکشور ما داده و درپرتو این نعمت زندگی کرده ایم، واز این منبع بزرگ تاکنون در نهایت رفاه وآسایش ز یسته ایم.

از گله داری استفاده شایان برده ایم، در سال میلیونها طلا در مقابل پشم، پوست، روده، روغن، کره وغیره بکشور ما عاید می شده و این پیشه پسندیدهٔ اجدادی ما همه وقت مورد توجه و نظر بوده است.

محتاج بتوضیح نیست که گله داری فن وحرفه ایلات و عشایر ایران است که باقضای فصل و برای خاطر گوسفندان ودام خود به دنبال مزارع خرم میرفتند و ییلاق وقشلاق میکردند.

**حالا رسیدیم بموضوع...**

این گله داران ناچار بودند که زیر چادرها زندگی کنند واین نوع زندگی را برای این تحمل مینمودند که لطمه ای بگله ورمه آن ها وارد نیاید.

این ایلات و عشایر چادرنشین در تمام نقاط کشور متفرق و پخش هستند و درهرجا که آب وهوا استعداد پرورش اغنام واحشام را دارد مسکن گزیده اند. ایل شاهسون در مغان آذربایجان زمستان را بسر می برند و در کوههای سهند وسبلان تابستان زندگی میکنند، در گرگان تابستان ایلات بکوهستان های شاهرود به ییلاق می آیند و در زمستان دشت گرگان رامحل سکونت وچراگاه احشام خود قرار می دهند.

همین طوردر فارس که بزرگترین مرکز گله داری است ایلات قشقائی و بختیاری و در کردستان و ماکو و خراسان و سیستان عشایری هستند که کار آنها بدین منوال بوده و اما لرستان که باز بهترین جایگاه پرورش دام می باشد. در این منطقه طوایف لر ییلاقشان کوهستان های لرستان بود و همینکه فصل زمستان نزدیک میشد کم کم بسمت خوزستان سراز یر میشدند و تا نزدیکی دزفول می آمدند و قشلاق آنها در آن حدود بود.

بنابراین زندگی ایلات وعشایر عبارت از این است که بمقتضای فصل از بهترین آب و هوای کشور استفاده نمایند، بهترین هوارا استشمام کنند و بهترین آب گوارا را بیاشامند و بهمین جهت کمتر دچار بیماری میشوند، همین که ببینند مرضی در بین خود و یا حشم آن ها پدید آمده است فوراً جای خود را ترک ومحل دیگری برای سکونت اختیار می نمایند، بهمین جهت نیرومند و تندرستند،

قیافه های گلگون، قامت های بلند، صورت های زیبا بین ایلات و عشایر زیاد دیده میشود.

**تصور نشود این طوایف وایلات از تمدّن بی بهره اند، بلکه حقیقت تمدن که اخلاق پاک وایمان استوار است درمیان آنها از همه بیشتر است.**

و همانطور که گفتیم چادرنشینی آنها فقط برای حفظ اغنام واحشام میباشد و برای تهیه و بدست آوردن علوفه گله ها، ناگزیرند که رنج سفر را بر خود در هر زمان هموار کنند. چون اگر بر فرض میخواستند در یک محل سکونت اختیار کنند و زمستان را در همانجابمانند که تابستان بوده اند دو برابر قیمت گوسفند برای علوفهٔ آن باید خرج کنند تا از نقاط دیگر بیاورندو حال آنکه استعداد طبیعی کشور ما طوری است که در همه فصل ها جلگه ها و زمین های سبز وخرم در نقاط مختلف آن وجود داردــ چنانچه در فصل زمستان در محل های قشلاقی مرغزارهای فراوان می یابند و علوفه گله های آنها تأمین میشود و بمحض اینکه فصل بهار و گرما می خواهد شروع کند از قشلاق رخت بر می بندند تا به چمن زارهای ییلاقی که در کوهستانها واقع شده برسند.

این است زندگی ایلات چادر نشین ما و علاقه شدید آنها به حشم داری که منبع بزرگ ثروت کشور را تشکیل می دهد.

چند سال پیش بمنظور خلع سلاح عشایر و اسکان آنها قانونی تصویب شد و در تعقیب آن دستوری برای اجراء صادر گردید این قانون، ظاهر فریبنده ای داشت. ولی اگر خوب اجراء میشد و همهٔ کسانی که متصدی اجرای آن می شدند، درستکار و آگاه بودند و همه آنها از احساسات پاک، خداپرستی و بی طمعی بهره داشتند، این اندازه ها زیان نداشت. ولی ناچار باید حقیقت را گفت این قانون را بشکل فجیع و نامطلوبی اجرا کردند همان امنیه های بد سلوک که میدانید(!) با قسمتی از مأموران ارتش و دیگر مأمورین بی اطلاع شروع باجرای این دستورالعمل نمودند. هیچکدام نمیدانستند چه از جان این بیچاره ها می خواهند و برای چه آمده اند و چه مقصودی دارند، آیا منظور آنها دوستی است یا دشمنی، ولی در هر حال آنچه توانستندو ممکن بود از ظلم و ستم نسبت بآنها فروگذار نکردند.

چادرهای آنهارا آتش زدند، برچیدند و در عوض چهار دیواری مانند قبرستان برای آنها بر پا کردند و یک سقف کاه گلی روی آن زدند و این قبرستان را محل سکونت آنها قرار دادند، بهداشت و سلامتی آنها در خطر افتاد، امراض مختلف گریبان آنها را گرفت، عده زیادی را از بین برد.

عدهٔ دیگری را از محل‌های خود با اغنام و احشامشان کوچ دادند و به نقاطی که بهیچوجه متناسب با پیشه وحرفه آنها نبود راندند، گله‌های آنها در این نقل وانتقال از بین رفت وچیزی جز بدبختی و بی‌نوائی برای آنها باقی نماند!

این جنایت که روی دستور خلع سلاح واسکان ایلات بود بدست یکعده مأمورین استفاده‌چی وظالم وکسانی که ذره‌ای متوجه نتایج وخیم اعمال خود نبودند افتاد و به صورت بدی که مخالف نظر قانون و قانونگذار بود اجرا گردید.

می دانید مأمورین این فجایعی را که مرتکب می شدند بچه صورتی بمرکز گزارش می دادند؟

یک سلسله دروغ‌های شاخدار، خودنمائی و تظاهرات بیجا و بالاخره امتنان عشایر وایلات را از این اقدام برخ مرکز می کشیدند! میگفتند عشایر و ایلات از بدبختی و نکبت خلاص گردیدند، خانه پیدا کردند، از زندگی چادرنشینی راحت شدند و در آسایش و راحتی بسر می برند!! و با این قبیل گزارشها تیشه بر ریشه آنها میزدند!؟ این بود جریان ظاهر کار.

ولی در باطن هرچه این بیچاره‌ها داشتند، از دست دادند. هر ظلم و تعدی ممکن بود برای حسن خدمت کردند، اسلحه که نزد آن‌ها سراغ داشتند و منظور اساسی بود گرفتند، اما قسمتی را در مقابل رشوه و پول دوباره بآنها دادند و آنها مخفی ساختند.

چون ظلم وجور دوام ندارد، کم کم ناله و زاری آن‌ها بگوش مرکز رسید اداره کشاورزی خطر بزرگ از بین رفتن دام‌پروری را در کشور احساس و پیش‌بینی نمود و بانواع و اقسام، گزارش‌ها داده شد. ولی بعرض نمیرسید تا بشکلی جرئت نمودند حالی کنند که خوب است اجازه داده شود از چادرزدن گله‌داران جلوگیری نکنند.

این دستور داده شد اما می دانید چطور اجرا گردید؟ مأمورین متعدی

گفتند بسیار خوب، چادر بزنند اما چادر سفید چون شاه از چادر سیاه بدش می آید! مشکل زیاتر شد. زیرا نه عشایر چادر سفید داشتند ونه از چادر سفید می توانستند استفاده کنند زیرا فلسفه چادرهای سیاه عشایراین است که آن را از موی بز میبافند که نفوذناپذیر است واین چادر در تمام فصل آنها را در برابر باد و باران حفظ می کند در داخل آن آتش روشن میکنند در صورتی که چادر سفید از این مزایا محروم است حالا از کجا بیاورند و چطور در آن زندگی کنند بعلاوه با مختصر دود اجاق سیاه میشود. خلاصه آن دستور هم باینشکل اجرا شد!

باز چندین ماه از بدبختی عشایر گذشت و شکایت از بین رفتن گله داری در کشور بلند شد، نرخ گوشت در تابستان که فصل و موقع گوسفند است بیکمن ۲۰ ریال رسید واین ثروت کشور رو بتحلیل گذاشت تا بالاخره باز موفق شدند بعرض برسانند!!

دستور داده شد چادر بهررنگ میخواهند بزنند. بعلاوه عشایر حق داشته باشند گله های خود را به ییلاق و قشلاق ببرند.

تصورمی فرمائید این دستورهم انجام شد؟ خیر، چون اصل غلط بود مدتها در جریان گفتگو و مورد اختلاف نظر واقع شد، مأمور کشاورزی میرفت عمل کند، مأمورین امنیه او را بیرون می کردند و خودشان هر طور میل داشتند رفتار می نمودند.

بالاخره آمدند و نشستند و گفتند چه باید کرد؟

در نتیجه موافقت شد اجازه بدهند عشایر گوسفندهای خود را هر دستهٔ صدتائی تحت نظر یک چوپان به ییلاق یا قشلاق بفرستند وعشایر هم آزاد باشند چادر بزنند بهر رنگ.

البته این یک راه کوچکی برای اصلاح بود اما چطور می توانستند گوسفندهای خود را که از جان بیشتر دوست دارند بدست چوپان سپرده و چند ماهی از خود دور سازند ولی اینکار شد و نتیجه هم همان است که پیش بینی میشد، یعنی در اثر عدم مراقبت و خصوصاً راهزنی های اشرار و تعدی مأمورین امنیه نصف آنچه به ییلاق میرفت برای صاحبش برنمی گشت!...

مینش در نظر عشایر خیلی عزیز است. بهیچ قیمتی حاضر نبودند آنرا

بفروشند چون میش سرچشمه تمام ثروت آنهاست ولی سختی و مشقت بجائی رسید بوده که ازشر مأمورین، با التماس میشهای خود را میفروختند زیرا واقعاً بجان آمده بودند هر روز بشکلی مورد تجاوز قرار می گرفتند یک روز میگفتند: چرا گوسفندهای خود را باین مرتع فرستاده اید، چرا در دامنه کوه رفته اند، چرا آن جا آب خورده اند. قصه گرگ و میش کاملاً مصداق پیدا کرده بود.

خلاصه تحت تأثیر این عوامل و فجایع بزرگترین ثروت ملی ایران رو بزوال و نیستی نهاد ولطمه وصدمات فراوانی کشید که همه نتیجهٔ آن طرز حکومت بود!...

در کشتارگاههای دنیا دیده میشود که گوسفند از یکطرف وارد واز طرف دیگر تمام مواد آن از پوست و پشم، پیه و گوشت وشاخ و سم بصورت دیگر خارج میشود وحتی یک قطره خون این حیوان بهدر نمیرود واز همه چیز آن بهره میبرند.

ولی ما خودمان برای ازمیان بردن این ثروت بزرگ قیام کردیم و اگر بدین منوال پیش میرفت چیزی نمیگذشت که کشور تولید کننده و پرورش دهنده دام مجبور میشد گوسفند هم از آرژانتن وارد کند یا گوشت کنسرو شده را از استرالیا خریداری نماید؟!

این بود قصه سیاه چادر...؟

نمیدانم بعداز این چه خیال دارند و چه فکری کرده اند. ع. مسعودی

نقل از روزنامه اطلاعات مورخ ٤ شنبه ۲۸ آبانماه ۱۳۲۰ بقلم ا. شیروانی[1]

## رفع شبهه بین: دام‌پروری ــ سیاه چادر یا ارتجاع بعصر بدویت

آقای مدیر محترم

من کاملاً باشما همقیده هستم که قانون اسکان ایلات به بدترین وجهی اجرا گردید، منتهی شما دورنمای آنرا بطورکلی شنیده وتذکر داده اید ولی نگارنده از نزدیک ناظر جزئیات اعمال مأمورین بوده ام...

بد نیست بطور مثال پاره ای از این عملیات شرم‌آور را برای خوانندگان

۱ ــ ابوطالب شیروانی مدیر روزنامه میهن وچندین دوره نماینده مجلس بوده است.

نامه گرامی شرح دهم:

مثلا، در بدو امر که این اقدام فقط از لحاظ انتظاماتی شروع گردید، بجای آن خانها و سرکردگان ظالمی که مقصر ین را گچ می گرفتند یا کله های آنهارا با تخماق روی سنگ میکوبیدند یکنفر افسر را بعنوان (ایلخانی نظامی ؟) مأمور انتظامات و اسکان ایلات گماشته و مقرر داشتند که عشائر و طوائف را در مسیر ییلاق گرمسیرشان ده نشین و تخت قاپو نمایند ــ اگرچه یکنفر مأمور وزارت کشور هم برای اجراء قانون همراه ایل حرکت میکرد ولی یا با همان افسر بچپاول آنها همدست میشد یا قدرت کوچکتر ین مداخله را نداشت.

این طوایف اگر دارای ملکی بودند بایستی در ملک خود و الاّ در املاک دیگران خانه های دهقانی ساخته و تخت قاپو شوند.

مخارج این ساختمان برعهده خود طوایف بود ولی مجبور بودند تحت نظر مأمور اسکان اقدام نمایند.

اغلب خانوارهای عشائری پول نداشتند و سرمایه آنها منحصر بچند رأس میش و بز و اسب وشتر بود که از اولاد خود دوست تر داشتند.

مأمور اسکان با خر یداران بند و بست نموده قسمت مهمی از این یگانه ممر معاش او را بثمن بخس فروخته و با همدستی با بناء و چوب فروش ونجار بطور متفرق (یعنی در همان محل هائیکه قبلاً چادر میزدند) یک خانه گلین بارتفاع سه متر بنا نموده وقدری چوب کج و معوج روی آن ر یخته و مشتی خس و خار وگِل برآن انباشته و یک خانواده عشائری را که در حکم آهوی وحشی بیابان نورد است مجبور می نمودند که با تمام حیوانات خود در این بیغوله و سوراخ تنگ وتار یک ز یست نماید.

بعبارة اخری از سه هزار ر یال نیمه بهای اغنام واحشام و احیاناً گلیم و قالی از دست رفته او پانصد ر یال خرج بنای این محبس تار یک نموده بقیه را بجیب میزدند!

بدیهی است این خانه مرگبار نه در تابستان گرمسیر و نه در زمستان ییلاق برای این بیچاره ها قابل سکونت نبود و حاضر میشدند بهر قیمتی که شده است خود را از زندان مز بور نجات داده بزندگانی بدوی خود ادامه دهند وهمه ساله با دادن مبلغی (پول جواز!) ییلاق و گرمسیر نمایند...

شاید باور نکنید ــ یکعده از سرمایه دارها و ملاکین آنها که بلذت زندگانی آرام و فوائد کشاورزی پی برده و دهات خوب و با اسلوئی ساخته طایفه وعشیره خود را شخصاً یا بکمک سایر ملاکین اسکان نموده و برای پرورش دامهای خودشان ترتیب صحیحی از قبیل تغییر نژاد و بومی نمودن آنها بهوای سردسیر یا گرمسیر میدادند، بقدری مورد بغض و ایذاء و اذیت مأمورین اسکان وهمدستان محلی آنها واقع میشدند که بالاخره ازهستی ساقط ومنضم بسایرین میگردیدند!

مخفی نباشد که همان کلانتر ها و خانهای درجه دوم که سابقاً برای چاپیدن ایل دور و برایلخانیهای سابق میگشتند عیناً اطراف آقای ایلخانی نظامی را گرفته و همان اعمال سابق را باشد مراتب مرتکب وایل را گاو شیره مأمورین قرار داده بودند.

همانطور که اجمالاً اشاره فرموده بودید برای اجراء این منویات بدواً چادرهای سیاه راآتش زده ومدتی باسم رنگ زرد و سفید و بالاخره تجدید رنگ سیاه آتش هائی بجان مردم بر پا کرده تا آنکه در سنوات اخیر عملیات مأمورین یک صورت ثابتی بخود گرفت ــ باین معنی که تقریباً صدی سی «ازعشایر جنوب که اینجانب اطلاع کامل دارم» بمیل و اراده خود (با تحمل تمام رنجها و مشقات) اسکان شده و با طرز بسیار مفیدی هم از عمل فلاحت و هم از طریق دامپروری استفاده نموده و روز بروز بعمران مملکت و تزیید ثروت خود توسعه میدادند ولی قریب صدی هفتاد آنها بمناسبت عشق و عادتی که بطرز زندگانی بدوی خود داشتند جمیع صدمات و تحمیلات طاقت فرسا را متحمل و بحال سابق باقی ماندند.

حال یقین دارم خوانندگان بانهایت بی صبری میل دارند بدانند نحوه تعدیات و تحمیلات براین آوارگان دشت وکوهسار ایران چه بوده است:

در قسمت ساختمان خانه های رعیتی که فوقاً شرح داده شد و اما در قسمت ایاب وذهاب به ییلاق و گرمسیر (که رفته رفته مانند یک درآمد قانونی صورت قطعی بخود گرفته بود) در ظاهر مقرر شده بود که از هرچهار خانواده یک خانوار آنها اغنام واحشام خود و سایرین را از ییلاق بگرمسیر و از گرمسیر به ییلاق ببرند

و برای انجام این کار اوراق چاپی باسم «جواز» ترتیب داده‌بودند ــ ولی در باطن وحقیقت امر این بود که بدون استثناء بتمام خانوارها جوازداده می شد ولی درمقابل تأدیه وجهی که حداکثر آن پنجاه وحداقل آن ده تومان بود ــ باین ترتیب که مثلاً در گرمسیر مبلغی از هر خانوار گرفته شده بآنها جواز می دادند بعد در وسط راه جلو آنها را (بعنوان کنترل!) گرفته باز مبلغی در یافت می داشتند ــ از این بند که میگذشتند یکمرتبه دیگر در ییلاق جهة بازرسی بآنها هجوم آورده مبلغ دیگری اخذ میشد ــ ایضاً همین عمل از ییلاق بگرمسیر تکرار می گردید...

اکنون مداد را در دست گرفته زحمت بکشید حساب بفرمائید مثلاً پنجاه هزار خانوار ایل قشقائی و عرب وعشایر جنوبی فارس اگر در سال حد متوسط هر یک در دو دفعه هر دفعه ده تومان فقط پول جواز پرداخته باشند بالغ بر چند میلیون ریال می شود؟!

مسلم است خود شما حدس خواهید زد که رقم فوق ربطی بتعدیات امنیه و نظام‌وظیفه ومالیه و بخشدار که در تمام دوره سال با این بدبخت‌ها دست بگریبان می باشند و همگی توقع اسب و مادیان و روغن وگلیم وقالی و پارچه قاچاق از آنها دارند، نخواهد داشت!

من یقین دارم که شما نمی توانید باور نمائید که دو سال قبل یکنفر بخشدار قسمت ییلاقی ایل قشقائی یک کامیون شخصی بمحل مأموریت خود آورده ومرتباً هفته ای یکبار این کامیون راپرازگبه وگلیم وقالی و روغن واجناس قاچاق نموده حمل باصفهان میکردوطرزاخاذی اوهم بشکل غارت وچپاول بود. یعنی‌شخصاً باتفاق پسر خود و دو نفر مأمور سوار شده و یک یک وارد سیاه چادرهای ایل گردیده هرچیزی که مورد پسند او واقع میشد از صاحبش میربود و اگر تسلیم نمی شدند بضرب شلاق می گرفت!

از بدو تأسیس نظام وظیفه در جنوب (البته این رقم کاملاً تخمینی است) ممکن بود از ایلات و عشائر بختیاری و بوئر احمدی وکهکیلویه و قشقائی و عرب وغیره متجاوز از دویست هزار سرباز تا امروز گرفته وتعلیم داده ویک مرد تربیت شده و سرباز رشیدی بجامعه تقدیم داشت ــ و بارشادت خارق‌العاده که ما در ایلات خود سراغ داریم، کافی بود که همین عده سرباز شجاع کشور ما را از هر

خطری نجات دهند و یا لااقل خود بواسطه نادانی وسیله خطرات سهمگین برای مملکت نشوند.

باز هم باور نمی فرمائید با وجودیکه تمام دوره‌های سال مأمور ین نظام وظیفه در میان ایلات مشغول تعدی و اخاذی بودند از صدی سی و پنج نفر مشمول بسر باز خانه نفرستادندو هر قدر مشمول بدبخت التماس می کرد مرا بسر بازخانه بفرستید قبول نکرده تا سال دیگر بسراغش میآمدند.

من هم با شما همعقیده هستم که روزنامه نباید وارد در شخصیات شده واسمی ازمرتکبین برد ــ بهمین جهت بااجتناب ازمعرفی شقی تر ین مأموری که چهار پنج سال قبل بعنوان «ایلخانی نظامی» درایل قشقائی سلطنت مطلقه داشت (و در باطن نیز متحرک ببعضی تحر یکات داخلی برعلیه ولینعمت خود بود) یکی از صدها هزار جنایات چندین ساله ر یاست او را که مر بوط بمورد بحث ما است شرح داده و باین مقوله خاتمه می دهم:

بارسنگین پول جواز و سایر تحمیلات برای بعضی از طوایف قشقائی طاقت فرساوقادر بتأدیه نبودند ــ ایلخانی نظامی هم بانهایت شدت (بعنوان اسکان!) از حرکت ایل واغنام و احشامشان بگرمسیر جلوگیری میکرد ولی اسب و گوسفند و شتر وگاو بحکم طبیعت و بادهای سرد پائیز و طلیعه زمستان حرکت نمود وزن‌های پابرهنه در عقب سر آن‌ها براه افتادند مردها برای تصفیه (حق و حساب!) با ایلخانی مشغول چانه زدن بودند...

حق وحساب برای فرونشانیدن اشتهای آقا کافی نبود و در نتیجه در وسط ماه آذر امر نظامی صادر کرد ایل را از وسط راه به سردسیرعودت دهند.

گرچه موفق شدند مقداری از گوسفندهای خود را بگر یزانند معهذا متجاوز از یکصد هزار گوسفند هفت هشت هزار مادیان وتعداد بیشماری از سایر دامها را برگردانید.

زمستانهای سخت کوهستانها شمالی فارس پای کمی ازصحاری روسیه ندارد. در آن سال تمام نقاط ایران را سرما و برف سختی فرا گرفت ــ عفر یت سفیدپوش برف دامهای معتاد بگرمسیر را احاطه بالنتیجه این همه اغنام و احشام تا دانه آخر فنا و نابود و عده‌ای از زنهای مستحفظ آن نیز قربانی شدند!

نگارنده سال بعد در حول و حوش یک قر یه استخوانهای سیصد رأس مادیان از بهتر ین نژادهای عر بی را با چشم خود دیدم که در ز یر برف جان سپرده بودند!!!

باز اجازه بدهید بنو یسم:

همین سال قبل یکنفر امین دارائی بعنوان گرفتن قاچاق بر سر یکی از طوایف قشقائی تاخته و بعنوان سه من تنباکوی قاچاق که بعد معلوم شد اصلاً قاچاق نبوده و بسته‌های دولتی را باز کرده ودر یک کیسه خالی نموده است هستی ونیستی آن طایفه را از ته غارت نمود.

آقای مدیر:

اگر من بخواهم فجایعی که در سنوات گذشته فقط نسبت بعشایر جنوب ایران بعمل آمده و شخصاً ناظر قسمت عمده آن بوده‌ام برشته تحر یر درآورم قطعاً کتابی بقطر شاهنامه فردوسی خواهد شد ولی ذکر مصائب گذشته چه لزومی دارد ــ چه فایده برآن مترتب خواهد شد ــ چرا در عوض ر وضه خوانی برای اوضاع سابق به تدابیری جهت آینده نپرداز یم...؟

*

**ناله عشائر...!** **بقلم خسرو بو یراحمدی**

در بیابانی خشک وسوزان با پای برهنه و بدن نیمه عر یان راه می‌پیمودند. همگی اشک برچشم وآه برلب داشتند، پرتو سوزان آفتاب مردادماه با آتش در ون این بیچارگان توأم شده وجسم نیمه جانشان را آزار می داد. گوئی آفتاب نیز برآنها غضب کرده و شعاعهای خود را همچون شلاقهای مأمور ینی که بدنبال آن‌ها ر وان بودند بر پیکر آنها می نواخت!،

هنگامیکه ازحرارت ر یگهای صحرا عاجز میشدند با نوک پاراه میرفتند.

طبیعت آن‌ها را رنجه میداد. بشر آنها را رنجه میداد. خدا هم بفر یادشان نمیرسید. اینها گروهی از عشائر بودند که بامر دولت ازخانه وکاشانه خود خارج و از جنوب ایران بطرف شمال میرفتند!

نمیدانستند بکجا میروند؟ مأوای جدید آنها درچه نقطه‌ایست فقط حس میکردند که دیو ظلم وستم گلوی آنها را گرفته است و عفر یت بدبختی و مذلت

آنها را در چنگال خود میفشارد.

در میان این گروه جوانی لاغر اندام و ژنده پوش باچهره‌ای سوخته و چشمانی بی نور با پای برهنه راه می پیمود.

این جوان گاه بگاه صدای خود را بلند نموده واشعاری پرسوز بآهنگ لری میخواندشلاقهائی که برسرورو ی او کوفته میشداورا ازخواندن باز نمیداشت چون اینِ اشعار یابهتر بگوئیم این ناله هاز بان حال این بینوایان بود. من بعوض وصف حال آنها سعی میکنم عین آن اشعار را تا آن اندازه که در حافظه ام مانده است برای شما بیان نمایم:

پرندگان هوالانه وآشیانه دارند...!

غزالان کوهسار نیز برای خود مأوی وآرامگاهی دارند...!

ای خدای بزرگ مگر ما چه گناهی مرتکب شده‌ایم که باید بدینگونه آواره وسرگردان باشیم؟

در سیاهی شب و در روشنی روز در حرارت تابستان و در سردی زمستان بدبختی و سیه روزی گریبان ما را رها نمیکند.

آه این زندگی کی به پایان میرسد در این زندان کی بروی ما گشوده می شود؟ هر روز زن بیچاره‌ای بعزای شوهر خود می نشیند!

هر لحظه خواهری سیه روز جسد برادر جوان مرگ خود را در آغوش میگیرد!

هر ساعت مادری دلسوخته برلبان متشنج جگرگوشه خود بوسه میزند.!

ای خدا مگر این بیچارگان بنده تو نیستند؟ مگر این سیه روزان مخلوق تو نمی باشند؟

کلبه ها مبدل بویرانه گشته است. مزارع خشک وپژمرده شده است خانواده ها چون برگهای خزان‌زده هر یک بطرفی پراکنده گشته‌اند پرده شوم اندوه و نومیدی براین کوهستانها واین مزارع گسترده شده است!

مگر خدا مرده و یا خواب رفته است؟ مگر این کوهستان‌ها و این مزارع صاحب ندارند. هنگامیکه خواننده این شعر را تمام کرد ضربات شلاق شدیدتر گشت از این روی باجبار خاموشی گزید وآه کشان براه رفتن ادامه داد.

درآن میان کودکی که در آغوش مادر خود بود سر را بلند کرده و از مادر آب خواست.

مادر نگهبانان و محافظین را خطاب کرده وگفت برای رضای خدا یک قطره آب بمن بدهید ولی آنها با ضربات متوالی شلاق جوابش دادند؟

مادر بیچاره براه افتاد ولی کودک پی در پی فریاد میزد و آب میخواست، و او ناله میکرد و میگفت ای ظالمها بچه ام از تشنگی هلاک گردید ومحافظین شلاق برسرش میکوفتند.

مادر بیچاره دیوانه شده بود با آب دهان جگرگوشه خود را خواست سیراب کند. ولی اینکار بیهوده بود. آب دهانی که با اشک چشم مخلوط شده بود چگونه می توانست عطش کودکی را خاموش نماید؟

رنگ کودک لحظه بلحظه پریده تر میشد فروغ زندگانی اندک اندک در چشمان او خاموش میگشت. لرزش پاها و دست های او بتدریج بیشتر میشد. ولی این لرزش چندان طول نکشید. پس از یکی دو دقیقه کودک آرام شد. ولی این آرامش آرامشی بود که هیچ غوغائی مختلش نمی نمود. او بخواب رفت ولی خوابی که هیچ رؤیائی آشفته اش نمیکرد. زیرا کودک بخواب ابدی فرو رفته بود زیرا کودک از چنگ همنوعان بیرحم و ستمگر خود بآغوش مرگ پناه برده بود.

مادر بیچاره ازمشاهده پیکر بیجان فرزند خود و از احساس اینکه گوهر گرانبهای خود را ببهای یک قطره آب از دست داده در اول مبهوت و سپس بیهوش گشته و درحالیکه هنوز کودک را رها نکرده بود برزمین نقش بست.

محافظین و نگهبانان با خونسردی و بی اعتنائی کودک را از آغوش مادر بیرون آورده ودر گودالی که در سر راه قرار داشت انداختند ومادررا که هنوز بیهوش بود بر روی قاطری انداختند و براه پیمودن ادامه دادند، باید از این مأمورین پرسید مگر این بیچارگان ایرانی نبودند؟ مگر برادر و هم میهن شما نبودند؟ مگر جز ایران پرستی و عفت دوستی گناهی داشتند!

آری باید از چنین کسانی که مایه ننگ و عار هر ایرانی شرافتمندی هستند سؤال نمود، کی بشما گفته بود که با برادران و خواهرانتان اینگونه رفتار کنید؟!

تمام آشوبها و طغیان‌هائی که در ایلات و عشائر رخ داد علتش خدانشناسی بعضی از مأمورین وظیفه‌نشناس بوده است!

این مأمورین عشائر را از دولت و دولت را از عشائر بیزار نمودند و بین دولت وعشائر ورطه‌ای ایجاد نمودند که بالاخره از اجساد هزاران تن بیگناه پر شد.

اکنون عشائر وایلات انتظار دارند که دولت نه تنها شر چنین مأمورینی را ازسر آن‌ها کم کند بلکه آن‌ها را بجزای گناهان گذشته‌شان برساند.

## ۵ ــ رفتار مأمورین املاک شاهی با مردم

در باره ضبط املاک مردم وزجر وشکنجه‌ای که بصاحبان آنها داده میشد از مهرماه ۱۳۲۰ تا سال ۱۳۲۵ مقالات و داستانها و کتب بسیار در جراید پایتخت و شهرستانها نوشته شده و هنوز معمرین شهرستانهای شمالی بسیار هستند که با چشم خود تمام این فجایع را دیده و شنیده‌اند.

منجمله در سال ۱۳۲٤ دکتر لطفعلی بریمانی کتابی بقطع وزیری درصد صفحه نوشته است و بطوریکه در مقدمه کتاب نگاشته فقط مشاهدات خودش در دوسه مورد ضبط املاک اشخاص میباشد.

دکتر بریمانی ــ دیباچه کتاب را چنین شروع نموده است:

«کتابی که تقدیم خوانندگان میشود نتیجهٔ چندین سال مشاهدات وتأثرات نگارنده درمازندران وشهسواراست. هرگاه ازکنارخانه‌های تاریک و غمگین روستایان می گذشتم ناله‌های حزین دهقانان را می شنیدم و بینوائی یک مشت رعیت بیچاره را از نزدیک می دیدم!

در این نقاط یکعده مأمور املاک بنام عمران وآبادی و بنام شاه دست بیک رشته عملیات شرم‌آور وننگین زده هستی رعایا را بباد نیستی داده آخرین قطره خون آنها را همچون زالوئی مکیده بجای رحم و شفقت مشت ولگد نشان داده اثاثیه واموال وچارپایان آنها را بنام بهره مالکانه،خانه‌های روستائی وغیره را بتاراج می بردند.

سرپرستی این اداره در دست یکعده بی رحم و بیعلاقه بکشور بنام رئیس

وکار پرداز، سر بلوک، گماشته ومانند آنها سپرده شد که در نقشهٔ دوزخی ایشان جز بدکاری وسیه روزی روستائیان بدبخت و ناتوان و بی صدا ترسیم نشده بود...

دکتر بریمان درباره چگونگی شرح حال مالکی حکایتی نقل میکند تا میرسد باینکه اداره املاک نامه زیر را باو می نویسد:

«... آقای ارباب حمید بحسب دستور جهان مطاع همایونی لازم است برای فروش بلوک خود ساعت هفت بعداز ظهر با اسناد و مدارک لازمه باداره املاک حاضر شوید. افشارطوس ــ رئیس املاک». دکتر بریمانی حکایت را ادامه می دهد تا ارباب حمید وارد اطاق افشار طوس میشود و روی نیمکتی می نشیند.

«در این هنگام رئیس املاک رو بیکی ازملاکین کرده گفت :

آقای حیدرقلی شما هستید؟

یکی از دو نفر ملاک پاسخ داد: بله بنده‌هستم.

رئیس املاک با کمال بی اعتنائی در حالی که با نامه ها بازی میکرد گفت: میل ذات ملوکانه براین است که ملک سرکار در جزو املاک و خالصه های شاهنشاه باشد. از این جهت دستور صادر فرموده اند این ملک برضایت سرکار خریداری شود صاحب محضر در اینجا حاضر است سرکار هم قباله را حاضر دارید ما هم این معامله را در همین اداره ومحضر تمام میکنیم.

حیدرقلی را بهتی عجیب فرا گرفت هرگز گمان نمیکرد ملکش را اینطور بخرند در این هنگام رو برئیس کرده گفت البته جناب رئیس دقت فرموده اند این بلوک چه اندازه آباد وپرفایده است ولی میخواستم بدانم که در چه حدودی دستور خریداری صادر شده است؟

رئیس املاک سر را بلند کرد گفت اینکه ده شما بلوکی آباد و حاصل خیز است البته ذات ملوکانه از این بابت خرسند میشود امّا راجع ببهای آن اهمیتی ندارد شما را راضی خواهیم کرد. در این موقع رو برئیس محضر کرد گفت سند را حاضر کنید.

قباله هم قبلاً تهیه شده بود قاضی هم قباله را بدین ترتیب خواند:

اینجانب ... بنمایندگی از طرف بندگان اعلیحضرت همایونی بلوک...

که محصول سالیانه آن .... خروار میباشد از مالک آن حیدرقلی بمبلغ ۱۵۰۰ تومان خریداری میکند این معامله کاملاً بروفق رضای.... بوده‌وبا طیب خاطر ملک نامبرده را تقدیم حضور اعلیحضرت همایونی مینماید.

رئیس املاک مازندران ــ افشار طوس ــ بتاریخ ....

سپس قاضی افزود تمام هزینه محضر به عهده مالک است.

حیدرقلی رنگش از خشم سفید شده خیره‌خیره رئیس و قاضی را نگاه کرد... گفت آقای رئیس املاک من هرگز چنین رضایتی نداده‌ام که ملکم را بفروشم آنهم به این قیمت. رئیس لبخندی از روی تمسخر زده گفت: باعلیحضرت همایونی بی احترامی!...

حیدرقلی در حالیکه دستش را در هوا حرکت میداد گفت: خیر هرگز قصدم بی احترامی بشاه نیست من میگویم این بلوک درحدودبیست هزار تومان ارزش دارد و نمیتوانم آنرا به ۱۵۰۰ تومان بفروشم، من هرگز رضایت نمیدهم و راضی نیستم این ملک را باین مبلغ بفروشم...

افشارطوس در تمام مدت تصدی خویش کمتر باین گونه مالکین بی‌پروا برخورد کرده بود، تاکنون همهٔ آنها رایکی پس ازدیگری بمحضرادارهٔ املاک میآورد و با اندک خشونت و انداختن ترس در دل طرف او را وادار میکرد قبالهٔ ملکش را تقدیم ذات ملوکانه نماید. بقدری مالکین را وحشت‌زده کرده بود که دیگر کسی را یارای چون‌وچرا نبود کسی جرئت نمیکرد حتی کلمهٔ «نه» رااز دهانش خارج نماید. زیرا سرنوشت اشخاصیکه در نفروختن املاک خود پافشاری میکردند بسیار شوم بود از این جهت هنگامیکه حیدرقلی باکمال بی‌پروائی از حق خود دفاع میکرد او خود را در وضعیت سختی مشاهده نمود ولی فوری حالت اولیه وخونسردی خود را بدست آورده و با حربه‌ای که بوسیلهٔ آن غالباً طرف رااز پامی انداخت شروع به جنگ کرده گفت: آقای حیدرقلی معلوم میشود هنوز نمیدانی بازی کردن با شاه خیلی گران تمام میشود، بشما نصیحت میکنم با طیب خاطر دل از ملک خود برکنید...

حیدرقلی مشت‌ها را گره کرده فریاد زد: نصیحت شما را قبول نمیکنم.

در این هنگام رئیس املاک اشاره بمأمور دم درب کرد، مأمور فوری



محمد افشارطوس

بیرون رفت و با دو نفر پاسبان وارد اطاق شده حیدرقلی را بزندان شهربانی بردند و بدین ترتیب این ده جزو املاک شاهنشاهی شد.

در این موقع افشارطوس رو به نفر دوم کرد گفت: حسین میرزا سرکار هستید؟

نامبرده شخص سالخورده‌ای بود با ریش توپی، شاپوئی کج و معوج که معلوم بود چند روزی است بسر کرده برسرداشت. لباس درازش را هنوز کوتاه نکرده بود رو یهمرفته هیکل این شخص خیلی خنده‌آور بود، شاپوی کج و معوج، سر تیغ انداخته ریش توپی شلوار قدک گشاد اینها تمام هیکل او را تشکیل میداد.

افشارطوس همان کلماتی را که به حیدرقلی گفته بود تکرار کرد.

حسین میرزا.... تعظیمی کرد و بدین ترتیب رضایت خود را اعلام نمود و

بالحنی غمناک گفت: امر امر مبارک است، ملک ناقابلم را همین طور تقدیم ذات ملوکانه مینمایم با اینکه این ملک تنها راه معاش و زندگی مرا تشکیل میداد با وجود این آنرا تقدیم کردم. رئیس املاک هم اشاره به قاضی کرد و قاضی هم قباله حاضر شده را برای امضاء پیش حسین میرزا آورد، حسین میرزا هم زیر آنرا امضاء کرد سپس مبلغ ۱۵۰ تومان اسکناس لای پاکت گذاردند. بهای ملک ۲۰۰ تومان تهیه شده بود که ۵۰ تومان آن خرج محضر و سایر مخارج شده بود. حسین میرزا قبالهٔ اصلی ملک را تقدیم کرد و با حالت رقت‌باری از اطاق رئیس خارج شد...

رئیس در این هنگام بدون اینکه سر را از روی میز بردارد گفت: ارباب حمید.

ارباب حمید با کمال خونسردی گفت: بنده هستم چه فرمایشی دارید؟

رئیس املاک سر را بلند کرد این پیرمرد خوش سیما را که با کمال خونسردی نشسته بود چند بار در حالیکه چشمها را می بست و باز میکرد ورانداز نمود گفت: سرکار ارباب قریهٔ... میباشید؟

آری.

البته اطلاع دارید برای چه شما را اینجا خواستیم؟

اطلاعاتم خیلی کم است.

و میدانستید که برای فروش املاک خود به ذات ملوکانه اینجا آمدید؟

من هرگز چنین خیالی را نداشتم.

افشارطوس بدون اینکه به پاسخهای منفی طرف اهمیت بدهد در دنباله گفتار خود گفت: پس در اینصورت قباله ملک خودتان را آوردید؟

من هرگز چنین خیالی را نداشتم.

این قسمت دیگر است ــ شما حاضر نبودید... سپس صدا را اندکی بلندتر کرد گفت: مگر نمیدانید ذات ملوکانه از این عمل شما مکدر خواهد شد؟»

پس از گفتگوئی بین طرفین که دکتر بریمانی نقل میکند باینجا میرسد!

«بدانید و آگاه باشید در پشت این میز کوچک که من نشسته‌ام قانون، عدلیه، شهربانی و محضر وسایر چیزهائیکه شماها دلتان را بآن خوش کرده‌اید پوچ و بی معنی میباشد...» دکتر بریمانی داستان مفصلی را ذکر میکند که

تاآخر کتاب ادامه می یابد و باید بآن کتاب مراجعه نمود نتیجه این میشود که این ملک هم جزء املاک شاهی ضبط میشود.

دکتر لطفعلی بر یمانی در بارهٔ طرز وصول بهره مالکانه املاک سلطنتی در زیر عنوان «محکمهٔ شلاق در صفحه ۷۶) چنین می نو یسد:

«...اتومبیل رئیس املاک در جلوی اداره املاک ایستاد و رئیس از ماشین پیاده شد. در این موقع مباشر این بخش پیش آمد با کمال احترام دست بسینه ایستاد.

افشارطوس پرسید ــ شما تمام حسابهایتان را تصفیه کردید.

مباشر تعظیمی کرده پاسخ داد: قربان قسمتی از حسابهایمان باقی مانده است.

رئیس با کمال عصبانیت پاها را برزمین کوبیده گفت: مردکه بیعرضه چرا تا بحال حسابها را تصیفه نکردی؟ مگر نمیدانی که طلب اعلیحضرت هرچه زودتر باید پرداخت گردد؟

مباشر با کمال ترس بصورت رئیس نگاه کرده گفت: قربان دو نفر هستند که هنوز حسابهایشان را پاک نکردند، بهر وسیله‌ای متشبث شدیم نتوانستیم نتیجه بگیریم قربان ما که تمام جدیت خود را بخرج می دهیم ما که لحظه‌ای در راه خدمت باعلیحضرت کوتاهی نمی کنیم.

اینها کی هستند که تاکنون حسابهایشان را تصفیه نکردند.

قربان یکی از اینها کدخدای سابق این ده میباشد.

فوری بفرست واو را حاضر کن.

لحظه‌ای بعد دو نفر گماشتگان پیر مردی را کشان کشان آوردند. پیرمرد نفس زنان پیش آمد.

رئیس نگاهی شرربار باین روستائی افکنده با صدای خشن و سخت گفت: مردیکه چرا تاکنون حسابت را با املاک تصفیه نکردی! مگر نمیدانی اشخاص مثل تو که از دادن بهرهٔ مالکانه کوتاهی میکنند مستحق چه مجازات سختی هستند؟

پیر مرد در حالیکه نفس میزد پاسخ داد: جناب رئیس من هرگز از دادن

بهرهٔ مالکانه خودداری نکردم، تاحالا هرچه که از من خواسته میشد میدادم ولی امسال دیگر چیزی ندارم بدهم...

چرا چیزی نداری بدهی؟

جناب رئیس امسال فقط یک جریب زمین گرفتم، بهره مالکانهٔ آنرا هم دادم ولی اینها بهرهٔ مالکانهٔ سه جریب را از من میخواهند، اینها علاوه براینکه بهرهٔ مالکانه را گرفتند و علاوه براینکه گاو و اسبی که در منزل داشتم بردند باز تقاضا بهرهٔ مالکانه میکنند، قربان من ندارم بدهم.

افشارطو نگاهی شرر بار باو افکنده گفت: هرچه در صورت حساب قید شده است باید بپردازی، اینها که تو میگوئی همه مزخرفند، اصلاً تو شخص بی قانون و متقلب وفضولی هستی تمام کارهایت برخلاف دستورات ومنو یات ماست، زبانت دراز است، مردیکه توخیال میکنی.... در این موقع بمباشر رو کرده گفت: شلاق را حاضر کن که سزای زبان درازی او را بدهم...

باشاره مباشر دو نفر با شلاق پیش آمدند پیر مرد را وحشتی سخت فرا گرفت هر لحظه که چشمانش از چهرهٔ موحش رئیس که لب خندی برلب داشت به قیافه های مخوف گماشتگان میافتاد می لرزید. پیر مرد که در سابق شخص با آبرو بودخودراز یر باران بی آبروئی مشاهد کرد، ازطرفی بدن ناتوانش طاقت ضربات شلاق این جنایتکاران را نداشت. این جنایتکاران باکمال بی رحمی محاکم برای خود و بر یاست خود ترتیب میدادند و یکعده بیگناه را از روی اغراض شخصی در این محکمه ها دادرسی میکردند و بدون اینکه بآه ونالهٔ طرف گوش بدهند ارواح خبیث خود را در معرض خورسندی قرار میدادند...

در این هنگام شلاقهای گماشتگان به جنبش درآمد و ضربانی جان گداز بر بدن این روستائی فرود آمد. پیر مرد چیزی نمیگفت تنها آخرین دقایق عمر خود را با انگشت شمارش میکرد. او خود راتسلیم این جلادان کرده بود...

رئیس بالبخندی مسرت بخش این منظره رانگاه میکرد. روح این خبیث دراثر شکنجهٔ دیگران سیرآب میشد. معلوم نیست این دسته اشخاص را باید درچه ردیف قرارداد؟ تنها شباهتی راکه میتوان مانند این اشخاص درمیان حیوانات یافت همانا گربه است. زیرا گربه هم ازشکنجه ای که بموش واردمیآورد چنان

مسرتی در خویش احساس میکند که از تعریف بیرون است.

ضربات شلاق وارد میشد. در این محکمه شلاق کسی را دل نمیسوخت.

در این هنگام زنی دوان دوان از دور پیش میآمد. این زن داد میکرد و میگفت آخ! آخ شوهرم!

همین که نزدیک شد خود را بپای رئیس املاک افکند و با دیدگانی اشکبار پاهایش را در بغل گرفت و می بوسید و در ضمن میگفت: جناب رئیس شوهرم پیر مرد است... شوهرم بیجان است... به او رحم کنید... جناب رئیس شما را بخدا رحم بکنید... یکذره رحم کفایت میکند که شوهرم نجات یابد... او طاقت ندارد. اشک همچون باران از چشمان این زن نحیف فرو می ریخت، رنگش زرد و چشمانش بی نور بود.

پیر مرد در زیر باران شلاق چیزی نمیگفت تنها دیدگان بی نور خود را به زنش دوخت، تنها دو قطره اشک سرد که از دلهای پژمرده سرچشمه میگیرد برگوشه دو چشمش پدیدار گشت، دوقطره اشکی که در همان گوشه دوچشم منجمد شد و دیگر سراز یر نگشت...

افشارطوس باچکمه های خودمحکم زن را بعقب زده بالحنی خشن گفت: چه میخواهی؟ برو گمشو! شوهرت تقصیر کرده باید مجازات شود.

پیرزن دو باره خود را به پاهای رئیس چسبانیده با ناله های حزین تقاضای بخشش میکرد. چون دید این ناله ها در دل بدتر از سنگ او بی تأثیر است دو باره گفت: پس مرا عوض شوهرم بزنید ــ مرا بزنید... خواهش میکنم مرا چوب بزنید این مرد طاقت ندارد... او می میرد... من طاقت دارم... جناب رئیس شمارا بخدا او را نزنید... رحم کنید... رحم...

رئیس با همان لحن خشن گفت پیر مرد را ول کنید و زنش را بزنید.

گماشتگان هم پیرمرد را رها کرده زنش را در زیر ضربات شلاق گرفتند. زن در زیر شلاق از رئیس تقاضای رحم میکرد ولی چیز یکه در این قلب یافت نمیشد همین کلمه بود.

رئیس از این منظره لذت می برد، وجدی عظیم در خود احساس میکرد. این منظره بمنزلهٔ غذای روح او بود...

در این هنگام دختری از دور سراسیمه میدو ید، همین که این منظره را دید فر یاد جان خراشی ازدل برآورد و خود را روی زن روستائی افکند و با ناله های حز ین گفت: آخ مادرم! مادرم رانزنید... اوطاقت شلاق را ندارد... جناب رئیس رحم کنید. جناب رئیس مرا عوض او بزنید. من طاقت دارم... اما... او نمیتواند رحم کنید... ببخشید...

این منظره باندازه‌ای رقت انگیز بود که تمام حضار را بجز رئیس متأثر ساخت. همه از دیدن این منظره سرها بگردانیدند ولی رئیس با همان لبخند آنها را تماشا میکردوپی درپی میگفت بزنید. صدای ضربات شلاق صدای ناله های پدر مادر و صدای گر یه دختر بهم آمیخته و مخلوطی از درد، آه وناله بوجود میآورد که دلها را خونین میکرد...»

شمارهٔ ۳۲۷۲ جمعه ۱۶ آبانماه ۱۳۲۰ تجدد ایران

## افشارطوس درمازندران

شرحی که درز یر بنظر خوانندگان میرسد شمه ای از شرح احوال آقای افشارطوس کار پرداز املاک مازندران بوده که بطور قطع باعث قسمت ز یادی از بیچارگی و افلاس اهالی مازندران شده است. گمان نمیرود که هیچ مازندرانی پیدا شود که آقای افشارطوس را نشناخته و بافعال ناپسندیده او سابقه نداشته باشد.

در مدت سه چهار سالی که متصدی املاک مازندران بود چنان ظلمهائی در حق اهالی بیچاره مازندران روا داشته که تصور نمیشود که کسی آقا را نمی شناسد و یااز کسی شرح حال او را نشنیده باشد باور کند. حق هم دارد ز یرا باور کردنی نیست.

اهالی فلک زده مازندران در مدتی که حضرت آقا متصدی املاک بود کاملاً بیچاره شده بودند ز یرا قدرت شکایت بکسی را نداشتند یااگر هم میکردند تیشه بر یشه خود زده بودند در ضمن هم نباید تصور کرد که اینکارهای شرم‌آور و ظلمهای متعدد ناروا بدستور شاه سابق بوده ز یرا شاه سابق یک یک ملاکین و مقاطعه کاران و دهقانان را نمیشناخت که بدستور ایشان این همه فجایع رخ داده باشد فقط چیز یکه باعث این همه فجایع شده طبع خبیث متصدیان او بود که برای این که خود را پیش شاه سابق عز یز گردانند و یا بقول عوام خودشیر ینی کرده

باشند اینطور باهالی ستم روا میداشتند.

آیا می شودتصورکرد که طبق امر یه شاه سابق بوده که فلان ملاک یا دهقان یا مقاطعه کار بیچاره را در زیر چوب بیهوش گرداند؟ آنهم با چه وصفی. آقا دستور میدادند که چوبهای انار بقطر ۳ الی ۴ سانتیمتر از جنگل بریده شده ودر آب خیس کرده و به تن فلان بدبخت که طبق امر ناروای آقا رفتار نکرده خرد گردد.

همچنین برای اجاره دادن دکاکین وکاروانسرای شاه سابق قریب به ۲۰۰ الی ۳۰۰ تن از اهالی پیشنهاد اجاره نمودن میکرد. بیچاره آنکسی که از قبول این پیشنهاد خودداری میکرد آنوقت میبایستی چوبهای انار خیس داده شده در آب بتن او خرد گردد. مثلاً آقا بفلان بیچاره پیشنهاد میکرد که فلان دکان یا فلان کاروانسرا را باید بفلان مبلغ (البته چندین برابر آنچه که بایستی اجاره شود) اجاره کنی این بیچاره هم یا بایستی فوراً ۱۵۰ الی ۲۰۰ تومان داده از این بلیه جدید خلاص گردد و یا در زیر چوب مجبور بدادن یک مبلغی گردد دیگر از فجایع گذشته بی ناموسی بوده که در مازندران انجام میشده وشرح دادن آنها باعث مطول شدن مقاله خواهد شد.

اگر کسی میخواهد کاملاً از افعال متصدیان مطلع شود بشهر بانی مازندران مراجعه کند که شرح کامل آنها در پرونده های زیادی ضبط است زیرا شهربانی را قدرت این نبوده که گزارش عملیات را بدهد یا ممکن است بدفاتر مریضخانه های مازندران مراجعه کرده واسامی آنهائی را که درزیر چوب بیهوش شده وپس از یکی دو ساعت در آنجا فوت نموده اند یادداشت کرد.

بهر صورت آقای افشارطوس چون زندگانی خود را در مازندران در مخاطره دید فوراً بتهران آمده و تعجب در اینجاست که بقراری که میگویند آزادانه در تهران زندگی میکند.

آیا این قبیل اشخاص نباید بکیفر اعمال خود برسند. تا عبرت سایرین گردد.

از طرف اهالی مازندران **احمد یزدان‌پناه**

## طرز عمل اخذ قباله املاک از مردم در دوره سابق[1]



در روز ۱۷ فروردین ماه ۱۳۱۷ آقای عبدالعلی ساتراپی که مدت یک سال در زندان شهربانی طهران از طرف پهلوی شاه سابق جهت غصب ملک او در قریه میان پشته واقع در دو کیلومتری رودسر که با مادرش پروین السلطنه شریک بودبا اتومبیل نمره ۳ اداره سیاسی شهربانی تهران بشهربانی همدان آورده شدو مأمورین شهربانی او را بمنزل ناصرعلی رئیس آمار و ثبت احوال همدان که خانم پروین السلطنه مادرش و ناصرالملوک دخترش در آنجا بودند آوردند و گفتند اگر خانم پروین السلطنه وکالت فروش بستاتراپی که حبس بوده ودر صورتیکه خودش ومادرش و برادرش قباله میان پشته را ندهند او را خواهند کشت و جنازه اش را میآورند تحویل میدهند مادر و برادر وعائله با مأمورین عموماً ناچار رفتند منزل آقای صدوقی صاحب محضر اسناد رسمی شماره ۱ همدان تا وکالت فروش ملک را بمادر ودختر و برادرش بدهندوضمناً مأمورین کاملاً مشروب خوردند در مهمانخانه روشن همدان و پس از ورد بخانه ناصرعلی عکاس آوردند این عکس را بنام یادگار انداختند و ازطرف ناصرعلی که سابقه خدمت در

---

۱ ــ روزنامه نجات ایران مورخ ۵ شنبه ٤ تیرماه ۱۳۲۱

شهربانی تهران داشت همقطاران سابق خود را اغفال و عکس گرفته شد و از این عکس تعداد ۵۰ قطعه از عکاسی گرفتند و بمأمورین شهربانی هر یک یک قطعه دادند وشیشه عکس که مقوای عکس فوری بود مأمورین بردند گویا پس از اینکه مقامات بالا مطلع شدند که چنین عکسی برداشته شده به سلمان محتشم رئیس شهربانی همدان تلگراف رمزشد که عکسها را از آنها بگیرند و بفرستند.

سلمان محتشم رئیس شهربانی همدان هم آمد منزل رئیس آمار عکسها را خواست و از طرف ناصرعلی رئیس آمار همدان فقط شش قطعه باو داده شد و نیز گفته شد همین بود که دادیم.

این تاریخچه برای اطلاع و آگاهی عموم و برای ضبط در تاریخ چاپ می‌شود تا معلوم شود که بدینوسایل اجبار والزام اشخاص را بتفویض و تسلیم ملک و دارائی شان مجبور می نمودند چنانکه ملاحظه میکنید ساتراپی دست از پشت بسته در تحت اسارت مأمورین و عائله بیگناهش اسیروار در جلو آنها با تهدید بقتل و وضع مذکور از او و کسانش سند اخذ نموده‌اند.

## رفتار با شاکیان

### سزای کسی که نامهٔ سفارشی بشاه نوشته است

«در سالها پیش روزی نامهٔ سفارشی بنام رضاشاه رسیده بود که حتی در روی پاکت آنهم باذکر هزاران القاب و عناوین بتمام مقدسات قسم داده بود که این نامه از نظر شخص شاه بگذرد. شاه پس از خواندن نامه عصبانی شد وفقط پاکت آنرا برئیس شهربانی وقت نشان داد و مأمور مخصوص را برای یافتن صاحب خط خواست. بدیهی است زبردست‌ترین مأمورین آگاهی بحضور شاه معرفی شد. دستور لازم برای یافتن او داده شد چون محل ارسال معلوم بود مأمور آگاهی با گرفتن خرج سفر و با اختیار به‌ده... رفت البته درآنجا بهمه اهالی اطلاع داد شخصی عریضه بحضور بندگان اعلیحضرت همایون نوشته که بی اندازه مورد توجه واقع گردیده ومرا مخصوصاً بمحل اعزام داشته‌اند که از نویسنده تقدیر کنم و وجهی هم بعنوان انعام اعطاء فرموده‌اند، شیخی که نام خانوادگی اش غضنفری بود میگوید آن نامه را من نوشتم وخط پاکت را که دید اقرار کرد خط اوست آقای مأمور آگاهی نیز فوراً او را بتهران آورده بزندان می افکند. بدیهی

است چون اصل نامه را شاه بکسی نداده بود روی پاکت هم عباراتی دیده نمیشد که اسم توهین یا نشر اکاذیب بآن بگذارند دیگر پرونده برای او تهیه نشد. شیخ هم در زندان بود تا بعد او را به بندرعباس تبعید کردند. البته ورود او به بندرعباس در دفاتر زندان آنجا منعکس بود ولی از خروج او واینکه چه شده است اطلاعی در دست نبود. حوادث شهر یور سال گذشته و بکنار رفتن مختار از شهر بانی فرصتی برای مطالعهٔ سرنوشت هزاران اشخاص که بدون جهت در توقیف بودند بدست داد. نام شیخ هم از نظرها گذشته در مقام آزادی او برآمدند از او اثری نیافتند بالاخره دنبالهٔ کار او را گرفتند دیدند شیخ در همان سالهای اول توقیف خود به بندرعباس اعزام گردیده به شهر بانی آنجا مراجعه کردند که اورا آزاد کنند شهر بانی اثری از شیخ غضنفری در بندرعباس نیافتند. فشار بمرکز بیشتر شد جستجو بعمل آمد بالاخره در اوراق سالهای پیش آنجا چند اثراز شیخ پیدا شد یکی اینکه گزارشی از پاسبانها دیده شد که در آن برئیس شهر بانی وقت که یاوری بود داده شده بود که شیخ را برای حمام می بردیم چون قصد فرار داشت و بفرمان ایست اطاعت نکرد او را با هدف گلوله متوقف ساختیم و مقارن همان تاریخ هم تلگرافی از افسری به مرکز مخابره شده بود که امر مبارک اجرا شد اجازه حرکت مرحمت فرمائید. چندی بعد هم آن افسر بطهران آمد و قطعاً پروندهٔ محرمانه را هم بمرکز آورد. بدیهی است حقیقت غیرازاین میبایستی باشد: شیخ بیچاره را روی دستور که اساساً روز حمام او نبوده بسمت بیابان می برند شیخ از این عمل متعجب گردیده مأمورین او را اغفال کردند از او فاصله گرفته با شلیک تیر او را از بین بردند.»

نقل از کتاب رضا شاه که از روزنامه داد گرفته است

نامهٔ از یکی ازشهرستانهای استان مازندران باامضای مستعار می رسد که رؤسای املاک به چه کیفیت املاک مردم رامی گیرندو چگونه مردم را به بیگاری می برند و چطور بهرهٔ مالکانه می گیرند خلاصه بطور مشروح تمام فجایع و جنایاتی که در آن خطه رخ میداده شرح داده بود و بتصور اینکه مبادا مورد تعقیب قرار گیرد به فرزند خود که در کلاس ابتدائی مشغول تحصیل بود دیکته میکند و او می نویسد. و سر پاکت با عناوین زیاد بعنوان رضا نوشته و به صندوق پست همان شهرستان انداخته میشود. معلوم نیست بچه کیفیتی این نامه بدست رضاشاه

میرسد و او برئیس شهر بانی دستور میدهد باید صاحب این نامه را پیدا کنید.

مأمور ین از سیاق خط معلوم میکنند که کودکی در حدود کلاس پنجم و ششم ابتدائی نوشته است و چون روی پاکت مهر پست‌خانه آن شهرستان هم خورده بود، نام شهرستان هم معلوم میشود مقداری مجهولات برای مأمور ین کشف میشود.

بنابراین مأموری ازاداره آگاهی بعنوان اینکه بازرس وزارت فرهنگ است بآن شهرستان اعزام میشودو چون درآن شهرستان بیش ازدوسه مدرسه ابتدائی وجود نداشته، مأمور مزبور به مدارس ابتدائی رفته و بعنوان اینکه امتحانی از شاگردان بعمل آورده باشد در سر کلاس حاضر شده مطلبی را دیکته مینماید و سپس برای آنکه درجه تحصیل آنها را معلوم دارد دیکته‌ها را با خود می برد. خلاصه در دو سه مدرسه‌ای که بود اینکار را تکرار مینماید بالاخره به دیکته نو یسنده نامه برخورد مینماید و روز بعد آن محصل بیچاره را جلب و پس ازمقداری شکنجه وشلاق طفل اقرار میکند که پدرم گفته ومن نوشته‌ام.

نقل از شماره ۲۱ مورخ ۲٤ دیماه ۱۳۲۲ مجلهٔ خواندنیها.

## مقتول گمنام

«این مقاله قسمتی ازسلسله مقالا تی است که از چندی پیش تحت عنوان (محکومیت رژیم یاقضاوت تار یخ دورهٔ پهلوی) در روزنامهٔ رعدامروز بقلم آقای پور رضا[1] چاپ ومنتشر میشود. مقتول گمنام کسی است که نو یسنده دانشمند در مقدمه این یادداشت‌ها اثر خود را بروح وی اهدا میکند».

«این مقتول گمنام که میخواهم راجع باو صحبت نمایم در تمام این مدّت کسی پیدا نشد که بر مرگش گر یان و متأثر شده ونسبت بقتل این بی گناه از قاتلین او بازخواست و تظلمی نماید.

بالا تر از همه حاضر نشدند که خبر مرگ این جوان مظلوم را بزن و دونفر اولاد و مادر پیرش که هنوز بعداز ۵ سال بانتظار مراجعت او میباشند اطلاع دهند....

۱ ــ پور رضا وکیل پایه یکم دادگستری و در دوره ۱٤ سمت نمایندگی مجلس را نیز داشته است.

موقعیکه در دیوان کیفر کارمندان دولت مشغول مطالعهٔ پرونده متهمین شهربانی بودم اعترافات وگواهی یکنفر دکتر با شهامت شریفی جلب توجه مرا نمود که اینک برای خوانندگان محترم جریان آنرا بیان مینمایم.

دکتر برهان معاون فعلی ادارهٔ بهداری شهرداری که درسال ۱۳۱۷طبیب زندان شهربانی بود بعد از حوادث شهریور ماه ۱۳۲۰ و برطرف شدن کابوس وحشت و ترور شخصاً درنزد آقای دادستان دیوان کیفر کارمندان دولت حاضر شده و چنین اعتراف مینماید:

در اوایل سال ۱۳۱۷ بعنوان یکنفر طبیب در بهداری شهربانی استخدام شده وحوزهٔ مأمور یتم بعداز ظهرها در مریضخانه زندان قصر بود وظایفم مداوا و معالجهٔ مرضای زندانی بود ــ ومعمولاً هم هر روز قبل از غروب آفتاب با اتومبیل سرو یس زندان بشهر مراجعت می نمودم.

در اواخر سال ۱۳۱۷ که شاید اسفند ماه آن سال بود شبی دیرتر از معمول بمنزل مراجعت نمودم معلوم شد که در غیبت من دو سه مرتبه از طرف رئیس زندان بمنزلم مراجعه نموده و بامر رئیس زندان برای انجام امرفوری باید فوراً بزندان قصر مراجعت نمایم.

هنوز مشغول صحبت ومذاکره بودم که مجدداً خبر دادند که شوفر رئیس زندان پیغامی دارد و میگوید که رئیس زندان در زندان قصر منتظر است و باید فوراً با اتومبیل ایشان بزندان بروم.

این رو یه موجب حیرت و تعجب من شد زیرا صرف نظر از اینکه هیچوقت سابقه و معمول نبود که من شبها بزندان بروم و بعلاوه طرز کار را طوری مرتب نموده که اگر تصادفاً حادثهٔ غیرمترقبه هم در شب پیش آمد نماید معاون پزشک حضور داشت و میتوانست موقتاً وظایف طبیب را انجام دهد. پس حضور من در شب آنهم در نیمهٔ دوم شب خیلی غریب و حق داشتم که متفکر و بیمناک گردم.

بالاخره چون امر بود فوراً با اتومبیل رئیس زندان بزندان قصر حرکت نموده و پس از ورود به زندان بعوض اینکه بطرف دفتر کار خودم بروم مرا به دفتر افسر کشیک هدایت نموده و چقدر حیرت زده ومتعجب شدم وقتیکه رئیس زندان را مشاهده ننموده و بعوض افسر کشیک شفاهاً بمن ابلاغ نمود که چون صبح زود

یکنفر زندانی عصبانی را باید بشهر منتقل نمایند وجود یکنفر طبیب لازم است که در معیت او اعزام گردد.

بنابراین حسب الامر رئیس زندان باید شب را در زندان گذرانده تا بتوانید صبح زود این مأموریت را انجام داده وموجبات تأخیر فراهم نشود، برای اینکه ریاست زندان شفاهاً دستور داده اند که علاوه بر اهمیت مأموریت تسریع و فوریت آن نیز کاملاً باید رعایت گردد. بیانات افسر کشیک فوق العاده سخیف ونحوهٔ مأموریت نیز خیلی ابلهانه بود.

برای اینکه ممکن بود صبح زود این مأموریت بوسیله یکی از اطباء روز انجام شود ولی چون امر بود و بعلاوه دز صورت استنکاف از انجام ناچار بودم که بشهر مراجعت نمایم و در آنموقع شب وسیله مراجعت نبود.

لذا ناچار به این مأموریت تن در داده و شب را در اطاق افسر کشیک گذراندم ساعت ۵ بعداز نصف شب بود که مرا بیدار و اظهار داشتند که زندانی حاضر و باید با او حرکت نمایم.

در باغ بزرگ زندان قصر یکدستگاه اتومبیل سرو یس زندان حاضر بود و منتظر بود که زندانی را از حیاط زندان آورده و در معیت یکدیگر حرکت نمائیم، چنددقیقه گذشت سپس جوانی دهاتی به سن بیست الی بیست ودوسال که هنوزآثار صباوت و کودکی از وجناتش ظاهر بود در معیت دو نفر پاسبان اورا آورده وچون هوا هنوز تاریک بود من در وهلهٔ اول نتوانستم صورت وقیافهٔ این جوان دهاتی را تشخیص دهم، ولی ازحرکات و بیاناتی که می نمودونسبت بمن که برای اولین دفعه ملاقاتم می نمود اظهار محبت وعلاقه مینمود معلوم میشد که باین جوان دهاتی مژدهٔ خوبی داده شده است ــ اتفاقاً حدس من صائب شد واز فحوای بیاناتی که این جوان ساده می نمود معلوم شد که باو مژدهٔ آزادی واستخلاص داده شده و باو گفته اند که الساعه برای ملاقات زن و اولاد خوداو را اعزام میدارند.

خواننده گرامی ــ وقتیکه این سطور را خوانده و دارای زن و فرزند باشید و تصادفاً حوادثی شما را از عائله وفرزندان خود دور نموده باشد تشخیص خواهید داد که آن ساعات ودقایقی که نزدیک به ملاقات شده ودوره فراق سپری میگرددچه انقلاب روحی که توأم با مسرت و خوشی است در شما ایجاد میگردد، همین وضعیت را بلکه چندین درجه بالا تر این جوان دهاتی در خود احساس می نمود.

بالاخره بهرنحو وترتیبی بود من وجوان دهاتی در معیت دو نفر پاسبان سوار اتومبیل شده و در روشنائی شفق صبح که تازه هویدا شده بود درب زندان قصر را ترک گفته وارد جاده معروف به جادهٔ قصر شدیم.

تعجب وحیرت من زیاد شد وقتیکه مشاهده نمودم اتومبیل از جاده قصر وارد جادهٔ شمیرانات شده ومطابق معهود بعوض اینکه بطرف دست چپ خود پیچیده و بطرف شهر سراز یر گردد بالعکس بطرف دست راست پیچیده و بسوی قلهک و شمیرانات سر بالا حرکت نمود.

جوان دهاتی که تا این دقیقه با افکاری خوش مشغول صحبت های شیر ین بود مانند اینکه به او بوسیلهٔ قواء ماوراءطبیعت الهام شده باشد مضطرب و نگران شده وحالات روحی او که خبر از یک طوفان درونی میداد با یک التهاب مخصوصی چاره‌ای جز سکوت وخاموشی نداشت.

بعداز دقایقی اتومبیل ما از جاده قلهک منحرف شده و بطرف جادهٔ سلطنت‌آباد سراز یر شد و نزدیک عمارت سلطنت‌آباد در کنار جوی آبی در مقابل یک افسر ارشد نظامی که دورا دور او گروهی نظامی مسلح به حالت انتظار ایستاده بودند توقف نمود.

مسافر ین اتومبیل یکایک پیاده شده و یکی از پاسبان‌ها که سمت او ارشد ازدیگران بود پاکتی لاک ومهرشده بدست افسرارشدنظامی داده و با دست خود نیز جوان دهاتی را ارائه داد و سپس باحالت خبردار و ادب قدمی دورتر از افسر ارشد ایستاد.

افسر نظامی پاکت را باز نموده و محتو یات آنرا خوانده و سپس با یک لحن آرام و ملایمی رو را بطرف جوان دهاتی نموده اظهار داشت که بموجب این امر یه باید اعدام شود و هرگونه وصیت وتقاضائی دارد بنماید که در حدود امکان انجام شود برای اینکه تا پنج دقیقه دیگر باید امر یه اجرا شود.

بیان این مطلب از طرف افسر ارشدنظامی مانند یک جرقهٔ الکتر یکی سرتاپای جوان دهاتی را تکان داده و پس از این که چند کلمه باحالت یأس و نومیدی تمجمج نمود اظهار داشت که ممکن است در شخصیت او اشتباه شده باشد.

منهم که در کنار جوی آب با حالت حیرت وتعجب ایستاده و از مقدرات

خود نالان وشاکی بودم که چرا یک چنین مأمور یتی و نظاره و مشاهده این جنایات بمن مراجعه شده با خود فکر می نمودم و از خود می پرسیدیم که مبادا در شخصیت این جوان دهاتی اشتباه شده باشد. برای اینکه وضعیت ظاهری او حکایت می نمود که نه در جزو رجال بارز و برجسته بوده و نه جزو زمامداران وقت بود که از کنه سیاست شاه مطلع وآگاه باشد و از بین بردن او سیاست مخصوصی داشته باشد ونه اینکه ازکسانی است که وجود او برای شاه سابق خطرناک تشخیص شده باشد ــ چند دقیقه در این افکار متشتت بودم واز طرفی الحاح و اصرار جوان دهاتی هم منتج نتیجه نشد.

پس از اینکه جوان دهاتی مأیوس شد تقاضا نمود که دو رکعت نماز صبح بخواند و پس از انجام دو رکعت فر یضه صبح دست در جیب خود نموده و مبلغ پنج ر یال دارائی خود را بیرون آورده و بیکی از پاسبانها داده وصیت نمود که این مبلغ را خرما خر یده و برای آمرزش روح او بین فقرا تقسیم نمایند.

مشاهده این اوضاع رقت بار قوای جسمانی مرا تحلیل برده و دیگر قادر بایستادن بروی پاهای خود نبوده و گوئی که این جر یانات برای خود من و سرنوشت من میباشد. در این موقع هوا کم کم روشن و صبح صادق برخلاف اعمال بشری که تمامش کاذب و دوروئی است طلوع نمود. یکمرتبه صدای شلیک سر بازان که بر روی جوان دهاتی خالی نمودند مرا ازخودبیخود نمود و وقتی چشم گشودم مجدداً خود را در اطاق افسر کشیک زندان دیدم که عده ای دورو بر من جمع شده و رقت قلب و احساسات رقیق مرا توبیخ وملامت می نمودند.

بعداز یکی دو ساعت افسر کشیک تقاضا نمود که گواهی مرگ طبیعی جوان دهاتی را امضاء نمایم من از امضاء امتناع نموده و همین مسئله موجب شد که مدّت کوتاهی بعد برای همیشه خدمت شهر بانی را ترک گو یم.

این بود مجملی از بیانات دکتر باشهامت جوان ما در نزد آقای دادستان دیوان کیفر کارمندان دولت که فقط حس کنجکاوی مرا وادار نموده بود که اوراق تحقیقاتی را قرائت نمایم.

حس کاوش و تحقیقات در اطراف هو یت این جوان دهاتی مرا رنجه میداشت بالاخره پس از تحقیقات معلوم شد که این جوان دهاتی بدواً متجاوز از ده

ماه محبوس وزندانی بود از اهالی مازندران بوده ودر جزو هزاران مازندرانی که هر ساله از مازندران آورده و در کنج زندان جان می سپردند میباشد.

اواخر تابستان سال گذشته برای چند روز بمنظور تکمیل تحقیقات خود بمازندران سفری نموده و معلوم شد که این جوان دهاتی از اهالی و مردم اطراف بابل بوده که دارای مادر و زن و دو نفر اولاد میباشد، بعضی ها نام او را جواد و برخی هم علی می نامیدند.

در دوره شاه سابق از ظلم وجور کار پردازها و مأمورین املاک به تنگ آمده وقصد تظلم و شکایت بشاه سابق را داشت. درپی فرصت بود که عریضهٔ خود را شخصاً بشاه سابق تقدیم دارد و چون میدانست که باو اجازه نخواهند داد که شخصاً بشاه سابق نزدیک شده تا بتواند عریضهٔ تظلم وشکایت خود را تقدیم دارد، لذازمانیکه شاه سابق بمازندران مسافرت نمودروزی مأمورین نگهبانی را اغفال نموده و از راه آب وارد کاخ سلطنتی شده و برای اینکه مأمورین متعرض او نشوند بالای یکی از درخت های کاخ پنهان میشود. موقعیکه شاه سابق از کنار درخت میگذرد جوان دهاتی ساده لوح خود را از درخت بزمین پرتاب نمود و بمنظور افتادن بقدمهای شاه سابق بطرف او می رود.

نابغهٔ عظیم الشأن از این وضعیت متوحش شد و بتصور اینکه جوان دهاتی قصد سوئی را نسبت باو دارد صلاح و مقتضی دانست که فرار نمایدــ و لذا شاه سابق در حالیکه فرار می نمود ضمناً فریاد و امر میدهد که این شخص را توقیف و او را کاوش نمایند.

بعداز چند دقیقه بعرض شاه سابق میرسد که جوان دهاتی فاقد هرگونه اسلحه بوده و جز پاکت شکات و تظلم از مأمورین وکار پردازان چیز دیگری باخود نداشته است.

شاه سابق متقاعد نشده و بگمان اینکه برعلیه اوتوطئه ترتیب داده شده است جوان را شخصاً احضار و در حضورخودش تحقیقات و کاوش تکرار می شود.

چون صدق عرایض متملقین وچاپلوسان براو ثابت و مسلم شده و بی گناهی جوان هم محرز میگردد فقط و فقط برای جلوگیری از تکرار و نظائر این حوادث و فقط برای اینکه عمل این جوان دهاتی موجب نگرانی خاطر ملوکانه شده بود دستور بزندانی و توقیف نمودن جوان میدهد.

عاقبت او را هم اجمالاً بنظر خوانندگان رسانیدم که صبح یکی از روزهای اسفند ۱۳۱۷ در سلطنت‌آباد اعدام ومدفن او هم یکی از گودال های اطراف سلطنت‌آباد گردید.»[۱]

## چگونه مردم را به بیگاری میگرفتند؟

دکتر بریمانی درباره به بیگاری گرفتن کارگران در صفحه ۷۳ چنین نوشته است:

«در شهر و بیرون شهرساری عده‌ای از روستائیان بالباس های پاره مشغول ساختن خانه های روستائی بودند. هر روز برشماره این ساختمانها افزوده میگشت این ساختمانها هم تنها با دست این روستائیان که فقط بایستی در مزارع کار کنند ساخته میشد، آنها را مجبور میکردند که دست از کشت وکار بردارند و برای خاطر شاه گل و زنبه بکشند، اگر کسی از میان آنهاامتناع می ورزید به فجیع‌ترین وضعی مجازات میشد، آنها را با شلاق و چوب بکار وادار میکردند. اتومبیلی جلوی یکی از این ساختمانها ایستاد. رئیس از آن پائین آمد.در اینجا عمارت بزرگی ساخته میشد، عدهٔ بسیاری از روستائیها در اینجا کار میکردند. اینها در هنگام حمل گل و آجر خیلی بزحمت می افتادند. در این هنگام رئیس چشمش بدونفر از روستائیان افتاد که زنبه می کشیدند، ولی بقدری آهسته راه می رفتند که گوئی دو مرده باری را می برند. رئیس عصبانی شد و آنها را صدا کرد. این دو نفر روستائی همین که او را دیدند کمی بخود فشار داده زنبه را بطرف رئیس آوردند.

رئیس رو بآنها کرد گفت: پدرسوخته ها! این چه وضع کارکردن است! مگر جان ندارید؟ یکی ازآن دو نفر که پیر مرد بیجانی بود پاسخ داد: جناب رئیس من مریضم.

افشارطوس با خشم زیادی گفت: بدرک و باسفل که مریضی ــ مریض هستی یا نیستی باید اینجا کار بکنی، برای من فرق ندارد کسیکه اینجا کارنکند پدرش را می سوزانم.

پیرمرد نگاه معصوم خود را برئیس دوخته گفت: جناب رئیس الان سه

---

۱ ــ این فاجعه در کتاب آرزو نوشته عباس میرزا اسکندری هم ذکر گردیده منتها قسمت آخر آن که پوررضا شخصاً درباره هویت مقتول تحقیق نموده است درکتاب آرزو دیده نمیشود.

روزاست که‌چیزی نخورده‌ام باید بمن غذا بدهید تا کار کنم... آدمیکه عملگی میکند و باید زنبه‌های سنگین را اینطرف و آنطرف ببرد باید غذا بخورد شکمش باید سیر شود، والا کاری نمیتواند بکند. قربان الان سه روز است که نه بما پول میدهند نه غذا.

رئیس بیشتر خشمگین شده گفت: خفه شو مردکه احمق... دروغ گو... یاالله برو کارکن! روستائی دوباره برئیس نگاه کرده ایستاد، زیرا دیگر در خود قدرت حرکت نمیدید.

رئیس املاک چنان عصبانی شد که جلوآمده چنان لگد محکمی بشکم پیر مردم نواخت که اوراازپشت بزمین افکند...

در این موقع مباشر ساختمان رسید، رئیس باو گفت:باید از این پدرسوخته ها که خود را بمردگی و بیچارگی می زنند کار کشید، اگر یکدفعه دیگر در کارت سستی ببینم فوری مجازاتت خواهم کرد. این پدرسوخته که خود را بمردگی زده بردار ببر با آن رفیقش آنقدر شلاق بزن تا حالشان بجا بیاید. از این دو نفر بیش ازدیگران کاربکش تا آدم شوند. این دهاتیها جنساً آدمهای تنبل و بیکاره‌اند، جز خوردن وخوابیدن کاری از دستشان بر نمی آید..

مباشر گفت: قربان اطاعت میشود.

ــ در اینجاچند نفر کار میکنند؟

ــ قربان در حدود دو یست نفر.

ــ روزی چند ساعت از اینها کارمیکشی؟

ــ قربان روزی دوازده ساعت.

افشارطوسی باکمال تعجب پرسید دوازده ساعت! مگر با روزی ۱۲ ساعت این ساختمان درست میشود؟ پس این است که ساختمان تا بحال نیمه کاره مانده است چندروز است که دست بکار شدی؟

ــ قربان ده روز است.

ــ این ساختمان میبایستی بیست روزه تمام شود، کار را روزی چهارده ساعت تا ۱۶ ساعت بکن! از این پدرسوخته ها کار بکش، این ساختمان باید در ظرف ۲۰ روز تمام شود.

در این هنگام رئیس بطرف اتومبیل برکشته سوار شد و بسوی کیاکلا

حرکت کرد.

## فجایع دیگر

به باد رفت سرِ شمع و همچنان میگفت
که فکر مردم هستی به باد داده کنید

دربارهٔ فجایع و جنایاتی که در زمان رضاشاه صورت گرفته وتصرف املاک واموال مردم داستانهای زیاد شنیده‌ام که همه مردم مازندران نمونه هائی از آن را بچشم دیده و یا بتواتر شنیده‌اند.

نویسنده در سه دوره که نماینده مجلس بود همه ساله از ۲۹ فروردین تا ۱۳ فرودین را به مازندران مسافرت و در ۵ کیلومتری شاهی در قریه متونه کلا که خرده مالک و قسمتی از آن متعلق بورثه علی آبادی بود میرفتم ومهمان پروفسور هادی علی آبادی وکیل پایه یکم دادگستری بودم و غالباً در اطراف دورهٔ تصاحب املاک صحبت بمیان می آمد. البته از وقایعی که شهرت داشت اگر جمع آوری شود کتابها تدوین خواهد گردید. دریکی از زمستانها که رضاشاه بمازنداران مسافرت کرده بود قرار بود که یک روز در بابل توقف نموده سپس بمسافرت ادامه دهد.

بسیاری از مردم که املاک آنها بوسیلهٔ ادارهٔ املاک تصرف شده بود دیگر ممر معاشی نداشتند ناچار به تکدی در شهر و یلان و سرگردان می گشتند بطوری که در هر نقطه از شهر تعدادی زیاد گدا با لباس مندرس مشغول تکدی بودند.

شهردار وحاکم شهر از نظر اینکه هنگام ورود رضاشاه بشهر مواجه با اینهمه سائل نشود دستور دادند که تمام آنها را جمع آوری و در حمام های عمومی نگاهداری نمایند تا رضاشاه از شهر خارج شود. شهرداری بکمک شهربانی تمام متکدیان را جمع آوری و در حمام های عمومی محبوس نمودند و در حمام ها از بیرون قفل نمودند.

قبلاً طبق برنامه تنظیمی قرار بود که رضاشاه بیش از یک روز و یک شب در شهر توقف نکند. اتفاقاً بارندگی شدید شد وشاه تصمیم گرفت تا بارندگی ادامه دارد در آنجا بماند شاه سه روز و سه شب در قصر سلطنتی توقف نمود.

پس از رفتن شاه در هر حمامی را که بازکردند تعدادی بواسطه نرسیدن

غذا و نبودن هواازگرسنگی مرده یا خفه شده بودند که مجموعاً تلفات به شصت هفتاد نفر رسیده بود.

رضا خان از دوران کودکی و سربازی بقدری تهیدستی و رنج وسختی را کشیده بود که عقده روانی و بیماری پیدا کرده بود و همین که بمقاماتی رسید شروع به جمع آوری ثروت کرد بطوری مبتلا به این بیماری شده بود که بحد جنون کشیده شده بود و هیچگونه علاجی نداشت وهرچه برمکنت خود می افزود، حریص‌تر میگردید و اگر چند سال دیگر سلطنتش دوام پیدا میکرد دیگر برای هیچکس ملکی و تموّلی باقی نمیگذاشت.بعضی ازدوستان او که متوجه این غریزه او شده بودنداز باب خیرخواهی باو تذکر میدادند و ظاهراً برای خوش آیند آنها قبول میکرد ولی در باطن نه تنها کمترین اثری نداشت بلکه او را حریص‌تر میکرد که بجمع آوری ثروت تلاش بیشتر نماید حکایت ذیل که ازکتاب رضاشاه گردآوردهٔ نعمت‌الله مهرخواه بسال ۱۳۲۵ در تهران بچاپ رسیده بهترین معرف روحیه و عمل رضاخان سردارسپه است.

**سرلشکر انصاری و شاه سابق**

«یکروز در زمان ریاست وزرائی شاه سابق که سرلشکر انصاری حاکم تهران بوده است غفلتاً وارد خانهٔ شاه سابق میشود. درآنجا یکنفر افسر ازبستگان شاه که فرمانفرمای مازندران شده بود و یکنفر از رجال کهنه و وزیران قدیم بوده و یکنفر سیدی که محرر یکی از محاضر آن دوره بوده است رئیس الوزراء را احاطه و اوراق واسنادی را بایشان ارائه می دادند، ورود سرلشکر انصاری سبب میشود که کاغذها راجمع و قضیه را از ایشان مستور می نمایند. امّا سیدمحرر که از اصل موضوع بی خبر و سرلشکر انصاری را یکی از محارم رئیس الوزراء میدانسته برای ابراز حسن خدمت اسرار را نزد ایشان فاش میسازد:(فدوی خدمت بزرگی را انجام میدهم وسه دانگ ازیک ملک بسیار مهمی را که آقای.... الملک برای حضرت اشرف پیدا کرده میخواهم قباله آن را تنظیم کنم و شرح مبسوطی راجع به اهمیت ملک و اشکالات موجوده معاملهٔ آن بیان مینماید.)

سرلشکر انصاری که دارای یک سلسله افکار بلندی بوده که میخواسته

است درسایه این نهضت و در پرتواقتدار آن مرد انجام دهد مبهوت شده و بخود نگارنده اظهار داشت که آن شب را تا صبح نخوابیدم وچون رئیس الوزرا همه روزه ساعت پنج صبح قبل از هر کاری به وزارت جنگ می رفته و به امورات آنجا رسیدگی میکرده است، ایشان قبل از ورود او در وزارت جنگ حاضر میشود. رئیس الوزراء با حالت تعجب می پرسد چه اتفاقی افتاده که باین زودی اینجا آمده ای؟ ایشان جواب میدهد بزرگترین اتفاقی که تا دیروز انتظار آنرا نداشتم. رئیس الوزراء با نهایت نگرانی می پرسد قضیه چیست؟ سرلشکری انصاری جواب میدهد: مگر تو چند شب قبل وزراء و رجال و رؤسای ایلات و شاهزادگان سابق را فحش نمیدادی و ملامت نمیکردی که اینان بمحض رسیدن به یک حکومت یا ریاستی اول شروع به چپاول و یغمای مردم نموده وسپس مقداری املاک خریدار و بعد با ارتکاب بانواع علاقه و ملک مجاورین خود را ازدست اندازی و بجای انجام وظایف خویش به توسعهٔ املاک خود می پردازند. مگر ماها دور هم ننشستیم و تصمیم نگرفتیم که بابدست گرفتن مقامات مؤثر مملکتی ریشهٔ بیدادگری آنها را قطع وکشور را بطرف سعادت سوق دهیم. مگر نه اینکه تو میخواهی از این مقام که داری بالاتر بروی ودر حقیقت صاحب این مملکت بشوی؟ می پرسد مگر چه شده است؟ جواب میدهد اگر تو بهمین سه دانگ ملک قناعت میکردی من با عدم بضاعت خویش حاضر بودم خانهٔ خود را فروخته آن سه دانگ دیگر را هم خریداری و تقدیم تو کنم که رئیس مملکت یک محلی برای استراحت خویش داشته باشد...

ولی... ولی میدانم و یقین دارم همین که این سه دانگ را برای تو خریدند فردا در صدد خرید سه دانگ دیگر برآمده بعدآن قریهٔ بالادست و سپس آن دهکده زیردست و چندی بعد آن قصبه مجاور و بالاخره هر روز میخواهی به بسط وتوسعهٔ املاک اختصاصی خود پرداخته (نه شما بلای جان مردم می شوی بلکه مملکت داری نیز از دست خواهد رفت) چون چنین است امروز آمده ام با تو خداحافظی کنم. سردار سپه لحظه ای در فکر فرو رفته وآنگاه سر را بلند نموده و دست انداخت صورت سرلشکر انصاری را بوسید و بوی میگوید این مرد که الان قباله را می آورد که بمن بدهد توخودت مأمور هستی آن اوراق را گرفته و پاره و یا آنمردکه را از تهران بیرون کنی و باو امر نمائی که دیگر حق نداری از مازندران

بطهران مراجعت کنی و تو مرا ازخواب غفلت بیدار کردی..»

نیز آورده‌اند: که برای ساختمان یکی ازقصورسلطنتی و یا هتلهای شمال رئیس اداره املاک از فخارها تعهد گرفته بود که تا فلان روز فلان تعداد آجر تحویل دهند.اتفاقاً بارندگی های پی در پی مانع شده بود که خشت ها خشک شده بتوان بکوره ها منتقل نمود فقط کوره‌پزها توانسته بودند مقداری آجر را تحویل دهند. رئیس املاک کوره‌پزها را احضار نموده و ازآنان مؤاخذه نمود که چرا بتعهدات خود عمل نکرده و آجر تحویل نداده‌اید. در جواب گفتند که بارندگی های پی در پی مانع شد که بتوان تعداد تعهد شده تحویل گردد. رئیس املاک در خشم شد و دستور داد که مجازات بدقولی شما اینست که یک شب شما را در یکی از کوره‌هائی که آجر آن تازه خالی شده محبوس نمایند و همگی آنان را در یک کوره‌ای که دو ساعت قبل آجر آنرا خالی کرده بودند محبوس نموده در کوره را آجر چین نمودند.

صبح که رفتند در کوره را باز کردندهمگی سوخته بودند.

با این کیفیت قصور سلطنتی و یا هتل های مجلل شمال ساخته شده است.

در کتاب «قیام عظیم اسلامی» نوشتهٔ حاج میرزا ابوالحسن خلعت‌بری قاضی بازنشستهٔ دادگستری درباره ریشه کن ساختن رجال مازندران و تنکابن وگیلان و ضبط املاک آنها در صفحه ۲٦۸ ــ ۲٦۹ چنین نوشته است:

«درسال۱۳۱۱شمسی بدستورانگلیسی ها و بفرمان رضاشاه‌پهلوی همه دستگیروزندانی و به‌قصرقجرتهران اعزام وسپس املاک همهٔ‌مردم‌شمال از علماء و رجال وکشاورزان واملاک مرحوم سپهسالاراعظم بطورکلی غصب وتصرف شد وعده‌ای از بزرگان مسلمان مشروطیت تنکابن از علماء مانند شیخ نورالدین وآیت‌الله (حاج مجتهد) مرحوم حاج میرزا یحیی مجتهد تنکابنی رئیس حوزه علمیه محال ثلاث تنکابن ومانند عباس آقای منتظم الملک وزیر ومرحوم عبدالله ضیغم الممالک وفرج الله ساعدالممالک وغلامحسین نصرت نظام وعنایت الله ناصر تاش وعباس خان نکوئی بهادرنظام خلعت‌بری وعده‌ای از بازرگانان مالک

وکشاورز منطقهٔ تنکابن وکجور ورودسر و علماء آن منطقه همه دستگیر و تبعید گردیدند. مرحوم شیخ نورالدین مجتهد تنکابنی[۱] بزرگ مرد دین وسیاست رفیق مرحوم مدرس و مرحوم حکیم وفیلسوف و استاد بی نظیر عصر خود یعنی میرزا **محمد طاهر تنکابنی** و غیره هم به کاشان تبعید شدند ــ مرحوم میرزا طاهر تنکابنی استاد علوم حکمت و فلسفه و استاد فروغی ذکاء الملک واکثر دانشمندان آنزمان بوده است مؤلف کتاب هم در سال ۱۳۱۱ شمسی با کاروان اسیران خاندان علماء اعلام تنکابن توقیف و دستگیر و به تهران و سپس بکاشان تبعید شدیم...»[۲]

**میرزا طاهر تنکابنی**

میرزا طاهر تنکابنی فیلسوف معروف قرن اخیر که یک دوره هم در اوایل مشروطیت بنمایندگی مجلس انتخاب شده بود و مدتی هم از قضات عالی مقام دیوان عالی کشور بوده بجرم داشتن مختصر علاقهٔ ملکی در مازندران وحاضر نشدن به واگذار نمودن آن به رضا شاه مدتها گرفتار و در بدر در نقاط مختلف بوده است.

استاد محیط طباطبائی محقق معروف در بارهٔ میرزا طاهر تنکابنی مقاله ای در روزنامه اطلاعات مورخ ۱۹ آبانماه ۱۳۲۰ نوشته که چگونگی زندگی این یگانه فیلسوف عصر را برای مختصر علاقه ملکی موروثی در تنکابن داشته بر باد داده و تاچه حد باو ظلم فاحش و ستم روا داشته اند. اینک عین مقاله مذکور:

**فراموش شدگان**

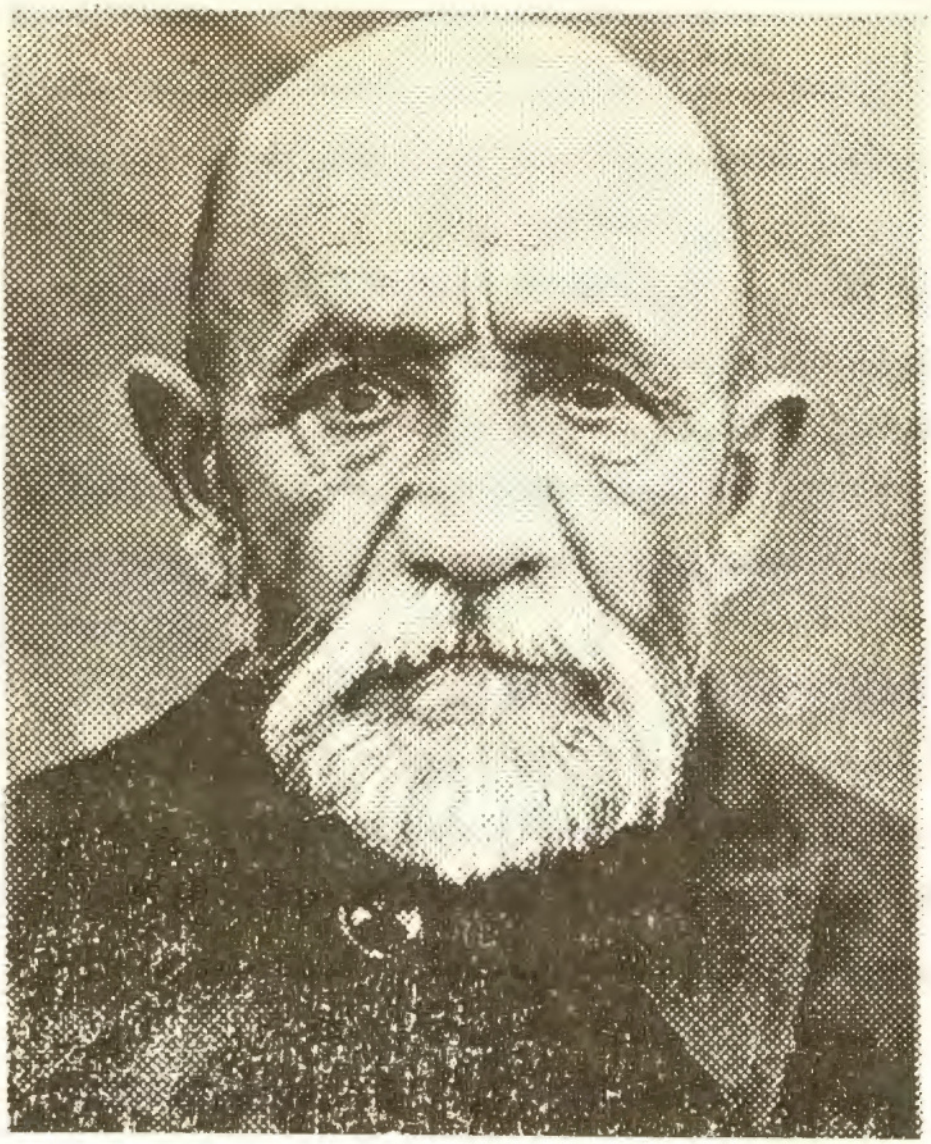
در میان اینهمه فریادهائی که برای دادخواهی و دادجوئی از گوشه وکنار مملکت بگوش دولت و ملت میرسد آیا کسی تا امروز بیادمیرزاطاهر تنکابنی فیلسوف نامی وطن بوده و از این مرد بزرگ ستمدیده در دستگاه عدل و قانون نامی در میان آمده است؟!

من وقتی در لایحهٔ تصویب شده اعتبارات که بمنزلهٔ آخرین نفس مجلس دوازدهم بشمار می آمد نام ورثه مرحوم علی اکبر داور و ورثه کیخسرو شاهرخ را دیدم که بنام هریک مبلغی از خزانه کشور حقوق منظور شده وآن را همچون پاداشی در ازای خدمات ایشان بقلم آورده اند ناگهان بیاد دهها بلکه صدها

---

۱ ــ شیخ نورالدین پدر دکتر محمدخان خلعت بری میباشد.

۲ ــ مؤلف حاج میرزا ابوالحسن خلعت بری والد آقای دکتر ایرج خلعت بری جراح معروف مغز و اعصاب میباشد.



میرزا طاهر تنکابنی

خانواده‌ها افتادم که در راه خدمت بمملکت و ملت بذل جان ومال نمودند و امروز کسی نامی هم از ایشان نمی برد.

اکنون در صدد آن نیستم داستان فداکاری جوانمردانی که در راه مشروطیت و برقراری حریت ومطالبه حق وعدالت جان سپرده‌اند در اینجا ذکر کنم واز یکسو خشم معدودی واز سوی دیگر اندوه وحزن گروهی را برانگیزم واز بازماندگان ایشان کسانی را نام برم که سزاوار یادآوری ومساعدت دولت و ملت می باشند.

در اینجا می خواهم از استادی نامور ودانشمندی مشهور یادآوری کنم که تاچند سال پیش فضلای عصروداوطلبان نام وکمال بشاگردی اوافتخار می کردند ودر محضر او هنرمندان را قفل خاموشی برلب وگوش هوش برای استفاده باز بود واکنون درگوشهٔ فراموشی بیچاره بیمار وزمین گیر از خاطره‌ها محو شده است.

آری این استاد بزرگ میرزا طاهر تنکابنی است که عمری را در خدمت حکمت و ادب وحق وقانون گذرانده و همواره با شجاعت ورشادت از علم و عدالت و حکمت و انسانیت مردانه دفاع کرده است.

این شخص بزرگ بگناه تنکابنی بودن از مال ودارائی ومقام و شغل محروم گشت وچون از اظهار حق خودداری نداشت زندان افتاد و از شهری بشهری اسیروار منتقل گشت و در روزگار پیری رنج غربت وآوارگی مزاج توانای او را درهم شکست و چنان دستخوش درد پا و ناخوشی ها گشت که پس از رخصت بازگشت بتهران چند سال است دیگر روی تندرستی وآسایش حال را ندیده است، مصائب مادی وشدائد عادی شاید روح فیلسوف ما را باندازه تحمل ناملایمات روحی خسته وافسرده نکرده باشدز یرا میرزا طاهر از مستشاری دیوان عالی تمیز ودارائی آب وزمین تنکابن جبراً دست برداشت ولی این اتفاقات باندازه کوتاه کردن دست او از تدریس وافاده علمی در حال او مؤثر نیفتاد چه پس از آن تاریخ بازهم میرزا طاهر را در مدرسه عالی سپهسالار با زبان گویا و قلب توانا سرگرم گفتگو وافاده میدیدیم تا آنکه کاسه های گرمتر از آش که روزی بنام شاگردی میرزا طاهر کسب وکار وافتخار می کردند این مرد بزرگ را ازکار تدریس معقول برکنار ساختند و باین اندازه آزردن خاطر مبارک ایشان راضی نشده بلکه از رفت وآمد میرزا طاهر بمدرسه سپهسالار ممانعت کردند و در نتیجه این بدرفتاری ها روحی را که با مصائب زندگانی همواره در نبرد بود وخستگی را احساس نمی کردچنان پژمرده وافسرده کردند که درمقابل بیمار یهای مختصردیگر مقاومت نتوانست نماید و اینک چند سال است درخانه همنشین رنج والم و همدم اندوه و غم است نمیدانم اوضاع زندگانی فیلسوف تنکابنی که ارادتمندانش از بیم ستم پیشگان حتی جرأت اینکه نام اورا بطور کامل ببرند نداشتند و ازایشان بصورت میرزامحمدطاهرطبرستانی ذکرمی نمودندچه سان میگذرد ولی میدانم سال گذشته راضی شد عزیزترین اشیاء جهان یعنی کتابهای گرانبهای خود را ببهای مناسبی در مورد بیع قرار دهند واز قرائن می توان فهمید که زندگی ایشان از چه قرار باید باشد!

پیری وناتوانی، تهیدستی و بیدستیاری بیماری و بی درآمدی معلوم است با انسان چه میکند ونتیجه آنها چیست!

دو سال است که ارادتمندآن جناب را ز یارت نکرده وهمیشه از دوستانی که بحضورشان شرفیاب می شوند احوال‌پرسی میکنم و اکنون نمیتوانم پیش‌بینی کنم تا چه اندازه این اظهارات روح بلند و دل حساس آن مرد بزرگ را آزرده خواهد ساخت.

بهرحال من کاری بتأثیر نیک و بد سخن خود درایشان‌ندارم و وظیفه‌ای که در مقابل وجدان و علم برعهده دارم انجام میدهم وامیدوارم اولیای امور وسران ملک و ملت نظر هئیت دولت رابقضایای مربوط بمیرزا طاهر پیش از فوت وقت وفرصت جبران بطور مؤثر جلب کنند تا قرار آسایش حال ایشان از لحاظ مادی و معنوی در اسرع اوقات داده شود.

این اقدام قلوب هزاران فردی را که در راه علم وادب امروز بنام نویسنده و حکیم و معلم ومحصل قدم میگذارند شاد خواهد نمود و هر یک بنوبه خود خواهند دانست تحمل زحمات در راه علم وحکمت وحق وانسانیت دیر یا زود نتیجه رضایت‌بخشی خواهد بخشید.

در خاتمه نظر جناب آقای وزیر فرهنگ را خصوصاً باین نکته متوجه میسازد که رعایت حال فیلسوف تنکابنی از هر تألیف و ترجمه برای کشور لازمتر است زیرا با ازدست دادن چنین مرد بزرگی دیگر نمیتوان نظیر او را باین زودیها بدست آورد.

نقل از شماره ۶۷۵۰ روزنامه ایران مورخ شنبه ۱۵ آذرماه ۱۳۲۱

**ضایعه بزرگ عالم ادب**

طبق اطلاع که روز گذشته باداره رسید دانشمندبی نظیر و فیلسوف عالی مقام حضرت علامه‌آقای طاهر طبرسی تنکابنی که از اجلّهٔ علمای اسلام واز بزرگتر ین دانشمندان ایران بودندبامدادروز گذشته جهان فانی را بدرود گفته و برحمت ایزدی پیوستند. مراسم تشییع جنازه آنمرحوم امروز ساعت ۱۰ صبح از مدرسه عالی سپهسالار بعمل خواهد آمد.

سپس روزنامهٔ ایران شرحی مفصلی در بارهٔ مقام شامخ فضلی و ملکات عالیه اخلاقیِ مرحوم علامه تحریرودرج نموده بود.

*

در بارهٔ شکایات مالکینی که املاک آنها بعنف از آنها گرفته شده واگر

صاحبان آن املاک شکایت میکردند بزندان میافتادند و یا معدوم میشدند مفصلاً در این جلد بحث شده است. اینک برای تأیید مطالب مزبور و رؤسای شهربانی مقاله‌ای محسن صدر (صدرالاشراف) وزیر دادگستری دورهٔ رضاشاه[1] در سالنامهٔ دنیا نوشته است که ذیلاً نقل میگردد. ضمناً باید متذکر شد که مقاله مزبور در دوران محمدرضا شاه نوشته شده و در آنموقع صدر مصدر کار بوده و قطعاً تمام حقایق را عریان و بی پرده ننوشته و محافظه کاری کرده است معهذا قسمتی از فجایع تصرف املاک مردم را برملا ساخته است.

## شهربانی سرلشکر آیرم و شهربانی سرپاس مختار

«یکی از مشکلات غیرقابل حل در زمان رضاشاه پهلوی نفوذ خارق العاده رؤساء شهربانی بود. در عهد سلطنت آن پادشاه اول سرتیپ محمدخان در گاهی بعدسرلشکر محمدحسین خان آیرم و بعد از او سرپاس مختار دارای قدرت زیادی بودند که کسی جلودارشان نبود و روی‌همرفته در میان این سه نفر از همه زبردست‌تر و پشت هم اندازتر و بی باک تر سرلشکر آیرم بود. اینکه میگویم مشکل لاینحل برای آنست که دو علت اساسی وجود داشت یکی سوءظن وحزم واحتیاط که هر پادشاه برای پایه گذاری تحکیم مبانی سلطنت خود و اعقاب خود که شاه فقیدهم از این اصل کلی مستثنی نبود نسبت به جامعه داشتند با این تفاوت که بسیاری از سلاطین گذشته سوءظن آنها با قساوت و بی رحمی خارق العاده توأم بود که از کشتن برادر و خواهر واولاد خود نیز مضایقه نداشتند چنانکه تاریخ نشان میدهد.

واما رضاشاه قساوت نداشت (؟!) والبته در مواردی که سیاست و انتظام امور مملکتی ایجاب میکرد شدت عمل بخرج میداد مخصوصاً در موارد جاسوسی بنفع خارجیها که بهیچوجه گذشت واغماض نداشت.

علت دوم حب جاه و نفوذ بی حدوحصر اشخاص کم ظرف و بی اعتنا بعواقب امور و مغرور که بریاست شهربانی منصوب میشدند و برای بسط قدرت

---

۱ ــ درباره سوابق صدرالاشراف که مستنطق باغشاه بوده مطالب بسیاری گفته‌اند. حتی در دوره چهاردهم که بسمت نخست‌وزیر بمجلس معرفی شده سوابق وی هم درمجلس وهم در مطبوعات منعکس و یادآور شده است.

ونفوذ خود شاه را در محاصره قرار میدادند باین ترتیب که هر روز بوسائلی سوءظن شاه را نسبت بمردم بیشتر و جاسوسی را باتهمت وافترا باشخاصی که نسبت بآنها غرض داشتند بلکه گاهی بیغرضانه هم اشخاص را مورد تهمت و افترا قرار میدادند تا حلقهٔ محاصره شاه را تنگتر وخود را مقرب‌تر کنند و نه تنها روساء شهربانی برای اشخاص دام میگستردند بلکه بعضی مأمورین دیگر هم برای جلب توجه مقامات عالیه این رویه جنایت را داشتند چنانکه یکدفعه برای خود من رویداد که آنرا بعد مینویسم.

البته من وامثال من اگر شغل مهمی مانند وزارت داشتیم آنقدر مشغول کار خود بودیم که از هزارها وقایع یکی را مطلع نمیشدیم واگر بیکار بودیم از سایه خود اجتناب داشتیم تا چه رسد بملاقات اشخاص و مذاکره وقایع مگر گاهی بطور اتفاق مطلع میشدیم که از آن جمله است این جریان:

یک روز تعطیل من با داور که وزیر دارائی بود قرار داده بودیم برای بودجه وزارت دادگستری بمنزل او بروم و در آنجا اختلافات خود را راجع به بودجه رفع کنیم. من وقتی بمنزل داور رفتم آیرم رئیس کل شهربانی آنجا بود و از هنرهای خود این حکایت را برای ما نقل کرد:

میگفت: چند روز قبل اعلیحضرت همایونی مرا احضار کرده بعداز شرفیابی با خاطری فوق‌العاده متغیر پاکتی بدست من دادند، پاکت را ازنظر گذراندم معلوم شد از بابل فرستاده شده بود و استامپ پستخانه بابل روی تمبر پاکت ممهور بود. پاکت را گشودم داخل پاکت نامه بود بدون امضاء که هزاران فحش و ناسزا باعلیحضرت داده بودند.

نامه را بسرعت خواندم. رنگ صورتم تغییر کرد و از شدت نگرانی بی اختیار لرزه براندامم افتاد. سر را بلند کردم اعلیحضرت به صورتم خیره بودند و لحظه‌ای بعد سکوت را شکسته فرمودند: آیرم عامل کشف این نامه را که چه شخصی نوشته از تو میخواهم!

تعظیم کرده عرض کردم اطاعت میکنم الساعه در پی کشف صاحب نامه میروم و پدر او را می سوزانم؛ بلافاصله اجازه مرخصی طلبیده بیرون آمدم واز قصر همایونی یکسر عازم مازندران و شهر بابل شدم. در طول راه مندرجات نامه را مورد دقت قرار دادم. اولاً به جان هردو شما مثل اینکه به من الهام شده باشد

پی بردم این نامه در بابل نوشته نشده و برای پی گم کردن به پست بابل داده‌اند. ثانیاً دقت در خط نامه کردم وحدس زدم که این نامه بدست یکنفر شاگرد مدرسه در حدود دوازده سیزده ساله نوشته شده ز یرا از نپختگی خط معلوم بود نو یسنده مبتدی است از اینجهت وقتی بدروازه شاهی رسیدم به شوفرامرکردم بجای راه بابل راه ساری را پیش گیرد. ساعتی بعد وارد ساری شدم و یکسر بمدارس پسرانه پهلوی و سیروس رفتم محصلین این دومدرسه را یک یک خواسته کلماتی که در آن نامه بود دیکته کردم و آنها نوشتند. هرچه امتحان میکردم به حدس خود ناامید میشدم یکی، دوتا، ده تا، بیست تا از شاگردان یک یک نوشته و ابداً خط آنها با خط نامه تطبیق نمیکرد. داشتم بکلی مأیوس میشدم وتصمیم گرفته بودم مدرسه را ترک نمایم که فکری بخاطرم رسید ازمدیرمدرسه پرسیدم در این شهر مدرسه متوسطه هم وجود دارد؟ جواب داده شد. خودرابه محل مدرسه متوسطه که اتفاقاً در همان محل دبستان بود رساندم و همان عملی را که در دو دبستان کرده بودم در بین شاگردان متوسطه تکرارکردم و یک یک آنها را خواسته ومطالبی را دیکته بآنها کردم تا اینکه یکی از محصلین وقتی شروع بنوشتن کرد مخصوصاً وقتی جملا تی را که در آن نامه بود باو گفتم که بنو یسد رنگ او تغییر کرد و اگر چه سعی کرد شیوه خط را تغییر دهد ولی کلماتی که نوشت با کلمات نامه شبیه بود!. من اورا بلافاصله باخود بطرف محل اداره شهربانی ساری بردم و شروع باستنطاق کردم ونامه را هم باو نشان دادم و او بدون معطلی اقرار کرد که این نامه را من بدستور عمو و دائی خود نوشتم. فوراً دستور دادم عمو و دائی اورا که اتفاقاً از خوانین مازندران بودند احضارکنند، احضار کردند و با آن محصل رو برو کردم، مجال انکار برای آنان نبود و معلوم شد سه نفر دیگر هم شر یک در این امر بوده‌اند، من هر سه نفررا دست بسته با خودبتهران آوردم و درست سه روز بعد که البته دیروز باشد جر یان قضیه را بحضور اعلیحضرت عرض کردم.

سرلشکر آیرم بقدری با قیافه حق بجانب ماجرا را برای من و داور حکایت نمود که جر یان مثل پرده سینما ازجلوی چشمان ما میگذشت، ساعتی بعد آیرم خانه داور را ترک نمود، من ازروی سادگی خود حرفهای او را باور کردم ولی داور که بیش از من باحوال سرلشکر آیرم مطلع بود با تبسم گفت: به کسی نگوئید ولی بدانید تمام اینها ساخته های خود این شخص است که با چند نفر بیچاره

مازندرانی غرض و طمع دارد و نامه را خود او واداشته بنویسند و در صندوق پست بابل بیندازند و این تحقیقات و اقرار از آن محصل بیچاره و عمو ودائی دروغ است و فقط معلوم نیست این بیچاره‌های مازندرانی تا کی باید در حبس بمانند؟

اینکه میگویم آیرم زبردست‌تراز همردیفان خود بود از این قضیه که من گرفتار آن شدم معلوم میشود. آیرم رئیس شهربانی بود و سرلشکر بوذرجمهری شهردار تهران و تمام معاملات ملکی و اداره املاک اختصاصی و ساختمانهای اعلیحضرت بتصدی بوذرجمهری بود و تقربی بشاه داشت. آیرم باو حسد میورزید و میخواست او را از میدان دور کند. یک روز بمن نامه بی امضاء رسید که چند هزار خروار گندم مخلوط با آشغال که شصت درصد آن گندم است شهرداری میخواهد آنها را بعنوان آشغال خرواری دو تومان بفروشد. من رئیس اداره تفتیش مملکتی را خواستم و نامه را باو دادم و گفتم الساعه مأمور بفرستید بروند تحقیق کنند.

رئیس تفتیش مملکتی جوابداد باید یکی دو نفر مأمور تأمینات (آگاهی و کارآگاهی) همراه باشند. من با تلفن از سرلشکر آیرم رئیس شهربانی تقاضا کردم دو نفر مأمور تأمینات لازم است بفرستید بوزارت دادگستری که برای مأموریت فوری بروند. پرسید برای چه امری لازم است؟ گفتم با تلفن نمیتوانم بگویم! گفت: من باید بدانم برای چه کاری است؟ گفتم من وزیر دادگستری هستم مأمور تأمینات را که ضابطین عدلیه هستند برای انجام تحقیقات وکشف موضوعی میخواهم. آیرم گفت: پس در اینصورت شما رئیس دفتر خودتان را بفرستید نزد من و او جریان را بطور شفاهی برای من حکایت کند. من هم یک نفر از اعضای وزارت دادگستری را به شهربانی اعزام داشتم و او مطلب را محرمانه به آیرم گفت. آیرم تلفنی باطلاع من رساند مأمورین تأمینات حاضر نیستند!

با تعجب پرسیدم یعنی چه این چه جوابی است به من میدهی؟ گفت: همان است که گفتم ما مأمور نداریم. با اوقات تلخی گوشی تلفن را زمین نهاده برخاسته بطرف دربار رفتم بلافاصله حضور اعلیحضرت بار یافته مطلب را عرض کردم.

رضا شاه پیشخدمت مخصوص را احضار و فرمودند تلفنی برئیس نظمیه اطلاع دهید الان بیاید. من از اطاق اعلیحضرت خارج شدم ودر کریدور به

سرلشکرآیرم برخوردم که میرفت شرفیاب شود. گفت یقین شکایت مرا بشاه عرض کردی؟ گفتم بلی! با چاپلوسی مفصل گفت این عجله لازم نبود مأمورین تأمینات را حاضر میکردم والان هم حاضرند. باری آیرم شرفیاب شد و پس از اینکه دستور گرفت مأمورین را بوزارت دادگستری فرستاد. اعضاء تفتیش مملکتی باتفاق مأمورین به انبارها رفتند و تصدیق کردند مطلب همانطوریکه در نامه بی امضاء نوشته شده بود صحیح است. چند نفر ازمأمورین انبار و اعضای شهرداری که دخالتی در این موضوع داشتند گرفتار و تعقیب شدند.

چند روزی که گذشت فهمیدیم نامه بی امضا بدستور آیرم که مطلع از این موضوع شده بود بمن نوشته شده واستنکاف او ازفرستادن مأمور تأمینات برای آن بود که من مطلب را بشاه عرض کنم. بالاخره همانطور یکه آیرم میخواست نتیجه حاصل شد یعنی هم شکستی برای بوذرجمهری بود وهم خاطر شاه از وضع شهرداری وخیانت کاری مطلع شد و شاید حیله های دیگر هم برای از بین بردن بوذرجمهری بکار برده بود که شاه باو بی میل شد و تمام کارهای شمال و ساختمانهای سلطنتی را از عهده اوخارج و به آیرم تفویض شد...»

*

پس از شهریور ۱۳۲۰ صدای مردمی که املاک آنها غصب شده بود توجه عمومی را جلب نمود و چون جبراً از صاحبان املاک اسناد رسمی گرفته شده بود به قلم حقوق‌دانان مقالات بسیاری در تمام جراید نوشته شد بالاخره موضوع توجه مجلس را جلب کرد که برای برگرداندن این املاک قانون خاصی از مجلس بگذرد تا بتوان آن اسناد رسمی را کان‌لم‌یکن دانسته ومالکین بتوانند در دادگاهی مخصوص طرح دعوی نموده و املاک خود را مسترد دارند.

اینک برای نمونه چند مقاله که در این مورد از چند نفر از حقوق‌دانان و وکلای رسمی معروف در جراید مهم پایتخت منتشر گردیده در زیر نقل مینمائیم.

**بحث در قوانین: راجع به املاک واگذاری**[1]

**به قلم لسانی رئیس دیوان جنائی سابق تهران و وکیل پایهٔ ۱ دادگستری**

هیجده سال تمام یک نفر در اثر استیلاء و قدرتیکه باپول این کشور و افراد این ملت پیدا کرده بوداصل مالکیت را که یکی از اصول مسلمه حکومت های

۱ ــ نقل از شماره ۱۴ و ۱۵ روزنامه داد مورخ ٤ شنبه و پنج‌شنبه ٦ و ۷ آبان ماه ۱۳۲۱

دموکراسی است از بین برده و در هر شهرستان واستانی که مورد نظر او قرار میگرفت دیکر کسی حق نداشت حتی یک وجب ملک مزروعی داشته باشد.

درسنه ۱۳۰۱ و ۱۳۰۲ که این بنده افتخار روزنامه نویسی داشتم صریحاً مینوشتم: آقای سردار سپه قشون برای حفظ امنیت کشور واعتلای بیرق شیر و خورشید است نه برای بکار بردن جهت استفاده های شخصی.

میگفتم: آقای وزیرجنگ سر بازان این کشوراز بودجه این مملکت که زارعین و کارگران بدبخت تأمین میکنند حقوق می گیرند افراد آن نیز فرزندان این آب و خاک هستند که نگاهداری این کشور از نسل های گذشته بدست این افراد بودیعت سپرده شده و شماحق ندارید مثل یک فئودال قرون وسطی برای تأمین آمال و اغراض شخصی آنها را مورد استفاده قرار دهید و اگر چنین شود دیگر وای برکشور وای بر مردم.

این حرفهارا گفتم و نوشتم ولی افسوس مشتی مردم استفاده‌جو و عناصر بی حیثیت و بی علاقه به شئون ملی واجتماعی دورش را گرفته و نقطه ضعف این شخص را که علاقه بتمول وخودپسندی باشد بزودی پیدا کرده و او را تشویق و ترغیب بتهیه دهات وشهرستانها و آستانها نمودند.

او مشغول شد اطرافیان نیز تأسی کردند برای اینکه بی مانع ورداع موفق بانجام مقاصد سوء خود شوند هر نغمه مخالفی را از بین برده و هر زبان گویائی را قطع کردند.

در هر حال گذشته ها گذشت و من فعلاً در این مقاله قصدندارم مسببین بدبختی مسئولین حکومت دیکتاتوری گذشته را معرفی کرده پرده جنت مکانی ر ازصورت عده‌ای که فعلاً خودراغمخوارملت ومخالف باحکومت سابق معرفی میکنند بردارم فقط میخواهم بگویم بچه وسیله ممکن است مظالم گذشته جبران گردد و راه جبران آنها چیست؟

البته تردیدی نیست که قسمت مهم از مظالم گذشته بهیچ وجه قابل جبران نیست ــ جوانانی که در سیاه‌چالهای زندان بدست دژخیمان حکومت وقت جان سپرده‌اند زنده نخواهند شد ــ افرادی که درگورهای قصر قاجار نور بصر خود را ازدست داده‌اند بینا نمیگردند حیثیت های از دست رفته اعاده نخواهد شد و بالنتیجه هیچیک از ضایعات جسمی و معنوی افراد این کشور قابل تدارک نیست.

ونسبت باین قبیل بیدادگری ها خواه ناخواه اشک های گرم وناله های جان گداز مادران وخواهران داغ دیده روزی مانند صاعقه سهمگین بر سر مسببین وعمال حکومت سابق فرود خواهد آمد.

فقط آنروز است که میتوان گفت فرشته عدالت قلم را در دست گرفته و از این نوع مظالم و بیدادگر یها انتقام خواهد کشید.

پس چه مظالمی با وضع فعلی قابل جبران است؟ فرد روشن و برجسته آن رد کردن املاک مغصوبه مشتی مردم بدبخت و پس دادن وجوهی راکه یا از مردم بشکنجه و فشار گرفته شده و یا از بودجه شهردار یها ومخصوصاً شهرداری تهران استفاده گردیده.

ممکن است گفته شود قانون راجع به دعاوی اشخاص نسبت باملاک واگذاری در خرداد ۱۳۲۱ یعنی شش ماه قبل وضع شده و چند ماه است دادگاههای مربوطه تشکیل گردیده وقهراً تاکنون قسمت مهم از املاک مردم بآنها رد شده است متأسفانه مجبورم عرض کنم که تا این تاریخ ردّ محاکم خارج از مرکز حتی یک محاکمه از نظر طولانی بودن تشر یفات مقرره در قانون بجر یان نیفتاده و در دادگاه نخستین هیئت دادرسی تهران هم یک وجب ملک مورد حکم قطعی واقع نشده یعنی قانون را طوری وضع کرده اند که بالاخره داد مردم بیچاره بجائی نرسیده در اثر طولانی بودن تشر یفات خسته شده و پی کار خود بزوند.

چون عادت ندارم در کلیات بحث کنم ناچار علل وجهات پیدایش نظر یه خود را نوشته سپس راه چاره وعلاج را نیز عرض میکنم.

کیست که نمیداند کلیه معاملات شاه سابق فقط و فقط دراثر اعمال شکنجه و فشار وتهدید جانی بوده است؟

اگر دولت سابق که قانون راجع به دعاوی املاک را پیشنهاد کرده و بتصو یب رساند. آیا دولت آقای احمد قوام منکر اعمال فشار میباشند؟ دفاتر زندان شهر بانی تهران و سایر زندانهای کشور و آرشیو اداره شهر بانی و دفتر املاک اختصاصی بهتر ین دلیل ومدرک ناطق برای اثبات این موضوع میباشند.

اگر من صدماتی را که فقط بر سر خانواده فقیه (مرحوم میرزا طاهر تنکابنی) آورده اند بنو یسم قطع دارم قسی تر ین قلب متأثر شده و بی اختیار اشک میر یزد.

خوانندگان محترم تعجب خواهند کرد وخواهند گفت هیچکس منکر این مطلب نیست چرا در اینموضوع بحث و استدلال میشود؟

من هم قبول دارم که همه مردم وحتی دولت سابق و دولت فعلی بخوبی میدانند که تمام معاملات شاه سابق بکره واجبار وتهدیدجانی وشرفی بوده است وآقای آهی وزیر دادگستری سابق که این لایحه را تنظیم و باصرار هرچه تمامتر برای قبول اصلاحات پیشنهاد شده است از طرف نمایندگان مجلس حاضر نشده خودشان چندین ماه برای خاتمه و معامله آه در زندان بسر بردند.

پس اشکال کار از کجاست؟ اشکال کار در قانونی است که وضع شده برای اینکه مطلب روشن تر شود ناچارم پنج ماده از قانون مدنی را عیناً نقل کنم.

ماده ۱۹۰ ــ برای صحت هر معامله شرایط ذیل اساسی است: ۱ ــ قصد طرفین ورضای آنها ۲ــ اهمیت طرفین ۳ــ موضوع معین که موردمعامله باشد ٤ــ مشروعیت جهت معامله.

ماده ۱۹۹ ــ رضای حاصل درنتیجه اشتباه یا اکراه موجب نفوذ معامله نیست.

ماده ۲۰۲ــ اکراه باعمالی حاصل میشود که موثر درهرشخص باشعوری بوده واورانسبت بجان یامال یاآبروی خودتهدید کندبنحو یکه عادةً قابل تحمل نباشد. در مورد اعمال اکراه آمیز سن و شخصیت واخلاق ومرد و یا زن بودن شخص باید در نظر گرفته شود.

ماده ۲۰۳ ــ اکراه موجب عدم نفوذ معامله است اگر چه از طرف شخص خارجی غیر از متعاملین واقع شود.

ماده ۲۰٤ ــ تهدید طرف معامله در نفس یا جان یا آبروی اقوام نزدیک او از قبیل زوج و زوجه و آباء و اولاد موجب اکراه است.

با مراجعه اجمالی بهر یک از مواد ذکر شده در بالا و در نظر آوردن یک پرده از رفتار مأمورین املاک هر شخص غیر آشنا بقوانین قضائی حکم میکند که کلیهٔ معاملات شاه سابق طبق موادنامبرده قانون مدنی باطل و بلااثر است حال ببینیم که قانون راجع بدعاوی املاک واگذاری این معاملات راباطل دانسته یا خیر برای اینکه معلوم شود دولت سابق نظری به حفظ وحمایت قانون مدنی و بالنتیجه اهمیت جانی ومالی نداشته در شماره بعد بحث خواهد شد.

آیا دولت سابق در قانون پیشنهادی بطلان این معاملات را اعلام کرده است یا خیر؟ برای فهم مطلب کافی است که فقط چند سطر زیر قرائت شود.

بند ج ازماده ۱٤ : چنانچه بهای معامله ملک موردشکایت بیش ازده هزار ریال باشد و تفاوت مبلغ خریداری با بهای حقیقی تاریخ معامله از یک پنجم کمتر نباشد و در ملک هم احداث ساختمان مهم و یاتغییرات اساسی دیگر داده شده باشد حکم به رد تفاوت بهاء ملک مطابق وضعیت روز انتقال صادر خواهد شد و ملک بملکیت دولت باقی خواهد ماند واگر تغییر اساسی و ساختمان مهمی در ملک نشده باشد در صورت احراز تفاوت مذکور در بالا بنا بر تقاضای شاکی ملک پس از دریافت بهای پرداخته شده مسترد میگردد و یاحکم بپرداخت تفاوت بهاء داده میشود.

با قرائت سطور بالا نظر دولت وقت معلوم میشود که بعداز هزار اماواگر اثبات تفاوت قیمت واقعی روز معامله را با بهای پرداخته شده بعهده مدعی قرار داده آیا مواد قانون مدنی برای بطلان معاملات شاه سابق کافی نبوده؟ آیا فقط احترام قانون و حکومت قانون نسبت به طبقه سوم این کشور است دولت وقت برای چه این معاملات غیرنافذ را صحیح دانسته ورد املاک را روی قاعده غبن برده است واگرهم منظورآن بوده که تفاوت قیمت راملاک کرده واجبارقرار دهدآیا هیئت دولت نمیدانستند که تفاوت قیمت خریداری با بهاء واقعی تفاوت عجیب و فاحش غیر قابل تصور بوده که اثبات تفاوت قیمت را بعهده مدعی قرار داده و دادگاه را نیز مکلف دانسته است پس از احراز بصدور حکم مبادرت نماید.

اگر تردیدی میداشتند بهتر نبود به پرونده های فروش خالصجات دولتی یعنی همان پرونده هائیکه حاکی از تقدیم کردن دارائی این کشوربشاه سابق فقط و فقط برای حفظ مسند وزارت چند روزه بوده مراجعه میکردند اینک بنده فقط یک معامله وزارت دارائی را بشاه سابق مینویسم.

دولت در شهرستان گرگان یکصدو بیست و پنج پارچه قریه وقصبه مهم که اغلب آن قراء ششدانگی بوده داشته وزیر دارائی وقت مثل اینکه ازکیسهٔ فتوت خود بخشش میکند تمام این ۱۲۵ پارچه خالصه دولت را فقط و فقط در مقابل هفتاد و پنجهزار تومان بشاه سابق انتقال داده که تنها سه دانگ قصبه مهم گردکوی و مزارع تابعه آن که از جمله ۱۲۵ پارچه مورد انتقال بوده بیش از دو

ملیون ونیم ریال یعنی سه برابر وجهی که برای تمام صدو بیست و پنج پارچه داده شده است ارزش داشته و فعلاً دو برابر بهاء ذکر شده قیمت آنست آیا با این کیفیت بازهم دولت تردید در وجود تفاوت فاحش قیمت حقیقی روز معامله با بهاء پرداخته شده داشته که اثبات و احراز آنرا بعهده مدعی قرار داده».

## آزادی قانون

**به قلم مرتضی کشوری وکیل پایه یک دادگستری**

نقل از روزنامه ایران مورخ یکشنبه ٦ مهرماه ۱۳۲۰

سا کنین ایران در هر نقطه و هرجا فهمیدند که دوره بندگی پایان یافته وآزادی واقعی که اصول حکومت دموکراسی آن را تعریف نموده بدست آمده خوشوقت شدند.

برنامه دولت و نطق های بعضی از نمایندگان و مقالاتی که در جرائد انتشار پیدا کرده بمردم می فهماند که این آزادی و این بیان مثل سابق بازی نیست که فقط روزنامه و مجلس را برای اجرای مقاصد خود وسیله قرار دهند.

دیروز بود که در تمام روزنامه ها و یا نمایندگان در مجلس برای شروع بهر کار مقداری وقت خود را صرف دعا و نیات ذات شاهانه می نمودند و جرائد جملات را با قلم درشت نوشته و در اطراف آن هفته ها قلمفرسائی میکردند و مردم را بیک ایران نوی امیدوار وآبادی و عمران را در سایه توجهات پادشاه سابق گوشزد عالمیان میکردند ولی آیا حقیقت هم چنین بود و آیا حقیقتاً تشکیل دیوان کیفر برای رسیدگی بشکایت شاکیان بوجود آمد و آیا قانون عمران برای آبادی و رفاه وآسایش عموم بود و آیا خیال می کنید الغاء مالیات ارضی و وجود قانون مالیات صدی سه برای رفاه و آسایش دهاقین و برزگران بود؟ شما چه خیال می کنید، آیا تصور میکنید که از ۱۳۰٤ باینطرف اینهمه قوانین که از مجلس گذشت و برای هر یک از آنها متملقین و چاپلوسان و همان اشخاصی که خندان و شاداب در گوشه اتومبیل های لوکس خود نشسته و بناله های زندانیان که در اثر تقاضاهای غیرقانونی وعدم انجام آن به بیغوله های زندان انداخته شده بودند می خندیدند و اشک یتیمان بی پدر را دیده و دست تضرع آنها را از دامن خود رد میکردند فراموش شده است؟ نه.

با پنج دقیقه تفکر یک حقیقت برای ما روشن میشود و آن این است که ببینیم آیا این نغمه ها مثل نغمه های سابق بی حقیقت است یا بخلاف سابق حقیقت دارد اگر حقیقت دارد باید آنچه را که ملت انتظار دارد باو داده شود، این ملت نجیب و این مردم شریف چیزی جز حقوق خود نمی خواهند بلکه ازحقوق حقه خود هم تا میزانی بذل و بخشش می کنندپس یک چنین جامعه ای که بردبار است، شکیبائی را ازدست نمیدهد شریف وآرام است زهی بی انصافی و بیعدالتی که او را مورد سوءاستفاده قرار دهیم و برخلاف اصل آزادی وسایر حقوق مسلمه حکومت دموکراسی آنها را از هرچیز محروم کنیم.

همه میگوئیم دوره بدبختی سپری شد. حتی پادشاه فعلی در نطق متین خودبمردم اعلام نمود که تجاوزات و تعدیات سابق را جبران کند. واگذاری املاک مردم که درید پادشاه سابق غصب بوده بمجلس یعنی بملت درد را درمان نمی نماید صاحبان این املاک حقوق مغصوبه خود را که درید غاصب بوده بحکم حقوق مدنی خواستارند. حقوق مدنی اگر مورد نظر قرار گیرد راه را برای ذوی الحقوق باز کرده و بدون هیچ منتی صاحب حق را بحق خود میرساند این قسمت از حقوق مدنی باید با قوت اجرا شود.

حال ببینیم که قانون مدنی چه حقی برای این نوع ادعاها باز گذاشته است.

غصب در قانون مدنی عنوان خاصی دارد. تسلط و تصرف در مال غیر را بدون اجازه واقعی صاحب مال غصب گویند و غصب با عدوان، غصب خاص است که بدون اجازه ورضایت صاحب مال باتسلط جابرانه از یدمالک انتزاع میشود در اینصورت املاکی که پادشاه سابق از مردم گرفته بمالکیت واقعی او مستقر نشده تا از نظر قضائی هبه تحقق واقعی پیدا کند و مجلس میداند که چگونه این املاک گرفته شده و بشکل املاک اختصاصیّ درآمده و چون تمام اینها روی علم واطلاع بغصب است بعقیده نگارنده هیچیک از آنها قانونی نیست زیرا اگر کسی با علم بمال غیر تملک مالی نماید غاصب شناخته شده وهمچنین اگر کسی قبول مالی را از غاصب نماید و اطلاع بغصب داشته باشد او نیز غاصب است.

ایرادی که ممکن است هیئت قانونگذاری کند این است که بگویند

اوراق مالکیت بنام پادشاه سابق صادر شده و قانون او را مالک شناخته است ما فعلاً وارد این مبحث نمیشو یم که آنچه قوانین در این مدت وضع شده بیشتر برای رفع احتیاج یکنفر بوده و هر ساعت وهر دقیقه که بمانع برمیخوردند رفع مانع را با قانون میکردند حال چه مانعی دارد ماده واحده اختصاصاً برای املاک شاه سابق تهیه شود و بصاحبان املاک اجازه قانونی بدهند که مطابق مقررات واقعی حقوقی ادعای آنها دادرسی شود در صورتی که حکم برای صاحب حق صادر شد بموقع اجرا گذارند اگر چنین شد جامعه بحق خود رسیده والا باید از آزادی وحق سخنی نراند و آنها را در کتب موجوده در کتابخانه ها نگاه داشت! حال فرض میکنیم مجلس تصو یب کرد وماده واحده وضع نمود که هر کس دعوی دارد برود شکایت کند وطرف را دولت قرار دهد؟ آیا با قانون دیوان محاکمات دارائی کسی میتواند حق خود را بگیرد؟ نه! اصولاً تشکیل دیوان دارائی که مرجع رسیدگی دعاوی مردم بردولت است قانون غیر پسندیده ایست و برخلاف اصول و نوامیس حقوقی تدو ین شده، ز یرا طرف وزارت دارائی و قاضی هم وزارت دارائی است، و قضیه باین ترتیب همیشه یکطرفه است، واین خلاف منطق قضائی دنیا میباشد. دادگستری مرجع رسیدگی بتمام دعاوی است مگر آنچه را که قانون استثناء کرده باشد. از این جمله «استثنای قانون» نباید سوء استفاده کرد ز یرا استثناء در مواردی است که دادگستری ذاتاً نمیتواند به آن نوع محاکمات رسیدگی نماید مثلاً محاکماتی که مربوط بجهات ارتشی باشد و یا در موقع جنگ احتیاج بمحاکمات لشکری گردد مسلم است مقنن این نوع محاکمات را مستثنی دانسته چیز عجیبی است که دیوان دارائی رسیدگی میکرد اگر میدید صاحب حق را نمیتواند محکوم کند پرونده پرواز میکرد، در دادگاه نبود، در میز وزارت نبود. کجا است؟در جر یان است صاحب حق باید برود فشار بیاورد بعداز اینکه پرونده برمیگشت و راه برای دادگاه بهیچ قسم موجود نبود حکم پرو بال شکسته صادر میکرد پس از آن تازه وزارتخانه اجرا نمیکرد ز یرا اجرای احکام دیوان دارائی منوط برامر آقای وز یر است: این کدام قانون است و این مطابق کدام اصل حقوقی است که انسان نزد مدعی برود و قضاوت او را بخواهد و بعدهم قابل اجرا نباشد باید قوانین کیف مایشاء ملغی گردد بجای تملق و چاپلوسی و تعر یف و تمجید حقیقةً قوانینی تصو یب شود که احتیاجات جامعه را برطرف کند.

یکی دیگر قانونی است که مجلس تصویب کرد که دعاوی مردم بر افراد نظام باید بدیوان ارتش رود. زن بواسطه ندادن نفقه و پیدا شدن ضرب وآزار بدادسرا شکایت میکرد.

دادسرا شوهر را میخواست همینکه میدید نظامی است قرار عدم صلاحیت صادر میکرد این زن بیچاره باید سالهای متمادی بدیوان محاکمات ارتش برود وهستی خود را از هر حیث وهر جهت فدای امیال مردمانی که ابداً با قضاوت سرو کاری نداشتند بکند و تازه پرونده راکد و افسر و نظامی مورد نظر واقع میگردید.

راست است که ارتش دارای دیوان دادرسی است ولی نه دیوانی که بامور اختصاصی افراد مداخله کند بلکه دیوان مزبور فقط صلاحیت دارد بمحاکمات جنگی رسیدگی کند ولاغیر.

وجود این قوانین برای خفه کردن مردم وگرفتاری آنان و رواج دادن بازار زور وتعدی بوده است این همه قوانین که زائیده دورهٔ درخشان است باید الغاء شود و قوانین طبق احتیاجات عموم وضع گردد و محاکماتی که در کوچه ها و خیابان ها و محلات دور دست بنام دادگاه شهرداری ــ دادگاه ارتش ــ دیوان دارائی و غیره است از بین بردارند و مردم را بعدالت واقعی نزدیک کنند.

روز یکه مالیات ارضی الغاء شد، وزیر دارائی وقت در مجلس حمایت از رنجبران نبود و میگفت که مقصود این است که دهقان با مأمورین مالی تماس پیدا نکند و مرغ سعادت پر و بال خود را بقراء و دهاقین بگستراند آیا حقیقت این بود؟ نه، این برای املاک اختصاصی بود که بهیچوجه مالیاتی نداشته باشد واگر روزی ملت آزادی پیدا کرد. وخواست مطالبه حقوق حقهٔ خود را بنماید مالیات گذشته را نتواند مطالبه کند.

مالیات ارضی الغاء ومالیات صدی سه شروع شد از همینجا بدبختی دهقان شروع گردید و شگفت اینکه همان قانون را خوب اجرا ننمودند ــ کوزه ماست که از ده بشهر وارد میشد مالیات مخصوص داشت.

اگر دهقانی مرغی را برای فروش بشهر می آورد باید مالیات دهد خلاصه از هر چیز به عنوان صدی سه مالیات گرفته میشد ولی البته اینها مربوط باملاک اختصاصی نبود. کسی قدرت نداشت به آنها نگاه کند از همه شگفت تر آنکه شهرداری بخیال تعدیل نرخ اجناس افتاد. نه مردم طبق نرخ معینه چیزی خریدند و

نه کاسب ازدست اول بقیمت خرید اری نمود. جنس به بازار نیامد اگر آمد فاسد و کثیف بود. یک دفعه آگهی بلند بالائی داده شد وآگهی نرخ اجناس الغاء گردید برای چه؟ شهرداری برخورد باینکه محصول فرح‌آباد هم مشمول این مقررات است.

درد زیاد است باید درمان پیدا کرد بهرکجا که روی آسمان همین رنگ است.

فرهنگ اسم بی مسمائی است زیرا درسال که ۱۲ ماه بیشتر نبود سه ماه تعطیل اول مهر سال تحصیلی شروع میشد که باید مقدمات پیش آهنگی شروع وهمه روزه تمرینات کافی بعمل آید ازآن روز گذشته باید پیشاهنگان درمیدان جلالیه کارهای سوم اسفند را تمام کنند که مبادا آقای وزیر فرهنگ مورد بی مرحمتی واقع شوند. باید شاگرد مدرسه خوب پا بزند خوب سلام پیش‌آهنگی دهد و خوب سرود بخواند و خوب بپرد. ولی از درس خبری نبود برای اینکه از اول مهر تا سوم اسفند خود را آماده سان میکردند ازسوم اسفند تا اول خردادهم مقدمات امتحان شروع میشد این بود وضع فرهنگ.این است وضع دارائی مودی مالیات فریاد میکرد، فغان مینمود، ناله آن درمحیط ادارات مربوطه بمالیات بردرآمد طنین انداز بود که آقا مالیات بردرآمد از روی عوائد است من سودی نبرده‌ام من زیان دیده‌ام ادله رسمی دارم.دفاتر پلمب شده دارم من مشمول مالیات نیستم البته آنچه بجائی نمیرسید فریاد بود فقط پاسخ مأمورین این بود که ما مأموریم این مبلغ را دریافت کنیم ومأمور ما روی قرائن و امارات اینطور تشخیص داده است. قرائن وامارات وقتی است که دلیل نباشد با بودن دلیل که تشخیص مأمور ملاک نمیشود.افسوس که اینها همه نقش برآب بود.

اگر بیچاره دیگر قادر بتأدیه نبود واز دیدن قیافه زرد فرزندان خود بواسطه نداشتن دارائی و رفتن آنها از بین عصبانی میشد و صدا میکرد فوری او را بعنوان اهانت بمأمور دولت تعقیب و به چندین ماه حبس محکوم مینمودند اثر این عمل این بود که مرد بیچاره مال اورفته،از هستی ساقط، خود درزندان، زن و فرزندش بافساد اخلاق باید اعاشه کنند. اگر بخواهیم راجع بسایر وزارتخانه ها وعملیات آنها که صرفاً مطیع امر بودند صحبت کنیم خوانندگان را باندوه دیگری مبتلا خواهیم نمود این است که قلم را کنار گذاشته ورشته سخن را کوتاه نمودیم تا

ببینیم در آینده باما چه معامله میشود.

## استرداد املاک

**نگارش ارسلان خلعتبری وکیل پایه یک دادگستری**

نقل از روزنامهٔ ایران، مهر ماه ۱۳۲۰

موضوع استرداد املاک مورد علاقه هزارها نفر از ملاکین عمده وجزء و ورثه و بستگان و نزدیکان آنها میباشد بنابراین نمی توان نسبت باین موضوع مهم توجه سریع و کافی مبذول نداشت ودر عوض ازصاحبان واقعی آنهاتوقع سکوت یاخونسردی داشت، تاکنون روابط پستی و تلگرافی وآمد و شد منظم بر قرار نبوده ولی فعلاً که وضعیت بحال عادی برگشته شک نیست که روز بروز مراجعات بمجلس شورای ملی ودولت زیادتر میشود و همه دادخواهی خواهند کرد و این وضع خواهی نخواهی تولید دشواری هائی خواهد کرد.

آنچه تاکنون مورد تشویق اشخاص شده این مطلب است که با وجود وعده صریح دائر بر رفع تعدیات از اشخاص و گفتگوهای زیاد در مجلس شوری با اینکه صحبت ازرفع تعدی از مجرای غبن شده و فقط همین راه بروی مردم باز گذاشته شده در صورتیکه با مسلم بودن گرفتن املاک از اشخاص به جبر ادعای غبن موردی ندارد، عده‌ای که معتقد به آرامش در کشور هستند اینطوراستدلال می کنند که منظور از ادعای غبن افتتاح راه رسیدگی و احقاق‌حق است و قطعی است وقتی منظور مجلس شوری و دولت احقاق حق مردم باشد پیدا کردن عنوان قانونی آن اشکال ندارد.

بنابراین بعقیده اینجانب برای اسکات مردم وتأمین خاطر آنها و رفع تشویش از اذهان مخصوصاً آنهائی که طاقت شکیبائی بیشتری ندارند صلاح مجلس شورای ملی و دولت این است که هر تصمیمی که باید اتخاذ شود در ظرف چند روز گرفته شده واز تصویب مجلس شوری گذشته و باطلاع عامه برسد زیرا وقتی عموم دانستند که تکلیف آینده این املاک و حقوق مالکین چیست و قانون جدید حقوق آنها را تأمین می کند دست از هر گونه اقدامی خواهند برداشت.

موضوع استرداد این املاک بنظر بعضی از اشخاص زیاد مشکل رسیده و اغلب از دو طریق اظهارنگرانی می کنند اول موضوع اوراق مالکیت. دوم طریق عملی نمودن استرداد املاک بصاحبان آنها ــ ایندو نگرانی هیچ مورد ندارد.

اول ــ ورقه مالکیت مطابق صریح قانون ثبت اسناد وقتی معتبر است که طبق قانون صادر شده باشد.

هیچکس شبهه ندارد که جریان ثبت این املاک صورت عادی نداشته تقاضای ثبت آن صحیح نبوده معاملاتی که با صاحبان آنها شده از روی کره و اجبار بوده قسمتی بدون سند و قباله گرفته شده و خلاصه آنچه در ثبت اسناد تا زمان صدور سند مالکیت اقدام کرده‌اند خلاف قاعده صورت گرفته است.

در اینجا چند نکته را باید متذکر شد: ترقی بهای املاک مربوط به عملیات پادشاه سابق نیست زیرا ترقی قیمت ملک اصولاً در تمام کشور بواسطه عدم جریان پول، انحصار تجارت خارجی، انحصارهای داخلی ودولتی وعوامل متعدد دیگری بوده، احداث طرق و راه‌آهن و غیره بترقی کلیه املاک مزروعی کمک نموده ساختن چندین میهمانخانه در نقاط بدون جمعیت که سالی چند روز مورد استفاده اشخاص معدودی قرار میگرفته موجب ترقی قیمت نمیشود خالصجات دولتی اغلب دو برابر قیمتی که در مزایده معین شده بود بفروش رفته پس مطالبه تفاوت قیمت از مالکین حرفی بدون مأخذ است.

تصور میرود که عواید هنگفتی که این املاک داشته بعد از این هم خواهند داشت و بر بودجه عمومی مبلغ زیادی افزوده خواهد شد، ولی باید دانست که رقم عائدات این املاک باحقیقت تفاوت کلی داردژ یرا بیشتر مخارج این املاک از وجوه عمومی بوده متصدیان امور آن از مأمورین دولت بودند، آب رودهائی را که متعلق حق اشخاص بود به املاک اختصاصی میبردند حدی برای این املاک متصور نبود وغیره وغیره خلاصه عمل و کارمأمورین دولت ومساعدت بودجه عمومی وتعدی برملاکین وزارعین این عواید هنگفت را تحصیل میکرد و وقتی این عوامل در بین نباشد فرق کلی در عوائد پیدا میشود.

این موضوعات آنقدر کوچک است که نمیتوان یک منظور اساسی را که برای امروز و آینده کشور مفید است و آن حفظ قانون و حق مردم است به تعویق انداخت بلکه اقدام و فکر اساسی باید نمود وطریق اجراء آنرا بعهدهٔ اشخاص بصیر گذارد.

بعضیها میگویند این املاک ترقی قیمت یافته و مبلغی از بودجه کشور بمصارف آن رسیده و ساختمان‌های مهمی در آن ایجاد و مالکین باید جبران آنرا

بنمایند. مالکین در جواب میگویند اگر دیگری نسبت ببودجه کشور تجاوز نموده به آنها مربوط نیست و خودش مسئول است بعلاوه چون تصرفاتی که دراین املاک شده غاصبانه بوده باید عواید اینمدت نیز بمالکین برسد و آنچه در این املاک احداث شد حکمش بطورکلی در قوانین موجود معلوم است.

اولا ــ بنظر میرسد دارای چنین حقی نباشد.

ثانیاً ــ مالکین هم درآن صورت حق مطالبهٔ عوائد چندین ساله را نخواهند داشت زیرا معاملات مورد بحث مبنای قانونی و شرعی نداشته است.

مخارجی که در این املاک شده با عملیاتی که صورت گرفته یا مفید بامر فلاحت است یاغیر آن: بعضی ازعملیات مفید بحال فلاحت است از قبیل احداث نهر یا قنات وغیره ــ این گونه مخارج مقتضی است تقویم شده ومخارج زمان احداث از مالک بطریق اقساط گرفته شود.مخارج عملیات دیگری از قبیل دائر کردن اراضی و رواج محصولات جدید وغیره چون فقط انتفاعی بوده وتاکنون هم از آن بهره برداشته شده ازمالک قابل مطالبه نخواهد بود.

مستحدثات در این املاک نیز بترتیب ذیل است:

۱ ــ عمارات مسکونی ورعیتی مقتضی است تقویم و قیمت زمان احداث باقساط گرفته شود. چون مخارج این ساختمانها در دفاتر اداره املاک اختصاصی معلوم است بهمان میزان هم باید با مالک احتساب گردد.

۲ ــ ساختمان هائی که برای محل تربیت کرم ابریشم و نگاهداری اغنام یا مقاصد دیگری که قابل استفاده برای مالک است نیز مقتضی است مالک واگذار و بقیمت تمام شده وجه آن باقساط گرفته شود.

۳ ــ هرگاه در املاک احداث باغ هائی از قبیل چای و توت یاقلمستان شده باشد بهتر است دولت مختار باشد که مستحدثات مزبور را باشخاص بفروشد ولی در هر حال مالک عرصه مقدم باشد.

٤ ــ کلیه قصور و مهمانخانه ها و ساختمان های غیر مفید بامر فلاحت بدولت تعلق یابد. مخارج مهمی که تاکنون صورت گرفته بیشتر مربوط باحداث و نگاهداری این ساختمانهاست.

۵ ــ درشهرهای کوچکی که از قبیل شاهی ساخته شده وعده آن زیاد هم نیست عمارات و دکاکین است که باسلوب تازه ساخته شده و اغلب آن مورد

استفاده ادارات دولتی است. این عمارات و شهرها مقتضی است بدولت تعلق گیرد و بمالکین عرصه قیمت زمان سلب تصرف آنها داده شود.

۶ ــ در این املاک کارخانه‌هائی از قبیل نخ ریسی، حریر بافی، چیت‌سازی، تخته‌بری وغیره احداث شده که دارای اهمیت است، این کارخانه‌ها هم متعلق بدولت خواهد بود و دولت باید تفاوت قیمت عرصه را بمالک بپردازد.

خالصجات دولتی و موقوفات نیز که به شاه سابق انتقال یافته بدولت تعلق میگیرد وچون عده این قبیل خالصجات زیاد است دولت میتواند با فروش آنها هم پول کافی برای خود تهیه و هم با این عمل کمک به پیشرفت کشاورزی نماید.

با شرحی که فوقاً گفته شد برای استرداد املاک مزروعی باشخاص هیچ اشکال غیر قابل حلی بنظر نمیرسد و مصلحت این است هرچه زودتر لایحه واگذاری این املاک به مالکین آن از طرف دولت به مجلس شوری تقدم شود تامردم مطمئن باشند اساس حقوق آنها حفظ و تأمین شده است والا تشکیل کمیسیونی در آینده برای رسیدگی به ماهیت دعاوی اشخاص وحکم به غبن یاغیر آن باز یادی عدهٔ شکایت کنندگان سالها وقت لازم دارد و اینهمه مردم فقط بوعده رسیدگی بوسیله کمیسیون (بدون این که قانون جدیدی بدولت دستور رد این املاک را بصاحبانشان بدهد) قانع نخواهد شد.

منظور اولیای امور باید در این هنگام افزایش قوای تولیدی فردی باشد بنابراین افزودن مقداری ملک به خالصجات دولت وجمع‌آوری عوائد یا تحصیل مبالغی از فروش آن اگر فعلاً مفید باشد از لحاظ نتیجه نفعی نخواهد داشت. اشتباهی که دراین بیست سال شده این بود که متصدیان امورهمیشه منافع افراد را فدای منافع دولت میکردند ودولت و مردم را یکی نمی پنداشتند فکر نمیکردند نفع بدون جهت برای دولت متضمن ضررهای بزرگ برای کشور میباشد.امروز تجربه بدنیا و به ما خصوصاً خطا بودن این فکر را ثابت کرده‌است، دیگر بس است از تجربه باید نتیجه گرفت، نباید بتصور اینکه دارائی دولت زیاد میشود رعایت حقوق افراد را نکرد حفظ حقوق افراد و رعایت قانون و وجود امنیت قضائی پایه واساس هستی و استقلال یک قوم است.

در سایه این عوامل است که مردم می توانند تولید ثروت در مملکت کنند باید سعی نمود مردم فرد فرد دارای ثروت باشند نه آنکه برای ارتزاق روزانه و در

هر کاری محتاج به دولت گردند.سیاست کلیه دول بزرگ مترقی براساس همین فکر است، سیاست کشور ماهم باید تقویت بنیه مالی و اقتصادی افراد باشد، رد کردن این املاک که قسمت مهم زراعتی کشور را تشکیل میدهد کمک باین فکر و سیاست است و برای پیشرفت فلاحت و تولید ثروت فردی عامل مؤثری است.

نگاهداشتن این املاک برای دولت وفروش آن طبق قانون فروش خالصجات نه تنها مخالف قانون و عدالت است بلکه نتیجه خوبی هم نخواهد داشت زیرا خریداران چنین املاک کسانی خواهند بود که در نتیجه تعدی به حقوق مردم ثروت زیادی اندوخته اند و این عمل خود وسیله دیگری است که آن اشخاص بتوانند کسب ثروت بیشتری به ضرر بیچارگان بنمایند.

یک نکته را هم باید بافراد تذکر داد و آن این است که توقعات آنها باید تا حدی باشد که اجراء آن در عمل غیرممکن نگردد، در عین حفظ اصل حق حتی المقدوراز پاره ای حقوق خصوصی مقتضی است صرف نظر شود و وضعیت فعلی هم ایجاب میکند که با گرفتن اصل ملک دعاوی دیگری آغاز نگرددو آنچه ذیلاً نوشته میشود بمنظور جمع بین حقوق مالکین و مقتضیات فعلی است والا در قانون مدنی در باب غصب تمام احکام لازم پیش بینی شده:

۱ ــ کلیه املاک مزبور اعم از آنکه از اشخاص باسند یا بدون سند، یا ازدولت در نتیجه انتقال اشخاص بدولت یا تعویض املاک گرفته مقتضی است بدون استثناء بصاحبان آن ها برگردد.

۲ ــ در مورد املاک تعویضی هرگاه اشخاص عین ملک را انتقال نداده باشند میتوانند یا معامله سابق خود را تنفیذ یا آنکه عین ملک سابق خود را مطالبه کنند.

۳ ــ نسبت بمعاملاتی که ثمن آن در سند قید شده باید توجه داشت که اگردولت مطالبه ثمن نماید.

و قضیه باندازه‌ای روشن است که دیگر توضیح آن حاجت ندارد و با این وصف الغاء اوراق مالکیت این املاک اشکال قانونی ندارد بلکه چنین عملی برای حفظ قانون ودرس آینده لازم است.باالغاء این اوراق مالکیت بنسل آینده درس سودمندی خواهیم داد و بعدها این داستان بیاد خواهد ماند که حق بالاخره بر زور غلبه خواهد کرد و شخص اگر دل بخرد بهتر از گِل خریدن است.

دوم ــ طریق عملی کردن رد این املاک آن هم بسیار کار آسانی است نهایت اینکه باید دقت کرد کار بکاردان سپرده شود تا اجراء آن سهل گردد. املاک مورد بحث بطریق ذیل گرفته شده:

۱ ــ انتقال از خالصه وموقوفات ۲ ــ انتقال اشخاص بدولت و انتقال دولت بشاه. ۳ ــ انتقال از اشخاص بوسیله اسناد ٤ ــ گرفتن بدون سند.

آنچه که باسند گرفته شده اسامی املاک در آن نوشته شده وانتقال دهندگان اگر حیات دارند خود و گرنه ورثه آنها با تسلیم تصدیق انحصار وراثت ملک خود را گرفته و طبق قانون بین خود تقسیم خواهند نمود.

املاکی که بدون سند گرفته شده مالکین آن برای اثبات مالکیت و تصرف سابق خود دلائلی لابد در دست دارند و اگر در بعضی موارد موضوع باز روشن نباشد بوسیله تحقیق محلی متصرفی هر کسی را میتوان در محل تعیین کرد و اینکار ازامور عادی است که هزارها نظائر آن در دادگستری صورت گرفته و همیشه صورت میگیرد و اگر بین اشخاص فرضاً در حدود متصرفاتشان اختلاف نشود بعدها بین خود یا با داوری یا از طریق محاکم حل خواهند نمود.

این نکته را باید در نظر داشت که بعداز سالها بیچارگی بعده زیادی از نفوس این کشور وعده رفع تعدی داده شده واین وعده جز بارد حقوق آنها انجام نمی یابد و اگرمردم باز در این موقع که رعایت قانون را از شخص اول کشور یا دیگران نصب العین قرار داده اند به حقوق خود نرسند ارزش ملی آنها یکبار دیگر تحقیر خواهد شد آیا دیگران درباره ما چه قضاوت خواهند نمود؟ قطعی است که مجلس شورای ملی که خود واضع و مظهر قانون و حافظ قانون اساسی است ممکن نیست بعداز این همه وعده‌های رسمی با علم باینکه املاک مردم بزور از آنها گرفته شده رضایت دهد که این املاک جز بصاحبان واقعی بدیگری داده شود و بهمین جهت باید عموم مالکین وافراد ستمدیده امیدوار و مطمئن باشند که بحق خود خواهند رسید وجز این فکری نکنند وآرامش و متانت را در هر حال منظور دارند تا استرداد حقوق آنها صورت عمل بخود گیرد هر قدر آرامش بیشتر رعایت شود دست متصدیان امر برای عملی ساختن این موضوع بازتر خواهد بود.

*

## سرنوشت املاک رضا شاه

پس از استعفای رضاشاه ازسلطنت و واگذاری سلطنت به ولیعهد خود محمدرضا پهلوی کلیهٔ دارائی یعنی اموال منقول وغیر منقول خو یش را در ایران طبق مصالحه نامهٔ رسمی تحت الذکر به فرزند خود محمدرضا شاه واگذار نمود که اوهم طبق فرمانی اموالی که غیر منقول بود به دولت یعنی بملت ایران واگذار و نقدینه (اموال منقول) رابطور یکه گفتند بعنوان عطیهٔ ملوکانه صرف بعضی مصارف از قبیل ساختمان بیمارستان در شهرستانها و بذل و بخشش ها وغیره رسانید، وچون شکایات بسیار و سروصدای ز یادی در باره غصب املاک و اموال مردم توسط رضاشاه برآمده بود طبق قانونی که ازمجلس گذشت قرار شد اشخاص وافرادی که املاک آنها بزور و عنف گرفته شده بدادگاه اختصاصی املاک واگذاری مراجعه در صورت ثبوت به صاحبان آن املاک برگردانده شود. امّا عده ای از صاحبان املاک در حین غصب املاک آنها در زندانها تلف شده و بسیاری هم در موقع مقرر بواسطه فقر ونداشتن حق الوکاله و بی اطلاعی از قانون و مشکلات دیگر نتوانسته بودند بدادگاه مر بوطه مراجعه وحق خود را بگیرند. فقط بعضی صاحبان زرو زور توانستند املاک خود را متصرف شوند. بقیهٔ املاک واموال غیر منقول جزو خالصجات عمل میشد و عواید آن بحساب خزانه دولت ر یخته میشد تا آنکه محمدرضا شاه رفته رفته قدرتی پیدا کرد و جراید در نوشتن پاره ای مسائل مر بوط بدر بار محدودیت هائی یافتند لذا محمدرضا شاه بخیال افتاد آنچه را بنام بخشش و عطیه بملت واگذار کرده پس گرفته و تصاحب نماید و برای صورت ظاهر و قانونی جلوه دادن باین مسئله، دولت لایحه ای در موقع خاص و شرایط و یژه ای که اهم آن اکثر یت مجلسی بود که تحت اراده واوامر در بار وستاد ارتش بودند و بایستی دوره دیگر هم انتخاب شوند بمجلس تقدیم نموده که کلیه اموال غیر منقول واگذاری به محمدرضا شاه برگردانده شود. این لایحه با صحنه سازی عجیبی که در اینجا بذکر آن پرداخته خواهد شد بتصو یب رسید. که صورتاً وقف ولی درحقیقت چون ملک واموال غیر منقول دیگر بود و روی اصول وقف عمل نمیشد. و عواید آن صرف بذل و بخشش های بی حساب میگردید وعده ای که آتش بیار معرکهٔ در بار بودند از این ممر استفاده می نمودند.

اینک مختصراً سرنوشت این اموال غیر منقول را بدین شرح متذکر می شود:

**متن صلح نامهٔ رضا شاه**

«بنام خداوند متعال چون از ابتدای تأسیس و تشکیل سلطنت خود پیوسته در فکر عمران وآبادی کشور بوده واین مطلب را در مقدمهٔ برنامهٔ اصلاحات کشور خود قرار داده بودم وهمواره در نظر داشتم آن رو یهٔ عمران سرمشق کلیه صاحبان زمین واملاک گردد تا در موقع خود بتوانم از ثمرهٔ این املاک کلیه ساکنین و رعایای کشور خود را بهره‌مند نمایم این فرصت در این موقع که فرزند ارجمند عز یزم اعلیحضرت محمدرضا شاه پهلوی زمام امور کشور را بدست گرفته اند حاصل شده است بنابراین مصالحه نمودم کلیه اموال و دارائی خود را (اعم از منقول وغیر منقول وکارخانجات وغیره) از هر قبیل که باشد بایشان بمال الصلح ده گرم نبات موهوب تا بمقتضای مصالح کشور بمصارف خیر یه و فرهنگی و غیره بهر طر یقی که صلاح بدانند برسانند».

**متن فرمان مصالحهٔ محمدرضا شاه**

«جناب نخست وز یر:

چون منظور اصلی اعلیحضرت پدر بزرگوار ما در واگذاری اموال خودشان بما این بود که بمصارف خیر یه برسد و ما همیشه سعیَ داشته ودار یم که وسیلهٔ آسایش و رفاه عموم را ازهرحیث فراهم آور یم بنابراین چنین تصمیم نمودیم اموالی که از قبیل املاک و مستغلات وکارخانجات بما واگذار شده است بمنظور ترقی کشاورزی و بهبود حال کشاورزان و ترقی اوضاع شهرها وترقی صنایع کشور و بهبود حال کارگران و ترقی فرهنگ و بهداری بدولت وملت اعطا نمائیم تا برحسب اقتضا برای انجام منظورهای بالا یا املاک را بفروش برسانند و یا با حفظ و توسعهٔ آبادی آنها در ملک دولت نگاهدارند و نیز مقرر میدار یم که اگر کسانی باشند که نسبت باملاک ادعای غبنی داشته باشند پس از رسیدگی بشکایات آنها از محل همین املاک رفع ادعا بشود امضا».

**برگشت املاک به محمدرضا شاه**

جلسه ۱۶۹ مورخ یک شنبه پانزدهم خرداد ۱۳۲۷

مادهٔ واحده ــ املاک و مستغلات اعلیحضرت شاهنشاه فقید که مطابق فرمان همایونی مورخ ۲۰ شهر یور ۱۳۲۰ بدولت واگذار شده است تا بمصارف

خیریه برسد (باستثنای اراضی که درآنها کارخانه تأسیس شده و ابنیه و ساختمان‌های توابع آنها و همچنین املاک ومستغلاتی که بموجب حکم دادگاه‌های مربوطه باستناد قانون املاک واگذاری مصوب خرداد ۱۳۲۱ ملک اشخاص شناخته شده و یا منبعدمیشود) در این تاریخ بملکیت اعلیحضرت همایونی برمیگردد که بنا به تصمیمی که اتخاذ فرموده‌اند بنام موقوفه خاندان پهلوی نامیده شود و عواید آن بمصرف امورخیریه برسد. اداره بهره‌برداری املاک ومستغلات مزبور بعهده سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی خواهد بود و سازمان آنها را بهر نحو که صلاح بداند بهره‌برداری نموده و عواید حاصله را بنحو یکه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی در وقف نامه قید خواهند فرمود بمصرف میرساند.

این واگذاری در مورد املاک و مستغلاتی که تا این تاریخ ملک قطعی دولت شناخته شده فوراً و در مورد بقیه بلافاصله پس از صدور حکم قطعی دادگاههای مربوطه برله دولت نسبت بهریک از آنها انجام خواهد گرفت. برای استفاده مجانی از ابنیه که مورد استفادهٔ قطعی ادارات دولتی است ترتیب خاصی بین سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی وادارات دولتی داده خواهد شد.

نخست وزیر محمد ساعد ــ وزیر دارائی گلشائیان ــ وزیر دادگستری دکترسجادی

برای تصویب لایحهٔ املاک واگذاری جلسه فوق‌العاده اعلام شد یعنی برخلاف روزهائی که معمولاً یک‌شنبه ــ سه‌شنبه ــ پنج‌شنبه تشکیل میگردید، روز دوشنبه ۲۰ تیرماه ۱۳۲۸ اعلام نمودند و قبلاً هم به نمایندگانی که در مرخصی بودند برخلاف آئین‌نامه خبر کردند که در این جلسه حاضر شوند، تا تعداد رأی دهندگان زیادتر باشد وچون آخرین روزهای دوره پانزدهم بود نمایندگان ازترس اینکه مبادا در دوره بعد انتخاب نشوند شرکت نمودند تا در یک جلسه کار تصویب لایحه املاک واگذاری را تمام کرده بتصویب برسانند، و این موضوع یعنی حضور نمایندگانی که در مرخصی بودند خلاف نظامنامه بود در همین جلسه ۱۸۸ مورد اخطار نظامنامه واقع شد. که عیناً چگونگی آن در زیر نقل میشود:

«دکتر بقائی ــ بنده اخطار نظامنامه‌ای دارم طبق ماده ۸۱

رئیس بفرمائید ــ دکتر بقایی ــ عرض کنم یک بار دیگر بنده این موضوع را در مجلس تذکر دادم مخصوصاً دریک چنین روزی باید دقت بشود که

عدهٔ حاضر در مرکز را غلط ننویسند اینجا نوشته ۷۳ نفر عده حاضر در مرکز امروز ۹٤ نفر در مجلس بودند.

رئیس ــ خیر ۸۱ نفر شد آقایانی که در مرخصی هستند آنها هم آمده بودند.

دکتر بقایی ــ عده حاضر در مرکز دیگر مرخصی وغیره مرخصی ندارد.»

نقل ازصورت مذاکرات مشروح مجلس جلسه ۱۸۸ مورخ دوشنبه ۲۰ تیرماه ۱۳۲۸

## طرح وتصویب لایحهٔ املاک واگذاری

رئیس ــ موضوع املاک واگذاری مطرح است آقای صاحبدیوانی.[1]

مکی ــ ما اقلیت هستیم ما باید مخالفت کنیم تبانی شده است.

رئیس ــ در لوایح اقلیت واکثریت ندارد اظهار عقیده میکنند.(؟!)

صاحبدیوانی بجای مخالفت بدفاع از لایحه دولت پرداخت و پس از وی نورالدین امامی بعنوان موافق مطالبی بیان نمود. و پس از اوهم پیشنهاد کفایت مذاکرات داده شده در صورتیکه مخالف فقط نگارنده و حایری‌زاده بود که عیناً از صورت جلسه نقل میگردد.

«رئیس ــ آقای مکی

مکی ــ بنده تعجب میکنم که درمرکز ثقل قانونگذاری ایران یک موضوعی مطرح میشود و چند نفر بلند میشوند صحبت میکنند یکی بعنوان مخالف و یکی بعنوان موافق که هر دو موافق هستند و آن وقت پیشنهاد دهنده هم میگوید پس از اظهار یک موافق و یکی مخالف بکفایت مذاکرات رأی گرفته شود.

من ازمجلس شورایملی ایران سؤال میکنم که چه دلیل مخالفتی مخالف اول در اینجا ابراز کردو چه موضوعی را مطرح کرد که ازلحاظ مخالفت با این املاک مجلس را قانع کرده باشد (صحیح است) که یک کار باین خطیری و مهمی را بدون اینکه مخالفی روی آن صحبت کرده باشد رأی بدهند واصولاً خوب نیست و اگر مجلس رأی بدهد آنوقت میگویند اکثریت مجلس عقیدهٔ اقلیت را ترور کرده است (دهقان ــ همچو چیزی نیست آقا) آزادی وجود نداشت که

---

۱ ــ صاحبدیوانی که بعنوان مخالف صحبت کرد وابسته به دربار و از قراری که گفته می‌شد شوهر ملکه تاج‌الملوک بوده است.

بگذارند یک نمایندهٔ اقلیتی صحبت بکند تا فجایع ضبط این املاک را یکی یکی اینجا بعرض مجلس شورایملی برساند. شما میخواهید وقف کنید؟ آقایان از مال غصب که نمیشود وقف کرد. وقف باید مشروع باشد شما بتمام فقهای اسلامی مراجعه کنید و بگوئید که این املاکی که بزور ازمردم گرفته شده است میخواهم وقف کنیم اگر اجازه دادند! بگذارید من دلایل خودم را عرض کنم بعداز اظهارات یک مخالف آنوقت ممکن است بکفایت مذاکرات رأی بگیرید والا تاکنون کسی بعنوان مخالف بااین لایحه صحبت نکرده است. (یمین اسفندیاری: بگذارید لایلشان رابگویند) بنده بایداثبات بکنم که این املاکی را که الآن میخواهند ببخشند مال دولت و ملت ایران است یک مقدارش حالصه بود که هم عوضش را دولت داده وهم معوضش را، اینها کاملاً باید روشن بشود. من استدعا میکنم کار باین مهمی را شما که اکثریت دارید وعده حاضر در مرکز ۷۳ نفر است ولی من می بینم که ۷۹ نفر در مجلس هستند و تمام حاضرند وغیر از بنده و دو سه نفر دیگر هم کسی رأی مخالف نخواهد داد شما قضاوتی را که باید بکنید قبلاً تصمیم گرفته اید ما هم که در قضاوت شما تردیدی نمیتوانیم حاصل بکنیم. شما قضاوت نهائی خودتان را قبلاً کرده اید که امروز بیائید اینجا رأی بدهید پس بگذارید که ما اینجا حرفهای خودمان را بزنیم که بعد اگر پنجاه سال گذشت، سی سال گذشت و یک روزی اعلیحضرت فعلی گفتند بما خیانت شده من بگویم که من در توی این مجلس شورایملی ایران با صدای رسا گفتم که اطرافیان شان دارند بشاه خیانت میکنند و بین او و ملت ایران جدائی ایجاد میکنند من باید دلایلم را بگویم من باید از لحاظ مصلحت مملکت و از لحاظ مصلحت شاه مملکت که قسم خورده ام پشت این تریبون باید از اینجابا صدای رسا بگویم وعرایض من را هم باد بگوش ایشان خواهد رساند که اینها وسائلی است برمی انگیزند که بین او وملت جدائی ایجاد کنند همانطور یکه بین پدرشان و ملت جدائی ایجاد کردند ومن نمیخواهم که یک پادشاه تحصیل کرده وجوانی که میگویند در راه بهبود مملکت و در اصلاح امور مملکت میخواهد قدم بردارد یک مشت خائن باو و بملت ایران خیانت بکنند و اینطور کم کم مقدمهٔ جدائی و افتراق بین او وملت ایران را فراهم کنند (یمین اسفنیدیاری ــ آقای نسبت خیانت چرا می دهید) من دلیل دارم اجازه بدهید توضیح بدهم. این املاک را چرا

میخواهید واگذار کنید و برای یک دستمال میخواهید قیصر یه را آتش بزنید. (یمین اسفندیاری: بگذار ید حرفشان را بزنند و جوابشان را من بدهم).

رئیس ــ آقا رأی ندهید تا اعاده شود. آقای سزاوار

سزاوار مخبر کمیسیون، بدفاع پرداخت و ضمن آن گفت:

«... املاکی که الآن میگویند مال اشخاص است، بگویند.بصرف گفتن اینکه مال اشخاص است نمیشود اگر اشخاصی یک چنین نسبت به این املاک داشته‌اند تا بحال بدادگاه مراجعه کرده بودند ولی تا بحال کسی بآنها حقی نداشته است و تا بحال هم مراجعه نکرده‌اند.

مکی ــ آنها نبوده‌اند ــ کشته شده‌اند.

رئیس ــ رأی گرفته میشود به پیشنهاد آقای دکتر طبا آقایانی که موافقند قیام کنند (اکثریت برخاستند)

تصویب شد ــ پیشنهادات قرائت میشود.

بشرح زیر قرائت شد:

پیشنهاد مینمایم که تبصرهٔ ذیل بماده واحده املاک واگذاری اضافه شود ــ لاهوتی:

تبصره ــ املاکی را که اشخاص در مقابل بدهی خود و یا مورث آنان بموجب سندرسمی بدیگری و یا مؤسسه‌ای بنحوی از انحاء واگذار نموده و سپس باعلیحضرت فقید منتقل شده باشد مشمول املاک واگذاری نبوده وازاین تاریخ این قبیل دعاوی در دادگاه‌های املاک واگذاری بلااثر واگر مدعی راه قانونی دیگری برای اقامه دعوی داشته باشد میتواند بدادگاه عمومی مراجعه نماید.»

(لاهوتی نخست تملقاتی نسبت برضا شاه گفت سپس در اطراف پیشنهاد خود توضیح داد) وزیر دارائی (گلشائیان) در پاسخ چنین اظهار داشت:

«این اشاره‌ای که آقای لاهوتی فرمودند خوب شد بنده را یادآوری شد اشاره‌ای هم آقای مکی فرمودند و بنده جوابی ندادم ایشان اشاره فرمودند بخالصجات واملاک محمد ولیخان سپهسالار املاک ورثه مرحوم سپهسالار مطابق صورتهائی که بنده دارم این املاک دو قسمت بود یک قسمت املاکی است که همانطور یکه گفتند محمد ولیخان سپهسالار حسابی باوزارت مالیه داشتند از جهت دیونی که داشت تا چند سال مالیات این را حساب کردند باغ فردوس

تهران واملاک مازندران آنها تمام ببانک کشاورزی منتقل شد واعلیحضرت فقید از بانک کشاورزی خرید یعنی خلاصه اگر دعاوی هم داشته باشند ورثه مرحوم سپهسالار مربوط ببانک کشاورزی است و باید بروند نسبت ببانک کشاورزی اقامهٔ دعوی کنند و اینهم جریانش را اگر آقایان مسبوق باشند رفته اند اقامه دعوی کرده اند ومحکوم هم شده اند حال اگر بخواهند باید دوباره بروند عرضحال بدهند که در تجدیدنظر تکلیفش معلوم شود ولی این املاک یک املاک تعویضی نبوده است که از ورثه سپهسالار باعلیحضرت فقیدداده شده باشد بلکه املاکی بوده است که بانک کشاورزی باعلیحضرت فقید فروخته است. راجع باملاک واگذاری هم آقای مکی اشاره کردند اینهم تصور نشود که در ظرف این مدت خالصه را اعلیحضرت ازمامفت گرفته اند اینطور نبوده است همانطور که املاک دیگر را خریده اند اعلیحضرت فقید املاک خالصه مازندران را هم دولت فروخته بایشان چون اینطور که اشاره کردند آقای مکی اگر این املاک برگردد عوض و معوض هر دو برگشته در صورتیکه اینطورنیست و بنده صریحاً میگویم که تمام آن خالصجاتی که هست و مطابق صورت و قباله هائیکه هست تمام این املاک خالصه را عیناً پول داده اند و قباله گرفته اند. پس راجع باین قسمت هم برای آقایان سوءتفاهمی نشود...»

باید در بارهٔ بیان وزیر دارائی توضیح داده شود که املاک خالصه که رضاشاه خریداری کرده بقیمت حقیقی و واقعی روز نبوده بلکه به یک سوم و یا کمتر بوده بطوریکه دکتر مصدق در دوره چهاردهم مجلس در همین مورد به وزیر دارائی وقت که بدر بوده اعلام جرم رسمی نموده و فقط در بارهٔ یکی از دهات خالصه در اعلام جرم خود بیاناتی نموده که قبلاً نقل گردیده است. نیز قسمتی از این املاک مانند هتل دربند و هتل چالوس و قصور سلطنتی و غیره بخرج شهرداریهای تهران و چالوس ساخته شده بود و همچنین املاکی که خالصه بوده و بدون مزایده به یک سوم یا یک چهارم صورتاً به رضا شاه واگذار شده بود صوری بوده وقیمت حقیقی آن چندین برابر بوده است ناچار این پیشنهاد را نمودم و موجب جنجالی شد که چگونگی آن طبق صورت مذاکرات مجلس بدین کیفیت بوده است:

«ریاست محترم مجلس شورایملی پیشنهاد مینمایم تبصرهٔ ذیل بلایحه املاک واگذاری اضافه شود:

تبصره ــ املاکی که از پول شهردار یها یا از بودجه وزارت راه آباد شده و همچنین املاکی که متعلق بمردم است یا املاکی که قبلاً خالصه بوده و بملکیت شاه سابق درآمده است مشمول مقررات این قانون نخواهد بود.

رئیس ــ نمیشود باین پیشنهاد رأی گرفت.

مکی ــ چطور نمیشود باید توضیح بدهم که چطور از پول شهردار یها ساخته شده.

رئیس ــ قابل رأی نیست توضیح بدهید ولی رأی گرفته نمیشود.

مکی ــ ترور که نباید کرد افکار را توی این مجلس!

رئیس ــ ترور چیست این حق را آئین‌نامه به بنده داده است شما حق توضیح هم ندار ید اگر میخواهید نگذارم حرف بزنید.

مکّی ــ نگذار ید شما ترور میکنید، درست حرف برنید! نمیخواهد کتکم بزنید... وقتی حق حرف زدن از من سلب شود من هم میروم بیرون.

رئیس ــ حق توضیح ندار ید ترور یعنی چه من بشما اخطار خواهم کرد.

مکّی ــ دومیلیون اخطار کنید بگوئید مرا هم اخراج کنند، خوب مشروطه را شما حفظ کردید (در این موقع آقای مکی با حالت عصبانیت از تالا جلسه خارج شدند).

رئیس ــ برطبق ماده۱۵۱ نظامنامه با ورقه رأی گرفته میشود.

(دراین موقع اخذ رأی با ورقه بعمل آمد)

رئیس ــ از ۸۱ رأی ۷۶ رأی موافق دو رأی مخالف یک رأی موافق مشروط و یک رأی سفید بی امضاء یعنی ممتنع بنابراین تصو یب شد.

مخالفین ــ حایری‌زاده ــ مکی

موافق مشروط قبادیان.

ورقه سفید یک برگ.

حایری‌زاده ــ عده حاضر در مرکز طبق این تابلو ۷۳ نفر است و ۷۶ نفر رأی موافق داده‌اند این زائد برحد نصاب است.

رئیس ــ رأی با قیام و قعود نبوده با ورقه بوده و یکعده از آقایانیکه در مرکز هستند و مرخصی دارند آمده‌اند.

حایری‌زاده ــ پس آراء سابق درست نبوده.»

منظور حایری زاده این بود که آرائی که به کفایت مذاکرات و پیشنهادات واصل لایحه گرفته شده غیرقانونی بوده است ولی گوشش باین قبیل اعتراضات قانونی بدهکار نبود.

**سرنوشت املاکی که به محمدرضا شاه واگذار گردید**

طبق گفته موید احمدی نماینده کرمان در مجلس دوره سیزدهم رضاشاه ۴۴۰۰۰ سند مالکیت داشته است و بعضی از این سندها مانند قریه روستاق و زکند گاس هر یک سند واحدی داشته ولی متجاوزازسی چهل قریه بوده است طبق لایحه دولت قرار بود که عواید این املاک صرف امورخیریه و وقف باشد. ولی پس از تصرف دستگاه عریض وطویلی بنام بنیاد پهلوی بوجود آوردند که رئیس آن رئیس مجلس سنا شریف امامی و معاونش سناتور دکتر طاهر ضیائی شد و هر نوع تصرفی در آن نمودند بهرکس مایل بودند بقیمت گرانی فروختند و یا به نورچشمی ها واگذار کردند و بعلاوه اداره بنیاد پهلوی اعتراض به املاکی که متعلق بمردم بود نموده مدعی شد که متعلق به بنیاد پهلوی است و مبلغی پول گرفتند و رفع اعتراض کردند و یا آنرا ضمیمه بنیاد پهلوی نمودند. واز عواید آنهم به خیلی از افراد سرشناس حق السکوت و بعنوان کمک ماهیانه مبالغی هنگفت حقوق پرداختند همچنین دشت گرگان را که در بار متصرف شده بعده زیادی از امرای ارتش پنجاه هکتار صد هکتار بخشیدند و قسمت هائی را هم باشخاص فروختند.

**اعتراض بصورت جلسه ۱۸۸**

در جلسه ۱۸۹ مورخ سه‌شنبه ۲۱ تیرماه بصورت جلسه اعتراض شد، که بهتر است عیناً نقل گردد:

«رئیس نسبت بصورت جلسه پیش نظری هست؟ (بعضی از نمایندگان ــ صورت جلسه را نداده‌اند) الآن آقای رئیس اداره تندنویسی میگفتند که دیشب داده‌اند ولی مطبعه هنوزچاپ نکرده....

مکی ــ بنده چون اعتراضم راجع بصورت مجلس دیروز است و یک مقداری راجع بطرز رفتار وادارهٔ مجلس واخطاری است که نسبت بخود بنده شده، اگر جناب آقای رئیس عصبانی نمیشوند اجازه بدهند صحبتی بکنم واگر هم

نمی‌خواهند صحبتی بشود رأی بگیرند و بنده را اخراج کنند تا موجب افتخار بنده بشود و سند افتخار بنده را ملت ایران امضاء کرده باشد.

رئیس ــ هر وقت مطابق آئین‌نامه صحبت واعتراضی داشته باشید بنده اجازه خواهم داد حالا هم اگر صحبتی دارید میتوانید نطق قبل ازدستور بفرمائید.

مکی ــ الان بنده عرایضی دارم.

رئیس ــ حالا قبل ازدستورمیتوانید ثبت نام کنید.

مکی ــ بنده بصورت جلسه دیروز اعتراض دارم.

رئیس ــ وقتی بدستتان رسید قرائت گردید اگر چیزی داشت صحبت کنید چون صورت مجلس منتشر نشده است.»

## تزیینات هتل‌ها از جیب مردم!

نقل از کتاب رضاشاه گردآورده نعمت الله مهرخواه چاپ ۱۳۲۵خ

**رضا شاه فرماندار خود را با سنگ دنبال میکرد**

نسیم فرح‌بخش اردیبهشت رضاشاه پیر زنده دل را بوجد و طرب آورده بیاد خرمی طبیعت وانبساط هوای مازندران میافتاد. بوی بهار نارنج در طول شهرهای پراز درخت نارنج او را مست میکرد حساب عایدات شخصی- افزایش ثروت آمار متصاعدی عایدات املاک اختصاصی که کار پردازان غلاظ وشداد املاک میبایستی بعرض برسانند نهال امید را در دل پرآزار او آبیاری کرده از برگ و برآن خود را متمتع و بهره‌مند میدانست. در گرگان از خیابان بزرگ آن که قبلاً صورت مزبله داشت وفعلاً از برکت بودجه عمومی وفشار مأمورین املاک خیابان قابل نگاهی شده است رضاشاه عبور کرد.

بمحوطه میدان آنجا رسید چشمش بعمارت بزرگ مهمانخانه افتاد که بنام شاه از طرف املاک اختصاصی در ردیف اصلاحات و عمران و آبادی جدید قلمداد میگردید- فرماندار این منطقه نیز باقیافه شمالی خود دست برسینه حاضر خدمت است و بالهجه مخصوص رشتی در جواب پرسش‌های شاه مرتب حرف میزد بطوریکه شاه رو بقائم مقام کرده میگفت این قوم و خویش شما آدم فضولی است.

رضاشاه رو بفرماندار کرده از تکمیل عمارت مهمانخانه استفسار نمود که

تا کی باید اثاثیه و پرده ومبل و ظروف آن تهیه و آماده شود که رسماً گشایش یافته باعث آبروی کشور شود.

امر ملوکانه شرف صدور یافت باید بزودی اثاثیه و مبل و فرش و پرده و تزئینات آن مهمانخانه عالی تهیه گردیده خاطر مهر مظاهر همایونی را بمسرت آورد- اما از کجا تهیه شود واز کدام بودجه دیگر تکلیف معلوم است شاه مهمانخانه خالی میخواهد چه کند مهمانخانه باید دارای تزئین صحیح باشد مأمور اجرای این امر رئیس املاک است همان کسیکه هم رئیس املاک است و هم فرماندار محل وهم کارمند وزارت جنگ حقوق بگیر از بودجه وزارت جنگ -امر هم امر نظامی است- باید اجرا شود شاه میرود و رئیس املاک در مقام حساب مبل و تزیین مهمانخانه گرگان برمیآید.

وقتی بحساب میرسد می بیند اقلاً ۵ میلیون ریال خرج این تزیین است از کجا بگیرد -از کدام مردم فلکزده. از همانهائی که هستی آباء اجدادی خود را دو دستی تسلیم املاک اختصاصی کرده اند- آیا اینهائی که آه در بساط ندارند چگونه این بار گران را بدوش بکشند فرماندار اهالی را خواسته اجرای امر همایونی راتکلیف و بآنها مراتب راابلاغ نمودولی اگرخیال کنیدازدیوارصدائی در میآید از آن مردمان معمر وکوتاه و بلند گرگانی هم صدائی درمیآمد جوابی هم ندادند. اینجا دیگر عاطفه فرماندار بجوش آمد و طی گزارش بدفتر املاک اختصاصی صورت تزیینات و مبل مهمانخانه را ارسال و تقاضای اعتبار نمود- ولی جواب همایونی نرسید.

هنگام پاییز اسب دوانی صحرا شروع شد وگذار رضاشاه برای مرتبه دیگر بگرگان افتاد همان میدان وجلوی همّان مهمانخانه فرماندار و ملتزمین رکاب همه ایستادند و صحبت از مبل وتزیین مهمانخانه پیش آمد و رضاشاه رو بفرماندار کرده علت تأخیر را سؤال کرد فرماندار بسیم آخر زد و گفت قربان اهالی گرگان تقاضا دارند مشمول مراحم ملوکانه بوده از تحمل این خرج معاف باشند زیرا توانائی پرداخت قیمت اثاثیه ومبل شایسته مهمان‌خانه ملوکانه را ندارند و از طرف دیگر هم توانائی آنها مناسب با شئون مهمان‌خانه نخواهد بود.

هنوز جملات مزبور خاتمه نیافته بود که رضاشاه بانگاه غضب‌آلود خود بسمت فرماندار حمله کرده او هم دو پای دیگر قرض کرده فرار اختیار نمود

رضاشاه دست بزمین کرده در پی سنگ میگشت که بسمت او پرتاب نموده خشم خود را از آن فرماندار فضول فرو نشاند- چیزی نگذشت که حکم عزل او صادر شد.

## رضاشاه در مشهد

در سال ۱۳۱۳ اسدی نایب التولیه از رضاشاه دعوت نموده بود که برای افتتاح بیمارستان شاه رضا به مشهد بیاید وتقاضای وی مورد قبول بود بیمارستان شاهرضا بهمت اسدی ساخته شد و از درآمد موقوفه آستانه قدس مبالغ هنگفتی هزینه آن گردید. در شهر کم و بیش شهرت یافته بود که رضاشاه در تعقیب تقاضای اسدی بخراسان خواهد آمد قرائن و امارات این شهرت را رنگ تحقق و وقوع میداد ز یرا بلدیه با سرعت بهت‌آوری به تسطیح خیابانها پرداخته و دیوارها را سفید میکرد.

در ادارہ استانداری نیز فعالیتی دیده میشد که مجموع آنها رو یهم رفته سرعت رسیدن شاه را قر یب الوقوع نشان میداد.

یکروز گفتند عدۀ از افسران شهر بانی تهران و گروهی از پاسبانان و مفتشین مخفی به مشهد آمده و اینها پیشاهنگ موکب ملوکانه میباشند. بالاخره یک روز صبح استانداری اطلاع داد که شاه عز یمت کرده‌وفرداواردخواهد شد روز بعد رؤسای ادارات لشکری و کشوری به قصد استقبال موکب شاهانه ازمشهدحرکت کرده و در یک فرسخی درجائی که برای استراحت موقتی شاه خیمه وخرگاه افراشته بودند صبح را تا ظهر بسر برده و چشم براه موکب ملوکانه می ایستند شاه وارد میشود ولی چون زحمت راه اورا خسته کرده بود اجازه نمیدهد که کسی را بوی معرفی نمایند. شهر را بازور تز یین کرده بودند دانش آموزان در دو طرف معبر شاه صف کشیده ودسته های گلی را برای نثار بمقدم شاه در دست داشتند در لابلای مردم که مانند مور وملخ در پشت سرمحصلین ایستاده بودند مأمور ین آگاهی مراقب بودند که مبادا کسی دستی از پاخطا کند که موجب خشم شاه شود به صاحبان خانه های دوطبقه ای از طرف نظمیه اخطار شده بود که هیچیک اعضای خانه نباید در بالاخانه بایستد این توصیه و سفارش مرا بیاد ژاپنیها انداخت که همیشه سعی میکنند در نقطه ای بایستند که امپراطور بالا تر از آنها قرار گرفته و بدین ترتیب به مقام کبر یائی امپراطور جسارتی نشده باشد.

ساعت سه بعدازظهر اولین اتومبیل گردآلود از خیابان ارک عبور و بطرف

باغ کوزه کنانی پیش رفت بفاصله کمی اتومبیل شاه نیز از جلوی صف مستقبلین رد شد شاه قیافه عجیبی بخود گرفته ابروها گره خورده چشم ها غضب آلود ساکت و دژمناک در حالیکه‌شنل خود را دور خود پیچیده بود خیره مردم را ورانداز میکرد.

فردا صبح اعضای ادارات در باغ کوزه کنانی بحضور شاه رفته مراسم معرفی بعمل آمد همینکه برئیس گمرک رسید شاه فر یاد زد که این دزدها این گمرک‌چی ها از جان مردم چه میخواهند.بیچاره رئیس گمرک که مثل بید میلرز ید ساکت مانده و بآینده می نگر یست اما این سکوت طولی نکشید که درهم شکست ز یرا اردنگی شاه او را از صف رؤسای ادارات خارج کرد.

همان روز صبح شاه بحرم حضرت رضا رفت و در کفش کن اسدی را احضار کرد و وقتی‌که چکمه های‌شاه را از پایش در می آوردند شاه به اسدی تکیه نموده ودست خود را بروی شانه های او گذاشته بود در این موقع هیچکس نمیتوانست حدس بزند که چندین ماه بعد شیر سواد کوهی اسدی را درهم خواهد شکست ز یرا صمیمیتی که اسدی به شاه داشت و مهری که رضاه شاه باو نشان داده بود هر دو از وجود اعتمادی حکایت میکرد شاه باقیافه خندانی بز یارت نامه خوان اجازه داد که برایش ز یارت بخواند بعد از ز یارت موزه آستانه را نیز دیدن کرد نایب التولیه هدایا ئی بشاه تقدیم نمود همه ساله اسدی برای تقدیم گزارش عملیات خود در آستانه بطهران میرفت و هداياء را همانجا تقدیم میکرد ولی در این سال تقدیم هدایا در مشهد صورت گرفت.

روز بعد برای افتتاح بیمارستان شاهرضا از باغ کوزه کنانی حرکت نمود در میان راه پل کوچکی وجود داشت که بایستی اتومبیل شاه از آن عبور کند چون پل موقتی بود و دراستحکام آن کوششی نکرده بودند میان پل سوراخ میشود و چرخ اتومبیل شاه در آن گیر میکند شوفر سراسیمه میشود وهر چه گاز میدهد فایده نمی بخشد شاه عصبانی شده چندعصا بسر و پشت شوفر مینوازد و بلافاصله پیاده شده رئیس بلدیه را احضار میکند رئیس بلدیه در این موقع آقای مهمام بود و این کسی بود که اسدی با او میانه خوبی نداشت اسدی در آنجا بعرض شاه میرساند که بلدیه اصولاً در کارهایش سهل انگاری میکند بالاخره رئیس بلدیه را آوردند رنگ از چهره وی رفته بود عرق ر یزان در پیشگاه شاه تعظیمی نمود و منتظر سرنوشت خود بود پیش ازآنکه شاه لب بسخن گشاید مهمام گفت قر بان این پل در

قلمرو اختیار ساختمان آستانه می باشد و بشهرداری اجازه دخالت نمیدهد دیگر شاه بدون آنکه منتظر توضیحات بعدی شود سوار اتومبیل شده واتومبیل که به همت افسران و رؤسای ادارات از سوراخ درآمده بود بسوی بیمارستان شاهرضا رفت.

در آنجا شاه با آرامش خاطر وخنده‌روئی تمام قسمتها را دیدن کرد مهندس طاهرزاده را مورد تفقد قرارداد و قتی که می خواست از بیمارستان خارج شود به مهندس گفت برای بنای گنبدمینائی من بقصر تهران بیا.یکی از باغهای خوب مشهد باغ کوزه کنانی است که دارای عمارات زیبا و مجلل ونوساز می باشد بنای این باغ زیبا را گویا یکی ازمهندسین عالی مقام روسی گذاشته است این باغ را برای پذیرائی شاه انتخاب کرده بودند اطاقهای آنرا با بهترین قالیها مفروش و باز یباترین مبلها آراسته بودند مبل های تزار را که در خراسان فروخته بودند و در منزل یکی از تجار بود در اطاق مخصوص شاه گذاشته بودند وتخت خواب فنری روسی نیز در گوشه اطاق خواب شاه چشم بیننده را خیره میکرد با اینکه حمام دوش بود اما برای شاه حمامی ساختند که خزینه داشته باشد.

شاه بعادت دیرینه خود روی زمین میخوابید و درحمام از خزینه استفاده میکرد بدینجهت تختخواب فنری تزار در مدتی که شاه در مشهد بود بیکار وعاطل بود.

شاه در آخرین روزهای اقامت خود تجار خراسان را بار داد کوزه کنانی نیز یکی از تجاری بود که بحضور شاه رسید شاه از قالی خراسان و پوست بره و صادرات آنجا سخن راند و بعداز صدور دستورات شاهانه بازرگانان را مرخص کرد اما بکوزه کنانی گفت بماند کوزه کنانی مردی معمر بود و گاهی نیز مصلحتاً خود را بکری میزد کوزه کنانی میخواست در اینجا هم کری را سپر بلای خود قرارداده حرف شاه را نشنیده بگیرد ولی نتوانست زیرا شاه برخاسته بوی نزدیک میشود.

رضاشاه این باغ را پسندیده و میخواست او را ضمیمه املاک اختصاصی کند بدینجهت بکوزه کنانی گفت چند سال داری. کوزه کنانی دست خود را بصورت گوش درآورده ولاله‌گوش را در دست گرفته و بشاه حالی کرد که سخنان و یرا نشنیده است در این موقع شاه برآشفته و بسختی داد میزند مگر کری. کوزه

کنانی میگوید قدری گوشم سنگین است.

رضا شاه میگوید کوزه کنانی خوب باغی آراسته‌ای گفته‌ام آنرا از تو بخرند. کوزه کنانی بلادرنگ عرض میکند قربان این باغ را بغلامزاده‌ها داده‌ام که در سایه عدالت شاهانه زندگی نمایند واگر من بخواهم آنرا بفروشم این غلامزاده‌ها مرا از شهر بیرون میکنند. شاه بخنده درآمده واو را از خدمت مرخص میکند.

کوزه کنانی با کر گوشی ودیوانه‌بازی خود را نجات دادولی اطرافیان مطلع را تجدید نموده او را بتقدیم باغ تشویق نمودند لکن اثری نبخشید واکنون نیز همان باغ در تصرف غلامزاده‌های کوزه کنانی میباشد. با این همه تمام مبلها و اثاثیه و تخت‌خوابی که در باغ کوزه کنانی بود بطهران حمل گردید و با این ترتیب رضاشاه وارث قسمتی از اثاثیه تزار شد.

## خارجی ها درباره رضاشاه چه نوشته‌اند

نقل از روزنامهٔ ایران‌ما شمارهٔ ۵۴۷، مورخ دوشنبه ۱۳ خرداد ۱۳۲۵

«فوت» نمایندهٔ مجلس انگلیس که بایکی ازهمکاران خود بایران آمدو بانگلستان بازگشت نتایج مشاهدات خود را در یک سلسله مقالات منتشر ساخت که قسمت های مربوط بپادشاه ایران آن بسیار جالب توجه است و ما با اینکه آنها را یکبار ضمن ترجمه همان سلسله مقالات منتشر کرده‌ایم بی مناسبت نمیدانیم که آنرا مجدداً نقل کنیم.

...در ضمن قسمتهای دیگر مقاله خود در بارهٔ پادشاه سابق چنین اظهار عقیده کرده بود که:

«... رضا شاه دزدان و راهزنان را از سرراههای ایران برداشت و بافراد ملت خود فهماند که منبعد در سر تا سر ایران فقط یک راهزن بزرگ باید وجود داشته باشد.

... پادشاه سابق ایران، بیرحم، ستمگر، خیالپرور، حریص، طماع و در عین حال با انرژی بود، کسی او را دوست نداشت اما کسی هم نمیتوانست در مقابلش عرض اندام کند، او حریفان و مخالفین خود را بدون ذره‌ئی رحم وشفقت بزندان میانداخت و یا میکشت. آشوب و هرج ومرج کنونی ایران نتیجه سیاست

غلطی بود که آن پادشاه اجرا میکرد.

... مردمان ایران از پادشاه خود نان میخواستند و او سنگ به آنها حواله میکرد...

پادشاه سابق کاری برای ملت خود انجام نداد.

... رضاشاه خیلی کم بملت خود خدمت کرد و یا اگر حقیقتاً بخواهیم بگوئیم هیچکاری بنفع تودهٔ ایران انجام نداد.

... رضاشاه برای اسکلت‌بندی جامعه اهمیتی قائل نبود، در دستگاه حکومت وی یکعده چند هزار نفری مرکب از ملاکین، بازرگانان، سهامداران، کارمندان عالیرتبه دولتی دست بدست هم داده وجیب های خود را از حاصل زحمت و ثمره کوشش یکعده دهقان و کارگر بدبخت ایرانی انباشتند.

... رضا شاه در تحت نظر گارد مسلح بسمت جزیرهٔ موریس رهسپار شد.

پادشاه مقتدر ایران در پشت سرش کشوری باقی گذاشت و رفت که دارای سرمایه های بکر و دست نخورده و مسکن ملّت فقیری بود...»

## مسافرت پهلوی به ترکیه

انگلیس ها در نظر داشتند برای آنکه حلقه ای پولادین در اطراف روسیه شوروی کشیده باشند پیمانی چهارگانه بین ایران وترکیه وعراق وافغانستان بوجود آورند. برای انعقاد چنین پیمانی دست بکار فعالیت شدند نخست جهت بوجود آمدن تفاهم وایجاد روابط نزدیک بین ایران وترکیه اقدام نمودند که منتهی به دعوت رضاشاه به ترکیه شد و قبل از آنکه پهلوی عازم ترکیه شود در زمینه روابط خصوصی و پیمانی که میبایستی در این مورد بسته شود مذاکراتی بین طرفین بطور خیلی محرمانه جریان داشت و باآنکه موضوع پیمان خیلی در پرده انجام میگرفت مخبر روزنامه پرتیراژ «گاز پولسکا» چاپ لهستان درتاریخ ۲٤ اوت ۱۹۳٤ یعنی شش هفته قبل ازآنکه رضاشاه با اتاتورک در کشورترکیه ملاقات نماید نوشته بود وخبر از اتحاد چهارگانه شرق اقصی بین ایران و ترکیه وافغانستان وعراق را منتشر کرده بود.

متعاقب مسافرت رضا شاه به ترکیه قرار بود مصطفی کمال پاشا هم بایران

مسافرت نماید[1] وناگهان هم خبر مسافرت محمدظاهر شاه به ایران در همان اوان منتشر گردید. این مذاکرات و اقدامات در جهت عقد پیمان جریان داشت تا بالاخره سه سال بعد یعنی در سال ۱۳۱۶ این پیمان چهارگانه منعقد و به نام پیمان سعدآباد منتشر وجهان از آن باخبر گردید.

قبلا گفته شد که در روابط ایران و ترکیه در حدود آذربایجان از سابق نقار وتیرگیهائی در بین بود وعلت آنهم این بود که در سال ۱۳۰۶ امین باشی محمد شکربک در سرحد مورد حمله واقع شده وعده‌ای از قوای نظامی ترک مقتول واموال آنها بغارت رفته بود وترکها بتصور اینکه محرکین این ماجرا از طرف ایران تقویت میشوند روابط ایران وترکیه تیره گردیده بود. بفروغی که در آنموقع وزیر خارجه و در اروپا بود دستور داده میشود که بعنوان سفیرکبیر ایران به آنکارا رفته وسوءتفاهمات را مرتفع نماید. فروغی نیز پس از مذاکراتی که چندین هفته بطول می انجامد موفق میشود که تا حدودی رفع سوءتفاهمات را بنماید و در مراجعت بایران توفیق پاشا وزیر خارجهٔ ترکیه در معیت او بتهران آمده ودر عمارت سردار اسعد (که اکنون جزء بانک ملّی است) پذیرائی میشود بااین وصف روابط عادی میگردد و این روابط ادامه می یابد. ولی چون باید مقدمات پیمان سعدآباد بین ایران وترکیه وعراق وافغانستان منعقد گردد کوشش بعمل می آمد تا هرچه بیشتر در تشیید روابط بین این کشورها اقدام نمایند. ظن قوی اینست که واسطه این زدو بندهای سیاسی انگلیسی ها بودند، چون پیمان سعدآباد بنابراراده آنها بوده است.

بهرحال روز ۲۳ اردیبهشت ۱۳۱۳ فروغی نخست وزیر در مجلس حضور یافت و ابتدابسا کن چنین گفت:

«خاطرآقایان محترم بخوبی آگاه است که در ایّام گذشته بین دولت وملت ایران ودولت وملّت ترکیه نظر بسوء تفاهماتی یا سوءنیت واغراض، اختلاف ومشاجراتی بوده که سالها بلکه قرن‌ها طول کشیدوالبته از این راه بهر دو مملکت وملت خسارات ولطمات فاحشی وارد آمد بالاخره بخت یاری کرده و خداوند تفضل فرمود که ایران نو وترکیه جدید هرکدام دارای یک قائد مصلحت اندیش شدند که در تحت سر پرستی آنها مملکتین ایران وترکیه را بشاهراه ترقی وتعالی

۱ ــ طبق قانون اساسی ترکیه رئیس جمهور حق خروج از کشور را ندارد.

که ملاحظه می فرمائید سوق دادند و اکنون نظر بدوستی و صمیمیتی که در بین پیدا شده اشتیاق کامل بملاقات همدیگر پیدا کردند. بالاخره چندی قبل حضرت غازی مصطفی کمال رئیس جمهور دولت ترکیه رسماً از اعلیحضرت شاهنشاه پهلوی دعوت کردند واعلیحضرت هم این دعوت را با کمال مسرت اجابت فرمودند بنابراین درماه آینده یعنی در بیستم خرداد از راه آذربایجان بخاک ترکیه وارد خواهند شد وتقریباً دو هفته در آنجا خواهند بود. یقین است که این ملاقات ها واین دیدو بازدیدها موجب تشیید وتحکیم روابط حسنه ومزید نتایج مطلوبه است.»

**پهلوی عازم ترکیه شد**

روز شنبه ۱۲ خرداد ۱۳۱۳ رضاه شاه با همراهان خود که عبارت بودند از کاظمی وزیر خارجه، شکوه‌الملک رئیس دفتر مخصوص سمیعی رئیس تشریفات داخلی امیرنظام رئیس تشریفات خارجه، امیر لشکر امان‌الله جهانبانی ــ سرتیپ عبدالرضا افخمی، سرتیپ کوپال، سرهنگ ارفع افسر سوار نظام، سلطان مزینی افسر توپخانه، سلطان‌خسروانی افسر هوائی، سلطان (سروان) دکتر اسفندیاری، ستوان یکم قدیمی افسر پیاده نظام، سلطان ظلی افسر بحری، ارفع رئیس رمزستادارتش و چندنفردیگراز راه قزوین وزنجان وتبریزعازم ترکیه شدند. علت اینکه جزو همراهان از تمام صنوف ارتش انتخاب شده بودند این بود که ترکها برنامه میهمانی را طوری تنظیم کرده بودند که بیشتر منظورشان نشان دادن قدرت نظامی بود و برای بازدید مکانها و نقاط و ساختمانها و رژه ارتش و مانور هوائی و دریائی گنجانیده شده بود تا بتوانند با این بازدیدها قدرت هوائی و دریائی و زمینی خود را برخ رضاشاه بکشند.

**اولین ملاقات**

بعدازظهر ۲٦ خرداد ۱۳۱۳ رضاشاه وارد ایستگاه آنکارا شد و مصطفی کمال پاشا که بعدها بنام آتاتورک معروف گردید باستقبال آمده بود اولین ملاقات دست داد و رئیس جمهور ترکیه ضمن خیرمقدم مستقبلین را معرفی و شاه هم همراهان خود را معرفی نمود. سپس در اتومبیل روباز نشسته با تشریفات مخصوصی بعمارت حزب خلق ترکیه که برای پذیرائی آماده شده بود رفتند.



ملاقات رضاشاه وکمال آتاتورک در آنکارا

**نخستین نطق های رسمی**

رئیس جمهور ترکیه دراولین شام رسمی که رجال ترکیه و سفرای خارجی نیز دعوت داشتند چنین گفت: «اعلحضرتا! دوست و برادر معظم من با نهایت مسرت مقدم رئیس بزرگ ملت برادر را در ترکیه تبریک میگویم. تمام ملت ترک از تشریف فرمائی اعلیحضرت همایونی خوشوقت می باشد. جمهوری ترکیه دوستی ایران را یکی از مواد اساسی خود قرار داده و چون در لوای توانای آن اعلیحضرت عین همین احساسات در مملکت برادر و همجوار مورد توجه قرار داده شده مودت ایران و ترکیه بطور دائم و خلل ناپذیر استوار گردیده است. اعلیحضرتا، ترقیات امروزه ایران را با احساسات مودت آمیز تلقی نموده و ترقیاتی را که در اثر ارادهٔ توانای آن اعلیحضرت بعمل آمده است تقدیر مینمایم. ترکیه و ایران امروز هر دو با قدمهای ثابت وتوانا در راه ترقی و تعالی پیشرفت مینمایند و تشیید مناسبات مودت آمیز دو کشور در اثر تشریف فرمائی آن اعلیحضرت برای تمدن و نوع بشر بطور قطع متضمن نتایج سعادت بخشی می باشد. ملت ترک این روزهای تاریخی را از خاطر محو نخواهد داشت و آن را از نطقه نظر صلح عمومی در صفحات تاریخ درج خواهد نمود.

شاه در جواب گفت:

دوست بزرگ و برادر عزیزم حضرت رئیس جمهور معظم ترکیه

بیانات مودت آمیز آن برادر عزیز و پذیرائی گرم واحساسات صمیمانهٔ که از طرف دولت و ملت ترکیه از بدوورد من باین مملکت بعمل آمده تأثیر بزرگی در من نموده است. باکمال خوشوقتی ترقیات عظیم ملت دوست و همجوارخود را که در تحت راهنمائی وطن پرستانه قائد بزرگوار خود در مدت قلیل با سرعت تمام انجام شده است مشاهده نمودم. حضرت رئیس جمهور، من از روز اوّل زمامداری خود لزوم دوستی با ترکیه را احساس کردم و بهمین مناسبت خوشبختانه امروز مشاهده میکنم که صمیمانه‌ترین روابط بین ترکیه وایران موجود است و اساس امر طوری استوار شده که این دوستی در آتیه از هرتزلزلی مصون خواهد بود و دو ملت همسایه و برادر میتوانند باکمال اعتماد واطمینان بیکدیگر متکی بوده وظیفه مقدس خود را که ادامه ترقیات وتوسعه تمدن وخدمت بصلح عمومی عالم است ایفا نمایند.

چون اشتیاق کامل دارم که مسرت دیدار آن برادر عزیزتجدید شود

امیدوارم در موقع امکان ایران را از تشریف فرمائی خود مسرور فرمایند.

از صمیم قلب دوام سعادت وسلامت آن برادر عزیزو ترقی وعظمت ملت دوست همجوار ایران.را آرزومند بوده و بسلامتی آن دوست معظم جام خود را بلند میکنم.

پس از چندروزاقامت در آنکارا و شرکت پهلوی و کمال پاشا در مجلس ملّی ترکیه و بازدید از سر بازخانه و دفیله قشون ودیدن از نقاط مختلف ترکیه که منظور بیشتر نشان دادن قلاع و استحکامات داردانل بوده باتفاق کمال پاشا وارد اسلامبول شدند و در قصر دولمه باغچه که از قصور با عظمت سلاطین عثمانی و در کنار دریای بوسفر بود اقامت نمودند.

برنامه مسافرت قرار بود دو هفته باشد ولی برمدت آن افزوده شد و حدود یکماه بطول انجامید.

**هدایای ایران**

طبق تصویب نامهٔ شماره ۳۶۵٤ مورخ ۱۳۱۳/٦/۷ ده عددانفیه دان وقوطی وقاب سیگارهای طلا ساده ومرصع و یک قبضه شمشیر مرصع و ۱٦ قطعه برلیانت پیاده بوزن ٤۸ سانتیم، ۱۲۲ قیراط و ٤۸ سانتیم در موقع سفر ترکیه بهیئت دولت وقت تقدیم شده که در التزام موکب همایونی بترکیه برده شد و اعطا گردیده است.

مصطفی کمال پاشا کارهای عجیبی کرده و دست به اقداماتی زده بود که تا آنموقع در کشوری که سلاطین عثمانی خود را خلیفه مسلمین میخواندند باور نکردنی بود منجمله کشف حجاب وتغییر خط ترکی به لاتین وتغییر تعطیل روز جمعه به روز یکشنبه وضع قوانینی که با اصول و مبادی اسلامی مغایرت داشت. حتی مبداء تاریخ هجری را به میلادی تبدیل کرده بودند.

مشاهدهٔ اقدامات کمال پاشا در روحیه پهلوی بی اثر نبود و تاحدودی او را تحت تأثیر قرار داد. بطوریکه مخبرالسلطنه هدایت در خاطرات و خطرات می نویسد: کشف حجاب سوقات سفر ترکیه بود که پهلوی بایران آورد.

اطلاعات در یک رفع قرن در مورد بازگشت رضاشاه بایران چنین نوشته است:

«پس از یک ماه و ۸ روز مسافرت: اعلیحضرت فقید ۱۲ خرداد ۱۳۱۳ از پایتخت بعزم ترکیه خارج گردیدو روز ۲۰ خردادواردخاک ترکیه شد و نزدیک یکماه در کشور ترکیه بسر برد، برنامهٔ مسافرت دو هفته بود ولی دعوت دوستانه رئیس جمهور ترکیه را شاه فقید پذیرفت. باین جهت روز ۱۵ تیر یعنی بعداز بیست و پنج روز اقامت در ترکیه که بزرگترین احترامات وتجلیل را دولت و ملّت ترکیه نسبت بشاه ایران روا داشتند بسر حد ایران وارد شد و روز ۲۰ تیر ماه یعنی پس از یکماه‌وهشت روز به پایتخت وارد شد.»

اطلاعات در یک ربع قرن دربارهٔ پذیرائی از شاه چنین نوشته است: «یکی از صحنه های پذیرائی شاه ایران در ترکیه: برای اینکه خوانندگان محترم به چگونگی پذیرائی مجللی که در ترکیه از شاه فقید بعمل آمد واقف شوند متن یکی از تلگرافات آقای مسعودی را در اینجانقل می نمائیم.

تهران ــ اطلاعات: دیروز اعلیحضرت همایونی مهمان عصمت پاشا رئیس الوزراء ترکیه بودندودرساعت چهار بعدازظهرمراسم دفیله قشون آنکارا حضور ملوکانه معمول گردید. نیم ساعت قبل مدعوین ازهیئت دولت وکور دیپلماتیک، رجال ومحترمین شهر همه بالباس رسمی[1] در تریبونهای مخصوص قرار گرفتند جمعیت کثیری محوطهٔ میدان اسب دوانی را فرا گرفته و فریاد هورا و دست زدن مردم ازمسافت دورتشریف‌فرمائی اعلیحضرت را بمیدان اعلام داشت اتومبیل رو بازی که بیرق ایران و ترکیه در جلوی آن باهتزاز بود و اعلیحضرت وغازی کمال پاشا در آن قرار داشتند پیش می آمد همین که ایستاد موزیک مارش سلام را نواخت و بیرق ایران وترک در جلو جایگاه مخصوص افراشته شد قائدین ایران و ترک با اتومبیل قشون را سان دیدند و پس از یک دور گردش در اطراف میدان وعبور از مقابل صفوف و فریاد هورا و کف زدن جمعیت که تمام محوطه‌را پرکرده بودند در تریبون مخصوص قرار گرفتند بلافاصله مراسم دفیله شروع گردید.

نه فقط دستجات قشون دفیله دادند بلکه دستجات مفصل ومنظم و جالب توجهی از دختران و پسران مدرسه و پیش‌آهنگان محصل دختر و پسر بطرز باشکوهی از مقابل اعلیحضرت عبور نمودند بنابراین دفیله دیروز تنها دفیله قشون

---

۱ ــ پس از این مسافرت بود که رضاشاه به تقلید از ترکیه در مراسم رسمی لباس جبه که می پوشیدند منسوخ کرد و طبق دستور لباس رسمی (فراک وژاکت) مانند ترکیه معمول واجباری گردید.

نبود بلکه ملت هم شرکت داشت ومردم میخواستند بدین وسیله بهتر ین احساسات قلبی خود را نثار اعلیحضرت هایونی نموده و با اجرای دفیله محصلین عواطف ملی خود را ابراز دارند».

منظور از نقل تلگراف عباس مسعودی اینست که رضاشاه بعداز بازگشت از ترکیه و پس ازکشف حجاب دستورداد که دختران و پسران در رژه ها شرکت نمایند و برای تشویق محصلین در امور پیش آهنگی پس از مراجعت ولیعهد ریاست عالیه پیش آهنگی رابعهده وی گذاشت و تمام این دستورات تقلید از ترکیه بود واگر جنگ دوم جهانی پیش نیامده بود شاید رضا شاه مانند ترکیه تقویم رسمی هجری را تبدیل میکرد ونیز روز تعطیل را از جمعه به یکشنبه تغییر میداد کما اینکه در اواخر سلطنت محمدرضاشاه تقویم هجری به تقویم ۲۵۰۰ ساله که روز آزادی ملت یهود بود تبدیل شد و بطور یکه گفته بود تغییرات دیگری از این قبیل میخواست بدهد که بواسطه قیام عمومی از کشور خارج گردید.

در مورد مسافرت رضاشاه به ترکیه بعضی از همراهان پهلوی خاطرات خودرا از این مسافرت در کتاب خاطره‌ها تألیف اسمعیل والی زاده برشته تحریر درآورده‌اند. مثلاً سپهبد جهانبانی چنین نوشته است:

**« رقص این خانم چه طور بود؟**

در این مجلس اتفاقاتی افتاد که البته جالب بود. از جمله آن «لژی» بود که آتاتورک نشسته بود ما راهم، چون میهمان بودیم، دعوت کردند که در آن «لژ» باشیم. در حضورشان نشسته بودیم صحبت می کردیم مهمانان هم سرگرم رقص بودند وخوش گذرانی. در آن میان بانویی رو به روی ما نشسته بود که توجه آتاتورک را جلب کرد و به من فرمودند: «این خانم چه قدر بی سلیقه است، چه داعیه‌ای داشته که دستکش سفید به آن بلندی به دست کرده و این جا آمده است؟... عرض کردم: «درست می فرمایید سلیقه به کار نبرده ولی درعوض خوش اندام و زیباست». توجه بیشتری کردند وگفتند: «مثل این که حق با شماست» و فرمودند که با او برقص. من رفتم و با آن خانم سرگرم رقص شدم و دیدم که مبتدی است ولی رودرماندم و ناچار از امتثال امر بودم. وقتی آهنگ تمام شد و برگشتم آتاتورک پرسید: «**رقص** این خانم چه طور بود؟» من فکر کردم که

این خانم ترک است اگر بگویم بد می رقصید خوب نیست. از این رو گفتم «بد نبود خوب می رقصید» آتاتورک گفت: حالا که خوب می رقصد، من هم می روم با او برقصم» من ازخطایی که کرده بودم ناراحت شدم ولی کار از کار گذشته بود، آتاتورک رفت و پس از یک رقص کوتاه برگشت و نگاهی تند به من کرد که چرا حقیقت را به اونگفتم...

**ما رفته بودیم با یک مرد بزرگ ملاقات کنیم**

باری سفر ترکیه پایان گرفته بود و اعلیحضرت در مرز ایران مهمان داران ترک را مرخص فرمودند و به ماکو تشریف‌فرما شدند. درآنجا به جمعی از ملازمان که گرداگرد اعلیحضرت حلقه زده بودیم فرمودند: «**ما رفته بودیم با یک مرد بسیار بزرگ ملاقات کنیم. ما باید ملت خودمان را همان طوربه درجات رشد و ترقی برسانیم که اوملت خودش را رسانیده است**». واقدام‌های بعد نشان داد که شادنشاه توجه مخصوص به پیشرفتهای ترکیه داشته‌اند و این دیدار اثر بسیار در اندیشه‌های ایشان به جای گذاشته بود.

**فخرالدین پاشا در ایران**

می دانید که ارتش ترکیه ارتشی نیرومند و بی باک و فداکار است. آن موقع هم که اعلیحضرت در ترکیه از واحدهای گوناگون و متعدد آن بازدید می فرمودند همه بسیار خوب آرایش شده بودند و تجهیزات خوبی داشتند. بنابراین فخرالدین پاشا که سرداری با تجربه بود از طرف شاهنشاه دستور یافت که مانند یک بازرس ایرانی از واحدهای نظامی بازدید کند وهر ایراد و نقصی می بیند به فرماندهان ایران بگوید. بازدید ازقشون بسیار خوب و منظم آذربایجان آغاز شد و در نزدیکی یام مانوری ترتیب دادیم که آغاز آن با عملیات سواره‌نظام بود. وقتی سواره نظام به سوی دشمن رفت بلافاصله فخرالدین پاشا از فرمانده لشکر پرسید: شما از این حرکت راضی هستید یا نه؟ فرمانده لشکر گفت بلی... فخرالدین پاشا گفت: من به هیچ‌وجه راضی نیستم وعلت نارضایی خود را به تفصیل توضیح داد. این فخرالدین پاشا همان سرداری بود که با یک حرکت مانوری سواره نظام در پشت قشون یونان، سپاهیان این کشور را به سرعت عجیبی شکست داد که آوازهٔ آن در جهان پیچید وهمهٔ کارشناسان نظامی اظهارنظر کردند که چنین مانور دشواری را فقط سرداری از عهده برمی آید که پای‌بند فکر وحساب نباشد... باری

فخرالدین پاشا با دستوری که از شاهنشاه ایران داشت بسیار سخت گیری و مانند یک بازرس ارتش ایران مو از ماست می کشید».

## بخشیدن ارتفاعات آرارات به ترکیه

### ازخاطره های سرلشکر ارفع

ارفع در سفر ترکیه از جملهٔ ملتزمان رکاب پهلوی بود وخاطره هایش از این سفر جالب و خواندنی است.

سرلشکر ارفع خاطرات خود را دربارهٔ این سفر با مقدماتی ازاختلافات مرزی دوکشور وحل آن ها آغاز کرده است.

**منظور این تپه وآن تپه نیست**

او می گوید: «من عضو هیأت تحدید حدود وحل اختلافات بودم. در این هیئت کسانی چون محمدعلی فروغی و رشدی آراس شرکت داشتند. یک روز که من و یک سرهنگ ترک بر سر موضوعی مورد اختلاف با حرارت بسیار بحث می کردیم رشدی آراس گفت: «ماترک ها به نظر اعلیحضرت شاهنشاه اطمینان واعتقاد کامل داریم، سرهنگ ارفع پرونده ها ونقشه ها را به حضور ایشان ببرد هرچه فرمودند ما قبول داریم».

من نقشه ها وکاغذها را جمع کردم و یک راست به کاخ سلطنتی رفتم و به اتاق داخل شدم و گفتم عرایضی دارم چند دقیقه بعد شاهنشاه وارد شدند درحالی که من نقشه ها را روی میز پهن کرده بودم. همین که نقشه ها را دیدند فرمودند: «موضوع چیست؟» من شروع کردم به توضیح دادن که فلان تپه چنین است فلان منطقه چنان است، آن جا سخت مورد نیاز ماست، واز این حرف ها... ولی پس از مدتی که با حرارت عرایضی کردم با کمال تعجب دیدم اعلیحضرت چیزی نمی فرمایند. وقتی سرم را بلند کردم دیدم شاه باحالت مخصوصی به من نگاه می کنند گویی به حرف هایم چندان توجهی ندارد وتنهاچشم به چشم من دوخته است تابببیند من چه می گویم. من سکوت کردم. فرمودند: **معلوم است منظور مرا نفهمیدی... بگوببینم این تپهٔ این جا ازآن تپه که می گویی بلندتر نیست؟** «عرض کردم: «بلی قربان»... فرمودند: «**آن را چرا نمی خواهی؟ این یکی چه چطور؟**» عرض کردم «بلی». فرمودند: «**منظور این تپه وآن تپه نیست. منظور من این است که دو دستگی وجدایی که بین ایران وترکیه از چندین صد سال وجود دارد**

**وهمیشه به زیان هر دو کشور و به سود دشمنان مشترک ما بوده است از میان برود. مهم نیست که سر این تپه از آن که باشد آنچه مهم است این است که ما با هم دوست باشیم.»**

من شرمنده شدم و کاغذها ونقشه‌ها را جمع کردم و به وزارت خارجه که محل تشکیل هیئت بود برگشتم. همه منتظر من بودند تا وارد شدم پرسیدند اعلیحضرت چه فرمودند؟ گفتم: «فرمودند ما دوست هستیم این موضوعات در کار نیست. تقسیم کنید این طرف تپه که رو به «قطور» است مال ما باشد وآن طرف مال ترک‌ها». این واقعاً درس بزرگی بود برای من و در یافتم که شاهنشاه ایران تا چه اندازه نظر بلند و با گذشت و خواهان دوستی وصلح وصفا هستند.»

بطور یکه میدانیم پهلوی ارتفاعات ارارات را به ترکها و قسمتهائی از شرق ایران را به افغانها وشط العرب را به عراق بخشید. در خاطرات سرلشکر ارفع که عضو کمیسیون تحدید حدود مرزی بوده چگونگی این واگذاری را بیان مینماید ــ بنابراین پیمان سعدآباد از هر لحاظ به زیان ایران بوده است.

**شاه وافغانستان**

سرلشکر ارفع می گوید:

«رضا شاه کبیر به همان اندازه که به داشتن مناسبات دوستانه با ترکیه در غرب کشور علاقه‌مند بود میل داشت در شرق نیز چنین مناسباتی با افغانستان داشته باشد ولی اختلاف مرزی پیوسته مانع تحقق این آرزو بود.

قبلاً این نکته را بگویم که دولت ایران هرگز به فکر گسترش مرزهای خود از هیچ سویی نبود ومخصوصاً اعلیحضرت رضاشاه کبیر، برخلاف زمامداران ارو پایی و غیرارو پایی آن روزگار، ابداً اندیشه فتح واشغال سرزمین های دیگران را به خود راه نمی داد و مانند آتاتورک، تنها در فکر تحکیم دولت مرکزی، ترقی ایران، اصلاحات داخلی و بنابراین خواهان صلح در مرزهای خود بود.

بهترین وسیله برای برقرار ساختن مناسبات دوستانه بین ایران و افغانستان در آن زمان به نظر اعلیحضرت رضاشاه کبیر رجوع به اتاتورک بود زیرا اعلیحضرت آگاهی داشتند که دولت وملت افغان از زمان های قدیم به ترک‌ها دلبستگی بسیار دارند چنان که وقتی افغانستان مستقل شد وکلاً از قیمومیت انگلیس ها

رهایی یافت (= ۱۲۹۸ شمسی) نخستین اقدام امان الله خان پادشاه افغانستان این بود که یک هیئت نظامی از ترکیه دعوت کرد تا سپاهیان افغانی را آموزش نظامی بدهند و این هیئت تا آن زمان که مورد گفت و گوی ماست در آنجا بود و ریاست آن را جمال پاشا وزیر اسبق بحریهٔ ترکیه برعهده داشت.

با توجه به این سابقه بود که رضاشاه کبیر در باب حل اختلاف های مرزی ایران وافغانستان به اتاتورک مراجعه فرمودند تا حکمیت بین دو کشور را برعهده بگیرند خصوصاً که به سبب بعد مکانی افغانستان و ترکیه کشور اخیر در آنجا منافعیٔ نداشت. ناگفته نماند که در قرن نوزدهم واوایلٔ قرن بیستم انگلیس ها برای حل دشواری های مرزی ایران وافغان اقدام هایی کرده بودند ولی هرگز به نتیجه ای نرسیده بود زیرا افغانستان در آن روزگار زیر سیطره و نفوذ انگلستان بود وحق داشتن روابط سیاسی با دولت های دیگر نداشت. بنابراین انگلیس ها همواره می کوشیدند که مسائل را به نفع افغانستان فیصله دهند، چنانکه قسمت عمده ای از سیستان را به هنگام تحدید به افغانستان واگذاشتند و در مورد بلوچستان نیز، که در آن زمان متعلق به ایران و انگلستان بود، به هنگام تحدید حدود، همین عمل را کردند. و تعیین مرزها به زیان ایران پایان گرفت. به هرحال چون ترک ها، هم با ایران هم با افغانستان دوست بودند می شد انتظار داشت که این حکمیت کاملاً بی طرفانه باشد.

آتاتورک برای اجرای حکمیت، ارتشبد فخرالدین آلتای فرمانده ارتش یکم ترکیه را که به هنگام دیدار شاهنشاه از ترکیه در زمرهٔ کسانی بود که سمت مهمان داری و ملازمت رکاب شهریار ایران را داشتند مأمور کرد که به ایران بیاید و سپس به افغانستان برود و پس از بررسی کامل پرونده ها و سندها ومدرک های موجود با بی طرفی کامل کار حکمیت را به انجام رساند.

**فخرالدین پاشا و واحدهای نظامی ایران**

فخرالدین آلتای وقتی از مرز ایران گذشت و به ماکو رسید از شاهنشاه ایران استدعا کرد که اجازه فرمایند از واحدهای ارتش ایران بازدید کند بدان گونه که اعلیحضرت وسرداران ایشان در ترکیه از واحدهای ارتش ترک بازدید فرمودند.

شاهنشاه ایران اجازه فرمودند و آلتای در تبریز از لشکر این شهر بازدید کرد و وضع نظامی افراد و طرز نگهداری سلاح ها مورد پسنده او واقع شد.

چنانکه گذشت سپهبد جهانبانی نیز در خاطرات خود به بازدیدآلتای از واحدهای نظامی ایران و شرکتش در مانور «یام» اشاره‌ای کرده بود و در خاطرات ارفع آمده است که سردار ترک از واحد توپ‌خانه در عباس‌آباد تهران ولشکر مشهد در خراسان نیز بازدید کرده وآنها را بسیار پسندیده بود وحتی بعدها که ارفع سفیر ایران در آنکارا بوده است برخی از اعضای هیئت ترک نقل می کرده‌اند که آلتای خصوصاً لشکر خراسان را سخت می ستوده واز آن بازدید بسیار خشنود بوده است.[۱]

## ارزشهای دوستی با همسایگان

ارفع می گوید:

پس ازمدتی که مرزها ومدرک ها بررسی شدهیئت حکمیت خود را اعلام کرد. البته در این موارد مشکل می توان هر دو طرف را یکسان راضی کرد وحتماً در هر دوکشور کسانی هستند که در بارهٔ بعضی از نکات حکمیت ناراضی باشند، ولی چنان که اعلیحضرت در بارهٔ تحدید حدود «آغری داغ» فرموده بودند موضوع این سنگ و آن تپه یا چند ذرع زمین بایر مطرح نبود بلکه اصل این بود که ما با همسایگان همکیش وهمدین خود دارای روابطی باشیم که سیاست های بیگانه نتوانند ایجاد مشکل کنند وما را به جان یکدیگر بیندازند چنان که مکرر اتفاق افتاده بود. مثلاً در ۱۸۲۸ میلادی روسیه تزاری با ایران جنگ کرد و ترکان به هیچ‌وجه مداخله نکردند و بلکه از شکست ارتش ایران به فرماندهی عباس‌میرزا، شادمان نیز بودند ولی می دانیم که همان ارتش روس به فرماندهی پاسکویچ که ارتش ایران را در سال های ۱۸۲۷ و ۱۸۲۸ میلادی شکست داده بود در ۱۸۲۹ درست چند ماه بعداز شکست ایران از قفقاز وارد ترکیه شد و تا ارزروم پیش تاخت وارتش ترک را به سختی شکست داد... پیداست که این بار نوبت ایران بود که بخندد و شادمان باشد. اما اگر دوکشور باهم دوست بودند ارتش روس نه به ایران حمله می کرد و نه بعداً به ترکیه.

در هر حال ازآن تاریخ مناسبات ایران وافغانستان کاملاً خوب بود واگر گاهی اختلاف برسرآب هیرمند پیدا می شد چنان نبود که در اساس مناسبات سیاسی تیرگی مهمی به وجود آورد.

---

۱ ــ سپهبد جهانبانی نوشته است که مورد قبول واقع نگشته بود.

ارفع می گوید:

این سیاست بنیان گذار شاهنشاهی پهلوی را فرزند ایشان نیز عیناً دنبال می کنند و سعی دارند که با همه دول جهان و با دول همجوار مسلمان خصوصاً بهترین و نزدیک ترین مناسبات را داشته باشند.

سپس ارفع به سفرهای شاهنشاه آریامهر به ترکیه و افغانستان و پاکستان اشاره کرده و گفته است: احترامی که این ملت ها برای شاهنشاه ایران قائل شدند بسیار استثنائی و فوق العاده بود. در مورد ترک ها باید گفت که آن روابط سرد سابق نتیجهٔ ادعائی بود که پادشاهان عثمانی در بارهٔ خلافت اسلامی داشتند. وقتی آن حکومت برچیده شد و دیگر ادعائی برای خلافت نبود دلیل عمدهٔ تیرگی روابط نیز از میان برخاست و اینک دوستی خلل ناپذیری که رضاشاه کبیر پی ریزی فرموده در روزگار سلطنت شاهنشاه آریامهر به اوج خود رسیده و از اهمیت خاصی که شاهنشاه برای آن آقائلند، برخوردار است. (پایان نقل خاطره ها)

«... مستشار الدوله صادق سفیرکبیر ایران در ترکیه که در تمام ایام اقامت رضاشاه در التزام بود در سالهای آخر حیات خود برای سناتور صدیق اعلم تعریف میکرد که در شبی پس از پایان ضیافت رسمی باشکوه وقتی رضاشاه به عمارت حزب خلق که محل اقامت او در آنکارا بود مراجعت کرد تا پاسی از شب نخوابید و در تالار بزرگ خانهٔ ملت قدم میزد و فکر میکرد وگاه گاه بلند میگفت: عجب! عجب! وقتی چشمان شاه متوجه من شد که در گوشهٔ تالار ایستاده بودم فرمود: «صادق، من تصور نمیکردم ترکها تا این اندازه ترقی کرده و در اخذ تمدن ارو پا جلو رفته باشند. حالا می بینیم که ما خیلی عقب هستیم مخصوصاً در قسمت تربیت دختران و بانوان».

من در جواب رضاشاه عرض کردم: «قربان در سایهٔ اعلیحضرت همایونی ترقیات عظیم نصیب ملت ایران شده است» رضا شاه جواب داد: «معذلک هنوز عقب هستیم و فوراً باید با تمام قوا به پیشرفت سریع مردم مخصوصاً زنان اقدام کنیم...»

مخبرالسلطنه در خاطرات وخطرات در بارهٔ مسافرت پهلوی به ترکیه چنین نوشته است:

**«حرکت شاه به ترکیه**

برای تحکیم دوستی شاید هم دعوتی در کار بود، شاه عزیمت بترکیه فرمودند، کاظمی وزیر امورخارجه، سمیعی رئیس تشریفات، شکوه رئیس دفتر مخصوص و عده‌ای از افسران ارشد همراهند خسرو بک سفیرکبیر ترکیه نیز بملتزمین رکاب ملحق شدند.

خط سیر تبریز، خوی، ماکو، بایزید، ایگدر، قارص، ارزروم، طرابوزان، سامسون و آنکارا است سفیرکبیر ایران به ماکو آمده همراه شد، ۲۶ خرداد با تجلیلات شایستهٔ وداد ورود به آنکارا اتفاق افتاد، غازی وارکان دولت در گار مقدم میهمانان محترم را استقبال کردند شامها و ناهارها با تشریفات مخصوص برگذار شد و نطقهای رسمی ایراد.

روز ۳۰ خرداد در عمارت وزارت خارجه با حضور وزرای خارجهٔ طرفین شاه و کمال‌پاشا مصاحبه واقع شد و توافق نظر حاصل، سپس به سیاست ازمیر و بغاز پرداخته در اسلامبول در قصر دلمه باغچه نزول اجلال فرمودند.

شاه در نطق خودشان میفرمایند بواسطهٔ برداشتن خرافات مذهبی[1] در مدت سلطنت من امیدوارم که هر دوملت بعداز این باهم با یک روح صمیمیت متقابل دست در دست داده منازل سعادت و ترقی را طی خواهند کرد.

جشن باشکوهی روی بسفر تنظیم یافت و شادمانیها شد ۱۷ تیرماه مراسم تودیع بعمل آمد ۱۸ مرداد ورود به تبریز واقع شد.

این مسافرت وکیفیت مجالس شاه را در خط تأسی صرف انداخت و تشبه به ارو پائی.

اگر خرافات را به مذهبی وصف نکرده بودند بهتر بود در مذهب اسلام خرافات نیست اگر چیزی هم داخل شده است بضرورت از مذاهب دیگر است.

**نطق شاه درموقع شرفیابی وکلا**

دادگر عرض میکند ایران در ترقی از ترکیه پیش است... شاه سخن او را

۱ ــ اگر منظور از سخنهای بین سنی و شیعه است هنر ناصرالدین شاه بود اما دراین دوره ندانستم کدام خرافات از میان رفت فقط دیدیم که فحشاء قویاً بمیان آمد.

قطع کرده میفرمایند من ترکیه را دیدم (درچهار دیوار زینت و صفای طبیعی بساط خودنمائی) شما میخواهید باین اظهار نگذارید ایران جلو برود... کوشش من اینست که ایران را در طریق ترقی و قبول تمدن جدید وارد کنم (وای برتمدن) آیا مردم حاضر نیستند خود را برای زندگی جدید حاضر نمایند (رقص، قمار، شراب و فحشاء) تا این اندازه هم که پیشرفتی نصیب ایران شده نتیجهٔ اعمال زور و قدرت من است (از عدلیه پیداست) وهمینکه این زور از میان رفت پیشرفت بهر نقطه ای که رسیده باشد متوقف خواهد ماند (رژیم یکنفره غیراز این نتیجه ندارد) از این تاریخ آنچه شد حالاً ومالاً اسباب امیدواری نبود.»

## امتیاز غیرقانونی نفت بحرین

خبری در جراید خارجی و داخلی منتشر گردید که یک سندیکای انگلیسی امتیاز استخراج نفت بحرین را تحصیل نموده ودر آنجا شروع به عملیات اکتشاف و استخراج نموده است.

انتشار این خبر در جراید پایتخت موجب گردیدتا در مجلس از دولت در این مسئله سؤال و از دولت بخواهند که برای جواب حاضر شود.

کاظمی وزیر خارجه در جلسهٔ سوم خرداد ۱۳۱۳ در پاسخ وثوق السلطنهٔ دادور گفت: «دولت در اوایل ۱۳۰۹ اطلاع پیدا کرد که یک سندیکای انگلیسی امتیاز استخراج نفت بحرین را تحصیل نموده و در آن شروع بعملیات استخراجی کرده است. فوراً پروتست شد که این عملیات ناقض حقوق حاکمیت وسلطنت ایران بوده و دولت امتیاز ادعائی را از درجه اعتبار ساقط میداند، در همان موقع یعنی چهار سال قبل سواد این اعتراضات بجامعهٔ ملل ارسال گردیده حالا معلوم میشود شرکت امریکائی نفت استاندارد اویل کالیفرنیا نیز در امتیاز ادعائی شرکت انگلیسی مداخله پیدا کرده وشروع به استخراج نفت در بحرین نموده اند. این امتیازات از ناحیهٔ دولت شاهنشاهی که یگانه مرکز صلاحیت دار برای اعطای این گونه امتیازات در خاک خود میباشد داده نشده واز ناحیه مقاماتی تحصیل شده است که هیچگونه حق وصلاحیت قانونی در اعطای این قبیل امتیازات نداشته و ندارند و این امر خلاف قانون از درجه اعتبار ساقط و مورد اعتراض شدید دولت ایران است.»

بطور یکه ملاحظه میشود دولت که خیلی خود را قدرتمند نشان میداد

هیچگونه اقدام جدی در این مورد بعمل نیاورد و شرکت نفت امر یکائی مشغول استخراج نفت و صدور آن گردید و موضوع همچنان لاینحل باقی ماند حتی پس از شهریور ۲۰ هم اقدامی نشد تا آنکه در مجلس دوره پانزدهم از طرف عباس اسکندری و نگارنده در مجلس مطرح گردید و اقدامی بعمل نیامد تاآنکه محمدرضا شاه استقلال آنرا برسمیت شناخت و افرادی هم که نسبت باین شناسائی اعتراض نمودند مورد تعقیب قرار گرفته و بزندان افتادند.

## سلب حقوق نمایندگان ایلات

پس از آنکه سران عشایر و ایلات از بین برده شدند برای آنکه حق قانونی را که در صدر مشروطیت برای آنها شناخته شده بود سلب نمایند و دیگر بنام ایل نماینده در مجلس شورایملی نداشته باشند و واحد سیاسی شناخته نشوند پهلوی دستور داد در قانون انتخابات که در بدو مشروطیت وضع شده بود تجدیدنظر نموده و قانون جدیدی تصویب نمایند.

میرزا علی اصغرخان حکمت که در آنموقع در کابینه عضویت داشته در خاطرات خود در این مورد چنین نوشته است: «ختم قانونی ملوک الطوائف ــ پس از آنکه در سال ۱۳۱۲ بکلی دستگاه ملوک الطوائفی ونفوذ خانهای عشایر در ایران زوال یافت اعلیحضرت شاهنشاه پهلوی در یافتند که آخرین اثر آن از قوانین ایران نیز باید محو شود و مجلس شورایملی برفنای آن رژیم صحه گذارد و خط بطلان برآن کشیده شود ازاین رو در یکی از روزهای تیرماه ۱۳۱۳ شخصاً در هیئت وزراء به هیئت دولت فرمودند که چون حالا دیگر اثری از ایلات باقی نمانده وهمه جا اسکان شروع شده و در ابنیه وخانه های ساختمانی زندگانی جدیدی مثل سایر افراد پیدا کرده اند لازم است در قانون انتخابات نیز اصلاحی بعمل آید. چون تا آن تاریخ بموجب قانون انتخابات مقننه که در اوایل مشروطیت وضع شده بود هر یک از ایلات را یک واحد سیاسی شناخته و برای هر ایلی یک وکیل یا نماینده در مجلس پیش بینی کرده بودند.

شاهنشاه امر فرمودند که این قانون باید اصلاح شود و افراد ایلات هم مانند دیگر افراد ملّت بطور یکسان در امر انتخابات شرکت نمایند، آقای فروغی نخست‌وزیر وآقای محمودجم وزیر کشور، آقا داور وزیر دارائی مأمور شدند که آن قانون را اصلاح و طرح جدیدی بمجلس پیشنهاد نمایند.

این طرح تهیه شد و در آن پیش‌بینی گردید که بجای یک وکیل برای بختیاری یک نماینده در چارمحال یک نماینده اضافی در حوزهٔ درگز (برای ئیلات شاهسون) وغیره یک وکیل اضافی در اردبیل و مشکین‌شهر و بجای ایل قشقائی یک نماینده در فیروزآباد و برای ایلات خمسه یک وکیل در فسا و داراب منظور داشتند و این لایحه به مجلس تقدیم و تصویب گردید واکنون ملاک عمل است.» (نقل از کتاب سی خاطره ــ علی اصغر حکمت)

## افتتاح دانشکدهٔ فنی

اطلاعات در یکربع قرن در بارهٔ افتتاح دانشکده فنی چنین نوشته است:

«دانشکده فنی در عمارت دارالفنون افتتاح یافت: روز سوم مهر ۳۱۳ مرحوم فروغی به دعوت آقای حکمت دانشکده فنی را افتتاح نمود و پس از نطق کفیل معارف آقای دکتر محمود حسابی کفیل دانشکده گزارش جامعی قرائت نمود و بعد آقای منصور وزیر طرق گفت مملکت احتیاج به متخصصین فنی و مهندسین دارد تا ما را بی نیاز از استخدام خارجی ها برای کارهای عمرانی و ساختمانی که در دست داریم بنماید.

البته وزارت طرق در چند سال اخیر یکصدوشصت محصل باور پا فرستاده که ۶۰ تا ۷۰ نفر آنها مراجعت کرده و مشغول کار شده‌اند ولی هرگز این عده برای احتیاجات مملکت و کارهائی که شروع گردیده کافی نیست.»

## هزاره فردوسی وسبب برگزاری جشن

رضاخان هنگامیکه وارد قزاقخانه شد جوانی بود کاملاً عامی و بیسواد و مطلقاً مکتب و مدرسه ای ندیده بود، واز تاریخ مملکت ایران و رویدادهای چند هزار سالهٔ آن بی خبر بود، مگر آنچه را هنگام سربازی در قهوه خانه ها از نقال ها شنیده بود، با این کیفیت نه میتوانست بخواند و نه بنویسد.

ولی وقتی بدرجهٔ افسری رسید چون فوق العاده باهوش و با استعداد و دارای حافظهٔ سرشاری بود رفته رفته نزد همقطاران خود در موقع بیکاری بمرور مختصر خواندن را یاد گرفت.

چنانکه وقتی بوزارت جنگ رسید در محافل رسمی میتوانست از روی نوشته ای که بخط خوب و درشت برایش تهیه کرده بودند، مطلب را بخواند (نمونهٔ

این قبیل نوشته‌ها را که در جواب رئیس جمهور ترکیه برایش تهیه کرده بودند در مورد مسافرتش به ترکیه ارائه داده‌ایم).

محمدرضا شاه در بارهٔ بی‌سوادی پدرش چنین نوشته است:[۱]

«...سختی و مشقت زندگی، از دست دادن پدر در دوران کودکی ونبودن وسیله باعث شد که رضاشاه در ابتدای عمر بمدرسه نرود و خواندن ونوشتن را نیاموزد.

چون خوب باین عیب پی برد اول از همه از خود شروع کرد. وقتی سنّی از او گذشته بود و در پادگان قصرقجر انجام‌وظیفه میکرد، بدون خجالت وسرافکندگی، با نهایت شهامت وشجاعت شروع بخواندن ونوشتن نمود.

از یکی از همقطارانش که سواد داشت کمک گرفت و بعداز آنکه صبح تا غروب کاری کرده وخسته میشد همانوقتی که سایر همقطارانش بدنبال استراحت و تفریح میرفتند او ساعتهای متمادی می نشست و از روی صبر وحوصله و با پشت کار فراوان بتحصیل می پرداخت.

در روشنائی چراغ کم‌نور، روی کتابها و دفترش خم میشد و با دقت بتعلیمات همقطاری که باو کمک میکرد گوش میداد و مشق خط می نوشت.»

رضا شاه در اوائل سلطنتش برای‌جبران کمبود سواد و معلومات تا چند سال همه روزه عده‌ای را که بقول اورنگ ازهفت نفرتجاوزنمی کرد بقصر سلطنتی فرا میخواند تا آنها با بیان مطالب مختلف بر معلوماتش افزوده و از اوضاع و احوال و تاریخ مملکت ایران آگاهی حاصل نماید. هر یک از این عده هم بفراخور او مطالبی بیان میکردند ولی درعین حال باید مطالب طوری باشد که مورد توجه و پسند پهلوی واقع گردد.

بنابراین بیشتر مطالب از تاریخ و شرح زندگی سلاطین و رجال مشهور گذشته و بلیاتی که در طی قرون واعصار برسر این مملکت وارد آمده بود طی چند ساعت باریابی بیان میکردند. در بعضی از روزها هم بمناسبت موضوعی که مطرح شده بود پهلوی هم شرحی از ناکامی و سختی هائی که در طول زندگی خود کشیده بود بیان میکرد.

در حقیقت این هفت نفر بسمت معلمین او محسوب میشدند که هر یک

۱ ــ نقل از کتاب مردان خودساخته.

بنوبه درس هائی باو میدادند. مثلاً دبیر اعظم بهرامی که مردی مطلع و فاضل و بتاریخ وجغرافیای ایران وارد بود در این زمینه مطالبی بیان میکرد و براطلاعات او می افزود[۱].

همچنین اورنگ که مردی بلیغ و دارای طلاقت لسان و خوش بیان بود از بعضی داستانهای شاهنامه که مورد علاقهٔ پهلوی بود به نظم و نثر افسانه سرائی میکرده است.[۲]

رضاشاه هم بجهاتی شنیدن داستانهای فردوسی را دوست میداشته است، یکی آنکه قصه های جذاب و هیجان آور آن مخصوصاً با آن آب و تابی که اورنگ به آنها میداده مورد توجه او واقع میشد و از همه مهمتر اشعار میهنی آن، نظیر:

چو ایران نباشد تن من مباد بدین بوم و برزنده یک تن مباد

و یا:

همه سر بسر تن به کشتن دهیم ازآن به که کشور به دشمن دهیم

درصورتیکه در بدو تصنیف و به نظم کشیدن نام کتاب مزبور شاهنامه نبوده پس از سپری شدن نیم قرن نام آنرا شاهنامه نهاده اند چون در عصر فردوسی و قبل از آن به سلاطین شاه نمی گفتند و سلطان می نامیدند[۳] اطلاق شاه به

---

۱ ــ کتاب سفرنامه خوزستان بقلم وانشاء دبیر اعظم نوشته شد که بنام سردارسپه منتشر گردیده است. باید اضافه نمود که علت انتشار کتاب مزبور در جلد سوم این دوره تاریخ بیان شده است. نیز کتاب سفرنامه مازندران بقلم دبیر اعظم است. باید اضافه نمود که پهلوی هم حق تعلیم و تعلم او را بوجهی ناپسند اداء نمود یعنی نخست از ریاست دفترش برکنار سپس زندانی و چیزی نمانده بود که او را هم معدوم نماید.

۲ ــ باید توضیح داده شود که اورنگ در نقل مطالبی که از زبان رضاشاه یا در مورد او نقل میکند غالباً مبالغه آمیز و گاهی کاهی را کوهی نشان میدهد و برای خوش آیند محمدرضا شاه در تملق گوئی و مداهنه کاری افراط مینموده ولی در ضمن حقایقی را هم بیان میکند و این تملق گوئی منحصر به اورنگ نبوده بلکه اغلب اشخاص این قبیل تملقات را گفته اند.

۳ ــ سلاطین سامانی ــ غزنوی ــ سلجوقی و خوارزمشاهیان را سلطان میگفتند مانند سلطان ابونصر، سلطان محمود، سلطان مسعود، سلطان سنجر. شاعر گوید: از حلب تا کاشغر میدان سلطان سنجر است ــ و نیز سلطان جلال الدین خوارزمشاه.

در دو سه قرن بعدهم سلطان میگفتند. چنانکه سعدی گوید:

←

سلاطین از دوران صفویه معمول گردید. با این کیفیت حکیم ابوالقاسم فردوسی چون در عصر سلطان محمود زندگی می نمود قطعاً نام کتاب خود را شاهنامه ننهاده است.

بطور یکه تقی زاده در کتاب: «فردوسی و شاهنامه او»ــ سلسله انتشارات آثار ملّی، باهتمام حبیب یغمائی نوشته است:

کلمهٔ شه‌نامه را هم که مخفف شاهنامه است اسدی طوسی در حدود پنجاه سال بعد از فردوسی در گرشاسب‌نامه آورده:

بشه‌نامه فردوسی نغز گوی  که از پیش گویندگان برد گوی

فردوسی بکار نبرده‌ــ فردوسی جای جای کتاب خود و مآخذ آن را به تصریح یا بکنایه بدین نامها یاد فرموده است:

«تاریخ شاهان‌ــ داستان کهن‌ــ داستانهای دیرینه‌ــ دفتر پهلوان‌ــ دفتر خسروان‌ــ سخنهای شاهنشاهان‌ــ نامهٔ باستان‌ــ نامه پهلوی‌ــ نامه خسروان‌ــ نامهٔ شهریار‌ــ نامهٔ شهریان پیش».

در اشعار فردوسی کلمهٔ شاه و شاهنشاه در بارهٔ سلاطین قبل از اسلام بسیار بکار برده شده است، شاید باین مناسبت بعدها نام کتاب را که مربوط بداستانهای باستانی قبل از اسلام است شاهنامه گذارده باشند نه آنکه بمناسبت اینکه چون در زمان سلطان محمود برشتهٔ نظم درآورده نام شاهنامه برآن نهاده باشند.

بکار بردن کلمهٔ شاه مقدم برنام از زمان صفویه معمول گردید. گویا علت هم این بود که بخلفای عثمانی سلطان میگفتند مانند: سلطان سلیم، سلطان محمد فاتح، سلطان عبدالحمید...

وچون شاه اسمعیل اول از سلطان سلیم عثمانی در جنگ چالدران

---

→ خلاف رأی سلطان رأی جستن  به خون خویش باشد دست شستن

و هم گوید:

سلطان چوخشم گیرد بر بندگان حضرت  حکمش رسد ولیکن حدی بود جفا را

حافظ هم گفته است:

جهان فانی و باقی فدای شاهد وساقی  که سلطانیّ عالم را طفیل عشق می‌بینم

شکست سختی خورده وقسمتهائی از آذربایجان به تصرف عثمانی ها درآمده بود و خصومت شدیدی بین آنان ایجاد گردیده بود از آن زمان برای آنکه تشابهی وجود نداشته باشد کلمه شاه در بارهٔ سلاطین صفوی رامقدم برنام‌آورده‌و بعدها نسبت بسلاطین افشاریه وقاجاریه نیز پس از نام بکار برده‌اند مانند: نادرشاه وفتحعلیشاه وغیره.سخن را در این جا کوتاه میکنیم و برسرمطلب میرو یم: بطور یکه گفته شد اشعار حماسی شاهنامه بمذاق پهلوی بیشتر شیر ین میآمده و برای فردوسی ازاین نظر احترامی قائل بوده است. غافل از اینکه فردوسی گو یندهٔ توانای ایران فقط به اشعار حماسی و داستانهای باستانی اکتفاننموده و مطالبی برشتهٔ نظم درآورده که نه تنها مورد علاقهٔ فارسی ز بانان است بلکه نزد خارجی ها و مستشرقین وایران شناسان بسیار پرارج و بها و گرامی میباشد وعلت آنهم این است که حکیم ابوالقاسم فردوسی در انشاء وتصنیف مهم خود ضمن داستان‌سرائی در هر یک از آن افسانه‌ها مسائل و نصایح وحکم ومطالب مختلف اجتماعی و سیاسی و علمی وغیره بکار برده است که طرح آنهمه مسائل از بحث فعلی ما خارج است و باید در بارهٔ آن کتابها نوشت ز یرا کتاب شاهنامه در حقیقت کشکولی است که در آن همه قسم مطلب سودمندی یافت میشود.

در چند سال قبل ز بده‌ای از شاهنامه توسط روحی کرمانی نمایندهٔ اسبق مجلس در پنجاه‌و چهار بخش دسته بندی وجمع آوری شده که برای نمونه فهرست چند بخش آن در ز یر نقل میشود.

«درتوحید وخداپرستی، راستی، عدل و داد، بردباری، وفای بعهد، کوشش در کار، سخاوت، شجاعت، محبت، حرص، میهن‌پرستی، طمع، رشک، قناعت، فروتنی، رازداری، شکیبائی، اعتماد بنفس، عزت نفس، دوراندیشیدن، اغتنام فرصت، مشورت، سخن نیوشیدن، عاطفه، خودستائی، شاد زیستن، احسان، دانش ودانشمندان، ایران، حکمت، ستایش خرد، هنر، اندرز و...»

وآنطوری که باید اشعار شاهنامه را ارائه داده است.حکیم ابوالقاسم فردوسی گفتار خود را که مانند سایر اشعارش در بحر تقارب است از توحید وخداپرستی شروع نموده چنین میگو ید:

بنام خداوند جان وخرد　　کز ین برتر اندیشه برنگذرد
خداوند نام وخداوند جای　　خداوند روزی ده رهنمای

خداوند کیهان وگردان سپهر فروندهٔ ماه وناهید ومهر
زنام ونشان وگمان برتراست نگارندهٔ بر شده گوهر است
به بینندگان آفرینده را نبینی مرنجان دو بیننده را

فردوسی در داستان ضحاک خونریز میگوید که در مقابل سلاطین ستمگر و سفاک هر قدرهم که قوی باشند باید ایستادگی و قیام کرد، همانطور که یکنفر آهنگر پارهٔ چرم پیش‌بند خود را برسر چوب کرد و مردم را بقیام دعوت نمود و بالنتیجه چنان پادشاه مقتدری را از زبر تخت سلطنت بزیر کشید. حکیم ابوالقاسم فردوسی دراین داستان بملت‌ها راه نشان میدهد که در مقابل جباران و حکمرانان ستم‌پیشه وسلاطین سفاک نباید بی‌تفاوت بود و باید بپای خاست تا برای ستمگران درس عبرتی باشد.

در داستان سیاوش وسودابه که از ملکهٔ ایران آن بی‌عفتی بمنصهٔ ظهور رسیده وافکار عمومی را برانگیخته که رستم نزد شاه رفته وآنچنان باو ناسزا گفته که مافوق برآن متصور نیست. زیرا رستم خطاب به شاه چنین میگوید:

بدو گفت خوی بد ای شهریار پراکندی وتخمت آمد ببار
ترا عشق سودابه وبد خویی زسر برگرفت آن کلاه مهی
کنون آشکارا ببینی همی که برموج دریا نشینی همی
از اندیشه وخوی شاه سترگ درآمد بایران زیانی بزرگ
کسی که بود مهتر انجمن کفن بهتر او را زفرمان زن

رستم پس از ادای این کلمات توهین‌آمیز از آنجا روانهٔ قصر سلطنتی شده و بی‌درنگ سودابه (ملکه) را بقتل میرساند که فردوسی دنباله داستان را چنین آورده است:

تهمتن برفت از برتخت اوی سوی کاخ سودابه بنهاد روی
ز پرده بگیسوش بیرون کشید زتخت بزرگیش در خون کشید
بخنجر به دو نیمه کردش براه نجنبید برتخت کاووس شاه

فردوسی در داستان رستم و اسفندیار که ولیعهد ایران بود و پادشاه او را مأمور توقیف رستم و بردن او به پایتخت نموده بود، رستم بی‌مهابا نخست چشم اسفندیار را کور و سپس بقتل میرساند.

و در داستان رستم وسهراب فردوسی از زبان‌رستم خطاب به شاه چنین

میگوید:

من آن رستم زال نام آورم — که ازچون تو شه خم نگیرد سرم
چرا دارم از خشم کاووس باک — چه کاووس پیشم چه یکمشت خاک
چوخشم آورم شاه کاووس کیست — چرا دست یازد بمن طوس کیست
مرا روز پیروزی از داوراست — نه از پادشاه و نه از لشکر است

فردوسی در نصیحت به ابناء بشر چه بسیار گفته و از هر نوع نصیحتی خودداری و کوتاهی نکرده است واین نصایح آنچنان سلیس ونغزاست که افصح المتکلمین سعدی شیرازی اورا بحداعلی ستوده، چنین گفته است:

چه خوش گفت فردوسی پاکزاد — که رحمت برآن تربت پاک باد
میازار موری که دانه کش است — که جان دارد وجان شیرین خوش است[1]

و شیخ بهائی عاملی در کشکول خود چه بسیار از اشعار فردوسی را آورده است.

فردوسی در نقل داستانها تنهاحماسه سرائی نکرده بلکه در هر داستانی منظوری داشته که علاوه بر خداپرستی و نصایح مختلف درسهائی نیز داده است مثلاً در داستان هفت خوان رستم میگوید در مقابل شدائد وسختی ها هر قدر هم غیر قابل تحمل باشد معهذا باید مقاومت نمود.

در ترویج دانش وعلم چنین میگوید:

توانا بود هرکه دانا بود — زدانش دل پیر برنا بود

و همو گوید:

بگفتار دانندگان راه جوی — بگیتی بپوی و بهرکس بگوی
زهر دانشی چون سخن بشنوی — از آموختن یک زمان نغنوی

در مملکت داری و اینکه کارها باید با مشاوره وصلاح اندیشی انجام پذیرد چه بسیار گفته منجمله:

پی مصلحت مجلس آراستند — نشستند و گفتند و برخاستند

در مسئلهٔ فرار فردوسی از دربار سلطان محمود بسیار گفته شده، ولی

---

۱ ــ ناصرخسرو همین معنی را در قالب دیگر ریخته چنین گفته است:

خلق همه یکسره نهال خدایند — هیچ نه بشکن از این نهال و نه برکن

برخی از محققین میگویند موضوع صله نبوده که وی فراراً و مخفیانه راه زادگاه خود را پیش گرفته است بلکه مخالفین وحسودان فردوسی بنای سعایت و بدگوئی را نزد سلطان محمود گذارده‌اند که فردوسی رافضی وشیعی مذهب است و برای اثبات ادعای خود اشعار زیر را دلیل آورده‌اند:

چه گفت آن خداوند تنزیل و وحی — خداوند امر وخداوند نهی
که من شهر علمم علیّم دَرست — دُرست این سخن قول پیغمبراست[1]
گواهی دهم کاین سخن رازاوست — توگوئی دو گوشم پرآواز اوست
علی را چنین دان و دیگر همین — کز یشان قوی شد بهرگونه دین
منم بندهٔ اهل‌بیت نبی — ستایندهٔ خاک پای وصی
ابا دیگران مر مراکار نیست — جزاین مرمرا راه گفتار نیست
حکیم این جهان را چو دریا نهاد — برانگیخته موج ازو تند باد
چو هفتاد کشتی برو ساخته — همه بادبانها برافراخته
یکی پهن کشتی بسان عروس — بیاراسته همچو چشم خروس
محمد بدو اندرون با علی — همان اهل‌بیت نبی و وصی
اگر چشم داری بدیگر سرای — بنزد نبی و وصی گیر جای
گرت زین بدآمد گناه منست — چنینست آئین و راه منست
برین زادم وهم برین بگذرم — چنان دان که خاک پی حیدرم
نباشد جز از بی پدر دشمنش — که یزدان بآتش بسوزد تنش
هرآن کس که دردلش بغض علیست — ازو زارتر در جهان زارکیست

وچون سلطان محمود و پسرش در مذهب تسنن بسیار متعصب بوده کینهٔ عجیبی نسبت به پیروان مذهب تشیع وعلویان داشته‌اند. باید اضافه نمود که علویان هم بعلت مظالم و آزاری که خلفای بنی امیه وعباسیان در حق آنان روا میداشتند ناچار روی بطرف ایران‌آوردند که ایرانیان آنان را بسیار معزز وگرامی میداشتند ودراطراف واکناف ایران پراکنده بودند. در عصر محمود و مسعود غزنوی گرفتار و بدست حکام ستم‌پیشه این دو نفر بقتل‌رسیده‌اند. علویان نیز ناچار بودند در نقاط دور افتاده وکم‌جمعیت پناه برده در امان‌باشند. در تواریخ دیده شده که نامه‌ای از سلطان محمود به حاکم خراسان نوشته شده که شنیده‌ام فلان علوی

۱ ــ این بیت ترجمه کلام نبوی است که میفرماید: ان مدینة العلم وعلی بابها

قرمطی در فلان ده نیشابور در خانهٔ فلان کدخدا اقامت نموده واز او پذیرائی میشود بلا تأمل سر آن علوی را از تن جدا نموده به غزنین بفرستید[۱].

سیدحسن تقی زاده در کتاب «فردوسی و شاهنامهٔ او» درباره مذهب حکیم فردوسی چنین آورده است:

«فردوسی مردی موحد و مسلمانی معتقد و شیعه‌ای مؤمن بوده است راه رستگاری را دین میداند به پیغمبر خدای واصحاب او درود می فرستد

بگفتار پیغمبرت راه جوی  دل از تیرگی ها بدین آب شوی

و به علی بن ابیطالب ارادتی خاص می ورزد

اگر در دلت هیچ مهر علی است  ترا روز محشر بخواهش ولی است

بنده اهل بیت نبی و خاک پای وصی است

منم بنده اهل بیت نبی  سرافکندهٔ خاک پای وصی

از صاحب ذوالفقار ومنبر امید شفاعت دارد

بدان گیتی ام نیز خواهش گراست  که با ذوالفقار است و بامنبر است

و در روز محشر علی ولی را خواهش گر میداند به رستاخیز معتقد است و پند میدهد که پرستش پیشه کن و کار رستاخیز را بساز و بکوش که با دین اسلام بدان سرای روی

بگیتی دراین کوش چون بگذری  که انجام اسلام با خود بری

زیرا ــ فَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ خَیراً یَرَهُ وَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ شراً یَرَهُ[۲]

نگر تا چه کاری همان بدروی  سخن هرچه گوئی همان بشنوی

ابیات بسیار که گواهی آشکار بر یکتاپرستی واسلام قویم این شاعر بزرگ است در شاهنامه پراکنده است. وستایش علی بن ابیطالب را که بازبانی بلیغ ومؤثر است از موجبات خشم محمود بشاعر باید شمرد ــ اشاره بدین نکته را بجا می داند که در بعضی از نسخه ها:

که خورشید بعد از رسولان مه  نتابید برکس زبوبکر به

---

۱ ــ بعضی براین عقیده‌اند که برخی از امامزاده‌های قدیمی از بقایای همان علویان باشد که بدست ایادی سلطان محمود و پسرش بقتل رسیده و یا بمرگ طبیعی مرده‌اند.

۲ ــ سورة الزلزلة (۹۹)ــ آیهٔ ۷ و۸.

عمر کرد اسلام را آشکار بیاراست گیتی چو باغ بهار
پس از هر دوان بود عثمان گزین خداوند شرم و خداوند دین
چهارم علی بود جفت بتول که او را بخوبی ستاید رسول

که در تصریح نام خلفاست (در شاهنامه) نیست والحاقی هم ماند. زیرا میان این دو بیت فاصله نباید باشد که نقل قول پیغامبر است:

چه گفت آن خداوند تنزیل ووحی خداوند امر وخداوند نهی
که من شهر علمم علیّم دراست درست این سخن گفت پیغمبراست

بنابراین فردوسی که از بدگوئیهائی که معاندین نزد سلطان محمود کرده بودند با خبر و در یافته بود که مورد خشم وغضب واقع خواهد شد، برجان خود نگران شده مخفیانه و بطورناشناس غزنین را ترک گفته بطرف موطنش رهسپار گردیده با این کیفیت مدتها در بدر بود تا به طوس رسیده و پس از مدت کوتاهی بدرود حیات میگوید:

ولی نام بزرگ و افکار و آثار گرانبهای او هرگز نمی میرد و همواره زندهٔ جاوید باقی خواهد ماند چنانکه سعدی گوید:

زندهٔ جاویدماندهرکه نکونام زیست کزعقبش ذکرخیرزنده کندنام را

و خود فردوسی گوید:

نمیرم از این پس که من زنده‌ام که تخم سخن را پراکنده‌ام

براثر اندیشه ها و گفته های حکیم ابوالقاسم فردوسی است که پس از یکهزار سال بعضی از کشورها جشن هزاره او را بر پا داشتند و دولت ایران نیز با ساختمان بنای مقبرهٔ فردوسی در طوس یاد آن گوینده توانا را گرامی داشت و جشن هزاره او را بنحوی شایسته بر پا نمود که چگونگی آن از زبان هدایت واطلاعات در یکربع قرن و اورنگ ذیلاً نقل میگردد:

مخبرالسلطنه هدایت در خاطرات وخطرات در بارهٔ جشن فردوسی چنین نوشته است:

**«جشن هزاره فردوسی ۲۰ مهر ۱۳۱۳**

در فرنگ عادتی است که پنجاه سالگی وخصوص هفتادو پنج سالگی را در خانواده ها جشن میگیرند و روز تولد را عیدی بجا میآورند، روز تولد فرزندان نشاطی بر پا میکنند این رسم است که داعی به جشن های صدساله از فوت

بزرگان شده است. در سنهٔ ۱۳۱۳ از فوت فردوسی هزار سال می گذرد و در ارو پا یکدو جشن از این قبیل گرفته شد بعضی را بفکر جشن بنام فردوسی انداخت و فردوسی از شعرای پارسی براندازهٔ این مقام هست ونام او در همهٔ ممالک معروف و ستوده است تحر یک این فکر بیشتر از طرف تقی زاده شد و شاه هم از آنرو که پهلوی بروز کرده وتجدید دورهٔ باستانی را وجههٔ نظر دارد به اقدام در این اثر شوقی ظاهر نمود.

در حوت ۱۳۱۲ مجلس دولت را دعوت کرد که مخارج بنای مقبرهٔ فردوسی را در بودجه بگنجاند شروع بساختمان شد و تدارک جشن همه جا شهرت یافت از هر دیار مستشرقین معروف برای شرکت در جشن حاضر شدند و از ایشان پذیرائی شایان بعمل آمد نوبت آن شد تخمی که فردوسی کاشته بود بثمر رسد چنانکه خود پیش بینی کرده است:

از این پس نمیرم که من زنده‌ام  که تخم سخن را پراکنده‌ام

**هدایت جدالی**

گوهری کاندرسخن فردوسی طوسی نشاند  تانپنداری که کس ازجملهٔ انسی نشاند
اول از بالای کرسی برزمین آمدسخن  اودگر بارش به بالا برد و برکرسی نشاند

وزارت فرهنگ مدالی بیادگار آن جشن سکه کرد ومنتشر نمود یکی هم بمن رسید گزارش جشنها و خطابه ها و مقالات تار یخی که در این موقع ایراد شده بود در دی ماه ۱۳۱۳ بطبع درآمد در مراجعت شاه فرمودند هدایت خوب ازعهده برآمد و مقصودشان مصطفی قلی کمال هدایت بود اخوی زاده گفتم او سالها رئیس تشر یفات وزارت خارجه بود در پذیرائی خارجه ورزش دارد.»

اطلاعات در یک ربع قرن در مورد جشن هزارهٔ فردوسی چنین نوشته است:

«کنگره مستشرقین در تهران: بمناسبت هزارمین سال ولادت حکیم سخنور ابوالقاسم فردوسی طوسی از تمام مستشرقین جهان دعوت شده بود که در جشن هزار ساله فردوسی شرکت کنند و بمناسبت این جشن آرامگاه باشکوه و مجللی که در خور مقام آن شاعر عالیقدر ایران است در طوس بر پا گردید.

بعضی از کشورهای همجوار مثل ترکیه واتحاد جماهیر شوروی علاوه براعزام مستشرقین، بتشکیل جشن هزارمین سال فردوسی در مسکو ولنین گراد نیز



آرامگاه فردوسی در طوس

اقدام نموده و نمایندگانی از ایران نیز بآنجا رفتند و در بسیاری از پایتخت های مهم جهان هم این مراسم برگذار گردید وانجمن آثار ملی بر یاست مرحوم فروغی ومشارکت آقای علاء ومرحوم ارباب کیخسرو شاهرخ اهتمام شایانی در این باره مبذول داشتند.

مملکت باستانی ایران روزگاری درازمهد تمدن بود. سرزمین ایران همواره در هر عصر وزمانی دانش پرور، شاعرخیز و ملت ایران همیشه و در هر عهد و دوره ای دانش دوست و ادب پرست بود وامروز خوشحالیم که اساتید بزرگ و پرفسورهای عالیقدر مستشرق دول را در پایتخت مملکت می بینیم که با علاقه شایانی برای شرکت در جشن هزارمین سال شاعر شهیر ایران جمع شده اند.

اولین جلسه کنگره مستشرقین روز دوازدهم مهر ماه ۳۱۳ بوسیله مرحوم فروغی رئیس الوزراء در تالار دارالفنون افتتاح یافت. علاوه بر مستشرقین از ملل مختلف عالم که عده زیادی بودند، نمایندگان خارجی وعموم فرهنگیان و اساتید نیز در این مراسم شرکت کرده بودند.

مرحوم فروغی گفت آقایان مستشرقین محترم که از راههای دور رنج سفر را بر خود هموار کرده اید برما منت گذاشتید اما در این اقدام خق داشتید زیرا که فردوسی اگر چه جسماً مقید بعلائق ایرانیت است روحاً فرزند انسانیت است بلکه

اگر اجازه بدهید عرض میکنم یکی از پدران انسانیت است و از اینکه در قبول این زحمت فی الواقع دعوت فردوسی را اجابت فرموده اید و چون دعوت کننده فردوسی باشد میتوان گفت: بُعد منزل نبود در سفر روحانی.

پس از انجام تشریفات مرحوم حاج محتشم السلطنه اسفندیاری بسمت ریاست و پرفسور کرستنسن دانمارکی و پرفسور سار آلمانی به نیابت ریاست و پرفسور هانری ماسه فرانسوی وآقای عبدالوهاب عزام مصری بسمت منشی گری وآقای دکتر صدیق بریاست دارالانشاء کنگره انتخاب شدند و جلسات کنگره از همان روز تشکیل گردید.

در جلسه اول تلگراف مولوتف رئیس شورای کمیسار یاهای شوروی و کفیل کمیسار یای خارجه شوروی، وزیر خارجه انگلستان و سایر تلگرافاتی که از رجال وانجمن های فرهنگی وادبی و رؤسای کشورها در زمینه تبریک بمناسبت عید رسمی جشن هزار ساله شاعر ملی ایران مخابره شده بود قرائت و جواب های لازم که از طرف رئیس الوزراء و وزیر خارجه وخود کنگره صادر گردید نیز خوانده شد.

در جلسه بعد سردینس راس مستشرق معروف انگلیسی و رئیس مدرسه السنه شرقیه لندن باطلاع کنگره رسانید که در لندن نیز برای تجلیل از مقام شامخ شاعر بزرگ ملی ایران جشن هائی منعقد خواهد گردید و پروگرام آن را خواند و هر یک از مستشرقین خطابه های جالب توجهی ایراد نمودند و این کنگره ومراسم، اهمیت جهانی یافت و جریان آن بتمام دنیا مخابره میشد.

جشن هزار ساله فردوسی در مشهد: پس از هشت روز اقامت مستشرقین وعلمای جهان در تهران و انعقاد جلسات کنگره مستشرقین و پذیرائی ها و مهمانی هائی که از آنان بعمل آمد مستشرقین تحت پروگرام و تشریفاتی که قبلاً تنظیم شده بود بمشهد عزیمت نمودند تا در جشن هزارمین سال فردوسی که در مشهد بر پا میگردید شرکت جویند. مرحوم فروغی رئیس الوزرا و بعضی از وزیران نیز حرکت کردند روز بیستم مهر ۳۱۳ مستشرقین وارد مشهد شدند و در مهمانخانه ومنازلی که برای اقامت آن ها ترتیب داده شده بود اقامت نمودند و در مراسم جشنهائی که بر پا شده بود شرکت جستند و پذیرائی شایانی از آنها بعمل آمد. آقای مسعودی مدیر اطلاعات نیز در مراسم جشن و تشکیل جلسات کنگره وآئین

افتتاح آرامگاه شرکت داشت وهمه‌جا با مهمانان ارجمند ایران بود.

مراسم افتتاح آرامگاه فردوسی: تلگراف زیر روز ۲۱ مهر ۳۱۳ بامضای آقای مسعودی در خصوص جریان افتتاح آرامگاه بچاپ رسیده است.

تهران ــ اطلاعات: الساعه که ساعت ۵ بعدازظهر جمعه ۲۰ مهر است مراسم جشن افتتاح آرامگاه فردوسی با جلال و شکوه کامل خاتمه‌پذیرفت و این تلگراف را از همین‌جا از گیشه پست‌وتلگراف که در محل آرامگاه فقط برای جشن امروز دایر گردیده است و تمبر مخصوص جشن هزار ساله طبع و مخصوص همین روز توزیع میگردد تقدیم میدارم. سرزمین طوس امروز بهترین و با افتخارترین ساعات را بخود دید. آرامگاه باعظمت فردوسی بارتفاع ۱۸ متر در ٤۰ مترمربع زمین از سنگهای ذی‌قیمت مرمر صیقلی شده معدن خلج بالا رفته و بسیار جالب توجه میباشد.

ساعت چهار بعدازظهر بود که مستشرقین و دانشمندان خارجی و سایر مدعوین داخلی و خارجی همه با لباسهای تمام رسمی آرامگاه را حلقه‌وار در آغوش گرفته و در همین موقع اعلیحضرت همایونی پس از چند دقیقه استراحت بمحوطه آرامگاه وارد در مقابل صف مستشرقین قرار گرفته و نسبت بهر یک ابراز تفقد فرموده دست دادند و از شرکت آنها در جشن ابراز مسرت نموده واغلب دانشمندان و مستشرقین طرف صحبت قرار گرفتند و بعد اعلیحضرت از پله‌های آرامگاه بالا رفته پشت‌میز خطابه نطق افتتاحیه را ایراد نمودند.

شاه درباره حکیم ابوالقاسم فردوسی چه گفت: متن خطابه از اینقرار بود: «بسیار مسروریم از اینکه بواسطه پیش آمد جشن هزار ساله فردوسی موفق میشویم که وسایل انجام یکی از آرزوهای دیرین ملی ایران را فراهم آوریم و با ایجاد این بنا درجه قدردانی خود و حق‌شناسی ملت ایران را ابراز نمائیم. رنجی را که فردوسی طوسی در احیای زبان و تاریخ این مملکت برده است ملت ایران همواره منظور داشته واز اینکه حق آن مرد بدرستی ادا نشده بود متأسف و ملول بوده است. اگر چه ایرانیان با علاقه‌ای که به مصنف شاهنامه دارند قلوب خود را آرامگاه او ساخته‌اند ولکن لازم بود اقدامی بعمل آید و بنائی آراسته گردد که بصورت ظاهر هم نماینده حق‌شناسی عموم این ملت باشد بهمین‌نظر بود که امر دادیم در احداث این یادگار تاریخی بذل مساعی بعمل آید. صاحب شاهنامه

به افراشتن کاخی بلند که از بادو باران حوادث گزند نمی یابد نام خود را جاو یدان ساخته و از این مراسم وآثار بی نیاز میباشد ولکن قدردانی از خدمت گزاران وظیفه اخلاقی ملت است واز ادای حق نباید فرو گذار نمود مسرت و خرسندی خاطر ما بدرجه کمال رسید از اینکه مشاهده کردیم جماعتی از دانشمندان که دوستان ما و دوستان صنایع و ادبیات ما هستند از اکناف جهان وراههای دور به آرامگاه حکیم سخن پرداز ما شتافته و در اظهارشادمانی و قدردانی با ما همقدم شده اند با ابراز خشنودی و خرسندی از این احساسات محبت آمیز حضار را باجرای مراسم افتتاح دعوت می نمائیم».

اورنگ (شیخ الملک) نماینده اسبق مجلس در سالنامه دنیا (بیست وسومین) در صفحهٔ ۲۴۰ تا ۲۴۲ در زیر عنوان «روز یکه شاه فردوسی شاعر حماسه سرای ایران را شناخت» خاطرات خود را چنین نوشته است.

از جمله خاطرات بسیار هیجان انگیز که از رضا شاه کبیر بیاد دارم و مثل اینکه امروز بود که با آن صحنه رو برو شده بودم مربوط بروزی از روزهاست که رضاشاه، آن مرد مقتدر و سرباز رشید و دلاوری که از هیچ به تخت شاهی رسید های های گریست. گریه رضاشاه برای زن و فرزند نبود، برای وضع اسف بار دسته ای از مردم نبود، برای وقوع زلزله و زیر آوار رفتن جماعتی از افراد نبود، برای شیوع بیماری و با و ابتلاء مردم سرحدی مانند سیستان و بلوچستان باین بیماری نبود بلکه خواندن یک بیت شعر او را بهیجان آورده بود و اشک از دیدگان او جاری ساخته بود.

من اگر بخواهم خاطرات شرفیابیهای پنج سال متوالی خود را که هر روز در ساعت معین صورت میگرفت شرح بدهم تمام صفحات سالنامه دنیا کفاف این خاطرات را نخواهد داد. هر روز که بعداز صرف ناهار باتفاق دکتر امیراعلم سرلشکر علی نقدی (سردار رفعت)ـ حسین شکوه (شکوه الملک) محمد ابراهیم خان علم (امیر شوکت الملک)ـ سرلشکر خدیار خان و امیرنظام گروسی (همدانی) شرفیابی حاصل میکردیم بعداز پایان شرفیابی هم شاه مقتدر ایران را بتاریخ ایران آشناتر ساخته بودیم و هم اینکه با صحنه های هیجان انگیزی رو برو میشدیم که هیچگاه از خاطره ها نمیبردیم.

شاید خوانندگان محترم و معزز سالنامه دنیا اطلاع نداشته باشند انگیزه

رضاشاه در بر پا کردن آرامگاه بر سر مزار شاعر حماسه سرای ایران واقع در طوس روی چه اصلی بوده است. شاه خود ساخته ایران که او اقرار داشت سر باز ساده و بی چیز و بی یار و یاور بوده و ترقیات او در قشون آنروزی ایران قشونیکه اراده صاحب منصبان روسیه تزاری مافوق همه چیز بود اتکاء به نفس بود در صورتیکه تحصیلات نظامی نداشت وحتی خواندن و نوشتن زبان فارسی را در زمان درجه داری و در زیر چراغ کم نور و در شبهای دراز زمستان و بوسیله همقطاران خود فرا میگرفت مسلماً در این وضع وحال از فردوسی طوسی شاعر حماسه سرای ایران اطلاعاتی نداشت تا چه رسد باینکه باشعار شاعر بزرگ ایران زمین و زنده کننده زبان پارسی آشنائی داشته باشد.

هر روز در شرفیابیهای بعدازظهر خود در قصر شاه واقع در خیابان سپه رو بروی دانشکده افسری که حالیه قصر علیاحضرت ملکه پهلوی (ملکه مادر) میباشد شاه از ما هفت نفر شرفیاب شوندگان میخواست بشرح داستانهای مهیج میهنی وگفتن حکایات و قصص بپردازیم و تمام داستانها و حکایات و قصص هم با اشعار میهنی که حاکی از سلحشوری ونموداری از دلاوری فرزندان وطن میباشد توأم باشد.

رضاشاه در سال پنجم سلطنت خود بود و خوب بیاد دارم این صحنه در یکی از روزهای بسیار سرد زمستان سال ۱۳۰۸ خورشیدی بوقوع پیوسته بود. آنروز ساعت یک ونیم بعدازظهر به پیشگاه شاه باریافته بودیم. حال واحوال شاه مانند روزهای قبل بود یعنی خواب بعدازظهر خود را انجام داده بود ولباس نظامی را برتن کرده بود و وارد سالن بزرگ قصر شخصی خود شده بود و طبق معمول قدم زدن در این سالن نسبتاً بزرگ را آغاز نمود. اولین سیگار زرین که شاه از قوطی سیگار خود خارج ساخت و پکی بآن زد هوشداری به هر یک از ما هفت نفر شرفیاب شوندگان داده بود تا بشرح داستانهای مهیج میهنی و بیان حکایات و قصص بپردازیم زیرا رضاشاه هر روز از روز پیش بیشتر و بهتر باین داستانهای تاریخی و حکایات باستانی و قصص اصیل ایرانی علاقمند میگردید و عجیب اینکه بعلت داشتن هوش سرشار وخارق العاده هرچه برای او شرح میدادیم بخاطر میسپرد وگاهی اتفاق میافتاد که وسط صحبت اشاره بیکی از داستانهائی که چند ماه قبل بشرح آن پرداخته بودیم مینمود و مثلاً میگفت داستان امروز چه شباهتی به داستان

آنروز دارد.

سرلشکر علی نقدی (سردار رفعت) و پدر سپهبد علی اصغر نقدی وزیر اسبق جنگ که تا آخرین ایّام عمر خود در همه سفرها و حضرها در التزام شاه بود و رضاشاه به از جمله از افسرانی که ابراز محبت میفرمود یکی همین سرلشکر علی نقدی بود آنروز بمناسبتی صحبت از اسکندر مقدونی کرد. رضاشاه اسکندر را آنطور شاید و باید نمیشناخت. شاه همینقدر میدانست اسکندر مقدونی با یورش خود بایران لطمه بسیار بامپراطوری آنروز ایران زده بود. آنروز شاه در اطراف اسکندر و وضع و موقعیت او در یونان سؤالاتی را مطرح نمود و شکوه‌الملک آنچه از هرودت مورخ شهیر یونانی بیاد داشت و کتابهای این تاریخ‌نویس یونان باستان را مطالعه کرده بود و بخاطر سپرده بود بعرض شاه رسانید و مخصوصاً این نکته را برای رضاشاه توصیف کرد که واقعاً اسکندر وجود داشت و اسکندر مقدونی باسپاه جرار خود بایران حمله نمود و به تاراج خزانه ایران پرداخت ولی هرگز هرودت تاریخ‌نویس یونانی صحبت از آتش‌زدن تخت جمشید و تاراج نمودن خزائن و نفائس ایران نمیکند.

رضاشاه سخن شکوه‌الملک را قطع نمود وسؤال کرد آیا مورخین ایران چه در زمان اسکندر و چه سالهای بعداز اسکندر سخن از اسکندر گفته‌اند؟

بعرض رسید فقط فردوسی طوسی در این باره روایتی نمود و روایت خود را بشعر سروده و روایت شاعر طوس هم یکهزار و پانصد سال بعداز آن واقعه نامیمون بلباس شعر درآمده بود و بغیراز این آنچه از اسکندر و کارهای او در ایران وحکمرانی در باستانی‌ترین سرزمین دنیا بجای مانده زبان بزبان نقل شده و از نسلی به نسل دیگر رسیده و مسلماً ماهیت اصلی خود را از دست داده ومعلوم هم نیست داستانهای مربوط باسکندر که اکنون در سرزبانها میباشد بافسانه شبیه باشد و یا تا حدودی به حقیقت نزدیک بوده باشد.

رضاشاه که شیفته فردوسی شده بود و روزی نبود که شرفیابی حاصل نمائیم و سخن از فردوسی بزبان نیاوریم و اشعاری از دیوان فردوسی و شاهنامه این استاد سخن پارسی نخوانیم با ولع خاص و درحالیکه چشمان تیزبین خود را متوجه نگارنده این مقاله نموده بود فرمود آیا از فردوسی چیزی و مطلبی مربوط به اسکندر بیاد دارید؟

عرض کردم جالبترین روایت فردوسی که داستان این روایت به نظم درآمده مربوط به حرکت دادن (روشنک) دختر دارا پادشاه ایران زمین از اصفهان به پارس یا تخت جمشید کنونی میباشد و شاید در تاریخ ایران نظیر چنین روایتی نقل نشده و تاکنون روایتی به طول و تفصیل و یا اصالت روایت روشنک دختر دارا شنیده نشده باشد و این روایت را واقعاً فردوسی طوسی توانست باطبع وقاد خود زنده نماید و روح بآن بدهد و مسلماً تا دنیا باقیست چون شاهنامه فردوسی باقی خواهد بود داستان دختر دارا هم ورد زبانها خواهد بود.

وقتی باینجا رسیدم سکوت اختیار نمودم ولی شاه عصبانی شد و فرمود چرا شرح داستان را نمیدهید. شما مرا دچار التهاب درونی کرده‌اید ولی سکوت اختیار میکنید و نمیخواهید این روایت را چه در لباس نثر و چه در لباس نظم بزبان بیاورید؟

عرض کردم طبق معمول همه روزه چون باید درباره هر داستانی بطور ایجاز و اختصار بشرح داستان پرداخته شود مگر اینکه اراده اعلیحضرت به شرح مفصل داستان بوده باشد از اینجهت از نقل روایت روشنک دختر دارا خودداری شد در صورتیکه شرح این روایت در خاطرم میباشد و الساعه بازگو خواهم کرد.

رضاشاه که در موقع شرح هر داستان و حکایت و قصه‌ای دور سالن را می پیمود و آهسته‌آهسته قدم میزد و چشمان خود را هم به نقش و نگار قالی مفروش در سالن میدوخت در اینوقت از قدم زدن باز ایستاده بود و مقابل جمع شرفیاب شوندگان قرار گرفت زیرا باندازه‌ای دچار احساسات شده بود و برای شنیدن ماجرای اسکندر یونانی بی تابی میکرد که حقیقتاً روی پای خود بند نبود.

عرض کردم شبی که قرار براین شده بود روشنک دختر دارا را از اصفهان به حرکت درآورده و به سرزمین پارس نزد اسکندر مقدونی که در قصور افسانه‌ای تخت جمشید رحل اقامت افکنده بود ببرند اسکندر مقدونی که نه بزبان ملی ایرانیان آشنائی داشت و نه رسوم ملی ایرانیان را میدانست دستور اکید صادر کرد که قبل از اینکه روشنک دختر شاهنشاه ایران را از اصفهان حرکت بدهند شهر را غرق در نور چراغ نموده و طاق نصرتهای متعدد برپا کرده و همه نقاط شهر را آئین بسته و تمام مردم شهر خود را آماده برای شرکت در این جشن ملی نمایند ولی مردم شهر چگونه میتوانستند این دستور اسکندر را که با حمله خود میهن آنها را

بتصرف درآورده بود و به غرور آنها لطمه وارد ساخته بود و پادشاه آنها را دچار شکست نموده بود اجراء نمایند. مردم اصفهان مانند مردم همه شهرهای ایران لباس ماتم برتن داشتند وعزای ملی اعلام کرده بودند و بخاطر میهن و وضعی که ایران زمین پیدا کرده بود بشدت افسرده خاطر بودند و همه مردم با شروع مقاومت منفی از هرگونه همکاری با اسکندر و لشکریان او خودداری میکردند. دستور اسکندر نه یکبار بلکه پنج بار صادر گردید و با وسائل آنروزی ایران و سایر ممالک دنیا بمردم شهر اصفهان ابلاغ شد و اسکندر مخصوصاً تأکید کرده بود اگر دستور او اجراء نشود خونها در شهر ریخته خواهد شد و زندگی برعموم مردم شهر تیره وتار خواهد گردید.

مردمیکه همه چیز خود را از دست داده بودند و امپراطوری عظیم ایران و پارس بدست یک مرد اجنبی از بین رفت و پادشاه آنها به شهادت رسید و همین مرد عیاش و هوس‌ران کار را بجائی رسانیده است که میخواهد دختر همان پادشاه را تصاحب نماید و بهمسری برگزیند معلوم است چه حال و احوالی دارند و احساسات آنها چگونه بجوش آمده است ولی دستور اسکندر مقدونی آنچنان بموقع اجرا نهاده شد که حتی یکنفر از سکنه اصفهان جرئت عدم همصدائی با خواسته اسکندر پیدا نکرد و همه با ناراحتی بسیار و چشمانی اشکبار اقدام به بر پا کردن جشن نموده و جشن آنها در هر کوی و برزنی بر پا شده و تمام نقاط شهر غرق در چراغان گردیده و طاق‌نصرتهای بسیار ساخته شده و آهنگ‌های شادی از هرگوشه شهر نواخته گردیده در صورتیکه این آهنگها در گوش ساکنین شهر آهنگهای ماتم وعزا میباشد. فردوسی شاعر حماسه‌سرای ایران این احساسات درون مردم اصفهان را به نظم آورده والحق خوب آنرا تشریح کرده است.

رضا شاه آنچنان دچار هیجان والتهاب درون شده بود که حتی حاضر نبود که من یک ثانیه تأمل نمایم تا زودتر وضع مردمی را که مملکت و شاه خود را از دست داده و حال نیز دختر شاه را هم از دست میدهند تا فرمانده غالب کام دل از او برگیرد از زبان فردوسی عرض نمایم. بلافاصله پرسید: آن شعر کدام است؟ عرض کردم:

به بستند آذین بشهر اندرون  لبان پرزخنده‌دلان پرزخون

همینکه این بیت را از زبان خارج ساختم شاه بی اختیار شروع به گریه

نمود و قطرات اشک از چشمان رضاشاه بروی گونه هار یخت. هم من و هم سایر شرفیاب شدگان در واقع اولین بار بود که اشک شاه را میدیدیم ز یرا شاه مقتدر و رشید ایران که در زمان سر بازی ناملایمات بسیار دیده بود و فراز ونشیب های فراوان را طی کرده بود و خفت و خوار یها را ز یاد تحمل نموده بود و اوامر دور از انتظار وغیرقابل تصور وشاق ازفرماندهان خوددر یافت مینمودهرگزگر یه نکرده بود ولی آنروز آنچنان تحت تأثیر داستان روشنک دختر دارا و تقاضای شاق اسکندر از مردم شهر اصفهان قرار گرفته بود که بمجرد استماع اولین بیت از قصیده فردوسی های های گر یست. براستی آنروز شاه در حدود ده دقیقه گر یست.

او کلاه را از سر برداشت وجلوچشمان خود قرار داد تا ما گر یه او را نبینیم. دستمال را از جیب خارج ساخت و گر یه خود را پاک میکرد ولی هر لحظه گر یه شاه بیشتر میشد و شاه که در آن ایام در سنین ۵۸ سالگی بود و عمری را پشت سر نهاده بود درست مثل جوانی که دچار احساسات درون شود میگر یست وسعی هم میکرد بدون کوچکتر ین صدائی اشک از دیدگان فرو بر یزد. نه من و نه دکتر امیر اعلم وامیر شوکت الملک علم و نه شکوه الملک وامیرنظام همدانی و سردار رفعت نقدی و بالاخره سرلشکر خدایار خان جرئت نداشتیم که از شاه بخواهیم از گر یه خودداری نماید. او میگر یست و ماهم بشدت ناراحت بودیم و روی پای خود بند نبودیم.

در اینوقت شاه کلاه را از برابر صورت خود برداشت و در سرگذاشت در حالیکه چشمان ایشان بشدت سرخ شده بود و قطرات اشک همچنان در روی صورت سراز یر بوده است.

رضا شاه در همین حال که احساسات گلوی او را میفشرد وصدای او تغییر پیدا کرده بود فرمود: شاید مردم تصور نمایند من از شعر بدم میآید و یا از زبان شعر سر در نمیآورم و نفهمم که شاعر چه میگو ید. آخر چرا از شعر بدم بیاید و معنی شعر را نفهمم و بررسی کجای این شعر و نظایر این اشعار قابل فهم برای کسانی مانند من نمیباشد. از این قبیل اشعار مخصوصاً اشعار (شیخ ابوالقاسم فردوسی) بسیار خوشم میآید و از شنیدن آن مسرور و در عین حال دچار احساسات میشوم و ای کاش هزارها از قبیل فردوسی در این مملکت پیدا میشدند که ایمان وعشق بوطن را در مردم این مملکت و در طول اعصار و قرون ایجاد میکردند چون مملکت

ما بخاطر همین اشعار و روایات و داستانهای تاریخی زنده است و مردم با شنیدن آنها بوجد و سرور در میآیند و خود را باجنبی نمیفروشند و ملیت خود را از یاد نمیبرند. رضاشاه تمام این اظهارنظررا باز بان گریه و چشمانی اشکبار بیان میکرد و در آنروز ما قبل از موعد مقرره تصمیم به ترک مجلس شاه گرفتیم چون شاه بشدت از داستان روشنک دختر دارا و اسکندر مقدونی منقلب شده بود و انقلاب درون او که ناشی از احساسات میهنی بود ادامه داشت و شرح سایر داستانهای تاریخی هم برای او بی فائده بود.

شاه همیشه نام فردوسی را با عنوان (شیخ) بزبان میآورد و ارادت رضاشاه به شاعر توانای ایران در جلسات بعد بوضوح نمایان بود چون هرچه داستان در روزهای بعد برای رضاشاه کبیر حکایت میکردیم نقل از شاهنامه بوده است.

گریه رضاشاه در آنروز که تحت تأثیر یکی از ابیات شاهنامه قرار گرفته بود و بمجرد شنیدن یک بیت آن به گریستن پرداخت و اختیار را هم از کف داد باعث شد که هزاره فردوسی در سال ۱۳۱٤ خورشیدی با آن شکوه وجلال در تهران و طوس بر پا شود و بدستور شاه از کشورهای مختلف جهان بسیاری از دانشمندان ایرانشناس بایران دعوت شوند و در هزارمین سال تولد شاعر حماسه سرای ایران شرکت نمایند و این جشن که شاه در آن مدخلیت داشت آنچنان بافروشکوه بر پا گردیده بود و دولت در تأمین مخارج جشن ذره‌ای کوتاهی ننمود که هنوز که هنوز است خاطره جشنهای هزاره فردوسی در اذهان باقی می باشد و دانشمندان خارجی و شرق‌شناسان شهیر که در قید حیات میباشند و در هزارمین سال تولد فردوسی شرکت نموده بودند جریان سفر بایران و شرکت در جشنهای فردوسی را همچنان در خاطر داشته و دارند.

بطوریکه خوانندگان سالنامه دنیا میدانند رضاشاه در طول سلطنت خود فقط درباره یکی از شاعران ایرانی تا باین حد دست و دلبازی نمود و قناعت را پیشه دولت نساخت و مرتباً در جریان کارهای مربوط به مراسم جشن بود و آرامگاه شاعر را هم شخصاً با ایراد نطق افتتاح کرد و ساعتی در داخل آرامگاه نوبنید اقامت نمود و براز ونیاز با شاعر پرداخت و ابیاتی از اشعار شاهنامه را که بر در و دیوار آرامگاه حک شده بود نه یکبار بلکه چند بار خواند چون او با اشعار حماسی فردوسی خوگرفته بود وحتی بعضی از ابیات شاهنامه را از حفظ داشت.

بمناسبت جشن‌وارهٔ طوس نشریه‌ای توسط ضیاءالدین سجادی گردآوری و بطرز زیبائی بنام «جشن‌واره طوس ۱۳۵٤» چاپ و منتشر گردید که قسمتهائی از آن نشریه در ذیل نقل میگردد.

بسی یاد نام نکورانده شد — بس دفتر باستان خوانده شد
زهرگونه رایی فکندند بن — پس آنگه گشادند بند سخن
که فردوسی طوسی پاک مغز — بدادست داد سخن‌های نغز
به شهنامه گیتی بیاراسته است — بدان نام نیکو همی خواسته است
توهم شهری اورا و هم پیشه‌ای — هم اندر سخن چابک اندیشه‌ای
بدان همره از نامهٔ باستان — به شعر آر خرّم یکی داستان

به شهنامه فردوسی نغزگوی — که از پیش گویندگان برد گوی
بسی یاد رزم یلان کرده بود — از این داستان یاد ناورده بود
من اکنون زطبعم بهار آورم — مر این شاخ نورا ببار آورم

اسدی طوسی وفات ٤٦٥ هـ ق از گرشاسب‌نامه

«استاد ابوالقاسم فردوسی از دهاقین طوس بود از دیهی که آن دیه را باژ خوانند... فردوسی در آن دیه شوکتی تمام داشت... و شاهنامه به نظم همی کرد و بیست پنج سال در آن کتاب رنج برد والحق هیچ باقی نگذاشت، وسخن را به آسمان علیین برد، و در غدو بت به ماء معین رسانید و کدام طبع را قدرت آن باشد که سخن را بدین درجه رساند که او رسانیده است درنامه‌ای که زال همی نویسد به سام نریمان در آن وقت که بارودابه دختر شاه کابل پیوستگی خواست کرد من در عجم سخن بدین فصاحت نمی بینم و در بسیاری از سخن عرب هم.

نظامی عروضی سمرقندی چهار مقاله تاریخ تألیف ۵۵۰ هـ ق

آفرین بر روان فردوسی — آن همایون نژاد فرخنده
او نه استاد بود و ما شاگرد — او خداوند بود و ما بنده

منسوب به انوری متوفای ۵۸۷ هـ ق

شمع جمع هوشمندان است در دیجور غم — نکته‌ای کز خاطر فردوسی طوسی بود
زادگان طبع پاکش جملگی حوراوشند — زاده حوراوش بود چون طبع فردوسی بود

ای تازه و محکم از تو بنیاد سخن
هرگز نکند چون تو کسی یاد سخن
فردوس مقام بادت ای فردوسی
انصاف که نیک داده ای داد سخن

منسوب به ظهیر فاریابی متوفای ۵۹۸ هـ ق

تا طبع ترا نماند پروای سخن
نامد گهری برون ز آوای سخن
زان گونه که بد رسول ما ختم رسل
بر طبع تو ختم گشت انشای سخن

نجیب الدین نریمان نقل از مجمل فصیحی خوافی

درخواب شب دوشین من با شعرا گفتم
کای یکسره معنیتان با لفظ بهم درسی
شاعر ز شما بهتر شعر آنِ که نیکوتر
از طایفهٔ تازی وز انجمن فُرسی
آواز برآوردند، یکرو یه بمن گفتند
فردوسی و شهنامه، شهنامه و فردوسی

امامی هروی متوفای ٦٦٧ هـ. ق

چه خوش گفت فردوسی پاکزاد
که رحمت بر آن تربت پاک باد
میازار موری که دانه کش است
که جان دارد و جان شیرین خوش است

سعدی وفات ٦٩٤ هـ. ق

سکه ای کاندر سخن فردوسی طوسی نشاند
تا نپنداری که کس از زمرهٔ فرسی نشاند
اول از بالای کرسی بر زمین آمد سخن
او دگر بارش به بالا برد و بر کرسی نشاند

ابن یمین فریومدی وفات ۷٦۹ هـ. ق

«من برآنم که پرستشگاه ذوق را دو باره باید بنا نهاد. ولی منظور از تجدید بنای آن این است که آن را بزرگتر سازیم و این پرستشگاه، پانتئون تمام آدمیان شریف و بزرگوار باشد، تمام کسانی که بر میزان لذتها و معیارهای فهم بشری، به طرز شایان توجه وقابل دوام، افزده‌اند. هُمِر همیشه وهمه جا نخستین کس خواهد بود به مانند یکی از خدایان، اما پشت سرِ او، سه شاعر محتشم دیده می شوند، سه هُمر که مدتها از وجود آنها بی خبر بوده ایم در صورتیکه آنان نیز برای ملل کهن سال آسیا حماسه های عظیم و معزّز ساخته اند: والمیکی و یازای هندیان و فردوسی ایرانیان، در قلمرو ذوق و قریحه خوب است دست کم بدانیم که چنین کسانی وجود دارند و نوع بشر را مجزا نکنیم».

(سنت بوو ــ وفات ۱۸٦۹ م ــ فردوسی وحماسهٔ ملی، تألیف هانری ماسه، ترجمهٔ مهدی روشن ضمیر)

«اگوست امپراتور روم گفته است که وقتی رم را در یافت همه‌جا آجر بود و چون آن را بازگذاشت همه‌جا مرمر. فردوسی نیز کشور خود را تقریباً بدون ادبیات یافت و شاهنامه‌ای بدان بازگذاشت که نویسندگان بعدی تنها توانستند از آن تقلید کنند، بی‌آنکه از آن برتر روند. حماسه‌ای که به راستی می‌تواند با همه رقابت کند و در تمام آسیا منحصر به فرد به نظر میرسد همانطور یکه حماسهٔ همر در اروپا چنین است».

(کوول Cowell خاورشناس ــ فردوسی وحماسهٔ ملی ــ تألیف هانری ماسه ــ ترجمه روشن ضمیر)

«آنجا که سراینده از روح ملی راستین به شور آمده باشد دستاوردش به زودی همگانی می‌شود، اجازه می خواهم موردی رایاد کنم که ثابت می‌کند که ایرانیان چنین ارج و احترامی به فردوسی میگذارند برای آن است که دستاوردش با سنت‌ها و روایت‌های ملی مطابقت دارد».

(ژول مول ــ وفات ۱۸۷٦ م ــ دیباچهٔ شاهنامه، ترجمهٔ جهانگیر افکاری ترجمهٔ دیباچه و چاپ شاهنامهٔ مول)

«فردوسی مظهر اصالت نژاد ایرانی است، به افتخار ومعنویت ایمان دارد. بشردوست است وانسانی فکر میکند. خوبی را صمیمانه دوست دارد، و پیشرفت مدنیت را مأموریت وهدف واقعی بشر میداند.

این قهرمان برای ما بیگانه نیست، از خودماست.

فردوسی، حافظ، خیام، سه نمایندهٔ برجستهٔ این اعجاز شگفت انگیزی هستند که ادبیات ایران، نام دارد. و وجود آن بالاترین سند بقاء وثبات نبوغ نژاد آریایی در غم انگیزترین و تلخ‌ترین ماجراهای تاریخ آسیاست».

«ارنست رنان ــ وفات ۱۸۹۲ م ــ مطالعات تاریخی وسفرها نقل ازکتاب ایران درادبیات جهان جلد اول)

«مهارت استاد در حکایتهای لیریک شاهنامه مانند مرثیهٔ مؤثر مرگ پسرش و سرود مازندران و نظایر آن جلوه می کند. این هنر در اشعار دیگر متفرقه که به او نسبت داده شده و بعض آنها مسلماً ازو نیست، کمترست، ولی در باب حماسه وداستان باید گفت وی نه تنها خلاقیت داشته بلکه یکی از بزرگترین نمایندگان هنر داستان‌نویسی و یا استاد اول آن نوع شعرست، و به خصوص از

لحاظ نمودار ساختن حقایق روحی و تعمق در احوال نفسانی کسی را یارای برابری با استاد نیست و شاید از اخلاف او بتوان فخرالدین اسعد جرجانی را از این حیث با او مقایسه نمود، ولی در هر صورت هیچ فردی حتی نظامی نتوانسته است در ین فن از استاد برتری جوید».

(هرمان اته ــ وفات ۱۹۱۷ م ــ تاریخ ادبیات فارسی، ترجمهٔ دکتر شفق)

«شک نیست که شهرت فراوان فردوسی، به شاعری به سبب شاهنامهٔ اوست، نقادان شرقی وغربی، تقریباً به اتفاق این منظومهٔ بزرگ را دارای ارزش ادبی بسیار میدانند... باید دید که علت مقبولیت تمام و بی نظیر شاهنامه در ایران و سایر ممالکی که زبان فارسی در آنها رواج دارد، چیست؟ البته در ایران نیرومندترین عاملی که همواره به شاهنامه ارج ومقام خاصی بخشیده است غرور ملی ایرانیان است نسبت به این کتاب که نمانیدهٔ مجد و عظمت قومی آنان است».

(ادوارد برون ــ وفات ۱۹۲۶ م ــ تاریخ ادبیات ایران ج ۲ فردوسی تا سعدی، ترجمهٔ مجتبائی)

«کتابی را که دقیقی به پایان نبرد یک نفر دیگر شروع کرده، این مرد بزرگوار ابوالقاسم نام و فردوسی تخلص در اثر تکمیل این کتاب مشهورترین شاعران ایران گردیده و در تاریخ ادبیات دنیا اسم بزرگی از خود باقی گذاشته است. فردوسی از دل وجان علاقه‌مند به روایات قدیمی ملی ایران بود، عشق وعلاقهٔ او نسبت به شاهان و پهلوانان ایران از هریک بیتی که به نام آنها می سراید، آشکار می شود».

(تئودورنلدکه ــ وفات ۱۹۳۰ م ــ حماسهٔ ملی ایران ترجمهٔ بزرگ علوی ــ از انتشارات دانشگاه تهران)

ونیز گوید «شاهنامه یک حماسهٔ ملی است که هیچ ملتی نظیر آن را ندارد».

(فردوسی وحماسهٔ ملی ــ هانری ماسه ــ ترجمهٔ روشن ضمیر)

زهی نامورنامه کز آب و رنگ — به ارتنگ مانی کند کارتنگ
زشاهان فرخندهٔ باستان — سراید به خوبی بسی داستان
دراین باغ آراسته چون بهشت — ابوالقاسم طوسی این تخم کشت

(ادیب الممالک فراهانی ــ وفات ۱۳۲۶ هـ. ق)

«یکی از بزرگترین امتیازهای فردوسی ایمان به اصول اخلاقی است، فردوسی هرگز لفظ رکیک و سخن ناپسند در کتاب خود نیاورده، اندرزهای گرانبهای او گاه با چنان بیان مؤثری سروده شده است که خواننده نمی تواند خود را از تأثیر آن برکنار دارد.»

(علی اکبر دهخدا ــ وفات ۱۳۳٤ هـ. ش ــ لغت نامه)

«حکیم ابوالقاسم حسن بن محمد، از فحول شعرای نامی ایران بلکه از اکابر سخنوران جهان، مراتب فضل و کمالات او از حد وصف بیرون، در تشبیب وغزل و وعد و وعید ونوید وتهدید ومدح و قدح وهجا ومرثیه وافتخار وحماسه وتمامی فنون متنوعهٔ کلام واغراض گوناگون شعری، ماهر و صاحب یدبیضا و دست توانا بود، گوی سبقت از دیگران ربود، شهرت بی نهایت یافت، مورد تجلیل اکابر سخنوران عالم گردیده و به حکیم و سلطان الشعرا وامیرالمتکلمین موصوفش داشتند وگاهی به جهت منتهای فصاحت او، به سحبان وائل تشبیهش کرده و سحبان العجمش گویند».

(محمدعلی مدرس ــ وفات ۱۳۷۳ هـ ق ــ ریحانة الادب)

«شاهنامه اثری است که آفتاب نظم فارسی در آن به اوج کمال وترقی خود رسیده. منظومه‌ای است که آن را میتوان گنجینهٔ فصاحت زبان فارسی وخزینهٔ سخنوری نامید. یادگاری است که همهٔ داستانها و قصص آن با انواع صنایع و قدرت شعری آراسته شده حقیقةً دربارهٔ این اثر بی نظیر میشود شعر فرخی را به یاد آورد: «از هر صنایعی که بخواهی براو اثر ــ وز هر بدایعی که بجویی براو نشان» این کتاب تا زبان فارسی وجود دارد یعنی بعبارت اخری تا زمانی که این عالم بر پاست باقی و راهنمای شعر او نویسندگان خواهد بود.

کلام موزون یا شعر در ادوار بعد، مدت متمادی از آهنگ جدا نمی شد و در نتیجهٔ جریان مرکب و متمادی ترقی تا آن حد کمال و درجهٔ عالی رسید که به وجود آمدن شاهکار ادبی مانند شاهنامه امکان‌پذیر شد، شاهکاری که نه تنها ایران بلکه کلیهٔ بشر متمدن حق دارد خود را به آن مفتخر و سرافراز آن شمارد».

(یوری مار ــ وفات ۱۹۳۵ م ــ وزن شعر شاهنامه هزارهٔ فردوسی)

«علی ای حال ما فعلاً شاهنامه را داریم که در ادبیات عالم یکی از حماسه‌های معدود بزرگ و یک شاهکار ادبی است که قریب هزار سال قبل محصول قوهٔ ابداع حماسی قرون متمادی ایران را میراث ما قرار داده و در مرحلهٔ معیّنی از حیات تاریخی ایران و در یک محیط محدود اجتماعی قدم به عرصهٔ وجود نهاده است ولی میراث بدیع مزبور تاکنون هم به هستی خود ادامه داده و بین‌ملل ایرانی زبان ــ یعنی در محل پیدایش خود ــ زنده میباشد».

(رماسکویچ ــ وفات ۱۹۴۱م. حماسه در ایران باستانی و ایران کنونی ــ هزارهٔ فردوسی)

«بدیهی است مادام که در جهان مفهوم ایرانی وجود خواهد داشت نام پرافتخار شاعر بزرگ هم که تمام عشق سوزان قلب خود را به وطن خویش وقف کرده بود جاوید خواهد ماند. فردوسی شاهنامه را با خون دل نوشت و به این قیمت خریدار محبت واحترام ملت ایران نسبت به خود گردید و یکی از بهترین دُرر نایاب را به گنجینهٔ ادبیات جهانی افزود».

(ی. برتلس ــ وفات ۱۹۵۷م ــ منظور اساسی فردوسی ــ هزارهٔ فردوسی)

«بین تمام حماسه‌های ایرانی کتاب شاهنامه مزیت خاص دارد زیرا سخن از کشمکش‌های دیرین ملتی است که ازملیّت واستقلال خود دفاع میکند، آنچه در کتاب این شاعر میهن‌پرست بارها تکرار شده مسأله جاودانی مرزی است که ایران را از توران جدا میسازد، مرزی که میان دو گروه انسانهاست.

تصور بفرمائید وقتی افسانهٔ قرون و یکتورهوگو بپایان رسید، شاعر خواسته باشد بخش‌های گوناگون آن را به هم بپیوندد و فواصل دوره‌ها را بوسیلهٔ داستان منظوم به یکدیگر ربط دهد... اکنون به جای اینکه تحول کلی عالم بشریت را در نظر بگیرید این موضوع را به تاریخ عمومی ایران محدود سازید که از زمان اساطیری تا سدهٔ هفتم میلادی نوشته شده باشد، به خاطرات سنتی واجدادی، پیوسته آرایش‌ها و تخیلات شاعری را بیفزائید که در رؤیاهای متعدد خود شکوه قرون گذشته را مجسم میسازد و با توجه به اینکه عُمر برای سرودن حماسهٔ ده سال، در حدود پانزده هزار مصراع شعر گفت آنوقت متعجب نخواهید شد از اینکه ببینید فردوسی برای زنده ساختن هزاران سال به پنجاه هزار بیت شعر نیاز داشته باشد».

(هانری ماسه ــ وفات ۱۹۶۹م. فردوسی وحماسهٔ ملی ترجمهٔ مهدی روشن‌ضمیر)

«اهمیت فردوسی را نمیتوان به اندازهٔ کافی بیان وخاطرنشان کرد ولو اینکه راجع به نظم وشعر او به حداعلی سخن گفته شود، یا خصایل و اوصاف قابل ستایش وی مورد تقدیر واقع گردد، زیرا بزرگی وعظمت او از این حدود بالا تر است وفردوسی مانند هُمر یک موجود ملی و شاهنامه‌اش قسمت لاینفکی ازحیات ملی است، هیچ شاعری این اندازه و در چنین طول مدتی برافکار و آراء واحساسات ملی تسلط پیدا نکرده است. فردوسی پر بهاترین خدمتی که ممکن است به میهن خود کرده، به ایرانیان دورنمای یک دنیای باشکوه‌تر و دلیرانه‌تری را نشان داده».

«آرتوراپهام پوپ ــ وفات ۱۹۶۹م ــ چهل گفتار عیسی صدیق ــ اصل مقالهٔ پوپ در ضمیمهٔ مجلهٔ شرق نزدیک وهندوستان مورخ اکتبر ۱۹۳٤ نوشته شده)

سخنگوی پیشینه دانای طوس — که آراست روی سخن چون عروس
در آن نامه کان گوهرسفته راند — بسی گفتنی های ناگفته ماند
اگر هرچه بشنیدی از باستان — بگفتی دراز آمدی داستان
نگفت آنچه رغبت پذیرش نبود — همان گفت کز وی گزیرش نبود
دگر از پی دوستان توشه کرد — که حلوا به تنها نشایست خورد
نظامی که در رشته گوهر کشید — قلم دیده‌ها را قلم درکشید
به ناسفته دُرّی که در گنج یافت — ترازوی خود را گهرسنج یافت
شرفنامه را فرّخ آوازه کرد — حدیث کهن را بدو تازه کرد

(نظامی گنجوی ــ وفات ٦١٤ هـ. ق ــ شرفنامه)

شنودم من که فردوسی طوسی — که کرد او در حکایت بی قسوسی
به بیست و پنج سال از نوک خامه — بسر می برد نقش شاهنامه
به آخر چون شد آن عمرش به آخر — ابوالقاسم که بد شیخ اکابر
اگر چه بود پیری پرنیاز او — نکرد از راه دین بروی نماز او
چنین گفت او که فردوسی بسی گفت — همه در مدح گبری ناکسی گفت
به مدح گبر کان عمری به سر برد — چو وقت رفتن آمد بی خبر مُرد
مرا در کار او برگ ریا نیست — نمازم برچنین شاعر روا نیست
چو فردوسی مسکین را ببردند — به زیر خاک تاریکش سپردند
درآن شب، شیخ، او را دید در خواب — که پیش شیخ آمد دیده پرآب

زمرّد رنگ تاجی سبز بر سر / لباسی سبزتر از سبزه در بر
به پیش شیخ بنشست و چنین گفت / که ای جان تو با نور یقین جفت
نکردی آن نماز از بی نیازی / که می ننگ آمدت ز ین نانمازی
خدای تو جهانی پر فرشته / همه از فیض روحانی سرشته
فرستاد اینت لطف کارسازی / که تا کردند برخاکم نمازی
خطم دادند بر فردوس اعلی / که فردوسی به فردوس است اولی
خطاب آمد که ای فردوسی پیر / اگر راندت ز پیش آن طوسی پیر
پذیرفتم منت تا خوش بخفتی / بدان یک بیت توحیدم که گفتی

(عطار نیشابوری ــ وفات ۶۱۸ هـ. ق. اسرارنامه)

«فردوسی که فردوس فصاحت را رضوان و دعوی بلاغت را برهان بود، مقتدای ارباب صنعت و پیشوای اصحاب فطنت ومصداق این معنی «شاهنامه» تمام است... و شصت هزار بیت فردوسی گفته وداد سخن بداده و برهان فضل نموده وجمله گذشتگانرا در خجلت انداخته وآیندگان را در تک و پوی فکرت افکنده وکمال صنعت درآن، آن است که از اول تا آخر بر یک نسق رانده است وبر یک شیوه گفته ومختتم او ذوق مفتتح دارد واین کمال قدرت و استادی بود».

(محمد عوفی ــ وفات ۶۳۵ هـ. ق ــ لباب الالباب)

«در شعر عربی تطویل شعر را ضایع میکند و اگر دو یست وسیصد بیت متوالیاً در یک موضوع نظم شود اغلب ابیات بی مزه میشود، ولی در کتابت هر قدر مفصل تر باشد میتوان فصیح نوشت واین فقره اجماعی است لکن در این نکته عجم ها برعرب برتری دارند وشاعر عجم یک کتاب را از اول تا آخر به رشتهٔ نظم در می آورد و باز در زبان آنها در غایت فصاحت و بلاغت است چنانکه فردوسی در نظم کتاب معروف به شاهنامه کرده که مشتمل بر شصت هزار بیت است در تاریخ ایران، وآن قرآن ایرانیان است و تمام فصحای عجم اجماع کرده اند براینکه در زبان آنها فصیح تر از آن چیزی نیست و این فقره در زبان عربی باوجود وسعت آن وکثرت صنایع ومعانی در آن ممکن نیست با آنکه زبان فارسی نسبت به

عربی مثل قطره‌ای است در مقابل دریا».

(ابن الاثیر ابوالفتح نصرالله‌بن محمد، وفات ۶۳۷ هـ. ق. المثل السائر ــ ترجمهٔ تقی زاده در مقالات مجلهٔ کاوه راجع به فردوسی)

«ملک الحکماء والشعراء والفضلاء حکیم ابوالقاسم فردوسی الطوسی ناظم شاهنامه، چون فردوسی متولد شد پدرش به خواب دید که فردوسی به بامی بر شد و روی به قبله نعره‌ای زد وآوازی شنید که جوابی آمد وهمچنین از سه طرف دیگر نعره زد وهمچنین جواب شنید، بامداد با نجیب الدین معبّر گفت، گفت پسر تو سخن گویی شود که آوازهٔ او به چهار رکن عالم برسد و در همه اطراف سخن او را به قبول تلقی واستقبال نمایند و اونادرهٔ عصر واعجوبهٔ دهر بود، وجمیع شعرا که شعر فارسی گفته اند سر برخط او نهاده او را مسلّم داشته اند ومدح گفته».

(فصیح احمدبن جلال الدین محمد خوافی وفات ۸۴۵هـ. ق. مجمل فصیحی)

خدایا به لطفت که بی انتهاست — چو لطف تو باشد چه حاجت به خواست
که جاوید فردوسی آسوده باد — به جائی که نامش به آن مژده داد
روانش به فردوس اعلی مقیم — ممتّع به انواع ناز ونعیم
چه نظم است کان پرهنر، داشته — چه کاخ فصاحت که افراشته
ندانم چه گویم من این گفته را — از ین سان گهرهای ناسفته را
نخوانم به سحرش که هست این حلال — نه معجز که باشد به شرعم و بال
بیان من از وصف آن قاصر است — بیان نیست حاجت، سخن ظاهرست

(شرف الدین علی یزدی ــ وفات ۸۵۸هـ. ق. مقاله ایرج افشار ــ یادنامه فردوسی ازانتشارات انجمن آثار ملی)

«اکابر وافاضل متفق اند که شاعری در ین مدت روزگار اسلام مثل فردوسی از کتم عدم پای به معمورهٔ وجود ننهاده والحق داد سخنوری وفصاحت داده و شاهد عدل برصدق این دعوی کتاب شاهنامه است که در ین پانصد سال گذشته ازشاعران وفصیحان روزگار هیچ آفریده‌ای را یارای جواب شاهنامه نبوده واین حالت از شاعران هیچ کس را مسلم نیست و این معنی هدایت خدائی است».

(دولتشاه سمرقندی ــ تذکرة الشعراء تاریخ تألیف ۸۹۲هـ. ق.)

«فردوسی رحمه‌الله، وی از طوس است، و فضل وکمال او ظاهر، کسی را که چون شاهنامه نظمی بود چه حاجت به مدح وتعریف».

(جامی ـ وفات ۸۹۸هـ. ق ـ بهارستان)

«فردوسی، نام او ابوالقاسم حسن بن علی طوسی است و سلطان شُعَرا است وشاهنامه شاهد سلطنت اوست»

(امیر علیشیرنوائی ـ وفات ۹۰۶ هـ. ق. مجالس النفائس)

«سحبان العجم استاد ابوالقاسم فردوسی نوّرالله مشهده».

شعر

یگانه فارس میدان فرس فردوسی  که درمحار به غر یده همچوشیرعر ین
برآن زمین که قدم مانده شخص فترت او  سخنوران ازل تاابدنهاده جبین

و چون فردوسی به سن بیست رسید به تحصیل علوم مشغول شد و در انواع دانش وکمال از اقران وامثال برآمد وکتاب شاهنامه بر پادشاهی او در اقلیم فضل وکمال دلیلی واضح است و برهانی لایح».

(قاضی نورالله شوشتری مقتول در ۱۰۱۹ هـ. ق ـ مجالس المؤمنین)

«حکیم ابوالقاسم فردوسی، هوحسن بن اسحاق شرفشاه طوسی... الحق شاهنامه بروفور علم وحکمت او دلیلی واضح است، در مراتب سخنوری رکن رکین ارکان اربعه است وسه رکن دیگر از استادان به استادی او قایل ومقرّند (انوری و نظامی و سعدی او را مدح گفته اند) هرچند به تصاریف زمان وانقلاب دوران واختلال ایران امروز شاهنامه ای که صحت داشته باشد وجود ندارد باوجود این مقابل اشعار فصیح بلغا وافکار بلیغ فصحا در هر عالم شعر خوب و سخن مرغوب دارد و در ین هفتصد سال کسی از زمرهٔ شعرا نیامده که راه همچشمی اوسنجد بلکه احدی نبوده که سراز ربقهٔ شاگردی او پیچد».

(لطفعلی بیگ آذر بیگدلی ـ وفات ۱۱۹۵ هـ. ق ـ آتشکدهٔ آذر)

«شاعر در این مجموعه داستان جوانمردیهای و دلیر یهای پهلوانان نامی ایران زمین و ماجراهای شگفت انگیز آنان و زورآزمائیهایشان باغولان و دیوان

وجادوان گرد آورده و همهٔ این داستانها را با نقش ونگارهای زیبا آراسته بود، مجموعهٔ او، نقاشی زنده و پرجلالی بود که با رنگهای دلپذیر و روح پرور آراسته و با گلهای فراوان زینت شده بود و فروغ خدائی وآسمان ایران برآن پرتو افکن بود، این نور، نور ملکوتی آخرین آتشگاههای ایران بود که همچنان دل شاعر را روشن میکرد».

(هانریش هاینه ــ وفات ۱۸۵۶ ــ فردوسی شاعر از کتاب آوازها ــ ترجمهٔ شجاع الدین شفا)

چارتن در یک زمان جستند دردوران سری
پنج نوبت کوفتند از فرشعروشاعری
جاه وآب رودکی شد تازه زین چار اوستاد
فرخی وعجسدی وزینتی وعنصری
چرخ براین چارتن بگماشت چشم عاطفت
دهر براین چار پور افکند مهر مادری
باچنان حشمت که بودند آن اساتید بزرگ
مال ونعمت درکنار وفضل وحکمت برسری
بندگان بودند وشاگردان براستاد طوس
زانکه بودش برسخن سنجان دوران سروری
من عجب دارم ازآن مردم که هم پهلو نهند
درسخن فردوسی فرزانه رابا انوری
انوری هرچند باشد اوستادی بی بدیل
کی زند بااوستاد طوس لاف همسری
شاهنامه هست بی اغراق قرآن عجم
رتبهٔ دانای طوسی رتبهٔ پیغمبری
گفت پیغمبر که دارند اهل فردوس برین
برز بان لفظ دری، جای زبان مادری
نی عجب گرخازن فردوس، فردوسی بود
کو بودبی شبهه رب النوع گفتار دری

(ملک الشعرا بهار ــ وفات ۱۳۳۰ هـ. ش ــ دیوان اشعار)

آنچه کورش کردوداراوآنچه زردشت مهین
زنده گشت ازهمت فردوسی سحرآفرین
تازه گشت ازطبع حکمت زای فردوسی به دهر
آن چه کردندآن بزرگان درجهان ازدادودین
شددرفش کاویانی باز بر پا،تا کشید
این سوار پارسی رخش فصاحت زیرزین
جز بدوهرگز کجادرطابران پیداشدی
فرّه ای کزخسروان درخاوران بودی دفین

---

آنچه گفت اندراوستاز ردهشت وآن چه کرد
اردشیر بابکان تایزد گردبافرین
زنده کردآن جمله فردوسی به الفاظ دری
اینت کرداری شگرف واینت گفتاری متین
(ملک الشعراء بهار)

«فردوسی استخوان بازوی ایرانیان را قوی ساخت وقلب مردم پارسی زبان را فراخ و سینه های آنان را پهن و قدم های آنان را در راه مردی و مردانگی و رشادت وغیرت استوار وثابت ساخت. فردوسی ایرانیان را به نشئهٔ هوس وآرزوی فنا ناپذیری که تجدید عظمت کیان وساسانیان باشد، درانداخت و این نشئه تا روز مرگ در دماغ هر ایرانی پاک وغیور باقی و برقرار خواهد ماند».

«شاهنامه وشعر شاهنامه علاوه بر لطافت ونازک کاریهایی که شاید مردم غالباً بدون تحصیل ومطالعهٔ زیاد ملتفت آن نشوند، عظمت دارد. شاهنامه قصر داریوش در تخت جمشید است که هنوز سر پا باشد، شاهنامه برج ایفل است، شاهنامه باداشتن تمام ظرافت ولطافت ونقش ونگار گنبد شیخ لطف الله، عظمت هرَمان را هم دارد».

(ملک الشعراء بهار. ـ فردوسی نامه بهار)

«این مطلب محل اتفاق است که تاکنون مادر ایران شاعری مثل فردوسی نزائیده است...

علاّمه ابن اثیر در خاتمهٔ مثل السائر می نویسد که زبان عربی با وجود وسعت و مفردات زیاد از عهدهٔ جواب شاهنامه نمی تواند برآید وکتاب مزبور در حقیقت قرآن عجم میباشد، فضلای ارو پا هم که از زبان فارسی واقفِ اند فردوسی را استاد وشخص اول میدانند...

شما اگر بخواهید پایهٔ هنر واصل کمال یک شاعر را به دست بیاورید باید موضوع واقعه نگاری و ابراز احساسات وجذبات انسانی آن شاعر را تحت نظر بگیرید، در این دو قسمت هم باید دانست که فردوسی استاد و پیشرو همهٔ سخن سرایان است».

(شبلی نعمانی ــ وفات ۱۳۳۲ هـ. ق ــ شعرالعجم ترجمهٔ فخر داعی گیلانی)

«شاهنامهٔ فردوسی هم از حیث کمیت وهم از جهت کیفیت بزرگترین اثر ادبیات و نظم فارسی است بلکه می توان گفت یکی از شاهکارهای ادبی جهان است.

نخستین منت بزرگی که فردوسی برما دارد احیاء و ابقاء تاریخ ملی ماست. یک منت دیگر فردوسی برما احیاء وابقاء زبان فارسی است. کلامش مثل آهن محکم است ومانند آب روان است وهمچون روی زیبا که به آب ورنگ وخال وخط حاجت ندارد در نهایت سادگی و بی پیرایگی است.

ازخصایص فردوسی پاکی زبان وعفت لسان اوست، کلیةً فردوسی مردی است به غایت اخلاقی با نظر بلند و قلب رقیق وحس لطیف وذوق سلیم وطبع حکیم، همواره از قضایا تنبه حاصل میکند و خواننده را متوجه میسازد که کار بد نتیجهٔ بد میدهد و راه کج انسان را به مقصد نمی رساند».

(محمدعلی فروغی ــ وفات ۱۳۲۱ هـ. ش. مقالهٔ مقام فردوسی ــ هزارهٔ فردوسی)

خاک طوس از مضجع فردوسی نیکونهاد
قرنها شد همسری دارد به چرخ چنبری
آری آری این همان فردوسی طوسی بود
کآفتاب اندر شبستانش نماید مجمری
گرنه فردوسی دَری میکرد ازشهنامه باز
بَسته بودی روی مادَرهای دُرهای دَری

گرنه فردوسی به شمشیر سخن میبرد دست
مغفر گندآوران کردی به سرشان معجری

(شعاع الملک شیرازی ــ وفات ۱۳۶۳ هـ. ق. مطابق ۱۳۲۳ هـ. خ فردوسی نامهٔ مهر

الا ای سخنگوی دانای طوس — زمانه به مرگ تو دارد فسوس
خطا گفتم این گفتِ نه چون منی است — که زی تو همی مرگ را راه نیست
تو آن پرهنر مرد گوینده‌ای — که تا پارسی هست تو زنده‌ای
قلم گیر تا جمله گویندگان — به خیل تو آیند چون بندگان

(حیدرعلی کمالی ــ وفات ۱۳۲۵ هـ. ش. فردوسی نامهٔ مهر)

«اگر تمام ثروت ایران را از عصر محمود غزنوی تا کنون در یک کفهٔ ترازو قرار دهند و شاهنامه فردوسی را در کفهٔ دیگر، در پیشگاه خردمندان وصاحبدلان جهان این کفه سنگین‌تر خواهد بود، زیرا به دست آوردن زر و سیم از منابع دریائی وزمینی به‌حد وفور امکان دارد، ولی پدید آمدن شاعری چون فردوسی با آن همه لطف طبع وکمال ذوق که شاهنامه‌ای بپردازد و به بازار ادب عرضه دارد، محال و ممتنع است چنان که اکنون هم که درست ده قرن از زمان او میگذرد چونین کسی نیامده است.»

«هر ملّتی را چون فردی شناسنامه‌ای است، شاهنامه شناسنامه ملت ایران و سند مالکیت ایران است. نیاکان ما را هم به خود ما و هم به دیگر مردم جهان شناسانده، وقبایل گوناگونی را که در این سرزمین وسیع پراکنده‌اند هم زبانی آموخته و پیوستگی و یگانگی بخشیده است.»

(حبیب یغمائی ــ کتاب فردوسی وشاهنامه او)

جلوهٔ عرش است این درگه کلاه از سر بنه
وادی طور است این جا موزه را از پا بکن
مرقد استاد طوس است این به خاکش جبهه‌سای
مدفن فردوسی است این برزمینش بوسه‌زن
بادرود و با تحیت آستان او ببوس
پس بگو کای درسخن استاد استادان فن

ای زتو مشکین هوای شعر چون از مشک جیب
ای زتو رنگین بساط نظم چون ازگل چمن
تیغ اگر باشد سخن، باشی تواش سیمین نیام
شمع گر باشد سخن، باشی تواش زرین لگن
خود پیمبر نیستی لیکن بود شهنامه‌ات
آیتی مُنزل نه کم از معجز سلوی ومن
کی بود هم چند یک دُر دَری از نظم تو
آنچه یاقوت از بدخشان خیزد ودُر ازعدن

(جلال همائی (سنا)وفات ۱۳۵۹ هـ. ش. ــ آرامگاه فردوسی ــ یادنامه فردوسی)

●

## نمایشگاه امتعهٔ وطن

اولین مرتبه که نمایشگاه امتعهٔ وطن بدستور پهلوی در تهران تشکیل گردید در آبانماه ۱۳۱۳ بود و ازآن سال ببعد مرتباً هر سال این نمایشگاه را بازدید نمود و شرکت کنندگان وصنعتگران و بازرگانان وصاحبان کارخانجات را مجبور و یا تشویق میکردند که دراین نمایشگاه شرکت نمایند و هر سال نسبت بسال قبل جامع‌تر باشد.

در خلال تغییر رژیم هم برای سرگرم نمودن مردم نمایشگاه بزرگی در تکیه دولت از امتعه ومصنوعات ایران تشکیل گردید که سرگرم کننده بود ولی در سالهای بعد دیگر تعقیب نشد تا در ۱۳۱۳ که ادارهٔ کل تجارت و اطاق تجارت تهران پیش قدم شدند و صاحبان صنایع و حرف و بازرگان را دعوت به تشکیل غرفه ها از محصول و مصنوعات خود نموده و نمایشگاه افتتاح یافت.

در کتاب رضاشاه گردآوردهٔ نعمت‌الله مهرخواه که در سال ۱۳۲۵ بچاپ رسید از زبان رجال، امراء لشکر، نویسندگان و درباریان مطالب و داستانهائی جمع‌آوری کرده دربارهٔ افتتاح این نمایشگاه و بازدید پهلوی در صفحه ۵۷ بنقل از روزنامهٔ رستاخیز ایران چنین آورده است:

**«من غلام اعلیحضرتم نه غلام آبجو**

در گوشهٔ چپ عمارت نمایشگاه کالای ایران برج زیبا وقشنگی از سیمان بالا رفته و باخط طلائی روی آن نوشته شده: آبجو مجیدیه: در جلو این برج

یک حوض کوچک وظریفی ساخته شده و از فوارهٔ آن محصول کارخانهٔ مجیدیه در حدود یک متر فوران میکند اینهم یکی از غرفه های نمایشگاه کالا است در پشت سر این برج وحوض بلوری اطاق چوبی دلچسبی بارنگ آمیزی مطبوع خود دیده میشد.

رضا شاه برحسب معمول برای افتتاح نمایشگاه کالای ایران ساعت دو ونیم بعدازظهر بمحل نمایشگاه آمد.

همه حضور دارند آقای منصور استاندار فعلی خراسان وزیر پیشه وهنر است. در تالار غرفه وزارت پیشه وهنر کروکی کارخانجات ومعادن نقشه های اقتصادی وسایر منابع حیاتی که باید از آنها بسود کشور استفاده و بهره برداری شود خیلی زیاد بنظر میرسد یک تکه سنگ سیاه رنگ شفاف که گویا سنگ آهن بود مورد توجه قرار گرفت.

رضا شاه از چگونگی ساختمان این سنگ و عوامل تشکیل دهندهٔ آن سؤالات زیاد کرد کارشناسان و مهندسین حاضر و آقای وزیر پیشه وهنر توضیح دادند که این سنگ ۶۰ درصد آهن دارد. رضاشاه با قیافهٔ عبوس و تعجب آمیزی تکه سنگ را با انگشتان خود اینطرف و آنطرف تکان داده بعدآن را بزحمت در دست خود جا داده به آقای منصور گفت: ملّتی که یک چنین سنگ قیمتی را در اختیار خود داشته باشد و نتواند از آن استفاده کند باید مغز آن را با همین سنگ کوفت. باید مغز این افراد را کوفت و این حرفی بود که از دهان دیکتاتور بیرون آمد.

رضاشاه که جز زورگوئی وترور افکار وتحت سلطه قرار دادن آراء و عقاید اطرافیان خود منطق دیگری در زندگی قائل نبود میخواست مغزهای خسته ورنجور افراد ملت را با سنگ آهن بکوبد تا جرأت نفس کشیدن هم نداشته باشند که از تأمین منابع ثروت بیکران استفاده کرده و برای تأمین مصالح عالیهٔ کشور از آنها بهره برداری کنند.

**این جمله جزظاهرسازی چیزدیگرنبودز یرااطرافیان خودرأی وزورگوئی او** بخوبی متوجه بودند که با بودن یک چنین رژیم منحوسی در مملکت هیچ اتحادیه وشرکتی سرمایهٔ خود را بمنظور استخراج معادن زیرزمینی دچار خطر نخواهد

ساخت. از همه مهمتر رضا شاه شخصاً بهمهٔ کارها میرسید یعنی در عین حال که پادشاه مستبدی بود کارخانه هم داشت صدها کاخ و قصر نیز در اطراف واکناف کشور برای خود ایجاد کرده بود با پیشنهادهائی که دائر باستخراج سنگ آهن وغیره از طرف مردم باشد قطعاً موافقت نمی کرد با توجه باین حقایق رضاشاه در غرفه وزارت پیشه وهنر میخواست باطرافیان خود بفهماند که دستگاه دیکتاتوری خیلی قوی است و مغز مخالفین احتمالی این دستگاه با سنگ و پاره آجر خرد میشود.

پس از ابراز این جمله همه حضار تکلیف خود را فهمیدند دوربین عکاسی از صدا افتاد و مداد دست خبرنگاران جراید خشک شد.

رئیس مجلس مرحوم اسفندیاری وهیئت دولت نیز تکلیف کار را تشخیص داده واز اظهارعقیدهٔ بی جا خودداری شد.

این ترتیب ادامه داشت تا اینکه دیکتاتور بااطرافیان خود در جلو غرفهٔ آبجو مجیدیه توقف کرد.

مرحوم اسفندیاری خیلی نزدیک بشاه در دو قدمی پشت سر والاحضرت ولیعهد ایستاده است یک گیلاس آبجو خنک بعداز آنهمه اخم وترشروئی تقدیم میشود والاحضرت از خوردن آبجو امتناع کردند ولی شاه گیلاس را سر کشید و باسفندیاری گفت: آبجو بدی نیست. اسفندیاری بالبخندی جواب داد بلی قربان آبجو خوبی است. رضاشاه فوراً توی حرف اسفندیاری دو یده گفت: چه، چه تو که میگفتی من آبجو نمی خورم پس از کجا فهمیدی آبجو خوب و گوارائی است. اسفندیاری که در تهیهٔ جواب عاجز نبود فوراً گفت: من غلام آبجو نیستم من غلام اعلیحضرتم میفرمائید خوب است منهم میگویم خوب است واگر تکذیب بفرمائید من تکذیب خواهم کرد.

جواب اسفندیاری شاه را بخنده شدیدی واداشت و در تعقیب آن خنده حضار درگرفت وچند لحظه بعد رضاشاه نمایشگاه کالا را ترک گفت بدون اینکه دستور کوفتن مغز افرادی را بدهد.»

## ایران بجای پرس

در دیماه ۱۳۱۳ خ بخش نامه‌ای از طرف وزارت خارجه بکلیه

سفارتخانه‌های ایران در خارجه و سفارتخانه های خارجی در ایران صادر گردید مبنی براینکه: «چون مملکت ما باسم ایران خوانده میشود وسکنهٔ آن ایرانی هستند علتی ندارد که در ترجمهٔ بغالب السنهٔ اروپائی ایران را «پرس» وایرانی را «پرسان» بخوانند و حال آنکه پرس یا پارس یک قسمت از مملکت ایران است.»

ضمن بخشنامه تقاضا شده بود که از اول فروردین ۱۳۱٤ در کلیه مکاتبات این موضوع را معمول دارند وایران را دیگر پرس نگویند.

## نصب اولین سنگ بنای دانشگاه تهران

قبلاً باید متذکر شد که اولین مرتبه که کشور ایران بسبک اروپائی دارای مدرسه عالی شد در دوران صدارت میرزاتقیخان امیرکبیر بود که با جدیت وعلاقه وافر وی در اطراف ارگ تهران ونزدیک میدان توپخانه طرح ساختمان مدرسه دارالفنون که در اصطلاح خارجی ها همان «پلی تکنیک» میباشد ریخته شد و بنای آن در دوران صدارت میرزاتقیخان بپایان آمد و بدستور وی عده‌ای از استادان خارجی برای تدریس از خارج (وین) استخدام و بایران اعزام شد منتهی تأسیس دارالفنون روزی عملی گردید که چند روزی از عزل امیرکبیر گذشته بود واین مؤسسه مهم و بزرگ بیش از یکی دو دوره نتوانست فارغ التحصیل بیرون بدهد زیرا ناصرالدین شاه نسبت به این مؤسسه بدبین گردید و از صورت مدرسه عالی به متوسه تبدیل گردید.

در دوسه دوره‌ای که دارالفنون توانست فارغ التحصیل بیرون بدهد عده‌ای مهندس معدن، دکتر در طب، دواساز ــ افسر توپخانه و پیاده‌نظام و یکی دو رشتهٔ دیگر بودند[1].

ولی پس از آنکه مدرسه مزبور بصورت متوسط درآمد دیگر مدرسه عالی وجود نداشت فقط مدرسه حقوق سیاسی و مدرسه طب در دوران مشروطیت دائر بود ولی جبر زمان و در دنیائی که رو بترقی و تکامل میرفت ایران نمی بایست فاقد دانشگاه باشد و حتماً بایستی خیلی پیشتر بفکر دانشگاه بیفتد. بنابراین روز دوشنبه ۱۵ بهمن ۱۳۱۳ سنگ اول بنای دانشگاه بدست رضاشاه در اراضی

۱ ــ در باره تأسیس دارالفنون در کتاب زندگانی میرزاتقیخان امیرکبیر مفصلاً بحث نموده‌ام.

جلالیه که در آنموقع در خارج شهر بود گذارده شد.

بر روی لوحه‌ای از نقره که شاه آن را بعمق یک مترونیم ز یرزمین در داخل جعبه‌ای از سنگ گذارده وروی آن بنام دانشگاه (که در اصطلاح خارجی آنرا «اونیورسیته» می نامند) شروع گردید عبارات ز یر نوشته شده بود: «هنگام شاهنشاهی پادشاه ایران رضاشاه پهلوی سردودمان پهلوی دانشگاه تهران بفرمان او آغاز و این نبشته که بیادگار در دل سنگ جای گرفته بزمین سپرده شد. بهمن ماه سال هزاروسیصدوسیزده خورشیدی.» شاه در گودال داخل شد و میرزاعلی اصغرخان حکمت کفیل وزارت معارف لوح فلزی را باو داد که درجای خود گذارد. در این موقع رضاشاه چنین گفت: «ایجاد دانشگاه کاری است که ملت ایران بایستی خیلی زودتر ازاین شروع کرده باشد حال که شروع شده است باید جدیت شود که زودتر انجام گیرد».

دراین موقع مخبرالسلطنه هدایت که جزومدعو ین بودپیش آمدو برای خوش آمد گوئی واشاره بساختمان راه‌آهن که در زمان صدارت خودش صورت گرفته بود چنین گفت: «چند سال قبل ذات مقدس شاهانه کلنگی برزمین زدند که اوضاع جسمی مردم این مرزو بوم را اصلاح نمایند وامروز به بنای مؤسسه‌ای شروع میفرمایند که عقل و روح مردم این مملکت را اصلاح می نمایند.»

دردانشگاه تهران پس ازاتمام ساختمان آن برای تدر یس عده‌ای از فارغ التحصیلان ارو پا (دوره اول و دوم) (فرانسه) که قبلاً بارو پا اعزام شد و به ایران مراجعت نموده بودند به تدر یس مشغول گردیده بمرور به تکمیل آن پرداختند.

## ایجاد تالار تشر یح پزشکی

از بدو تأسیس دانشکده طب دانشجو یان دانشکده پزشکی فاقد سالن تشر یح بودند واگردانشجو یان میخواستند عملاً به تشر یح اسکلت انسانی بپردازند میبایستی چند نفری متفقاً دست بکار ربودن مرده‌ای شوند تا بتوانند آنرا تشر یح نمایند و در بعضی از مواقع برای ربودن مرده به قبرستان زردشتی ها در هنگام شب روی می آوردند ومرده‌ای می ربودند و روز بعد باعث شکایت و سروصدای

زردشتیان میشد ومکرّر از طرف رؤسای دانشکده پزشکی به دانشجو یان تذکر داده میشد که از این عمل ناهنجار خودداری نمایند تا بالاخره در ۱۵ بهمن ۱۳۱۳ تالار تشر یح ساخته شد ورسماً افتتاح گردید و از آن تار یخ محصلین دانشکده طب تحت‌تعلیم استادان خود بتشر یح پرداختند و دروس خود را توأم با عمل فرا گرفتند.

## اتحادیه بین المجالس

مخبرالسلطنه در باره اتحادیه بین المجالس که نمایندگان ایران هم در آن شرکت کرده بودند در کتاب خاطرات و خطرات چنین نوشته است:

«اتحاد بین المجالس یا مجالس المجالس دست و پای بیهوده است برای فر یب ورزش کاران گود زورخانهٔ سیاست وهمه ملتفتند، در موقع انعقاد عهدنامهٔ حکمیت بین امر یکای شمالی (متحابه) وفرانسه و انگلیس درپار یس عنوان یافت، برای تأمین صلح عمومی ایجاد شد (۱۸۸۸) در سال بعد اولین بار کنفرانس مزبور در پار یس با حضور ۹۶ نفر نمایندگان مجالس ممالک ارو پا و امر یکا تشکیل شد. در ۱۹۲۱ در سوئد جمع شدند در مدت جنگ تعطیل شد و قصد اساس تأمین صلح بود.

در دورهٔ هفتم تقنینیه (۱۳۰۹) مجلس ایران عضو یت آن مجلس را قبول کرد (ماهم هستیم) در مجمع ۱۳۱۳ که در اسلامبول تشکیل میشد شرکت کردیم نشستند و گفتند و برخاستند. تا گر بهٔ میومیو کن در یک سهم است و قاطر لگدزن در یک سهم، صلح برقرار نخواهد شد و جوامع سر بی صاحب میتراشند.»

## کلاه پهلوی به شاپو تبدیل شد

تا تار یخ خرداد ۱۳۱٤ کلاه یک لبه که به نام کلاه پهلوی نامیده میشد و با فشار دولت متداول گردیده بود ناگهان موقوف. و به کلاه تمام لبه (شاپو) تبدیل گردید. میگو یند این تبدیل کلاه هم از سوقات هائی بوده که رضاشاه از مسافرت ترکیه آورده بود. ز یرا ترکها هم پس از تغییر رژیم کلاه فینه را تبدیل بشاپو کرده بودند.

اطلاعات در یک ربع قرن در باره کلاه شاپو چنین نوشته است:

«تا تاریخ خرداد ۱۳۱٤ کلاه یک لبه که به نام کلاه پهلوی نامیده میشد در تمام کشور متداول گردید، فرقی که کلاه مزبور با کلاه قدیم ایران داشت این بود که جلو آن برای جلوگیری از آفتاب لبه‌ای داشت.

این کلاه را در مجالس و محافل رسمی سر میگذاشتند و برخلاف امروز که برداشتن کلاه شرط ادب و احترام است معمول نبود کلاه را بردارند چنانچه در شرفیابی ها حضور شاه هم کلاه بر سر میگذاشتند کم کم این رویه تغییر کرد و قرار شد کلاه لبه‌دار را در مجالس و محافل از سربردارند[1] و بعد از آنکه شاه فقید از مسافرت ترکیه بازگشت فکر تغییر کلاه لبه‌دار در او قوت گرفت و این تغییر را تشویق می نمود و معتقد بود که اختلاف ظاهری ایرانیها با اروپائی ها برداشته شود.

میگفت باید ایرانیها خود را با خارجیها یکسان بدانند و در ترقی و پیشرفت تشویق و تأیید شوند و بدانند تفاوتی از لحاظ روح و جسم و استعداد جز همین کلاه در بین نیست و باید این تفاوت را بردارند و عملاً کار کنند تا خود را بآنها برسانند. ابتدا کلاه فعلی بتمام لبه که بعنوان حفاظت سروگردن از گرما و سرما تبدیل پیدا کرد بین عملجات وکارگران و دهاقین رواج گرفت که در آفتاب کار میکردند ولی چیزی نگذشت که ابتدا آقای رئیس الوزراء و وزراء و بعد معاونین وزراء و وکلای مجلس و رؤسای ادارات کلاه جدید را بر سر گذاشتند و کم کم بین سایر طبقات رایج گردید[2] و برای این کار مجالس جشن و سخنرانی نیز تشکیل میشد عده‌ای زود استقبال نمودند و عده‌ای دیرتر و بالاخره الزام و اجبار هم وجود داشت.»

### متحدالمآل: آداب استعمال کلاه بین‌المللی

متحدالمآل ذیل از طرف وزارت داخله[3] صادر و بحکام ولایات ابلاغ شده است:

«چون لازم است در این موقع تغییر کلاه و استعمال کلاه بین‌المللی و رسوم و آداب استعمال آن کاملاً رعایت شود لهذا مواد ذیل اعلام میگردد قدغن

---

۱ ــ در اروپا برداشتن کلاه علامت تواضع و احترام است.

۲ ــ شهربانی مردم را مجبور میکرد که کلاه شاپو بر سر بگذارند.

۳ ــ در این موقع جم وزیر داخله بوده است.

فرمائید مراتب را بعموم مأمورین حوزهٔ حکومتی ابلاغ و بوسایل مقتضیه به اطلاع طبقات برسانند.

۱ــ کاسک کلونیال که منحصراً از دو رنگ سفید و خاکی خواهد بود فقط در ایام تابستان و تا موقع غروب آفتاب استعمال میشود.

۲ ــ انواع کلاه‌های حصیری (پانا) نیز مخصوص تابستان است.

۳ ــ انواع شاپوها ــ کپی و غیره در تمام فصل شب و روز استعمال میشود مگر در مواقع مخصوص رسمی (که در نظامنامه دستور داده خواهد شد).

٤ ــ در مواقع ورود باطاق حتماً باید کلاه را بردارند برای احترام کامل البته بایستی کلاه را در خارج اطاق بگذارند و در موارد دیگر ممکن است دست بگیرند.

۵ ــ در مواقع برخورد در خیابان و معابر عمومی برای اجرای مراسم تعارف شخص کوچکتر (چه از حیث مقام و چه از لحاظ سن) باید قبلاً کلاه خود را برداشته و پس از ادای همان مراسم از طرف مجدداً کلاه را بسر بگذارند.

٦ ــ در مواقعی که چند نفر در نقطه‌ای جمع هستند یا عبور مینمایند چنانچه شخص خارجی برسد که با یکنفر از آن جمعیت آشنائی داشته باشد موقعی که مبادلهٔ تعارف و سلام بین این دو نفر بوسیلهٔ کلاه میشود سایرین هم باید باحترام رفیق همراه خودشان بشخصی که جهت آنها احتراماً کلاه برداشته کلاه خود را بردارند.

۷ ــ رعایت نظافت شرط حتمی است و حتی الامکان باید لباس اشخاص پاکیزه و اطو کشیده و صورت آنها تراشیده باشد. از انتخاب رنگهای لباس ناجور و زننده برای لباس و پیراهن خودداری نمایند. استعمال کفش سفید و گیوه با لباس سیاه که غالباً دیده میشود پسندیده نیست. کراوات بمقتضای فصل باید متناسب با لباس باشد استعمال کراوات یا پاپیون سیاه یا سفید در مواقع عادی خلاف تربیت است.»

## الغای عناوین

یکی دیگر از ره‌آوردهای مسافرت رضاشاه به ترکیه الغای عناوین میباشد که ترکها هم‌پس از تغییر رژیم در امپراطوری عثمانی عناوین پاشا، آقاسی، افندی و غیره را که پس ادای نام می آوردند منسوخ کرده بودند. در ایران هم در تاریخ

نهم مرداد ۱۳۱٤ نظامنامه‌ای تنظیم و بطوری که اطلاعات در ربع قرن می نویسد بدین شرح اعلام گردید:

«در تاریخ نهم مرداد ماه ۱۳۱٤ برای اولین دفعه نظامنامهٔ تشریفات تدوین و طی آن کلیهٔ عناوین از قبیل ــ خان ــ بیک ــ امیر که قبل از اسم یا بعد از اسم بکار می بردند ملغی گردید. طبق نظامنامهٔ مزبور مقرر شد که عنوان وزیران، نمایندگان، سفیران، معاونین وزارتخانه‌ها رؤسای ادارات مستقل «جناب» باشد از طرفی عناوین شهرها مثل «دارالخلافهٔ طهران» و وزارتخانه‌ها مثل «وزارت جلیلهٔ داخله» وادارات مثل «ادارهٔ محترمه صحیّه» یا پستخانه مبارکه وغیره بکلی موقوف شد.

ضمناً در نظامنامهٔ تشریفات مقرر گردید در مواقع رسمی و ضیافت‌ها ژاکت و فراک و سلندر و لباس ملیله‌دوزی و کلاه پردار استعمال شود.

همچنین نوع لباس مستخدمین قضائی و استادان دانشگاه بموجب نظامنامهٔ مزبور برای تشریفات رسمی انتخاب گردید.»

## دستور مجالس ترحیم

یکی دیگر از تغییراتی که در کابینهٔ فروغی داده شد دستور برگذاری مجالس پُرسه و ترحیم بود که اطلاعات در یک ربع قرن در این باره چنین می نویسد:

«در آخر خرداد ۱۳۱٤ از طرف مرحوم فروغی رئیس الوزراء دستور داده شد که چون مجالس ترحیم نظم و ترتیب وساعات معین نداشته و اغلب مایهٔ تضییع اوقات و هم برخلاف اصول حفظ الصحه و برای صاحبان عزا نیز ساعات نامحدود مشکلاتی در بردارد لهذا برای تسهیل امر و اصلاح وضع کنونی مقرر می گردد که از طرف بلدیه در چند ناحیهٔ شهر مساجدی برای مجالس ترحیم در نظر گرفته شود که بالنسبه بزرگ و جامع و در دسترس عموم باشد، بعلاوه مقداری نیمکت و میز برای نشستن واردین گذاشته شود تا از این به بعد جالسین روی زمین ننشینند. یک میز بزرگ که رو پوش سیاه داشته باشد در محل مناسب برای گذاشتن جزوات کلام‌الله مجید گذاشته شود. قُرّاء هم باید در جلوِ همین میز قرار گرفته بتلاوت قرآن مجید مشغول شوند گذاشتن گلدان و قدح که چیز زایدی است بر روی میز یا روی زمین موقوف گردد و مجلس ترحیم بیش از یک روز نباید باشد و مدت

انعقاد مجلس چه قبل از ظهر و چه بعد از ظهر بیش از دو ساعت نباید باشد. صرف چای و قهوه و قلیان و سیگار در مجالس ترحیم باید متروک شود.»

باید توضیح داده شود که قبل از آن مجالس ترحیم در منازل متوفی برگذار میشد و مدت آنهم یک روز یا دو روز و یا سه روز بوده که بمردم شام و ناهار هم داده میشد.

مگر مجالس ترحیمی که از طرف دولت یا در بار اعلام میگردید که در مسجد شاه برگذار میشد مانند مجلس ترحیم آیت الله حاج شیخ عبدالنبی نوری یا مجلس ترحیم محمدعلی میرزا (پدر سلطان احمدشاه) که در مسجد شاه از طرف در بار اعلام و برگذار شد وشرح آن در جلد دوم تاریخ بیست ساله داده شده است.

## یکی شدن ساعات در کشور

در بخش نامه‌ای که در تاریخ ۳۱ تیرماه ۱۳۱٤ بکلیهٔ ایالات و ولایات صادر شد چنین اشعار گردیده بود:

چون مطابق ترتیبی که تاکنون معمول بوده است اماکن و بلاد مملکت که در طول های مختلف جغرافیائی واقعند دارای ساعت های مختلف بودند و مقتضیات زندگانی ایجاب میکرد که کلیهٔ نقاط مختلفهٔ مملکت ساعت های بالنسبه واحدی اختیار نمایند علیهذا بموجب تصمیم هیئت دولت از این ببعد ساعت محلی طهران برای تمام نقاط ایران مأخذ قرار داده خواهد شد و ساعت مذکور سه ساعت و نیم قبل از ساعت گرنویچ است البته لازم است مفاد متحدالمآل فوق را در نظر گرفته و در تعیین ساعات رسمی برطبق آن رفتار نمایند.

## کابینهٔ فروغی

مجلس دورهٔ دهم در تاریخ ۱۵ خرداد ۱۳۱٤ برابر ربیع الاول ۱۳۵٤ گشایش یافت و روز ۲۲ خرداد برابر ژوئن ۱۹۳۵ رسمیت خود را اعلام نمود و محمدعلی فروغی اعضای کابینهٔ خود را بدین شرح بمجلس معرفی نمود:

رئیس الوزراء ــ محمدعلی فروغی

وزیر عدلیه ــ محسن صدر

وزیر خارجه ــ باقر کاظمی

وزیر داخله ــ محمود جم

وزیر مالیه ــ علی اکبر داور

کفیل وزارت جنگ ــ سرلشکر احمد نخجوان
وزیر معارف و اوقاف وصنایع مستظرفه ــ علی اصغر حکمت
وزیر طرق و شوارع ــ علی منصور
وزیر پست و تلگراف ــ نظام‌الدین حکمت
ریاست ادارهٔ کل تجارت ــ مصطفی اعلم
ریاست ادارهٔ فلاحت ــ مصطفی قلی بیات
ریاست ادارهٔ صناعت ــ امین

کابینهٔ دوم فروغی در دورهٔ دهم در تاریخ ۲۷ خرداد ۱۳۱٤ شمسی برابر با ۱٦ ربیع الاول ۱۳۵٤ قمری و ژوئن ۱۹۳۵ میلادی بمجلس معرفی شد.

## تأسیس فرهنگستان

در این کابینه علاوه بر تغییراتی که در سطح معاونین چند وزارتخانه انجام گردید ــ انجمنی بنام فرهنگستان تشکیل شد تا برای وضع لغات تازه مورد احتیاج زبان فارسی و تبدیل بعضی لغات بیگانه و عربی بواژههای فارسی اقدام نماید.

فرهنگستان دست بکار لغت‌سازی‌هائی شد که اسباب ناراحتی هائی شد و بعضی لغاتی وضع نمود که موجب تمسخر گردید و مردم با ذوق هم لغاتی سرخود می‌ساختند که مورد استهزاء بود از جمله بجای محرمانه «کس نفهمد» و بجای مستقیم «سیخکی» و بجای فوری «دستپاچگی» را بین مردم شایع کردند و از این قبیل لغات خنک و خنده‌آور. بالاخره فرهنگستان ناچار شد بخش نامه‌ای بمضمون: «فقط لغاتی که از طرف دبیرخانه رسماً بوزارتخانه‌ها و مؤسسات ابلاغ و در روزنامه‌ها منتشر میشود رسمی است و اگر از طرف اشخاص متفرقه کلماتی انتخاب و استعمال شود یا در مجموعه‌های چاپی بدون اجازهٔ رسمی منتشر گردد مربوط بفرهنگستان نبوده و استعمال و تقلید آن جایز نیست.» منتشر کند.



محمدعلی فروغی

## فرهنگستان چگونه درست شد[۱]

حکمت می گوید:

راجع به تأسیس فرهنگستان خاطره‌های بسیار دارم که بعضی از آن‌ها را در مجلهٔ وحید نوشته‌ام. البته از آغاز نهضت مشروطه‌طلبان و وطن‌پرستان و پیدا شدن احساسات ملی یک توجه خاص به زبان فارسی معطوف بود ولی صورت منظمی نداشت. در زمان شاهنشاهی پهلوی اعلیحضرت رضاشاه کبیر همیشه می‌فرمودند: «برای نام‌گذاری مؤسسات و به جای اصطلاحات قدیم، نام‌ها و اصطلاحات فارسی وضع کنید. همان طور که همسایهٔ ما ترکیه در زبان ترکی کرده است، اصطلاحات عربی را به صورت اصطلاحات فارسی درآورید.»

در آغاز کار عده‌ای چون میرزا ذبیح‌الله بهروز و ارباب کیخسرو در وزارت جنگ گرد آمدند و لغت‌هایی وضع کردند که «ارتش» و «بزرگ ارتشتاران» از آن جمله است. بنده گزارشی به عرض رساندم که البته این کار درست است و اقدام شایسته‌ای است ولی اجازه بفرمایند که مجلسی تشکیل بدهیم و نامش را فرهنگستان بگذاریم و در آن جا از روی دقت و بصیرت با ملاحظهٔ سوابق لغوی و تاریخی کلمه‌ها به جای واژه‌های ثقیل و نامطلوب کلمه‌های فارسی مطلوب وضع کنیم. شادروان فروغی که با من کاملاً همراه بود و از این لجام گسیختگی که هر کس لغتی وضع می کرد خشنود نبود این گزارش را به عرض رسانید و اجازه فرمودند مجلسی به نام فرهنگستان فراهم کردیم که در آن جا سی نفر از استادان فاضل و لغت شناس و دانشمندان برگزیده، همچنین بعضی از نظامیان صاحب نظر شرکت کردند و یک رشته لغت وضع شد که هنوز بر سر زبان‌هاست مانند: شهرداری (به جای بلدیه)، شهربانی (به جای نظمیه)، استاندار (به جای والی) فرهنگ (به جای معارف)، نخست‌وزیر (به جای رئیس الوزراء)، دادگستری (به جای عدلیه)، وزارت کشور (به جای وزارت داخله) بهداری (به جای صحیه) و نام‌های بسیاری از آبادی‌ها و شهرها که به عربی یا

---

۱ ــ نقل از کتاب خاطره‌ها، از خاطرات میرزاعلی اصغرخان حکمت. این کتاب به مناسبت پنجاهمین سال شاهنشاهی پهلوی توسط دربار بچاپ رسید که تماماً مشحون از خاطرات رجال دست‌اندرکار بوده که هر یک بنوبه مطالب و خاطرات خود را برای خوشایند دربار با ابراز تملّق و مداهنه و... اظهار داشته است.

ترکی بود تغییر کرد و همه نام فارسی گرفتند.

فرهنگستان تا سال ۲۵۰۰* دوام داشت و منشأ خدمات ارزنده‌ای شد ولی از آن پس به سبب حوادث گوناگون سیاسی و غیره در محاق تعطیل افتاد تا بار دیگر به امر مبارک شاهنشاه آریامهر به نام فرهنگستان زبان و فرهنگستان فرهنگ و هنر تجدید حیات کرد و امیدواریم باز هم منشأ خدمات ارزنده‌تری بشود.

در این جا حکمت اشاره‌ای به پیام شادروان فروغی به فرهنگستان کرده و می گوید در این پیام فروغی راه لغت وضع کردن وگزینش لغت و احتراز از زیاده‌روی و افراط و غلط کاری را توصیه کرده و نشان داده است که به جای هر کلمهٔ غلیظ خارجی یک کلمهٔ لطیف فارسی بگذارند نه واژه‌های خشن و نامربوط و نامطلوب که زننده نیز هست. ...رضا شاه... شخصاً واژه‌های وضع شده را رسیدگی می کردند. وقتی نامه‌ای برای ایشان برده بودند که از مجلس شورای ملی بود ومی بایست قانونی به صحهٔ همایونی برسد. در این نامه به جای صحه و امضا نوشته بودند «برای دستینهٔ همایونی». اعلیحضرت تعجب کرده و از شکوه الملک رئیس دفتر شاهنشاهی پرسیده بودند: «دستینه یعنی چه؟ چه معنی دارد؟» شکوه الملک عرض کرده بود گویا مقصودشان امضاست: فرموده بودند: «این لغات مضحک چیست وضع می کنند؟ بعد از این بیاورند من خودم ببینم.» از آن تاریخ به بعد لغت‌ها را به عرض ایشان می رسانیدند و ایشان حتی لغت‌هایی را که ترکیب عربی داشت می پذیرفتند و هرگز قصدشان این نبود که لغت‌های عربی به کلی رفع شود بلکه می خواستند از به کار بردن واژه‌های غلیظ خودداری شود.

حکمت می گوید:

متأسفانه در این اواخر وضع لغت صورت نامطلوبی پیدا کرده است. جماعتی با گرفتن حقوق‌های سنگین و صرف وقت بسیار لغت‌هایی وضع می کنند که هیچ پسندیده نیست مثلاً پس از بحث و مطالعه و مداقهٔ کلی دربارهٔ وزارت راه که همان فرهنگستان سابق آن را وضع کرده است یک کلمهٔ «ترابری» نیز به آخر آن بسته‌اند که هیچ کس آن را فهم نمی کند البته این افراط کاری‌ها هست که امیدواریم اصلاح شود.»

* = ۱۳۲۰ هجری شمسی.

باید اضافه نمود که سیدحسن تقی زاده مقاله‌ای در انتقاد از فرهنگستان در سال ۱۳۱٤ خ نوشته بود که در آذرماه ۱۳٤٦ مجله یغما شماره نهم سال بیستم بچاپ رسیده است.

مخبرالسلطنه هدایت در کتاب خاطرات و خطرات خود در بارهٔ فرهنگستان چنین نوشته است:

**فرهنگستان اردیبهشت ۱۳۱٤**

«بدواً در فرانسه و بعداً در ممالک دیگر تأسیس آکادمی شد، برای تلخیص زبان و تکمیل اصطلاحات یا قبول الفاظ جاری برسمیت در کتب لغت، ما هم فرهنگستان ساختیم اما برای تخریب ریشهٔ زبان، آکادمی هیچ مخالف با کلمات لاتینی و یونانی که در السنهٔ اروپائی تداول دارد نشد که در وضع اصطلاحات کمکی فوق‌العاده است همان کیفیت را بلکه بمراتب بیشتر و بهتر عربی دارد در فارسی، لغت عرب اختصاصاتی دارد که در هیچ زبانی نیست زبانی است به پیمانه که هر معنی را بقالب الفاظ میتوان ریخت و عندالحاجت ریشهٔ آنرا در لغت باز یافت.

فضلای گذشته الفاظ عربی را بلهجهٔ فارسی گنجانده‌اند حتی فردوسی مجبور بوده است. کلمات عربی در کار بیاورد باو ایراد کردند که در ملک گفت احسن فلک گفت زه، ملک فلک و احسن عربی است، جواب داد من نگفتم ملک و فلک گفته‌اند.

این فکر که بواسطهٔ اسلام ایران تحت‌الشعاع عرب واقع شده است باید رخنه باسلام کرد و ترک لغات عربی را گفت فرهنگستان را لون دیگر داد، هیچیک از ادیان در پاریس و لندن ظهور نکرده است سرتاسر اروپا قلیلی یهودند و قاطبه عیسوی و تحت‌الشعاع کنعان نیستند.

مرد باید که گیرد اندر گوش  گر نوشته است پند بر دیوار

با این تشویق خیال تدریس شرعیات و قرآن در مدرسه ممنوع شد، اعتمادالدوله یحیی قره‌گزلو بر سر این کار استعفا کرد، در ورزشگاه آتش زردشت را دیدیم.

تکلیف منع قرائت قرآن در هیئت بزبان نیامد، تیمورتاش محرمانه به یحیی خان توصیه کرده بود، حکمت از نصایح قرآن و کلمات حضرت امیر(ع)

دفتری مرتب کرد و همان را احیاناً می‌خواندند یا نمیخواندند. مقرر بود در مدارس شرعیات گفته میشد و اقامهٔ نماز میکردند که اساس تربیت است و حفظ مصلحت موقوف شد.

فرهنگستان هیئتی بود مرکب از چند نفر از اعضای ناجور غالب بیسواد میرزا اسمعیل خانی داشتیم مجلس آرا و با رجال آشنا، مربای قاآنی و گاهی تلخ، گفته بودند اگر سنگ جهنم به ریشت بمالی سفید نمیشود مالیده بود صورتش سیاه شده بود و ریشش سفید، مدعی ادب بود و در مواقعی بی ادبی مینمود، کسی را گیر میآورد مغلقاتی از او سؤال میکرد کلمات دور از ذهن مثلا از معنی حیص و بیص میپرسید غالب نمیدانستند مقدماتی بود برای اینکه بگوید سواد آقا در صورت من است سواد آقایان هم در صورت میرزا اسمعیل خان است.

فروغی که اهل ادب بود و بر السنهٔ خارجه واقف، رساله‌ای در انتقاد چاپ کرد و از ریاست استعفا، امر بود که بجای کلمات عربی فارسی بیاورند و در میدان لغت در فارسی بینهایت تنگ است و پای تتبع لنگ، آنجا که لفظ هم داشتیم از آن غفلت داشتند مثلا سجل را نام و نشان گفتند اسباب سخریه شد شناسنامه کردند و حال آنکه پروز لغت است، فردوسی گوید:

بگفتا که من دخت گرسیوزم بشاه آفریدون رسد پروزم

من ایراد کردم گفتند شناسنامه بعرض رسیده است و تصویب فرموده‌اند دیگر جای سخن نبود بعضی اختیارات فرهنگستان حقیقت مفتضح بود و در شهر مسخره میشد، ادبا متأسف، هزار گونه سخن بر زبان و لب خاموش مرکباتی بدترکیب بقالب زده‌اند و شافع نموده.»

## افتتاح دورهٔ دهم تقنینیه

دورهٔ نهم مجلس روز ۲٤ فروردین ۱۳۱٤ برابر ٤ محرم ۱۳۵٤ و ۷ آوریل ۱۹۳۵ خاتمه یافت. دورهٔ دهم روز ۱۵ خرداد ۱۳۱٤ برابر ربیع الاول ۱۳۵٤ ــ ٦ ژوئن ۱۹۳۵ گشایش یافت.

### رئیس مجلس مغضوب میشود

در اولین جلسهٔ دورهٔ دهم پس از انجام مراسم افتتاح، انتخاب هیئت رئیسه انجام یافت و حاج محتشم السلطنه اسفندیاری بر یاست مجلس انتخاب گردید.



حسن اسفندیاری (محتشم السلطنه)

حسین دادگر (عدل الملک) که از تهران بنمایندگی دورهٔ دهم انتخاب شده بود و چند دوره سمت ریاست مجلس را داشت پس از پایان دورهٔ نهم مورد غضب شاه قرار گرفته بود بوسائلی تحصیل اجازه نمود که بارو پا مسافرت کند و در حقیقت این مسافرت صورت تبعید داشت. بهمین جهت با کمال سرعت در فاصلهٔ یکی دو روز دادگر به بندر انزلی حرکت نموده و با کشتی ببا کو و از آنجا عازم پاریس گردید و تا چند سال در اروپا مقیم بود تا پس از شهریور ۱۳۲۰ بایران مراجعت نمود.

بطور یکه هدایت در خاطرات و خطرات در صفحه ۳۹۸ چاپ اول

می‌نویسد (این مغضوب واقع شدن در دورهٔ ریاست وزرائی او بوده است)؛

«در خاتمهٔ دوره هشتم[1] ۲٤ دیماه ۱۳۱۰ دادگر رئیس مجلس پس از اظهار خدمتگزاری‌ها گفت: اگر خداوند بما توفیقی عنایت کند بار دیگر وسیلهٔ اصلاحات باشیم... در خاتمه اشاره به تسریع انتخابات نمود. منهم (هدایت) از مساعدتهای مجلس اظهار خشنودی کردم.



حسین دادگر (عدل‌الملک)

دراسب‌دوانی صحرا (ترکمان‌صحرا) کاشف بعمل آمد که گفتارهای آنروز مطبوع خاطر ملوکانه نبوده است، از شرکت در اصلاحات دم زدن و دو منشأ

---

۱ــ اطلاعات در یک ربع قرن می‌نویسد: در خاتمهٔ دورهٔ نهم بوده است.

برای پیشرفت قائل شدن نزدیک به کفر است.

در اسب دوانی دادگر مخاطب بخطابات سخر یه‌آمیز شد و فرمودند بلی! مساعدتهای مجلس رونقی بامور داد، در انتخابات تسر یع میشود و شما هم رئیس خواهید بود، معلوم بود که تصدیق منهم بجا نبوده است.

در خاتمهٔ دورهٔ نهم نطق‌ها شد. اورنگ آخر از همه صحبت کرد گفت دست و چشم باید با هم کار کنند، دولت دست است و مجلس چشم. من می بایست علی الرسم چیزی بگو یم صحبت اسب‌دوانی در گوشم بود گفتم آری دست و چشم باید با هم کار کنند لیکن کلّه‌ای هم میخواهد که عمل دست و چشم را در تناسب بیندازد، دولت از مساعدت مجلس خشنود است لیکن پیشنهادی هم نشد که قابل بحث باشد. صدای این نطق ساده در روزنامهٔ چهره‌نمای مصر بتهران برگشت، ضمناً عکس جدّ من رضا قلیخان را که مأمور تر بیت ولیعهد مظفرالدین میرزا بود در کرو پی که از مظفرالدین شاه و اصحاب موجود است بطبع رسانده بود. یقین دارم که اینهم اگر بعرض رسیده باشد مطلوب نیفتاده است چنانکه پشت تقو یمی ندانسته بدون اطلاع من شکل مرا گذارده بودند و مورد ایراد شد.»

عدل‌الملک دادگر مسئله برکناری و تبعید خود را در نوزدهمین سالنامهٔ دنیا چنین بیان میکند:

در سال ۱۳۱٤ شمسی بعد از ختم دورهٔ نهم مجلس و نطق نواب رُ یاست مجلس در تقدیر و تحسین از حسن ادارهٔ مجلس بوسیلهٔ اینجانب زندگی آزاد و عادی خود را شروع کردم. در همین دوره مجلس خاتمه یافته رئیس انجمن نظارت انتخابات تهران بودم و بوکالت دورهٔ دهم قانونگذاری از تهران انتخاب شده بودم و تصور میرفت که بزودی مجلس جدید باز و کارها آغاز میشود.

صبحها در خیابان فیشرآباد که مجاور منزل بود راه می رفتم و پیاده رو ی که عادت همیشگی من بود ادامه داشت. فیشرآباد آن روز بیابانی بیش نبود و در حقیقت خارج حدود شهر تهران محسوب می شد و بدینجهت بهتر ین محل برای هواخوری و پیاده‌رو ی بود.

یکی از صبحها که مشغول پیاده‌رو ی در فیشرآباد بودم از دور دیدم یک پلیس محلی بسرعت بطرف من می آید وبا دست اشاراتی میکند که توقف نمایم.

پس از نزدیک شدن گفتند: جناب آقای ذکاء الملک فروغی رئیس الوزراء میخواهد تلفنی با شما صحبت کند. فوراً بخانه خود واقع در خیابان فردوسی شمالی که فاصله‌ای در حدود پانصد متر با فیشرآباد داشت مراجعت و غرابت امر در این بود که بعد از طی راه و گذشتن یک ربع ساعت هنوز ارتباط تلفونی قطع نشده بود و آقای فروغی گوشی را نگاه داشته بود و این خود دلیل اهمیّت کار بود. به خانه رسیدم و گوشی را برداشتم و فروغی با تلفن گفتند: مدتی است از شما بی‌خبرم و بدیدن شما اشتیاق دارم.

گفتم: اگر کاری ندارید همین ساعت بدیدار شما میآیم. گفتند: منتظر میمانم. با اتومبیل بمنزل ایشان واقع در خیابان سپه که امروز محل بیمارستان نجات میباشد رفتم. ایشان بالای پله ایستاده بودند و با دیدن من شتاب کرده و با سرعتی که از متانت و وقار ایشان دور بود پائین آمده و در پیاده کردن من از اتومبیل کمک کردند و در بالا رفتن از پله دنبال من میآمدند. ترجیح ولااقل تساوی خود را با من رعایت نمیکردند و احترامات بیش از حد متعارف و معمول بود.

همین افراط دراحترام مرا مظنون کرد و با خود اندیشیدم که باید روزگار من وارون و اوضاع من دیگرگون شده باشد که این مرد محترم اینطور فروتنی و زیاده‌روی را در احترام و تجلیل من موافق اصالت و نجابت تشخیص دهد. باری با فکری ناراحت وارد سالن پذیرائی شدم باز این احترامات در نشستن و طرز تکلم ایشان مداخله داشت و به چشم میخورد. چائی آوردند و بعد از تعارف متعارف و خوش بش معمول بایشان گفتم در اظهار اشتیاق و تقریباً احضار من کار یهم منظور است؟ ایشان فرمودند: بلی مختصر کاری دارم که باید انتظار برد آقای صدرالاشراف وزیر دادگستری هم بیایند و با حضور ایشان گفته شود!!! فهمیدم تفرس من بجا بوده و کار جدی و مهم است. بعد از چند دقیقه آقای صدرالاشراف آمدند و بعد از صرف چای آمادگی خود را اظهار داشتند و آقای فروغی اینطور شروع کردند: دیروز با چند نفر از وزراء شرفیاب شده بودم بعد از عرض مطالب و اجازه مرخصی هنگام خروج از اطاق مرا صدا زدند برگشتم و منتظر اصغای اوامر ایشان شدم. فرمودند: برفیقت بگو مدتی است کار میکنی و ناچار خسته شده‌ای برو ید در خارج مدتی استراحت کنید. در فرموده ایشان دو

مجهول بود یکی مراد از رفیق کیست؟ و آیا باید بخارج تهران برود یا خارج از ایران؟ برگشتم که این مجهول را روشن کنم ولی با قیافه گرفته و ناراضی ایشان رو برو شدم شاید حدس زدند برای دخالت و شفاعت برگشته ام و خواستند این راه را مسدود و با قیافه جدی خود این جرأت را از من سلب کنند. بعد از آنکه دانستند منظور، این توضیحات لازم بوده باز قیافه عطوف و آرام خود را نشان دادند و گفتند منظورم دادگر و رفتن بخارج ایران است.

ذکاء الملک فروغی پس از لحظه ای مکث بصحبت ادامه داده و گفت: اینست که من امر یه ایشان را ابلاغ و اجرای آن را به عهدهٔ کارآگاهی و فطانت خودتان وامیگذارم.

چیزی نگفتم ولی کار بر من گران و ناهموار بود ز یرا خدمات من بدودمان پهلوی بی اندازه و در مجلس شورای ملی و بالخصوص در مجلس مؤسسان که تقر یباً مدیر و رئیس بودم و در اجتماعات و احزاب بیش از آن بود که چنین عاقبتی پیدا کند ولی در عین حال فهمیدم که این رو یه ملایم ومعتدل فقط یک استثنائی است که در مورد من میشود و نظیر ندارد و دیگران با این آسایش و آرامش رو برو نخواهند شد بالخصوص که فردای آن روز آقای فروغی از من بازدید کردند. و توصیه مؤکد به مأمور ین داخل و خارج در رعایت احترام و استقبال و حسن برخورد امری فوق العاده بنظر میآمد و مخصوصاً فروغی گفت: اگر بپول و اسعار احتیاجی دار ید به بانک تعلیمات داده شده که اجابت و قبول نمایند و این توصیه ها همه جا مرا مرفه و آبرومند میساخت و از هیچ کمکی در یغ نمیشد.

سه روز بعد از تهران رهسپار ارو پا شدم و رحیم فرزند خود را نیز همراه بردم که در ارو پا به تحصیلات خود ادامه دهد ــ راه معمولی آن روز از راه روسیه شوروی بود بنابراین به رشت و بندر پهلوی (انزلی) رفتم. کشتی دو روز دیگر حرکت میکرد و توقف این دو روز دشوار بود. مرحوم فروغی بطور محرمانه به من توصیه کرده بود که در حرکت تسر یع نمایم و نگران بود که شاید توقف بیشتر بصلاح من نباشد. وقتی که در بندر پهلوی بانتظار حرکت کشتی میگذراندم هیئتی مأمور ارو پا بود و اسامی آن ها عبارت بود از: سپهبد زاهدی ــ بیات و چند نفر دیگر و دائم از من دیدن میکردند و نمی دانستند که مسافرت من جنبه غیرعادی دارد و مرا رئیس مجلس آینده میدانستند و حسن ارتباط خود را حفظ میکردند و

همین آمد و شد امکان داشت بضرر من تمام شود و از طرفی کشف علت مسافرت معقول نبود و میبایستی قضیه مکتوم بماند. بالاخره کشتی حرکت کرد و رهسپار بادکوبه شد و از بادکوبه با قطار راه‌آهن راه اروپا را پیش گرفتم. در ایستگاه راه‌آهن برلن مأمورین دولتی و اعضای سفارت خانه ایران و برخی از ایرانیان مقیم آلمان در گار راه‌آهن باستقبال آمده بودند و از جمله مستقبلین سرلشکر آیرم رئیس شهربانی بود که رندانه از خطری که او را تهدید میکرد فرار کرده بود و بنام معالجه امرار زمان میکرد فقط او بود که بواسطه معلومات پلیسی باین مسافرت بطور مرموز و مشکوک نگاه میکرد و حدس میزد کاسه‌ای زیر نیم کاسه باشد.

در چند ماه بعد ادیب السلطنه سمیعی رئیس دربار مکاتبه خود را با من آغاز کرد و می فهمیدم که این مکاتبات با اجازه بوده و غیر از این میسر نبود.

در دومین مراسله خود نوشت که اوضاع مجلس بذل خواه اعلیحضرت نیست و از تویادی فرمودند. نوشتم من دیگر مراجعت نمیکنم و باقامت در اروپا خو گرفته و عادت کرده‌ام.»

باید اضافه نمود که عدل الملک سالها در اروپا بصورت تبعید بسر برد، یکی دو نوبت هم (بطور یکه خودش نوشته) درِ باغ سبزی باو نشان دادند که مراجعت کند و او را نزد سایر دوستانش بدیار عدم بفرستند امّا او زرنگتر از آنها بود که فریب بخورد و بایران بازگردد، و همچنان در اروپا ماند تا آنکه شهریور ۱۳۲۰ پیش آمد و اوضاع عوض شد و چندسالی هم سپری گردید تا فهمید که دیگر خطری او را تهدید نمی کند آنگاه بایران بازگشت، مدتی کوتاه هم شغلی نداشت تا در دورهٔ اول مجلس سنا وارد مجلس سنا گردید.

ولی عدل الملکی که در دوران حکومت کودتای ۱۲۹۹ مصدر کار و چندین دوره نماینده مجلس و سه دوره هم رئیس مجلس و رئیس انجمن نظارت انتخابات قلابی دورهٔ هفتم بود و از عمال روی کار آوردن حکومت دیکتاتوری بشمار میرفت با عدل الملک از تبعد برگشته تفاوت فاحشی کرده بود زیرا در سالها در بدری و تبعید طعم حکومت مطلق العنانی و قلدری را چشیده بود، لذا با حکومت دیکتاتوری مخالف بود. بهمین علت هم هنگامی که سناتور بود و

حکومت رزم‌آرا روی کار آمد با من روابط نزدیک پیدا کرد و پنهان و آشکار ما را تأیید می نمود، چنانکه وقتی دکتر فاطمی مدیر باختر امروز را رزم‌آرا توقیف کرد در مجلس سنا و در جلسهٔ خصوصی عمل دولت را تقبیح نمود.

آشنائی و دوستی من هم با ایشان از هنگامی شروع شد که در کابینهٔ رزم آراء لوکوموتیورانان راه‌آهن بعلت شرایط نامساعدی که داشتند ناگهان دست از کار کشیده بمجلسین شورا وسنا متحصن شدند، و از طرف مجلس شورایملی دکتر معظمی و من و از مجلس سنا عدل الملک و یکنفر دیگر انتخاب شدیم که به شکایات آنها رسیدگی نموده هر چه رأی دادیم مورد قبول دولت واقع شود.

برای انجام این منظور جلسه‌ای با حضور وزیر راه تشکیل دادیم، رأی هر چهار نفر ما بنفع متحصنین و علیه دولت بود و با آنکه وزیر راه هم قبول کرده بود که اجرا نماید ولی رزم‌آراء زیر بار نرفت و کار بکشمکش انجامید که در جلسهٔ رسمی مجلس مطرح نمودم.

نوبت دیگر هم که عده‌ای به تئاتر سعدی هجوم برده و تخریب و غارت کرده بودند کارکنان تئاتر سعدی بمجلسین سنا و شورا متحصن شدند در این نوبت هم از مجلس سنا عدل الملک و ابراهیم خواجه نوری و از مجلس شورا دکتر معظمی ونگارنده معیّن شدیم که رسیدگی نموده رفع تحصن شود در این مورد هم رأی هر چهار نفرمان یکسان بود و رفع تحصن شد.

بعد هم با دادگر در مجلس مرتباً ملاقاتهائی دست میداد، (چون در آنموقع هنوز برای مجلس سنا مکانی ساخته نشده بود و جلسات مجلس سنا در بهارستان و در عمارت مجلس شورا تشکیل می یافت) بنابراین حداقل در هفته دو سه مرتبه ملاقات و در بارهٔ حکومت رزم‌آرا مذاکره و تشریک مساعی و بحث میکردم.

عدل الملک دل خونی از دیکتاتوری داشت و میگفت بر من مسلم شده که هر کس به ایجاد و روی کار آمدن دیکتاتورها کمک کند پس از آنکه پایه‌های حکومت خودکامه محکم شد و دیکتاتور کاملاً مستقر گردید اولین قربانیهای آن حکومت همان کسانی خواهند بود که عمله واکرهٔ بنای آن حکومت بوده‌اند زیرا آنها همانطور که گفته‌اند چوب بست بنای آن حکومت بحساب می‌آیند لذا ساختمان که به اتمام برسد دیگر وجود چوب بست بدنماست و باید

برداشته و نابود شود.[1] باین جهت باید متوجه بود که به ایجاد چنین حکومتهای مطلق‌العنانی مطلقاً کمک و همکاری نکرد. اگر کسی کمکی کرد و از عوامل مؤثر بود بداند که از بین خواهد رفت، منهم اگر در ایران بودم حتماً در زندان قصر پذیرائی میشدم و یک روز در جراید نوشته میشد که دادگر در اثر سکتهٔ قلبی درگذشته است.

عدل الملک از دورانی که در رأس کار بوده متأسف بود و استغفار میکرد باین جهت به جبهه ملّی نزدیک شده بود و با ملّی کردن نفت هم موافق بود و برای رزم آراء در مجلس سنا کارشکنی میکرد.

در دوران خلع ید هم که در آبادان بودم ارتباط داشتیم و تلگرافهائی بین ایشان و من مبادله میشد که یکی از آنها برای تقویت حکومت مصدق در جلد سوم کتاب سیاه نقل شده است.

دادگر در مسئلهٔ خلع ید کاملاً از نگارنده پشتیبانی میکرد در یک نوبت هم که از آبادان برای معالجه و انجام کارها بتهران آمده بودم در مجلس سینه بسینه بهم رسیدیم. پس از احوال‌پرسی و ابراز خوشحالی از پیشرفت کار و تشویق و تحسین از طرز عمل من ناگهان اظهار داشت خودنویس دارید؟ گفتم آری گفت بنویسید بدیهتاً رباعی زیر را انشاد کرد:

گویا دهنی خواهم و محکم فکّی — وجدانی پاک و دامن بی لکّی
یک گفته نغزو یک دهان‌پرمغز — تا آنکه توان شمرد وصف مکّی

## معرفی دولت بمجلس دورهٔ دهم

روز ۲۷ خرداد ۱۳۱٤ که مجلس دهم آمادگی و رسمیت خود را اعلام داشت.

میرزا محمد علیخان فروغی (ذکاء الملک) باتفاق وزیران در مجلس حاضر شد و پشت تریبون رفته چنین گفت:

«ارادهٔ مقدس اعلیحضرت همایونی بر این است که هیئت دولتی که

---

۱ ــ پاندیت جواهر لعل نهرو در این مورد چنین گفته است: یکی از حکومتها کسانی را که در بقدرت رسیدن او مؤثر بودند در حکم پلکانی میدانست که از آن بالا رفته بود و چنین می‌پنداشت که این پلکان باید برداشته شود تا دیگری از آن بالا نرود!

مشغول خدمتگزاری بوده‌اند باز هم برقرار باشد و بنده را مفتخر فرموده و مأمور یت داده‌اند که هیئت دولت را بمجلس شورایملی معرفی کنم بنابراین آقای جم وز یر داخله و آقای داور وز یر مالیه آقای منصور وز یر طرق آقای کاظمی وز یر خارجه آقای صدر وز یر عدلیه، آقای نظام‌الدین حکمت وز یر پست آقای حکمت وز یر معارف آقای امیرلشکر محمد نخجوان (امیر موثق) کفالت وزارت جنگ آقای مظفر اعلم رئیس کل تجارت آقای مصطفی قلی بیات رئیس کل فلاحت آقای امین رئیس کل صناعت معرفی میشوند پروگرام دولت هم چون تغییر نکرده است و دنباله اصلاحات و عمران مملکت بخصوص کارهای ساختمانی تعقیب میشود و امیدوار یم قبل از انقضای دورهٔ دهم مجلس راه آهن شمال بتهران برسد بعلاوه توسعهٔ معارف و تأسیس مدارس از ابتدائی و متوسطه و عالی و ساختمانهای لازم برای دبستانها و اقدامات برای تأمین صحت و سلامت مردم و تکمیل مؤسسات عدلیه و بهبود امور اقتصاد مورد توجه دولت میباشد و در پایان نطق مفصل خود گفت: آقایان میدانند که پادشاه ما امروز عیش و نوش و تفنن و تفر یح همه چیز را بر خود حرام کرده و غیر از کار و مراقبت کردن در امور مملکت کاری ندارد و این را باید قدر دانست.»

## مغضوب واقع شدن دشتی و رهنما

اطلاعات در ربع قرن در دنبالهٔ تبعید دادگر می نو یسد:

«مقارن همین احوال بود که آقای رهنما نمایندهٔ مجلس شورایملی و مدیر روزنامهٔ ایران نیز مورد بی مهری شاه فقید واقع شد و محبوس گردید و بر اثر تقاضای آقایان علماء نجف موافقت شد که مسافرتی بخارج بنمایند و ایشان ابتدا به عراق و سپس به بیروت حرکت کردند و تا بعد از شهر یور در خارج از کشور بسر می بردند. امتیاز روزنامهٔ ایران پس از مسافرت اجباری رهنما به آقای مجید موقّر انتقال یافت...

آقای دشتی نمایندهٔ مجلس شورایملی نیز در همین اوقات گرفتار شد و در محبس شهربانی و گاهی در منزل تحت نظر بسر می برد ولی پس از چندی بار دیگر مورد مهر شاه قرار گرفت و دوباره بنمایندگی مجلس شورایملی انتخاب گردید.»

هدایت در خاطرات و خطرات در این مورد چنین نوشته است:

**«توسط از رهنما و رفقا**

رهنما، تجدد برادرش، بهرامی[1] رئیس اسبق دفتر مخصوص و دشتی بعللی که نمیدانم توقیف بودند. با رهنما خصوصیتی داشتم چند ماه هم معاون من بود. روزی بخیال من رسید توسطی بکنم، در شرفیابی عرض کردم روی سیاه وموی سفید تکلیفی می آورد و اشخاص بی انتظاری نیستند رهنما و دشتی و بهرامی اگر تقصیرشان قابل عفو است استدعای عفو دارند، بعادتی که شاه دارد و راه میرود در خیابانی که بود رفتند و برگشتند و دو سه مرتبه این رفت و آمد واقع شد آخر فرمودند آنها را بخشیدم بروند بولایت خودشان و منظور رهنما و تجدد بود که توطناً عراقیند، بهرامی و دشتی هم بنا شد از تهران بروند، عرض کردم اجازه هست امر ملوکانه را بنظمیه ابلاغ کنم؟ فرمودند بلی، ابلاغ کردم و امر رسمی هم صادر شد رهنما و تجدد بعراق رفتند بهرامی و دشتی به بروجرد و بهبهان. در مورد بهرامی فرمودند نمی کشمش...»

بطور یکه زین العابدین رهنما مدیر روزنامه ایران در سالنامهٔ دنیا نوشته در اوایل ریاست وزرائی سردار سپه کمیته ای بنام «کمیتهٔ تحولات و انقلاب» بر یاست سردار سپه تشکیل گردید.

اعضاء این کمیته عبارت بودند از: رضاخان پهلوی ــ سید محمد تدین، سلیمان میرزا اسکندری ــ ناصر ندامانی ــ سید محمد صادق طباطبائی ــ میرزا کریم خان رشتی ــ سرلشکر خدا یارخان ــ دبیر اعظم بهرامی ــ امان الله خان اردلان (حاج عزالممالک) ــ زین العابدین رهنما.

محل انعقاد این کمیته خانهٔ شخصی سردار سپه بود و جلسات در ساعت چهار بعد از نیمه شب که در زمستان نیم ساعت پیش از اذان صبح بود تشکیل میگردید و رهنما در بارهٔ منظور این کمیته چنین نوشته است:

«در همین جلسه و در میان همین جماعت تمام حوادث و تغییرات ایران نو و تغییر قاجاریه و غیره... مورد مذاکره قرار میگرفت و سپس طبق آن عمل میشد. افراد این کمیته، در روز اول تشکیل آن، دست اتحاد و یگانگی را در حلقهٔ تسبیح دست خود اعلیحضرت فقید بهم دادند که در هدف اصلی این گروه که تغییر

۱ ــ بهرامی معروف به دبیر اعظم، نویسندهٔ کتاب «سفرنامهٔ خوزستان».

سلسلهٔ قاجاریه و ایجاد ایران نو باشد تا آخرین سرحد امکان وفادار و صمیم باشند...»

منظور از نقل نوشتهٔ زین‌العابدین رهنما این است که نشان داده شود تمام کسانی که به پهلوی کمک کرده و در بدو روی کار آمدن او مؤثر بودند یکی پس از دیگری از گردونه خارج گردیده‌اند.

## افزایش سرمایهٔ بانک ملّی ایران

سرمایهٔ بانک ملّی ایران که در بدو تأسیس هشت میلیون ریال (۸۰۰ هزار تومان) بود در تاریخ ۱۴ تیرماه ۱۳۱۴ به سیصد میلیون ریال افزایش یافت.

روزنامهٔ اطلاعات در بارهٔ این افزایش سرمایه چنین نوشته بود:

«هفت سال پیش که میخواستیم بانکی بنام ملی ایران تأسیس کنیم و میخواستیم سرنوشت تجارت و مقدرات اقتصادی خود را بدست خودمان بگیریم و میخواستیم بسیادت اقتصادی و مالی بیگانگان در این کشور خاتمه بدهیم و میخواستیم گریبان تجار و سرمایه‌داران خود را از چنگ مؤسسات بانکی و مالی خارجه که در این کشور از دیرباز در شئون مالی و تجاری واقتصادی ما نفوذ پیدا کرده بودند نجات بدهیم وقتی که سرمایهٔ آنرا در نظر می‌آوردیم انتظارات ما جزو آرزوهای دور و دراز بود که فقط دورنمای زیبای آنرا در نظر می‌آوردیم زیرا هشت میلیون ریال در مقابل سرمایهٔ هنگفتی که دیگران در دست داشته و پنجهٔ خود را بر پیکر تجارت و اقتصادیات کشور فرو برده اعتبار و حیثیت تجار این کشور و حتی هستی آنها تعلق باراده آنان بود چه کسی باور میکرد بانک ملی بتواند تاب مقاومت آورده و قسمت مهمی از آرزوهای دور و دراز ما را عملی کند.

امروز که سرمایهٔ بانکملی ایران از هشت میلیون ریال بسیصد میلیون ریال ترقی داده میشود وقتی وضع مالی امروز را با روز تأسیس بانکملی مقایسه میکنیم می بینیم از مرتبه آحاد در گذشته و از مرتبه عشرات نیز عبور کرده و چند مرحله از مرتبهٔ صدم ترقی و تکامل نیز بالا رفته ایم.»

## انعقاد قرارداد تهاتری با آلمان

در سال ۱۳۱۴ هیئتی مرکب از: بدر معاون وزارت مالیه، وثیقی معاون ادارهٔ کل تجارت و انصاری رئیس ادارهٔ اقتصادیات وزارت خارجه برای مذاکره در امور تجارتی و اقتصادی و مذاکرات پایا پای بین ایران و آلمان ببرلن رفته بودند

موفق بعقد قرارداد تهاتر بین ایران و آلمان گردیدند و بدر رئیس هیئت اعزامی ایران ضیافتی در هتل اسپلاناد با شرکت دکتر شاخت وزیر اقتصاد و جمعی از رجال آن کشور داده شد. در سر میز بدر گفت: دو هیئت ایرانی و آلمانی از ابتدا تا انتها با کمال مودّت با یکدیگر همکاری نمودند تا موفق بعقد قرارداد مرضی الطرفین شدیم... دکتر شاخت در جواب نطق بدر در بارهٔ اهمیت روابط اقتصادی فیمابین مملکتین توضیح داد و اظهار امیدواری کرد که قرارداد منعقده و شناسائی یکدیگر موجبات روابط نزدیکتر برای پیشرفت مصالح مملکتین فراهم کند.

بعد اضافه نمود که انعقاد قرارداد مزبور ایران را از اینکه ناچار باشد کلیهٔ کالای صادراتی خود را به روسیه بفروشد و در عوض کالاهائی از آن کشور وارد نماید تا حدودی بی نیاز میسازد و ایران دیگر مجبور نیست که شوروها بهر قیمت خواستند بخرند و یا بفروشند.

## انحصار پشم و پوست

یکی از شرکت هائی که داور تأسیس نمود، شرکت سهامی پنبه و پشم و پوست بود که در اواخر آبانماه ۱۳۱٤ رسماً مشغول بکار گردید. قبلاً چه در دورهٔ روسیه تزاری و چه در دورهٔ روسیهٔ شوروی سوسیالیستی معمول بر این بود که تجار ایرانی پشم و پنبه و پوست را بروسیه صادر میکردند و در آنجا بفروش میرساندند و یا در تهران ادارهٔ تجارتی روسیه شوروی خریداری می نمود. و چون خریدار در دوره روسیه شوروی فقط ادارهٔ تجارتی شوروی بود بهر قیمت میخواستند می خریدند. با تأسیس شرکت سهامی پنبه و پشم و پوست منحصراً صدور پشم و پنبه و پوست گوسفند و بز به شرکت مزبور واگذار گردید تا بقیمت مناسب یا بروسیه و یا هر کشور دیگر بفروش برساند. با انحصار صدور پشم و پوست و پنبه طبق تصویب نامهٔ هیئت وزیرات بشرکت مزبور دیگران حق صدور آنرا نداشتند.

## الغای تعهدات گمرکی ۱۳۰۷

در آبانماه ۱۳۱٤ وزارت امور خارجه بخشنامه ای بکلیه سفارتخانه های مقیم ایران و نمایندگان دولت ها که دولت ایران با آنها قرارداد گمرکی داشت صادر نمود و متذکر شد که چون تعهدات قراردادهای گمرکی ایران با دول خارجه طبق تصویب مجلس شورایملی مورخ ۱۳۰۷/۲/۱۲ برای هشت سال بوده و مدت مزبور در تاریخ ۱۳۱۵/۲/۲۰ منقضی خواهد شد بنابراین خاتمهٔ تعهدات گمرکی

را اعلام میدارد.

منظور از این بخش نامه این بود که دولت ایران تصمیم دارد در بارهٔ میزان گمرکات تغییراتی بدهد و بر نرخ آن بیفزاید. و دولتها بایستی برای پذیرش نرخ های جدید خود را آماده نمایند.

## اختلاف بین ایران و شوروی

طبق قراردادهای تجارتی بین ایران و شوروی میبایستی بین صادرات و واردات توازنی باشد ولی معلوم شد میزان واردات خیلی بیش از صادرات بوده است مخصوصاً که شورو یها از تحویل گرفتن برنج یکی از اقلام مهم صادرات ایران، تا حدودی خودداری مینمودند و قیمت برنج تنزل کرده بود و چون رضا شاه هم مقدار زیادی برنج داشت و در حقیقت باعث ضررش میگردید عدم توازن صادرات و واردات موجبات تغیّرش گردیده و دستور داد کمیسیونی رسیدگی نموده، گزارش دهند. مخبرالسطنه که در آنموقع رئیس الوزراء بوده (سال ۱۳۱۲) در این مورد در زیر عنوان «معافیت یاسائی از خدمت» چنین نوشته است:

«در صادر و وارد شوروی تفاوتی حاصل شده بود و سبب تغیّر پهلوی، امر شد بحساب صادر و وارد شوروی رسیدگی شود، کمیسیونی مقرر شد رسیدگی کردند بصرفهٔ یاسائی[1] نشد بیشتر هم اختلاف در قند بود و نبردن برنج، قدری هم بیش از قرارداد قند آورده بودند که برنج را بوعده خواهیم برد و نبرده بودند در حالی که خود پهلوی برنج بسیار دارد، در موقعی که امر برسیدگی شد من بصرفهٔ یاسائی شرحی عرض کردم مفید نیفتاد.»

یاسائی از کار برکنار گردید و اختلاف بین ایران و شوروی باقی ماند و روابط تجارتی بسردی گرائید و در واردات و صادرات نقصان کلی حاصل گردید تا اینکه پس از حدود دوسال شورو یها قدم پیش گذاشتند و از دولت دعوت نمودند که هیئتی برای مطالعه در امور تجارتی و فلاحتی و صنعتی بروسیه بروند. این دعوت قبول شد و هیئتی در فروردین ۱۳۱٤ بر یاست مظفر اعلم رئیس ادارهٔ کل تجارت بشرح زیر انتخاب و بمسکو عزیمت نمود.

مظفر اعلم رئیس ادارهٔ کل تجارت ــ مصطفی قلی بیات رئیس کل

---

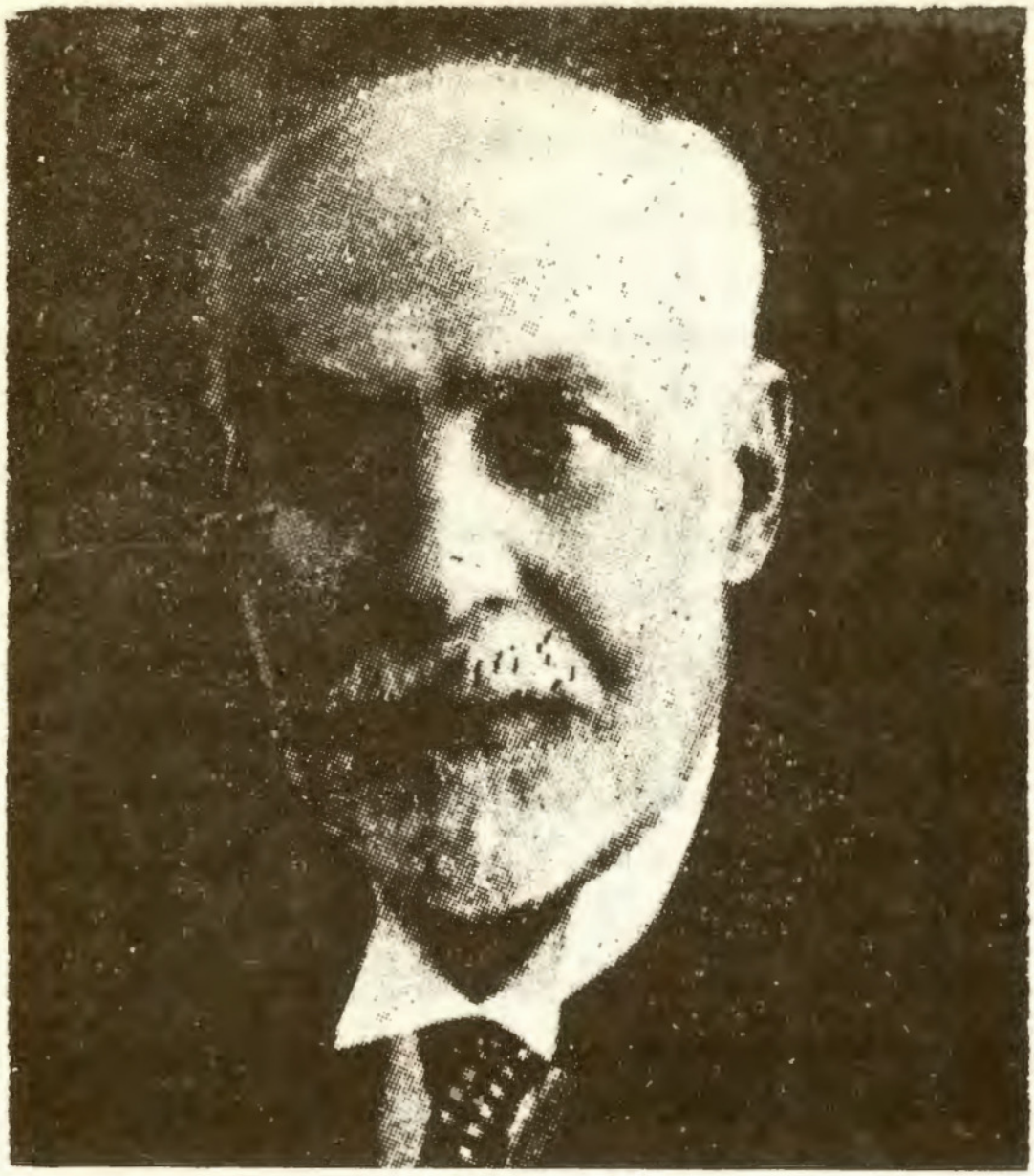
۱ ــ یاسائی از کسانی بود که در تغییر رژیم خیلی به نفع پهلوی فعالیت کرده بود و از وکالت مجلس به ریاست کل ادارهٔ تجارت ارتقاء یافته بود.

فلاحت‌سرتیپ فضل‌الله زاهدی ــ علی وکیلی از شرکت مرکزی محمود فاتح از ادارهٔ کل فلاحت، سرهنگ کریم قوانلو ــ عباس ورنوسی از وزرات راه و چند نفر دیگر. این هیئت مدت چهار هفته مهمان دولت شوروی بودند و مذاکراتی را آغاز کردند که در مراجعت مظفر اعلم طی اعلامیه‌ای که انتشار داد از مهمان‌نوازی دولت شوروی تشکر نمود و اعلام نمود علاوه بر مطالعاتی که در رشته‌های مختلف بعمل آمد در خصوص روابط تجارتی مملکتین بر اصل توازن مذاکراتی صورت گرفت و امیدواری حاصل است که این تبادل نظر موجب تحکیم وتوسعهٔ روابط تجارتی گردد. بدین طریق در روابط تجارتی، یعنی میزان واردات و صادرات تا حدودی توافق حاصل گردید.

## درگذشت مشیرالدوله

روز ۵ شنبه ۲۹ آبانماه ۱۳۱٤ ساعت هشت و نیم بعد از ظهر حسن پیرنیا ملقب به مشیرالدوله در ٦۳ سالگی بمرض سکتهٔ قلبی فوت نمود و در مقبرهٔ خانوادگی در امامزاده صالح تجریش بخاک سپرده شد.

یکی از اقدامات مهم مشیرالدوله در کابینه‌ای که پس از برکناری وثوق‌الدوله تشکیل داد ایجاد روابط سیاسی با دولت اتحاد جماهیر شوروی بود که بمشارالممالک دستور داد از اسلامبول عازم مسکو شود و زمینهٔ شناسائی دولت شوروی و عقد قرارداد ۱۹۲۱ ایران و شوروی را فراهم نماید و نیز یکی دیگر از کارهای مهم وی بحال تعلیق در آوردن قرارداد نهم اوت ۱۹۱۹ بود که وثوق الدوله با انگلسیها منعقد نموده بود و در حقیقت ایران را تحت الحمایهٔ انگلیس قرار داده بود (در جلد اول این تاریخ «کودتای ۱۲۹۹» چگونگی شرح داده شده است) همچنین پس از تغییر رژیم و روی کار آمدن پهلوی سمت دولتی قبول ننمود و حتی در سال ۱۳۰٦ که مجلس باو ابراز تمایل برای زمامداری کرده بود بهیچوجه قبول ریاست دولت را ننمود، بعلاوه ریاست انجمن نظارت انتخابات تهران را که در ادوار مختلف عهده‌دار میگردید چون از نحوهٔ انتخابات فرمایشی مطلع بود قبول نکرد و حتی وکالت دوره هفتم مجلس را که میدانست انتخابات فرمایشی است بهیچ کیفیتی قبول ننمود و بهیچوجه خود را آلوده نساخت و پس از کناره‌گیری از سیاست زندگانی خود را وقف تألیف ۳ جلد تاریخ ایران باستان نمود که از قدیم‌ترین ازمنه تا زمان پارتها و اشکانیان مفصلاً بیان نموده و بسیاری



میرزاحسنخان مشیرالدوله (حسن پیرنیا)

از نکات تاریخ ایران را روشن نموده و بزرگترین خدمت را بتاریخ ایران باستان نموده است.

دیگر از کارهای مهم مشیرالدوله در وزارت عدلیه تدوین قانون مدنی بوده که ریاست کمیسیون عدلیه را مدرس عهده‌دار بوده که در کتاب «مدرس قهرمان آزادی» شرح آن داده شده است.

مشیرالدوله چندبار هم بوکالت مجلس انتخاب شد و آخرین مرتبه دورهٔ ششم بوده است و در دورهٔ هفتم که انتخابش کرده بودند از پذیرفتن نمایندگی ساختگی بکلی استنکاف نموده و قبول نکرد.

جلد اول کتاب رجال ایران در بارهٔ میرزا حسنخان مشیرالدوله چنین نوشته است:

«میرزا حسن خان مشیرالدوله (حسن پیرنیا) پسر بزرگ میرزا نصرالله خان مشیرالدوله نائینی متولد ۱۲۵۰ خورشیدی که تحصیلات خود را در رشتهٔ نظام و رشتهٔ حقوق در مسکو تمام کرد باین معنی که پس از اتمام تحصیلات نظامی در روسیه وارد دانشگاه مسکو شد و دورهٔ دانشکدهٔ حقوق را نیز بپایان رسانید و در ضمن اشتغال به تحصیل سمت وابستگی (آتاشه) سفارت ایران را در پطرزبورگ نیز داشت. پس از اینکه میرزا نصرالله خان مشیرالملک در سال ۱۳۱۷ ه ق پس از فوت حاج شیخ محسن خان مشیرالدوله ملقب بمشیرالدوله و وزیر امور خارجه شد پسران خود را که بعضی از آنان تحصیلات خود را تمام نکرده بودند از اروپا خواست و برای میرزا حسنخان لقب مشیرالملکی گرفته او را بسمت ریاست دفتر وزارت خارجه تعیین نمود.

در همین سال که مظفرالدینشاه و امین السلطان با گرفتن قرضه از دولت روس و گرو گذاشتن گمرکات شمال ایران برای اعمال بوالهوسانهٔ شاهانه با قرضه مزبور برای خوشگذرانی باروپا مسافرت نمود میرزا حسنخان مشیرالملک در این سفر اول شاه باروپا بسمت مترجمی شاه ملتزم رکاب بود. پس از بازگشت مظفرالدینشاه از سفر اروپا (یکشنبه دوم شعبان ۱۳۱۸ ه . ق) مدرسهٔ علوم سیاسی که سال پیش طرح آن ریخته شده بود برای تربیت شاگردان جهت کارمندی وزارت خارجه وغیره بدستیاری مشیرالملک تأسیس شد.[1] در ربیع الاول سال ۱۳۱۹ ه . ق. در سن ۲۷ سالگی بسمت وزیر مختاری ایران در دربار روس تعیین و فرستاده شد و...

در سال ۱۳۲٤ ه . ق. زمان صدارت پدرش هیأتی که برای تنظیم قانون انتخابات مجلس تعیین شده بود حسن پیرنیا مشیرالملک یکی از برجسته‌ترین اعضاء آن هیأت بشمار می رفت. پس از فوت پدرش (٤ شعبان ۱۳۲۵ ه . ق.) ملقب بمشیرالدوله شد و در تاریخ رجب ۱۳۲۵ ه . ق که کابینه تحت ریاست میرزا احمدخان مشیرالسلطنه تشکیل یافت و لقبش هنوز مشیرالملک بود برای اولین بار وزیر دادگستری گردید. در همین سال برای اعلام پادشاهی محمد علیشاه بپاریس و لندن رفت و پس از بازگشت در کابینهٔ ابوالقاسم خان

۱ ــ عنوان مدرسه در ابتدا «ادارهٔ مدرسهٔ وزارت خارجه» و ریاستش با میرزاعلیخان پسر کوچک مشیرالدوله بود و بعد نامش به مدرسهٔ علوم سیاسی تبدیل یافت.

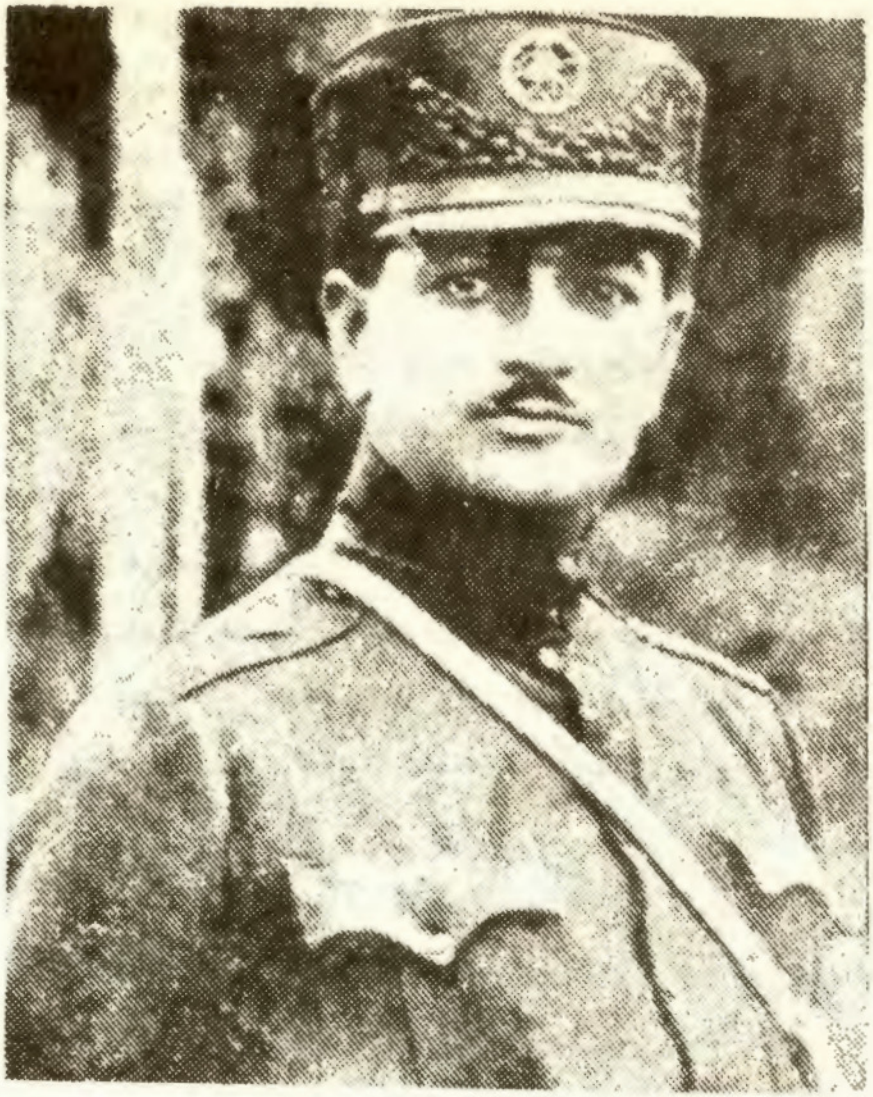
ناصرالملک و در کابینه های حسینقلیخان نظام السلطنه در سال ۱۳۲۵ و ۱۳۲۶ ه . ق. وزیر امورخارجه و همین طور در کابینه های مختلف با تغییر شغل بوزارت منصوب بود..

در شش کابینهٔ محمد ولیخان سپهدار اعظم به تناوب وزیر دادگستری، وزیر تجارت، وزیر پست و تلگراف و در سه کابینه صمصام السلطنه بختیاری وزیر دادگستری، وزیر فرهنگ و در کابینهٔ علاء السطنه (۱۲۹۱ خ) نیز وزیر فرهنگ بود. قوانین موضوعه دورهٔ جدید (زمان سلطان احمدشاه) فقط بهمت و صرف وقت مشیرالدوله بوده است. در کابینهٔ محمد ولیخان سپهدار اعظم در سالهای ۱۳۲۷ و ۱۳۲۸ ه . ق. وزیر دادگستری بود. در این موقع برای اصلاح عدلیه یک عده از قضات را از دادگستری خارج نمود و بالاخره در سال ۱۳۳۳ ه . ق. (۱۲۹۳ خ) نخست وزیر و وزیر جنگ شد و کابینه ای تشکیل داد و پس از چهل روز مستعفی گردید. در سال ۱۲۹۶ خ. در دو کابینهٔ میرزا محمد علیخان علاء السلطنه وزیر جنگ و وزیر پست و تلگراف بود و در کابینهٔ دوم عین الدوله و مستوفی الممالک در همانسال وزیر جنگ شد.

در سال ۱۲۹۹ و ۱۳۰۰ خ نخست وزیر و وزیر کشور شد و در سال ۱۳۰۲ خ نیز نخست وزیر و وزیر کشور گردید. مشیرالدوله در مدت عمر خود هشت بار وزیر عدلیه ــ شش بار وزیر جنگ (در اوقاتی که وزیر جنگ بود مدرسهٔ نظام را بنیاد نهاد) چهار بار وزیر فرهنگ، چهار بار وزیر امور خارجه، دو بار وزیر پست و تلگراف، دو بار وزیر کشور یکبار وزیر تجارت و چهار بار نخست وزیر بوده است. مشیرالدوله از سال ۱۳۰۲ خ ببعد بکلی از کار کناره کرد و مشغول بتألیف تاریخ ایران باستان یعنی از قدیم ترین ازمنه تا زمان پارت ها و اشکانیان گردید. کتب مزبور تألیف نفیس و درخور استفادهٔ شایان است. مشیرالدوله بر خلاف پدرش و اکثر زمامداران هم عصر خود مرد درست و وطنخواهی بوده است و در پنج شنبه ۲۹ آبانماه ۱۳۱٤ خ در سن ٦۳ سالگی بمرض سکتهٔ قلبی در تهران درگذشت...».

## فرارسرلشکرآیرم رئیس شهربانی کل

سرلشکر آیرم که مدت چند سال عهده دار ریاست کل شهربانی بود و در



محمدحسین آیرم

بسیاری از جنایات دخالت داشت و در دورهٔ ریاست خود مرتکب جنایات بسیاری شده بود و بسیاری از اشخاص در زندان های شهربانی بقتل رسیده بودند و از اسرار بسیاری از تبهکاریهای رضا شاه مطلع بوده و در دورهٔ ریاست خود سوء استفاده ها و اخاذی بسیار کرده بود، از عاقبت کار خود بسیار بیمناک بوده و در یافته بود که بالاخره پهلوی بسراغ او هم خواهد آمد و آنچه را جمع نموده از چنگش بدر خواهد آورد بنابراین بخیال فرارافتاد و با تمهید مقدماتی و تمارض توانست اجازهٔ خروج از کشور را گرفته بعنوان معالجه راهی اروپا شود و او تنها کسی بود که توانست شاه را اغفال و مقداری ارز هم بگیرد و سرانجام که باو تأکید میشود زودتر بکشور مراجعت کند گویا در پاسخ گفته بود آب و هوا و محیط ایران دیگر بمزاج من سازگار نیست.

اطلاعات در یکربع قرن در بارهٔ این فرار چنین نوشته است:

«سرلشکر آیرم رئیس نظمیه باروپا رفت: سرلشکر محمد حسین آیرم رئیس

کل تشکیلات نظمیه پس از عزل و تعقیب و حبس مرحوم تیمورتاش موقعیت مهمی را که تلاش می نمودبدست آورد. دستگیری و حبس مرحوم اسعد وز یر جنگ نیز در زمان آیرم بود و باز در همین موقع بود که تیمورتاش و اسعد در زندان نظمیه بدرود زندگی گفتند که مرگ آنها را هیچکس طبیعی و ساده فرض نکرد و همان دو سطر خبر منتشره در روزنامه کافی بود که همه باین مرگ غیرطبیعی آگاه شوند ز یرا بخوبی میدانستند که جراید سخت سانسور میشود و این قبیل اخبار با همین عبارات از ادارهٔ نظمیه دیکته می شود و باید عین آن منتشر گردد.

سرلشکر آیرم بعد از آنکه رقبای با نفوذ و مؤثر او از بین رفتند میدان وسیعی بدون معارض برای خود پیدا کرد ولی زمان درازی طول نکشید و در نیمهٔ دوم سال ۱۳۱٤ سرلشکر آیرم چند روزی در منزل خوابید و خود را مر یض سخت نشان داد و در نظر شاه فقید مرض خود را در ایران غیرقابل علاج جلوه داد و باین ترتیب تحصیل اجازه و گذرنامه نمود که برای معالجه بارو پا عز یمت نماید، در آن موقع هیچکس نمیدانست که مسافرت رئیس نظمیه صورت فرار دارد و کسالت او مصنوعی است، مشارالیه در عیادت هائی که از او میشد حرف نمیزد بعنوان اینکه صدایش درنمیآید و طبیب قدغن کرده و گلو یش متورم و زخم است. سرلشکر آیرم بقدری خود را بشاه و خانوادهٔ سلطنتی نزدیک کرده بود که هیچکس تصور نمیکرد که او از ترس مسافرت میکند.

حقیقت این بود که سرلشکر آیرم موقعیت و آیندهٔ خود را در قبال اِعمال قدرت و نفوذ و کارهائی که در دوران زمامداری خود نموده بود وخیم میدید ـ ـ تشکیل کارناوال سالیانه هم که مبلغ هنگفتی خرج آن میشد و از ابتکارات خود او برای خوش آیند رضا شاه بود برحسب دستور خود شاه موقوف شده بود و حتی عوامل این کار نیز تحت تعقیب درآمده بودند و اعلیحضرت فقید نسبت باین اعمال و زحمتی که برای مردم فراهم کرده بودند و حتی پولهائی که گرفته شده بود سخت متغیر و عصبانی بود ولی هنوز رئیس نظمیه وقت که پس از شاه قدرت را بدست گرفته بود مورد بی مهری واقع نشده بود. سرلشکر آیرم پیش بینی آینده وخیم خود را کرده باین ترتیب از کشور خارج شد و پس از چند ماه مقداری اسعار خارجی برای بازگشت خود بایران خواست و شاه فقید که کمی از وضع اعمال او مطلع شده بود و میخواست او را بچنگ آورد با ارسال مقداری لیره که در آن موقع

اهمیت زیادی داشت موافقت نمود. سرلشکر آیرم پول را گرفت و باز هم نیامد و سال‌ها در خارج زندگی میکرد تا چند سال پیش که در یکی از شهرهای اروپا دارفانی را وداع گفت.»

**سرانجام آیرم**

محمد حسین خان آیرم پس از فرار از ایران مدتی در اروپا بود تا جنگ دوم جهانی درگرفت و از قراری که طباطبائی مدیر سالنامهٔ دنیا که پس از خاتمهٔ جنگ بآلمان مسافرت نموده و در اطراف زندگی و عاقبت کار آیرم تحقیقاتی نموده در شانزدهمین سالنامه دنیا چنین نوشته است:

«جالب‌ترین خاطره ختائی[1] مربوط بتشکیل حکومت ایران آزاد در خلال جنگ بین‌الملل دوم در قلب اروپا بود.

ختائی میگفت: یک روز شنیدم سرلشکر محمد حسین آیرم از وینه پایتخت اطریش وارد برلین شده است. آیرم یکسال بعد از فرار از ایران مورد توجه دولت آلمان واقع شده بود و این توجه زمانی شدت یافت که ایران در اشغال نیروهای انگلیس وشوروی قرار گرفت وروابط حسن وداد ایران وآلمان هم بسردی گرائیده بود. نصیرخان دوست قدیم ما از من دعوت کرد بملاقات آیرم بروم. آیرم در خیابان «زینل اشتراسه» منزل داشت. اول شب بود که من به ملاقات آیرم رفتم. رئیس سابق شهربانی کل کشور و کسیکه یک زمان دومین قدرت در ایران بود روی مبل نشسته بود و بافکار دور و درازی مشغول بود. جویای حال و احوال یکدیگر شدیم و همین آشنائی مختصر باعث شد که آیرم تقاضا کند برای جلوگیری از بحران بیکاری به بازی پوکر بپرداز یم. آیرم در بازی پوکر استاد بود. بازی ساعتی بعد پایان یافت. آیرم برده بود. در این وقت مسائل سیاسی مطرح شد. خود آیرم بطرح مسائل پرداخت. ناگهان از میان ما جمعیت پنج نفری یکی از دوستان ایرانی که از ذکر نام او خودداری میکنم برخاست و شروع به فحش و ناسزا به آیرم نمود و از جمله گفت: توتا دیروز چنان قدرتی داشتی که کسی قادر باحوال پرسی با تو نبود ولی امروز چنان بدون قدرت شدی که هم اکنون قادرم بصورت تو «تفو» بزنم.

---

۱ــ آقای ختائی بازرگان ایرانی که مغازهٔ قالی فروشی ایران او در خیابان کورفورستندام معروف اهالی برلین غربی است.

آیرم برافروخت و گفت: جواب این سخنان تو را فردا عملاً میدهم. تو خیال کردی! من همان قدرت سابق را دارم نهایت قدرت امروزی من بالا تر ین قدرتهاست و من از امروز رئیس حکومت آزاد ایران می باشم.

دوست ایرانی ما مجدداً شروع به پرخاش نمود و با عصبانیت منزل نصیرخان را ترک گفت. فردا بود که شنیدم دوست ما از طرف پلیس برلین بازداشت گردید و از اینجا بود معلوم شد آیرم در واقع صاحب قدرت است.

من دیگر آیرم را ندیدم. ایرانیهای مقیم برلین با آیرم رابطه داشتند و این رابطه صرفاً بمنظور تشکیل هسته مرکزی حکومت ایران آزاد بود. اقامت آیرم در برلین ۱۵ روز بطول نینجامید. او از همان راهی که آمده بود به اقامتگاه خود در وین بازگشت. دو ماه بعد باز فرصتی دست داد و من با آیرم ملاقات نمودم. جریان این بود:دعوتی از تجار ایرانی مقیم آلمان برای ملاقات با آیرم شده بود. رفتیم و ایشان را ملاقات نمودیم. در بین تجار ایرانی مقیم برلین آیرم با من آشنائی بیشتری داشت. آیرم شروع به سخن نمود و گفت برای ترتیب کار، ما احتیاج بکمک مادی آقایان داریم. هموطنان ما در سایر کشورها کمکهای ذیقیمتی نمودند از جمله آقای علی اصغر میلانچی بازرگان ایرانی مقیم اطریش یکصد هزار مارک کمک نمود و بدین جهت از آقایان انتظار دارم از هرگونه کمکی برای پیشرفت منظور دریغ نورزند.

در جواب گفتم: جناب سرلشکر قطعاً اطلاع دارند وضع مالی اینجانب روی قطع ارتباط با ایران رضایتبخش نیست. قالی و قالیچه که یک روزی در مغازه من انباشته بود امروز برای نمونه موجود نیست زیرا راه بسته است و مال التجاره از ایران نمیرسد و از طرفی سه سال است من کوچکترین خبری از فامیل و برادر خود که در تهران و آذربایجان اقامت دارند ندارم و بالاخره با توجه به بی پولی و اینکه ما تجار را چه رسیده به سیاست استدعا دارم اقلاً مخلص را معذور بدارید.

از این بیان من سایر تجار ایرانی که حضور داشتند کمی بخود آمده و خوشحال شدند. ناگفته نماند در تقاضای آیرم در حکم صدور حکم اعدام خودمان بود زیرا پلیس «اس ــ اس» آلمان و شخص «هیتلر» بشدت از آیرم حمایت میکردند و اگر آیرم کوچکترین اشاره‌ای به «اس ــ اس» میکرد حساب ما معلوم

بود و آناً بیکی از بازداشتگاه‌ها منتقل میشدیم.

آیرم کمی برآشفت و گفت: اصراری در بین نیست هر کس علاقه بوطن خود داشته باشد کمک میکند و البته باید بداند عنقریب ما حکومت را عملاً در دست خواهیم گرفت زیرا قوای آلمان هم اکنون در قفقاز در حال پیشروی هستند و بمجرد اشغال باکو کار ایران تصفیه میباشد.

چند نفر از تجار بزدل ایرانی از روی ترس حاضر بکمک شدند ولی کمکهای آن‌ها چندان زیاد نبود.

سرلشکر محمد حسین آیرم پس از تلاشهای بسیار در تشکیل حکومت ایران آزاد بفکر افتاد از نیروی دیگری برای انجام مقصود کمک بگیرد. اطلاع یافت حسین دادگر (عدل الملک) رئیس چندین دوره مجلس شورایملی در پاریس اقامت دارد سوابق عدل الملک بر او کاملاً روشن بود و با او در زمان ریاست کل نظمیه مملکتی آشنائی داشت و میدانست از رؤساء بانفوذ مجلس شورایملی بود. عدل الملک در پاریس بحالت تبعید بسر میبرد چون پس از اینکه در سال ۱۳۱۲ شمسی از تهران بعزم فرنگستان عزیمت نمود مدت مسافرت او نامعلوم بود. او از طریق بندرپهلوی عازم اروپا شده بود و یکراست به بلژیک رفت و در بروکسل رحل اقامت افکند. پس از یکسال اقامت متوالی در پایتخت بلژیک بپاریس رفت و پایتخت فرانسه را برای زندگی مناسب تشخیص داد. در تمام طول جنگ عدل الملک در پاریس اقامت داشت وسرلشکرمحمدحسین آیرم میدانست عدل الملک دادگر در پاریس چه میکند ولی نمیدانست چه میگوید. موضوع را با اعضای قسمت شرق وزارت امور خارجه آلمان درمیان نهاد و توجه آنها را بیک شخصیت معروف ایرانی که در پاریس اشغال شده مشغول زندگی است جلب نمود. دو ماه تمام در معرفی عدل الملک به دیپلماتهای وزارت امور خارجه آلمان تلاش کرد تا اینکه با معاون وزارت امور خارجه آلمان تماس حضوری پیدا کرد. معاون آن روزی وزارت امور خارجه آلمان شولمبرک بود. او در الوائل سلطنت شاه فقید سفیر آلمان در ایران بود. نامبرده از دیپلمات های خارجی مقیم تهران بود که در شب‌زنده‌داری و میگساری بیداد میکرد. خنده از لبانش محو نمیشد. میگفت و میخندید و در مدت اقامت خود در ایران دوستان بسیاری از میان رجال پیدا کرده بود. با عدل الملک دادگر هم آشنائی کامل داشت و وقتی آیرم با او درباره عدل

الملک سخن بمیان آورد بفکر فرو رفت و آن گاه خطاب به آیرم گفت خوب تشخیص دادی با اطلاعی که من از روحیه عدل الملک دارم میدانم او برای اینکار ساخته است ولی مستلزم اینست که من با عدل الملک تماس نزدیک حاصل کنم چون باید در ظرف ده روز آینده باتفاق فون پاپن سفیر کبیر خودمان در ترکیه که اخیراً به برلین آمده و آشنائی زیادی هم بسیاست ایران اشغال شده دارد بپاریس برویم و شما هم می توانید قبل از سفر ما به پایتخت فرانسه بآن شهر بروید و در انتظار ما باشید. تاریخ مسافرت معاون وزارت امور خارجه آلمان بپاریس تعیین شد و سه روز قبل از آن سرلشکر محمد حسین آیرم راه پاریس را پیش گرفت. او رفته بود تا در اجرای نقشه خود توفیق پیدا کند. در همان بدو ورود به پاریس آدرس عدل الملک را بوسیله هوشنگ امیرعلائی به دست آورد و دانست عدل الملک در مرکز شهر پاریس در یک آپارتمان بزرگ زندگی می کند.

وسائل و مقدمات کار از هر نظر فراهم بود و چون مرد کارکشته و زیرک بود خانم دولو را وادار نمود ترتیب یک ناهار ایرانی بدهد و از سیاستمداران آلمان دعوت بعمل آورد.

ناهار ایرانی دست پخت خانم دولو ترتیب داده شده بود و از جمله کسانی که دعوت شده بودند عدل الملک دادگر بود. دنیا در آتش جنگ میسوخت و پاریس در قحط و غلا بسر می برد. در روز موعود شولمبرک و فون پاپن وارد پاریس شدند و در هتل «رویال مونترو» رحل اقامت افکندند. آیرم چون هر ساعت در انتظار ورود سیاستمداران آلمانی بود بلافاصله بملاقات آنها رفت و در اولین برخورد دعوت نامه ها را تسلیم نمود و تقاضا نمود در مجلس میهمانی یکی از بانوان متشخص ایرانی که در پاریس اقامت دارد شرکت نمایند و ضمناً در این مهمانی با عدل الملک مذاکره بعمل آورند.

شولمبرک و فون پاپن این دعوت را پذیرفتند. ساعت یک بعد از ظهر بود که وارد خانه مزبور شدند. عدل الملک زودتر از همه آمده بود ولی آیرم در این دعوت حضور نداشت و اصولاً قصد و نظر آیرم این بود عدل الملک دادگر از نقشه او باخبر نشود و نداند این مجلس مهمانی صرفاً روی تماس با او ترتیب داده شده است. مهمانان آلمانی ساعت یک، بعد از ظهر وارد منزل شدند. شولمبرک بیش از

همه از ملاقات عدل الملک خوشحال شد و مدتی به یاد روزهای اقامت در تهران صحبت کردند و حکایتها گفتند و سپس از حال و روزگار عدل الملک پرسیدند و معلوم شد بعد از ناثره جنگ از فرزندان و همسر و سایر فامیل خود اطلاعی ندارد و هرچند ماه یکبار یک نامه بوسیله صلیب سرخ بین المللی در یافت میدارد.

بعد از صرف ناهار سیاستمداران آلمانی دست عدل الملک را گرفته و به اطاق مجاور بردند و مذاکره را آغاز نمودند شولمبرک گفت روی اعتمادی که دستگاه ما به شما دارد تصمیم گرفت برای مبارزه با سیاست انگلیس و شوروی در ایران به تشکیل حکومت ایران آزاد تحت زعامت شما اقدام نماید و بدین منظور یکی از ساختمان‌های لایپز یک را تخلیه نموده و آماده برای انجام مقصود نمودیم تا شما در این کاخ بزرگ برقق وفتق امور مشغول شوید و با استفاده از تمام امکانات بمبارزه بپردازید ولی قبل از هر کاری باید از آیرم استفاده نموده او را بعنوان وزیر کشور دولت موقت خود معرفی نمائید و ضمناً برای اداره تشکیلات شما همه گونه وسائل فراهم شده و بودجه کافی هم در اختیار می باشد که از تمام بانکهای رایش میتوانید وجوهات کافی برداشت کنید و بمصارف مربوطه برسانید.

عدل الملک پس از استماع اظهارات شولمبرک و فون پاپن بلافاصله در جواب گفت: این وظیفه از عهده من خارج است.

شولمبرک و فون پاپن که چنین انتظاری نداشتند گفتند آیا بدون مقدمه و بدون اینکه فکر کنید پاسخ ما را باین صراحت میدهید.

دادگر گفت چون دلیل دارد و دلیل روشن مسئله مربوط به سرنوشت همسر و فرزندان من است که در تهران و نواحی اشغالی شوروی واقع در مازندران و گرگان اقامت دارند اطمینان دارم بمحض اینکه خبر تشکیل حکومت ایران آزاد به ریاست من به شوروی ها برسد انتقام سختی از دودمان من خواهند کشید و همسر و فرزندان من بقتل رسیده و به‌طور خلاصه به هیچ چیز ابقا نخواهند کرد بنابراین از من ساخته نیست.

عدل الملک فهمیده بود در تشکیل این مجلس نقشه آیرم دخالت داشت و چون میدانست آیرم قصد تخریب دارد با توجه بموقعیت فرزندان خود چنین جوابی داد.

فون پاپن و شولمبرک بفکر فرو رفتند و سپس با یکدیگر به زبان آلمانی

داخل صحبت شده و دو سه دقیقه بعد بفرانسه خطاب به عدل الملک گفتند در این صورت کاری با شما ندار یم چون نقشه تنظیمی از عهده شما ساخته نیست.

سیاستمداران آلمان با عدل الملک جدا شدند و این خدا حافظی بر خلاف برخورد اولیه با سردی توأم بود.

روز بعد عدل الملک در آپارتمان خود استراحت میکرد. زنگ بصدا در آمد. برخاست و در را باز کرد ناگهان با قیافه آیرم رو برو شد. سالها بود آیرم را ندیده بودوآخر ین ملاقات آنهادرتهران بودوزمانی بود که آیرم نقشه فرارخودرااز ایران در سر میپروراند ولی به هیچکس اظهاری نمیکرد. آیرم بمحض برخورد با عدل الملک زبان به اعتراض گشودو گفت: «آخر چرامحافظه کاری می کنید. زندگی در این آپارتمان مخروبه بهتر است یا زندگی در بهتر ین و مجللتر ین آپارتمانهای لایپز یک آن هم با عنوان و سمت رسمی».

عدل الملک از آیرم دعوت کرد تا به اطاق او بیاید. هر دو وارد اطاق پذیرائی شدند و باز آیرم زبان باعتراض گشود و این بار عدل الملک تحمل نیاورده دست از خونسردی همیشگی کشید و اعتراض آغاز کرد. عدل الملک خطاب به آیرم گفت من مثل تو نیستم که هیچکس در تهران نداشته باشم. من زن و فرزند دارم وفامیل من درتهران وشهرهای شمالی اقامت دارندچگونه ممکن است فرزندان خودرا که مرتباً کمک خرج برای من حواله میکنندومحبت وصمیمیت خود را به منتهای درجه رسانده اند در تنگنا بگذارم علاوه براین شما تنها دختر خود را هم به آلمان آورده اید و اکنون هیچ ناراحتی ندار ید و با خیال راحت میتوانید هر نقشه ای که در سر دار ید به مرحله انجام و عمل برسانید.

سرلشکر آیرم جواب داد امروز صبح در هتل مسکونی سیاستمداران آلمان با فون پاپن و شولمبرک ملاقات نمودم. فون پاپن قول داد در صورتی که عدل الملک حاضر شود او حاضر است از نفوذ معنوی خود در نزد ترکها استفاده نموده فرزندان و همسر عدل الملک را بوسیله سفارت کبرای ترکیه در تهران از ایران فرار داده و از طر یق ترکیه به ارو پا بیاورد و تحو یل عدل الملک بدهد و حتی حاضر است قبل از اینکه همسر و فرزندان عدل الملک وارد ارو پا نشدند با عدل الملک داخل مذاکره نشود و به حکومت ایران آزاد دست نزند.

عدل الملک این پیشنهاد را پذیرفت و به آیرم گفت در این مورد موافقت

دارم ولی یک مسئله دیگر هم باقی میماند و آن اینست که تاکنون در طول زندگی خود مردی نبودم که علم طغیان برعلیه دولت‌ها بر دوش بکشم و اگر با کابینه وثوق الدوله مخالفت نمودم و به زندان افتادم روی شم روزنامه نویسی من بود در حالی که در وظیفه آینده که تشکیل حکومت ایران آزاد باشد من با مسئله بسیار مهم که طغیان علیه ایران باشد سر و کار دارم.

در اینجا باید گفت عدل الملک میدانست آلمان دیر یا زود شکست خواهد خورد و اطمینان داشت ورود آمریکا به صحنه جنگ شکست آلمان را تسجیل نموده است و روی همین پیش بینی و همچنین فکر گوشه گیری که بعد از تبعید از ایران بر روحیه او مسلط شده بود جواب منفی به پیشنهادات سیاستمداران آلمانی و همچنین آیرم میداد.

آن روز قریب یکساعت آیرم با دادگر بگفتگو و بحث پرداخت ولی عدل الملک زیر بار نمی‌رفت و بالاخره هم آیرم با عصبانیت، عدل الملک را ترک گفت و روی گزارشاتی که علیه عدل الملک داده بود از آن ببعد زندگی بر عدل الملک در پاریس گران تمام شد به حدی که اداره شهربانی پاریس که از طرف آلمانیها اداره میشد جواز مسافرت به عدل الملک برای خروج از پاریس نمیداد.

(بعداز بازگشت بایران از سناتور حسین دادگر (عدل الملک) در مقام تحقیق شرح فوق برآمدم. رئیس اسبق مجلس شورایملی ماجرای مزبور را مورد تأیید قرار دادند. ــ طباطبائی)

در این وقت ختائی لقمه آخر چلوکباب را در دهان قرار داد و سپس ادامه داد:

بعد از پایان این مجلس من دیگر آیرم را ندیدم. ناگفته نماند محل اقامت آیرم در هتل «امپریال» بود و جلسه ملاقات ما هم در اطاق پذیرائی آیرم در همین هتل انجام شده بود.

از این ببعد اطلاعات من در پیرامون نحوه فعالیت آیرم روی نقل و قول دوستان بود. آیرم با وجود بودجه زیاد که از طرف پلیس آلمان و تجار ایرانی تأمین شده بود از نظر کادر تشکیلاتی نتوانست در راه خود موفق شود. مثلا وزرای حکومت ایران آزاد او اشخاص سرشناسی نبودند. قشقائی ها مانند ملک منصورخان و محمد حسین خان برادر محمد ناصرخان قشقائی با ارتش تماس

داشتند و ارتش آلمان از آنها حمایت میکرد. طرز بازگشت قشقائی ها به ایران هم شنیدنی بود. سید حسن قریشی که در برلین اقامت داشت یکی از نزدیکترین دوستان ملک منصورخان و محمد حسین خان بود. آتش جنگ در تمام نواحی شعله ور بود. هیچکس از اوضاع ایران و از سرنوشت خانواده خود اطلاعی نداشت. برادران قشقائی برای بازگشت بایران بسیدحسن قریشی متوسل شدند. قریشی نیز درست عکس آیرم با ارتش مراوده داشت و از اینجا معلوم است در زمان اقتدار هیتلر تا چه حد بین پلیس و ارتش اختلاف بود. قریشی در تماس خود با سازمان های ارتشی مسافرت برادران قشقائی را بترکیه بظاهر برای انجام امور بازرگانی با هزاران نفر از اتباع ایرانی که در ایران اقامت داشتند و ضمناً کسب اطلاعات سیاسی و تماس از اسلامبول با برادران خود که در جنوب ایران هستند و هسته مخالفت با انگلیسها را تشکیل داده بودند ضروری تشخیص داد. توضیحات او چند روز ادامه داشت تا این که سرفرماندهی ارتش آلمان موافقت کرد و مقرر گردید یک هواپیمای نظامی دور پرواز آلمانی برادران قشقائی را به اسلامبول که در آن روزها منطقه بی طرف بود نقل مکان دهد.

قرار و مداری که با قریشی نهاده شده بود باین نحو بود که برادران قشقائی در مدت پانزده روز مأموریت خود را پایان داده به برلین بازگشت نمایند. هواپیمای نظامی از فرودگاه «تمپل هوف» برلین برخاست و برادران قشقائی را یکراست به ترکیه برد و در اسلامبول فرود آورد. روابط ایران با ترکیه خوب بود. سفارت ما در آنکارا مفتوح و سرکنسولگری ایران در اسلامبول بکار خود ادامه میداد.

قبل از اینکه مهلت پانزده روز بپایان رسد سازمان ضد جاسوسی آلمان نازی اطلاع یافت برادران قشقائی با دریافت ویزا از سر کنسولگری ایران در اسلامبول از مرز بازرگان گذشته وارد خاک ایران شده اند.

ارتش آلمان ناراحت شد. قریشی احضار شد و بدون چون و چرا بزندان افتاد...

بهرحال همانطور که گفتم وضع آیرم از نظر کادر تشکیلاتی خوب نبود، آیرم اینطور برؤساء پلیس آلمان تلقین کرده بود بمجرد تشکیل حکومت ایران آزاد ایرانیها شروع بخرابکاری از داخله ایران خواهند نمود. هرچه میگذشت

کوچکتر ین خبری از عکس العمل ایرانیها نمیرسید. با وجودیکه سخن پراکنی بخش فارسی رادیو برلین باوج خود رسیده بود اوضاع ایران آرام بود جز دستگیری رجال ایرانی که باتهام ستون پنجم آلمان از طرف قوای شوروی و انگلیس بازداشت شده بودند. این دستگیری و سایر مسائل ضربه‌ای بود که بر پیکر آیرم وارد کرده بود.

یک روز که در مغازه نشسته و روزنامه های صبح برلین را مطالعه میکردم ناصرخان سراسیمه وارد شد و گفت: دیشب آیرم بازداشت شد. خبر بازداشت آیرم برای من عادی بود زیرا میدانستم روشنفکران ایرانی مقیم آلمان تن بحکومت او که حکومت پلیسی و وحشت وترور بود نمیدهند و چون قادر بانجام مقصود نیست خواه ناخواه مورد سرزنش واقع میشود.

آیرم مدتها بازداشت بود تا اینکه چند ماه قبل از پایان جنگ از زندان مستخلص و به یکی از دهات تبعید گردید. زندان روحیه آیرم را دگرگون ساخته بود. هنگام اشغال آلمان برخلاف تصور ما متفقین به سراغ آیرم نرفتند زیرا آیرم کوچکتر از آن بود که متفقین بجای سایر جنایتکاران معروف جنگ در مقام بازداشت او برآیند.

زندگی آیرم ادامه داشت و با باز شدن راه ارتباطی ایران و آلمان وجوه قابل توجهی از بستگان آیرم از تهران رسید و او بخوبی قادر بامرار معاش بود تا اینکه روی پیری و صدمه روحی ناشی از اقامت زندان درگذشت. میدانید به چه نام درگذشت محمود آیرم تبعه امیرنشین «ول کنیشتین». این امیرنشین در سرحد آلمان واقع است و سرلشکر آیرم بعد از جنگ برای اینکه کسی را با او کاری نباشد وارد «ول کنیشتین» شد و تابعیت این امیرنشین را پذیرفت.

بد نیست بدانید آیرم بعلت ابتلا به بیماری های مقاربتی تحت عمل جراحی قرار گرفته بود و خاصیت مردی خود را هم از دست داده بود.

در بارهٔ سرلشکر محمدخان آیرم رئیس کل شهربانی و پرونده‌سازی های او که باعث نابودی وافنای بسیاری شده مطالب و داستانهای زیادی شنیده شده است و طبق اسنادی که در دست است قتل تیمورتاش و سردار اسعد وعده‌ای دیگر در زندان هم با دستور وی صورت عمل بخود گرفته و این شخص مثل اینکه



از راست به چپ: مرتضی یزدان‌پناه، محمدحسین آیرم و امیر احمدی

مبتلا به سادیسم جنایت وآدم کشی و پرونده‌سازی بوده است.

چنانکه برای رئیس ادارهٔ تأمینات (مشیر همایون شهردار) شهربانی که خواسته بود جلوفجایع اورابگیرد دست بکارپرونده‌سازی شده که معتصم السلطنه فرخ در کتاب خاطرات سیاسی خود شمه‌ای ازآن را بیان کرده است که درزیر عیناً نقل میگردد:

«... راستی ماجرا چه بود؟ چه شده بود که آیرم رئیس تأمینات درستکارش را بچاه انداخته بود؟ آیا سرلشکر محمد حسین خان آیرم در واقع با این ضربت گورش را نکنده بود؟

**سرلشکر آیرم...**

ناچار برای پاسخ باین حوادث کوچک و درعین حال شیرین تاریخی، بایستی کمی به عقب برگردیم.

بخشنامه‌ای از طرف بزرگ ارتش‌داران به عموم افسران قشونی و امنیه وشهربانی صادر شده بود که تردید در صحت گزارشهای ریاست کل شهربانی وقت را بحضور اعلیحضرت میرساند واین مسئله خود حادثه‌ای عجیب ولرزاننده بود ــ زیرا آدمی میتوانست باور بکند که با این حادثهٔ غیر مترقبه، بایستی در انتظار ویران شدن کاخ ظلم و ستم مردی عیار وحیله گر بود؛ مردی که پس از سقوط تیمورتاش، دومین فرد مملکت شناخته میشد و با جعلیات خویش، همهٔ امور کشور را زیرنظر گرفته بود، وهر روز یک حادثهٔ دروغی میآفرید تا قدرت ونبوغ خدادادیش! را بر همگان آشکار سازد.

در این معرکه ــ یعنی پس از صدور آن بخشنامهٔ عجیب، کسی که بیش از همه برخود لرزید وتصمیم گرفت هرچه زودتر تکلیف خودش را روشن کند، همین جناب مشیر همایون شهردار ــ رئیس تأمینات وقت بود. او خیلی ساده وآسان برای خودش حساب کرد و دید با این کارها وآرتیست‌بازی‌هائی که آیرم شروع کرده است، دیر یا زود حقه‌بازیش آشکار خواهد شد، و آنوقت خواهند آمد وهرچه زودتر به حسابش رسیدگی خواهند کرد. و درست در این گیرودار است که قبل از او، اول حکیم باشی را دراز خواهند کرد و خواهند گفت که:

«مرد حسابی حضرت اجل هرگزارشی را که به حضور اعلیحضرت میداد برمبنای تحقیقات وگزارشات تو بوده است، پس اول بایستی به حساب تو رسیدگی کرد!»

وفی الواقع هم حساب مشیر همایون کاملاً درست بود. اما چه کار میتوانست بکند؟ مگر میشد با حضرت اجل ریاست محترم کل شهربانی ایران در افتاد؟ آنهم آدمی مثل آیرم که درزیرکی وعیاری و دروغسازی «یگانهٔ» دهر بود!..

اما با اینهمه، همین مشیر همایون شهردار خودمان، نخستین جدال را علیه حضرت اجل شروع کردند و واقعاً که جرئت شیر میخواست تا رئیس تأمینات علیه ریاست کل شهربانی بشورد! آنهم چه ریاستی!

کار اول با تقاضائی خیلی کوچک شروع شد ــ تقاضائی که درعین کوچکی کلی در آن حرف بود. مشیر همایون شهردار ــ رئیس تأمینات وقت، از حضرت اجل تقاضا کرده بود که گزارشات محرمانه‌ای را که برای اعلیحضرت تهیه مینماید، پیش نویس آنرا به ادارهٔ تأمینات بدهد تا ادارهٔ تأمینات بداند که اصل گزارش چیست و از کدام مأمور است وصحت ونادرستی آن تا چه پایه است؛ که بهرحال اصل این گزارش روزی برای ادارهٔ کل تأمینات وهمین شهربانی کل کشور لازم خواهد بود.

حضرت اجل نخست لحظه‌ای با نگرانی بفکر فرو رفت، وسپس با خشم و خشونت به رئیس تأمینات فهماند که نه فقط بهتر است پس از این، چنین پیشنهاداتی در حضورش نکند، بلکه صلاح اوست که مخصوصاً از اینگونه امور خودش را کنار بکشد! اما مگر رئیس تأمینات میتوانست ازاین مسائل، خودش را کنار بکشد؟! مگر او مسئول مستقیم اینگونه گزارشات نبود؟ پس چگونه میتوانست دستور حضرت اجل را اجراء بکند!؟ نه، حساب رئیس تأمینات درست بود. فردا می آمدند وجناب حکیم باشی را پیش از همه دراز میکردند. اما ببینیم چرا سرلشکر محمدحسین خان آیرم اصولاً حاضر نبود اصل آن گزارشات محرمانه را به رئیس تأمینات بدهد؟!

آیرم برای دوام و بقای حکومت جبارانهٔ خویش، ناچار بود دست به حادثه‌سازی وجعل خبر بزند. مملکت در آرامش طولانی و یک نواخت خویش غوطه‌ور بود و مملکت آرام هم که رئیس شهربانی محبوب لازم نداشت ــ پس چه بهتر که برای نزدیکی با شاه هر روز یک خبر تازه و یک گزارش مخوف ومحرمانه تقدیم نماید. این خبرها را کدام مأمور مخفی باو میداد؟ هیچکس! خوب، چه بهتر! اصولاً مأمور چه می فهمد کجاها خبر هست و کجاها نیست! چه کسانی گرد سیاست و توطئه میگردند وچه کسانی آرامش می طلبند؟ این منم که با عوامل غیرعینی و غیبی خودم میتوانم از جمیع اسرار ورازهای مخرب پرده بردارم!

و بدنبال اینگونه تفکرات موذیانه بود که می نشست وخبر جعل میکرد.

قلم برمیداشت و مینوشت که مثلاً:

«دیروز صبح سفیر کبیر روسیه هنگامیکه در اتومبیل مخصوص سفارت نشسته بود، خطاب به دبیر اول سفارت گفته است که:

ــ «در ایران بایستی حکوت سوسیالیستی راه انداخت.»

و یا آنکه:

«دیشب سفیر انگلیس در یک مهمانی خطاب به سفیر آلمان گفته است که شما جدیداً از ایران پشتیبانی میکنید. اگر پشتیبانی شما نبود ما در ماجرای نفت در ایران نیرو پیاده میکردیم.»

و یا خبرهای جعلی در بارهٔ رجال وافراد سرشناس ایرانی.

آیرم با این نوع گزارشات جعلی، با یک تیر دونشان میزد: اولاً اینکه بقول خودش و بحساب نادرست خودش ــ مدتی شاه را سرگرم میکرد، دوم اینکه بعرض شاه میرساند که رانندهٔ سفارت روسیه جاسوسی میکند، و باز مهمتر از همه خود جناب سفیر آلمان در ایران جاسوس مخفی او است. این شد تشکیلات، واین شد رئیس شهربانی! بسیار خوب. وقتی آیرم از نوشتن اینگونه گزارشات راحت میشد، فوراً میداد آنها را ماشین میکردند و سپس اصل نسخه را که بخط خودش بود، میانداخت توبخاری ــ یا آنکه کبریت میکشید وآتش میزد، و درست در این رهگذر بود که چندتا از این گزارشات نیمه سوخته و نیمه سالم بدست جناب ریاست تأمینات افتاد و رئیس تأمینات نیز با جرئت بیشتر گزارشی تهیه کرده، وتمام جریانات را با مدارک تقدیم اعلیحضرت فقید کرد. و این درست هنگامی بود که شاه حلقهٔ محاصرهٔ آیرم را هرلحظه تنگ‌تر میکرد ــ بدون آنکه او بفهمد.

اعلیحضرت فقید پس از مطالعهٔ گزارش رئیس تأمینات، فوراً دستور میدهند کمیسیونی مرکب از «منصورالملک» ــ وزیر داخله، سرلشکر «امیرفضلی» کفیل وزارت جنگ، وسرلشکر «امیر موثق»ــ رئیس ستاد ارتش، تشکیل شده و به موضوع رسیدگی نمایند.

متأسفانه من ناچارم صریحاً بنویسم که این گروه هم تحت‌تأثیر و نفوذ آیرم ــ که هنوز هم خیال میکردند دومین شخص مملکت است، برای آنکه هوای کار خودشان را داشته باشند، علیه شخص ضعیف‌تر رأی دادند و در نتیجه مشیر همایون شهردار محکوم و توقیف شد، و ازاین بدتر او را خلع درجه نیز کردند.

**عیدی از شاه...**

سه ماه بود که مشیر همایون شهردار در حبس بود، ومن هر لحظه منتظر فرصت بودم تا بتوانم کاری برایش بکنم. بالاخره روز تولد شاه فرا رسید و من فرصت را غنیمت شمردم و به هنگام شرفیابی، به حاجی مخبرالسلطنه هدایت ــ رئیس الوزراء، گفتم:

ــ چون امروز روز مبارکی است، بهتر است از فرصت استفاده کرده از اعلیحضرت عفو سه نفر زندانی را بخواهید!

مخبرالسلطنه پرسید:

ــ کی ها هستند؟

من علاوه بر مشیرهمایون شهردار، دو نفر دیگر را ــ که میدانستم رئیس الوزراء نسبت بآنان نظر لطف دارد، اضافه کردم و گفتم:

ــ این سه تن عبارتند از: مشیر همایون شهردار که قربانی دسیسهٔ آیرم شده است، سرلشکر شیبانی که بخاطر قضیهٔ شکست در تنگ تامرادی فارس توفیف شده است، و سرتیپ شهاب که بخاطر اختلاف با همقطاران خود، در زندان بسر میبرد.

حاجی مخبرالسلطنه بفکر فرو رفت و گفت:

ــ من صلاح میدانم تو این تقاضا را از جناب مستوفی الممالک بکنی!

منهم بدون فوت‌وقت از جناب مستوفی تقاضا کردم که این خواهش را از شاه بکنند. آن مرحوم نیز بانجابت و مهربانی مخصوص خود خواهش مرا پذیرفتند، و چند لحظه بعد اعلیحضرت تشریف آوردند و نخست در مقابل مستوفی الممالک ایستادند. مستوفی الممالک ضمن عرض تبریک اضافه کردند که:

ــ امروز روز مبارکی است و همهٔ ما از شاهنشاه تقاضای یک عیدی داریم که آقای رئیس الوزراء بعرض خواهند رسانید!

سیمای شاه پس از شنیدن آخرین جملات مستوفی درهم رفت. شاید در فکر بودند که این عیدی چه خواهد بود و آقایان از ایشان چه خواهند خواست!؟

پس از پایان مراسم سلام، اعلیحضرت از حاجی مخبرالسلطنه هدایت پرسیدند که:

ــ آن عیدی را که بایستی بدهم چیست؟

رئیس الوزراء عفو آن سه تن را از اعلیحضرت تقاضا نمود، و ایشان نیز فوراً موافقت فرمودند، و در نتیجه زندانیان آزاد شدند.

**شهر در چنگال آیرم...**

در بارهٔ آیرم ــ بخصوص در مورد تصدی او بعنوان ریاست کل شهربانی ایران، نمیتوان به تفصیل چیزی گفت؛ زیرا او مردی نبود که بر اساس یک عقیدهٔ ثابت و متکی بر ایدئولوژی بخصوص، دست به کشت و کشتار مخالفین بزند تا عقاید خویش و یا نوع حکومت مورد علاقهٔ خود را بر کشور مسلط گرداند. او فردی بود که فقط بخاطر منافع شخصی، و بخاطر حرص و ولع خود، در مورد جمع‌آوری پول و جواهرات، میکشت و میزد و خانمانها را ویران میکرد.

آیرم بواسطهٔ خوش خدمتی هائی که مرتکب شده بود، بدرجه سرلشکری نایل آمد، و اولین کاری که کرد این بود که چنان شاه فقید را در محاصره گذاشت که اعلیحضرت جز او کسی را نشناخته و به گزارشات کسی جز او وقعی ننهد. و چون خیالش از این حیث راحت شد، آنگاه بجان مطبوعات افتاد و آنها را مهار کرد. زیر هر صندوق پستی یک مأمور گذاشت و باینترتیب نامه‌ای بدون سانسور دستگاه او به مقصد نمیرسید. او غول وحشتناکی شده بود. چنان مردم را ترسانده بود که واقعاً همهٔ مردم ایران گمان میبردند دیوار موش دارد و موش گوش دارد؛ و این موش مأمورین مخفی آیرم هستند. و درست در چنین خفقانی نقشه اصلی خویشرا به مرحله اجراء گذاشت؛ نقشه‌ای که فقط بخاطرآن بود که اینهمه ترس وخفقان بر سرتاسر کشور پخش کرده بود.

نقشه او چه بود؟ جمع‌آوری پول ــ هر چه بیشتر، و فرار از ایران ــ هر چه سریعتر.

آیرم هر کس را که توانست تیغ زد؛ از قوام‌الملک شیرازی گرفته تا فلان آژان دم در صندوق پست.

نوشتم عاشق جواهر بود و بخاطر این عشق شوریدگی ها میکرد و دست به هر کار میزد. عمال او چند شرکت باز کرده بودند و باو حق و حساب میدادند. آجرهای تهران را به قیمت نازل با زور و ستم میخرید، و به مردم شمال با ده برابر قیمت میفروخت. کالا از گمرک وارد میکرد ــ بدون آنکه هزینه‌های گمرکی

را بپردازد. و از این مهمتر، دست به قاچاق میزد. و درست در یکی از همین حقه‌بازی‌ها بود که مچش گیر افتاد. او اینبار به نام دربار و به نام شخص شاه کالاهائی از گمرک خارج کرده بود، که خبر آن توسط اندرون به شخص شاه رسید. و بدنبال این حادثه، مشیر همایون شهردار نیز آخرین ضربت را به آیرم فرود آورد، ودرست ازاین لحظه، شاه فقید آیرم را درمحاصره گرفت و بازرسین مخصوص را مراقب احوالش نمود. اما آیرم که میدید وضعش در خطر است، دست از مبارزه نکشید ــ ببینیم مبارزه‌اش چه بود وچگونه بود؟

هر بار یک حادثه و یا یک خبر جعلی بزرگ میساخت و فوراً به نزد شاه میرفت، تا شاه را بقول خودش مشغول کند. از طرفی، بازرسین مخصوص شاه را یکی پس از دیگری به تله میانداخت، تا آنان نتوانند از زیر چنگال او در بروند و در نتیجه شاه از احوال او بی‌خبر بماند. اما با گزارش مشیر همایون شهردار ــ رئیس تأمینات **شهر** بانی به حضور شاه، وضع آیرم بیش از پیش به مخاطره افتاد، و اینبار آیرم ناچار **شد** آخرین نقشه‌اش را در میان بیم و امید اجرا کند؛ نقشه‌ای که او تا بود، فقط بخاطر آن سینه چاک میکرد.

بهر تقدیر، آیرم دل بدریا زد ــ شب خوابید و صبح بلند شد و صدایش در نیامد ــ یا اگر آمد، خیلی گرفته ومملو از خرخر. حادثهٔ عجیبی بود! حضرت اجل گرفتار بیماری مرموز و غریبی شده بودند!؟ چه کسی باید به معالجه حضرت اجل بکوشد؟ هیچکس... همهٔ اطبای مشهور تهران از درمان بیماری حضرت اجل درمانده و یکجا توصیه کرده بودند که حضرت اجل باید هر چه زودتر راه فرنگ پیش گرفته، مدتی در نزد اطبای حاذق فرنگی معالجه نماید.

لحظات حساسی بود. حضرت اجل تا میرفت نزد شاه که گزارش عرض کند، صدایش چنان به خرخر میافتاد که دل سنگ بحالش کباب میشد. چند روزی هم گذشت، و بالاخره اعلیحضرت اجازه دادند که او برای معالجه بارو پا برود. اکنون ببینیم اعلیحضرت فقید چرا باین مرد اجازهٔ خروج از ایران داده بودند.

شاه فقید هرگز نمیتوانست تصور بکند که ممکن است مردی با در دست داشتن بزرگترین مشاغل در ایران، برود و در اروپا در گمنامی زندگی بکند! چه کسی حاضر است ثروت فراوان، قدرت پردوام، و منصب چشم گیرش را رها

کرده از ایران دور بشود؟ نه، بایستی باو برای معالجه اجازهٔ خروج داد و پس از بازگشت، مواظب احوالش بود و مچش را بهنگام دزدی و جعل گرفت.

و با این حساب، شاه فقید با خروج او از کشور موافقت کرد، بی خبر از اینکه آیرم همه چیز را حدس زده و در صدد فرار برآمده است.

آیرم بطرف بندر پهلوی حرکت کرد و حتی تا سوار شدن به کشتی نیز هر لحظه انتظار داشت که او را دست بسته به مرکز باز گردانند ــ زیرا او خودش میدانست که چه‌ها کرده است؛ او میدانست که برای دادن گذرنامه به ارو پا، و برای هر پروانهٔ مسافرت به مکه و کربلا تا چه حد مردم بینوای ایران را تیغ زده است. اما بطوری که نوشتیم، شاه حساب دیگر میکرد. شاه مطمئن بود که آیرم حتماً برای خاطر پولهایش هم که شده دوباره به ایران باز خواهد گشت، اما هرگز کسی به ایشان گزارش نداده بود که این مرد همه ثروت کلانش را پیشاپیش به ارو پا فرستاده است.

آیرم، با همان صدای گرفته، با همان صدای خفقانی و خرخری سوار کشتی شد، ولحظه‌ای بعد کشتی راه افتاد و سینه در یای خزر را شکافت، اما هیچ طبیب، و هیچ معجزه گر قادری نتوانست این معما را تشخیص بدهد که در فضای خزر، ودر هوای کناره‌های خزر چه داروئی نهفته بود که آیرم به محض دور شدن از اسکله توانست به راحتی حرف بزند و قهقهه شوم او فضا را لبر یز بکند.

آیرم بمحض رسیدن به آلمان، بلافاصله یک اتومبیل بزرگ لوکس خر ید و پرچم ایران را نصب کرد و رو یش نوشت ر یاست کل شهر بانی کشور ایران، ومدتها در شهرهای آلمان مانور داد.

یک ماه، دو ماه، پنج ماه، و شش ماه گذشت و از مراجعت او خبری نشد.

پشت سر او غوغائی در تهران راه افتاده بود؛ دزدی‌ها، اخاذی‌ها و جعلیات او، یکی پس از دیگری آشکار میشد، و در این میان اعلیحضرت فقید میل داشتند هر طوری شده او را به طهران باز گردانده تحو یل عدلیه بدهند. بهمین دلیل برای او هزار لیره روانه کردند و حتی بظاهر از خدمات او قدردانی نمودند و در آخر نیز تأکید فرمودند که هر چه زودتر باز گردد، اما آن رو باه مکار ــ ضمن تشکر از الطاف شاهانه، بعرض رساند که اطباء ارو پائی او را از مراجعت مجدد بایران منع

کرده‌اند و معتقدند که: «دیگر آب و هوای ایران به مزاج وی سازگار نیست.»

او حق داشت، زیرا واقعاً آب و هوای مجدد ایران به مزاج وی سازگار نبود. و این مرد که سبب نیمی بیشتر از ترس و ارعاب بیست ساله گذشته بود، حق داشت که دیگر به ایران باز نگردد. او تا بود، به شاه چنین نمایانده بود که اکثر مردم ایران و رجال نامدار معاصر دشمن شاه هستند. گزارشات او چنان ماهرانه جعل میشد، که هر کسی را قانع میکرد. به گوش کسی حرف زدن، مدام حرف زدن، بدروغ حرف زدن، و ماهرانه حرف زدن، و بالاخره شنونده را تا حد زیادی تحت تأثیر قرار میدهد. آیرم واقعاً از مردم ایران نفرت داشت. از همه مردم، زیرا او در باطن هرگز نمیتوانست این حقیقت را نادیده بگیرد که از لحاظ وجودی از همه مردم کمتر است. او با اینکه پس از مراجعت از روسیه و پس از عمل جراحی، دیگر هرگز نمی توانست ابتدائی ترین غرائز خویش را که چون آتشی بر جانش شعله میکشید تسکین بدهد... با اینهمه ازمعاشرت زنان زیبا وحتی افراط در این معاشرتها دست بر نمیداشت. او چه کسی را میخواست گول بزند؟ حتماً مردم را، و میخواست بآنان بفهماند که هنوز مرد است. و چون شک داشت که مردم باور کنند، لاجرم کینه‌اش دمادم عود میکرد، و چنین بود که همیشه پاکترین و درست اندیش‌ترین مردان ایران، مورد تهمت او قرار میگرفتند.

در شمارهٔ ۱۱۱۱ مجلهٔ سپید و سیاه مورخ ۲۸ تیرماه ۱۳۵۸، از خاطرات اشرف پهلوی مطلبی درج شده است تحت عنوان «تنها کسی که توانست سر پدرم را کلاه بگذارد سرلشکر محمد حسین آیرم بود!»:

«پدرم خیلی زود عصبانی می شد و به اصطلاح از کوره بدر می رفت و با فحش و کتک تلافی را سر شخص گناهکار در می آورد ولی من فقط یکبار او را دیدم که به سخت‌ترین وضع از یکی از زیردستانش عصبانی است ولی کاری هم از دستش بر نمی آید و همین بیشتر باعث ناراحتی او میشد.

ماجرا به سرلشکر محمدحسین آیرم مربوط می شد. او یکی از افسران قزاقخانه بود در تشکیلات جدید ارتش به فرماندهی نیروهای مازندران منصوب و پس از آن مدتی در گیلان و بعد به آذربایجان رفت.

در آنجا فجایعی انجام داد و به تهران احضار شد و چند کار بی اهمیت را

تصدی کرد و آنگاه بدستور پدرم بر یاست کل شهربانی رسید.

یکی از دلایلی که آیرم توانست در آغاز کار علاقه و رضایت پدرم را جلب کند این بود که تشکیلات وسیعی برای جاسوسی کردن رجال و سیاستمداران و حتی خارجی ها ترتیب داده و مرتباً در باره کارها و حرفهایشان بخصوص مخالفت هایشان با پدرم گزارش های درست و دروغ به عرض می رسانید.

همین باعث شد که روز به روز نسبت به پدرم نزدیک تر و در نتیجه قدرتمندتر شود. او کاری کرده بود که پدرم کاملاً در محاصره او بود و اکثر اطرافیان پدرم را خریده بود به اینجهت پدرم فقط از ماجراهائی مطلع می شد که او می خواست.

پدرم آنقدر به آیرم علاقمند شده بود که اغلب ضمن صحبت کردن از او می گفت: آیرم تنها خواجه ای است که از هر مردی مقتدرتر و مردتر است.

سرلشکر آیرم به موازات کسب قدرت سوء استفاده های مالی کلانی هم میکرد و خیلی زود ثروتمند شد اما چون آدمی باهوش بود تصمیم گرفت قبل از آنکه به سرنوشت تیمور تاش و سایر نزدیکان پدرم دچار شود حالا که بارش را بسته است جانش را هم بدر ببرد.

البته ما اینها را بعدها فهمیدیم بخصوص بعد از آنکه پدرم خشمگین و عصبانی از دست او حاضر بود میلیونها تومان خرج کند و آیرم را دوباره به چنگ بیاورد.

آیرم برای جان بدر بردن برنامه عجیبی درست کرد. در ابتدا کاری کرد که صدایش ظاهراً بگیرد بطور یکه حتی نتواند یک کلمه صحبت کند و از پدرم اجازه خواست که برای معالجه به اروپا برود.

پدرم با اروپا رفتن ایرانیان مخالف بود. او که عقیده داشت برای پیشرفت مملکت بهترین راه داشتن نظم و انضباط و اطاعت ملت از دولت است میگفت ایرانیانی که به اروپا می روند با دیدن روحیهٔ بی بندوباری که نتیجهٔ مستقیم آزادی در آن کشورهاست اخلاقشان فاسد شده دیگر حاضر به اطاعت کردن نیستند. به اینجهت حتی المقدور مانع سفر افراد به اروپا می شد بخصوص رجال که می بایستی حتماً به دستور او گذرنامه برایشان صادر شود.

به اینجهت اول گفت که آیرم خود را در ایران معالجه کند ولی چون معالجات مؤثر واقع نشد و آیرم کماکان قادر به حرف زدن نبود پدرم علیرغم میل خودش اجازه داد که به اروپا برود.

آیرم موقع رفتن ازپدرم خواست که اجازه دهد حال که به اروپا می رود کادوهائی هم از ایران برای ولیعهد که در سویس مشغول تحصیل بود ببرد. پدرم موافقت کرد و آیرم با اطمینان به آنکه حتی نیرومندترین و بانفوذترین مقام جرأت باز کردن کادوی مخصوص ولیعهد را ندارد مقدار زیادی اسکناس خارجی را در داخل جعبه های کادو گذاشت و جعبه ها را به دقت بست و روی یشان نوشت «هدیه سرلشکر محمدحسین آیرم رئیس کل شهربانی به والاحضرت ولیعهد» و به این ترتیب توانست در موقعیکه کوچکترین خروج ارز از کشور زیر کنترل شدید بود مقدار هنگفتی ارز خارج کند.

آیرم وقتیکه به اروپا رسید یکباره آدم دیگری شد نه تنها به دیدن برادرم نرفت و هدیه او را نداد بلکه در آلمان شروع به گذراندن زندگی بی بندو باری کرد.

پدرم که پس از رفتن آیرم تازه به فساد و دزدیهای کلان اوپی برده بود چون دید چند ماه گذشت و از آمدن آیرم خبری نیست برای بدام انداختن او هزار لیره هم پول برایش حواله کرد ولی آیرم پول را هم گرفت و نیامد و در مقابل تلگراف پدرم جواب داد که پزشکان بازگشت او را به کشور خطرناک دانسته اند.

اتفاقاً درست میگفت و بازگشت او واقعاً برایش خطرناک بود چون پدرم قصد داشت به محض ورود او به کشور وی را زندانی کرده به سختی مجازات کند ولی آیرم که خود سالها باعث مجازات عدهٔ زیادی شده بود هرگز به ایران نیامد و با ثروت باد آورده به زندگانی در خارج ادامه داد.

این واقعه بقدری پدرم را عصبانی کرد که اگر آیرم را گیر می آورد با دستهایش خفه اش میکرد در آن روزها ما می دیدیم که او دائماً در باغ کاخ راه می رود و دستهایش را به هم می زند و فحش می دهد پدرم هیچ انتظار نداشت آدمی که ظاهراً نزدیکترین شخص به او و نفر دوم سلسله مراتب اداری کشور بود این چنین در اوج قدرت همه چیز را بگذارد و از کشور فرار کند و با اینکه از مدتی

قبل به او مشکوک شده بود یعنی مقام و قدرت آیرم باعث شد که گولش را خورده به او اجازه سفر بدهد.

برخلاف شایعاتی که بعدها منتشر شد پدرم همه کسانی را که به او خدمت کردند از میان نبرد اگر داور[1] و تیمور تاش و سردار اسعد چنان عاقبتی پیدا کردند بیشتر به علت کارهای دیگرشان بود. فقط یکبار پدرم در بارهٔ یکی از آنها گفته بود که «وقتی مرا نگاه می کند مانند آنست که از من طلبکار است و خیال میکند ارث پدرش را به من داده».

غیر از این رجالی که در آغاز کار به پدرم برای رسیدن به سلطنت خدمت کردند و هر یک بنوعی تار و مار شدند دیگران از خدمت کردن به پدرم بدی ندیدند بخصوص نظامیان که اکثر آنها تا آخر مصدر کار بودند...».

## تغییر کلاه ولباس

نخستین کشور اسلامی که اقدام بکشف حجاب از بانوان کرد افغانستان بود که امان الله خان پادشاه افغانستان مسافرتی باروپا کرد و در مراجعت از اروپا در سال ۱۳۰۶ شمسی بایران آمد و از طریق خراسان بکشورش بازگشت. بمحض ورود به پایتخت اعلام نمود که نسوان بایستی بدون حجاب باشند، نخست با همسر خود بدون حجاب در مجامع ومحافل ظاهر شد. این بی پروائی آنهم در کشوری چون افغانستان موجب قیام عمومی در آن کشور گردید و امان الله خان ناچار به استعفا و ترک کشور شد که شرح آن در جلدِ پنجم تاریخ بیست ساله داده شده است.

مصطفی کمال پاشا هم که رژیم خلافت و سلطنت آل عثمان را درهم کوفت به تغییر لباس و کشف حجاب و«رفرم هائی» پرداخت که اهم آنها تغییر خط ترکی بود به لاتین و تعطیل روز جمعه را به یکشنبه و تاریخ هجری را به میلادی تبدیل نمود.

تغییر لباس وکلاه و بعضی رفرم های دیگر تقلیدی از ترکیه بود.

### مخالفت روحانیت با شاپو

قبل از آنکه مسئلهٔ تغییر کلاه پهلوی به شاپو بمرحلهٔ اجرا درآید برای آنکه

۱ ــ ظاهراً داور خودکشی کرده است، ولی این نوشتهٔ اشرف که مسلماً اطلاع دقیق‌تر داشته، موضوع خودکشی داور را بیشتر مورد سؤال قرار می دهد!

از جهت جامعهٔ روحانیت خیالشان راحت شده باشد نخست بفکر افتادند که آنها را محدود و تحت شرایطی بتوانند از پوشیدن لباس روحانی که عبارت از عمامه و عبا بود جلوگیری نمایند:

**ایجاد محدودیت روحانیون**

قبل از آنکه طرح تغییر لباس و برسر گذاشتن شاپو بمرحلهٔ اجرا گذارده شود برای پیش بینی از مخالفت روحانیون نخست دولت اعلام نمود از نظر اینکه اشخاص غیر روحانی و یا روحانی نمایان نتوانند از پوشیدن لباس و عمامه سوء استفاده نمایند باید اشخاصی که باین لباس ملبس هستند از دو نفر از مراجع گواهی گرفته باشند که صلاحیت دارند و مجتهدین شهادت نامه بدهند و آن گواهی را به وزارت معارف برده تحصیل اجازه نمایند والا از این ببعد هیچکس حق ندارد عمامه برسر بگذارد مگر از وزارت معارف کسب اجازه کرده باشد.

با این ترتیب نسبت بکسانی که معمم بودند سخت گیری هائی نمودند ومعممین یا در معابر آفتابی نمیشدند و در خانه می ماندند و یا اگر در معابر پیدا میشدند گرفتار پلیس میگردیدند.

کلاه شاپو بسر گذاشتن اجباری میشود دولت فروغی متحدالمآلی در این مورد صادر مینماید، مردم علی رغم دستور دولت بی میلی نشان میدهند و استقبال نمی کنند لذا دولت بخش نامه دیگری صادر مینماید که در زیر نقل میگردد وکارمندان دولت را مجبور میکند که کلاه شاپو برسر بگذارند.

**متحدالمآل**

«در تعقیب متحدالمآل نمره ۱۶۵۹۱ ــ ۱۲۸۶ اشعار میشود که استعمال کلاه بین المللی برای مأمورین دولتی اجباری است و باید هرچه زودتر کلیهٔ مأمورین کلاه خود را تغییر دهند و هریک از مأمورین ومستخدمین تعلل یا استنکاف نمایند فوراً منتظر خدمت خواهند شد اگر چنانچه در محل بقدر کفایت کلاه یافت نشود اطلاع دهند از طهران فرستاده شود. استعمال کلاه فرم معروف به کپی هم در موقع خدمت مجاز است. وصول این متحدالمآل را اطلاع دهید.»

پس از انتشار این متحدالمآل تهدیدآمیز کارمندان دولت دیگر چاره ای جز بسر گذاشتن این کلاه نمی بینند.

**شیراز موجد قیام مشهد بود**

چند ماه قبل از قیام مردم مشهد یعنی در یکی از شبهای جمعهٔ ماه ذیحجهٔ سال ۱۳۵۳ قمری برابر سال ۱۳۱۳ خورشیدی وزیر معارف (میرزا علی اصغرخان حکمت) مسافرتی بشیراز میکند و بمناسبتی مجلس جشنی که از پیش تدارک آن دیده شده بود بر پا میکنند که عدهٔ زیادی از طبقات مردم در آن جشن شرکت نموده بودند. پس از ایراد سخنرانیها و نمایش در خاتمهٔ آن عده‌ای از دوشیزگان بر روی صحنه (سن) نمایان میشوند و ناگهان نقاب از چهره بر میگیرند و ارکستر آهنگ رقص می نوازد و دختران به پای کوبی می پردازند.

در این هنگام عده‌ای بعنوان اعتراض از آنجا خارج میشوند.

روز بعد این خبر در شهر مانند بمبی صدا میکند و موجب سروصدای مردم میشود وعدهٔ زیادی از مردم در مسجد وکیل اجتماع می نمایند، سیدحسام‌الدین فالی که از علماء و روحانیون متنفذ شیراز بود بمنبر میرود وسخت اعتراض میکند و اعمال جشن را تقبیح ومحکوم مینماید. خبر جنبش شیراز و تعطیل بازار بتهران میرسد، لاجرم دستور گرفتاری سیدحسام‌الدین صادر واو را زندانی میکنند.

خبر گرفتاری فالی به حوزهٔ علمیهٔ قم ومشهد وتبریز میرسد. در تبریز دو مرجع مورد توجه یکی آیت‌الله سیدابوالحسن انگجی و دیگری آیت‌الله آقامیرزا صادق آقا دربارهٔ تغییر لباس وکلاه شاپو اعتراض میکنند. از تهران دستور تعقیب داده میشود که آن دو نفر توقیف و بسمنان تبعید میگردند.

در مشهد هم که دستور تغییر لباس رسیده بود وخبر جشن شیراز و گرفتاری فالی وتبعید دونفرازعلماء تبریزمنعکس گردیده بودغوغائی بر پا میکند، و مراجع روحانی را سخت ناراحت نموده جلساتی برای بحث و گفتگو در بارهٔ تغییر لباس وسخت گیریهائی که در بارهٔ معممین بموقع اجرا گذارده بودند تشکیل میگردد.

در این جلسات که آیت‌الله حاج آقا حسین قمی وآیت‌الله سیدیونس اردبیلی و آقازاده فرزند آیت‌الله آخوند ملامحمد کاظم خراسانی (صاحب کفایه) وجمعی دیگر از علما و مدرسین درجهٔ اول مشهد شرکت داشتند مسئلهٔ تغییر لباس مطرح و اظهار عقیده میکنند که دنبالهٔ تغییر لباس به برداشتن حجاب منتهی خواهد گردید و باید باشدت از آن جلوگیری نمایند.

در یکی از این اجتماعات که در منزل آیت‌الله یونس اردبیلی تشکیل یافته بود پیشنهاد میشود که آیت‌الله حاج آقا حسین قمی بتهران رفته و با رضا شاه وارد مذاکره شود.

حاج آقا حسین قمی که مرجعی صاحب رساله بود قبول میکند و قبل از حرکت از مشهد تلگرافی به پهلوی میکند و عزیمت خود را بتهران اطلاع میدهد و بروحانیون و وعّاظ و مردم مشهد میگوید: من میروم به تهران تا با این شاه صحبت بکنم شاید او را از تصمیمش منصرف گردانم.

حاج آقا حسین خود را بشهر ری میرساند و در باغ سراج الملک سکونت مینماید.

بلافاصله پس از ورود اطراف باغ سراج الملک را محاصره نموده و از رفت‌وآمد اشخاص جلوگیری میکنند و بعداً ایشان را به عتبات تبعید مینمایند.

خبر گرفتاری آیت‌الله حاج آقا حسین قمی که درمشهد بسیار مورد توجه بود باعث بیشتر شدن شدت احساسات وغلیان افکار عمومی میگردد.

لذا اجتماعات مردم در اطراف مراجع فشرده‌تر گردید و خطبا برای مردم که در منزل آیت‌الله سیدیونس اردبیلی همه روزه اجتماع میکردند به وعظ وخطابه پرداخته و چنین نتیجه میگرفتند که این تغییر لباس مقدمهٔ رفع حجاب از بانوان خواهد بود.

بطور یکه گفته‌اند دراین موقع محمد ولیخان اسدی نایب‌التولیه در مسئله تغییر لباس بمرکز گزارش داده که در شهر مذهبی ومقدسی چون مشهد عجالتاً موقوف‌الاجرا گذارده شود، ولی باو دستور داده‌اند که امر شاه باید اجرا شود.

ازدحام مردم به جائی میرسد که دیگر در منزل آیت‌الله سیدیونس اردبیلی گنجایش نداشته و ناگزیر بمسجد گوهرشاد منتقل میگردد. وخطبا بمنبر رفته بوعظ وخطابه پرداخته مردم را دعوت بمقاومت وتهییج مینمایند. مخصوصاً دونفر از خطبا یکی شیخ بهلول و دیگری نواب احتشام رضوی بیش از سایر وعّاظ ابراز احساسات نموده بطور یکه مردم تا پای جان حاضر بمبارزه و قیام میگردند.

بالاخره صبح جمعه ۲۰ تیر ماه ۱۳۱٤ قوای انتظامی اطراف مسجد را محاصره مینماید و زدوخورد آغاز میگردد.

در این زدوخوردها عده‌ای از دو طرف کشته وزخمی میشوند ولی چون

مردم مسلح نبودند تعداد کشته وزخمی از مردم حدود یکصدنفر و از قوای انتظامی دوسه نفر بیشتر نبوده است.

در این موقع بقوای انتظامی دستور داده میشود اطراف مسجد گوهرشاد را تخلیه و بمراکز خود مراجعت نمایند ولی شب هنگام با قوای بیشتروتجهیزات بیشتر اطراف صحن و مسجد را کاملاً محاصره میکنند.

مجلهٔ سروش در سال دوم شمارهٔ ۹۰ مورخ شنبه ۱٦ اسفند ماه ۱۳۵۹ که تقریباً یک شماره مخصوص خود را صرف واقعهٔ مسجد گوهرشاد نمود در صفحه ۱۰۲ در زیر عنوان «بیاد حماسهٔ خونین گوهرشاد» چنین نوشته است:

«... علماء ومجتهدین، در یکی از جلساتشان در منزل مرحوم آیت‌الله سیدیونس اردبیلی تصمیم میگیرند تلگرافی به رضاشاه مخابره کنند تا او را از این عمل منصرف گردانند. این تلگراف به امضای هشت تن از علماء مسئول و متعهد می رسد و همچنین قرار میشود که خطبای معروف، امثال شیخ مهدی واعظ خراسانی وشیخ عباسعلی محقق و... در مسجد گوهرشاد به منبر بروند و مردم را بیدار سازند.

صبح روز جمعه ۱۰ ربیع‌الثانی ۱۳۵٤ قمری برابر با ۲۰ تیر ماه ۱۳۱٤ شمسی، قزاقان مستقر در مشهد برای متفرق ساختن مردم، وارد عمل میشود. بی مهابا به روی مردم آتش می گشایند وحدود یکصد نفررا کشته و زخمی می گردانند مردم متفرق نگشته و مقاومت می نمایند و قزاقان علی الظاهر می گریزند این گریز، بخاطر این بود که آنان دستوری برای اعمال هرچه بیشتر خشونت جهت متفرق کردن مردم نداشتند. لذا بنا بدستور، عقب‌نشینی می نمایند.

پس از این هجوم، مردم اطراف مشهد باداس و چهارشاخ و بیل و... بطرف مسجد سرازیر می شوند. مسجد گوهر شاد لبریز از جمعیت می شود، روحانیون به ترتیب درمنبر حضرت صاحب‌الزمان قرار میگیرند و برای مردم توطئه های رژیم شاهنشاهی را افشا می کنند. غذای موردنیاز مردم متحصن در مسجد از بیرون توسط پشتیبانان نهضت میرسد. زنان خواستار شرکت در نهضت می شوند. یعنی خواستار حضور در متن جریان هستند.

«مسجد پیرزن» که در وسط مسجد گوهر شاد واقع است، بازدن چادری برای زنان شجاع وآزادهٔ مسلمان آماده میگردد. مرحوم نواب احتشام رضوی، برای

زنان سخنرانی میکند و...

روز شنبه ۱۱ ربیع الثانی برابر ۲۱ تیر ماه ۱۳۱٤ مسجد گوهر شاد دیگر جای سوزن انداختن نیست، شعارهائی ضدسلطنت وضد کلاه بین المللی و ضد «حجاب زدائی» داده میشود. مسجد یکپارچه، سرود مقاومت سر می دهد. دولتیان وحشت خویش را به مرکز خبر می دهند. مرکز تلگرافخانهٔ مشهد شاهد رفت وآمد شتابزدهٔ نمایندگان حکومت استعماری است ذات ملوکانه امر میفرماید که «مسجدیان» را تار ومار کنند و همه را گرفته مجازات نمایند.

سران قشون وسران شهربانی وآگاهی نیروهای خویش را هماهنگ می کنند و قرار میشود بعداز نیمه های شب، کشتار آغاز شود. قبل ازظهر قزاقان در شهر و در نقاط حساس و استراتژیک مسجد گوهر شاد مستقر می شوند و مسلسلهای سنگین را بر بام های مشرف به حیاط گوهر شاد مستقر می نمایند وشایع می کنند برای حفاظت از بانکها آمده اند. اسدی نایب التولیهٔ رضاشاه، از نقشهٔ کشتار مطلع است وچون می داند که مجتهدین هم در مسجد هستند درصدد بر می آید آنها را از مسجد خارج کند. لذا به دروغ پیام می فرستد که تلگراف شما را اعلیحضرت همایون پاسخ گفته، تشریف بیاورید برای مذاکره. با این حیله، مجتهدین را از کشیک خانهٔ مسجد به دارالتولیه می کشانند. شاید هم این مکر را، خودسران وطراحان جنایت، خلق کردند. برای اینکه، اگرمجتهدین وعلماء طرازاول در این حمله و یورش کشته شوند، خراسان یکپارچه آتش خواهد شد و این آتش گسترش خواهد یافت و دیگر به هیچ روی نتوان جلوگیری نمود. پس با این حیله، آنان را از مسجد خارج می سازند.

توپهای سنگین در خیابان تهران رو بروی مسجد گوهرشاد استقرار یافته و در ذهن مردم مشهد هجوم روسیه را در سال ۱۳۳۰ قمری به سرکردگی ژنرال «ردکو» دوباره زنده کرده است. اما این بار روسها دیگر نیستند که می خواهند حمله کنند، بلکه قزاقان رضاخان هستند.

پاسی از نیمه های شب ۱۲ ربیع الثانی گذشته بود که صدای غرش مسلسلهای قزاقان آسمان مقدس خراسان را بلرزه انداخت و قشون شرق به فرماندهی سرلشکر ایرج مطبوعی و.... برای فتح مسجد گوهرشاد بحرکت درآمد و صدای شیپور آغاز جنگ از همه طرف بلند شد.

عده‌ای از مأمورین مخفی رژیم، قبلاً وارد مسجد شده بودند و قرار بود آنها از داخل وارد عمل گشته وراهها را برای ورود نیروهای رضاخان بداخل مسجد هموار سازند. وچنین شد. دژخیمان اسلحه بدست پای بدرون خانهٔ خدا گذاردند و همه مسجدیان را از دم تیغ گذراندند و به هیچکس رحم نکردند و بقول خودشان کاری کردند که روسها نکرده بودند.

هنگامیکه سپیده سر می‌زد، دیگر نه صدای گلوله‌ای بود و نه صدای «یا علی، یاعلی» و قزاقان فاتح در پناه مسلسل کور و نابینای خویش پای بر روی کشته شدگان برزمین فتاده می گذاشتند و بدنبال زندگانی بودند که در پناهگاهی از دسترس گلوله بدور مانده بودند.

اینک قزاقان با کشتن بیش از دو هزار تن (تا پنج هزار تن) واسیر کردن هزار و پانصدتن، توانستند قلب مقاومت گران مسجد گوهرشاد را درهم شکنند....»

از روز یکشنبه به توقیف روحانیون شروع مینمایند و عده‌ای از وجوه علما توقیف وعده‌ای هم مخفی میشوند از جمله توقیف شدگان مهم سیدیونس اردبیلی وآقازاده فرزند آخوند ملامحمدکاظم که مورد توجه بود و بیش از سی نفر دیگر از معاریف علما و وعاظ.

و از مردم عده زیادی دستگیر و تقریباً شهر حکومت نظامی میشود و ورود و خروج اشخاص بشهر مستلزم داشتن جواز برای خروج و واردین هم بایستی خود را معرفی نمایند.

لشکر شرق برای دستگیری بهلول جایزه تعیین کرده بود پس از رفع غائله ادارهٔ شهربانی برای پیدا کردن مسببین واقعه دست بکار شد و عده‌ای تحت بازجوئی قرار گرفتند و در نتیجه اسدی هم یکی از محرکین معرفی شد که بلافاصله دستگیر و تحت محاکمه در دادگاه نظامی محکوم باعدام گردید.

از قرار یکه گفته شد بهلول با تعویض لباس و پوشیدن لباس نیم‌تنهٔ پاسبانی فرار کرد و نیز گفته شد که رانندهٔ اسدی او را بمرز افغانستان رسانیده بود.

آقازاده نخست به حبس طویل المده و سپس در دادگاه تجدیدنظر باعدام محکوم شد. ولی براثر اقدام علماء نجف از اعدام وی صرف نظر و مدتی زندانی شد سپس در منزل تهران تحت‌نظر بود و بطور یکه گفته شده هنگامیکه بیمار بود

بوسیلهٔ پزشک احمدی در سال ۱۳۱۶ مقتول گردیده است.

عده‌ای از محکومین دادگاههای نظامی همچنان در زندان بودند تا پس از شهریور ۱۳۲۰ در مجلس دوره سیزدهم مورد سؤال واعتراض واقع شد که دولت ناچار همگی را آزاد کرد.

سرهنگ نوائی پس وقایع خونین مسجد گوهرشاد، مورد تشویق قرار گرفت ولی پس از وقایع شهریور ۱۳۲۰ خانوادهٔ اسدی علیه او شکایت کردند و دادگاه او را محکوم بحبس نمود ومدتی در زندان مشهد بود تا آنکه در زندان بیمار و بطوریکه گفته‌اند پشتش کرم گذاشت و در همانجا درگذشت.

کشتار دسته‌جمعی مشهد و دستگیری ومحاکمه عده‌ای از علما و محکوم کردن جمعی در دادگاههای نظامی و صدور مجازات‌های سنگین و احکام اعدام عده‌ای رفته رفته در کشور موجب گفتگوها وابراز نارضایتی هائی شد ونسبت به دیانت رضاشاه ابراز تردید گردید. زیرا مخالفین آنچه در صحن حضرت رضا و اطراف آن واقع شده بود با آب وتاب فراوان برای افراد و آحاد ملت بیان میکردندو مردم هم اینهمه قساوت و خونریزی را تقبیح میکردند مخصوصاً که احترام آستان قدس رضوی رارعایت نکرده ودرمحلی که همواره حتی محل بست مجرمین بود وحکام وقت نسبت بمجرمینی که بست می نشستند متعرض آنها نمی شدند، حال چنین خونریزی پهائی شده، بسیار سوء اثر بخشید و تا مدتها صحبت روز مردم بود.

رضاشاه برای آنکه در این مورد مطلبی گفته باشد و خود را معتقد بدیانت اسلام وانمود سازد در سلام عید غدیر در پاسخ تبریک رئیس مجلس (محتشم السلطنه) مطالبی بیان نمود که اطلاعات در یک ربع قرن در این باره چنین نوشته است:

**«تمدن کنونی با شرایع و اصول دینی مغایرت ندارد:** روز ۱۱ اسفند ۱۳۱۵ مراسم سلام عید غدیرخم باجلال بسیاری در کاخ گلستان منعقد گردید. پس از عرض تبریک از جانب مرحوم اسفندیاری رئیس مجلس، شاه فقید چنین گفت: «خیلی ها در اشتباه هستند و تصور میکنند معنی تجدد و اخذ تمدن امروزی دنیا این است که اصول دیانت و شرایع را رعایت ننمایند و یا کسب تجدد و تمدن مغایرتی با دین ومذهب دارد وحال آنکه اگر **مقنن بزرگ اسلام** در حال حاضر در مقابل این ترقیات عالم وجود داشت موافق بودن اصول شرایع حقهٔ خود را با

وضعیت و تشکیلات تمدن امروز نشان میداد، متأسفانه آن افکار روشن و بزرگ صدر اسلام بمرور زمان وسیلهٔ سوء استفادهٔ بعضی اشخاص قرار گرفت و بالنتیجه کشور را بقهقرا کشانید و ما اکنون در برابر نواقص گذشته قرار گرفته باید این خمود و عقب افتادگی را جبران کنیم.»

انتشار این بیانات در جراید عوض اینکه آبی بر روی احساسات مردم بریزد شعله آن را بیشتر کرد مخصوصاً در این بیانات پیغمبر اکرم را بنام مقنّن خوانده بود و از رسالت و خاتم بودن و ولایت و امامت علی بن ابیطالب(ع) نامی نبرده بود وهرکس بنحوی و مطابق سلیقه و فهم خود این بیانات را تجزیه و تحلیل و تعلیل میکرد.

## ره آورد دیگر سفر ترکیه

### رفع حجاب[1]

برای برداشتن حجاب بانوان مجالس جشن و سخنرانی ابتدا در تهران و شهرهای شمال ایران و سپس بتدریج در سایر شهرها برقرار میگردید ولی پیشرفت زیادی نداشت و اکثریت مردم نه تنها استقبالی نمی کردند بلکه با نظر تنفّر می نگریستند تا روز ۱۷ دیماه ۱۳۱٤ که شاه باتفاق ملکه و شاهدخت ها در جشن دانشسرای مقدماتی حضور یافتند. دراین روز دو اتومبیل سلطنتی که اولی رضاشاه و دومی ملکه تاج الملوک و شمس و اشرف پهلوی در آن بودند بدون حجاب وارد دانشسرا شدند.

این اولین دفعه بود که خانوادهٔ سلطنتی حجاب از سر برداشته بودند، ملکه دیپلم وجوائز دوشیزگان را توزیع نمودند و رضاشاه در تالار دیگر جوائز و دیپلم فارغ التحصیلان پسر را توزیع نمودند. در این دعوت رئیس الوزراء وجمعی از رجال نیز با بانوان خود مشارکت داشتند، تمام محوطهٔ عمارت نوبنیاد دانشسرا را دختران پیشاهنگ پر کرده بودند.

شاه پس از خطابه‌ای که خانم تربیت ایراد نمود، در نطقی که خطاب به بانوان آموزگار و دوشیزگان فارغ التحصیل نمود گفت: «بی نهایت مسرورم که می بینم خانمها در نتیجهٔ دانائی و معرفت بوضعیت خود آشنا شده و پی بحقوق

۱ ــ اقتباس از اطلاعات در یک ربع قرن

ومزایای خود برده‌اند. ما نباید از نظر دور بداریم که در سابق نصف جمعیت کشور ما بحساب نمی‌آمد ونصف قوای عاملهٔ مملکت عاطل بوده، هیچوقت احصائیه از زنها برداشته نمی‌شد مثل اینکه زنها یک افراد دیگری بودند و جزو جمعیت ایران بحساب نمی‌آمدند فقط در یک مورد از زنها احصائیه برداشته میشد وآن موقعی بود که وضعیت ارزاق مشکل میشد و برای تأمین آذوقه سرشماری میکردند. شما خانمها این روز را یک روز بزرگ بدانید و از فرصت‌هائی که دارید برای ترقی کشور استفاده نمائید. شما خواهران و دختران من، شما تربیت کننده نسل آینده خواهید بود و شما هستید که میتوانید آموزگاران خوبی باشید وافراد خوبی از زیردست شما بیرون بیایند، از تجمل واسراف بپرهیزید سادگی را پیشهٔ خود سازید کمک و یار مردان باشید به اقتصاد و صرفه‌جوئی در زندگی عادت نمائید و بتمام معنی مفید بحال مملکت باشید.»

**جشن وپذیرائی در مجلس**

سر در مجلس تزئین شده بود برحسب دعوت رئیس مجلس (اسفندیاری) تمام نمایندگان با بانوان خود مجبور بودند در جشن رفع حجاب شرکت نمایند. اطلاعات در یکربع قرن در این موضوع می نویسد:

«از آن پس جشن‌های بسیاری برای همین موضوع در تهران ونقاط مختلف مملکت برقرار گردید و پیشرفت زیادی پیدا شد و موضوع عمومیت یافت و در عین حال برای اجرا و عملی شدن آن اعمال خشونت‌آمیز میگردید و بعضی از مأمورین انتظامی برای برداشتن حجاب شدت عمل بخرج می دادند و نتیجهٔ غیرمنطقی بودن این کار همین بود که پس از شهریور ۲۰ دسته‌ای که با رضایت چادر خود را برداشته بودند و اهمیت آنرا احساس کرده بودند تغییر در وضع خود ندادند ولی دستهٔ دیگر در تهران و در تمام شهرستانها دوباره به حجاب برگشتند.»

**خاطرات محمود جم**

محمود جم که کشف حجاب در کابینهٔ او صورت گرفته در مجلهٔ روشنفکر مورخه ۵ شنبهٔ ۱۴ دیماه ۱۳۴۰ خاطرات خود را در بارهٔ کشف حجاب و مذاکراتی که در این مورد در هیئت دولت با حضور پهلوی صورت گرفت بشرح ذیل بیان کرده است:

« روز ۱۱ آذر ۱۳۱۴ کابینه مرحوم محمدعلی فروغی مستعفی شد. در آن



**محمود جم که در زمان نخست وزیری او کشف حجاب صورت گرفت**

کابینه من سمت وزیر کشور را داشتم. پس از استعفای دولت، من از معاونین وهمکاران اداری خود خداحافظی کرده به منزلم در قلهک رفتم.

اتفاقاً آنروز مرحوم دکتر قاسم غنی نهار میهمان من بود. و حدود ساعت سه بعدازظهر من و آن مرحوم برای قدم زدن و گردش کردن از خانه بیرون آمدیم.

قلهک آنروز مثل حالا شلوغ و پرجمعیت نبود. بیشتر اراضی اطراف آن که امروز تبدیل بخانه و ویلای مسکونی شده زمینهای زراعتی و باغهای میوه بود.

ما در طول یکی از کشتزارهای گندم قدم میزدیم و بیش از سه کیلومتر از خانه دور شده بودیم که ناگهان پیشخدمت منزل نفس زنان خود را بما رسانید و

خطاب بمن گفت:

ــ دو بار از دربار تلفن کرده و شما را خواسته‌اند. تلفن چی گفته که هرکجا هستید بلافاصله خود را بدربار برسانید.

من بخیال اینکه دولت جدید تعیین شده ومراهم برای یکی از وزارتخانه‌ها در نظر گرفته‌اند فوراً بمنزل بازگشتم. در تماس با رئیس دفتر مخصوص ایشان گفتند که از طرف اعلیحضرت (رضاشاه) احضار شده‌اید. فوراً در کاخ اختصاصی شرفیاب بشوید.

با عجله لباسهایم را پوشیدم و عازم شهر شدم. اعلیحضرت فقید در محوطه کاخ مشغول قدم‌زدن بودند که من بحضور رسیدم. اعلیحضرت بمحض آنکه چشمشان بمن افتاد فرمودند:

ــ جم؛ چرا امروز در وزارت‌خانه حاضر نشدی؟

قبل از آنکه من جوابی بدهم ایشان اضافه فرمودند:

ــ بهرحال شما را مأمور تشکیل کابینه میکنم، بهتر است اعضای دولت تازه نیز همان وزرای کابینه فروغی باشند، بنابراین خیلی زود آنها را احضار کنید و مراسم معرفی را بعمل آورید.

دستور اعلیحضرت را بلافاصله اجرا کرده واعضاء دولت جدید را بکاخ احضار کردم. نیمساعت بعد مراسم معرفی انجام شد. وقتی می‌خواستیم از حضور مرخص شویم اعلیحضرت بمن امر کردند:

ــ شما اینجا بمانید کار مهمی دارم.

راستش از این حرف شاه کمی دستپاچه شدم فکر کردم اعلیحضرت چه کاری دارند که در شرفیابی قبلی نگفته‌اند؛ در یک لحظه هزار و یک خیال بنظرم خطور کرد.

اعلیحضرت در آن موقع در طول سالن بزرگ کاخ اختصاصی قدم میزدند. سکوت همه‌جا را گرفته و جز صدای قدمهای شاه هیچ چیز شنیده نمیشد.

بعد از مدتی اعلیحضرت رودرروی من ایستاده و فرمودند:

ــ این چادر چاقچورها را چطور میشود از بین برد؟ دو سال است که این موضوع فکر مرا بخود مشغول داشته؛ از وقتیکه بترکیه رفتم وزنهای آنها را دیدم که پیچه وحجاب را دور انداخته و دوش به دوش مردها کار می‌کنند دیگر از هرچه

زن چادری بود بدم آمده است. اصلاً چادر و چاقچور دشمن ترقی و پیشرفت مردم ما است؛ درست حکم یک دمل را پیدا کرده که باید با احتیاط بآن نشتر زد و از بینش برد.

من مدتی است باین فکر هستم که زن ایرانی در این قفس سیاه دست و پایش بسته است. بین او و مرد یک در یا فاصله وجود دارد. باید این فاصله را از بین ببر یم. مگر زن چی از مرد کمتر دارد او هم باید پابپای مرد وارد زندگی شود. سر باز خوب ــ مهندس خوب و تحصیلکرده خوب باید در دامان زن پرورش پیدا کند. اگر زن امل و نفهم و محبوس باشد چطور می تواند نسل خوب و شایسته پرورش دهد؟

عرض کردم: صحیح میفرمائید قربان. زن را باید از اندرون بیرون کشید و زنجیر اسارت را از پای او برداشت.

اعلیحضرت کمی دیگر قدم زدند و بعد فرمودند:

ــ چطور است این تحول را از اندرون در بار شروع کنیم؟

من فکری کردم و بعرض رساندم.

ــ اگر اجازه بفرمائید در روز افتتاح دانشسرای مقدماتی تهران علیا حضرت ملکه وعلیا حضرت شاهدخت ها باتفاق اعلیحضرت در محل جشن حاضر شوند. ضمناً بهمه بانوان وزراء و رجال نیز دستور خواهیم داد که بدون حجاب دراین جشن حضور یابند.

این عمل اولین قدم برای رفع حجاب خواهد بود وزمینه‌ای برای اجرای نیات و مقاصد شاهنشاه در از بین رفتن چادر و چاقچور است.

اعلیحضرت کمی فکر کردند و سپس گفتند:

ــ بشرط آنکه موضوع در هیئت دولت مطرح و تصو یب شود فکر خو بی است. همین حالا برو ید و در این باره فکر بکنید که طرح لازم را بر یز ید. این انقلاب بزرگ باید با فکر و تدبیر صورت بگیرد.

همانموقع مرخص شدم و در سراسر راه فکر برداشتن حجاب و چادر مرا بخود مشغول داشته بود. با نظر اعلیحضرت موافق بودم اما... کار ساده‌ای نبود، محافل متعصب خار راه بودند.

در آنموقع تشکیل جلسات هیئت دولت باین ترتیب بود که هفته‌ای یکبار

در نخست وزیری و دو بار در کاخ اختصاصی در حضور اعلیحضرت فقید تشکیل می یافت. اولین جلسه بعداز این شرفیابی یک جلسه عادی بود. من موضوع را با همکاران خود در میان گذاشتم و گفتم؛ اعلیحضرت مصمم هستند که بهر قیمتی شده این مشکل اجتماعی را از بین ببرند. چنانچه پیشنهاد و یا راهی برای این کار بنظرتان میرسد بگوئید تا بعرض برسانم. کسی حرفی نزد و پیشنهاد شد که وزراء در این باره ۲٤ ساعت فکر کنند و دنبالهٔ مذاکرات واخذ تصمیم بجلسهٔ بعد که قاعدتاً در حضور اعلیحضرت تشکیل میگردید موکول شد.

در جلسهٔ بعد اعلیحضرت فقید مدت نیم ساعت صحبت کردند و ازمزایا واثراتی که کشف حجاب در پیشرفت مملکت خواهد داشت مطالبی اظهار داشتند.

یادم هست که مخصوصاً فرمودند: نجابت وعفت زن به چادر مربوط نیست زن روحاً و اخلاقاً باید عفیف باشد، مگر میلیونها زن بی حجاب خارجی نانجیب اند؟

و بعد افزودند: شرکت همسر و دختران من در جشن افتتاح دانشسرای مقدماتی باید سرمشقی برای همهٔ زنان و دختران ایرانی مخصوصاً خانمهای شما و وزرای مملکت باشد. ممکن است در ابتدا این عمل سروصدا وجنجال زیادی بپا کند ولی بهرحال کاری است که باید انجام بشود. ما با هوچی بازی وتعصب های خشک نمیتوانیم کاروان ترقیات مملکت را عقب نگهداریم. زن باید از این چادر سیاه آزاد بشود.

بعد اعلیحضرت دستور دادند که اجرای اینکار بصورت تصویب نامه دولت در آید وخودشان از جلسه تشریف بردند.

رسم براین بود که صورت جلسات هیئت دولت را منشی مخصوص نخست وزیر بنویسد ولی من چون باهمیت مذاکرات آن جلسه وتصمیم اخذ شده واقف بودم تصمیم گرفتم که صورت مذاکره آن جلسه را شخصاً تحریر نمایم. هم اکنون متن این صورت جلسه بخط من در بایگانی نخست وزیری موجود است.

**روز تحول فرا رسید**

روزهفدهم دی که قرار بود عمارت جدید دانشسرای مقدماتی با تشریفات جدید افتتاح شود فرا رسید.



**روز ۱۷ دیماه ۱۳۱٤، بانوان رجال و وزراء برای اولین بار بدون حجاب در مراسم افتتاح دانشسرای مقدماتی شرکت کردند.**

ما قبلاً اهمیّت کشف حجاب و احتمال بروز حوادث وجنجالهای مخالفین را طی تلگرافهای رمز بشهربانیها و دستگاههای امنیتی ولایات اطلاع داده و دستور اکید داده بودیم که مأمورین دولتی با تمام قوا جلو تظاهرات و سروصدای مخالفین را بگیرند.

در تهران نیز پیش بینی های لازم را بعمل آورده بودیم.

ساعت دو بعداز ظهر ۱۷ دی که من باتفاق همسرم که برای اولین بار حجاب از خود برگرفته و بجای چادر کلاه بسر گذاشته بود به صحن باغ دانشسرای مقدماتی وارد شدیم.

بعد بتدریج سایر آقایان وزراء باتفاق همسران بدون حجاب خود آمدند. ولوله ای بود. همه یکدیگر را نگاه میکردند، قوای نظامی مراقب بود وخانمها خیلی خوشحال بنظر میرسیدند و باکنجکاوی زیاد به سرولباس یکدیگر خیره شده بودند. بعضی ها پوزخند میزدند بعضی ها می گفتند: خدا عاقبت این کار را بخیر کند و بعضی دیگر که فرنگ رفته وتحصیل کرده بودند بهم تبریک گفتند واین اقدام را یکی از بزرگترین خدمات اعلیحضرت تلقی میکردند.

بهرحال روز بزرگ و عجیبی بود و راستش بخواهید من تشویش داشتم در



رضا شاه همراه همسر و دختران خود که برای اولین روز بدون حجاب در مراسم افتتاح دانشسرای مقدماتی شرکت کردند. نخست وزیر و سایر وزراء در عکس دیده می شوند.

حالیکه در ته دلم از اینکه میدیدم «زن آزاد شده» احساس خوشحالی میکردم. سرولباس خانمها در آنروز خیلی دیدنی بود و اگر خانمهای امروزی می آمدند و میدیدند که مادرانشان در روز ۱۷ دی ۱۳۱٤ چطور خود را آراسته بودند از خنده غش می کردند. پیراهن ها همه بلند و تا قوزک پا می رسید توالت ها اکثراً ناشیانه بود وکلاههائی که خانمها سرشان گذاشته بودند، چون بی حجابی خیلی تازگی داشت وزن ایرانی برای اولین بار کلاه را جانشین چادرِ ولچک کرده بود بسیار تماشائی بودند.

اما جالب‌تر از همه این بود که میهمانان ــ حتی وزرا ــ که یک عمر بود باهم دوست ورفیق بودند آنروز برای اولین بار صورت زنهای یکدیگر را میدیدند چونکه تا آنروز هیچ دوستی مجاز نبود صورت زن دوست خود را ببیند و بعلاوه جشن ۱۷ دی اولین روزی بود که زن ایرانی در کنار شوهر خود در یک مراسم رسمی و اجتماعی شرکت می جست ــ تا آنروز همه مجالس در ایران مردانه و

زنانه و مجزا از یکدیگر بود و زن ومرد بهیچوجه باصطلاح «قاطی» نمی شدند ولی ۱۷ دی ۱۳۱٤ این رسم را بهم زد و زن نیز در یک جشن ملی واجتماعی پابپای مرد و باحق مساوی شرکت جست وحالا وقتی من در این کوکتل پارتی ها ومجالس میهمانی می بینم که خانمها با لباس های دکولته وآرایش ارو پائی شانه به شانه مرد گل میگویند و گل می شنوند بیاد آنروز می افتم که زنان باحالتی ناراحت ــ خجالتی ونگران در کنار دست شوهران خود ایستاده و برای اولین بار صورت وموی سرخود را درمعرض نگاه مردانی دیگرقرارداده بودند ودرست حالت آدمهای غریبی را داشتند که تازه وارد دنیا و شهر جدیدی شده اند. بهرحال در این مراسم بود که حتی آقایان وزراء برای اولین بار توانستند با خانمهای یکدیگر آشنا شوند.

**شاه وملکه آمدند**

بالاخره ساعت ۳ بعداز ظهر فرا رسید و اتومبیل مخصوص اعلیحضرت در حالیکه علیا حضرت ملکه پهلوی بدون حجاب در کنار ایشان نشسته بودند به محل جشن وارد شدند.

در اتومبیل دوم نیز والاحضرتین شاهدخت شمس، شاهدخت اشرف پهلوی قرار داشتند.

اعلیاحضرت ملکه پیراهن تیره رنگی بتن داشتند که روی آن پالتوی پوست پوشیده بودند. یک کلاه مشکی لبه پهن نیز بسر داشتند والاحضرت شاهدخت ها نیز کلاه برسر داشتند.

در آن روز اعلیحضرت فقید با قیافه متبسم وخندانی به جشن وارد شده و با دیدن دوشیزگان و بانوانی که لباس جدید پوشیده بودند این شعف وخوشحالی هر لحظه بیشتر میشد. بالاخره اعلیحضرت برای ایراد نطق افتتاحیه پشت تریبون رفتندچند لحظه از بالای تالار چشم به جمعیت دوخته وسپس در حالیکه خنده در لبهایشان بود سخنانی باین شرح ایراد فرمودند:

«بی نهایت مسرورم که می بینم خانمها در نتیجه دانائی و معرفت بوضعیت خود آشنا شده و پی به حقوق ومزایای خویش برده اند. متأسفانه تاکنون زن های این کشور بواسطه خارج بودن از احتماع نتوانسته اند استعداد و لیاقت ذاتی خود را بروز دهند، حتی باید گفت که نمیتوانستند حق خود را نسبت بکشور

ومیهن عیز خود ادا نمایند وخدمات و فداکاری خود را آنطور که شایسته است انجام دهند.

ولی حالا باتحولی که درزندگی آنان پدیدار شده میروند تا علاوه بر امتیاز برجسته مادری از مزایای دیگر اجتماع هم بهره‌مند گردند.

من میل بتظاهر ندارم و نمیخواهم از اقداماتی که شده است اظهار خوشوقتی کنم ونمی خواهم فرقی بین امروز و روزهای دیگر بگذارم ولی شما خانمها باید این روز را یک روز بزرگ بدانید و از فرصت هائی که دارید برای ترقی کشور استفاده نمائید.

خواهران و دختران من:

حالا که وارد اجتماع شده‌اید وقدم برای سعادت خود و وطن خود جلو گذارده‌اید بدانید وظیفه شماست که برای بزرگی واعتلای نام وطن خویش کار کنید. سعادت آینده مملکت در دست شما است. شما تربیت کننده نسل آتیه خواهید بود و شما هستید که میتوانید آموزگاران خوبی باشید وافراد خوبی را بجامعه ایرانی تحویل دهید. »

اعلیحضرت پس از ایراد سخنرانی مدتی در میان جمعیت قدم زدند و سر و وضع ولباس خانمها را برانداز کردند.

یادم هست که باخوشحالی فرمودند:

ــ لباسها وآرایش ها خوب است. حیف نیست که زن خود را قایم کند واز جامعه بگریزد.

همچنین فرمودند:

ــ عیب لباسها را خودشان به تدریج برطرف میکنند. برای اول کار خیلی سلیقه بخرج داده‌اند. باید خیاطها وکلاه‌دوزها را تشویق کرد تا مدهای قشنگ وسنگین و ارزانی را ببازار بیاورند. ما میله های زندان را شکستیم ــ حالا با خود زندانی آزاد شده است که خانه قشنگی بجای قفس برای خودش بسازد.

پس از چند دقیقه گردش و گفتگو ــ اعلیحضرت و علیا حضرت ملکه به کاخ اختصاصی مراجعت فرمودند.

اما قبل از آنکه سوار اتومبیل شوند خطاب بمن فرمودند:

ــ این قبیل جلسات باید تکرار شود تا خانمها بیشتر بآداب و رسوم اجتماع

و معاشرت آشنا گردند.

از خودتان شروع کنید، هر هفته یکی از وزراء در باشگاه شاهنشاهی یک میهمانی عمومی ترتیب بدهد.اولین میهمانی را من بر پا کردم. در این جشن که در باشگاه شاهنشاهی واقع در خیابان سعدی، منزل مرحوم صاحب اختیار بر پا شده بود بیش از پانصد نفر از رجال، نمایندگان مجلس سفرا و اعیان شهر با بانوان بدون حجاب خود شرکت کردند و باین ترتیب در یچه دنیای نو بروی زنان وطن ما بتدر یج باز شد.»

مخبرالسلطنه هدایت در بارهٔ برداشتن حجاب در خاطرات و خطرات چنین نوشته و از قرار این نوشته چنین برمیآید که مخالف بوده است.

### رفع حجب یا حجاب سوقات آنکارا

«مجالس نشاط لولیدن مرد و زن در بساط انبساط میآورد و نفس را انتعاش میدهد لیکن شب شراب نیرزد به بامداد خمار. معروف است جوجه را آخر پائیز میشمرند. فکر تشبّه به ارو پائی از آنجا بسر پهلوی آمد، صورت بلی آراسته است و بیشتر معایب که امروز گر یبانگیر ملل است از طرز زندگی برخاسته، در شرق فقط زنها در چادر نبودند زندگی اعیانی تا درجه‌ای در پرده بود تجملات در برزن و بازار ظهور نداشت و کمتر تحر یک به شک و رقابت میکرد. کمال پاشا اگر سر باز خوبی بود و پیشرفتی کرد بیشتر در اثر اصطکاک سیاسات بود تقلید ارو پائی بصورت خوش مینماید بمعنی دشوار است و معنی بکار تقلید بولوار دلفر یب است تأسی به لابراتوار کار مرد ار یب، ترقی ارو پا در افزارسازی است نه در اسکی و فوتبال بازی.

بلی! پوشیدن رو طبیعی نیست حتی پوشیدن لباس طبیعی نیست تمدن آورده است چه بسیار مردم امروز هم برهنه میگردند آنها را وحشی میخوانیم. زنهای ما به نیمهٔ راه وحشت رسیدند.

چادر و چاقچور و رو بند شرعی نبود حجابی که در شرع وارد است خودداری از تظاهر و جلب نظر است، در مکه و مدینه رو بند نیست نصف صورت باز است با جامهٔ بلند عبا و چادر پرده‌ای بود بر سر صد عیب نهان.

چادر و مشکو رسم ایرانیان بود و از آنجا ر یشه داشت در شاهنامه در سه

جا ذکر چادر شده است: یکی در رفتن کردیه به ایوان بهرام چوبین یکی در ملاقات شیرین و شیرویه و باز در تکلیف کاوس به سیاوش که به مشکو برود که سبب هلاکت او شد. حفاظ فخر نجبا بوده است و ما مدعی تجدید دورهٔ پهلوانی هستیم. در تخت جمشید یا نقش های بیستون صورت زن نیست.

منیژه منم دخت افراسیاب　　برهنه ندیده تنم آفتاب

در چین تا چهل سال قبل که مسافرتی اتفاق افتاد زن در معابر دیده نشد مگر در محفه یا پرده اندرونی و بیرونی داشتند بشر در هر کار افراط و تفریط دارد «کل شیء جاوزحده انعکس الی ضده».

قرنی است که زمزمهٔ بی حجابی ساری است در شمارهٔ ۳۰۰ از سال سی و ششم حبل المتین ترجمه از ترکی:

گل با همه پرده‌پوشی خود　　بی پرده عیان شود بگلزار
این چیست گرفته‌ای به پیکر　　و ین چیست نهاده‌ای برخسار
از پیکر خویش پرده برگیر　　وز صورت خود نقاب بردار
آن پرده که پرده‌دار خلقت　　پیچیده ترا در آن به حکمت
آن چادر زر نگار تقوی است　　آن پردهٔ عفت است و عصمت
امداد نما به زندگانی　　بنمای بکار مرد شرکت
این خانه که گشته است بنیاد　　از سعی دوتن بگردد آباد
این رنج برد پی معیشت　　و آن سعی کند که این زید شاد
پاینده بماند آن سرائی　　کز مهر کنند این دو آباد

ترجیع بند پنجاه و چهار بیت است همه متناقص خیالی میآید و گفته می شود معایب بنظر میرسد فکر برمیگردد، روگشودن مستلزم تخطی از عفت است باید به تشکیل خانواده گریز زد به تقوی اشاره نمود ترک پرده در فکر بسحق هم بوده است.

صرف نظر از مراتب دیگر دوام عبا و چادر روی اقتصاد بود هرکه هرچه در بر داشت مستور بود.

لازمهٔ امداد به زندگانی اگر رفع حجاب باشد رفع حجب و حیا زندگانی را خراب کرد.

در ارو پا عفت و ناموس را فدای تجارت کرده‌اند زن را مضطر میخواهند

که اجرت کمتر بدهند باید نصف گذران را شب به زحمت بدست بیاورند تا آخر عمر صاحب زندگی نمیشوند.

زنان بدرفتار در شهر هستند و بوئی از نقشه برده بودند در درشکه‌ها باروی باز حرکت می کردند. روزی بشاه عرض کردم اگر باید روگیری موقوف شود پرگرام میخواهند که آبرومند و مقرون بعفت باشد، محمدخان درگاهی حاضر بود او را خوانده‌اند و فرمودند فلانی چنین میگوید خودم هم دیده‌ام البته منع کنید جلوبگیرید قصد من آن بود گِل بجائی نرسد که پیلان بلغزند.

در سنوات ۱۳۰۶ و ۱۳۰۷ ملکه ترویج دکلته میکرد و منع چادر نماز، عیال من که به اندرون میرفت و چادر نماز داشت مورد ایراد میشد آخر ترک رفتن نمود.

اواخر ریاست من، در جلسه‌ای از جلسات هیئت که اسهام صادر و وارد محدود میشد تیمورتاش کلاه زنانه را داخل امتعهٔ مجاز کرد.

گفتم چه حاجت؟ گفت لازم میشود گوشهٔ پردهٔ پرگرام ده ساله بالا رفت قصد من از پرگرامی که بشاه عرض کردم این بود که بجای چادر رو پوش نجیب و محترمی برقرار شود که زینت زن جز صورت و کفین پوشیده باشد چنانکه در مکه دیده بودم و در شرع مقرر است بالجمله امر صادر شد که از اول فروردین ۱۳۱٤ مردها کلاه فرنگی (لگنی) برسر بگذارند و زنها چادر را ترک کنند. کلاه اجنبی ملیت را از بین برد و برداشتن چادر عفت را، پردهٔ حجاب باقی بود زنها لباس بلند پوشیدند و روسری برافکندند و این حجاب شرعی بود. پلیس دستور یافت روسری را از سرزنها بکشد روسری‌ها پاره شد و اگر ارزش داشت تصاحب، مدتی زد و خورد بین پلیس و زنها دوام داشت بسیار زنها را شنیدم که از خانه بیرون نیامدند امر شد مبرزین محل مجالس ترتیب بدهند زن و مرد محل را دعوت کنند که اختلاط عادی شود، وثوق‌الدوله از پیش قدمها بود در کافهٔ بلدیه شب‌نشینی مرتب شد منهم دعوت داشتم نوشتم خانمی مجلس آرا ندارم و تنها آمدن خلاف نزاکت است.

تعجب در میدانداری محتشم‌السلطنه رئیس مجلس و آخوند اعیان بود بیرون از حد وظیفه البته بی اجبار نبود حتی نظمیه بمن اطلاع داد که در گوشهٔ بدرس چنان مجلسی فراهم کنم خوشبختانه رعایای دروس ارمنی اند و چند پیرزن

که با چادر و روی نیمه باز آمدند.

آنچه اجباری بود بجای خود، مردان بی ناموس و متملقان چاپلوس زنهای خودشان را بمجالس رقص بردند و به الدنگها سپردند.

میرزا ابوطالب صاحب حمام پاک را که در ارک پیائی است از نظمیه خواستند که در حوزهٔ خود مجلس آشتی کنانی ترتیب بدهد برخاست و براه افتاد گفتند کجا؟ گفت قصر، میدانم که من این خلاف اخلاق را نخواهم کرد و محکوم بحبس خواهم شد نگفته خودم میروم.

در خیابان لاله‌زار پلیس متعرض مردی شد که کلاه پهلوی برسر داشت کلاه را روی زمین انداخت لگدمال کرد و دیگر کلاه برسر نگذارد، هستند مردان باغیرت.

در ملاقات روزی شاه کلاه مرا برداشت و گفت حالا این چطور است؟ گفتم فی الجمله از آفتاب و باران حفظ میکند اما آن کلاه که داشتیم اسمش بهتر بود. آشفته چند قدمی حرکت فرمودند گفتند آخر من میخواهم همرنگ شویم که ما را مسخره نکنند گفتم البته مصلحتی در نظر گرفته اند در دلم گفتم زیر کلاه است که مسخره میکنند و تقلیدهای بی حکمت.

در باطن چه بود که محترمین از پیکره در رفتند و چون مرغ از قفس جسته خود را بدر و دیوار زدند واز آنچه خواسته شده بود پیش افتادند[1].

عقد صورت را بزیر پستان و روی ناف رساندند کفین را به بالای بازو و زیر بغل و ساق پا را تا کفل جای شکرش باقی است که سر تا پا برهنه در کوچه آمدن را در پاریس و برلن پلیس منع کرده بود والا در حرارت تقلید بانوان ما مستعد تقلید بودند و آنچه در پرده داشتند مینمودند اگرچه برنگ لباسهای تنگ اینک هم پیداست.

معاشرتها امروز مخل آسایش مضر اقتصاد و مخرب اخلاق است و داعی بفحشای عمومی کاین منم طاوس علیین شده.

در خراسان برسر بی حجابی غوغائی شد که به تحصن در اطراف بقعهٔ

---

۱ ــ نمیدانم عزیز کاشی و امیرزاده خانم به این بساط چه خواهند گفت و چه گناه داشتند. شاه و ملکه و شاهدختها به دانشسرای تهران تشریف برده‌اند، دوشیزگان آراسته حاضر و جوانان پیراسته ناظر.

متبرکه کشید و از استعمال حربهٔ آتشین مضایقه نشد جمعی مقتول شدند اسدی متولی باشی برسر آن کار بردار رفت و فروغی که رئیس الوزراء و با او منسوب بود شاید در نتیجهٔ توسطی معزول شد ۱۳ آذر ۱۳۱٤ جم بجای او آمد.

معروف شد در قضایا به پسرش نوشته است:

در کف شیر نر خونخواره‌ای غیر تسلیم و رضا کو چاره‌ای

و بدست آمده است.

شاه نعمت الله در قصیده‌ای گوید:

در سال غریص هرکه باشد بیند ملک و ملک و ملت و دین برگردد

غریص بحساب ابجد ۱۳۰۰ است و بسنوات شمسی با این دوره راست می‌آید ملک سیاست است ملک پادشاه برگشتن دین ممنوع شدن از تقوی و زوال ملیت به تغییر کلاه که «من تشبه بقوم فهو منهم» دارو ین گفت حیوانات حس قباحت ندارند والانسان حیوان ناطق.

در هیچ جای دنیا زن بقدر ایران کار نمیکرد و نمیکند در شهرها و قراء زن علاوه بر کار خانه‌داری بزرگترین کمک را باقتصاد مملکت میکند، قالی گلیم جاجیم غالب از زیر دست زن بیرون میآید یا دخترها.

همه حرف در تهران است، در تهران هم زن‌های خانه‌دار و کدبانو در فرصت خیاطی، گلدوزی و بافندگی می کنند سوای شوهرداری و تربیت اطفال، اگر تمدن امروز صحنهٔ سینما، تئاتر، قهوه‌خانه، گردش لاله‌زار و اسلامبول فرصت بدهد.

خانه‌داری در جماعت اهم کارها است از معدودی هرزه گرد و لاابالی که بگذریم.» پایان نوشتهٔ مخبرالسلطنه هدایت

مطلب ذیل نقل از کتاب معتصم السلطنه فرخ بیانگر این مطلب است که پاره‌ای صاحب‌منصبان از جوّ زمان و مقام خود سوءاستفاده و بی پروا خلافت عفت رفتار می کردند:

## ماجرائی درشهرخوی

### کشف حجاب

در شهر خوی در یکی از حشن های کشف حجاب «سرهنگ زالتاش» از

دو نفر از خانم محترم و سرشناس ابتدا تقاضا و بعد امرمیکند که بیایند در جناجین ایشان بنشینند خانم ها بحرف سرهنگ گوش نمی کنند و جناب سرهنگ مجدداً به این دو خانم که یکی خانم رئیس فرهنگ خوی و آن دیگر خانم افراسیاب خان رئیس مدرسهٔ نسوان بود موضوع را تکرار و تأکید میکند بازهم این دو خانم محترم که در آن هنگام حتی از رو باز بودن خود رنج می بردند بجناب سرهنگ اعتنا نکرده بشدت ناراحت میشوند. جناب سرهنگ در این هنگام شروع میکند به داد و فریاد و بعد هم مجلس را بهم میریزد و بفرمانده لشکر تلگراف میکند که این دو خانم علیه قشون تبلیغات سوء میکنند.

## استعفای فروغی

پس از دستگیری محمد ولیخان اسدی نایب التولیهٔ آستان قدس رضوی و جستجو و تهیه مدارک به نامه‌ای برخوردند که فروغی رئیس الوزراء در بارهٔ گرفتاری اسدی نوشته بود:

درکف شیرنرخونخواره‌ای غیرتسلیم ورضا کوچاره‌ای

این نامه را بنظر پهلوی رسانده بودند پر واضح است که او را ناراحت میکند و فروغی را احضار و مورد تعرض قرار میگیرد و امر میکند که فوراً استعفا نماید و خبر آنرا روز دهم آذر ۱۳۱٤ به مطبوعات بدین شرح داده بودند:

«فروغی رئیس الوزراء بواسطهٔ علت مزاج استعفای خود را به پیشگاه اعلیحضرت همایونی تقدیم نموده است.»

## تشکیل کابینهٔ جم

روز یازدهم آذرماه در بارهٔ کابینهٔ جدید این خبر بمطبوعات داده شد:

«حسب الامر اعلیحضرت همایون شاهنشاهی آقای جم بسمت ریاست وزراء انتخاب گردیدند. پست وزارت داخله نیز باایشان خواهد بود. سایر آقایان وزراء و رؤسای ادات مستقل کابینهٔ سابق در پست های خود باقی هستند.»

**کابینهٔ جم**

اولین کابینهٔ محمود جم در تاریخ ۱۳ آذرماه ۱۳۱٤ شمسی برابر با ۹

رمضان ۱۳۵٤ هجری قمری و دسامبر ۱۹۳۵ میلادی بدین شرح بمجلس شورایملی معرفی گردید:

رئیس الوزراء: محمود جم

وزیر عدلیه: محسن صدر

وزیر خارجه: باقر کاظمی

وزیر مالیه: علی اکبر داور

کفیل وزارت جنگ: سرلشکر احمد نخجوان

وزیر معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه: علی اصغر حکمت

وزیر طرق و شوارع: علی منصور

وزیر پست و تلگراف: نظام الدین حکمت

رئیس کل فلاحت: مصطفی قلی بیات

رئیس کل تجارت: مصطفی اعلم

رئیس کل صناعت و معادن: امین

ولی روز یکشنبه ۲۸ دیماه ۱۳۱٤ علی منصور از خدمت منفصل و تحت تعقیب قرار گرفت و بجای وی مجید آهی والی فارس بوزارت طرق و شوارع انتخاب گردید.

و در اسفندماه ۱۳۱٤ سرلشکر جهانبانی بر یاست ادارهٔ کل صناعت.

و در ۲۵ فروردین ۱۳۱۵ عنایت‌الله سمیعی بوزارت امورخارجه و سرلشکر امیرفضلی بکفالت وزارت جنگ تعیین گردیدند.

در ۱۵ مرداد ۱۳۱۵ صادق وثیقی به کفالت ادارهٔ کل تجارت، و در ۱۹ مهر ۱۳۱۵ دکتر احمد متین دفتری بوزارت عدلیه، در ۲۵ بهمن ۱۳۱۵ محمود بَدِر بکفالت وزارت مالیه، در ۱۵ خرداد ۱۳۱٦ حسین علاء بر یاست ادارهٔ کل تجارت انتخاب شدند.

## اعدام اسدی

اطلاعات در یک ربع قرن در مورد اعدام اسدی چنین نوشته است:

«شیخ بهلول نامی در مشهد در تیر ۱۳۱٤ مردم را بوسیلهٔ موعظه وخطابه



**اسدی نایب التولیهٔ آستان قدس که محکوم به اعدام شد**

برعلیه حکومت مرکزی[1] اغوا و تحریک می نمود و اجتماعات در مسجد هر ساعت بیشتر میشد و صورت بلوا بخود میگرفت و بالاخره در نتیجهٔ گزارشاتی که از اوضاع محل بتهران داده شد دستور تفرقهٔ مردم صادر گردید وعدهٔ زیادی نظامی اطراف صحن و مسجد را محاصره کردند و چون کار بالا گرفت شلیک شروع کردند و در این میانه عدهٔ زیادی مردم بیگناه مقتول ومجروح گردیدند و شیخ بهلول هم فرار کرد و باین ترتیب موضوع خاتمه یافت ولی اقدامات برای یافتن محرکین ادامه داشت تا روزی که خبری درجرایدانتشار یافت مبنی براینکه چون محمد ولی اسدی محرک این فتنه وفساد تشخیص داده شد اولاً امور آستانه در تاریخ ٤ آذر بآقای پاکروان والی خراسان محول گردید وثانیاً اسدی حبس وتحت استنطاق ومحاکمهٔ نظامی قرار گرفت و چندی بعد هم خبری بجراید داده شد که او را طبق حکم محکمه نظامی اعدام کردند. بیش ازاین کسی از واقعه اطلاع نیافت تا پس از تغییر

۱ ــ قبلاً گفته شد که قیام مردم مشهد علیه تغییر لباس و کلاه بوده است.

اوضاع که گفته شد تحریکات برای ایجاد بلوای مشهد ازناحیهٔ کسان دیگری بود غیر از مرحوم اسدی، کسانی که مایل ببقای نایب‌التولیهٔ آستانه قدس نبودند، جریان را برعلیه آن مرحوم بشاه فقید گزارش دادند واوضاع را از اول تا آخر برعلیه او تمام کردند.»

## انعکاس کشف حجاب

حسینقلی مستعان نویسندهٔ معروف که در روز ۱۷ دی‌ماه ۱۳۱٤ سردبیر روزنامهٔ ایران مهمترین و بزرگترین روزنامه یومیه وقت بود حوادث ایام مقارن ۱۷ دی را ازنگاه یک روزنامه نگاربرای مجلهٔ روشنفکر که مدیرآن دکتر رحمت مصطفوی بود برشته تحریر درآورده که در شماره ٤۳۳ مورخ ۵ شنبه ۱٤ دیماه ۱۳٤۰ در زیر عنوان های: «**ولوله وچادربرداری در میان خانواده‌ها ومحافل ومردم.**

**بسیاری از فامیل‌ها برای اینکه زنهایشان ازحجاب بیرون نیایند ازمملکت مهاجرت کردند.**

عده‌ای می گفتند: **انقلاب وخونریزی میشود** جمعی معتقد بودند: **دیگر هیچکس نباید زن بگیرد.**

**مردان متدین قسم خوردند علیه بی حجابی کفن می‌پوشند وبا دولت جهاد می کنند.**

**عده‌ای از حاجی‌ها زنشان را طلاق دادند.**»

بچاپ رسیده که قسمتهائی از آن در ذیل نقل میگردد:

«.. به خانهٔ یک دوست بسیار عالیمقام رفتم: این مرد بزرگ که از رجال درجهٔ اول بشمار میرفت و بی نهایت هم مورد توجه شخص شاه بود مدّتی بود پیش من فرانسه میخواند هفته‌ای دو روز یا من بمنزل او می رفتم و یا او بمنزل من میآمد. این دفعه من رفتم. تا نشستم گفت:

افسوس! امروز آخرین درسمان است.

ــ چرا؟

میروم بارو پا، دسته جمعی با خانم و بچه‌ها...؟

ــ چطور؟ بی هیچ سابقه، ناگهانی!

ــ بله، وضع طوری است که نمی توانم بمانم!

گمان بردم که مرتکب تقصیری شده وازچشم شاه افتاده است. با

احتیاط توضیح خواستم گفت:

ــ بزودی کشف حجاب خواهد شد نمیتوانم بمانم!

واقعاً تعجب کردم بمرد منجمد صاحب مقام بسیار عالی، ارو پا رفته، دنیا دیده! باحیرت گفتم:

باین مناسبت میخواهید برو ید؟ واقعاً عجیب است! اتفاقاً شما و امثال شما باید در تحولی چنین بزرگ پیشقدم باشید. درست است. این تحول بزرگی است، اما در هر تحولی عده‌ای ز یردست و پا می روند: این مسلم است، خصوصاً در مورد این تحول ومن نمیخواهم زن ودختران من در جر یان این تحول وارد باشند.

اوهم با همهٔ افراد خانواده‌اش رفت که رفت...

...غوغای عجیبی بود. واقعاً بقول آن شاگرد عالیمقامم آشوب بزرگی بود که از یک تحول عظیم باور نکردنی بوجود آمده بود. البته محیط کمابیش آمادگی داشت اما فقط در تهران و یکی دو ایالت دیگر مثلاً گیلان و بعض قسمتهای خوزستان و فارس ولی در دیگر نقاط اثر یک طوفان را بخشید،... دو روز پیش از آن تار یخ یعنی همانروز که برای خر ید لباس خانم به لاله‌زار رفته بودم باددی‌ماه در وسط لاله‌زار چادر خانم مجللی را بلند کرد. این زن که لباس سنگینی هم داشت چنان خودش را بزمین انداخت وچنان هول وهراس وآشفتگی برای پائین آوردن چادرش و پوشاندن تنش بکار برد که خیال کردم سکته‌اش خواهد زد. همان خانم دو روز بعد بی چادر در مجلس جشن حضور یافته بود.

در سراسر تهران آنقدر روی این موضوع گفتگو می شد که مردم خواب وخوراکشان را فراموش میکردند. بعضی طبقات خصوصاً بازاری‌ها ماتم گرفته بودند. یک حاجی فلان‌التجار بسیار متمول راکه در همسایگی ما بود و یکی دو ماه قبل عزای زن اولش را شکسته و یک زن خوشگل گرفته بود دیدم که چشمانش از حدقه بیرون آمده بود مثل اینکه گلو یش را فشرده‌اند. از ته دل میگفت:

کاش می مردم واین روز را نمی دیدم و ناچار بود به مجلس جشن برود و رفت.

...یک حاجی بسیار مقدس در آن محفل بود که از نیکان روزگار بود. در بازار حجره داشت. بامن رفیق بود. قسم خورد که از غیظش دو شبانه روز است یک لقمه غذا از گلو یش پائین نرفته است. من قدری برایش استدلال کردم بخشم

آمد و با سوگندهای مؤکد گفت:

ــ نخواهد شد، امکان ندارد، هیچکس زیر بار نخواهد رفت. خون راه خواهد افتاد، انقلاب خواهد شد، هزارها نفر از مردان متدین قسم خورده‌اند که کفن بپوشند و مبارزه و جهاد کنند.

زنان این طبقه نیز وحشت داشتند. شاید در همان ایام از ده پانزده نفر از این زنان شنیدم که میگفتند هرگز پا از خانه بیرون نخواهند گذاشت.

و باز همان روزها مرحوم ساعی خبرنگار روزنامه خبری آورد که چاپ نکردیم. خلاصهٔ خبر این بود که چند نفر از آقایان با اسم و رسم رفته‌اند زنانشان را طلاق داده‌اند.

یک مرد با تقوی و با سواد ولی متعصب در همسایگی ما دو دختر زیبایش را که به مدرسه ناموس میرفتند وتا آن روز مثل همهٔ دختر مدرسه‌ها باچادر بودند از مدرسه بیرون آورد که بی چادر نروند.

اما در طبقات روشنفکر و بین خانم‌هائی که از مدتها پیش انجمن‌ها ومحافلی داشتند ومقدمات امر را بتدریج فراهم میآوردند و برای روشن کردن وآماده کردن اذهان میکوشیدند شور ونشاطی عجیب وجود داشت. هرگز دست یافتن بر یک نعمت بزرگ یا احراز یک پیروزی درخشان اینقدر ذوق و طرب بوجود نمیآورد؛ این برای همه این افراد بالا تر از یک نعمت ودرخشان‌تر از یک پیروزی بود... یکی از خانم‌هائی را که مدتی پیش ازآن در یکی از محافل زنان که من خود کنفرانسی در آن داشتم دیده بودم پس از اعلام خبر نهضت هفده دی دیدم؛ وجد وشادی چهره‌اش را آنقدر عوض کرده بود که نشناختمش.

اما یک عده دیگر هم بودند که مسرتی از یک نوع دیگر داشتند. اینها همان زنان ودخترانی بودند که زیر چادر هزار کار میکردند و آزادی را میخواستند برای آنکه کیف وعیش وهوسرانی شان را بحد اعلا برسانند!

از تماشائی ترین وجالب‌ترین روزهای قرون بود آن روزها.. گردش در شهر وحضور در محافل مختلف با مطالب و بگومگوهای رنگارنگ ومتضادی که بگوش میرسید حیرت‌آور وعبرت انگیز بود. کمیاب نبودند افرادی که جداً اعتقاد به نماسیدن و پیش نرفتن این امر مهم داشتند و مثل آن حاجی مقدس معتقد بودند که خون راه خواهد افتاد.

ولی روز هفدهم دی رسید. جشن های بزرگ منعقد شد. پیش چشم حیرت آلود متعصبین بی آنکه آب ازآب تکان بخورد شاه مملکت باتفاق ملکه درمجلس زنان بی چادری که با شوهرشان آمده بودند حضور یافت و فرمان پر جنجال ولی سعادت بخش کشف حجاب در سراسر کشور منتشر شد.

اما من آنروز فراوان خندیدم... برای یک نو یسندهٔ کنجکاو که داستانهایش را به نیروی دید و دقتش بوجود می آورد تماشای این مجلس لطف بی پایان داشت...

خانمم مثل کنه بمن چسبیده بودپیوسته رنگ برنگ میشدورعشه ای داشت. بسیاری از خانمها، همین وضع را داشتند. زمین خوردن، پا پیچ خوردن، تنه های غیر ارادی زدن، افتادن کلاه از سرو کیف از دست وازآن جالب تر ریخت ها، آرایش ها، لباسها، روسری ها، کلاهها، و باز ازآن تماشائی تر قیافه های عده ای از مردان بود که ناچار شده بودند خانمشان را بی حجاب بیاورند وخودشان بیش از خانمشان آشفته، ناراحت و نامرتب بودند.

اگر خبرنگارهای عکاس امروزی آنروز هم می بودند وعکس های روشن از گوشه های مختلف و از افراد وزن و شوهرهائی که باهم در آن مجالس شرکت میکردند بر می داشتند جالب ترین ومضحک ترین مجموعه های لباس وآرایش زنان دنیا را فراهم آورده بودند.

آشوب تمام شد، بگومگوها فرو نشست، زن پیروز شد، حجاب برافتاد، زن ایرانی دوش بدوش زنان دنیا قرارگرفت، منتها آنکه خوب بود دوش بدوش خوبها قدم برمیداشت و آنکه بد بود پا بپای بدها میرفت...

و امروز افتخار میکنیم به زنان روشن دل و باتقوائی که مقام واقعی زن را بالا میبرند، ومن بسهم خود کمال نفرت را دارم از زنانی که از این آزادی برای هوسرانی ومدپرستی و فسق و فجور وترو یج فساد استفاده کردند.

**فاجعهٔ مشهد در مجلس طرح میشود**

اولین مرتبه که فاجعهٔ مشهد در مجلس مطرح شد، هنگامی بود که در دورهٔ پانزدهم در جلسهٔ ۲۰ مورخ نهم مهرماه ۱۳۲۶ که کابینهٔ قوام وزرای خود را بمجلس معرفی نموده بود و برنامهٔ دولت مطرح بود وعباس میرزا اسکندری بعنوان مخالف و اینکه چرا محمود جم بسمت وز یر جنگ در کابینه شرکت داده شده در

بارهٔ وقایع مشهد در سال ۱۳۱٤ مطالبی بیان میکند واظهار میدارد که محمود جم باید به دیوان کشور برای محاکمه فرستاده شود. برای مزید اطلاع خوانندگان گرامی قسمتهائی از نطق اسکندری ذیلاً نقل می شود:

«... آقای محمود جم در ۲۵ تیرماه ۱۳۱٤ وزیر کشور بوده‌اند، بزرگترین عملی را که نمی دانم اسمش را چه بگویم لقبش را شما بگوئید، بزرگترین عملی که در تاریخ ایران در ۱۱ قرن پیش نیامده بود ایشان مرتکب شدند وزیر کشوری است که مطابق نوشته‌ای که موجود دارم دستور داد در ۳/۵ بعداز نصف شب گنبد آستان قدس رضوی را به مسلسل بستند. (سزاوار ــ وزیر کشور آنوقت نمی توانست چنین دستوری بدهد) اصل ٦٤ قانون اساسی میگوید وزراء مسئول مجلسین هستند وشخص پادشاه از مسئولیت مبراست. من بشما تصریح می کنم ــ پادشاه گذشته را هیچ قانونی نمی توانست محکوم بکند (سزاوار ــ این حرف ها را میخواستید قبل از شهریور بزنید) آقایان نمایندگان در مدت ۱۱ قرن دو وجود محترم، دو وجود آسمانی یکی معصومهٔ قم است یکی علی بن موسی الرضا اینها به ایران آمدند مهمان این مملکت بودند در طی قرون هجوم هائی که باین مملکت شد، همیشه این ها از طرف ایرانیها وحتی مهاجمین محترم بودند، صاحب این آستانه پیشوای عالم تشیّع است در عالم اسلام سیصد میلیون باین وجود محترم احترام می کنند، در این شبی که بشما میگویم ۸۰۰ نفر بدون سلاح مردمی از سیاست دور، اینها اسلحه نداشتند، اینها که نمی خواستند مملکت را تجزیه کنند. این ها در آنجا راحت و آسوده خفته بودند که درهای صحن و مسجد را می بندند و سه ونیم بعداز نصف شب بموجب اعلامیه‌ای که بامضای وزیر کشور آقای محمود جم موجود والآن پیش من است (ملک مدنی ــ بخوانید آقای اسکندری که معلوم بشود) الآن بنده بسرکار عرض میکنم (یکنفر از نمایندگان ــ خارج از موضوع است) من هیچوقت هیچ چیز خارج از موضوع نمیگویم (ملک مدنی ــ بسیار مطلب صحیحی است)... از طرف وزارت داخله، این اعلامیه وزارت داخله است...

**اعلامیهٔ وزارت داخله**

«برطبق راپورت واصله از ایالت خراسان شب نوزدهم شیخ بهلول نامی که سوءسوابق او ازشرارت و فساد معلوم وسابقاً تحت‌تعقیب نیز واقع شده بود در

مشهد مقدس جمعی از عوام ساده‌لوح را در مسجد بعنوان موعظه دعوت کرده دو سه روز این عمل را مداومت داده واراذل و او باش را دور خود جمع و عنوان کلاه ولباس را پیش کشیده یاوه‌سرائیها نموده کار را بهتاکی رسانیده، مأمورین انتظامات خواستند بدواً بملایمت ونصیحت او را ازاین رفتار وگفتگوهای خلاف و مفسدت‌آمیز باز دارند مساعی آنها ثمری نبخشید و بیم اخلال نظم رفته و مردم از بین جهت اظهارنگرانی نمودند. مأمورین انتظامی در صدد تفرقهٔ آنها برآمدند مقاومت نموده، مأمورین نظمیه رامورد حمله قرار دادند و بعضی از آنها را مجروح ومقتول نمودند، مأمورین ناچار از نظامیان استمداد کردند واشرار باآنها هم ستیزه نمودند وآلات حرب وقتل که همراه داشتند بکار بردند، نظامیان هم مجبور شدند با استعمال اسلحه گرم حفظ نظم را بآنها الزام نمایند در نتیجه اراذل واوباش که باعث این بی‌نظمی شده بودند گرفتار و بعضی متفرق شدند و لیکن متأسفانه شیخ بهلول که این مفسده را بر پا کرده بود موفق بفرار شده امنیت وانتظام کاملاً برقرار گردید وفعلاً نظمیه مشغول تعقیب قضیه وکشف حقایق میباشد.

وزارت کشور ــ محمود جم»

بعضی از نمایندگان ــ چیزی نیست.

حاذقی ــ اظهار تأسف کردند که یک عده بیگناه کشته شده‌اند...

ملک مدنی ــ آقای اسکندری راجع به نخست‌وزیر هم بفرمائید.

عباس اسکندری ــ آقای ملک مدنی راجع به نخست‌وزیر هم فرمودید عرض کنم در ۲۶ شعبان ۱۳۱۷ آقای محمود جم نخست‌وزیر بودند و سیدحسن مدرس مبارز معروف وکیل شجاع نایب رئیس مجلس را آوردند به ترشیز و بوسیلهٔ مأمورین شهربانی که از تهران فرستادند کشتند. (سزاوار ــ مستقل بود) این حرفها چیست؟ بنده قبول نمیکنم که بگویند دیگری گفت کی گفت؟»

دفعهٔ دیگری که موضوع کشتار مشهد درمجلس مطرح شدموقعی بود که پس از واقعهٔ ۱۵ بهمن دانشگاه که یک محیط ارعاب و ترور وسانسور شدید مطبوعات آزاد را بوجود آورده بودند وعده‌ای از نمایندگان برای تملق گوئی و خودشیرینی طرحی بامضای ۶۰ نفر با قید دوفوریت تقدیم کردند که به رضاشاه لقب کبیر بدهند!

«در فوریت اول و در کلّیات بعنوان مخالف مطالبی گفته‌ام که عیناً از صورت جلسهٔ رسمی در زیر نقل میگردد:

نقل از صورت مشروح مذاکرات مجلس روز یکشنبه ۲۹ خرداد ۱۳۲۸ــ جلسهٔ ۱۷۵

تقدیم و تصویب دو فوریت طرح پیشنهادی جمعی از نمایندگان راجع بقدردانی از خدمات اعلیحضرت فقید.

بشرح زیر قرائت شد:

مقام محترم ریاست مجلس شورایملی، خواهشمندم طرح تصمیم زیر را مقرر فرمائید در مجلس شورایملی قرائت و رأی گرفته شود ــ سلطانی.

ساحت مقدس مجلس شورایملی، نمایندگان ملت ایران با توجه بتحولات عظیمی که در دورهٔ زمامداری و سلطنت اعلیحضرت شاهنشاه فقید رضاشاه پهلوی در شئون مختلف کشور بوقوع پیوست و با سنجش و مقایسهٔ دقیق بین این ترقیات نجات بخش و اوضاع تأسف‌انگیز دوره‌های قبل از آن اعلام میدارند: از لحاظ ابراز خلوص عقیدت و حق‌شناسی ملت ایران در برابر مقام جلیل و خدمات بی نظیر اعلیحضرت شاهنشاه فقید و تجلیل از تحول عظیمی که آن اعلیحضرت در کلیه شئون مملکت بوجود آورد و فصل جدیدی در راه تجدید دوران مجد و عظمت تاریخی ایران باز کرده‌اند (احسنت) و در واقع سلطنت باشکوه آن اعلیحضرت مبدأ نهضت اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و مظهر نشو نیرو و غرور ملّی بوده است و از این جهت ملت حق‌شناس ایران همواره آن شاهنشاه را به نام کبیر یاد کرده است از این رو به پیروی از نیت ملت ایران امضاء کنندگان زیرا اتخاذ تصمیم ذیل را با قید دو فوریت پیشنهاد میکنیم:

مجلس شورایملی، بپاس حقشناسی ملت ایران تصویب میکند عنوان رسمی سرسلسلهٔ دودمان عظیم‌الشأن پهلوی رضاشاه کبیر خواهد بود. این تصمیم باید در لوحه‌ای طلا حک و در آرامگاه شاهنشاه فقید نصب گردد. (صحیح است).

رئیس ــ قریب به شصت امضاء دارد و دو فوریت دارد و البته وقتی فوریت‌ها تصویب شد برای طبع و نشر فرستاده میشود و بعد از ۲٤ ساعت یعنی در جلسهٔ بعد مطرح میشود ــ فوریت اوّل مطرح است آقای مکی مخالفید؟ بفرمائید.

مکی ــ ... تمام سلاطین ایران یک صفات خوبی داشته‌اند و یک

صفات بدی هم داشته‌اند یک نقاط ضعفی داشته‌اند، مجموعهٔ آنها را بعد از صدسال، صدو پنجاه سال که از مرگ آنها گذشته است دنیا ومورخین در تار یخ قضاوت کرده‌اند. الآن در این طرح پیشنهادی از طرف آقای سلطانی بنده میخواهم عرض کنم (امامی ــ خیلی ها امضاء کرده‌اند آقای مکی هشتاد امضاء دارد) بنده میخواهم عرض .کنم در رژیم گذشته یک کارهای خوبی شده است یک کارهای بدی شده است. من باستناد ادعانامه‌ای که آقای دکتر عبده دادستان دیوان کیفر صادر کرده‌اند و باستناد حکمی که آقای برز ین[1] رئیس دادگاه دیوان کیفر صادر کرده‌اند رژیم گذشته را آقایان محکوم کرده‌اند.

امامی ــ آقا اجازه ندارد این حرفها را بزنند.

رئیس ــ آقای مکی حالا موضوع مطرح نیست بعد از طبع و نشر وقتی مطرح شد صحبت بفرمائید.

مکی ــ بنده همین راجع بفور یتش میخواهم عرض کنم این یک موضوعی نیست که ما همین طور در اینجا قضاوت کنیم که یک چنین چیزی هست باید صد سال وصدو پنجاه سال دیگر رو یش قضاوت بشود که مجموعهٔ خدمات شاه سابق مفید یا مضر بحال مملکت بوده کارهای خوبش ز یادتر بوده یا کارهای بدش... اینست که بنده خواستم عرض کنم که بلافاصله با یک قیام وقعود این را نکنیم طبع و توز یع بشود برود در کمیسیون عقیدهٔ مخالف و موافق هم رو یش اظهار بشود.»

رأی بفور یت گرفته شد و تصو یب گردید.

طرح نمایندگان در جلسه ۱۷۶ مورخ ۳ شنبه ۳۱ خرداد ۱۳۲۸ مطرح گردید حایری‌زاده بعنوان مخالف صحبت کرد و ضمن بیانات خود مطالبی اظهار داشتند که مختصر آن چنین بوده است:

«... اگر مقصود از این طرح این بوده است که من بیایم پرده‌های زشت را اینجا بگو یم و آنها برای خود شیر ینی استفاده کنند بنده ذکر نمیکنم،

---

۱ ــ در محاکمهٔ عمال شهربانی، دکتر عبده دادستان و برز ین رئیس یا عضو محکمه بوده است. رأی برز ین، یکی از سه عضو محکمه، بر اعدام مختاری بوده و رأی سایر اعضا به چند سال حبس. توضیح آنکه این بیان موجب گردید که در دورهٔ بعد هیچیک از این دو نفر دیگر انتخاب نشدند.

پرده‌های زشت خیلی است اشخاصی که در محبس کشته شده‌اند برای ضبط املاکشان زیاد هستند. آقای برزین و آقای دکتر عبده دیروزآقای مکّی تذکر دادندٌ که اینها در محکمه حکم محکومیت رژیم گذشته را دادند، اینها پرده‌های زشت و زیبا زیاد داشته‌اند و ما وارد آن بحث نمیشویم باز هم باید این قسمت را روشن کنیم. فرض کنید نادرشاه افشار در این کار حسابی کرد وقتی مرد مادهٔ تاریخ بدی روی او گذاشته شد و گفتند: نادر بدرک رفت. ولی روزگار کم کم او را معرفی کرد که نادر یک خدمات بزرگی باین مملکت کرده است و یک مرد بزرگی بوده است. بعقیدهٔ بعضی نادرشاه افشار جزو مفاخر این مملکت شمرده میشود بعقیدهٔ برخی دیگر هم ممکن است همان ماده تاریخ صدق بکند این است که این کار با این کار زیادی که مجلس دارد من این موضوع را یک چاپلوسی بیجائی میدانم یک کار بی ربط و بی اثری است که با این نه صغیر کبیر میشود و نه کبیر صغیر.»

نورالدین امامی بعنوان موافق مطالبی بیان داشت سپس نوبت بمخالف دوم رسید که عیناً از صورت مشروح مذاکرات چند جمله آنرا عیناً نقل مینمائیم:

«رئیس ــ آقای مکی.

مکی ــ میگویند وقتی که یعقوب لیث صفار در حال احتضار بود وصیت کرد که بعد از او بر سنگ قبرش بنویسند:

تلک آثارنا تدل علینا فانظروا بعدنا الی آثار

آثارما بصفحهٔ گیتی نشان ماست از بعد مانگاه بآثار ما کنید

... چیز یکه دلیل بر عظمت و قدرت یک سلطان میشود اعمال و فتوحات او است که بعد از ۱۵۰ سال دو یست سال تاریخ در آن باره قضاوت میکند وقتیکه حب و بغض از بین رفته و اعمال خوب کم کم نمودار میشود آنوقت رو یهمرفته میگویند فلان پادشاه وجودش برای یک ملتی مفید بود یا وجودش بحال یک ملتی مضر بوده است. این عنوانی را که آقایان کرده‌اند این هیچ اشکالی ندارد که آنرا روی طلای سفید بکنند و ببرند آنجا بگذارند و با الماس آنرا زینت دهند و ببرند آنجا بگذارند ولی اینکه مجلس شورایملی این را بیاید و یک چنین عنوانی را بدهد مجلس شورایملی مگر جامعهٔ مورخین دنیا است یا متخصص تاریخ است که تمام وقایع زندگی را ثبت کرده باشد و تمام بدیهای او

را هم ذکر کرده باشد بعد مجموعه‌اش را در یک شاهین و ترازوی فوق‌العاده حساس گذارده باشند و بگویند ما سنجیدیم و مجموعه کارهای خوب او بر کارهای بد او میچربد خیر اینطور نیست لقب کبیر را خارجیها و مستشرقینی که می‌آیند قضاوت میکنند بآنها میدهند... بعلاوه این تصمیم از طرف مجلس شورایملی ایران بنده خیال میکنم و از نظر خارجیها هم مسخره باشد که مجلس شورایملی بنشینند و قیام وقعود کنند و بگویند کبیر بوده یا نبوده این را تاریخ باید قضاوت کند و دنیا باید قضاوت کند صدسال که گذشت باید تصدیق کرد که قضاوت مورخین آن عصر هر چه باشد صحیح است و قضاوت امروز هم من گمان میکنم هر چه باشد درست نیست و بنده خیال میکنم روح رضا شاه از این شتابزدگی بیجا بیزار باشد... در دورهٔ حیات رضاشاه و سلطنت او مستشرقین و مورخین باین مملکت آمدند و مخصوصاً من بخاطرم هست که یک کتابی گویا بنام لوسولی دولاپرس که تصور میکنم نویسنده‌اش یکنفر بلژیکی و یا فرانسوی باشد که عملیات او را نوشته است و نسبت به یک قسمت از عملیات رضاشاه شدیداً انتقاد کرده است و مخصوصاً راجع براه‌آهن گفته است که از لحاظ ترانزیت این راه‌آهن مفیدی نیست و یک راه آهن استراتژیکی است و هر وقتی که یک جنگ عمومی در بگیرد این راه‌آهن مورد استفادهٔ فاتحین جنگ قرار خواهد گرفت و باعث بدبختی ملت ایران خواهد بود... همچنین راجع بسایر کارها یک ترازو و شاهین حساسی پیدا نمیشود که مجموعاً کارهای بد او زیاد بوده و یا کارهای خوب او و اصولاً یک چنین شاهینی در هیچ کجای دنیا نمیتوانیم پیدا کنیم مگر بعد از صد سال مرور زمان این شاهین در دسترس مورخین میگذارد که مجموعه کارهای خوب و بد او حتی با آن قتلها و آن کشتارهائی که در مشهد و در زندانها و در آن محیط وحشت بی جهت شده است قضاوت کنیم که کارهای بزرگ او زیاد بوده یا عملیات زشت او.»

### ماههای شمسی بجای ماههای قمری

دو سه ماه پس از واقعهٔ مسجد گوهرشاد دولت بخشنامهٔ زیر را صادر نمود:

«نظر باینکه تاریخ رسمی کشور برای ماههای شمسی تنظیم شده و موافق قانون مصوب فروردین ۱۳۱٤ تمام دوائر دولتی مکلف باجرای آن هستند بنابراین

لازم است که از تاریخ وصول این متحدالمآل در کلیهٔ اسناد معاملات رسمی و نوشتجات تاریخ شمسی را قید و از ذکر تاریخ قمری مطلقاً خودداری نمایند.»

## وزیر طرق تحت تعقیب قرار گرفت

بر اثر گزارشهائی که از سوء استفاده‌هائی که در وزارت طرق (راه) در مورد ساختمان راه‌آهن برضاشاه داده بودند، نامبرده سخت عصبانی گردید و دستور داد منصورالملک وزیر طرق پست خود را به مجید آهی تحویل داده و موضوع تعقیب شود. وزیر عدلیه (صدرالاشراف) در جلسهٔ ۵ بهمن ۱۳۱٤ مجلس تقاضای محاکمهٔ منصور را طبق قانون محاکمهٔ وزراء نمود. کمیسیون دادگستری پیشنهاد وزارت دادگستری را در تاریخ ۱۸ اسفند ۱۳۱٤ به مجلس تقدیم و مجلس هم تصویب نمود و موضوع بدیوان عالی تمیز ارجاع گردید.

طبق گزارش کمیسیون عدلیه عده‌ای متهم بسوء استفاده تشخیص داده شد که از جمله سرلشکر محمدحسین آیرم رئیس سابق نظمیه بود که چون باو دسترسی نبود محاکمهٔ او صورت نگرفت ولی سایر متهمین تحت محاکمه درآمدند و عده‌ای محکوم بپرداخت غرامات و حبس گردیدند و عده‌ای هم تبرئه شدند ومنصور هم از کسانی بود که پس از چند جلسه با حضور عدهٔ زیادی از مردم محاکمه و تبرئه شد و مراتب از طرف وزارت عدلیه بمجلس تحت مراسله‌ای اعلام گردید.

## اولین جشن نوروز با لباس رسمی

در دوران قاجاریه و اوایل سلطنت رضا شاه در مراسم رسمی و سلام‌ها لباس رجالی که در این قبیل مراسم شرکت میکردند عبارت از جبه‌های بلند بود که از ترمه دوخته میشد ولی پس از تغییر لباس و کلاه دستور داده شده بود که با لباس رسمی جدید و هر طبقه و صنفی با لباسی که برای آنها معین شده بود شرکت نمایند.

اطلاعات در یک ربع قرن در این مورد چنین نوشته است:

«روز اول سال ۱۳۱۵ اولین جشن نوروز ملّی بود که تمام طبقات با لباس‌های رسمی که امروز معمول است در کاخ برلیان حضور شاه فقید شرفیاب شدند. استادان و قضاة نیز با لباس‌های مخصوص خود از این سال در اعیاد و سلام شرکت جستند ــ رئیس الوزراء، رجال و نمایندگان مجلس و اعضای اطاق

تجارت و انجمن شهر با لباس ژاکت و کلاه بلند (سیلندر)، وزیران با لباس های ملیله دوزی و کلاه‌پردار ــ قضاة و استادان هم در لباس بلند و گشاد و کلاه منگوله دار و سردوشی های ملیله دوزی و رنگ های مختلف که اختلاف رنگ حکایت از اختلاف شغل و مقام هر یک از دستجات می نمود ــ درهمین نوروز بود که آقای ظهیرالاسلام[1] از سلک روحانیون با لباس ژاکت و کلاه بلند در مراسم سلام جزو رجال شرفیاب شدند».

## عمارت جدید بانک ملّی

اطلاعات در یک ربع قرن دربارهٔ عمارت جدید بانک ملّی در سال ۱۳۱۵ چنین می نویسد:

«روز سوم اردیبهشت ۱۳۱۵ بوسیلهٔ اعلیحضرت فقید افتتاح یافت در این موقع امیرخسروی رئیس بانک بود که در قسمت های مختلف توضیحات میداد.

شاه در این روز محل ذخیرهٔ طلا و نقره را بازدید کرد و از انتشار اسکناس های جدید بانک که دوماه بعد بجریان افتاد سؤال نمود و دستورات اکید برای حفظ پشتوانهٔ اسکناس و جلوگیری از افراط و تفریط و حفظ توازن و تعادل پول رایج کشور صادر نمود.»

## راه‌آهن شمال

اطلاعات در یک ربع قرن در مورد راه‌آهن شمال چنین نوشته است:

«**راه‌آهن از شمال بتهران نزدیک میشود:** روز ۱٤ اردیبهشت اعلیحضرت باتفاق علیاحضرت ملکه و والاحضرت شاهدخت ها در فیروزکوه سوار واگون سلطنتی شده و بسمت شاهی (علی آباد) حرکت نمودند و بدین ترتیب یکصد و سی کیلومتر مشکلترین راه خط شمال را که از کوهستانهای سخت میگذشت و مهمترین پل ها و تونل ها در شکم کوه‌ها ساخته شده بود افتتاح گردید و راه‌آهن فیروزکوه به بندر شاه متصل شد.»

## مراجعت ولیعهد از اروپا

روز دوشنبه ۲۱ اردیبهشت ۱۳۱۵ محمدرضا پهلوی که برای تحصیل به سویس رفته بود بتهران مراجعت نمود. در آن روز محمدرضا شاه برای استقبال به

---

۱ ــ سیدجواد ظهیرالاسلام برادر سید محمد امام جمعهٔ تهران و داماد مظفرالدین شاه بوده است.

کرج رفته بود، هیئت دولت و نمایندگان مجلس و رجال هم دعوت برای مراسم استقبال شده بودند.

**خندهٔ رضا شاه**

خنده و تبسّم رضاشاه را تا آن تاریخ کسی ندیده بود، همین که ولیعهد از اتومبیل پیاده شد شاه که پنج سال دوری او را تحمّل کرده بود او را در آغوش گرفت و بوسید و از خوشحالی قاه‌قاه می خندید و با خوشحالی و مسرت و گشاده وئی یک یک مستقبلین را به وی معرفی نمود سپس باتفاق سوار اتومبیل شدند ، چون از طرف شهربانی و وزارت معارف برای استقبال مراسمی ترتیب داده و محصلین و مردم با ایجاد طاق نصرت ها و آمدن در مسیر حرکت موظف شده بودند در تمام خیابانها صف کشیده و با کف زدن های خود از ولیعهد استقبال نمایند.

## پیش آهنگی توسعه یافت

اطلاعات در یک ربع قرن در این مورد چنین نوشته است:

«چند ماه پس از بازگشت والاحضرت ولیعهد از اروپا برای تشویق پیش آهنگی در ایران ولیعهد لباس پیشاهنگی در بر نمود و در تمام جشن ها و مراسم پیشاهنگی شرکت می نمود.

از این پس تشکیلات پیشاهنگی تحت ریاست ایشان رو بتوسعه و کمال گذاشت و اردوی تابستانی پیشاهنگان در منظریه اهمیت یافت و یکنفر مربی ورزش امریکائی بنام «لیپسن» استخدام شد که توسعهٔ زیادی در امر پیشاهنگی داد...»

نقل از اطلاعات در یک ربع قرن در تاریخ آبانماه ۱۳۱۵

## کارخانجات قندسازی باز میشد

«ساختمان کارخانجات قندسازی یکی پس از دیگری خاتمه می یافت و آماده برای بهره‌برداری میشد و بوسیلهٔ رئیس الوزراء و یا رئیس کل صناعت مراسم افتتاح انجام می گردید. چنانکه هنگام افتتاح کارخانهٔ قند آبکوه مشهد جم باتفاق رئیس کل صناعت که در آنموقع سرلشکر جهانبانی بود مراسم افتتاح انجام یافت و وقتی کارخانهٔ قندسازی میاندوآب افتتاح یافت فقط رئیس کل صناعت شرکت نمود...»

## دکتر شاخت بایران دعوت شد

دکتر شاخت کارشناس مالی آلمان که چرخ اقتصاد آلمان هیتلری را بحرکت در آورده بود روز دوشنبه ۲۹ آبان ۱۳۱۵ بوسیله هواپیما در فرودگاه دوشان تپه وارد تهران شد داور وزیر مالیه و امیرخسروی رئیس بانک ملّی و جمعی دیگر از مقامات مربوطه از وی استقبال نمودند. در ین موقع پهلوی باتفاق ولیعهد بصفحات شمال مسافرت کرده بودند. دکتر شاخت روز دوم ورود خود باتفاق داور و سهیلی وزیر خارجه با اتومبیل از راه قزوین عازم گیلان شدند و در عمارت اداره حکومتی رشت با شاه ملاقات و مذاکره نمود.

دکتر شاخت در مصاحبه مطبوعاتی خود در تهران گفت وقتی در آنکارا از مؤسسات بانکی آنجا بازدید میکردم دعوت دولت ایران بمن رسید و خوشوقت شدم که میتوانم از نزدیک مطالعاتی از جنبهٔ بازرگانی و مالی بنمایم و استعداد کشور را از لحاظ فلاحت و صنعت بررسی نمایم...

## اعطای امتیاز نفت به کمپانیهای امریکائی

اطلاعات در یک ربع قرن در بارهٔ قرارداد امتیاز نفت بامریکائیها بطور خلاصه چنین نوشته است:

«اعطای امتیاز نفت بکمپانی امریکائی: روز ۲۷ دیماه ۱۳۱۵ مرحوم داور وزیر مالیه لایحه‌ای بمجلس تقدیم نمود که شامل دو قرارداد بود یکی برای استخراج نفت قسمتی از شرق و شمال شرق ایران و دیگری راجع بلوله نفت بدو شرکت امریکائی.

قرار داد اول مخصوص استخراج نفت و دارای ۲۹ ماده بود که طبق مادهٔ اول حق انحصاری برای تفتیش و تفحص و استخراج در دو ولایت از ولایات شرق و یا شمال شرق یک یا چند قطعه زمین بمساحتی که از یکصد هزار میل مربع تجاوز نکند انتخاب نمایند تفتیشات معرفت الارضی منتهی پس از شش ماه باید شروع و بدون وقفه ادامه یابد. حق الامتیاز سالیانه مبلغ چهار شلینگ برای هر تن نفتی که برای مصرف داخلی در ایران بفروش میرسد و یا از ایران صادر میگردد.

بعلاوه بیست درصد منافعی که سهام عادی شرکت تقسیم میشود و در عین حال مبالغی که در هر سال از طرف شرکت تأدیه میشود هیچوقت نباید از میزان معینی که در چهار بند امتیازنامه ذکر شده کمتر باشد و برای جلوگیری از

امکان توجه ضرر بدولت در موقع ترقی و تنزل قیمت پول انگلیس نیز مقرراتی پیش بینی شده بعلاوه برای مالیات بقرار ۹ پنس بابت هر تن از ٦ میلیون تن نفت استخراج شده و ٦ پنس مازاد برآن اخذ میگردد.

رو یهمرفته مواد این امتیازنامه در زمینهٔ امتیاز نفت جنوب تنظیم گردید ولی بعضی‌شرایط بهتر در آن بکار رفته بود که منافع ایران را بیشتر تأمین می نمود.

قرارداد دیگر برای اعطای امتیاز لوله کشی برای صدور نفت بود شامل ۲۷ ماده که طبق مادهٔ اول آن برای ساختن و نگاهداری لولهٔ حمل نفت حق غیر انحصاری بشرکت میدهد. لوله نفت بین نقاطی که در هر قسمتی از ایران شرکت انتخاب مینماید با رعایت حقوقی که بشرکت های دیگر اعطا شده و یا خواهد شد امتداد خواهد یافت شرکت حق غیر انحصاری خواهد داشت که تصفیه خانه و مؤسسات تلمبه ومحل ذخیره وسایرمؤسسات لازمه برای عملیات خود ساخته و بعلاوه بمنظور ازدیاد استفاده از لولهٔ اصلی لوله های فرعی ایجاد و لولهٔ اصلی را بلوله های عمومی و خصوصی در ایران و در ممالک مجاور اتصال دهد... الی آخر.

چند روز بعد کمیسیون های خارجه، بودجه و اقتصاد مجلس شورایملی دو قرارداد امتیاز نفت و لوله کشی را تصو یب نمودند و سپس در مجلس مطرح گردید و در جلسهٔ ۱۵ و ۱۸ بهمن ۱۳۱۵ باتفاق آراء بتصو یب رسید... »

**مخالفت انگلستان و روسیه با اعطای امتیاز نفت**

انگلیسیها بهیچوجه مایل نبودند و شدیداً مخالف بودند که کمپانیهای نفت امر یکائی در ایران وارد فعالیت شده و تحصیل امتیازی در امر استخراج و بهره‌برداری نفت بکنند و این موضوع را از زمانهای خیلی قبل همواره مورد توجه قرار داده و کاملاً مراقب بودند.

چنانکه در آخر ین کابینهٔ وثوق الدوله که نصرت الدوله وز یر خارجه اش پس از امضاء قرارداد نهم اوت ۱۹۱۹ به لندن مسافرت کرده بود تا ترتیب برنامهٔ مسافرت سلطان احمد شاه را تنظیم نماید، در بارهٔ واگذاری امتیاز نفت به امر یکائیها هم با وز یر خارجه انگلستان لرد کرزن مذاکره کرده بود.

وز یر خارجه انگلیس وی را از واگذاری امتیاز به امر یکائیها با تهدید منع نموده و جر یان مذاکرات و چگونگی آنرا با وز یر خارجهٔ ایران طیّ تلگرافی

مفصل به کاکس وزیر مختار انگلیس در دربار مخابره میکند که او را در جریان گذارده با وثوق الدوله رئیس الوزراء در میان بگذارد.

متن تلگراف بقرار ذیل میباشد:

شمارهٔ۸۵(۱۹۱۰۶۹/۱۵۰/۳٤)

وزارت خارجهٔ انگلستان ۱۰ آوریل ۱۹۲۰

« ... بعد از ظهر ۸ آوریل وزیر امور خارجهٔ ایران نزد من آمد و من تصور میکردم که برای خداحافظی آمده است تا روز بعد حرکت کند ولی ضمن صحبت معلوم شد که قصد ندارد باین زودی بایران بازگردد. در این مذاکرات مسائل خاصی مطرح شد.

اول اینکه نظر من در بارهٔ شرکت امریکائی ها در بهبود وضع اقتصادی و مالی ایران چه خواهد بود.

جواب دادم که این موضوع مربوط به طرح هائی است که امریکائیها میخواهند در ایران بموقع اجراء بگذارند. هنگامیکه کاردار امریکا چند ماه قبل از رفتن بتهران از من دیدن کرد باو گفتم که دولت انگلستان بهیچ وجه در نظر ندارد که منحصراً افراد انگلیسی در ایران مشغول کار شوند. او بمن گفت که دولت امریکا در نظر دارد فقط دو یا سه نفر در بعضی از ادارات دولتی ایران بکار بگمارد. باو گفتم که اگر این افراد اشخاص صالحی باشند دولت انگلستان مخالفتی نخواهد کرد. از وزیر خارجه ایران پرسیدم آیا منظورش از کمک امریکا استخدام چند نفر کارشناس است؟

وزیر خارجه بطور مبهم ببرنامه های وسیع مالی برای توسعهٔ امور کشاورزی، معادن، ساختمان راه آهن و غیره اشاره کرد که مایهٔ حیرت من شد و در انتهای اظهاراتش از کلمهٔ نفت نام برد!

من فوراً متوجه شدم که او به کمپانی استاندارد اویل امریکا اشاره میکند و فهمیدم که این شرکت عظیم سعی دارد جا پائی برای خود باز کند. باو گفتم که در بارهٔ اینگونه برنامه های وسیع تا زمانیکه طرح مشخصی بمن ارائه نشده است نمیتوانم اظهار نظر کنم ولی به او اخطار کردم که اگر قرار باشد بشرکت استاندارد اویل اجازه داده شود که در ایران فعالیت آغاز کند رقابتی شدید شروع خواهد شد که در آینده برای همه درد سر ایجاد خواهد کرد و دولت انگلستان چنین

وضعی را نمی‌تواند تحمل کند.

حضرت والا[1] مطلب دیگری بمیان کشید که باز موجب حیرت من شد. از من سؤال کرد که آیا من موافقت دارم که دولت ایران مستقیماً با دولت شوروی روابط برقرار کند و با آن دولت معاهده‌ای منعقد سازد.

سؤال کردم چه لزومی دارد که ایران چنین کاری کند و قصد دولت ایران از این اقدام چیست؟

جواب داد که تمام کشورهای همجوار روسیه شوروی ظاهراً با آن دولت روابط سیاسی برقرار کرده‌اند و دولت ایران نیز تصور میکند که صلاح در این باشد برای برقراری روابط با شوروی وارد مذاکره بشود و تصور نمیکند که دولت انگلستان مخالفتی با این امر داشته باشد. وزیر خارجه ایران اضافه کرد مگر خود شما قبلاً پیشنهاد نکرده بودید که دولت ایران با قوای بلشویک که از مرز خراسان ایران را تهدید میکند وارد مذاکره بشود و نماینده‌ای به گنبد کاوس بفرستد تا از مقاصد آنها اطلاع حاصل کند؟

گفتم که این امر با آن موضوع خیلی فرق دارد. هر دولتی که مورد تهدید یک ارتش بیگانه قرار گیرد حق دارد از آنها توضیح بخواهد تا بتواند نقشه‌های خود را طبق آن تنظیم کند ولی اگر قرار باشد برای این امر دولت ایران نمایندگان سیاسی بمسکو یا جای دیگر بفرستد و رسماً با دولت شوروی روابط سیاسی برقرار کند من نمیتوانم در این مورد بدولت ایران پاسخ مساعد بدهم و آن دولت را باین کارتشویق کنم فقط میتوانم بگویم که دولت ایران تنها به مسئولیت خود میتواند باین کار اقدام نماید. برای من مایهٔ تأثر بود که دولت ایران پس از آنکه قراردادی با ما امضاء کرده است و ما منتهای کوشش خود را بعمل میآوریم که به تعهدات خود نسبت باین قرارداد وفادار باشیم اکنون میخواهد خود را بهر دری بزند و با همه نوع کشورها و دولتها وارد معامله بشود. یکروز با آذربایجان قفقاز قرارداد می‌بندد. یکروز دیگر با امر یکائیان وارد مذاکرات مالی میشود و اکنون هم میخواهد با دولت شوروی سازش کند. چنین روشی بنظر من بسیار ناپسند است و آنچه که بیش از همه موجب حیرت من شد آن بود که ظاهراً رئیس الوزراء ایران از چنین

---

۱ ــ منظور شاهزادهٔ نصرت الدوله وزیر خارجه میباشد.

روشی پشتیبانی میکند[1].

نکتهٔ سومی که در این مذاکرات مطرح شد مسئلهٔ قرارداد ایران و انگلیس و تسلیم آن بمجلس ایران بود. همانطور یکه قبلاً گفتم میل دارم هرچه زودتر این قرارداد را به جامعهٔ ملل تسلیم کنم ولی قبلاً لازم است که قرارداد بتصویب مجلس ایران نیز رسیده باشد در غیر این صورت شورای جامعهٔ ملل ممکن است آنرا نپذیرد.

وزیر خارجهٔ ایران در این باره بطور مبهم مطالبی گفت که نتوانستم منظورش را کاملاً درک کنم. یک بار گفت که چون این قرارداد به امضاء رسیده و بمرحلهٔ اجرا درآمده احتیاجی نیست که بتصویب مجلس نیز برسد بعد گفت اگر متن قرارداد بمجلس تقدیم شود نمایندگان آنرا سطر به سطر و ماده به ماده مورد تجزیه و تحلیل قرار خواهند داد و بعضی از مواد را حک و اصلاح خواهند کرد و در نتیجه موجودیت قرارداد بمخاطره خواهد افتاد. بعد نظر مرا خواست که دولت ایران در این مورد بهتر است از چه راهی وارد شود.

جواب دادم که من نمی توانم در بارهٔ جریان امور پارلمانی یا مشکلاتی که وجود دارد نظر بدهم نظر من فقط اینست که به جامعهٔ ملل بگویم که این قرارداد بتصویب پارلمان های دو کشور رسیده است... ۱۰ آوریل ۱۹۲۰ »

جواب کاکس به وزیر خارجهٔ انگلیس مورخ ۱۴ آوریل ۱۹۲۰

« ... رئیس الوزراء اظهار میدارد که از انعقاد قرارداد با دولت شوروی بی اطلاع است. او بوزیر خارجهٔ ایران دستور داده است که با آنجناب در بارهٔ ایجاد تفاهم با شوروی در حدودی که در تلگرام شمارهٔ ۱۷۹ اشاره نموده ام مشورت نماید و طبق آن اقدام کند. او با دولت ایالات متحده در بارهٔ تلگرام رویتر و گزارش تایمز مشورت نکرده و به من اطمینان داد که قصد ندارد بدون مشورت و موافقت دولت اعلیحضرت (پادشاه انگلستان) در این مورد اقدامی بعمل بیاورد. »

---

۱ ــ این بیان مؤید این مطلب است که در جلد اول نوشته ایم: مشیرالدوله بر خلاف نظر انگلیسها، با روسیهٔ شوروی روابط سیاسی برقرار کرد.

در سال ۱۳۰۰ شمسی هم در کابینهٔ قوام السلطنه در مورد واگذاری امتیاز نفت به امر یکائیها لایحه‌ای از طرف دولت بمجلس تقدیم گردید که پس از مذاکرات مفصل در مجلس با اصلاحاتی بتصویب رسید، و نزدیک بود عملی شود که نخست شوروی‌ها در دوم آذر ۱۳۰۰ یادداشت شدیدی بدولت ایران داده استناد به مادهٔ ۱۳ عهدنامهٔ ۱۹۲۱ ایران و شوروی نموده مخالفت صریح خود را با اعطای امتیاز بامر یکائیها ابراز داشته بودند.

متعاقب یادداشت شوروی‌ها دولت انگلیس هم روز ٦ آذر ۱۳۰۰ خورشیدی نسبت به اعطای امتیاز سخت اعتراض نمود که چگونگی این اعتراض‌های روس و انگلیس در جلد اول تاریخ بیست ساله چاپ دوم از صفحهٔ ٥٤٥ به بعد ذکر گردیده و سرانجام هم به ایجاد صحنه تراژیک ماجرای قتل ماژور ایمبری در سال ۱۳۰۲ در کابینهٔ سردارسپه امر یکائیها از امتیاز صرف نظر نموده رفتند.

## امتیاز نفت بامر یکائیها

امر یکائیها در پس پردهٔ استتار وارد مذاکرهٔ امتیاز نفت شمال شرق و شرق ایران شده و بتوافق هم رسیدند و دولت پس از امضاء ناگهان و بدون سابقهٔ قبلی روز ۲۷ دیماه ۱۳۱۵ بوسیلهٔ داور وزیر مالیه لایحه‌ای بمجلس شورا تقدیم نمود که شامل دو قرارداد امتیازی بود یکی برای استخراج نفت قسمتی از شرق و شمال شرق ایران و دیگری راجع بلولهٔ نفت بدو شرکت امر یکائی.

این لایحه بکمیسیونهای خارجه و بودجه و اقتصاد مجلس ارجاع گردید و کمیسیونهای مزبور هم جلسهٔ مشترکی تشکیل داده بدون هیچ گونه بحثی تصویب و فوراً گزارش آن در جلسه ۸۸ مجلس مورخ ۱۵ و ۱۸ بهمن ۱۳۱۵ مطرح گردید و در همان جلسه هم بدون هیچگونه بحثی فقط با تغییر یک کلمه «که» باتفاق آراء بتصویب رسید.

جریان تصویب لایحه مزبور که عیناً از صورت مشروح مذاکرات نقل گردیده و میرساند چگونگی تصویب قوانین در ادوار دیکتاتوری از چه قرار بوده بشرح ذیل میباشد:

صورت مشروح مجلس پنجشنبه ۱۵ بهمن ۱۳۱۵ ــ جلسهٔ ۸۸

## شور و تصویب لایحه واگذاری امتیاز استخراج نفت بشرکت آمریکائی

**رئیس** ــ قرائت خبر بین الشورین راجع به لایحهٔ نفت

**خبر کمیسیون**

کمیسیون بودجه با مشارکت کمیسیونهای اقتصاد و خارجه و با حضور آقای وزیر مالیه لایحه نمره ٤١٣٧٦ دولت راجع بامتیاز استخراج نفت قسمتی از شمال و شمال شرق را بشرکت امریکائی برای شور دوم مطرح و تحت شور و مداقه قرار داده چون پیشنهادی از طرف مجلس بکمیسیون نرسیده بود کمیسیون عین خبر شور اول خود را در قسمت امتیاز استخراج نفت تصویب و علیهذا خبر شور ثانی آنرا تقدیم مجلس شورای ملی مینماید.

**رئیس** ــ مذاکره در مواد ماده اول قرائت میشود:

**مادهٔ اول** ــ دولت برطبق مقررات این امتیاز برای تفتیش و تفحص و جستجو و گمانه زدن و استخراج نفت حق انحصاری به شرکت میدهد و بعلاوه در تمام خاک ایران حق غیر انحصاری حمل و تصفیه نفت و بعمل آوردن آن بهر طریقه‌ای که آنرا قابل تجارت کند و انبار کردن و فروختن نفت در ایران و صادر کردن آنرا بشرکت اعطاء مینماید.

**رئیس** ــ موافقین با ماده اول قیام فرمایند (اکثر قیام نمودند) تصویب شد. ماده دوم قرائت میشود.

**مادهٔ دوم** ــ الف ــ در ظرف سه سال اول بعد از تاریخ تصویب شرکت در حدود مساحتی که در نقشهٔ امضاء شده منضم به این قرارداد با رنگ تعیین شده است بطور غیر انحصاری حق تفتیش و تفحص و جستجو و گمانه زدن برای پیدا کردن نفت را دارد.

ب ــ منتهی تا آخر سال سوم بعد از تاریخ تصویب شرکت باید دو ولایت از ولایات شرق و یا شمال شرق واقع در حوزه‌ای که در نقشهٔ مذکور در بند «الف» معین شده و حدود ولایات مربوطه در آن نقشه با رنگ مشخص گردیده انتخاب نماید.

شرکت وزرات مالیه را در طهران از انتخابی که نموده است کتباً مستحضر خواهد داشت.

ج ــ شرکت باید منتهی تا آخر سال پانزدهم بعد از تاریخ تصویب در دو ولایت مذکور در بند «ب» یک یا چند قطعه زمین به مساحت و وسعتی که می‌خواهد انتخاب نماید.

مجموع مساحت قطعه یا قطعاتی که باین ترتیب انتخاب میشود نباید بیش از یکصد هزار میل مربع انگلیسی باشد و در هر صورت مساحت مذکور نباید از حدود دو ولایتی که شرکت انتخاب کرده تجاوز کند (هر میل ساده مطابق است با یک هزار و ششصد و نه متر) شرکت دولت را از قطعه و یا قطعاتی که بشرح فوق انتخاب کرده است کتباً مطلع خواهد نمود و بهر اطلاع نامه نقشه‌ها و اطلاعات لازمه برای تشخیص و تحدید قطعه یا قطعات منتخبه باید ضمیمه شود.

د ــ بعد از انتخاب دو ولایت مذکور در بند «ب» و تا انتخاب یکصد هزار میل مربع حوزه امتیاز عبارت از مجموع دو ولایتی است که انتخاب شده است و بعد از آنکه یک یا چند قطعه مذکور در بند «ج» انتخاب گردید حوزه امتیاز عبارت از مساحت قطعه یا قطعاتی خواهد بود که بنحو مذکور در فوق انتخاب شده و دولت نیز به ترتیبی که ذکر شد از انتخاب آن اطلاع حاصل نموده است.

**رئیس** ــ آقایانی که با این ماده موافقند قیام فرمایند (اکثر قیام نمودند) تصویب شد. مادهٔ سوم قرائت می‌شود.

**مادهٔ سوم** ــ منتهی تا ششماه بعد از تاریخ تصویب شرکت تفتیشات معرفت الارضی و ژئوفیز یک و جغرافیائی خود را برای انتخاب دو ولایات مذکور در بند «ب» از مادهٔ ۲ و تعیین نقاطی که چاههای امتحانی در آن نقاط باید حفر شود شروع خواهد کرد.

تفتیشات مزبور بدون وقفهٔ بی وجه تا انتخاب دو ولایات فوق‌الذکر و یا صرف نظر کردن از امتیاز (بطوری که در مادهٔ ۲٤ این قرارداد ذکر شده) ادامه خواهد داشت.

**رئیس** ــ آقایانی که مادهٔ سوم را تصویب می‌کنند قیام فرمایند (اغلب برخاستند) تصویب شد. مادهٔ چهارم قرائت میشود.

**مادهٔ چهارم** ــ الف ــ قبل از انقضای هجده ماه از تاریخ تصویب شرکت شروع خواهد کرد که لااقل یک دستگاه حفاری برای حفر چاههای امتحانی بکار

بیندازد و قبل از انقضای پنج سال از تاریخ تصویب لااقل باید سه دستگاه حفاری بدون وقفهٔ بیوجه دائماً مشغول کار باشد تا چاهها بعمقی که مناسب با تحصیل نفت باشد برسد.

ب ــ هر یک از چاههای امتحانی باید لااقل تا عمق یکهزار متر (۱۰۰۰ متر) حفر گردد مگر اینکه در عمق کمتری به نفت قابل استفاده برسد (تشخیص این موضوع بنظر شرکت است) و یا آنکه بر زمین‌شناسان شرکت مسلم شود که نفت قابل استفاده در آن نقطه وجود ندارد.

ج ــ چنانچه مدلل شود نفت قابل تجارت ممکن است استخراج گردد باید عدهٔ دستگاههای حفاری لااقل به شش دستگاه رسیده و عملیات بدون وقفه تعقیب شود تا آنکه ذخیرهٔ قابل و مهمی از نفت تهیه و یا از امتیاز صرف نظر گردد.

د ــ هرگاه شرکت طبق مقررات مادهٔ ۳ و بندهای «الف ــ ب ــ ج» این ماده عمل ننماید دولت حق خواهد داشت بشرکت اخطار کند که مایل بفسخ این امتیاز میباشد و ششماه بعد از ابلاغ اخطار یهٔ مزبور بشرکت این امتیاز ملغی و کان لم یکن خواهد بود.

ه ــ شرکت هر سه ماه گزارش راجع بکارهای مربوطه به حفر چاهها و عمق آنها و مقدار نفتی که از هر حفر تازه بدست آمده است بوزارت مالیه در طهران خواهد داد. بهر گزارشی نقشه هائی ضمیمه خواهد شد که در آنها محل چاههائی که مشغول حفر آنها میباشند و یا چاههائی که در آن مدت متروک شده‌اند معین شده باشد.

و ــ شرکت تعهد مینماید در صورتیکه نفت بمقدار قابل تجارت در نتیجه حفریات خود در حوزهٔ امتیاز پیدا نماید توسعه عملیات مزبور را با جدیت و حسن نیت بدون وقفه بی وجه ادامه دهد بنحوی که استفاده تجارتی از منابع نفت ممکن گردیده و چنانچه استعداد منابع مکتشفه در حوزهٔ امتیاز اجازه دهد استخراج سالیانه را لااقل به شش ملیون تن برساند.

**رئیس** ــ آقایانی که این ماده را تصویب میکنند قیام فرمایند (اغلب قیام نمودند) تصویب شد. مادهٔ پنجم قرائت میشود.

**مادهٔ پنجم** ــ شرکت حق غیر انحصاری ساختن و دارا بودن لوله های نفت را داشته و ابتدا و انتها و جای لوله های نفت و سایر مؤسسات و عملیات خود را (با

رعایت حقوقی که قبلاً بشرکت سهامی نفت انگلیس و ایران بموجب قرارداد مورخ بیست و نهم آوریل ۱۹۳۳ داده شده) تعیین مینماید.

رئیس ــ آقایانی که مادهٔ پنجم را تصویب میکنند قیام فرمایند (اکثر برخاستند) تصویب شد. مادهٔ ششم قرائت میشود.

مادهٔ ششم ــ ۱ ــ وجوهی که بموجب مقررات این قرارداد (علاوه بر وجوه مذکور در سایر مواد) باید از طرف شرکت بدولت تأدیه شود بشرح ذیل است:

الف ــ حق الامتیاز سالیانه مبلغ چهار شلینگ برای هر تن نفتی که برای مصرف داخلی در ایران بفروش میرسد و یا از ایران صادر بشود.

ب ــ پرداخت مبلغی معادل بیست درصد منافعی که بسهام عادی شرکت توزیع میشود پس از وضع پرداخت مبلغی معادل پنج درصد سرمایه‌ای که از طرف شرکت در ایران بکار افتاده و قبلاً بسهام عادی شرکت توزیع گردیده است خواه منافع توزیع شده بسهام عادی بعنوان سهم منافع یکی از سنوات بوده و یا از وجوه ذخیرهٔ شرکت بعمل بیاید.

در هر حال مبلغ پنج درصدی که بسهام عادی بشرح فوق قبلاً تقسیم میشود هیچوقت نباید از سیصد هزار لیره (۳۰۰۰۰۰ لیره) تجاوز نماید.

میزان قطعی سرمایه‌ای که از طرف شرکت در ایران بکار افتاده در روز شروع بصدور تجارت نفتی که شرکت در ایران بدست آورده است از روی دفاتر محاسباتی شرکت معین میشود.

ج ــ مجموع مبالغی که برای هر سال مسیحی بر حسب بندهای «الف و ب» فوق از طرف شرکت تأدیه میشود هیچوقت از حدود ذیل کمتر نخواهد بود.

(۱) پس از چهار سال و نه ماه از تاریخ تصویب تا پنج سال سالیانه سیصد هزار لیره.

(۲) از نه سال و نه ماه از تاریخ تصویب سالیانه پانصد هزار لیره.

(۳) از سیزده سال و نه ماه پس از تاریخ تصویب تا آخر مدت امتیاز سالیانه ششصد هزار لیره.

۲ ــ تأدیه وجوه مذکور در این ماده بطریق ذیل بعمل خواهد آمد.

الف ــ مبلغ حداقل مذکور در بند «۱ ج» این ماده هر سه ماه باقساط مساوی در سی و یکم مارس و سی ام ژون و سی ام سپتامبر و سی و یکم دسامبر

هر سال و اولین دفعه در ربع آخر سال پنجم کامل بعد از تار یخ تصو یب تأدیه می شود.

ب ــ ۲۸ فور یه هر سال مبالغ حق الامتیاز سال قبل بابت هر تن نفت مذکور در بند «۱ الف» بعد از وضع مبلغ حداقل که قبلا مطابق بند «۲ الف» این ماده تأدیه گردیده است.

ج ــ مبالغ لازم التأدیه بدولت برحسب بند «۱ ب» این ماده در موقع تقسیم منافع سهام عادی شرکت پرداخته خواهد شد.

۳ ــ در موقع انقضای این امتیاز و همچنین در صورت ترک آن از طرف شرکت مطابق مادهٔ ۲٤ شرکت مبلغ معادل بیست درصد از بابتهای ذیل را بدولت ایران تأدیه خواهد کرد.

الف ــ از مجموع ذخائر شرکت در تار یخ انقضاء یا ترک امتیاز.

ب ــ از مبالغ موجودی شرکت در تار یخ انقضاء یا ترک امتیاز.

پرداخت وجوه لازم التأدیه بدولت برحسب این بند یکماه بعد از تار یخ تشکیل مجمع عمومی شرکت که بعد از انقضاء یا ترک امتیاز تشکیل می شود انجام خواهد گرفت.

٤ ــ دولت حق خواهد داشت که محاسبات مر بوط به مقررات این ماده را که منتهی تا ۲۸ فور یهٔ هر سال بابت سال گذشته فرستاده میشود تفتیش و رسیدگی نماید.

۵ ــ برای جلوگیری از امکان توجه ضرر بدولت در موقع تغییر قیمت پول انگلیس طرفین بشرح ذیل توافق حاصل نمودند.

الف ــ هرگاه موقعی قیمت طلا در لندن از شش لیره استرلینگ (٦ لیره استرلینگ) در مقابل یک اونس تروی (Ounce troy) تجاوز نماید برای هر پنی (Penny) که علاوه بر شش لیرهٔ استرلینگ در مقابل یک اونس تروی (Ounce troy) در روز پرداخت قیمت طلا ترقی نماید بر کلیهٔ مبالغ لازم التأدیه به دولت از طرف شرکت به موجب این قرارداد (باستثنای مبالغی که بر حسب جزوهای «۱ ب» و «۳ الف» و «ب» این ماده باید بدولت برسد) به میزان یک یکهزار و چهارصد وچهلم ($\frac{1}{1440}$) مبالغ مز بوره افزوده خواهد گردید.

ب ــ هرگاه موقعی دولت تصور کرد باینکه دیگر طلا مبنای عمومی

قیمتها و معاملات نیست و طریق تأدیه های مذکور در فوق تضمینی را که منظور طرفین است برای دولت فراهم نمینماید طرفین موافقت مینمایند که وضعیت تضمین مزبور را تغییر دهند و در صورت عدم حصول موافقت قضیه مطابق مادهٔ «۲۷» بحکمیت ارجاع خواهد شد و حکمیت در صورتی که قائل به تغییر تضمین مذکور در بند «الف» مذکور در فوق بشود. شرایطی را که باید جانشین تضمین مذکور گردد معین و تاریخ اجرای آن را نیز معلوم خواهد نمود.

۶ ــ هرگاه در پرداخت مبالغ لازم التأدیه به دولت مطابق تاریخهای مقرر در این قرارداد اتفاقاً از ناحیهٔ شرکت تأخیر به عمل آید. برای مدت تأخیر از قرار پنج درصد (۵٪) در سال فرع وجوه مزبوره را شرکت خواهد پرداخت.

**رئیس** ــ آقایانی که مادهٔ ششم را تصویب می کنند قیام فرمایند (اغلب قیام نمودند) تصویب شد. مادهٔ هفتم قرائت میشود.

**مادهٔ هفتم** ــ شرکت میتواند سهام ممتازه‌ای با منافع شش درصد که حق اولویت در اخذ منافع داشته باشد به قیمت اسمی بفروشد منافع شش درصد صاحبان سهام ممتازه مزبور قبل از اینکه هیچگونه وجهی بابت منافع بسهام عادی و یا بدولت داده شود پرداخته خواهد شد.

در موقع تصفیهٔ امور و یا موقع انحلال شرکت سهام ممتازه حق خواهند داشت تمام قیمت اسمی خود را بعلاوه منافعی که بابت گذشته طلبکار میباشند قبل از تقسیم منافع به سهام عادی و یا بدولت در یافت دارند.

شرکت حق خواهد داشت که میزان سهام ممتازه اشاعه یافته را با پرداخت قیمت کامل آنها و منافعی که در تاریخ بازخرید طلبکار هستند تقلیل دهد.

**رئیس** ــ موافقین با این ماده قیام فرمایند (اکثر برخاستند) تصویب شد. مادهٔ هشتم قرائت میشود.

**مادهٔ هشتم** ــ ۱ ــ شرکت در مدت بیست و پنج سال اول عملیات خود در ایران از هر گونه مالیات و عوارض بنفع دولت یا شهرداری ها که فعلاً معمول است و یا در آینده وضع شود معاف بوده و در عوض مبالغ ذیل را بدولت تأدیه خواهد نمود.

الف ــ در مدت بیست و پنجسال اول این قرارداد از تاریخ تصویب در

تاریخ بیست و ششم فوریهٔ هر سال مبلغ نه (۹) پنس بابت هر تن از شش میلیون تن (۶/۰۰۰/۰۰۰) نفتی که بابت سال گذشته مسیحی مشمول حق الامتیاز مقرر در جزو «۱ الف» از مادهٔ ۶ میگردد و شش پنس (۶ پنس) بابت هر تن نفت اضافه بر رقم شش میلیون تن (۶/۰۰۰/۰۰۰ تن) مذکور در فوق.

ب ــ شرکت تعهد مینماید که مبالغی که بر طبق بند مذکور در فوق تأدیه مینماید هیچوقت در مدت تا آخر سال دهم از تاریخ تصویب کمتر از پنجاه هزار لیره (۵۰/۰۰۰) و بعد از تاریخ مزبور کمتر از هفتاد و پنج هزارلیره(۷۵/۰۰۰) لیره نباشد.

اولین تأدیه از بابت پرداختی مذکور در فوق یکسال تمام بعد از ربع آخر سال پنجم از تاریخ تصویب بعمل خواهد آمد.

۲ ــ قبل از انقضای بیست و پنجمین سال از تاریخ تصویب طرفین نسبت بمیزان مبالغی که شرکت در ازای معافیت کامل عملیات خود از هر گونه مالیات بنفع دولت و شهرداری ها در بقیه مدت امتیاز باید بپردازد توافق نظر حاصل خواهند نمود.

**رئیس** ــ آقای دکتر طاهری.

**دکتر طاهری** ــ اینجا یک مختصر عرضی دارم در دو سه محل این لایحه یک اصلاح مختصر عبارتی لازم دارد که بعضی جاهایش در معنی تغییر میدهد و در بعضی جاها تغییری نمیدهد. من جمله در این ماده در قسمت ب که می نویسند: شرکت تعهد مینماید که مبالغی که بر طبق فلان. یک کلمه «که» زیادی است.

**وزیر مالیه** ــ بنده هم موافقم این یک اشتباهی در چاپ است.

**رئیس** ــ موافقین با مادهٔ هشتم با این اصلاح قیام فرمایند. (اکثر برخاستند).

**رئیس** ــ تصویب شد. مادهٔ نهم (بشرح ذیل قرائت شد)

**مادهٔ نهم** ــ الف ــ هر زمین بایر متعلق بدولت که شرکت برای عملیات خود در ایران لازم بداند و از برای مقاصد عمومی مورد احتیاج دولت نباشد مجاناً بشرکت واگذار خواهد شد. طریقهٔ تحصیل اراضی مذکور بترتیب ذیل خواهد بود:

هر وقت قطعه ای از اراضی مذکور مورد احتیاج شرکت واقع میشود باید

شرکت یک یا چندین نقشه‌ای که در روی آن زمین مورد احتیاج با رنگ‌آمیزی مشخص گردیده باشد بوزارت مالیه ارسال بدارد.

دولت درصورتیکه اعتراضی نداشته باشد متعهد میشود که در ظرف سه ماه از تاریخ وصول تقاضای شرکت موافقت خود را اظهار بدارد.

ب ــ اراضی دائر متعلق بدولت را که شرکت احتیاج پیدا میکند بطریقی که در جزء قبل مذکور است از دولت تقاضا خواهد کرد و دولت در ظرف سه ماه موافقت خود را در مقابل تقاضای شرکت دایر بفروش آن اراضی اشعار خواهد داشت در صورتیکه دولت اعتراضی و احتیاجی به اراضی مزبوره نداشته باشد قیمت این اراضی را شرکت تأدیه خواهد کرد. قیمت مزبور باید عادلانه باشد و از قیمت متعارفی اراضی که از همان نوع بوده و همان مصرف را داشته و در همان حوزه واقع شده باشد نباید تجاوز نماید.

ج ــ در صورتیکه دولت در مقابل تقاضاهای پیش‌بینی شده در جزوه‌های «الف و ب» مذکور در فوق جوابی ندهد پس از انقضای دو ماه از تاریخ وصول تقاضاهای مزبور شرکت تذکر نامهٔ جدیدی بدولت خواهد فرستاد چنانچه بتذکر نامهٔ مزبور نیز در ظرف یکماه از تاریخ وصول جوابی داده نشود سکوت دولت بمنزلهٔ تصویب تلقی خواهد گردید.

د ــ اراضی را که متعلق بدولت نیست و برای شرکت لازم باشد با توافق با صاحبان اراضی مزبور و با توسط دولت شرکت تحصیل خواهد کرد. در صورت عدم حصول موافقت در قیمت دولت بصاحبان اراضی مزبور اجازه نخواهد داد که بیش از نرخ متعارفی اراضی متشابه مجاور مطالبه نمایند برای تقویم اراضی مذکور منظوری که شرکت از مصرف آنها دارد مأخذ قرار داده نمیشود.

ه ــ ابنیه تاریخی و محلهائی که جنبهٔ تاریخی یا صنعتی دارند و همچنین توابع آنها تا دویست متر مسافت از مقررات مذکور مستثنی هستند.

و ــ شرکت حق غیر انحصاری خواهد داشت که فقط در حوزهٔ امتیازی نه جای دیگر و از هر زمین بایر متعلق بدولت برای مصرف عملیات خود از هر نوع خاک و شن و سنگ و آهک و سنگ گچ و سنگ و مصالح ساختمانی دیگر مجاناً استفاده نماید مسلم است که اگر استفاده از مواد مذکوره موجب ضرر

شخص ثالث باشد باید شرکت جبران خسارات ذوی الحقوق را بنماید.

**رئیس** ــ موافقین با مادهٔ نهم قیام فرمایند. (اغلب قیام نمودند).

**رئیس** ــ تصویب شد. مادهٔ دهم قرائت میشود (بضمون ذیل خوانده شد).

**مادهٔ دهم** ــ عملیات شرکت در ایران بطریق ذیل محدود میشود:

۱ ــ ساختمان هر خط آهن و هر بندر موکول بحصول موافقت قبلی بین دولت و شرکت خواهد بود.

۲ ــ اگر شرکت مایل بداشتن سرویس تلفون و تلگراف و تلگراف بی سیم و هواپیما می باشد باید قبلا موافقت دولت را در این خصوص جلب کند.

اگر دولت برای دفاع ملی یا در موقع پیش آمدهای فوق العادهٔ دیگری احتیاج بوسائط نقلیه و وسائل ارتباطیهٔ شرکت پیدا کند تعهد مینماید حتی الامکان کمتر موجب تضییق عملیات شرکت بشود و نیز خساراتی را که از این حیث متوجه شرکت میگردد بطور حقانیت جبران نماید.

**رئیس** ــ موافقین با مادهٔ دهم قیام فرمایند. (اکثر قیام نمودند).

**رئیس** ــ تصویب شد. مادهٔ یازدهم (باین مضمون خوانده شد).

**مادهٔ یازدهم** ــ الف ــ شرکت مجاز است که بدون تحصیل پروانه مخصوصی آنچه را که منحصراً برای مصرف اعضاء و مستخدمین خود لازم دارد وارد نموده و حقوق گمرکی و مالیاتهای معمولی حین ورود را بپردازد.

شرکت تدابیر لازمه را اتخاذ خواهد نمود که اجناس وارده به اشخاصی غیر مستخدمین خودش فروخته یا واگذار نگردد.

ب ــ شرکت بدون تحصیل پروانهٔ مخصوصی حق خواهد داشت که لوازم و مصالح و آلات طبی و جرّاحی و ادویه ای را که برای مریضخانه ها و مطب های خود در ایران لازم دارد وارد نماید و اشیاء و اجناس مذکوره در موقع ورود از تأدیهٔ حقوق گمرکی و هر نوع مالیات و عوارض بدولت و شهردار یها معاف خواهد بود.

ج ــ بدون تحصیل هیچگونه پروانه ای و بدون پرداخت هیچ نوع حقوق گمرکی و مالیات و عوارض بدولت و شهردار یها شرکت حق خواهد داشت آنچه را که منحصراً برای عملیات خود در ایران لازم دارد وارد نماید.

د ــ صدور محصولات نفتی از پرداخت حقوق گمرکی و هر نوع مالیات

و عوارض به دولت و شهرداری‌ها معاف خواهد بود.

**رئیس** ــ موافقین با مادهٔ یازدهم قیام فرمایند (اغلب برخاستند)

**رئیس** ــ تصویب شد. مادهٔ دوازدهم: (این طور خوانده شد).

**مادهٔ دوازدهم** ــ الف ــ شرکت و مستخدمینش از حمایت قانونی دولت بهره‌مند خواهند شد.

**ب** ــ دولت در حدود قوانین ومقررات کشوری همه نوع تسهیلات ممکنه را برای عملیات شرکت مبذول خواهد داشت.

**ج** ــ هرگاه دولت در حوزهٔ امتیاز یه باشخاص دیگری امتیازاتی برای بکار انداختن سایر معادن اعطاء کند باید وادار نماید که احتیاطات لازمه را بعمل آورند که عملیات آنها بمؤسسات و عملیات شرکت خسارتی وارد نسازد.

**د** ــ شرکت مکلف است منطقه‌ای را که برای ساختن خانه و دکاکین و سایر بناهای دیگر خطرناک است تعیین کند تا دولت بتواند اهالی را مسبوق و از سکونت در آن محل منع نماید.

**رئیس** ــ موافقین ماده دوازدهم قیام فرمایند. (اغلب نمایندگان برخاستند).

**رئیس** ــ تصویب شد. ماده سیزدهم قرائت میشود (بشرح آتی قرائت شد)

**مادهٔ سیزدهم** ــ شرکت ملزم نخواهد شد که هیچ قسمتی از وجوه خود و مخصوصاً درآمد حاصله از فروش صادرات خود را بپول ایرانی تبدیل نماید.

مستخدمین خارجی شرکت مجاز خواهند بود که اسعاری را که بابت حقوق خود در یافت می دارند صادر نمایند.

**رئیس** ــ موافقین با مادهٔ سیزدهم قیام فرمایند. (جمع کثیری قیام نمودند).

**رئیس** ــ تصویب شد. مادهٔ چهاردهم. (بشرح ذیل خوانده شد).

**مادهٔ چهاردهم** ــ الف ــ شرکت راجع بعملیاتی که مطابق این قرارداد در ایران مینماید جمیع وسائل معمول و مناسب را برای تأمین صرفه‌جوئی و استفادهٔ کامل از عملیات خود و برای حفظ مخازن تحت‌الارضی نفت و برای استفاده از امتیاز خود بطرز یکه مطابق آخرین ترقیات علمی وقت باشد بکار خواهد برد.

ب ــ هرگاه در حوزهٔ امتیاز مواد معدنی غیر از نفت و بیشه ها وجنگلهای متعلق بدولت موجود باشد شرکت نمیتواند آنها را بکار انداخته و استفاده نماید و یا مانع عملیات و استفادهٔ دیگران بشود (مشروط بر اینکه مقررات جزو «ج» از مادهٔ «۱۲» رعایت شود.

ولی در صورتیکه مواد معدنی بیشه و جنگلهای مذکور برای تجسس و استخراج نفت لازم باشد شرکت با پرداخت قیمت عادله به دولت حق استفاده از آن ها را خواهد داشت.

ج ــ کلیهٔ حفر یاتیکه منجر بکشف نفت نگشته و آب و یا مواد قیمتی دیگر در آن پیدا میشود باید برای دولت حفظ شود و فوراً شرکت دولت را از کشفیات مزبور مطلع سازد دولت هر چه زودتر ممکن باشد بشرکت تمایل خود را نسبت بتصرف حفر یات مزبور اعلام خواهد داشت و در تصرف آنها دولت مراقبت خواهد کرد که مانع عملیات شرکت نشود.

**رئیس** ــ موافقین با مادهٔ چهاردهم قیام فرمایند. (اکثر برخاستند).

**رئیس** ــ تصویب شد. مادهٔ پانزدهم: (بمضمون آتی خوانده شد).

**مادهٔ پانزدهم** ــ شرکت تعهد مینماید هر موقعی که نماینده دولت تقاضا کند در مدت مناسبی بخرج خود سوادهای صحیح از تمام طرحها و نقشه ها و رسمها و سایر مدارک و اسناد راجع بوضعیت سطح الارضی و طبقات الارضی و حفر چاهها مربوط بحوزهٔ امتیاز یه که موجود دارد بوزارت مالیه بدهد.

بعلاوه در تمام مدت امتیاز شرکت تمام اطلاعات مهم علمی و فنی را که از نتیجهٔ عملیات خود در ایران بدست آورده بدولت ارسال خواهد داشت.

تمام اسناد و مدارک مزبوره را دولت بعنوان محرمانه تلقی خواهد نمود.

**رئیس** ــ موافقین با مادهٔ پانزدهم قیام فرمایند. (عدهٔ زیادی قیام نمودند).

**رئیس** ــ تصویب شد. مادهٔ شانزدهم (این شکل خوانده شد).

**مادهٔ شانزدهم** ــ الف ــ دولت بمیل خود در هر موقع مناسبی حق خواهد داشت امر بتفتیش عملیات فنی شرکت در ایران نموده و برای اجرای این مقصود از اهل خبره و متخصصین فنی مأمور ینی بگمارد.

ب ــ شرکت تمام مدارک و اسناد مربوط باطلاعات علمی و فنی و

تمام مؤسسات و وسایل و آلات اندازه گرفتن استخراج نفت را در دسترس مأمورین خبره ومتخصصین دولت خواهد گذارد و بعلاوه مأمورین مزبور در تمام ادارات شرکت و در تمام خاک ایران حق تحصیل هرگونه اطلاعاتی را خواهند داشت.

**رئیس** ــ موافقین با مادهٔ شانزدهم قیام فرمایند. (اغلب برخاستند).

**رئیس** ــ تصویب شد. مادهٔ هفدهم. (اینطور قرائت شد).

**مادهٔ هفدهم** ــ بعد از شروع بصادرات نفت بمقدار تجارتی دولت حق تعیین یکنفر نماینده را خواهد داشت و نمایندهٔ مزبور «مأمور دولت شاهنشاهی» نامیده شده و اختیارات ذیل را خواهد داشت:

۱ ــ اطلاعاتی را که در حدود حق صاحبان سهام شرکت است از شرکت تحصیل نماید.

۲ ــ در تمام جلسات هیئت مدیره و کمیته های آن و در تمام جلسات مجمع عمومی که برای مذاکره در مسائل راجع به روابط دولت و شرکت تشکیل شده باشد حضور بهمرساند.

۳ ــ کمیته ای را که شرکت بقصد توزیع اعتبار مذکور در مادهٔ ۱۸ و برای نظارت در تحصیل ایرانیان در امر یکا تشکیل میدهد بسمت رسمی و با حق رأی قاطع ریاست نماید.

٤ ــ تقاضا نماید که جلسات مخصوص هیئت مدیره هر وقت که لازم بداند برای مذاکره در مسائلی که دولت پیشنهاد مینماید تشکیل گردد.

جلسات مزبوره در مدت پانزده روز بعد از وصول تقاضای کتبی بمنشی شرکت تشکیل خواهد شد.

شرکت بابت حقوق و سایر مخارج نمایندهٔ مزبور سالیانه دو هزار لیره استرلینگ بدولت خواهد پرداخت دولت کتباً شرکت را از تعیین نمایندهٔ مزبور و یا جانشین او مطلع خواهد ساخت.

**رئیس** ــ آقای دکتر طاهری

**دکتر طاهری** ــ اینجا که نوشته جلسات مزبوره در مدت پانزده روز بعد از وصول تقاضا اینجا اشتباه است سی روز باید باشد پانزده روز را تبدیل بسی روز کنید.

**وزیر مالیه** ــ بلی اشتباه در چاپ است.

**رئیس** ــ موافقین با ماده هفدهم قیام فرمایند. (اکثر برخاستند).

**رئیس** ــ تصو یب شد. مادهٔ هیجدهم: (بشرح آتی خوانده شد).

**مادهٔ هیجدهم** ــ ۱ ــ طرفین تصدیق دارند وقبول مینمایند که اصلی که مدار اجرای این قرارداد میباشد آنست که در منافع طرفین حفظ حد اعلای منتج بودن و صرفه‌جوئی در اداره و عملیات شرکت در ایران ضرورت عالی دارد.

۲ ــ مسلم است که شرکت صنعتگران و مستخدمین فنی و تجاری خود را باندازه‌ای که اشخاص ذی صلاحیت و با تجر به در ایران یافت شود از اتباع ایران انتخاب خواهد کرد.

و این نیز مسلم است که مستخدمین غیر فنی شرکت منحصراً از اتباع ایران خواهند بود.

۳ ــ طرفین موافقت مینمایند در اینکه طرح عمومی مطالعه و تهیه نمایند که بر طبق آن هر سال و مرتباً مستخدمین غیر ایرانی را تقلیل داده و بجای آنها بطور تصاعدی در کوتاه‌تر ین مدت ممکن از اتباع ایران بگمارند.

٤ ــ بعد از تار یخ شروع بصادرات نفت بمقدار تجارتی شرکت سالیانه مبلغ ده هزار لیره استرلینگ برای اینکه اتباع ایران در امر یکا علوم و فنون مر بوط بصناعت نفت را فرا گیرند تخصیص خواهد داد. اعتبار مذکور بوسیلهٔ یک کمیته‌ای که مطابق ماده ۱۷ تشکیل می شود به مصرف خواهد رسید.

**رئیس** ــ موافقین با مادهٔ هیجدهم قیام فرمایند. (غالب نمایندگان برخاستند).

**رئیس** ــ تصو یب شد. مادهٔ نوزدهم (باین ترتیب خوانده شد).

**مادهٔ نوزدهم** ــ شرکت تشکیلات و مخارج تأسیسات و تفتیش و اداره وسائل صحی و صحت عمومی را مطابق جدیدتر ین طر یقه بهداشت معموله در ایران در تمام اراضی و ابنیه و مساکن اعضاء و عملجات خود که در حوزهٔ امتیاز یه کار میکنند بعهده میگیرند.

**رئیس** ــ موافقین با مادهٔ نوزدهم قیام فرمایند. (اغلب قیام نمودند).

**رئیس** ــ تصو یب شد.مادهٔ بیستم.

**مادهٔ بیستم** ــ هر وقت شرکت اسهام جدیدی درمعرض فروش عمومی میگذارد باید دفاتر ثبت تقاضای اشتراک آنرا در همان موقع که در سایر نقاط

شروع میشود در تهران نیز برقرار نماید.

رئیس ــ موافقین با مادهٔ بیستم قیام فرمایند. (اغلب قیام نمودند).

رئیس ــ تصویب شد ــ ماده بیست و یکم.

مادهٔ بیست و یکم ــ بعد از شروع باستخراج نفت شرکت برای احتیاجات داخلی ایران و از آن جمله احتیاجات دولت بنزین (Motor Spirit) و نفت لامپ (Kerosen) و مازوت (Fuel oil) که از نفت ایران حاصل میشود بر اساس ذیل خواهد فروخت.

الف ــ در اول ژوئن هر سال کمپانی معدل قیمتهای (فوب) رومانی را راجع به بنزین و نفت لامپ و مازوت و معدل قیمتهای (فوب) خلیج مکزیک را راجع به هر یک از مواد مذکوره نسبت بمدت دوازده ماه گذشته تا تاریخ ۳۰ آوریل معین خواهد کرد.

نازلترین معدل‌های مذکوره اختیار و «اساس قیمت‌ها» برای سالی که از اول ژوئن شروع میگردد قرار داده میشود.

قیمت‌های اساسی بمنزله قیمت در تصفیه خانه تلقی میگردد.

ب ــ شرکت بنزین و نفت لامپ و مازوت را بترتیب ذیل خواهد فروخت.

(۱) بدولت برای احتیاجات اختصاصی خودش ولی نه برای فروش بدیگران مطابق «قیمتهای اساسی» مذکور در جزو «الف» فوق با تخفیف بیست و پنج درصد (۲۵٪).

(۲) بسایر مصرف کنندگان مطابق همان «قیمت‌های اساسی» با تخفیف ده درصد (۱۰٪).

ج ــ شرکت حق دارد که به قیمت‌های اساسی مذکور در جزء «الف» مخارج واقعی حمل و نقل و توزیع و فروش و هم چنین مالیات و عوارض موضوعه بر محصولات مزبور را بیفزاید.

د ــ دولت صادر کردن محصولات نفتی را که مطابق مقررات فوق شرکت فروخته است قدغن خواهد کرد.

رئیس ــ موافقین با مادهٔ بیست و یکم قیام فرمایند. (اکثر قیام نمودند)

رئیس ــ تصویب شد ــ مادهٔ بیست و دوم.

**مادهٔ بیست و دوم** ـ ۱ـ الف ـ در مدت ده سال آخر امتیاز و یا در فاصلهٔ دو سال پس از اطلاع قبلی که راجع بترک امتیاز مطابق مادهٔ ۲٤ داده میشود شرکت جز بشرکت های تابع خود حق فروش یا انتقال یک یا چندین قسمت از اموال غیر منقول خود را که در ایران است ندارد در مدت های مذکور نیز شرکت حق انتقال و خارج کردن هیچ قسمتی از اموال منقول خود را ندارد مگر اینکه اشیاء مزبوره از حیّز انتفاع افتاده باشد.

ب ـ در تمام مدت قبل از ده سال آخر امتیاز هیچ قطعه از اراضی را که شرکت مجاناً از دولت تحصیل کرده است نمیتواند انتقال دهد و هم چنین هیچیک از اموال منقول خود را نیز باستثنای آنچه غیر مفید و یا اینکه دیگر مورد احتیاج عملیات شرکت در ایران نیست (جز در مورد بند «۲» از ماده ۲٤) نمیتواند از ایران خارج نماید.

۲ ـ در خاتمه امتیاز خواه بواسطهٔ انقضای عادی مدت و یا بهر نحو دیگری پیش آمد کرده باشد تمام دارائی شرکت در ایران بطور سالم و قابل استفاده بدون هیچ مخارج و قیودی متعلق بدولت ایران میگردد.

۳ ـ جمله «تمام دارائی» مشتمل است بر تمام اراضی و ابنیه و کارخانه ها و ساختمانها وچاهها و سدهای در یائی و راهها و لوله های حمل نفت و پل ها و رشته نقب های فاضل آب و وسائل توزیع آب و ماشین ها و مؤسسات و تجهیزات (از آن جمله آلات و ادوات) از هر قبیل و تمام وسائط نقلیه (مثلاً از قبیل اتومبیل و آثرو پلان) و تمام اجناس انبار شده و سایر اشیائی که شرکت در ایران برای اجرای این امتیاز از آن استفاده مینماید.

**رئیس** ـ موافقین با مادهٔ بیست و دوم قیام نمایند. (اغلب قیام نمودند).

**رئیس** ـ تصویب شد. مادهٔ بیست و سوم.

**مادهٔ بیست و سوم** ـ طرفین متعاهدین اعلام میدارند که اجرای این قرارداد مبنی بر اصول متقابل حسن نیت و صداقت وتفسیر معقول و متناسب این قرارداد باشد.

شرکت صریحاً تعهد مینماید که در هر وقت و در هر موقع حقوق و امتیازات ومنافع دولت را در نظر داشته و اقدام بهیچ عملی و یا خودداری از عملی

که موجب زیان دولت باشد ننماید.

این امتیاز را دولت جز در مورد بند «د» از مادهٔ ٤ لغو نخواهد کرد و مفاد مقررات آن در آتیه بوسیله هیچ قانون عمومی و خصوصی و یا هیچیک از دستورات و نظامات اداری و یا عملیات مقامات اجرائیه قابل تغییر نخواهد بود.

**رئیس** ــ موافقین با ماده بیست و سوم قیام فرمایند. (اکثر قیام نمودند).

**رئیس** ــ تصویب شد. مادهٔ بیست و چهارم.

**مادهٔ بیست و چهارم** ــ ۱ ــ شرکت حق خواهد داشت که در آخر هر سال مسیحی این امتیاز را ترک نماید مشروط بر اینکه در مدت هفت سال اول از تاریخ تصویب شش ماه قبل و برای بقیهٔ مدت امتیاز دو سال قبل دولت را کتباً از نیت خود مطلع سازد.

۲ ــ اگر شرکت در مدت ۱۷ سال اول از تاریخ تصویب این امتیاز را ترک نماید مجاز خواهد بود که اموال منقول خود را با معافیت از کلیه حقوق گمرکی و سایر حقوق و عوارض صادر نماید و یا آنکه باختیار خود بهر خریداری که بخواهد اموال مزبور را با پرداخت حقوق گمرکی و سایر حقوق و عوارض مربوطه وقت بفروش برساند.

۳ ــ اگر ترک امتیاز بعد از مدت هفده سال اول واقع شود بعد از انقضای دو سال مهلت مذکور در بند «۱» این ماده کلیهٔ دارائی شرکت در ایران (بطور یکه در قسمت ۳ مادهٔ بیست و دو تصریح شده) مجاناً و بدون هیچگونه قیدی بطور سالم و قابل استفاده ملک دولت خواهد شد و شرکت در آینده از هر گونه تعهدی بری خواهد بود چنانچه نسبت بتعهدات طرفین مربوط به قبل از انقضای مدت مذکور در فوق اختلافاتی حاصل شود بطریق حکمیت مذکور در ماده ۲۷ فیصله خواهد یافت.

**رئیس**ــ موافقین با ماده بیست و چهارم قیام فرمایند. (اغلب قیام نمودند).

**رئیس**ــ تصویب شد ماده بیست و پنجم:

**ماده بیست و پنجم** ــ این امتیاز برای مدت شصت سال که ابتدای آن از تاریخ تصویب شروع می‌شود بشرکت اعطاء میگردد قبل از تاریخ انقضای مدت این امتیاز نمیتواند خاتمه پیدا کند مگر در موارد ذیل:

اولا ــ در موردی که شرکت بر طبق مادهٔ ۲٤ امتیاز را ترک نماید:

ثانیاً ــ در مورد بند «د» از مادهٔ ٤.

ثالثاً ــ اگر محکمه حکمیت بر اثر ارتکاب تخلف نسبت به اجرای مقررات این قرارداد ابطال آن را اعلام بدارد تخلف بمعنی مذکور در فوق منحصر بموارد ذیل است:

الف ــ هرگاه مبلغی که بر حسب رأی محکمه حکمیت باید بدولت پرداخته شود تا یک ماه بعد از تار یخ صدور رأی تأدیه نگردد.

ب ــ هرگاه تصمیم بر انحلال اختیاری و یا اجباری شرکت گرفته شود.

ج ــ هرگاه ثابت شود که شرکت برخلاف مصالح عالی کشور عمل کرده است.

در مورد سایر تخلفات که نسبت به مقررات این قرارداد از هر یک از طرفین ناشی شود محکمه حکمیت درجه مسئولیت ها و اثرات مترتبه تر آن را تعیین خواهد نمود.

هرنوع انتقال این امتیاز مشروط بتصو یب دولت است ولی در هر صورت شرکت متعهد است نگذارد اکثر یت سهام آن بدست غیر امر یکائی و یا غیر ایرانی بیفتد.

هیئت مدیره شرکت باید همیشه امر یکائی و یا ایرانی باشد.

**رئیس** ــ موافقین با ماده بیست و پنجم قیام فرمایند. (اکثر قیام نمودند).

**رئیس** ــ تصو یب شد. مادهٔ بیست و ششم:

**مادهٔ بیست و ششم** ــ هر تخلف یا غفلت و قصوری از طرف شرکت راجع به اجرای تعهدات و مقررات و شرایط این قرارداد که ناشی از فرس ماژور باشد بدولت حق نخواهد داد شرکت را تعقیب و آنرا متخلف از این قرارداد محسوب دارد.

اجرای هر یک از مقررات این قرارداد که دراثرفرس ماژ ور بتأخیر افتد موجب این خواهد شد که مدتی مساوی مدت تأخیر بمدتی که برای اجرای تعهد شرکت طبق این قرارداد لازم است اضافه شود به علاوه هرگاه در مدت تأخیر خساراتی وارد شده و برای ترمیم آن نیز مدتی لازم باشد مدت مز بور هم بر مدت های فوق اضافه می گردد.

معهذا بین طرفین مقرر است که مدت مذکور در مادهٔ ۲۵ این قرارداد بهیچوجه تمدید نخواهد شد مگر در صورتی که استخراج و صادرات نفت شرکت برای لااقل شصت روز متوالی بعلت فرس ماژور که در داخله ایران روی داده متوقف شده باشد.

اختلافات حاصله بین دولت و شرکت نسبت بمورد فرس ماژور بطریق حکمیت مذکور در مادهٔ ۲۷ فیصله خواهد یافت.

**رئیس** ــ آقایان موافقین با ماده بیست و شش قیام فرمایند. (اغلب قیام نمودند).

**رئیس** ــ تصویب شد. مادهٔ بیست و هفتم:

**مادهٔ بیست و هفتم** ــ الف ــ هر قبیل از اختلافات حاصله بین طرفین و مخصوصاً اختلافات ناشی از تعبیر مدلول این امتیازنامه و حقوق ومسئولیتهای مقرره در آن و هم چنین هر اختلاف نظر در مواردی که بموجب این امیتازنامه محتاج به توافق نظر طرفین است بطریق حکمیت قطع وفصل خواهد شد.

ب ــ طرفی که تقاضای حکمیت میکند باید تقاضای خود را بطرف دیگر کتباً ابلاغ نماید.

طرفین هر یک یک حَکَم معین نموده و حکمین قبل از شروع به حکمیت یک حَکَم ثالثی انتخاب خواهند کرد هرگاه حکمین نتوانند در ظرف دو ماه نسبت به تعیین حَکَم ثالث توافق نظر حاصل نمایند حَکَم مزبور را به تقاضای یکی از طرفین رئیس دیوان داوری دائمی بین‌المللی تعیین خواهد نمود و چنانچه رئیس دیوان داوری دائمی بین‌المللی از حیث ملیت و تابعیت مطابق جزء «ج» حائز شرایط لازمه برای تعیین حکم ثالث نباشد حکم ثالث بوسیلهٔ نایب رئیس دیوان مزبور معین خواهد شد.

ج ــ حَکَم ثالث باید از ملت ایران و یا امر یکا نباشد و به علاوه ارتباط نزدیک نیز نه با ایران و نه با ممالک متحده امر یکا از حیث تعلق به یکی از مستملکات یا ممالک تحت الحمایه و یا مستعمرات و ممالک تحت قیمومت و ممالکی که بوسیلهٔ یکی از مملکتین مذکور در فوق اداره و یا اشغال شده و یا مثل این که در خدمت یکی از ممالک مزبور بوده و یا میباشد نداشته باشد.

د ــ اگر یکی از طرفین شصت روز بعد از وصول تقاضای حکمیت طرف

مقابل حَکَم خود را معین نکرد و یا تعیین آن را بطرف دیگر ابلاغ ننماید طرف مزبور حق خواهد داشت که از رئیس دیوان داوری دائمی بین‌المللی (یا از نایب رئیس در اموری که مطابق قسمت اخیر جزو «ب» پیش‌بینی گردیده) تقاضا نماید که یک حَکَم منفرد ذی‌صلاحیت مطابق مقررات مذکور در فوق تعیین کند و در این صورت اختلاف فیمابین بوسیلهٔ حکم منفرد مزبور قطع و فصل خواهد گردید.

هـ ــ اصول محاکمات در حکمیت همان اصولی خواهد بود که در موقع حکمیت در دیوان داوری دائمی بین‌المللی معمول و مجری است.

وقت و محل حکمیت را بر حسب مورد حکم ثالث یا حکم منفرد مذکور در جزو «د» معین خواهد کرد.

و ــ رأی حکمیت مستند بر اصول قضائی مذکور در مادهٔ ۳۸ اساسنامه دیوان داوری دائمی بین‌المللی بوده و قابل تجدید نظر نخواهد بود.

ز ــ مخارج حکمیت بنحوی که در رأی حکمیت معین می‌شود تأدیه خواهد گردید.

**رئیس** ــ موافقین با ماده بیست و هفتم قیام فرمایند. (عدهٔ زیادی قیام نمودند)

**رئیس** ــ تصویب شد. مادهٔ بیست و هشتم.

**مادهٔ بیست و هشتم** ــ منتهی در ظرف شصت روز بعد از تاریخ تصویب شرکت باید اقامتگاه خود را در طهران معلوم وشخصی که سمت نمایندگی از طرف شرکت را خواهد داشت معین نماید.

**رئیس** ــ موافقین با مادهٔ بیست و هشتم قیام فرمایند. (اغلب قیام نمودند)

**رئیس** ــ تصویب شد. مادهٔ بیست و نهم.

**مادهٔ بیست و نهم** ــ این قرارداد پس از تصویب مجلس و توشیح آن از طرف اعلیحضرت همایونی قابل اجرا می‌گردد.

این قرارداد در تاریخ سوم ژانویه ۱۹۳۷ منعقد گردید.

**رئیس** ــ موافقین با مادهٔ بیست و نهم قیام فرمایند. (اکثر برخاستند)

**رئیس** ــ تصویب شد. پرتکل و ضمائم قرائت می‌شود.

**پرتکل** ــ خطی که مساحت مذکور در بند «الف» از مادهٔ ۲ قرارداد امضاء

شده در تاریخ سوم ژانویهٔ ۱۹۳۷ را تحدید مینماید و در روی نقشه منضم به قرارداد مزبور رسم گردیده است از نقاط ذیل عبور مینمایند.

بندرشاه ــ کرد محله ــ دامغان ــ ریشم ــ جندق ــ اوردیب ــ حوض میان تک ــ به آباد ــ کاشیت ــ فهروج ــ ایرافشان تا سرحد.

این پرتکل جزء لاینفک قرارداد مذکور در فوق می باشد.

تهران بتاریخ نهم ژانویهٔ ۱۹۳۷

**ضمیمهٔ قرارداد نفت ــ ۹ ژانویه ۱۹۳۷.**

جناب آقای داور وزیر مالیه

با کمال افتخار توضیحات ذیل را راجع بمورد «فرس ماژر» مذکور در مادهٔ ۲٦ قرارداد راجع به امتیاز نفت که در تاریخ سوم ژانویه ۱۹۳۷ امضاء گردیده است می دهد.

شرکت مکلّف است هر واقعه‌ای را که بنظر شرکت «فرس ماژر» باید حساب شود منتهی در مدت دو هفته از تاریخ وقوع بوزارت مالیه در طهران اطلاع دهد و دولت در مدت شصت روز از تاریخ در یافت اخطار یه مذکور شرکت را کتباً از نظر خود راجع به واقعه مستحضر خواهد ساخت.

سکوت دولت در مدت مذکور بدین معنی تلقی خواهد شد که دولت نظر شرکت را راجع به فرس ماژور قبول نموده است.

بالعکس هرگاه شرکت عمداً و سهواً در مدت دو هفته مذکوره در فوق بدولت اخطاری نکرد دولت ملزم نخواهد بود واقعه را فرس ماژر تلقی نماید. موقع را مغتنم شمرده احترامات فائقه را تقدیم میدار یم.

**امضاء شارل کالمر هارت ــ فریدریک گاردنر گلاپ**

۹ ژانویه ۱۹۳۷

آقایان شارل کالمر هارت و فریدریک گاردنر گلاپ

بنام دولت متبوعه خود وصول مراسله مورخ امروز شما را بشرح ذیل اطلاع داده:

«شرکت مکلف است هر واقعه را که بنظر شرکت فرس ماژر باید حساب شود منتهی در مدت دو هفته از تاریخ وقوع بوزارت مالیه در طهران اطلاع دهد و دولت در مدت شصت روز از تاریخ در یافت اخطار یه مذکور شرکت را کتباً از

نظر خود راجع بواقعه مستحضر خواهد ساخت.

سکوت دولت در مدت مذکور بدین معنی تلقی خواهد شد که دولت نظر شرکت را راجع به فرس ماژر قبول نموده است بالعکس هرگاه شرکت عمداً و یا سهواً در مدت دو هفته مذکوره در فوق بدولت اخطاری نکرد دولت ملزم نخواهد بود واقعه را فرس ماژر تلقی نماید».

و بنام دولت متبوعهٔ خود موافقت با مندرجات آنرا اعلام میدارم. با احترامات فائقه ــ وزیر مالیه ــ داور.

*

## خودکشی ویا قتل داور

روز ۱۸ بهمن ۱۳۱۵ لایحهٔ نفت از تصویب نهائی مجلس گذشت و روز ۲۱ بهمن یعنی پس از سه روز خبر خودکشی داور منتشر میشود.

اطلاعات در یک ربع قرن در مورد خودکشی داور چنین می نویسد:

«ساعت ۸ و نیم صبح روز ۲۱ بهمن ۱۳۱۵ طبق خبری که در تمام جراید منتشر شد داور بمرض سکته درگذشت لکن آنمرحوم شب قبل پس از فراغت از کار روزانه و پایان جلسهٔ هیئت وزراء بمنزل آمده و بعنوان اینکه کار دارم در اطاق پائین می ماند و پس از اینکه همه بخواب میروند مقداری لول تریاک که روز پیش از رئیس ادارهٔ تریاک بعنوان نمونهٔ تریاک گرفته بود نرم کرده میخورد و با لباس روی صندلی راحت می افتد، صبح زود خانم آنمرحوم از واقعه مستحضر میشود ولی معالجات مؤثر نگردید و داور درگذشت.

اداره شهربانی طبق نظر شاه فقید نمیخواست بگذارد که خبر خودکشی مرحوم داور منتشر شود تا در افکار و اذهان تعبیر و تفسیر گردد و ایجاد توهم کند ولی این جلوگیری از انتشار خبر بیهوده بود زیرا بقدری موضوع روشن بود که این خبر مثل برق در شهر منتشر شد و همه دانستند که داور بمرگ طبیعی نمرده بلکه خودکشی کرده است.

در بارهٔ این خودکشی خیلی حرفها زده میشد ولی حقیقت هنوز بدست نیامده بعضی میگویند فشار کار وزارت مالیه و مشکلات و سنگینی شرکتهائی که مرحوم داور تشکیل داده بود و پیوسته مورد ایراد شاه فقید قرار میگرفت سبب خودکشی گردید، برخی معتقدند که داور احساس کرده بود بزودی بر حسب

دستور شاه تحت تعقیب قرار خواهد گرفت و بسرنوشت رفقای خود مرحوم تیمور تاش و نصرت الدوله دچار خواهد شد و از این جهت قبل از وقوع مصیبت و کشته شدن خود را از بین برد و حتی عقیدهٔ ضعیفی وجود داشت که موضوع خودکشی را با گذراندن دو لایحهٔ نفت از مجلس مربوط میدانستند زیرا مرحوم داور روی علاقه و اصرار شاه فقید مجری آن بود ولی در همه حال مرگ ناگهانی داور همه را متأثر ساخت و تأثیری در افکار عمومی نمود..»

هدایت در خاطرات و خطرات چاپ اول در صفحهٔ ٤١٧ در زیر عنوان: «تریاک خوردن داور» چنین می نویسد:

«از رجال این دوره داور به بصیرت درقوانین ارو پا منزلتی کسب کرده بود، اخلاقاً هم از سایرین مزیت داشت، در وزارت عدلیه اختیاراتی از مجلس گرفت و اصلاحاتی کرد و یکدوره قانون بدفتر آورد، اواخر هم وزارت مالیه داشت، به تقرب مفتخر بود، از او تظاهر بزندقه ندیدیم و به عفت قائل بود.

بعضی مالیاتها که بضرورت شاید هم به اجبار بمجلس میبرد و میگذراند دلخوری در جماعتی تولید کرده بود، تنظیم محاضر که لازمهٔ تنسیق عدلیه بود علماء را از او رنجانده میداشت.

جای تأسف است که جریان عدالت بهتر نشد، در بهمن ۱۳۱۵ بدون مقدمه شنیده شد که داور تریاک خورده است و در گذشته.

گفتند از ادارهٔ تریاک نمونهٔ انواع خواسته با خود بمنزل برده سر شب اطفال خود را نوازش بسیار کرده به عیالش گفته که کار بسیار دارم شما بخوابید من مشغول کار خواهم شد تا تمام شود، خلوتی بدست آورده تریاک را بسیار نرم کرده و خورده است.

شهرت کرد که شاه در حد تهدید دو روز قبل پرخاش باو کرده بوده است و باز گفتند که شاه فرموده بوده است که من که باو ایرادی نگرفته بودم.

آنچه ظاهر شد جنازهٔ او را بمسجد ناصری آورده بودند و اسباب تجلیل فراهم، ناگاه دستوری میرسد، مشایعت و تجلیل موقوف می شود، مشایعین به سر چشمه رسیده بودند سفراء که برای مشایعت آمده بودند میروند و سایرین متفرق میشوند جنازه را بطور تخفیف حرکت میدهند.

این واقعه و واقعهٔ افسرنی که بمحکومیت خود قطع حاصل کرده در یأس سرهنگ خلعتبری[1] را که حاکم قضیه بوده درب دادگاه نظامی هدف تیر تقاص نموده تیری هم بخودش زد که بی برکت بود بمر یضخانه اش بردند بهبود یافت برائت ذمه حاصل کرد و بجرم جسارت تیر باران شد ولی تیر باران کردن مردم را دسته دسته بسوءظن و بدون تحقیق عمیق تخفیف داد و در شهر چون بمبی اثر نمود.»

نقل از هیجدهمین سالنامه دنیا

محمود بَدِر معاون داور و وزیر دارائی بعد از وی در باره اشتباهات داور نوشته است:

«در چند ماه اول وزارت آن مرحوم کارها بطور عادی جریان داشت پس از آن یا در اثر تلقینات اشخاص خارج و یا بنا بر سلیقه شخص خود مرحوم داور شروع به ایجاد سازمانهائی بسبک شرکتهای سهامی نمودند. بوسیله این شرکتها یک قسمت از فعالیت های اقتصادی کشور را که معمولا توسط افراد با سرمایه های خصوصی انجام میگردید بدست گرفته و دامنه این عمل بتدریج توسعه داده میشد تا جائیکه در سال های اخیر بیشتر اوقات شخص خود آن مرحوم و همکاران مؤثر آن متوجه و مصروف این فعالیتها که در هیچ تاریخ عهده دار آنها نبود میگردید. این رویه دخالت دولت در امور اقتصادی کشور که بنام Etatism مشهور و در سالهای قبل از جنگ دوم در غالب کشورهای جهان که حکومتهای دیکتاتوری در آنها برقرار بود حکمفرما ومعمول گردیده بود به اشکال مختلف جلوه گر میگردید. در ایران آن زمان نیز طرفدارانی داشت و مرحوم داور آن را در زمان تصدی خود در وزارت دارائی بتدریج عملی نمودند. متجاوز از بیست شرکت برای فعالیت های مختلف تشکیل گردید برای هیچیک از این شرکتها سرمایه که متناسب با کار وفعالیت های آنها لازم بود تهیه نشده بود با همین فقدان سرمایه کافی و مخصوصاً عدم آشنائی و اطلاع متصدیان بکارهائی که عهده دار آن شده بودند تمام عوامل عدم موفقیت در کار از بدو امر فراهم شده بود در مطالعاتیکه دانشمندان نسبت بدخالت دولت در امور اقتصادی وتجاری نموده اند نکته که بیشتر جلب توجه نموده

۱ ــ سرهنگ خلعتبری دادستان دادرسی ارتش بوده که ترور می شود.

و عدم موفقیت در عمل متضرر یا بهره‌مند میگردد برای انجام امور محوله دلسوز نبوده و همین دلسوزی شخص متصدی است که عامل قطعی و مؤثر در پیشرفت یا عدم پیشرفت کار میباشد بهمین جهات این دخالت دولت در امور اقتصادی بین مقامات دولتی و ملی طرفدار ز یادی نداشت ولی از نظر محبوبیت شخص مرحوم داور از هیچ ناحیه مخالفتی ابراز نمیشد و بالعکس غالباً امیدوار بودند شاید این رو یه وسیله بهبود در وضعیت فراهم کند متأسفانه آمال و آرز و هیچوقت در مقابل فقدان وسائل کافی ونقص پیش بینی های علمی و عملی اثر ز یادی نداشته ونتیجه طبیعی را تغییر نمیدهد. روی همین اصل از تجر بیات اقتصادی مرحوم داور هم نتیجه مطلوب حاصل نگردید و بدبختانه گذشته از صرف مال و اوقات گرانبها که جبران ناپذیر نبود از بین رفتن وجودی مثل مرحوم داور که ممکن بود در آیندهٔ طولانی منشأ خدمات برجسته برای کشور گردد خسارت جبران ناپذیری بود که به کشور ایران وارد گردید در خلال احوال وقفه بازرگانی با شوروی و پس از استقرار حکومت هیتلری با آلمان اشکال بزرگی را در امور مالی و اقتصادی کشور فراهم نموده بود و مطابق شکایت بازرگانان صادر کننده طبق اصول جدید طبقه‌بندی واردات و صادرات که در آلمان برقرار شده بود قسمت اعظم نقدینه بازرگانان در آلمان در بانکها متوقف و خر ید هرگونه تدارکات صنعتی مهم از این وجوه توقیف شده در بانکها برحسب مقررات ممنوع و این وجوه فقط با اجازه دولت آلمان برای اجناس غیرضروری قابل مصرف بود.

برای رفع این مشکلات هیئتی مرکب از آقای مسعود انصاری و آقای صادق وثیقی و بنده مأمور یت یافتیم با دولت آلمان داخل مذاکره شده قراردادی که رفع مشکلات را بنماید منعقد نمائیم. مأمور یت این هیئت بعلت دشوار یهای گوناگون چند ماهی بطول انجامید و پیمان مرضی الطرفین بامضاء رسید...»

محمود بَدِر در اینجا عین مطلبی را که جراید در مورد مرگ داور نقل کرده‌اند ــ و ما عین آنرا از «اطلاعات در یک ر بع قرن» در بالا نقل کردیم ــ آورده است و سپس می نو یسد:

«در این خبر یک دو اشتباه دیده میشود که محض استحضار خوانندگان تصحیح می شود.

اول اینکه شبی که خودکشی روی داد مرحوم داور در کمیسیون منعقده



**داور، زمانی که وکیل مجلس بود**

در وزارت خارجه حضور داشتند و از همانجا بمنزل مراجعت نمودند. دوم مرحوم داور قبل از خودکشی مدتی بود تریاک تدارک مینمود و مقداری هم مرفین ساخت ایران که توسط مأمور ین کشف قاچاق ضبط گردیده بود در اختیار داشت یک روز که جعبه میز تحریر وزارتی باز بود خود بنده مشاهده کردم که در حدود پنج سیر تریاک در جعبه جمع شده است موقعی که اطباء مشغول شستشوی درون معده آن مرحوم شدند مقداری تریاک و مرفین خارج گردید.

این بود اصل واقعه که در تمام مراحل آن بنده شاهد و ناظر بود...

... در اولین جلسه هیأت وزیران که پس از واقعه خودکشی داور با

حضور اعلیحضرت فقید تشکیل گردید در همان ابتدای جلسه اعلیحضرت فقید شرح مبسوطی از مذمت این عمل بیان فرمودند و اضافه نمودند که من در باره اینگونه اشخاص شفقتی ندارم و بعداً نامه‌ای را که مرحوم داور برای اعلیحضرت فقید عرض نموده بود و توسط مرحوم شکوه تقدیم شده بود به بنده دادند و فرمودند: شما بخط داور آشنا هستید آن را قرائت کنید. بمحض رؤیت خط آن مرحوم طوری تحت تأثیر احساسات قرار گرفتم که نه چشمم قادر بخواندن و نه زبانم قادر به تکلم گردید.

پس از قدری تأمّل اعلیحضرت فقید به وضعیت روحی من پی برده فرمودند: بدهید به شخصی که کنار شما است بخواند. شخص کنار بنده آقای علی اصغر حکمت بود. ایشان تمام نامه را قرائت کردند و همه وزراء از مفاد آن استحضار حاصل نمودند. اظهارات شدید اعلیحضرت فقید تظاهری بود از لحاظ تنبیه دیگران و جلوگیری از اشاعه اینعمل والا با تمام عبارات سخت که سیاست مملکت‌داری اظهار آنرا ایجاب میکرد احساسات باطنی اعلیحضرت فقید توأم با عطوفت بسیار و از محنت دیگران فوق‌العاده متأثر میشدند.

روی همین احساسات باطنی بود که بر خلاف گفته مصلحت آمیز خودشان که: «من حتی ببازماندگان این چنین اشخاص هم رحم ندارم» پس از یکی دو بار تذکر از طرف بنده اجازه فرمودند در باره دو نفر اولاد مرحوم داور خرج تحصیل به مجلس پیشنهاد گردد.»

محمود جم که نخست‌وزیر بود در بارهٔ علل خودکشی داور در شانزدهمین سالنامهٔ دنیا چنین نوشته است:

خوب در مد نظر دارم. ساعت ده و نیم صبح روز بیستم بهمن‌ماه ۱۳۱۵ بود که به کاخ سلطنتی احضار شدم. احضار من بدون مقدمه بود. وقتی وارد سرسرای کاخ شدم دیدم سرتیپ امیر خسروی در گوشه سرسرا ایستاده و اعلیحضرت مشغول قدم زدن میباشند و در نزد خود موضوعی را زمزمه میکنند.

پس از اینکه بحضور رسیدم درد دل اعلیحضرت باز شد و روی خود را به امیر خسروی نموده و ایراد سختی از نامبرده نمودند و فرمودند از صبح تا حال هر چه میخواهم از این مرد در باره معاهدهٔ‌پنبه با دولت شوروی توضیح بخواهم بمن

میگوید «سورماناژ» میباشد. سورماناژ چیست. مگر تو اهل ایران نیستی وفارسی نمیدانی!. در این وقت اعلیحضرت سکوت نمودند و بفکر فرو رفتند.

من میدانستم سورماناژ یک کلمه فرانسه است و معنی کارهای افراط را میدهد. سرتیپ امیر خسروی که آن موقع مدیر کل بانک ملی بود برای اینکه عصبانیت اعلیحضرت را بیشتر نکند در توضیحاتی که در باره معامله پنبه میداد یکبار گفته بود در این معامله کمی «سورماناژ» شده است و اعلیحضرت چنان عصبانی شدند که مرتباً به امیرخسروی ایراد میگرفتند و امیر خسروی هم از ترس در حالیکه میلرزید در گوشه سرسرا مات و مبهوت ایستاده بود.

عرض کردم اگر اجازه بفرمائید وزیر دارائی احضار شود چون داور اطلاعات وسیعی روی معاملات اقتصادی دارد و اگر وزیر دارائی بحضور برسد توضیحاتی کافی و وافی بعرض خواهد رسانید.

دستور دادند تا وزیر دارائی احضار شود، درست ده دقیقه بعد داور خود را به کاخ سلطنتی رسانید. همینکه داور وارد عمارت کاخ شد باز اعلیحضرت کلمه سورماناژ را تکرار کردند و این بار هم عصبانیت خود را پوشیده نداشتند. داور مختصراً توضیحاتی داد ولی اعلیحضرت قانع نشدند و میخواستند با ادلّه و برهان ثابت کنند که معامله با شوروی نفع ایران را در برداشت یا خیر؟

داور میخواست به توضیحات خود ادامه دهد که اعلیحضرت نگاهی به ساعت انداختند و متوجه شدند ساعت یازده و نیم میباشد و نیم ساعت به ظهر مانده است، لحظه‌ای مکث نموده و در حالیکه به قیافهٔ امیر خسروی مینگریستند فریاد برآوردند: برو ید گم شو ید من اقتصاد ایران را نخواهم گذاشت باین صورت ادامه بدهید...

شاه این را گفتند و وارد اطاق ناهارخوری شدند.

اعلیحضرت همانطور یکه شام را ساعت ۷ و نیم بعد از ظهر صرف میکردند ناهار ایشان نیز درست سر ساعت یازده و نیم شروع میشد و سر میز ناهار گاهی یکی دو نفر از والاحضرتهای شاهپور حضور پیدا میکردند.

باتفاق داور از پله‌ها پائین آمدیم و من در اینوقت متوجه شدم داور زیاد گرفته و ناراحت است. باو گفتم این عصبانیت و ناراحتی اعلیحضرت روی طرز صبحت سرتیپ امیر خسروی بود و ابداً منظور و هدف ایشان شما نبوده‌اید و

بدینجهت با توجه باینکه اعلیحضرت کراراً شما را مورد لطف و محبت خود قرار داده‌اند نباید ناراحتی بخود راه بدهید.

داور گفت: من هیچوقت اعلیحضرت را این چنین عصبانی ندیده بودم نمیدانم آیا اعلیحضرت میدانند که دفیکولته (اشکالات) ز یاد است یا خیر؟

گفتم: عصبانیت اعلیحضرت روی حضور سرتیپ امیر خسروی بود چون سرتیپ امیرخسروی در قشون ز یر دست اعلیحضرت بود و اعلیحضرت میخواستند برسم قدیم سرتیپ امیر خسروی را مورد ایراد قرار بدهند.

دست داور را گرفته و در ساختمان کوچک در بار که دری هم از خیابان کاخ رو بروی کاخ فعلی والاحضرت شاهپور غلامرضا باز میشد برده و مدتی او را نصیحت کردم و از شرفیابیهای اختصاصی خود که اغلب صحبت او بمیان میآمد و اعلیحضرت از لیاقت و اطلاعات داور شمه‌ای بیان میداشتند تذکر دادم تا اینکه داور بخود آمد و از ناراحتی او کاسته شد.

قرار ملاقات من با داور برای عصر همین روز بود چون دولت شوروی تذکاریهٔ شدیدی برای دولت ایران فرستاده بود و مقرر بود من و داور و دکتر متین دفتری وز یر دادگستری ومدبرالدوله سمیعی وز یر امورخارجه دور هم جمع شده باین تذکاریه رسیدگی کنیم و جواب آن را صادر و ارسال نمائیم.

عمارت وزارت امور خارجه در آن زمان در محل فعلی جمعیت مرکزی شیر و خورشید سرخ ایران واقع بود. سرساعت معین وارد عمارت وزارت امور خارجه شدم دیدم داور قبل از همه حضور پیدا کرده بود. پس از اینکه سایر آقایان حضور پیدا کردند مذاکره در اطراف تذکاریه آغاز شد.

این تذکاریه مربوط به نفت قم و نواحی مرکزی ایران بود. در آن ایام یک کمپانی فرانسوی تقاضائی بایران داده بود که امتیاز نفت مرکزی ایران بآنها داده شود. ما تا آنزمان نمیدانستیم در نواحی مرکزی ایران بخصوص قم منابع نفت وجود دارد.

ما مشغول رسیدگی به تقاضای این کمپانی بودیم و البته رسیدگی خیلی محرمانه بود و سعی ما این بود قبل از اتخاذ تصمیم کلی کسی از مضمون پیشنهاد فرانسویها اطلاع پیدا نکند ولی شوروی ها اطلاع پیدا نمودند وتذکاریه شدیدی برای ما فرستادند و اعلام داشتند طبق عهدنامهٔ منعقده بین دولتین نفت نواحی

مرکزی ایران در حوزهٔ امتیازی شوروی است و دولت ایران حق واگذاری به فرانسویها ندارد.

پس از بحث مفصل و همه جانبه و مذاکرات منطقی داور قرار شد جواب شوروی ها را باین مضمون بدهیم.

اولاً دولت ایران به کسی امتیاز نفت نداده و تا مجلس شورایملی قراردادها و امتیازها را تصویب نکند کسی نمیتواند مشغول اکتشاف و استخراج و بهره‌برداری بشود. ثانیاً بر طبق هیچیک از عهود منعقده بین دولتین نواحی مرکزی ایران جزو حوزهٔ امتیازی شوروی نیست و اگر منظور نفت خوریان سمنان است دولت ایران در بارهٔ این امتیاز هم معترض میباشد.

مدت زیادی بحث ما ادامه داشت و قرار شد پیش نویس جواب دولت ایران به تذکاریهٔ شوروی تهیه شود و در جلسهٔ بعد که با حضور اعضاء حاضر تشکیل میشود به تصویب برسد.

باتفاق عمارت وزارت امور خارجه را ترک گفتیم و من از فرصت استفاده کرده باتفاق داور از پله ها پائین آمده و مدتها در کنار پله های ورودی به مذاکره با داور پرداختم و باز او را نصیحت نموده والطاف اعلیحضرت را خاطرنشان کردم.

قبل از اینکه بقیهٔ ماجرا را شرح دهم باید بگویم دوماه قبل از این داور به بیماری حصبه مبتلی شده بود.

بیماری او خیلی شدید بود و مدتی هم بستری بود. داور پس از اینکه سلامت خود را باز یافت در جلسات هیئت دولت حضور پیدا کرد. در اولین جلسهٔ هیئت دولت پس از رفع بیماری وقتی وزراء به او تبریک گفتند از اینکه سلامت خود را باز یافته است داور قیافهٔ مغمومی گرفت و گفت ای کاش سلامت پیدا نمیکردم... داور سپس بفکر فرو رفت و با اعلام رسمیت جلسه دیگر بحثی پیرامون این گفته داور بمیان نیامد.

بهرحال فردای آنشب برسم معمول به عمارت بادگیر رفتم و در دفتر کار خود مشغول رسیدگی بکارهای جاری شدم، هنوز پنج دقیقه نگذشته بود که تلفن بصدا درآمد و از آن طرف سیم دکتر آقایان وکیل دادگستری مرا مخاطب قرار داده گفت:

وزیر دارائی در حال احتضار است! این را بگفت و سیم تلفن قطع شد.

بدون تأمل با اتومبیل راه خانهٔ داور را پیش گرفتم، خانهٔ داور نزدیک منزل امیراکرم بود. بمجردی که وارد منزل شدم دیدم اللهیار صالح و بدر معاونین وزارت دارائی در حالیکه دستمال در دست دارند های های گر یه میکنند. بطرف اطاق داور رفتم و با جسد بی جان وز یر دارائی کابینهٔ خود رو بروشدم...»

مجلهٔ تهران مصور در شماره ۳۹۱ مورخ جمعهٔ ۱۳۲۹ مقاله‌ای در بارهٔ مرگ داور بقلم فرخ کیوانی نوشته که در ز یر نقل میگردد:

**داور که بود... چه کرد**

داور، دیپلمه دارالفنون بود، برای تحصیل بسوئیس رفت، در بازگشت وکیل عدلیه شد، برای روزنامه‌ها مقاله نوشت، شهرت پیدا کرد، وکیل مجلس از ورامین شد، روزنامه «مرد آزاد» را تأسیس کرد، بوزارت عدلیه رسید، سازمان وزارت عدلیه جدید را درست کرد، پس از تقی زاده، وز یر مالیه شد، وزارت دارائی جدید را درست کرد، در شمال ایران بامر یکائیها امتیاز نفت داد، روزی شانزده ساعت کار کرد و بالاخره خود را کشت. بعقیده دوست و دشمن، یکی از بزرگتر ین وزرای ایران بود.

رضا شاه هرگز وز یر فعال و کاردانش را فراموش نکرد بعد از داور، هر کس وز یر دارائی شد، مثل او نتوانست کار کند. رضا شاه بارها بوزرای دارائی بعدی میگفت: «آهای خیال نکنید روی صندلی داور نشسته اید، حالا داور هم شده اید».

روز دوشنبه ۱۸ بهمن بود. ساعت سه بعدازظهر بود. داور همیشه ظهرها دیر بخانه میآمد ولی خانمش اغلب ناهار نمیخورد تا شوهرش بیاید. آنروز هم ناهار نخورده بود. داور وقتی وارد خانه شد، یکسر باطاق دم دستی رفت. ناهار حاضر بود. قبل از آنکه سرمیز ناهار برود، پرو یز جلوی پدرش دو ید: «پاپاجون امروز زود آمدی». داور دو تا پسر داشت. پرو یز چهار ساله بود. همایون فقط یازده‌ماه‌داشت. داوراین دو تا پسر را خیلی دوست داشت، بحدی دوست داشت که وقتی خانمش میخواست داور زودتر بخانه بیاید، پرو یز را پای تلفن میبرد. پرو یز پای تلفن میگفت: «پاپاجون، امروز خانه زود بیا..»، داور با همه گرفتار یهائی که داشت، همه کارهایش را میگذاشت، زود بخانه میرفت تا پرو یز

را بغل بگیرد، ماچ کند. داور، آنروز ساعت سه بعد از ظهر که خانه آمد، پرو یز را بغل گرفت. صورتش را بوسید. همایون بغل پادرش بود. داور گفت: «شمسی، همایون را هم بده بغل من» شمس انور، همایون را هم بغل شوهرش گذاشت. داور چند دقیقه با این دو تا بچه بازی کرد تا اینکه گفتند: «ناهار حاضر است» داور با عجله ناهار خورد، کار داشت. میخواست زود باداره برود.

## صدای همایون

ساعت یازده شب بود که داور بخانه برگشت. خانمش هنوز بیدار بود. بچه ها خواب بودند. مهمان داشتند. یکی از اقوام خانمش آن شب مهمانشان بود. سر میز غذا، داور گفت: «من سیرم». شبها اغلب شام نمیخورد رژیم داشت. آنشب هم شام نخورد. فقط دو تا سیب خورد. گفت: «شام میل ندارم». بعد از شام، داور یکساعت نشست صحبت از یک عروسی بمیان آمد. مهمان آنها، صحبت از این عروسی میکرد. داور گوش میداد. چند دفعه، وسط حرف، خندید. در اینوقت، صدای همایون را شنید همایون از خواب بلند شده بود. داور گفت: «شمسی، بگو همایون را بیاورند». دایه همایون او را از اطاق خواب آورد. بغل پدرش داد. داور چند دفعه او را ماچ کرد. گفت: «جونم، چرا گریه میکنی؟». بعد، بچشمهای پسرش نگاه کرد. گفت: «طفلک...» خانمش همایون را از او گرفت. داور گفت: «دلم میخواهد الان پرو یز هم بیدار بود. شمسی، بگو او را بیاورند». خانمش گفت: «بچه خواب است اینوقت شب نحس میشود». داور گفت: «نه، من دلم میخواهد پرو یز هم بیدار بود». دایه پرو یز را از خواب بیدار کرد، گفت: «پدر جان میخواهند ترا ببینند» پرو یز بلند شد. پهلوی پدرش رفت. داور چند دفعه او را ماچ کرد. گفت: «بچه را ببر ید بخوابد». بعد خودش هم از اتاق بیرون رفت. صبحها، داور زود از خواب بلند میشد. صبح زود به وزارتخانه اش میرفت. این بود که شبها صورتش را میتراشید. هر شب هم، قبل از خواب در خانه حمام میرفت. آنشب هم، حمام گرفت، صورتش را تراشید. وقتی از حمام درآمد، به دایه بچه ها گفت: «برو اتاق خواب، خانم تنهاست». بعد، از پله ها پائین رفت، باتاق کارش رفت.

## روی کاناپه

اتاق کار داور، در طبقه پائین عمارت بود. شبها، معمولا بعد از شام،

باطاق کارش می رفت. تا نصف شب، دو سه بعد از نصف شب کار میکرد. آن شب هم، چراغ اتاق کار او، تا یکی دو ساعت بعد از نصف شب روشن بود. نزدیک ساعت پنج و نیم شش صبح بود که خانمش دید داور هنوز نیامده بخوابد. هوا تار یک بود که خانمش از رختخواب بلند شد پائین رفت ببیند داور کجاست داد زد. «اکبر...». باتاق کار داور رفت. آنجا نبود. بطرف اتاق پذیرائی رفت. در، بسته بود. در از تو، بسته بود، این اتاق، چند در، داشت. از در دیگری وارد اتاق شد. دیدداوررروی کاناپه گوشه اتاق دراز کشیده. جلورفت. دید داور لباس ژاکت بتنش است. او را تکان داد. گفت «صبح شده... ساعت شش شده..» داور هیچ تکان نخورد.

خانمش داد زد: «محمدخان، بیا ببین آقا چرا اینجا خوابیده» محمدخان، آمد. داور را تکان داد: «آقا، ساعت شش شده، بلند شو ید». محمدخان جلوتر رفت. بقیافه داور نگاه کرد. گفت: «خانم، حال آقا بهم خورده..» یک نگاه دیگر بقیافه داور کرد. گفت: «خانم، آقا تکان نمیخوره... خانم، حال آقا بهم خورده». خانم داور از اتاق بیرون دو ید. داد میزد: «حال آقا بهم خورده» نوکرها را بیدار میکرد در باغ را باز کرد. هنوز هوا تار یک بود. خیابان خلوت بود. بطرف خانه دکتر سمیعی دو ید. بدر مشت میزد: «باز کنید» دکتر سمیعی وقتی قیافه وحشت زده خانم داور را دید، گفت: «خانم، چه خبر شده... حال آقای داور..؟ شما برو ید من آمدم». دکتر سمیعی با روب‌دوشامبر، از خانه‌اش بطرف خانه داور دو ید وقتی بالای سرداوررسید، گفت: «خانم نگران نباشید چیزی نیست» نبض او را گرفت. گفت: «خانم چیزی نیست نگران نباشید الان ماساژ میدهیم حالشان خوب میشود». محمد خان گفت: «مثل اینکه آقا سکته کرده‌اند». دکتر گفت: «چیزی نیست» ولی خودش میدانست که حال داور، خوب نیست.

**پرویز... پرویز**

خبر، زود بهمه جا رسید. هر چه داور دوست صمیمی داشت، آمدند. دکترهای درجه اول تهران همه جمع شدند. داور را از روی کاناپه بلند کردند، روی میز بیضی وسط اطاق گذاشتند. دکتر جهانشاه صالح انگشت توی دهان داور کرد. وقتی انگشتش را بیرون آورد، قهوه‌ای رنگ بود. گفت: «تر یاک

خورده». روز قبل داور دستور داده بود رخشانی دو لوله تر یاک برایش بفرستد. این دو لوله را از اداره انحصار تر یاک، بعنوان نمونه گرفته بود. معلوم نبود چقدر آنرا خورده. دکترها فقط میدانستند ز یاد خورده. برای نجات داور، خیلی کوشش کردند. باو مرتب آمپول میزدند. ساعت هفت، هفت و نیم بود که امیدوار شدند. خانمش را خبر کردند که داور حالش بجا آمده خانمش را بالای سر او آوردند ولی داور هنوز تکان نمیخورد. پرو یز گر یه میکرد. میگفت: «من پاپاجونم را میخوام. من را کجا میبر ید؟» پرو یز وهمایون را بخانه دکتر میر میبردند در خانه نباشند گر یه کنند. صدای گر یه و فر یاد پرو یز توی راهرو، پیچیده بود. دکتر لقمان الملک، این صدا را شنید. میدانست چقدر داور پرو یز را دوست دارد دکترهای دیگر را عقب زد جلو میز رفت. بالای سر او رسید. بلند بلند گفت: «پرو یز... را کجا میبرند؟»

صبورت داور، یک دفعه بطرف صدا برگشت. ز یرلب گفت: «پرو یز جو...ن» بعد ساکت شد. دیگر قدرت حرف زدن نداشت وقتی دو باره خواست حرف بزند، باز گفت: «پرو یز..» آنوقت، آه کشید. بعد فر یاد زد: «من دیگر نمیخواهم زنده باشم» این، آخر ین حرف داور بود. دکترها، خیال میکردند او را نجات داده‌اند ولی داور نمیخواست دیگر زنده باشد. همینطور که بطرف در، نگاه می کرد، گردنش کج شد.

## دو کاغذ

دکترها هنوز ناامید نشده بودند. خیال میکردند داور را میتوانند زنده کنند. دکتر لقمان الملک گفت: «چند تا بخاری زود روشن کنید اتاق گرم بشود» وقتی خانمش باتاق کار داور دو ید، بخاری بیاورد، دید دو تا پاکت روی میز است. روی یکی. نوشته شده بود «همسر مهر بانم». روی پاکت دومی نوشته بود: «اعلیحضرت همایون شاهنشاهی». هر دو پاکت را خانم داور باتاق سالن آورد. یک پاکت را در سینه اش گذاشت. گفت: «این پاکت مال شاه است». آن پاکت را از دستش گرفتند. پاکت خودش را باز کرد. گوشه اتاق رفت. کاغذی توی آن بود، خطاب به «همسر مهر بانم» وقتی خانم داور کاغذ را میخواند، اشک از چشمهایش میر یخت. پدرش گفت: «در کاغذ چه نوشته؟». کاغذ را از او گرفت داور نوشته بود: «همسر عز یزم افسوس که در زندگانی با من خوش و

راحت نبودی. پرویز و همایون را ببوس مرا ببخش... اکبر». پاکت شاه را همانوقت بدربار بردند در آن کاغذ چه نوشته بود هیچکس درست نفهمید ولی وقتی شکوه الملک از دربار آمد، گفت: «مرحوم داور خانم و دو تا بچه هایش را باعلیحضرت سپرده» جیب های داور را گشتند، بلکه در آنجا هم کاغذهائی باشد. در جیب پالتو یش فقط پانزده تومان اسکناس پیدا کردند. این، تنها دارائی نقدی وزیر مالیه رضاشاه بود.

حسین دادگر (عدل الملک) در زیر عنوان سرلشکر آیرم و داور در بیستمین سالنامهٔ دنیا مطلبی نوشته که ممکن است در حل معمای خودکشی و یا مرگ داور کمک کند. زیرا امکان دارد که علاوه بر مسئلهٔ نفت و قضایای دیگر از قبیل شرکتهائی که تشکیل داده بود مسائل دیگری هم در کار بوده است که بخودکشی و یا قتل او منتهی شده است اینک آن مقاله در زیر نقل میگردد:

تاریخ مسلم را در نظر ندارم ولی این مطلبی را که برای سالنامهٔ مفید وآبرومند دنیا مینویسم هنگامی روی داده که من رئیس مجلس شورایملی میباشم و مرحوم علی اکبر داور سمت وزارت عدلیه را دارا میباشد. بین من و داور دوستی محکم و مستمری وجود داشت که هیچوقت ازآن کاسته نشد و حوار یون داور هم مردمان دانا و توانا بودند چون داور برای انتخاب دوست سلیقه وذوقی تابناک داشت و آنچه از آن جرگهٔ آبرومند باقیمانده همیشه ممتاز و برجسته اند.

آنشب میهمان بودم وخیلی دیروقت بمنزل آمدم. لاجرم در نظر داشتم صبح را بیشتر استراحت کنم. قبل از طلوع آفتاب گماشتهٔ من با اصرار، اهل خانه را مجبور کرده بود که من را بیدار کنند. از این ابرام و اصرار گله کردم و پرسیدم چه امری سبب شده که این شخص مرا ناراحت کرده است؟.

گفت مردی جوان ودر عین حال بسیار نگران میخواهد شما را حضوراً ببیند و میگوید مطلب خیلی مهم است. از شنیدن نام آن شخص در یافتم که مطلب باید همانطور که پیغام داده مهم و فوری باشد. او را در اطاق خواب پذیرفتم.

گفت: قبل از آنکه داخل در مذاکره شوم لازم است شما این شب نامه را بدقت بخوانید. شب نامه انتقاد از حکومت و اوضاع روز بود که من از تکرار مندرجات آن معذورم. بعدازاین انتقاد حاد و زننده پیشنهاد کرده بود که صلاح

است رئیس دولتی فاضل و پرکار و دموکرات انتخاب شود و افزوده بود که مرد مطلوب کمیاب بلکه نایاب است و فقط علی اکبر داور میباشد که واجد شرایط و محسنات لازم است.

البته مطالب مندرج در شب‌نامه باین اختصار نبود ولی من مضمون آنرا بطور خلاصه برای خوانندگان محترم حکایت کرده‌ام.

و در تکمیل آن گفت این ورقه را با چند نسخهٔ دیگر از دفتر مخصوص به شهربانی کل فرستاده‌اند و تأکید زیاد شده است که باید نویسنده و مباشرین این کار بسرعت معلوم شوند و یک آن از این بررسی وتحقیق غفلت نشود.

اهمیت قضیه را درک کردم و فهمیدم که آورنده این اطلاع فداکاری کرده و اگر گفته شود که آورندهٔ این اطلاع که بوده حسابش با کرام‌الکاتبین است.

گفتم: خاطرت آسوده باشد هرگز این مطلب که شناسائی آورنده باشد فاش نمیشود ولی لازم است خواهش کنم که یک نسخه از این شب‌نامه را به من بدهید؟

گفت. مانعی ندارد زیرا این شب‌نامه با نسخ زیاد طبع وانتشار داده شده فقط چیزی که برای من خطرناک است دخالت در افشای این سر است و ازمن خواست که او را از در دیگری بخارج راهنمائی کنم و با شتاب و نگاه کردن براست و به چپ بسرعت ناپدید شد.

وقتیکه از رفتن او مطمئن شدم بخانهٔ داور تلفن کردم. با ادامهٔ زنگ طولانی و متوالی خانم داور با صدای ناراضی و معترض جواب داد و هویت مرا پرسید. گفتم لازم است با آقای داور فوراً صحبت کنم.

گفت: ایشان هم با شما شب را تا دیر وقت در میهمانی گذرانده وحالا خواب است. خواستم که ایشان را بی تأخیر بیدار کنند و با تلفن صحبت نمایند. خانم ایشان میدانست که اگر جای درنگ و تأخیر بود من اینطور بی پروا و بدون رعایت تشریفات پایداری نمیکردم. بعداز چند دقیقه صدای گرفته و خواب‌آلود داور به من جواب داد واین مرد باهوش وخبره فهمیده بود که کار مهم است. بیدار شدن من و بیدار کردن او در این صبح زود دلیلی مشهود دارد گفتم مطلب را نمیتوانم با تلفن بگویم. بسرعت و قبل از آنکه آمد و شدهای روزانه شروع شود بنزد من بیائید. بخیال رخت پوشیدن وآرایش و صرف صبحانه نباشید. عبائی

بدوش بگیرید و با پیژامه حرکت کنید. هنوز تصادف و برخورد با دیگران روی نمیدهد و من بیش از چند دقیقه با شما کار ندارم.

یکربع ساعت بعد با لباس ساده و عبای آماده در خانهٔ ما بود. بالفطره داور عجول و شتاب زده بود. با این مقدمات معلوم است بر شتاب زدگی او افزوده شده بود.

مطلب را معطل نکردم و قبل از هر توضیحی شب‌نامه را بایشان دادم که اول با متانت و بتدریج بانگرانی و وحشت خواندن آنرا ادامه داد. مثل اینکه مطلب راخوب نفهمیده است دوباره خواندن را تکرار و هرلحظه عینک لرزان و لغزنده خود را استوار میساخت. رنگش پریده و حالش منقلب بود.

بعداز خواندن گفت: درست تیر را بهدف زده‌اند وکار مرا ساخته‌اند!.

گفتم: کار آگاهان و دایره تحقیقات شهربانی برسیدگی مشغولند.

و سپس تذکر دادم بعداز آنکه قدری آسایش فکر و متانت خود را بدست آوردی بچاره‌جوئی بپرداز و اگر از من کاری ساخته است راهنمائی کن از هیچ خدمتی دریغ ندارم.

گفت: قبل از هرچیز بمن بگوئید حامل این ورقه و دهنده این اطلاعات کی بود؟

گفتم: شما مردی با وجدان میباشید چطور من میتوانم مردی را که بقصد خدمت و حسن‌نیت این فداکاری را کرده معرفی نمایم و او را بخطر عظیم و غیر قابل دفاع سوق بدارم؟ هرگز این انتظار را از من نباید داشت.

میدانست که کتمان نام او برای من یک وظیفه وجدانی است وهرگز افشا نخواهم کرد.

بدون یک دقیقه توقف بیشتر و قبل از آنکه چای آماده را صرف کند (همه میدانند که او چه رغبت افراطی به چای داشت بالخصوص آن روز که هنوز صبحانه نخورده و چای تکراری معمولی رانیاشامیده بود) بلافاصله از در بیرون رفت واگر اغراق نباشد بجای راه رفتن میدوید. این مبادله اطلاعات دراینجا خاتمه یافت و من نمیدانستم چطور از این حمله ناگهانی و مجهول دفاع خواهد کرد.

یک ساعت بظهر مانده همان روز سرلشکر آیرم که در آن تاریخ رئیس مقتدر شهربانی کل کشور بود بمن تلفن کرد که من باید شما را بلافاصله ملاقات

کنم خواهش میکنم منزل خودتان بمانید واگر ارباب رجوعی دارید راه بینداز ید که بتوان بدون مزاحم صحبت کنیم.

بعداز نیمساعت بمنزل من آمد. قیافه اش رسمی و جدی بود بعد از خوش آمد و تشریفات کوچکی که انجام یافت پرسید آیاحدس میزنید برای چه باین سرعت نزد شما آمده ام؟

گفتم: من هیچوقت داعیه غیب گوئی و اطلاع از مغیبات نداشته ام!!

من هم خیال نمیکردم صحبت از شب نامه باشد زیرا جز داور کسی نمیدانست که من با این کار آشنائی و ارتباطی داشته باشم و بدیهی است داور این سر بین الاثنین را فاش نکرده و راه دیگری بنظر نیامد.

گفت: من آمده ام از شما به سمت رئیس شهربانی کل تقاضا کنم که به من بفرمائید چه کسی این شب نامه را بشما داده و اسرار داخلی شهربانی را از اینکه اینکار بسختی دنبال شده و دفتر مخصوص دستور بررسی و تحقیق دقیق این کار را امر داده است باطلاع شما رسانیده است؟

تجاهل کردم وگفتم از این مطالبی که میگوئید اطلاع ندارم و بنابراین چیزی که باید بشما گفت نمیدانم.

او معطل نشد و پرده رابالا زد وگفت. مگر شما نبوده اید که صبح اول آفتاب داور را از خواب بیدار کرده و او را احضار نمودید و در اطاق خواب خودتان او را پذیرفتید و این شب نامه را بایشان داده و داور را بخطر این کار متوجه کرده اید. بایشان برای صرف چای و صبحانه خوش باش زدید و ایشان در نتیجه شتابی که داشته اند از خوردن چای مطلوب خود صرفنظر کرده بودند؟

نشانیها درست و بی کم وکاست بود ولی من نمیفهمیدم که چطور از این جزئیات اطلاع دارد زیرا چیزی که بخاطرم خطور نمیکرد اقرار واظهار داور بود. بنابراین سکوت کردم و جواب ندادم یعنی جوابی نداشتم که بدهم.

برای تکمیل مطلب و مسلم داشتن موضوع گفت: داور نیم ساعت بعداز ملاقات شما نزد من آمده واین مطالب را بوضوح و بدون ابهام در میان گذاشت. مطلب جز این نمیتوانست باشد. مطلب صحیح و عین واقع بود. ناچار شدم بگویم صحیح است ولی من نمیتوانم نام آن شخص را بگویم. نتیجه هرچه باشد و بهر جائی منتهی شود تقوی و امانت مرا از این کار باز میدارد.

گفت: اگر اعلیحضرت خودشان از شما سؤال فرمایند چه خواهید کرد.

گفتم: اعلیحضرت جنتلمن و شرایط انسانی و وظایف وجدانی من رامیدانند و چنین سؤالی از من نخواهند کرد.

گفت: بنابراین من جنتلمن نیستم که از شما چنین پرسشی میکنم؟

گفتم: ظاهر امر اینطور نشان میدهد که شما بشرایط اخلاقی و بالخصوص به سمت من و وظایف مربوطه بآن قیمتی نمیگذارید. شما میل دارید من یک خبرچین و افشا کننده اسراری باشم که بشرط مرگ به من گفته شده است.

مؤدب ولی خشمناک برخاست و خداحافظی کرد و من نفسی کشیدم ولی ازداور تعجب کردم که چرا اینطور عمل کرده است!!

دو روز بعد در سرسرای مجلس با مرحوم داور رو برو شدم. با قیافه جذاب ومهربان بطرف من آمد. اعراض کرده و بطرف دیگر رفتم و مواجه نشدم و باستقبال ایشان ترتیب اثر نداده و راه خود را عوض کرده بطرف اطاق هیئت رئیسه رفتم. ایشان مرا دنبال و به پیشخدمت دستور داد که دیگری را باطاق راه ندهد. وارد اطاق شد و در صندلی مقابل من جای گرفت وگفت: با من قهر کرده و سرسنگین شده‌ای؟.

گفتم: کاملاً حق دارم وچنین انتظاری از شما نداشتم.

گفت: توضیحات مرا گوش کن و پس از آن در گرفتن تصمیم آزاد ومختاری.

قضیه مهیب وخطرناک بود. میبایستی علاج فوری کنم. یکسر بسراغ آیرم رفتم و از ایشان با نشان دادن شب‌نامه استمداد کردم و گفتم شما مردی تیزهوش و عاقلید من هیچ دلیلی ندارد که با داشتن سمت وزارت ومنتفع بودن صد درصد از اوضاع بیک چنین کاراحمقانه مبادرت کرده باشم. این کار دشمن هولناکی است که نعل وارونه زده وخواسته است مرا متهم و مشکوک نماید و جز این تعبیری برازنده رئیس نظمیه هنرمند و خردمند نیست.

گفت: شما از این مطالب به چه وسیله مطلع شده‌اید و صبح آن شبی که دستورات درباری بما رسیده شما چگونه از جزئیات آن آگاهی پیدا نمودید؟.

خواستم از جواب این جمله پلیسی خودداری کنم و بدینجهت جوابهائی مبهم و نامفهوم دادم.

گفت: جواب شما را من خودم میدهم. شما شب‌نامه را آماده کرده وانتشار داده‌اید حالا برای دانستن نتایج و اقدامی که شده ومیشود نزد من آمده استنطاق معکوس و اکتشاف غیر مستقیم خود را شروع کرده‌اید. من مردی نیستم که باین دامها بیفتم اگرشما در کار راستگو و صادقید بی خدعه و پرده‌پوشی بگوئید این اطلاعات را از کجا کسب کرده‌اید و غیراز این من ناچارم در پایان راپورط بنویسم که شما تیر را انداخته و نزد من آمده بودید که ببینید بهدف خورده یانه. بعلاوه شما را متذکر میکنم که اگر خدای ناکرده مأخذ اطلاعات را منحرف وغیر صحیحی دادید چون من بدون درنگ از آن وسیله تحقیقات دامنه‌داری میکنم و حقیقت روشن میشود آنرا هم بر راپورت خود خواهم افزود.

من که بیچاره شدم وفکر کردم شما رئیس مجلس هستید و نمیتوانند شما را بیشتر از آنچه به من گفته‌اید وادار بگفتن کنند و همه میدانند شما مردی با وجدان ودر کتمان نام وسیله این اطلاع التزام اخلاقی دارید و از طرفی میدانند شما با من دوست و هوشیار کردن من در مقابل این توطئه خیانت کارانه کاری جوانمردانه است بشما اعتراضی نمیتوان کرد ناچار حقیقت را گفتم وجز این چاره نداشتم.

جواب داور اضطراری و اجباری بنظر آمد ولی چه میتوانستم کرد؟ تیری از کمان پریده بود و با قهر و ملامت تعمیر نمیشد ولی احتیاط مرا در اینگونه مطالب افزون ساخت و از اینکه دوستی را بیدار و از خطر برکنار کرده‌ام در خود احساس غرور میکردم.

**آیا کاسه کوزه‌ها سر داور شکسته شده؟**

روایت دیگری که نقل میکنند واطلاعات دریک ربع قرن هم اشاره کرده است در مورد تشکیل شرکت هاست (مخصوصاً شرکت مرکزی) که تأسیس آن فقط برای این بود که شرکت مزبور فقط با روسیهٔ شوروی وارد معاملهٔ صادرات و واردات گردد تا موجبات خسارات ایران فراهم نگردد ولی این شرکت دچار زیانهائی شده بود و داور یکی دو روز قبل از انتحار بدربار احضار و مورد سخط و خشم رضا شاه واقع شده بود و باو گفته بود: تو باید بمیری!

ولی بطور یکه گفته شد پس از تصویب قرارداد نفت با امر یکائیها

انگلیس‌ها سخت هراسناک شدند و روسها هم از این قرارداد بسیار ناراضی بودند و تمام کاسه کوزه‌ها بسر داور شکسته شد تا رضاشاه خود را از انعقاد چنین قراردادی مبرا نشان بدهد.

**امّا سرنوشت قرارداد نفت**

پس از مرگ داور در بارهٔ اجرای قراردادکارشکنی هائی شده وروسها هم اجازه ترانزیت نفت را از شمال بخارج ندادند. انگلیسها هم که ناراضی بودند وقرارداد با تعهدی که رضاخان به آیرن‌ساید داده بود منافات داشت اجرای آن بموانعی برخورد نموده و بالاخره موقوف الاجرا ماند واطلاعات در یک ربع قرن در زیر عنوان: موقوف شدن امتیاز نفت شمال نوشته است:

«در اواخر سال ۱۳۱۵ دو فقره امتیاز برای استخراج نفت ولوله کشی در استانهای شرقی ایران بشرکت امریکائی داده شده بود شرکت مزبور اقدام به تحقیقات واکتشافات نمودو یک عده کارشناسان خودرابا وسایل واحتیاجات لازم بنقاط مختلف حوزهٔ امتیاز فرستاد و مشغول بررسی بودند تا اینکه روز ۲٤ خرداد ۱۳۱۷ آقای بَدِر وزیر دارائی در مجلس حضور بهمرسانیده و گفت:

اخیراً نامه‌ای از طرف نمایندگان شرکت بوزارت مالیه فرستاده شده که بموجب آن طبق مادهٔ ۲٤ امتیازنامه تصمیم خودشان را بصرف نظرکردن از استفاده از امتیازنامه اعلام داشته‌اند.

دولت هم از نامهٔ شرکت اتخاذ سند نمود و وظیفهٔ خود دانست مراتب را باطلاع مجلس شورایملی برساند.

در این باره روایات بسیاری وجود داشت که یکی از آنها اشکال‌تراشی خارجی ها در این کار بوده و گفته میشد با فراهم کردن موجبات وحشت و نگرانی کمپانی امریکائی مانع اجرای قرارداد وتعقیب قضیه شدند، روایت دیگر اینست که کمپانی نفت امریکائی قصد داشت لوله کشی نفت را بدریای خزر برساندو ازآنجا نفت را با کشتی های حامل نفت بدنیا ارسال دارد و وقتی بمشکلات ترانزیت خاک شوروی برخورد آن‌ها زیر بار نرفتند و حساب کرد که رساندن نفت از مناطق شمالی ایران بدریای خلیج فارس متضمن مصارف بسیاری میباشد و لولهٔ کشی تا خلیج فارس خیلی گران تمام میشود و مقرون به صرفه نیست باین

جهت صرف‌نظر کرد. در هر صورت اعم از اینکه اشکال‌تراشی از ناحیهٔ شمال یا جنوب بود کمپانی های امر یکائی کنار رفتند و این فکر مفید ونقشهٔ عالی اقتصادی که از ذخایر ز یرزمینی بهره‌برداری میشد عقیم وهم‌چنان در بوتهٔ اجمال باقی ماند...».

چگونگی اعلام الغای امتیاز نفت در دورهٔ ۱۱ مجلس عیناً از صورت مشروح مذاکرات در ز یر نقل میگردد:

بیانات آقایان وز یر مالیه و دکتر طاهری راجع به صرفنظر کردن شرکت امر یکائی از استفاده از امتیاز نامهٔ استخراج نفت و لوله کشی

رئیس ــ آقای وز یر مالیه.

وز یرمالیه ــ بطوری که نمایندگان محترم درخاطردارنددراواخر۱۳۱۵ دو فقره امتیاز راجع باستخراج نفت ولوله کشی در استانهای شرقی ایران بشرکت امر یکائی بموجب قوانین مصوّب مجلس اعطا شد و در ظرف این مدت مطابق اطلاعاتی که دولت داشت شرکت نامبرده‌در قسمت اکتشافات مشغول عملیات بوده‌اند اخیراً نامه‌ای از طرف نمایندگان شرکت بوزارت مالیه فرستاده شده که بموجب آن طبق مادهٔ ۲٤ امتیازنامه تصمیم خودشان را بصرفنظر کردن از استفادهٔ از امتیازنامه اعلام داشته‌اند دلائلی که برای این تصمیم خود در این نامه ذکر کرده‌اند بطور خلاصه این است که بواسطهٔ پیدا شدن منابع مهم نفت در نقاط مجاور اقیانوس برای مدت مدیدی استخراج نفت را از نقاط دور از ساحل مقرون بصرفه نمیدانند و ضمناً اذعان دارند که این تصمیم بهیچوجه مر بوط به کیفیت و کمیت معادن حوزهٔ امتیاز یه نمیباشد بلکه بالعکس از امتحانات و اکتشافاتی که تا بحال شده بوجود مخازن مهم نفت درحوزهٔ امتیاز یه امید کامل دارند. دولت از نامهٔ شرکت اتخاذ سند نموده و ضمناً چون بطوری که قبلاً عرض شد این امتیاز بموجب قانون مصوب مجلس اعطاء شده لازم دید که موضوع به اطلاع مجلس برسد.

رئیس ــ آقا دکتر طاهری.

دکتر طاهری ــ در قانون پانزدهم بهمن و هیجدهم بهمن ۱۳۱۵ که آقایان مسبوق هستند امتیاز اکتشاف و استخراج نفت ولوله کشی در قسمت مهمی

از اراضی نفت‌خیز ایران بشرکت امریکائی واگذار شد. البته همانوقت که این امتیاز داده میشد مجلس شورای ملی هم باهمیت آن کاملاً متذکر بود که دولت وسعت‌نظری در این‌جا بخرج داده است و یک اراضی خیلی وسیع ذیقیمتی را باختیار یک شرکت واگذار کرده است. ما منتظر بودیم که آنها هم مطالعاتی کرده و عمل به تعهدات خود بنمایند. تا حالا که آقای وزیر مالیه بمجلس شورای ملی اظهار میکنند که صرفنظر کرده‌اند. بنده نمیدانم سبب صرف‌نظر کردنشان بعلتی است که اظهار کرده‌اند و یا جهة دیگر بهرحال از هر نظری که باشد در نتیجه برای ما مفید است زیرا بطور یکه خود آنها اذعان کرده‌اند و خودمان هم خوب مطلع هستیم این اراضی دارای یک منابع و ذخائر نفتی فوق‌العاده ذیقیمتی است که با شرایط مساعدتر و مفیدتر ممکن است مورد استفاده کشور واقع گردد. هیچ تردیدی برای نمایندگان نیست که از این پیش آمد دولت حسن استفاده‌ای که منظور است خواهند نمود.

## مسافرت شاه وولیعهد باطراف کشور

رضاشاه علاقه‌مند بود ولیعهد خود را در جریان امور کشور بگذارد و او را در کارهای جاری وارد نماید.

اولین مسافرت شاه وولیعهد روز ششم مهرماه ۱۳۱۵ به آذربایجان شروع گردید. مردم مجبور بودند در تمام شهرهای عرض راه استقبال نمایند و طاق نصرت‌هائی برپا کنند. در هر شهر نمایشگاه بزرگ و کوچکی از امتعه ومحصولات آن منطقه ترتیب دهند و هدایائی تقدیم نمایند.

مسافرت بعدی روز ۲۰ اسفند ماه ۱۳۱۵ بود که از راه قم عازم خوزستان گردیدند. در این مسافرت هم مانند سفر آذربایجان مردم مجبور بودند مراسم استقبال را بعمل آورند.

در برنامهٔ مسافرت خوزستان افتتاح سدّی هم گذارده بودند. این اولین سدّی بود که در ۶۳ کیلومتری اهواز نزدیک ایستگاه آهودشت ساخته شده بود ولی بنابر ضرب‌المثل معروف «چاه را نکنده منار را دزدیده بودند» یعنی قبل از تعیین محل سدّ در جائی که سکنه داشته باشد و بدون پیش‌بینی های قبلی ومطالعات لازم و در نظر گرفتن نیازمندی و استعداد محل، بایجاد و ساختمان سد اقدام کرده

بودند. این سد روی رودخانهٔ شاوور که بکارون ملحق میگردد بنا شده بود که بامقدار آبی که از سد گرفته میشد میتوانستند حدود هشت هزار هکتار زمین را مشروب سازند.

برای روز افتتاح برای ظاهرسازی چند دستگاه تراکتور از طرف ادارهٔ کل فلاحت بدانجا منتقل کرده و چون اطراف سد خالی از سکنه بود، عده‌ای هم زارع و کشاورز از اصفهان وحدود بختیاری آورده بودند تا صورتاً نشان بدهند که این سد در محل مناسب و در امور کشاورزی مؤثر خواهد بود وعده‌ای مشغول کشت وزرع میباشند.

روز ۲۶ اسفند ۱۳۱۵ این سد را شاه وولیعهد افتتاح نمودند، ولی پس از برگذاری مراسم، کشاورزان و افراد عشایری که آورده بودند محل را ترک و فرار کردند، بطور یکه این سد بلااستفاده ماند وآب قسمتهائی از زمین های اطراف را به باتلاقی تبدیل نمود و بالاخره ساکنینی پیدا نکرد و کسی حاضر نشد برود آنجا و اکنون بی مصرف مانده است.

شاه در مسافرت خوزستان از تأسیسات راه‌آهن بازدید کرد و مسافرت را با کشتی پلنگ در خلیج فارس تا ۲۹ اسفند ادامه داد و روز اول فروردین ۱۳۱۶ وارد خلیج خورموسی گردید واز بندر جدید آن که بنام بندر شاهپورنام گذاری کرده بود بازدید کرد و روز اول نوروز را در آنجا بسر برد.

این بندر در یک زمین باتلاقی خلیج خورموسی ساخته شده و چند کیلومتر راه‌آهن درآب پیش میرود وحوض تعمیری هم در آن ساخته که کشتی های تا ده هزار تن را میتواند شستشووتعمیرنماید.

پس از آنکه بازدید از نقاط خوزستان پایان پذیرفت از راه خشکی کنار دریای خلیج فارس عازم بوشهر گردیدند.

در بوشهر معلوم شد که اهالی بواسطهٔ بی آبی دچار زحمت هستند بدین معنی که در سالهائی که بارندگی زیاد باشد مردم آب باران را در برکه ها جمع و از آن استفاده مینمایند ولی در سالهائی که بارندگی کم باشد اهالی در مضیقه کم‌آبی هستند. شاه دستور داد که برای آبیاری بوشهر اقدام شود ولی مخارج این اقدام بایستی از طرف تجار ومردم تأمین شود و چون از توانائی مردم خارج بود همچنان آبیاری بوشهر در بوتهٔ اجمالی باقی ماند و دیگر اقدامی بعمل نیامد.

رضاشاه از بوشهر بشیراز آمد و از نمایشگاه شیراز بازدید وکارخانه قند مرودشت را افتتاح کرد و مدت یک روز و یک شب را در خرابه‌ها تخت جمشید گذرانده و سپس به طرف اصفهان راهی شد.

در اصفهان از کارخانجات نساجی که بسرمایهٔ تجار و سرمایه‌داران اصفهان تأسیس شده بود بازدید بعمل آورد.

**اولین قطار راه‌آهن شمال**

عصر روز جمعهٔ ۳۰ بهمن ۱۳۱۵ خ در ایستگاه راه‌آهن که کلنگ آن بدست رضاشاه زده شده بود، طی تشریفاتی که بعمل آمده بود اولین قطار مسافری وارد ایستگاه تهران گردید. در این مراسم از هیئت دولت و نمایندگان مجلس وعده‌ای دیگر دعوت بعمل آمد. بنوشتهٔ اطلاعات در یک ربع قرن وزیر راه (آهی) ضمن نطق خود چنین گفت: «... ساختمان قسمت مهم راه‌آهن سراسری ایران بپایان رسید وامروز قطارهائی که از بندرشاه وارد شده‌اند، این حقیقت مسرت‌بخش را اعلام میدارند. گذشته از ٤٦١ کیلومتر خط آهن شمال اکنون ۳۳٦ کیلومتر راه‌آهن جنوب هم ریل گذاری شده و از بندرشاه تا بندر شاهپور دو نقطه شمال وجنوب کشور ٥٤٠ کیلومتر باقی است که باجدیت پیش میرود...»

## جهان بطرف جنگ دوم جهانی

**مقدمات پیمان سعدآباد**

دنیا بطرف میلیتاریزم وتسلیحات پیش میرفت، جنگ دوم جهانی درآینده‌ای نه چندان دور پیش‌بینی میشد. ژنرال لودندرف ژنرال معروف آلمان در این مورد پیش‌بینی عجیبی کرده بود که در دنیا منعکس شد حتی ترجمهٔ آن در شمارهٔ ۱٤۱۹ روزنامهٔ اطلاعات درج شده بود که خلاصهٔ آن بدین قرار بوده است:

«من جنگ بین‌الملل اول را چند سال قبل از وقوع اطلاع دادم و حالا هم وقوع جنگ مهیب ترومخوف‌تری را اطلاع میدهم که تمام پریشانی ومصائبی را که در تاریخ زندگی بشر ثبت گردیده است از یاد خواهد برد. هیتلر در سال ۱۹۲۹ در یکی از جراید نوشت «ایتالیا در جنگ آینده دشمن فرانسه خواهد بود و ما باید با او متحد شویم» این گفتهٔ هیتلر گودال عمیق انقراض واضمحلال را در

زیر پای ماحفر میکند و بعقیدهٔ من میدان‌های جنگی که سایهٔ حمایت کلیسای رم برآن می افتد میدانهائی خواهد بود که در آن ملت آلمان محو و نابود میشود و مملکت آلمان بکلی از بین خواهد رفت.

موسولینی در موقع بروز جنگ قادر نیست بیش از پنج میلیون نفر سرباز تجهیز کند در صورتیکه دشمنان او قادر بتجهیز هفت میلیون و ۲۵۰ هزار نفر سرباز هستند باستثنای دولتین لهستان و رومانی. صحیح است که موسولینی از حیث استحکامات لشکر در شمال شرقی مملکت نقشه های صحیح ریخته لکن وضعیت داخلی ایتالیا مورد کمال توجه میباشد، زیرا اکثریت ملت با رژیم فاشیست مخالف اند.

دول امروز طیارات جنگی را باندازه‌ای تکمیل نموده‌اند که میتوانند در اراضی دشمن بمسافت صدها کیلومتر راه میدانهای جنگ را تشکیل بدهند زره‌پوشهای سریع‌السیر که روزی دویست کیلومتر راه می پیمایند نیز رل وحشت انگیزی بمیدان های جنگ میدهند....».

فرانسوی ها وانگلیس ها هم پیش‌بینی جنگ آینده را مینمودند ومشغول تسلیحات بودند. اتفاقی که بیشتر از همه زنگ خطر جنگ آینده را بصدا درآورد فوت مارشال هندنبورک فاتح جنگهای شرق (جبههٔ روسیه) ورئیس جمهور آلمان بود. روز ۱۱ مرداد ۱۳۱۳ رئیس جمهور آلمان در قصر «نوک» دار فانی را وداع گفت، ساعت ۹ و۲۵ دقیقهٔ صبح ناگهان کلیهٔ رادیوهای آلمان برنامهٔ خود را قطع کردند ودکتر گوبلس وزیر تبلیغات آلمان ملت را از واقعهٔ فوت رئیس جمهور مملکت مستحضر نمود و پس از نیم ساعت سکوت دوباره گوبلس دو ماده قانونی را که پس از فوت هندنبورک از طرف کابینهٔ آلمان تصویب شده بود باطلاع عموم رسانید که بموجب آن تمام مشاغل ریاست جمهوری با مشاغل صدراعظم توأم میگردد و بنابراین کلیهٔ اختیارات رئیس مملکت آلمان بشخص آدولف هیتلر انتقال می یابد و روز ۱۹ اوت طبق خواست هیتلر برای تأیید این امر از طرف وزارت کشور بافکار عمومی مراجعه گردید وملّت آلمان هم از ۴۳ میلیون رأی دهنده ۳۸ میلیون نفر موافقت خود را با ریاست جمهوری وصدارت عظمای هیتلر اعلام داشتند.

هندنبورک که ۸۷ سال از عمرش میگذشت مردی محبوب ملت آلمان بود

و ملل عالم بادیدهٔ احترام باو می نگر یستند و او را مردی عافیت‌بین و عاقبت‌اندیش میدانستند. ولی هیتلر چنین نبود و دنیا نسبت باو آن خوشبینی را نداشت و او را جنگ‌طلب و ماجراجو میدانست.

انگلیسی ها پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه تزاری و سقوط سلسلهٔ رومانوف ها و ایجاد حکومت جدید سوسیالیستی شوروی فوق‌العاده وحشت‌زده ونگران شده نخست قوائی بفرماندهی ژنرال ماژورد نسترویل از طریق ایران به باکو و قفقاز اعزام نمودند تا نگذارند حکومت نو بنیادبلشویکی در روسیه پا بگیرد، ولی قوای مزبور نتوانست کاری از پیش ببرد و بمقصود خود نائل گردد ناچار با دادن تلفات و خساراتی بایران عقب‌نشستند. پس از این شکست نهایت کوشش را بعمل آوردند تا با ایجاد حکومتهائی دست نشانده وقوی در جنوب روسیه یعنی ایران و افغانستان وترکیه وعراق و اتحاد این حکومتها نیروئی بوجود آورند که سپر و بلاگردان هندوستان شده و این حکومتها در حکم ملایم کنندهٔ ضربه بکار آیند.

بهمین جهت سلسلهٔ قاجار در ایران منقرض شد و حکومت دیکتاتوری پهلوی بقول خودشان «حکومت تمرکز قدرت» را بوجود آوردند.

در عراق هم حکومت دست‌نشاندهٔ فیصل را بر سر کار آوردند. در افغانستان نیز با انقلاب بچه سقا در ۱۳۰٦ شمسی حکومت امان‌الله را که تصور میکردند تحت‌نفوذ آنها نخواهد رفت برداشتند تا بعد حکومتی به میل خود روی کار آورند.

پس از اینکه این قبیل حکومتها را بوجود آوردند و پابرجا گردید بفکر افتادند از این کشورها حلقه‌ای آهنین در جنوب روسیه بوجود آورند. لذا ضروری بود که بین ایران و ترکیه وعراق و افغانستان موجبات حسن‌تفاهم و دوستی فراهم شود و اختلافات بین آنان را برطرف سازند.

## همبستگی ایران وهمسایگان

قبلاً گفته شد که در سال ۱۳۰٦ براثر کشمکشی که درمرز ایران وترکیه درگرفته و روابط به تیرگی گرائیده بود، فروغی مأموریت یافت که به پایتخت ترکیه مسافرت نموده و بعنوان سفیر فوق‌العاده ایجاد حسن رابطه کند تا از این حسن‌تفاهم در آتیه استفاده شود.

در مورد عراق هم نه تنها روابط حسنه نبود بلکه بطوری تیره بود که در ۱۳۰۶ قانونی در منع مسافرت زوار ایرانی بعراق تصویب شده بود باآنکه منع زوار ایرانی خالی از اشکال نبود.

برای ایجاد حسن تفاهم قانون مزبور را ندیده گرفته و بقول مخبرالسلطنهٔ هدایت: «زیر سبیلی منع فراموش گشت» برای التیام این روابط کوشش هائی بعمل آمد تا در اردیبهشت ۱۳۱۱ ملک فیصل بایران دعوت شد و در قصر ابیض از او پذیرائی مفصلی بعمل آمد. همراهان وی عبارت بودند از: نوری پاشا رئیس الوزراء عراق و رئیس تشریفات سلطنتی و آجودان مخصوص ومدیر مطبوعات عراق.

مدت ۱۲ روز یکه ملک فیصل در تهران بود در طی مجالس مجلل متعدد منجمله در عمارت شهرداری تهران مسائل مورد اختلاف فیصله یافت.

متعاقب آن از رضاشاه دعوت شد که بترکیه مسافرت کند تا روابط بین دو کشور هرچه بیشتر مستحکم وزمینه برای پیمان هائی که درنظر بود آماده گردد.

**هیئت اعزامی ترکیه در تهران**

روز ٦ آبان ماه ۱۳۱۵ هیئتی مرکب از ۱۲ نفر مشاور ومتخصص در امر فلاحت و صنعت و امور مالی و اقتصادی وحقوقی از وزارتخانه های مختلف ترکیه بریاست جمال حسنو ومعاونت کمال کوپرلو (که هر دو بعدها با سمت سفارت کبریٰ آن دولت در ایران مأموریت یافتند) وارد تهران شدند و مورد پذیرائی رسمی قرار گرفتند. هیئت مزبور در مدّت اقامت خود در تهران در خصوص مسائل بازرگانی وگمرکی وغیره قراردادهائی با دولت ایران منعقد نمودند.

پس از بازگشت هیئت نامبرده دکتر رشدی آراس وزیر خارجهٔ ترکیه در خرداد ۱۳۱٦ مسافرتی بایران نمود و در طی ضیافت باشکوهی که بافتخار اوترتیب داده شده بود گفت: «همکاری روز افزونی که بین دو ملّت برادر مشاهده میشود تنها علامت آن نیست که طرفین ببسط روابط دوستی خود اهمیت زیاد میدهند بلکه در عین حال حکایت از آن میکند که با علاقهٔ مفرط بحفظ دوستی با همسایگان خود عزم راسخ دارند که مبانی صلح را در شرق نزدیک محکم نموده واز این راه خدمتی باستقرار صلح عالم بنمایند».

**سفر وزیر خارجهٔ ترکیه بایران**

به دنبال مسافرت رضاشاه به ترکیه روابط ایران و ترکیه ظاهراً روز بروز بهتر میشد و هیئت های اقتصادی و مالی ترکیه بر یاست جمال حسنو به تهران آمد و پذیرائی گرمی از آنها بعمل آمد (بهار ۱۳۱۶) و قراردادهائی در مدت توقف آنها در خصوص مسائل بازرگانی و گمرکی وغیره منعقد گردید ودر مجلس شورا بتصو یب رسید.

پس از بازگشت جمال حسنو آمدن هیئت دیگری بر یاست رشتوارس (یا رشدی آراس) وز یر امور خارجهٔ ترکیه به تهران کسب اهمیت بیشتری کرد ز یرا از نامبرده پذیرائی شایانی شد. رشتوارس ۵ سال قبل از این مسافرت هم یک مرتبه به تهران آمده بود و در بارهٔ رفع اختلافات سرحدی نقش مؤثری داشت و توانست ارتفاعات آرارات را از ایران منتزع وضمیمهٔ ترکیه نماید. و در این مسافرت هم زمینهٔ پیمان سعدآباد را فراهم نمود. که در ۱۷ تیرماه بامضاء کشورهای ترکیه وعراق و ایران و افغانستان رسید.

**پیمان عدم تعرض ایران، ترکیه، عراق، افغانستان**

روز ۱۷ مهرماه ۱۳۱٤ در عمارت هیئت نمایندگی ایران در ژنو طرح عهدنامهٔ عدم تعرض بین نمایندگان دول ایران و ترکیه وعراق و همچنین طرح عهدنامهٔ حل اختلافات به طر یق مسالمت‌آمیز بین دولتین ایران وعراق پاراف شد و روز ۲۹ آبانماه ۱۳۱٤ دولت افغانستان نیز الحاق خود را بعهده نامهٔ عدم تعرض منعقده بین ایران و ترکیه و عراق اعلام نمود. و بدین ترتیب زمینه برای انعقاد پیمان سعدآباد کاملاً فراهم گردید.

**مسافرت وز یر خارجه ایران به افغانستان**

باید متذکر شد که در ژنو مذاکراتی بین نمایندگان ایران وترکیه و عراق در بارهٔ پیمان عدم تعرض صورت گرفته و پیمانی در این مورد بامضاء رسانده بودند ولی از قرار افغانستان در پیوستن باین پیمان تأملی داشت. بدین منظور کاظمی وز یر خارجهٔ ایران روز هشتم آبانماه بقصد مسافرت ومذاکره باهیئت دولت افغانستان از طر یق مشهد و زاهدان به افغانستان مسافرت نمود و پس از ده روز اقامت در افغانستان موفق شد که موافقت افغانستان را در پیوستن به پیمان عدم تعرض تحصیل نماید.

**ورود رئیس الوزراء افغانستان به تهران**

روز ۱۱آبانماه ۱۳۱۵ سردار شاه محمودخان صدر اعظم و وزیر جنگ افغانستان بدعوت رسمی دولت ایران وارد تهران شد و پس از دو هفته که مهمان رسمی بود از راه مازندران و گرگان ایران را ترک گفت. در این مسافرت رئیس ستاد ارتش افغانستان همراه شاه محمودخان بود.

در این مدت برنامهٔ مفصلی برای پذیرائی نامبرده تنظیم یافته بود و چند بار با شاه و ولیعهد ناهار و شام صرف کرد، تمام مؤسسات مهم لشکری و کشوری را بازدید نمود. سردار شاه محمودخان علاوه براینکه صدر اعظم و وزیر جنگ بود قرابت نزدیکی با خانوادهٔ سلطنتی داشت وعموی پادشاه (محمدظاهرشاه) بود.

مذاکراتی که دربارهٔ روابط ایران و افغانستان صورت گرفت مقدمهٔ ورود در پیمانی بود که به پیمان سعدآباد معروف گشت ولی درآنموقع مطلقاً دربارهٔ پیمان مزبور درخارج صحبتی بجراید داده نمی شد و این مذاکرات محرمانه بود، فقط بین رضاشاه وصدراعظم افغانستان جریان داشت.

در مورد رفع اختلافات مرزی با افغانستان علاوه براینکه موضوع رود هیرمند حل نشد و اختلاف باقی ماند و طبق رأی حکمیت گل اسمیت انگلیسی، افغانها حاضر نشدند کنار بیایند نیز جایزه‌ای هم بآنها داده شد باین ترتیب که چون افغانستان بواسطهٔ عدم معادن نمک در مضیقه بود و در قسمتهائی از نقاط نزدیک مرزی متعلق بایران دارای معادن نمک بود آن قسمتها را بافغانستان واگذار نمودند! و چه خوب گفته اند:

خرج که از کیسهٔ مهمان بود  حاتم طائی شدن آسان بود!

امّا از لحاظ سیاسی واستفاده از پیمان سعدآباد در شهریور ماه ۱۳۲۰ کاملاً واضح و روشن گردید که برای ایران ثمری نداشت زیرا از شمال وجنوب بایران حمله‌ور گردیدند و کشور ایران را قوای خارجی اشغال نمودند وهم پیمانان ایران نه تنها کمکی نکردند بلکه از اظهار تأسف هم خودداری نمودند.

برحسب دعوتی که از وزیر خارجه دولت عراق شده بود آقای ناجی الاصیل روز پنجشنبه دهم تیرماه بطهران وارد شده بقصر صاحبقرانیه تشریف بردند و عصر یکشنبه ۳ تیرماه عهدنامهٔ تحدید حدود ایران وعراق و حل اختلافات

راجع به شط العرب در عمارت وزارت خارجه توسط جناب آقای سمیعی وزیر امور خارجه دولت شاهنشاهی و جناب ناجی الاصیل وزیر امور خارجه عراق امضاء و ابلاغیه ذیل نیز از طرف نمایندگان دو دولت منتشر شد:

**ابلاغیه**

مذاکراتی که از چندی پیش بین دولت شاهنشاهی ایران ودولت پادشاهی عراق راجع بسرحدات مشترک دولتین و موضوع شط العرب ادامه داشت با موفقیت خاتمه یافته و منتهی بعقد عهدنامه سرحدی و پروتکل ضمیمه آن گردید.

با انعقاد این عهدنامه اختلافاتی که از سالیان دراز بین ایران و عراق موجود بود مرتفع وجای نهایت مسرت است که اینک در تحت توجهات اعلیحضرت همایون شاهنشاهی ایران و اعلیحضرت پادشاه عراق دو قائد عظیم الشأن دو کشور دوست و همسایه محیط حسن تفاهم واقعی و صدق وصفا که حاکی از روح مودّت والفت فیما بین است در مناسبات دو دولت حکمفرما شده و موجبات تشیید روابط برادرانه بین دو ملتی که دارای علائق بیشمار مادی و معنوی میباشند فراهم گردیده و زمینهٔ همکاری دو کشور را در طریق معاضدت برای تحکیم مبانی صلح براساس متینی استوار ساخته است.

وزیر امور خارجه دولت شاهنشاهی ایران ــ سمیعی

وزیر امور خارجه دولت پادشاهی عراق ــ ناجی الاصیل

فیض محمدخان وزیر خارجه دولت افغانستان نیز روز چهار شنبه ۱٦ تیر به طهران وارد و صبح پنجشنبه ۱۷ به حضور رضاشاه شرفیاب شده ناهار را با پهلوی صرف نمود.

**ابلاغیه**

## در تعقیب مذاکرات ایران و ترکیه

مذاکراتی که از چندی پیش بین دولت شاهنشاهی ایران از یک طرف و هیئت نمایندگی ترکیه از طرف دیگر جریان داشت با موفقیت خاتمه یافت و بامضای قراردادهای ذیل منتهی شد:

۱ ــ قرارداد اقامت، ۲ ــ قرارداد امنیت منطقهٔ سرحدی و تسویهٔ حوادث

واختلافاتی که در منطقهٔ مزبور بظهورمیرسد. ۳ ــ قرارداد تعاون قضائی در مسائل حقوقی وتجارتی ٤ ــ عهدنامهٔ استرداد مقصرین و تعاون قضائی در امور جزائی ۵ ــ موافقت‌نامه برای تنظیم طرز عمل ادارهٔ گمرکات ایران وترکیه که در سرحد دائر خواهد شد. ٦ ــ موافقت‌نامهٔ مخصوص راجع بدائر کردن پارهٔ خطوط تلگرافی و تلفونی بین دولتین. ۷ ــ قرارداد هواپیمائی. ۸ ــ موافقت‌نامهٔ مربوط به تسهیل وازدیاد ترانزیت و حمل ونقل مال‌التجاره و مسافر از طریق طرابوزان ــ تبریز ــ تهران و بالعکس. ۹ــ قرارداد دام‌پزشکی. ۱۰ ــ عهدنامهٔ تجارت و دریانوردی.

علاوه‌بر قراردادهای مذکور موافقت هائی نیز در مسائل مختلفی که مربوط بمنافع مشترک دو کشور و اسباب مزید همکاری فیمابین است حاصل گردید. در تمام جریان مذاکرات یک محیط صدق‌وصفا که حاکی از روح مودت والفت فیمابین است حکمفرما بود و نمایندگان طرفین با ایمان بلزوم تشیید علائق برادری دو ملت ایران و ترک تعاطی نظر مینمودند.

یقین است که با عقد قراردادهای جدید مناسبات دوستی و یگانگی ایران وترکیه که نتیجهٔ رأی دوربین وارادهٔ توانای دو قائد عظیم‌الشأن دو ملت برادر است براساس تزلزل ناپذیری استوار و معاضدت و همکاری ایران وترک از هر جهت بیش از پیش فراهم خواهد گردید.

وزیر امورخارجه «سمیعی»ــ رئیس هیئت نمایندگی ترکیه «جمال حسنی تارای»

**اینک ابلاغیه ومتن عهدنامه عدم تعرض:**

«وزرای امور خارجه دولت شاهنشاهی ایران و دولت پادشاهی افغانستان و دولت پادشاهی عراق و دولت جمهوری ترکیه امروز ۱۷ تیرماه ۱۳۱٦ در قصر تابستانی سعدآباد (شمیران ــ طهران) بامضای پیمانی که در تاریخ (۹ مهرماه ۱۳۱٤) دوم اکتبر ۱۹۳۵ بین عراق و ایران و ترکیه پاراف شده و دولت افغانستان نیز بعداً موافقت تام خود را با آن اعلام داشته بود مبادرت ورزیدند.

این پیمان که نتیجهٔ مناسبات صادقانه و با صمیمیت موجوده بین چهار کشور امضاء کننده می باشد و حاکی از روح مودّتی است که در روابط آنها با کلیهٔ کشورهای دیگر حکمفرما است اشتراک منافع وتعاون برادرانهٔ آنها را تثبیت

میکنند وارادهٔ راسخ آنان را در استفاده از مناسبات مذکور برای تحکیم صلح عمومی بمنصّهٔ ظهور میرساند.

وزرای امور خارجهٔ افغانستان وعراق وترکیه در مدت توقف خود در طهران چندین نوبت با جناب آقای محمودجم رئیس الوزراء وجناب آقای عنایت‌الله سمیعی وزیر امور خارجهٔ ایران ملاقات نمودند. چه در ضمن این ملاقاتها وچه در موقع مطالعه که وزرای امور خارجه چهار دولت نسبت به مسائل خاصه مربوط به منافع مشترکه خود بعمل آوردند و همچنین در ضمن مطالعهٔ مسائل راجع بوضعیت سیاست عمومی ملاحظه نمودند که بین آنها وحدت نظر کاملی حکمفرما است.»

وزیر امور خارجه شاهنشاهی ایران ــ سمیعی

وزیر امور خارجه پادشاهی افغانستان ــ فیض محمدخان

وزیر امور خارجه دولت پادشاهی عراق ــ ناجی الاصیل.

وزیر امور خارجهٔ جمهوری ترکیه ــ توفیق رشدی اراس

## پیمان سعدآباد

اکنون ببینیم پیمان سعدآباد که در مجلس شورا هم بدون یک نقطه کم و زیاد بتصویب رسیده چه بود و تعهدات این کشورها در مقابل یکدیگر از چه مقوله بوده است:

**تصویب عهدنامهٔ عدم تعرض بین دولت شاهنشاهی ایران و دولت پادشاهی افغانستان و دولت جمهوری ترکیه و دولت پادشاهی عراق**

مادهٔ واحده ــ مجلس شورای ملی عهدنامهٔ عدم تعرض بین دولت شاهنشاهی ایران ودولت پادشاهی افغانستان و دولت جمهوری ترکیه و دولت پادشاهی عراق را که مشتمل بر ده ماده است و در تاریخ ۱۷ تیر ماه ۱۳۱۶ مطابق ۸ ژوئیه ۱۹۳۷ در قصر سعدآباد بامضاء رسیده است تصویب مینماید.

این قانون که مشتمل بر یک ماده ومتن عهدنامهٔ ضمیمه است درجلسهٔ بیست و پنجم اسفند ماه یکهزاروسیصدو شانزده بتصویب مجلس شورای ملی رسید.

رئیس مجلس شورای ملی ــ حسن اسفندیاری

## عهدنامه عدم تعرض

### مقدمه

اعلیحضرت همایون شاهنشاه ایران
اعلیحضرت پادشاه افغانستان
اعلیحضرت ملک عراق
وحضرت رئیس جمهور ترکیه

نظر به تمایلی که در فراهم ساختن موجبات حفظ روابط ودادیه وحسن تفاهم بین خود باتمام وسائل موجوده خود دارند و برای تأمین و استقرار صلح و امنیت در شرق نزدیک بوسیلهٔ تضمینات تکمیلیه در حدود میثاق جامعهٔ ملل برای کمک بصلح عمومی و برای ایفاء بوظایفی که بموجب عهدنامهٔ تحریم جنگ مورخهٔ ۲۷ اوت ۱۹۲۸ پاریس وعهود دیگر که در آنها شرکت نموده اند متقبل شده اند وتماماً بامیثاق جامعهٔ ملل وعهدنامهٔ تحریم جنگ موافقت دارد. تصمیم نمودند که این عهدنامه را منعقد نمایند و برای این منظور نمایندگان مختار خود را بقرار ذیل:

اعلیحضرت همایون شاهنشاه ایران: جناب آقای عنایت الله سمیعی وزیر امور خارجهٔ ایران.

اعلیحضرت پادشاه افغانستان: جناب آقای فیض محمدخان وزیر امور خارجهٔ افغانستان.

اعلیحضرت پادشاه عراق: جناب آقای دکتر ناجی الاصیل وزیر امور خارجهٔ عراق.

حضرت رئیس جمهور ترکیه: جناب آقای دکتر توفیق رشدی اراس وزیر امورخارجهٔ ترکیه تعیین نموده اند مشارالیهم بعداز ارائه اختیارنامه های خود که بطور مرتب تنظیم شده بود در مقررات ذیل موافقت حاصل نمودند.

مادهٔ ۱ ــ دول متعاهد متعهد میشوند که سیاست عدم مداخلهٔ مطلق در امور داخلی یکدیگر را تعقیب نمایند.

مادهٔ ۲ ــ دول متعاهد معظمه صریحاً متقبل میشوند که مصونیت حدود مشترک یکدیگر را کاملاً محترم بشمارند.

مادهٔ ۳ ــ دول متعاهد معظمه موافقت مینمایند که در کلیهٔ اختلافات بین‌المللی که با منافع مشترک آنها مربوط باشد با یکدیگر مشورت نمایند.

مادهٔ ٤ ــ هر یک از دول متعاهد در مقابل یکدیگر متقبل میشوند که در هیچ مورد خواه به تنهائی و خواه بمعیت یک یا چند دولت دیگر به هیچگونه عملیات متجاوزانه برعلیه یکدیگر مبادرت ننمایند.

عملیات ذیل تجاوز محسوب میشوند:

اول ــ اعلان جنگ.

دوم ــ تهاجم بوسیلهٔ قوای مسلح یک مملکت حتی بدون اعلان جنگ بخاک مملکت دیگر.

سوم ــ حمله بوسیلهٔ قوای بری و بحری یا هوائی حتی بدون اعلان جنگ بخاک یا بسفاین و یا بهواپیماهای مملکت دیگر.

چهارم ــ کمک یا همراهی مستقیم و یا غیر مستقیم به متجاوز.

عملیات ذیل تجاوز محسوب نخواهند شد:

۱ ــ اجرای حق دفاع مشروع یعنی مقاومت در مقابل یک اقدام متجاوزانه بطوری که فوقاً تعریف شد.

۲ ــ اقدام در اجرای مادهٔ ۱٦ میثاق جامعهٔ ملل.

۳ ــ اقدام در اثر تصمیم متخذهٔ بتوسط مجمع عمومی یا شورای جامعهٔ ملل یا برای اجرای بند ۷ مادهٔ ۱۵ میثاق جامعهٔ ملل مشروط براینکه در مورد اخیر این اقدام برضد دولتی بعمل بیاید که بدواً مبادرت به تجاوز نموده باشد.

٤ ــ مساعدت به دولتی که مورد حمله و تهاجم یا اعلان‌جنگ یکی از دول متعاهد برخلاف مقررات عهدنامهٔ تحریم جنگ مورخهٔ ۲۷ اوت ۱۹۲۸ پاریس واقع شده باشد.

مادهٔ ۵ ــ هرگاه یکی از دول متعاهد معتقد شود که مادهٔ چهارم این عهدنامه نقض و یا در شرف نقض می باشد بلافاصله موضوع را در پیشگاه شورای جامعهٔ ملل مطرح خواهد ساخت.

مقررات مذکوره در فوق لطمه‌ای بحق دولت مزبور دائر باتخاذ هرگونه رویه که در این موقع لازم بداند وارد نخواهد ساخت.

مادهٔ ٦ ــ هرگاه یکی از دول متعاهد برعلیه دولت ثالثی مبادرت به تجاوز نماید طرف دیگر میتواند بدون اطلاع قبلی این عهدنامه را نسبت به متجاوز فسخ بنماید.

مادهٔ ۷ ــ هر یک از دول متعاهد متقبل می شوند که در حدود سرحدات خود از تشکیل و یا عملیات دستجات مسلح و از ایجاد هرگونه هیئت و یا تشکیلات دیگری برای تخریب مؤسسات موجود و یا برای اختلال نظم وامنیت هر قسمتی از خاک متعاهد دیگر (سرحدی یا غیر سرحدی) و یا برای واژگون ساختن طرز حکومت طرف دیگر جلوگیری نمایند.

مادهٔ ۸ ــ نظر باینکه دول متعاهد میثاق عمومی تحریم جنگ مورخهٔ ۲۷ اوت ۱۹۲۸ رابرسمیت شناخته اند و بموجب میثاق مزبور تسویه یا حل هرگونه اختلاف یا تنازع (قطع نظر ازکیفیت یا منشأ آن) که ممکن است بین آنها بروز نماید باید فقط بوسائل مسالمت آمیز بعمل آید این مقررات را تأیید نموده و اعلام می دارند که بهر طریق مسالمت آمیزی که برای این منظور فعلاً بین دول متعاهد موجود و یا در آتیه موجود شود متوسل خواهند شد.

مادهٔ ۹ ــ هیچیک از مواد این عهدنامهٔ نمیتواند بهیچوجه تعهداتی را که دول متعاهد بموجب میثاق جامعهٔ ملل متقبل شده اند تضعیف نماید.

مادهٔ ۱۰ ــ این عهدنامه که بزبان فرانسه نوشته شده و در ٤ نسخه بامضاء رسیده وهر یک از دول متعاهد در یافت یک نسخهٔ آنرا اعترافً می نمایند برای مدت پنج سال منعقد میگردد.

در انقضاء این مدت عهدنامهٔ مزبور بجز در موردی که یکی از دول متعاهد با اطلاع قبلی شش ماه فسخ آنرا اعلام نماید برای پنج سال دیگر بخودی خود تجدید خواهد شد و این عمل مرتباً تکرار میشود تا آنکه یک یا چند دولت متعاهد فسخ آن را با اطلاع قبلی ششماهه اعلام دارند.

این عهدنامه درصورتی هم که بتوسط یکی از دول متعاهد فسخ شود بین دول متعاهد دیگر معتبر خواهد بود.

این عهدنامه بتوسط هر یک از دول متعاهد برطبق مقررات اساسی آن مملکت بتصویب خواهد رسید و در جامعهٔ ملل بتوسط رئیس دارالانشاء ثبت خواهد شد و از رئیس دارالانشاء تقاضا خواهد شد که آنرا باطلاع سایر دول عضو

جامعه برساند اسناد تصویب آن بتوسط هر یک از دول متعاهد بدولت ایران تسلیم خواهد گردید بمحض اینکه اسناد تصویب از طرف دو دولت متعاهد تسلیم شد این عهدنامه بین آن دو دولت بموقع اجراء گذارده خواهد شد و راجع به دولت ثالث وقتی بموقع اجرا گذارده میشود که دولت مزبور اسناد تصویب آنرا تسلیم نماید و بهمین قسم در مورد دولت چهارم نیز رفتار خواهد شد بمحض تسلیم هر یک از اسناد تصویب مراتب بفوریت بتوسط دولت ایران به تمام امضاء کنندگان این عهدنامه اشعار خواهد شد. **درکاخ سعدآباد (طهران) ۱۷ تیرماه ۱۳۱۶**

عهدنامهٔ عدم تعرض بین دولت شاهنشاهی ایران ودولت پادشاهی افغانستان و دولت جمهوری ترکیه و دولت پادشاهی عراق بشرح بالا در جلسهٔ ۲۵ اسفند ماه ۱۳۱۶ تصویب شده است.

**رئیس مجلس شورای ملی ــ حسن اسفندیاری**

**تصویب عهدنامهٔ سرحدی بین دولت شاهنشاهی ایران ودولت پادشاهی عراق**

مادهٔ واحده ــ مجلس شورای ملی عهدنامهٔ سرحدی بین دولت شاهنشاهی ایران ودولت پادشاهی عراق را که مشتمل بر شش ماده و یک پرتکل است و در تاریخ سیزدهم تیرماه ۱۳۱۶ مطابق چهارم ژوئیهٔ ۱۹۳۷ در طهران بامضاء رسیده است تصویب مینماید.

این قانون که مشتمل بر یک ماده و متن عهدنامهٔ ضمیمه است در جلسهٔ بیست و پنجم اسفندماه یکهزار وسیصدوشانزده بتصویب مجلس شورای ملی رسید.

**رئیس مجلس شورای ملی ــ حسن اسفندیاری**

**عهدنامه سرحدی بین کشور شاهنشاهی ایران وکشور پادشاهی عراق**

اعلیحضرت همایون شاهنشاهی ایران از یکطرف و اعلیحضرت پادشاهی عراق از طرف دیگر

نظر بمیلی که در تحکیم علائق مودت برادرانه وحسن موافقت بین دوکشور دارند و برای اینکه بطور قطع خاتمه بمسئلهٔ سرحدی بین مملکتین بدهند تصمیم بانعقاد این عهد نامه نموده و برای این منظور اختیار داران خود را بقرار ذیل معین نمودند:

اعلیحضرت همایون شاهشاه ایران: جناب آقای عنایت‌الله سمیعی وزیر امورخارجهٔ ایران.

اعلیحضرت پادشاه عراق: جناب آقای دکتر ناجی الاصیل وزیر امور خارجه عراق.

مشار الیهما پس از مبادلهٔ اختیارنامه های خود که در کمال صحت واعتبار بود در مراتب ذیل موافقت نمودند:

مادهٔ ۱ ــ طرفین معظمتین متعاهدتین موافقت دارند که اسناد ذیل باستثنای اصلاحی که در مادهٔ ۲ این عهدنامه پیش‌بینی گردیده دارای اعتبار میباشد و طرفین موظف بمراعات آنها میباشند.

الف ــ پرتکل راجع بتحدید حدود ترکیه و ایران که در ٤ نوامبر ۱۹۱۳ در اسلامبول بامضاء رسیده است.

ب ــ صورت مجلس های جلسات کمیسیون تحدید حدود سرحدی ۱۹۱٤.

نظر بمقررات این ماده و باستثنای آنچه که در مادهٔ ذیل پیش‌بینی گردیده خط سرحدی بین دو کشور بقراری است که از طرف کمیسیون مزبور تعیین وترمیم شده است.

مادهٔ ۲ ــ خط سرحدی بجلوترین نقطه جزیرهٔ شطیط (تقریباً در ۳۰ جه و ۱۷ قه و ۲۵ نیه از عرض شمالی و در ٤۸ جه و ۱۹ قه و ۲۸ نیه طول شرقی) رسیده بطور عمود از حد آبهای جزری بتالوک شط العرب ملحق میشود و تا نقطهٔ واقعه در مقابل اسکلهٔ فعلی نمرهٔ یک آبادان (تقریباً در ۳۰ جه و ۲۰ قه ۸/٤ نیه عرض شمالی و ٤۸ جه و ۱٦ قه و ۱۳ نیه طول شرقی) آنرا تعقیب مینماید. از این نقطه مجدداً خط سرحدی بسطح آبهای جزری متصل شده و خط سرحدی را بطوری که در صورت مجالس ۱۹۱٤ توصیف گردیده است پیروی مینماید.

مادهٔ ۳ ــ بمحض امضاء این عهدنامهٔ طرفین متعاهدین معظمین کمیسیونی برای نصب علائم سرحدی که محل آنها از طرف کمیسیون مذکوره در بند(ب) مادهٔ اول این عهد نامه تعیین گردیده تشکیل میدهند و علائم جدیدی را که لازم بدانند نصب خواهند کرد.

ترکیب کمیسیون و پروگرام کارهای آن بوسیلهٔ موافقت مخصوصی بین

طرفین متعاهدین تعیین خواهد گردید.

مادهٔ ٤ ــ از نقطه‌ای که حدود ارضی دولتین به شط‌العرب میرسد تا دریا مقررات ذیل نسبت بشط‌العرب اجراء خواهد گردید:

الف ــ شط‌العرب بطور متساوی برای کشتی های تجارتی کلیهٔ کشورها باز خواهد بود.

کلیهٔ عوارض مأخوذه جنبهٔ حق‌الزحمه را داشته و منحصراً بطور عادلانه بمصارف نگاهداری و قابل کشتی رانی بودن یا بهبود راه کشتی رانی و مدخل شط از طرف دریا تخصیص داده خواهد شد و یا بمصارفی که مفید برای کشتی رانی است خواهد رسید. عوارض مذکوره براساس ظرفیت رسمی کشتی ها و یا آب‌خوری و یا توأماً هر دو حساب خواهد شد.

ب ــ شط‌العرب برای عبور ناوهای جنگی و کشتی های دیگر طرفین که برای تجارت اختصاص ندارند باز خواهد بود.

ت ــ این موضوع که در شط‌العرب خط سرحدی گاهی حد آبهای جزری و گاهی تا لوک و یا وسط‌المیاه را تعقیب مینماید بهیچوجه بحق استفاده طرفین متعاهدین درتمام مجرای شط صدمه وارد نمیآورد.

مادهٔ ۵ ــ نظر باینکه طرفین متعاهدین بطور یکه در مادهٔ ٤ این عهدنامه تصریح گردیده منافع مشترکه در کشتی رانی شط‌العرب دارند متعهد میشوند قراردادی راجع به نگاهداری و بهبود راه کشتی رانی و حفاری و راهنمائی و عوارضی که باید اخذ بشود و تدابیر صحی و اقداماتی که باید برای جلوگیری از قاچاق بشود و همچنین کلیهٔ مسائل راجعه به بحرپیمائی در شط‌العرب منعقد سازند بطور یکه در مادهٔ ٤ این عهدنامه تصریح گردیده است.

مادهٔ ٦ ــ این عهد نامه بتصویب رسیده و اسناد تصویب در بغداد در اسرع اوقات ممکنه مبادله خواهد شد عهد نامهٔ مزبور از روز مبادلهٔ اسناد تصویب بموقع اجرا گذارده خواهد شد.

بناءً علیهذا نمایندگان طرفین متعاهدین این عهدنامه را امضاء نمودند.

در تهران بزبان عربی، فارسی و فرانسه تحریر یافت و در صورت بروز اختلاف متن فرانسه معتبر میباشد.

تاریخ سیزدهم تیرماه ۱۳۱٦

## پروتکل

در حین امضاء عهدنامه راجع به تحدید حدود بین ایران و عراق طرفین متعاهدین معظمین نسبت به مراتب ذیل توافق حاصل نمودند:

۱ ــ خطوط طول و عرض جغرافیائی که در مادهٔ دوم عهدنامهٔ فوق‌الذکر تقریبی معین شده است بوسیلهٔ کمیسیون فنی که مرکب از اعضاء متساوی‌العدهٔ طرفین متعاهدین خواهد بود بنحو قطعی معلوم میگردد.

خطوط طول و عرض جغرافیائی که بدین طریق و در حدود مادهٔ مزبورهٔ فوق بطور قطعی معین گردیده در یک صورت جلسه قید و صورت جلسهٔ مزبور پس از امضاء اعضاء کمیسیون فوق‌الذکر جزء لایتجزای عهدنامهٔ تحدید حدود خواهد بود.

۲ ــ طرفین متعاهدین معظمین تعهد میکنند که در ظرف یک سال از تاریخ اجرای عهدنامه قراردادی را که بموجب مادهٔ پنج آن پیش‌بینی شده است منعقد سازند هرگاه با وجود بذل مساعی طرفین قرارداد مذکور در ظرف مدت یکسال بامضاء نرسید طرفین میتوانند این مدت را با موافقت یکدیگر تمدید نمایند در ظرف مدت یکسال مذکور در قسمت اول این ماده و همچنین در ظرف مدتی که تمدید بعمل میآید (اگر تمدید بعمل بیاید) دولت پادشاهی عرق اجرای تمام مسائل مربوط بقرارداد مزبور را براساسی که فعلاً معمول است بعهده خواهد گرفت و دولت شاهنشاهی ایران را هر شش ماه یک مرتبه در جریان کارهائی که انجام یافته و وجوهی که گرفته شده ومخارجی که بعمل آمده و هر نوع اقدام دیگری که اجرا شده باشد خواهد گذاشت.

۳ ــ هرگاه یکی از طرفین متعاهدین معظمین بیک ناوجنگی یا ناوهای دیگر دولتی که اختصاص بتجارت نیافته متعلق بدولت ثالثی باشد اجازه دهد تا به بنادر خود واقعه در شط العرب وارد گردد اجازهٔ مزبور بمنزلهٔ آن خواهد بود که از ناحیهٔ طرف دیگر صادر شده باشد تا ناوهای مذکور بتوانند برای عبور از آبهای متعلق به طرف اخیرالذکر استفاده نمایند با این حال طرفی که چنین اجازه‌ای صادر میکند باید فوراً طرف دیگر را مطلع سازد.

٤ ــ بدیهی است که بشرط رعایت حقوق ایران در شط العرب هیچیک از مقررات این عهدنامه بحقوق و وظایفی که دولت عراق بموجب مادهٔ ٤ عهدنامهٔ

۳۰ ژوئن ۱۹۳۰ و فقرهٔ هفتم پروتکل منضمهٔ آن مورخ بهمان تاریخ نسبت به شط‌العرب در مقابل دولت انگلیس دارد خللی وارد نخواهد آورد.

۵ ــ پروتکل حاضر در همان موقعی که عهدنامه راجع به تحدید حدود بتصویب میرسد تصویب خواهد شد و مانند ضمیمه جزء لایتجزای عهدنامهٔ مزبور خواهد بود و با خود عهدنامه بموقع اجراء در خواهد آمد ــ پروتکل حاضر بفارسی و عربی و فرانسه تحریر یافته و در موقع بروز اختلاف متن فرانسه معتبر خواهد بود.

در طهران در دو نسخه بتاریخ سیزدهم تیرماه ۱۳۱٦ تحریر یافت.

عهدنامه سرحدی بین دولت شاهنشاهی ایران و دولت پادشاهی عراق بشرح بالا در جلسهٔ ۲۵ اسفندماه ۱۳۱٦ تصویب شده است.

**رئیس مجلس شورای ملی ــ حسن اسفندیاری**

**تصویب عهدنامهٔ مودت بین دولت شاهنشاهی ایران ودولت پادشاهی عراق**

مادهٔ واحده ــ مجلس شورای ملی عهدنامهٔ مودت بین دولت شاهنشاهی ایران و دولت پادشاهی عراق را که مشتمل برچهار ماده است و در تاریخ ۲۷ تیر ماه ۱۳۱٦ مطابق ۱۸ ژوئیه ۱۹۳۷ در تهران بامضاء رسیده تصویب مینماید.

این قانون که مشتمل بر یک ماده و متن عهدنامهٔ ضمیمه است در جلسهٔ بیست و پنجم اسفند ماه یک هزاروسیصدوشانزده بتصویب مجلس شورای ملی رسید.

**رئیس مجلس شورای ملی ــ حسن اسفندیاری**

**عهدنامهٔ مودت بین دولت شاهنشاهی ایران و دولت پادشاهی عراق**

اعلیحضرت همایون شاهنشاه ایران از یکطرف و اعلیحضرت پادشاه عراق از طرف دیگر

که هر دو با نهایت صداقت مایلند مناسبات دوستی صمیمانه که همواره بین کشور شاهنشاهی ایران و کشور پادشاهی عراق موجود بوده محکم‌تر گردد و یقین کامل دارند که تشیید روابط برادرانه براساس معاملهٔ متقابل و مساوات کامل موجب سعادت و رفاه دو ملت ایران و عراق خواهد شد موافقت در انعقاد عهدنامهٔ مودت نموده و برای این مقصود نمایندگان مختار خود را بقرار ذیل معین کردند:

اعلیحضرت همایون شاهنشاه ایران: جناب آقای عنایت الله سمیعی وزیر

امور خارجهٔ ایران.

اعلیحضرت پادشاه عراق: جناب آقای دکتر ناجی الاصیل وزیر امور خارجهٔ عراق.

نمایندگان مختار مذکور پس از مبادلهٔ اختیار نامه های خود که واجد شرایط صحت و اعتبار بود در مواد ذیل موافقت کردند:

مادهٔ اول ــ بین دولت شاهنشاهی ایران و دولت پادشاهی عراق و همچنین بین اتباع دو کشور صلح دائمی و دوستی خلل ناپذیر برقرار خواهد بود.

مادهٔ دوم ــ نمایندگان سیاسی و قنسولی هر یک از دو دولت معظم متعاهد در خاک طرف دیگر بشرط رعایت کامل معاملهٔ متقابله از حقوق و مزایا و مصونیتها و معافیت هائی که بنمایندگان سیاسی وقونسولی دولت کاملة الوداد داده شده و بموجب اصول و معمول حقوق عمومی بین المللی مقرر گردیده است بهره مند خواهند شد.

مادهٔ سوم ــ دو کشور معظم متعاهد موافقت دارند که پس از تصویب عهدنامهٔ حاضر و در اسرع اوقات عهدنامه ها و قراردادهای ذیل را منعقد سازند.

۱ ــ قرارداد حسن همجواری و راجع به امنیت منطقهٔ سرحدی و تسویهٔ اختلافاتی که در منطقهٔ مذکور اتفاق میافتد.

۲ ــ عهدنامهٔ استرداد مجرمین.

۳ ــ عهدنامهٔ اقامت و تابعیت.

٤ ــ عهدنامهٔ تجارتی.

۵ ــ قرارداد تعاون قضائی.

٦ ــ قرارداد قونسولی.

۷ ــ قرارداد راجع به پست و تلگراف.

مادهٔ چهارم ــ این عهدنامه بتصویب خواهد رسید و اسناد تصویب در بغداد مبادله خواهد شد. عهدنامه از تاریخ مبادلهٔ اسناد تصویب بموقع اجرا در خواهد آمد.

نظر بمراتب فوق نمایندگان مختار طرفین عهدنامهٔ حاضر را امضاء نمودند در تهران در دو نسخه بزبانهای فارسی وعربی و فرانسه نوشته شده و در صورت بروز اختلاف متن فرانسه معتبر خواهد بود.

عهدنامهٔ مودت بین دولت شاهنشاهی ایران و دولت پادشاهی عراق بشرح بالا در جلسه ۲۵ اسفند ماه ۱۳۱۶ بتصویب رسیده است.

**رئیس مجلس شورای ملی ــ حسن اسفندیاری**

## تصویب عهدنامه تسویهٔ مسالمت‌آمیز اختلافات بین دولت شاهنشاهی ایرن و دولت پادشاهی عراق

مادهٔ واحده ــ مجلس شورای ملی عهدنامهٔ تسویه مسالمت‌آمیز اختلافات بین دولت شاهنشاهی ایران و دولت پادشاهی عراق را که مشتمل بر ۲٤ ماده است و در تاریخ دوم امرداد ماه ۱۳۱٦ مطابق ۲٤ ژوئیه ۱۹۳۷ در تهران به امضاء رسیده تصویب مینماید.

این قانون که مشتمل بر یک ماده و متن عهدنامهٔ ضمیمه است در جلسهٔ بیست و پنجم اسفند ماه یکهزار وسیصدوشانزده بتصویب مجلس شورای ملی رسید.

**رئیس مجلس شورای ملی ــ حسن اسفندیاری**

## عهدنامه برای تصفیه مسالمت‌آمیز اختلافات

### مقدمه

اعلیحضرت همایون شاهنشاه ایران و اعلیحضرت ملک عراق

نظر باحساسات مودت‌آمیز موجوده بین مملکتین و نظر باینکه مایلند بوسائل مسالمت‌آمیز ودرحدود میثاق جامعهٔ ملل تصفیهٔ هرگونه اختلافاتی که بین آنها بروز نماید تأمین نمایند، تصمیم بانعقاد عهدنامه بین خود گرفته و برای نیل باین منظور وزراء مختار خود را بطریق ذیل تعیین نمودند:

اعلیحضرت همایون شاهنشاه ایران: جناب آقای عنایت الله سمیعی وزیر امور خارجهٔ ایران.

اعلیحضرت ملک عراق: جناب آقای دکتر ناجی الاصیل وزیر امور خارجهٔ عراق.

مشارالیهما پس از ارائهٔ اعتبارنامه های خود که با ترتیب لازم تنظیم گردیده بود در مراتب ذیل موافقت حاصل نمودند:

مادهٔ اول ــ طرفین معظمتین متعاهدین متقبل میشوند که هرگونه اختلافاتی که بین آنها بروزنماید و تصفیهٔ آن بوسائل معموله مذاکرات سیاسی ممکن نشود بترتیب تصفیه مسالمت‌آمیز مقرره در این عهدنامه حل نمایند.

مادهٔ ۲ ــ ۱ ــ کلیهٔ اختلافات باستثنای موارد مقرره در بند سوم این ماده دائر بحقی که هر یک از طرفین برای خود قائل شده و مورد موافقت طرف دیگر نیست بدیوان داوری دائمی بین‌المللی ارجاع خواهد شد.

مگر آنکه طرفین تصفیهٔ آنرا بتوسط یک دیوان حکمیتی که ذیلاً پیش‌بینی شده است ترجیح دهند.

۲ ــ بدیهی است که اختلافات فوق‌الذکر عبارتند از اختلافاتی که مخصوصاً در مادهٔ ۳۶ نظامنامهٔ دیوان داوری بین‌المللی تصریح شده است.

۳ ــ بند اول این ماده شامل اختلافات ذیل خواهد شد:

الف ــ اختلافاتی که قبل از اجرای این عهدنامه بروز نموده و یا اختلافاتی که راجع است بوضعیات ومسائل موجوده قبل از اجرای این عهدنامه.

ب ــ اختلافات راجع به مسائلی که حقوق بین‌الملل تصفیهٔ آنرا در صلاحیت مانع للغیر یکی از طرفین معظمین متعاهدین قرار میدهد.

ج ــ اختلافات راجع بوضعیت ارضی یکی از طرفین متعاهدین.

مادهٔ ۳ ــ در صورتیکه بین طرفین موافقت حاصل شود که یکی از اختلافات مذکوره در بند اول مادهٔ قبل را بیک دیوان‌حکمیت ارجاع نمایندموافقت نامهٔ مخصوصی تنظیم و در آن موضوع اختلاف و حَکَمهائی که انتخاب شده و طریقهٔ اجرای حکمیت را معیّن خواهند نمود.

هرگاه در موافقت‌نامهٔ مخصوصی مراتب بطور کافی تصریح نشده باشد مقررات معاهدهٔ لاهه مورخهٔ ۱۸ اکتبر ۱۹۰۲ برای تصفیه مسالمت‌آمیز اختلافات بین‌المللی در موارد لازم اعمال خواهد شد و هرگاه موافقت‌نامه مزبور در خصوص قواعد راجعه باصل اختلاف که حَکَم‌ها باید مراعات نمایند ساکت باشد محکمه قواعد اساسی مصرّحه در مادهٔ ۲۵ اساسنامه دیوان داوری بین‌المللی را بموقع اجرا خواهد گذاشت.

مادهٔ ٤ ــ هرگاه طرفین متعاهدین راجع بموافقت‌نامه مخصوص مقررهٔ در مادهٔ سابق موافقت حاصل ننمودند و یا اینکه نتوانستند حکم‌هارا تعیین نمایند

هر یک از طرفین میتوانند بعد از یک اخطار قبلی سه ماهه اختلاف را بموجب تقاضای مستقیم بدیوان دائمی داوری بین‌المللی ارجاع سازند.

مادهٔ ۵ ــ ۱ ــ در مورد اختلاف مذکوره در ماده ۲ بند اول طرفین میتوانند قبل از هر اقدامی در پیشگاه دیوان دائمی داوری بین‌المللی یا قبل از مبادرت به هر گونه اقدام برای ارجاع امر بحکمیت برای تصفیهٔ موضوع به ترتیب اصلاح ذات‌البین مقرره در این عهدنامه متوسل شوند.

۲ ــ در صورت مبادرت باصلاح ذات‌البین وعدم موافقت بآن هیچیک از طرفین نمیتوانند قبل از انقضاء یک ماه از تاریخ اختتام عملیات کمیسیون اصلاح ذات‌البین موضوع را به پیشگاه دیوان داوری بین‌المللی برده و یا تقاضای تشکیل دیوان حکمیت مقرره در مادهٔ ۳ را بنمایند.

مادهٔ ٦ ــ هرگونه اختلافی که تصفیهٔ آن بموجب مقررات این عهدنامه بوسیلهٔ تصمیم قضائی یا حکمیت مقدور نباشد بطریقهٔ اصلاح ذات‌البین حل خواهد گردید.

مادهٔ ۷ ــ اختلافات مذکوره در مادهٔ قبل بیک کمیسیون اصلاح ذات‌البین که بتوسط طرفین متعاهدین بطریقی که ذیلاً پیش‌بینی شده است تشکیل میشود مراجعه خواهد گردید.

مادهٔ ۸ ــ در صورت بروز اختلاف بین طرفین یک کمیسیون اصلاح ذات‌البین سه ماه بعد از تاریخ ابلاغ تقاضای یکی از طرفین برای انعقاد آن بطرف دیگر بجهت رسیدگی باختلاف مزبور منعقد خواهد گردید کمیسیون اصلاح ذات‌البین بجز در مواردی که طرفین ذیعلاقه تصمیم دیگری اتخاذ نمایند بطریق ذیل منعقد خواهد شد:

۱ ــ کمیسیون مرکب از پنج عضو خواهد بود هر یک از طرفین یک کمیسر که ممکن است از اتباع خود آن دولت باشد تعیین مینمایند و سه کمیسر دیگر با موافقت طرفین از اتباع دول ثالث انتخاب خواهد شد.

کمیسرها رئیس کمیسیون را انتخاب خواهند نمود.

۲ ــ هرگاه محل یکی از کمیسرها در اثر فوت یا استعفا یا علت دیگری خالی شود در اسرع اوقات ممکنه بطریقی که برای انتصاب کمیسرها پیش‌بینی شده است کمیسر دیگر انتخاب خواهد شد.

مادهٔ ۹ ــ هرگاه انتصاب کمیسرهائی که باید از اتباع دول ثالث انتخاب شوند در مدت مقرره در مادهٔ ۸ بعمل نیاید رئیس متصدی شورای جامعهٔ ملل به تقاضای یکی از طرفین مبادرت بانتخاب کمیسر مزبور خواهد نمود.

مادهٔ ۱۰ ــ ۱ ــ کمیسیون اصلاح ذات البین دراثرتقاضائی که یکی از طرفین با موافقت طرف دیگر از رئیس آن نموده و یا در صورت عدم توافق تقاضای مزبور را یکی از طرفین مستقلاً از او نموده باشد رسیدگی بامر را عهده‌دار می شود.

۲ ــ تقاضای مزبور پس از آنکه بطور اختصار موضوع اختلاف را شرح میدهد کمیسیون را دعوت خواهد نمود که بهرگونه اقدامی که برای تصفیهٔ دوستانهٔ موضوع صلاح میداند مبادرت نماید.

۳ ــ در صورتیکه تقاضا از جانب یکی از طرفین صادر شده باشد باید بفوریت تقاضای مزبور را بطرف دیگر نیز اشعار دارد.

مادهٔ ۱۱ ــ ۱ ــ کمیسیون اصلاح ذات البین بجز در مواردی که طرفین طور دیگر موافقت حاصل کنند در محلی که رئیس آن معین نماید منعقد خواهد شد.

۲ ــ کمیسیون میتواند در هر موقع از رئیس دارالانشاء جامعهٔ ملل خواهش نماید که در اجرای مأموریت آن بوی مساعدت نماید.

مادهٔ ۱۲ ــ عملیات کمیسیون اصلاح ذات البین منتشر نخواهد شد مگر بموجب تصمیم کمیسیون و با رضایت طرفین متعاهدین.

ماده ۱۳ ــ ۱ ــ در صورتی که طریقهٔ دیگر مقرر نشده باشد کمیسیون اصلاح ذات البین طرز اجرای عملیات خود را رأساً مرتب خواهد نمود و طرز عملیات مزبور باید طوری باشد که اظهارات هر یک از طرفین اصغاء شود.

۲ ــ نمایندگی طرفین متعاهدین در کمیسیون اصلاح ذات البین بتوسط مأمورینی که واسط بین آنها و کمیسیون خواهند بود بعمل خواهد آمد علاوه براین طرفین می توانند بکمک و مساعدت مستشاران ومتخصصین که برای این کار تعیین نموده اند متوسل شده واصغای اظهارات هرکسی را که شهادت آن بنظر آنها مفید میآید تقاضا نماید.

۳ ــ کمیسیون می تواند توضیحات شفاهی از مأمورین و مستشاران و متخصصین طرفین و از کلیهٔ اشخاصی که با رضایت دول متبوعهٔ آنها احضار آنها

را مفید بداند تقاضا نماید.

مادهٔ ١٤ ــ تصمیمات کمیسیون اصلاح ذات‌البین جز در مواردی که طرفین متعاهدین بطریق دیگر موافقت نمایند باکثریت آراء اتخاذ خواهد شد وکمیسیون نمیتواند راجع به اصل اختلاف اظهارنظر نماید مگر آنکه کلیهٔ اعضاء آن حاضر باشند.

مادهٔ ١٥ ــ طرفین متعهد می شوند که عملیات کمیسیون اصلاح ذات‌البین را تسهیل نموده و مخصوصاً هر قدر بیشتر ممکن است اسناد و اطلاعات مفیده را در دسترس آن بگذارند و برای آنکه کمیسیون بتواند در خاک طرفین و برطبق قوانین آنها باحضار واصغاء شهود یا متخصصین و یا معاینهٔ محلی اقدام نماید هر گونه وسائلی که برای طرفین ممکن شود جهت کمیسیون فراهم نماید.

مادهٔ ١٦ ــ درمدت عملیات کمیسیون هر یک از اعضای آن که اتباع دول ثالث بوده باشند فوق‌العاده که مبلغ آن با موافقت طرفین متعاهدین معین خواهد شد دریافت خواهند نمود وهر یک ازطرفین نصف مبلغ مزبور را تأدیه مینماید. پرداخت کلیهٔ مخارجی که برای اجرای عملیات کمیسیون مصرف خواهد شد بهمین طریق بین طرفین متعاهدین تقسیم خواهد گردید.

مادهٔ ١٧ ــ ١ ــ وظیفهٔ کمیسیون اصلاح ذات‌البین روشن ساختن مسائل متنازع فیه وجمع‌آوری کلیهٔ اطلاعات مفیده برای این کار بوسیلهٔ تحقیقات و یا وسائل دیگر و مجاهدت برای اصلاح طرفین خواهد بود.

پس از رسیدگی بامر کمیسیون می تواند به طرفین متعاهدین مواد تصفیه که بنظر آن مناسب می آید ابلاغ و ضرب‌الاجلی برای اظهارنظر طرفین معین نماید.

٢ ــ درخاتمهٔ عملیات خود کمیسیون صورت مجلسی بمقتضای مورد تهیه خواهد نمود. درصورت مجلس مزبور موافقت طرفین و درصورت لزوم شرایط تصفیهٔ امر و یا عدم موافقت آنها قید خواهد شد.

٣ ــ بجز در مواردی که طرفین بطریق دیگری موافقت نمایند عملیات کمیسیون بایستی شش ماه بعد از روزی که تصفیهٔ اختلاف بآن مراجعه شده است خاتمه پیدا نماید.

مادهٔ ١٨ ــ هرگاه بعداز اختتام عملیات کمیسیون اصلاح ذات‌البین تا

مدت یکماه طرفین بوسیلهٔ دیگری جهت تصفیهٔ مسالمت‌آمیز موافقت حاصل نکنند اختلاف مزبور مشمول مقررات مادهٔ ۱۵ اساسنامه جامعهٔ ملل خواهد گردید.

مادهٔ ۱۹ ــ طرفین متعهد می شوند که از هرگونه اقدامی که ممکن است بالنتیجه اسباب مزاحمت اجرای تصمیم قضائی و حکمیت و ترتیب پیشنهادی کمیسیون اصلاح ذات‌البین یا شورای جامعهٔ ملل را فراهم سازد خودداری نمایند و بطورکلی مبادرت بهر اقدامی که اختلافات موجوده را سخت‌تر ساخته و یا آنرا توسعه دهد ننمایند.

مادهٔ ۲۰ ــ ۱ ــ مقررات این عهدنامه بین طرفین متعاهدین در صورتی هم که دولت ثالثی در اختلاف موجوده بین طرفین ذینفع باشد مجری ومرعی خواهد بود.

۲ ــ طرفین میتوانند با موافقت یکدیگر دولت ثالث فوق‌الذکر را دعوت نمایند که در اصلاح ذات‌البین یا حکمیت دخالت نماید.

مادهٔ ۲۱ ــ اختلافات راجع به تفسیر یا اعمال این عهدنامه هم‌چنین اختلافات راجع به تعریف اختلاف و یا مفهوم و توسعهٔ مستثنیات بدیوان دائمی داوری بین‌المللی ارجاع خواهد شد.

مادهٔ ۲۲ ــ هیچیک ازمقررات این عهدنامه رانمیتوان طوری توجیه نمود که لطمه بحقوق طرفین متعاهدین در استمداد شورای جامعهٔ ملل در حدود میثاق جامعه و یا این عهدنامه وارد سازد.

مادهٔ ۲۳ ــ ۱ ــ این عهدنامه به تصویب خواهد رسید و اسناد مصدق آن هر چه زودتر در بغداد مبادله خواهد شد.

۲ ــ این عهدنامه بفوریت بعداز مبادلهٔ اسناد مصدق مجری خواهد گردید.

۳ ــ این عهدنامه درجامعهٔ ملل بتوسط رئیس دارالانشاء ثبت و از مشارالیه تقاضا خواهد شد که این موضوع را به اطلاع کلیهٔ ممالک عضو جامعه ملل و ممالک دیگر برساند.

ماده ۲٤ ــ ۱ ــ این عهدنامه برای مدت پنجسال از تاریخ اجرای آن منعقد میشود.

۲ ــ هرگاه لااقل ششماه قبل از انقضاء مدت مزبور فسخ آن اعلام نگردید برای مدت پنجسال دیگر نیز بقوت خود باقی خواهد ماند و قس علیهذا.

۳ ــ در صورتی هم که یکی از طرفین متعاهدین باعلام فسخ این عهدنامه مبادرت نماید هرگونه مراسمی که برای تسویهٔ اختلاف در موقع انقضاء این عهدنامه شروع شده باشد تا اختتام طبیعی خود ادامه خواهد نمود.

در تهران در دو نسخه بزبان فرانسه نوشته شد. بتاریخ ۲۲ ژوئیهٔ ۱۹۳۷

**صورت مجلس امضاء**

در موقع انعقاد عهدنامهٔ تصفیهٔ مسالمت‌آمیز اختلافات بین کشور شاهنشاهی ایران و کشور پادشاهی عراق نمایندگان مختار طرفین موافقت نمودند که همان متن عهدنامهٔ مذکور را که در تاریخ ۲۲ ژوئیه ۱۹۳۷ پاراف شده است امضاء نمایند. طهران ۲٤ ژوئیه ۱۹۳۷.

امضاء سمیعی وزیر امورخارجهٔ ایران  امضاء ــ وزیر امورخارجه عراق

عهدنامهٔ تسویهٔ مسالمت‌آمیز اختلافات بین دولت شاهنشاهی ایران و دولت پادشاهی عراق بشرح بالا در جلسهٔ ۲۵ اسفند ماه ۱۳۱٦ تصویب شده است.

رئیس مجلس شورای ملی ــ حسن اسفندیاری

*

هدایت در خاطرات و خطرات در زیر عنوان «پیمان سعدآباد» چنین نوشته است: «اجتماع سیاسیون در محلی سابقهٔ بسیار دارد میبایست ما این مرحله راهم گذرانده باشیم. وزرای خارجهٔ ترکیه، افغانستان وایران درسعدآباد جلسه ای تشکیل دادند و پیمانی در اتحاد سه دولت منعقد شد، وحدت نظر در سیاست عمومی وحمایت متقابله، البته اینگونه معاهدات چشم رقیب را می‌گشاید و غالباً دیر نمی پاید، ظن غالب این است که این اجتماع از صحبت پهلوی و غازی ریشه بسته باشد، نمیدانم منافع خیالیش بیشتر است یامضرات فعلی یاآنکه نحویون چنین کردند ماهم چنین میکنیم. شاه در نطق خود در مجلس یازدهم گفت پیمان سعدآباد در مشرق بی سابقه بوده ودراین هنگام که امور عالم مشوش است مدد بزرگ به بقای صلح خواهد بود موقع امتحان هم بزودی بدست آمد اینگونه پیمان در مشرق تظاهر مشت است در مقابل سندان، پیمانهای خیلی قوی‌تر نتیجه نداد در میدان سیاست امروزه «آن ذره که در حساب ناید مائیم»، و بهترکه بقول سعدی



وزرای خارجهٔ چهار دولت پس از امضای پیمان سعدآباد

رفتار کنیم:

سعدی افتاده‌ای است آزاده  کس نیاید به جنگ افتاده

در توکیو سفیر انگلیس به اتابک گفت که عهد صلح وجنگ بین انگلیس و ژاپن اضاء شد در لندن تظاهر کردند و در توکیو برو نیاوردند و مادر اثر پیمان بی اساس رجزخوانی کردیم. متانت حکومت دوهزار ساله[1] برحکومت هفصد ساله چر بید تا چه رسد به حکومت ده ساله.

## زیان پیمان سعدآباد

پیمان سعدآباد هم از لحاظ مادی وهم از نظر سیاسی بزیان دولت ایران و بنفع کشورهای ترکیه. افغانستان و عراق بوده است زیرا قسمتی از ارتفاعات آرارات که دارای موقعیت سوق الجیشی مهمی بود وهمان طور که سرلشکر ارفع که عضو کمیسیون تعیین خط سرحدی بوده در یادداشتهای خود نوشته رضاشاه در مورد واگذاری این ارتفاعات گفته بود: اساس دوستی ایران وترکیه میباشد حال این تپه جزو خاک ایران یا خاک ترکیه باشد مهم نیست بآنها واگذار کنید.

در تعیین خط مرزی ایران و عراق هم رضاشاه از کیسهٔ خلیفه بخشید ومنابع نفتی غرب ایران و نصف شط العرب را که طبق اصول و مقررات بین المللی

---

۱ ــ دول آسیا دوهزار سال است تاریخ تمدن دارند اروپای شمالی هفصد سال.

که خط مرزی وسط المیاه است بعراق واگذار نمود.

علت واگذاری این بود که در آنموقع عواید عراق برای مسلح شدن کم بود و احتیاج بمنابع ارزی بیشتر داشت، نصفهٔ شط العرب بعراق واگذار شد تا سالیانه از بابت عبور کشتی های نفت کش از آبادان ایران مبالغ هنگفتی بعنوان حق العبور یا تنقیهٔ شط بدولت عراق پرداخت شود و بدین وسیله بودجه ارتش عراق تأمین گردد و این بذل و بخشش را انگلیسها موجب گردیدند.

چگونگی واگذاری منابع نفتی غرب ایران را بعراق در مجلس دورهٔ پانزدهم که در اطراف مضار قرار داد ۱۹۳۳ بحث میشد در دو جلسه که هیئت دولت ساعد هم حضور داشتند بیان نمودم که عیناً از صورت مذاکرات مجلس در زیر نقل میگردد:

نقل از صورت مذاکرات جلسهٔ ۱۹٦ مورخ یکشنبه دوم مردادماه ۱۳۲۸

«مکّی ــ نقشهٔ تسلط بر نفت های خاورمیانه که تمدید امتیاز دارسی فقط اجرای قسمتی از آن بوده است همواره موردنظر دولت انگلستان بوده و برای رسیدن به این هدف از هیچگونه مجاهدت و کوشش مداوم خودداری نکرده است و در اثر همین مساعی بوده که شرکت نفت انگلیس و ایران بوسیلهٔ شرکتهای تابعهٔ خود نفت عراق و نفت خانقین و چون از نفت خانقین صحبت می کنم حالا در آتیه می رسیدیم که نفت خانقین پس از بستن پیمان سعدآباد اراضی ایران است که واگذار شده به عراق (حایری زاده ــ صحیح است در دورهٔ پهلوی این قسمت از ایران رفت) به این موضوع هم میرسیم که نفت خانقین چیست و چطور از ایران مجزّا شد (دکتر بقائی ــ این مادهٔ ۲۰۷ هم بکلی ملغی شده است) که نفت خانقین را بدست آورده بود که مدت اولی را در سال ۱۹۲۵ برای مدّت ۷۵ سال و دو یمی را، که مثل قرارداد دارسی ٦۰ ساله بود، در سال ۱۹۲٦ برای مدت ۲۵ سال تمدید نماید و بنابراین تمدید مدت امتیاز نفت ایران باقی مانده بود تا شرکت نفت انگلیس وایران بتواند استفادهٔ کامل از این منابع ذیقیمت را تا حوالی ۲۰۰۰ میلادی برای خود بطور انحصار تأمین نماید...»

نقل از صورت مشروح مذاکرات جلسهٔ ۱۹۸ عصر دوشنبه سوم مرداد

«مکّی ــ طبق ماده نهم کمپانی متعهد می شود که بوسیلهٔ یک کمپانی فرعی استخراج نفت ایالت کرمانشاه را شروع و وسایل تصفیهٔ آن را در محل فراهم

آورد.

البته دلیل حقیقی ایجاد این تعهد برای شرکت نفت برما پوشیده است ولی چیزی که مسلم است این است که ضمن اصلاح خط سرحدی ما با دولت عراق (اینجا یک نکته اساسی است خواهش می کنم بیشتر دقت فرمائید) ضمن اصلاح خط سرحدی ما بادولت عراق تغییراتی در خط سرحدی ایجاد نمودند که یکی از مهمترین حوزه های نفتی که در خاک ایران بوده است عملاً در نتیجهٔ تعیین خط سرحدی جدید جزو کشور عراق شده و فقط قسمت کوچکی از آن منبع عظیم جزو خاک ایران باقی مانده که فعلاً شرکت مشغول بهره برداری مختصری از آن می باشد در صورتیکه قسمت معظم آن که حصهٔ عراق شده توسط شرکت نفت خانقین با کمال شدت بهره برداری میگردد...»

## قرارداد تجارتی واقامت وبحرپیمائی با شوروی

در خلال مذاکرات با عراق و ترکیه در بارهٔ پیمان عدم تعرض قراردادهائی هم با دولت اتحاد جماهیر شوروی منعقد گردید تا وانمود شود که دولت ایران میخواهد با تمام همسایگان خود هیچگونه اختلاف نداشته باشد و نقطهٔ ابهام و اختلافی باقی نمانده است. حال ببینیم که قراردادهای با دولت شوروی چگونه بوده است:

روز چهارم شهر یورماه ۱۳۱٤ بین سیدباقرخان کاظمی وزیر امور خارجهٔ ایران و آلکسی چرنیخ سفیرکبیر اتحاد شوروی در تهران قراردادهای بازرگانی و اقامت و بحرپیمائی بین دو کشور امضاء شد.

بموجب این قرارداد تجارتی قسمتی از سهمیهٔ واردات و صادرات ایران باتحادجماهیر شوروی اختصاص یافت و مقرر گردید که پنبه، پشم، پوست، کنف، و خشکبار بشوری تحویل و در مقابل قند، کبریت پارچه های نخی، سیمان، آهن آلات، ماشین آلات وابزارفلاحتی وماشین آلات صنعتی برای برنج پاک کنی و پنبه پاک کنی وتأسیسات انبار غله معادل میزان خریدهای دولت شوروی از دولت ایران بشود. ضمناً مقرر گردید محصولات طبیعی و صنعتی ایران هم بتوسط مؤسسات اقتصادی شوروی و مختلط وهم بتوسط تجار ایرانی باتحاد جماهیر شوروی وارد شود. دولت اتحاد جماهیر شوروی ترانزیت آزاد از خاک خود بایران برای محصولات طبیعی یا صنعتی مذکوره ذیل بموجب این قرارداد

اعطا نمود:

الف ــ ماشین وابزار ومصالح برای کارخانجات همچنین برای مؤسسات فلاحتی و ماشین و ابزار و مصالح برای ساختمان و نگاهداری خانه‌ها و ابینه و ماشین وابزار و ملزومات و مصالح برای اصلاح و استفاده از طرق و وسایط نقلیه از هر قبیل که برای احتیاجات مؤسسات عام‌المنفعه باشد.

ب ــ دواجات از هر قبیل و اسباب جراحی و اعضاء مصنوعی بدن.

ت ــ کاغذ و اوراق مطبوعات.

ث ــ تخم نوغان.

ج ــ چای.

چ ــ آلات وادوات روشنائی وگرم کردن.

ح ــ دوچرخه و موتورسیکلت واتومبیل و کامیون و متفرعات وقطعات مجزای آنها.

هر نوع سفارشات غیرتجارتی دولت ایران در کشورهائی که با اتحاد جماهیر شوروی عهدنامه یا مقاوله نامه یا قرارداد تجارتی داشته باشند باستثنای اسلحه و مهمات جنگی حق ترانزیت آزاد در خاک شوروی خواهند داشت.

اتحاد جماهیر شوروی منتهای موافقت را نسبت بهر قبیل سفارش‌های دولت ایران که برای تجارت نبوده و در کشورهائی که با اتحادجماهیر شوروی عهدنامه یا مقاوله‌نامه یا قرارداد تجارتی نداشته باشند بعمل آمده باشد مبذول داشته وتسهیلات لازمه ایجاد خواهد نمود. اسلحه و مهمات جنگی از این مقررات مستثنی میباشد.

این قرارداد تا حملهٔ آلمان بشوروی بین دوکشور اجرا میشد. پس از آن معاملات مسدود گردید. تا پس از خاتمهٔ جنگ مجدداً برقرار گردید.

## شرکت ایران در نمایشگاه صنایع لنینگراد

بموزات عقد قرارداد تجارتی با اتحاد جماهیر شوروی ودر خلال عقد معاهده عدم تعرض با دولت ترکیه وعراق وافغانستان دولت ایران در نمایشگاه صنایع لنین گراد شرکت نمود و کلیهٔ آثار هنری و باستانی ایران بدان شهر منتقل گردید و هیئتی بر یاست علی اصغر حکمت وزیر فرهنگ و دکتر علی اکبر سیاسی و دکتر صدیق و چند نفر دیگر برای شرکت در نمایشگاه شوروی اعزام گردیدند.

هشتاد اطاق از دوهزار سالن که موزه را تشکیل میداد برای نمایش آثار ایران اختصاص داده شده بود، اشیاء زمان ما قبل تاریخ و دروهٔ ساسانی و ادوار دیگر بترتیب در اطاقهای مختلف قرار داده شده بود. نمایشگاه روز ۲۱ شهر یور ۱۳۱٤ با حضور نمایندگان ۲٦ کشور بریاست کمیسر معارف شوروی گشایش یافت.

در این نمایشگاه علاوه بر اشیاء موجوده درموزهٔ آرمیتاژ از تمام شهرهای مهم جماهیر شوروی مخصوصاً آسیای مرکزی و قفقاز و بعضی از کشورهای دیگر آثار مهم تاریخی خود را بغرفهٔ ایران منتقل نموده بودند. بطور یکه موزهٔ مهمی از صنایع نفیس و آثار برجستهٔ ایران در نمایشگاه گرد آمده بود.

## سفر هیئت اقتصادی ایران بروسیه

اوایل سال ۱۳۱٤ خورشیدی یک هیئت ایرانی عبارت ازمظفراعلم رئیس ادارهٔ کل تجارت بر یاست هیئت، مصطفی قلی بیات رئیس اداره کل فلاحت، سرتیپ فضل الله زاهدی، علی وکیلی ــ محمود فاتح، سرهنگ کریم قوانلو، سرهنگ ابوطالب، دکتر شیخ، یاور محمود سرتیپی، هادی سپانلو، عباس ورنوس ــ باقر فکرت، دکتر حامدی، ومهندس علیقلی سپاهی بروسیه عزیمت نمودندو مدت چهار هفته مهمان دولت شوروی بودند. در مراجعت اعلم اعلامیه ای انتشار دادوازمهمان‌نوازی شوروی تشکر نموده گفت علاوه بر مطالعاتی که در رشته های مختلف بعمل آمد در خصوص روابط تجارتی مملکتین براصل توازن مذاکره شد و امیدواری حاصل است که این تبادل نظر موجب تحکیم وتوسعهٔ روابط تجارتی گردد.

## افتتاح دوره یازدهم مجلس

روز بیستم شهر یورماه ۱۳۱٦ برابر پنجم رجب ۱۳۵٦ دورهٔ یازدهم مجلس افتتاح گردید. و رضاشاه برای اولین بار ولیعهد محمدرضا را که روز ۲۱ اردیبهشت ۱۳۱۵ از سویس مراجعت کرده بود در آئین افتتاح مجلس شرکت داد. هنگامی که پهلوی خطابهٔ افتتاحیه میخواند ولیعهد هم یکقدم عقب‌تر پشت سر شاه ایستاده بود. شاه در نطق افتتاحیه چنین بیان کرد:

«چون اوضاع عمومی جهان ایجاب میکرد که ما نیز بیش از پیش در

تحکیم بنیان صلح بکوشیم پس از رفع اختلافات سرحدی باعراق[1] قراردادی را که در طرح آن قبلاً توافق حاصل شده بودبادولت دوست وهمسایهٔ خود افغانستان وترکیه وعراق به نام پیمان سعدآباد منعقد نمودیم و این پیمان در شرق بی سابقه بود و در این هنگام که امور عالم دچار آشفتگی است مددی بزرگ ببقای صلح خواهد بود. در امور داخلی سیاست دولت من تعقیب روش دورهٔ پیشین و تکمیل اصلاحات است که همهٔ علاقمندان بترقی کشور باید بکوشند که بیش از پیش فروغ حیات بخش تمدن در تمام شئون اجتماعی کشور بتابد.»

**معرفی دولت بمجلس دورهٔ یازدهم**

روز ۲۷ شهر یور مجلس رسمیت خود را اعلام ومحمود جم اعضای کابینهٔ خودرا بشرح زیر معرفی نمود:

رئیس الوزراء ــ محمودجم
وزیر عدلیه ــ دکتر احمد متین دفتری
وزیر خارجه ــ عنایت الله سمیعی
کفیل وزارت داخله ــ ابوالقاسم فروهر
وزیر مالیه ــ محمود بَدِر
کفیل وزارت جنگ ــ سرلشکر امیرفضلی
وزیر معارف و اوقاف وصنایع مستظرفه ــ علی اصغر حکمت
وزیر طرق و شوارع ــ مجید آهی
وزیر پست و تلگراف بعداً معرفی خواهد شد.
رئیس ادارهٔ کل تجارت ــ حسین علاء
رئیس اداره کل صناعت و معادن ــ مهدی فرخ
کفیل اداره کل فلاحت ــ احمد حسین عدل

درهشتم مهرماه ۱۳۱۶ دو ادارهٔ تجارت وصناعت بدو وزارتخانهٔ بازرگانی و صناعت ومعادن تبدیل شد، حسین علاء بوزارت بازرگانی و مهدی فرخ بوزارت صناعت و معادن منصوب و ابوالقاسم فروهر عهده‌دار وزارت داخله گردید. باید اضافه نمود که دکتر متین دفتری قبلاً در زمان وزارت صدرالاشراف سمت معاونت

۱ ــ به قیمت از دست دادن سرزمین و منابع نفتی وشط العرب.

وزارت عدلیه را دارا بود وروز ۵ مهر ۱۳۱۵ بسمت وزارت عدلیه بجای صدر معرفی ومشغول کار شد.

از دوران وزارت عدلیهٔ دکتر متین دفتری داستانهائی نقل میکنند و میگویند آلت اجرای مقاصد رئیس شهربانی بود وحتی در این مورد بقدری کورکورنه اطاعت مینمود که بنابردستور مختاری یکنفر قاضی را بدون آنکه از محکمهٔ انتظامی قضات سلب صلاحیت او را تقاضا نماید دستور داد دستبند زده از زنجان به تهران بیاورند.

### درگذشت وزیر خارجه

شب ششم اسفند ۱۳۱۶ عنایت الله سمیعی درگذشت و مدت یکی دو ماه وزارت خارجه بدون وزیر بود تا اینکه علی سهیلی که درآنموقع وزیر مختار ایران در لندن بود بتهران احضار و بسمت وزیر امور خارجه انتخاب گردید.

## بودجهٔ سال ۱۳۱۶ کل کشور

«مادهٔ واحده ــ مجلس شورایملی بودجه سال ۱۳۱۶ کشور را (باستثناء درآمدی که بابت حق الامتیاز نفت وصول و بحساب ذخیرهٔ کشوری منظور میشود) مطابق صورت ضمیمه که از حیث درآمد بمبلغ صدو بیست و پنج میلیون ودو یست ونودو یک تومان و یک ریال (۱,۲۵۰,۰۰۲,۹۱۱ ریال) و از حیث هزینه صدو بیست وچهار میلیون و هشتصدوسه هزار وهفتصدوسی وهفت تومان وهفت ریال ــ (۱,۲٤۸,۰۳۷,۳۷۷ ریال) بالغ میباشد تصویب و به وزارت مالیه اجازه میدهد که هزینهٔ عمومی کشور را اعم از حقوق ومصارف در سال ۱۳۱۶ در حدود اعتبارات مصوّب در صورت ضمیمه مطابق بودجه های تفصیلی سال ۱۳۱۵ تا حدی که اعتبارات مصوبه در بودجه های مزبور ضمن بودجه های سال ۱۳۱۶ نیز منظور شده باشد بپردازد تا وقتیکه بودجه های تفصیلی ۱۳۱۶ که باید تا آخر اردیبهشت ۱۳۱۷ بمجلس تقدیم گردد بکمیسیون بودجه مجلس ارجاع شود...»

توضیح آنکه در جلسه یکشنبه ۱۶ اسفند لایحه بودجه سال ۱۳۱۶ کشور بمجلس تقدیم شد و در جلسهٔ یکشنبه ۲۳ اسفند ۱۳۱۶ بتصویب رسید.

## ورود مهاجرین بایران

عدهٔ زیادی از ایرانی ها که از زمان سلطنت تزارها در روسیه بکار مشغول بودند پس از انقلاب اکتبر زندگانی آنان دچار اختلال گردیده وضع خوبی نداشتند، قرار شد این عده به ایران مراجعت نموده بکار مشغول گردند.

اولین دسته ایرانیهای مهاجر که تعدادشان هفتصد نفر بود روز ۱۶ اسفند ماه ۱۳۱۶ با یک کشتی به بندر پهلوی وارد گردیدند و از آن پس هر هفته از نقاط مختلف شمالی ایران دسته دسته مهاجرین بایران وارد میشدند. وضع زندگی مهاجرین بسیار تأثرآور بود. دولت برای سروسامان دادن بزندگی و تهیهٔ کار برای آنها اقدام نمود و بنگاههای خیریه از قبیل شیروخورشید سرخ برای کمک بمهاجرین شروع بفعالیت کردند. مردم از نقاط کشور بیاری آنها برخاسته و اعانات برای بهبود زندگانی مهاجرین پرداختند.

یکعده از نمایندگان وزارتخانه ها مأمور رسیدگی بوضعیت مهاجرین شدند و هر دسته بفراخور وضعی که داشتند بنقاط مختلف کشور فرستاده شدند تا بکاری گمارده شوند. در بین این مهاجرین عناصر مشکوکی هم وجود داشت که چه در همان موقع وچه پس از شهریور ۱۳۲۰ شناخته شدند.

## گشایش تونل کندوان

روز ۲۷ اردیبهشت ۱۳۱۷ تونل کندوان در جادهٔ مخصوص از طرف رضاشاه افتتاح گردید.

قبل از احداث این راه عبور از تهران به چالوس بسختی میسر بود و قریب چهار پنج ماه از سال مسدود بود ولی احداث تونل این راه که نزدیکترین خط بین تهران و دریای خزر بود علاوه براینکه کمک مؤثری برای مسافرت وحمل بارازشمال به تهران شد، پهلوی که تقریباً تمام املاک مازندران را متصرف شده بود و میبایستی محصولات آنرا به سایر نقاط حمل نماید بیش از همه منتفع شد.

## کشف شبکهٔ کمونیستی

پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیهٔ تزاری و از بین رفتن سلسلهٔ رومانوفها و اعدام خانوادهٔ سلطنتی و تشکیل دولت ساویت اتحاد جماهیرشوروی

در آن کشور، دولت جدید بر یاست لنین به تبلیغ مرام اشتراکی (کمونیستی) پرداخت و بعضی از افراد کشورهای همسایهٔ روسیه را تحت‌تأثیر مرام و مسلک خود قرار دادند، منجمله در ایران عده‌ای به بلشویک‌ها گرویدند که معروفترین آنها احسان‌الله‌خان است که مردی انقلابی و دارای افکاری تند بود و قبلاً هم در کمیتهٔ مجازات که عده‌ای را ترور کرده بودند عضویت داشت، علم تبلیغ مرام اشتراکی را در گیلان بدوش کشید و به انقلاب گیلان که تحت رهبری میرزا کوچک‌خان اداره میشد پیوست، ولی چون میرزا کوچک‌خان را که مردی مسلمان ومذهبی بود نتوانست با خود موافق کند لاجرم بین آنها اختلاف شدیدی بروز کرد و پس از مدتی بالاخره احسان‌الله خان به روسیه فرار کرد و در همانجا هم سکنی گزید که خود داستان مفصلی دارد.

در آذربایجان نیز ابوالقاسم لاهوتی که افسر ژاندارمری بود تحت تأثیر افکار کمونیزم قرار گرفت و دست به کودتائی زد که موفق نشده و ناکام ماند که در این دوره تاریخ شرح آن داده شده است. لاهوتی هم با چندنفر از همفکران خود بروسیه فرار کرد و تا آخر عمر در آن کشور بسر برد.

بعداً هم اگر اشخاصی در ایران دارای مرام و افکار اشتراکی بودند در پس پردهٔ استتار بوده و تشکیلات و شبکه‌ای نداشتند تا آنکه دستهٔ پنجاه و سه نفری بوجود آمد.

در رأس این دسته دکتر ارانی بود که معلم فیزیک مدارس متوسط بود. این عده طبق قانون مقدمین امنیت که شرح آن در این دورهٔ تاریخ داده شده محاکمه و همگی بحبس‌محکوم گردیدند و تا شهریور ۱۳۲۰ زندانی و بعداً آزاد شدند. امّا خود دکتر ارانی در زندان به مرض تیفوس مبتلا شد و از قراری که گفته‌اند معالجهٔ این بیماری ــ چون هنوز داروهای آنتی بیوتیک کشف نشده بود ــ بسیار دشوار می‌بود، مصرف داروهای قدیمی هم چون سرعت لازم برای معالجه بکار نرفت مفید واقع نشد و وی در زندان در گذشت.

پس از آزادی بقیهٔ دستهٔ پنجاه و سه نفری عدهٔ زیادی از آنان حزب توده را پی‌ریزی کردند که در حقیقت همان مرام کمونیزم را دارا بودند.

کشف دستهٔ پنجاه و سه نفر هنگامی صورت گرفت که میرزا علی اصغرخان حکمت وزیر فرهنگ و در متن جریان دستگیری آنان بوده است. وی

در کتاب «سی خاطره» در خاطرهٔ ۱۷ خود شرح دستگیری و محاکمهٔ آنان را برشتهٔ تحریر درآورده که در زیر عیناً قسمتی از آن نقل میگردد:

«در یکی از روزهای تابستان ۱۳۱۶ سر پاس مختاری رئیس شهربانی کل کشور با تلفن از من تقاضای ملاقات فوری کرد، نزدیک ظهر همانروز بوزارت معارف به نزد من آمد در حالتی که پروندهٔ قطوری در زیر بغل داشت.

بعد از مقدمات عنوان نمود: ۵۳ نفر که بیشتر از فارغ التحصیل های اعزامی دولت بخارجه هستند و بایران برگشته اند مخفیانه جمعیّتی تشکیل داده و بنشر مبادی کمونیزم مشغول بوده اند و افکار مخالف دولت دارند و «بالشویک» شده اند. پلیس از عملیات آن ها آگاه شده و پس از یکسال و نیم بازجوئی و تحقیقات مقصر تشخیص داده شده و آنها را خائن بکشور خود دانسته است. این پرونده شامل گزارشهای رسمی و استنطاقات آنهاست.

چون پرونده تکمیل شده مراتب بعرض رسیده امر فرموده اند که من پرونده را بوزیر معارف بدهم تا مطالعه نموده نظر خود را در بارهٔ مجازات آنها گزارش کند. پس از آن پرونده را که متجاوز از ۵۰۰ برگ بود بمن تحویل داد و قرار شد که یک هفته فرصت بدهد تا آنها را مطالعه کرده نظر خود را عرض کنم.

در سر هفته سر پاس نزد من آمد و نتیجه را سؤال کرد و پرونده را تحویل گرفت.

من گفتم: آنچه از این پرونده که بدقت خوانده ام و با قوانین ومقررات وزارت معارف تطبیق کردم معلوم شد که در باب محکومیّت و اثبات تقصیر و احیاناً مجازات آنها حق اظهار نظر ندارم چرا که بعضی از آنان دانشجویانی بوده اند که هر یک کارنامهٔ تحصیلی و کارت درسی دارند و امتحانات خود را طبق قاعده انجام داده و از مدارس عالیهٔ اروپا بیشتر فرانسه و بعد آلمان و دیگر ممالک پایان نامه گرفته و بایران بازگشته و مردمانی آزاد و مستقل شده و از تحت سلطه و قدرت معارف خارج هستند و بعضی دیگر هم که در ایران بوده و از طبقات مختلفهٔ اجتماع هستند به طریق اولی وزارت معارف از آنها سابقه ندارد و این تقصیراتی که به آنان نسبت داده اند مربوط بزمان بعد از دورهٔ دانش آموزی آن هاست که شخصیت آزاد و مستقلی حاصل کرده اند باید رسیدگی باحوال واثبات جرم و تعیین مجازات آن ها در محاکم دادگستری انجام گیرد و بموجب

قانون وزیر معارف دربارهٔ آن‌ها تکلیفی ندارد. خواهش کردم عرایض مرا به پیشگاه همایونی عرض کند. هرچه امر فرمودند اطاعت خواهد شد.

رئیس شهربانی پرونده را گرفت و چون خواست برود او را بکناری برده باو گفتم: اجازه بدهید که یک مطلب خصوصی و بکلّی غیر رسمی بشما عرض کنم و با اطمینان بشرافت و درستی شما آزادانه و صریحاً مطلب خود را بگویم. سر پاس تقاضای بنده را بسمع قبول شنید و گوش داد....

گفتم خداوند متعال شاهد است که در این باره جز صداقت و وظیفه‌شناسی محرّک من نیست تکلیف وجدانی خود را در پیشگاه خداوند ادا می کنم....

آنچه که برای من در ضمن مطالعهٔ تاریخ سیاسی ممالک جهان ثابت و محقّق شده غالباً مراکز قدرت و سلاطین بزرگ و امپراطورهای مقتدر مراقبت و جلوگیری از مخالفان خود را به پلیس واگذاشته‌اند و دستگاه پلیسی را محل اعتماد و وثوق خود قرار داده‌اند.

امّا پلیس گاهی یا از ترس و بیم یا برای حفظ موقعیت خود یا بامید جلب خاطر و کسب رضایت آن‌ها از حد طبیعی خود خارج شده و بکارها با چشم دیگری نظر کرده یا حقیقت را نگفته‌اند و یا کاهی را کوه جلوه داده‌اند از این جهت پیوسته ما بین دولت و ملت ایجاد فاصله کرده‌اند.

چون بتدریج برتشدید و سخت گیری قوهٔ حاکمه افزوده می شده این فاصله روز بروز زیادتر و عمیق‌تر شده و عاقبت به شکاف و جدائی بزرگی منتهی شده و بالاخره اوضاع سیاسی را در کشور بضرر پادشاهان رسانیده و انقلابات و شورش‌ها در ممالک دنیا بظهور رسیده که منجر بسقوط امپراطوری های بزرگ شده است.

اکنون اگر نسبت باین ۵۳ نفر متهم به خرابکاری از حق واقع تجاوز کنیم و قضیه را بزرگ جلوه دهیم بی گناهی را گناهکار نمائیم و یا از جرم کوچکی جنایت بزرگی بسازیم برخلاف وظیفهٔ وفاداری و صمیمیت خود به پادشاه معظم خود رفتار کرده‌ایم و خودمان باعث و مسبب انقلاب و آشفتگی افکار و توسعهٔ سرکشی و طغیان شده‌ایم. نظر بتاریخ کنید که اگر پلیس فرانسه در اواخر عهد سلاطین بوربن و لوئی ها شدت عمل بکار نمی برد و از کمال قساوت مردم آن کشور را در زیر فشار نمی گذاشت هرآینه انقلاب تاریخی فرانسه که عالم را

منقلب ساخت روی نمی داد.

از تاریخ بگذریم ما در عمر خودمان ناظر و شاهد سقوط و زوال دو رژیم بسیار بزرگ بودیم که بخوبی از آن خبر داریم: یکی دولت تزارهای روسیه در پطرزبورغ و دیگری دربار خلفای عثمانی در استانبول. بطور قطع ثابت شده که عامل مهم زوال آن‌ها متصدیان ادارات استحفاظی و امنیتی بوده‌اند که عاقبت کار هر دو رژیم به نتایج مرگ‌بار انجامید.

آقای رئیس شهربانی! اجازه دهید برای شما یک حکایت و واقعهٔ تاریخی حقیقی را عرض کنم که هم درس عبرت است و هم باعث تفریح ــ در کتاب «تاریخ انقراض خلافت عثمانی» خوانده‌ام که دستگاه پلیس در زمان سلطنت عبدالحمیدخان دوم بقدری شدیدالعمل بود که از فرط خوش‌خدمتی کارهای عجیب می کرد، از جمله حکایت یک جوان محصل ارمنی را که حقیقتاً واقع شده بود ذکر می کند.

این جوان در موقع ورود به استانبول محل تحقیق و تفتیش مأمورین پلیس قرار گرفت. یکی از کارشناسان کتابهای درسی او را بازجوئی می کرد اتفاقاً یک کتاب شیمی بدست او رسید چون آنرا باز کرد در سر صفحه‌ای این فورمول شیمیائی معروف آب به چشم او آمد که عبارت است از $H_2O$(یعنی دو جزء هیدروژن و یک جزء اکسیژن) این فورمول جلب نظر آقای کارشناس را کرده و از فرط سوءظن آنرا رمز و علامت سوءقصد نسبت بجان سلطان دانست زیرا $H_2$ را حمید دوم و O یا صفر را علامت نابودی تصور کرد و در بارهٔ جوان بیچاره بدگمان شده او را متهم به سوءقصد کرده بحبس انداختند.

مختاری در برابر سخنان صمیمانه من متفکر شده همین قدر گفت: «ولی این‌ها بجرم خود اعتراف کرده‌اند و دولت باید آن‌ها را مجازات کند والا رشتهٔ انتظامات گسیخته خواهد شد.»

گفتم آقای رئیس فکر نمی کنید در میان این عده یک یا چند نفر بی گناه باشند و یا در اثر جوانی و نادانی فریب خورده باشند؟ فکر نمی کنید که آنها هرکدام عائله و خانواده دارند و در حقیقت جمع کثیری از بستگان آن‌ها آزرده خاطر می شوند و با این عمل برعدهٔ مخالفین خواهیم افزود.

بالاخره بعد از ساعتی که صحبت ما ادامه داشت پرونده را گرفته وداع

کرده و رفت. دیگر من از آن کار اطلاع حاصل نکردم. بعدها افواهاً شنیدم که پرونده‌را بوزیر عدلیهٔ وقت رجوع کرده‌اند و او برای محاکمهٔ آنها دادگاهی تشکیل داده است...

در یکی از روزهای بهار ۱۳۱۷ بار دیگر با مختاری مصادف شدم و جائی که ایستاده بودیم در غرفهٔ فرآورده‌های کشاورزی ایران بود و ما از فاصلهٔ چند متر دورتر از شاهنشاه قرار داشتیم. او آهسته بمن گفت «فلانی؛ خبرداری که محاکمهٔ آن ۵۳ نفر تمام شد و بحبس‌های مختلف محکوم شده‌اند؟» من گفتم آخر عرائض صادقانهٔ مرا نشنیدید و این جوان‌ها را بدبخت کردید مختاری از این سخن وحشت کرده و با یک حالت الحاح و التماس دست برده و دامن مرا گرفت و گفت:

«شما را بخدا این حرف‌ها را نزنید و ما و خودتان را در زحمت نینداز ید!» دیگر من از پیش‌آمد و احوال آن‌ها مطلع نشدم.

## ورقی از تاریخ

یکی از قوانین ثابت عالم وجود اصل «نشو و ارتقاست» تمام موجودات عالم از جمادات گرفته تا انسان راقی و از سلولهای ذره‌بینی تا اجرام و ستارگان آسمانی همیشه و بدون انقطاع بطرف جلو حرکت می کنند و پی در پی تکامل حاصل می نمایند.

در جامعهٔ بشری هم که جزئی از عالم طبیعت است همین اصل ثابت مشاهده می شود و افراد انسان و طبقات مختلف اجتماع با حرکتی نامحسوس و مستمر پیش می روند و درنسل جوان این تحول سر یع‌تر می شود. از این سبب مابین نسل قدیم با نسل جدید اختلافی روی میدهدوفرزندان بالطبع میخواهنداز پدر و مادر خود پیش‌تر بروند این حرکت بصورت یک نوع طغیان و سرکشی از متجددین در برابر قدما یعنی پسرها در برابر پدرها نمودار می شود.

جوانان پیران را تخطئه می کنند پیشینیان خود را کهنه‌پرست و مرتجع می دانند، این حرکت و سیر تکاملی در تمام اجتماعات بشری گاهی بطیء و تدریجی است که سالها و قرن‌ها می گذرد تا اوضاع اجتماعی دگرگون میشود و گاهی سریع و تند است که ناگهان در یک نسل جهش محسوس و پیشرفت

چشم گیری وضع را تغییر می دهد. از اینجاست که در اجتماعات بشری گاهی شورش ها و انقلابات شدید ظاهر می شود و یا گاهی جنگهای خونین بین دو نسل روی می دهد.

در این سیر طبیعی اشیاء بعضی انواع مسیر خود را تغییر داده و بصورت جدیدی در می آیند که نسبت به نوع دیگر نامطلوب و مضر بلکه خطرناک می شوند مثلا در نباتات گیاهان سمی و در حیوانات، گزندگان و درندگان پدید میگردند که همه نسبت به نوع انسان دشمن مهلک می باشند.

همین طور در اجتماعات بشری نیز افراد و طبقاتی بوجود می آید که نسبت بدیگران دشمنانی خطرناکند یعنی بصورت پیروان مذهبی متعصب یا فرقه های سیاسی تندرو در می آیند. این تبدیل انواع و ایجاد اقلیت ها در تمام طول تاریخ بشر فراوان دیده شده است که یکدسته و یک طبقه یا از میان رفته و بکلی نابود شده است و یا بر دیگر طبقات غلبه یافته باقی مانده اند در تاریخ ایران در قرن چهاردهم بعد از دو قرن رکود و خمود ناگهان جنبش و حرکتی سریع حاصل شد و حوادثی روی داد که با سیر بطیء اوضاع ایران در قرن های دوازدهم و سیزدهم مختلف بود باین معنی که تاریخ ایران ورق خورد ــ بسط معارف و ازدیاد رابطه ایران با دنیای خارج، اختراعات بزرگ فنی، صنعت چاپ و عکاسی، پیدایش وسائل نقلیه سریع مانند راه آهن و اتومبیل و هواپیما همه آن ها عواملی بود که تحول ایران را تسریع کرده و سپس مدارس سبک جدید در داخل و اعزام محصلین جوان بمدارس خارج طبقهٔ جوان را بشدت تکان داده و جهش تند و نمایانی در جامعهٔ ایران پدید آورد از این رو انقلاب مشروطیت روی داد و طبقهٔ قدیم مستبد و مرتجع را از میان برد آرتش مدرن ایران پایه گذاری شد انتظام و تغییر وضع ادارات کشوری بطور نمایان پدید آمد و بالاخره یک فرد توانائی رهبری و پیشوائی این تحول ایران را برعهده گرفت و دولت پهلوی آغاز شد تا آن که ایران را از حالت نیمه متمدن بصورت تمدن جدید در آورد و ایران در صف ممالک پیش رفته قرار گرفت.

یکی از ابتکارات[1] این قائد توانا اعزام سالی یکصد نفر بخرج دولت بود

---

۱ ــ در این مسئله حکمت خواسته است تملق بی جائی بگوید. زیرا جبر زمان و اتمسفر دنیای ←

که همراه آن صدها نفر محصل خصوصی نیز همه برای کسب علوم جدید به ارو پا و امر یکا رهسپار شدند.

قانون اعزام صد نفر محصل از ۱۳۰۷ شروع شد و در ۱۳۱۳ آن قافله آغاز مراجعت بوطن کردند جمعی از این نوآموختگان که از عقل سلیم و فطرت مستقیم برخوردار بودند درمؤسسات عمومی و خصوصی و در سازمانهای کشوری و لشکری بکار مشغول شدند که نتیجهٔ مساعی آن ها را امروز علانیه می بینیم.

ولی در میان آنها افرادی بودند که طبیعتی طاغی و روحی یاغی داشته معدودی از آن ها مجذوب تحولات اجتماعی فرنگستان شده راه دیگری در پیش گرفتند که با طبیعت عقل سلیم و راه مستقیم منافات داشت.

... در دهه چهاردهم هجری مقارن با دهه دوم قرن بیستم میلادی یک اتفاق و حادثهٔ بسیار عظیم در دنیا روی داد که جنگ بزرگ اول و انقلاب کبیر روس محصول آن است. از وقایع برجستهٔ آن اینکه آتش طبع بعضی از جوانان را منحرف کرده و در پی مبادی و افکار سوسیالیزم که منجر به شیوهٔ کومونیزم شد رفتند و در ایران هم بنوبت خود تأثیری بلیغ داشت همین انحراف پدید آمد.

کومونیزم که یکنوع سوسیالیزم تندرو است اول در دماغ متفکرین تندرو آلمان مانند کارل مارکس و انگلس نشأت گرفته بود و در ممالک ارو پا صورت شکل حاصل کرد. در این موقع بود که برحسب اتفاق یک جوان روسی با طبیعتی حاد و روحی سرکش و دماغی متفکر از وطن دور افتاده در ارو پای

---

→

جدید و کشفیات و اختراعات محیرالعقول در ارو پا وامر یکا ایجاب میکرده است که کشورهای عقب مانده درصدد فراگرفتن علوم جدیده باشند و از قافلهٔ ترقیات ز یاد عقب نمانده باشند. مسئله اعزام محصل بارو پا هم از ابتکارات رضا شاه نبوده مربوط می شود به زمان عباس میرزا نایب السلطنه فتحعلیشاه که برای اولین بار عده‌ای محصل بارو پا اعزام نمود، سپس میرزا تقیخان امیرکبیر عده‌ای از اساتید متخصص در رشته های مختلف از اطر یش استخدام نمود تا پلی تکنیک (دارالفنون) را تأسیس نماید. در دوران مظفرالدینشاه و اوایل مشروطیت عده‌ای محصل بارو پا اعزام شدند (مانند میرزا جوادخان عامری و غیره) پس این مسئله ابتکار رضا شاه نبوده است.

بعلاوه مگر کشورهای دیگر قبلاً باین اقدام دست نزده بودند؟ حتی بعضی از مستعمرات دارای چند دانشگاه بودند مانند لبنان که عده‌ای از ایرانیها در آن مستعمره فارغ التحصیل شده بودند.

در ایران هم شخصیت مؤثر و بانفوذی چون سیدحسن مدرس شهید برای ترو یج و فراگرفتن علوم جدیده بسیار کوشا بوده است (مراجعه شود بکتاب «مدرس قهرمان آزادی»)

مرکزی بسر می برد این جوان «لنین» نام داشت وی مجذوب و فریفتهٔ مقالات آن دو متفکر (کارل مارکس و انگلس) شد. پس درست در همان موقع که روسیه در جنگ اول (۱۹۱۶) شکست خورده و سربازان فوج فوج از میدان فرار کرده بوطن خود مراجعت می کردند و رشته نظام حکومت استبدادی روس از هم گسیخته و مملکت روسیه در حال هرج و مرج اجتماعی و اقتصادی قرار گرفته بود، این جوان در یک واگن سربسته به پطروگراد آمد و مؤسس انقلابی در کشور روس شد که رژیم امپراطوری را سرنگون کرد و نیکلای دوم کشته شد ملت آشفته و بهیجان آمدهٔ روس در پی رهبری می گشتند که آنها را از این پریشانی و انحطاط نجات دهد، دست تصادف این قرعه را به نام لنین زد و او رهبری قوم را برعهده گرفت وانقلاب بزرگ اکتبر۱۹۱۷درکشور روسیه بوقوع پیوست و بالاخره دستگاه رژیم امپراطوری تزار یزم سرنگون شد و جنبش بلشویکی در پطروگراد شروع گردید و در اطراف مملکت پیشرفت و حکومت سویت بر طبق مبانی «لنینیسم» در آن سرزمین تشکیل گردید «پطروگراد» از آن پس به «لنین گراد»تبدیل اسم یافت.

تعالیم لنین و ایدئولوژی اشتراکی او برای تمام مردم جهان در نظر انقلابیون بود و این کلمه را شعار خود کرده بودند که «کارگران جهان متحد شوید». لنین می خواست که رژیم بالشویکی را در تمام ممالک روی زمین قائم سازد از این رو کومونیست های روس بعد از آنکه در آن مملکت استقرار و قوت حاصل کردند در کشورهای همسایه خود شروع به تبلیغات و تحریکات کردند که این افکار و ایدئولوژی پس از پنجاه و چندسال هنوز در سراسر ممالک-جریان دارد و بسیاری از کشورهای اروپای شرقی و آسیای خاوری،افریقا و امریکای جنوبی همین بدبخت لباس را بر اندام جامعهٔ خود پوشانده اند.

وقتی که دامنهٔ این تبلیغات و تحریکات بایران که یکی از همسایگان و هم جوار روس بود رسید موقعی بود که خوشبختانه ملت ایران چنانکه گفتیم راه ترقی را می پیمود و ایران سعی می کرد در صف ممالک پیش رفته جهان قرار گیرد.

ایران البته تحفه نوآوردهٔ کومونیسم را طبعاً نمی پذیرفت ــ ملت مسلمان ایران می خواست که راه ترقی را بشیوهٔ ملی و سبک طبیعی خود بپیماید، از این

رو این ملت باستانی، دارای فرهنگ خاص، از قبول این مکتب نوظهور استنکاف کرد و تبلیغات کمونیست با شکست مواجه شد ــ و ۵۳ نفر جوان های تندرو و فریب خورده که اکثراً تحصیل کردگان اروپا بودند قربانی این شکست شدند.

آنچه که از جریان تاریخ دسته بندی و تشکیل این عده باطلاع من رسیده از قرار همان پرونده ایست که چگونگی سازمان آنها را نشان می داد و رئیس شهربانی بمن داده متأسفانه گذشت زمان بسیاری از مطالب آنرا ازخاطرم برده است ولی آنچه هنوز در حافظه ام باقی است از این قرار می باشد که ذیلا می نویسم:

وقتی که ایران در سال ۱۲۹۹ رژیم انقلابی روسیه را برسمیت شناخت و بالشویک ها بطور رسمی بایران آمد و رفت کردند نزدیکترین ولایتی که برای آنان حکم دروازهٔ ایران را داشت منطقهٔ گیلان بود که مردی بنام میرزا کوچک خان مردم آنجا را برخلاف حکومت مرکزی برانگیخته و اهالی آن ولایت را آماده قبول افکار انقلابی کرده بود[1] از این رو روسها از آنجا شروع بتحریک نموده و افکار فریبنده خود را در شهر رشت بدماغ مردم آن ناحیه عرضه داشتند. تا آنکه در حدود سال ۱۳۱۰ موفق شدند یک دسته مرکب از ۲۷ نفر از طبقات مختلف گیلانی و آذربایجانی را در شهر رشت جمع و متشکل ساختند. در آن پرونده مذکور همه جا این سازمان ابتدائی را «دسته رشتی ها» می گویند.

افکار انقلابی و مخالف دولت که این دسته اظهار می کردند بزودی کشف شد و دولت اطلاع حاصل کرد که مقصود آنها ایجاد بالشویزم ومخالفت با دولت مشروطه است بنابراین دولت آنها را دستگیر نمود و در سال ۱۳۱۱ آنها را در محکمه خاصی محاکمه و ۱۲ تن از آنجمله تبرئه و مرخص شدند و مابقی در محبس هائی از ۵ تا ۷ سال محکوم گردیدند.

یکی از گیلانی ها جوانی بود بنام دکتر رضا رادمنش که جزو محصلین دولتی در فرانسه متخصص فیزیک شده و درجهٔ دکتری حاصل کرده بود در ۱۳۱٤ از اروپا مراجعت نموده و اتفاقاً من او را شخصاً می شناختم که از دبیرهای

۱ ــ مرحوم حکمت بدین نکته اشاره نکرده است که میرزا کوچک خان مرد خدا و دیندار بود. روسها ابتدا به این امید که بدست او شورش کمونیستی بر پا کنند از او حمایت کردند ولی آنگاه که هدفش را دانستند به دست عوامل خود موجبات نابودی او را فراهم کردند.

باهوش و جدی بود وظیفهٔ معلمی خود را در دبیرستان های تهران بخوبی انجام می داد و من به هیچوجه گمان نمی کردم که او از راه صواب منحرف شده و بدام بالشویک های روسیه افتاده باشد.

رادمنش در تهران پس از مراجعت از اروپا با یک نفر دیگر از تحصیل کرده های آلمان که او نیز صاحب درجه دکترا در علم فیزیک بود ملاقات کرد، او دکتر تقی ارانی نام داشت که در آلمان بدام کمونیستها افتاده و در این ایدئولوژی آنها راسخ شده بود او نیز بسمت معلم فیزیک در دبیرستان ها مشغول تدریس بود. این دو جوان همدیگر را یافته و اولین دستهٔ ابتدائی کمونیزم را در ایران تشکیل دادند و هر دو اندک اندک در میان همکاران و دوستان و شاگردان خود شروع به جلب افراد بی خبر نمودند.

چند نفر دیگر از جوان های تحصیل کرده ــ دکتر مرتضی یزدی و بزرگ علوی در آلمان و ایرج اسکندری و دکتر محمد بهرامی و دکتر رضارادمنش در فرانسه تحصیل کرده بودند آنها چند نفر دیگر را که اسامی آن ها در پرونده دیده می شد با افکار خود همداستان نمودند. این جوانان همه از منقدان تندرو اجتماع و فریفتگان مذهب کمونیزم شدند که به تقلید از کمونیستهای روس باتکاء آن افکار نوین خود را که داعی انکار خدا و مذهب و وطن عزیز آنها بود به جوانان ساده لوح تلقین می کردند.

اولین اقدامی که کردند مجله ای بظاهر علمی و اقتصادی و اجتماعی بنام «دنیا» به مدیریت تقی ارانی نگاشته و منتشر می کردند و شاگردان خود را به مطالعه آن مجله تشویق می نمودند. تقی ارانی که معلومات زیادی داشت جزواتی تحریر می نمود بنام «سلسله علوم دقیقه»[1] که در آن مطالب علمی و مسائل اجتماعی را در پرده بیان می کردند و همهٔ شاگردان خود را بخواندن آن جزوات تشویق می کرد. رفته رفته تقی ارانی جنبهٔ رهبری پیدا کرد و در سلول ابتدائی انحراف افرادی تابع افکار او شدند و به بسط و توسعه و جلب جوانان دیگر مشغول گشتند.

در سال ۱۳۱٤ فعالیت آنها شدیدتر گردید و سعی میکردند که آن هستهٔ مرکزی را بسط داده و شعب و هاله هائی در گرد آن تشکیل دهند.

---

1- Les Sciences de Precision.

این جوان با مراکز مشابه خود در روسیه و آلمان ظاهراً ارتباط داشته و با تشکیلات کومونیستی بین المللی «کومین ترن» آلمان مکاتبه داشته و اوراق و نشریاتی از آنجا برای او ارسال می شده است. در ۱۳۱٤ دائرهٔ آن ها وسعت گرفت وعلناً جمعیتی تشکیل دادند که جمعی از جوانان دانشمند وطن پرست مخصوصاً از دانش آموختگان اروپا که از نظریات آنها خبر نداشتند در آن جمعیت داخل شدند و اجازهٔ تشکیل آن جمعیت را هم از پلیس تحصیل کرده جلسات خود را در گراند هتل (خیابان لاله زار) منعقد می ساختند.

رفته رفته عدهٔ آنها به پنجاه نفر رسید و جمعیت خود را «کانون جوانان» نام نهادند.

جلسات اولیهٔ کانون در هتل داریوش (محل شرکت فعلی فرش ایران) منعقد می شد و بعد محلی را در کوچهٔ برلن گرفته وجلسات داشتند و مرام رسمی ظاهری کانون «عدم دخالت در سیاست و حفظ منافع دانش آموختگان بود» گرچه عناصر کومونیست در این جلسه گاه گاه حاضر می شدند ولی کانون روش مستقل داشت.بعد از گرفتاری ۵۳ نفر این کانون هم از طرف پلیس منحل شد.

از اقدامات محرمانهٔ هستهٔ مرکزی، پلیس بین المللی قبل از شهربانی ایران اطلاع یافت و علت آن بود که شخصی بنام محمد شورشیان در مرز شمالی ایران مأمور بود که اشخاص مشکوک را بدون پاسپورت و بطور قاچاق بایران داخل کند در موقعی که باین کار مشغول بود دستگیر شد و او را بتهران اعزام کردند چون ادارهٔ سیاسی شهربانی از او بازجوئی و استنطاق نمود نام تقی ارانی و همکاران او را برد در اینجا پلیس ایران سرنخ را بدست آورده و از آن جمعیت مخفی اطلاع حاصل کرد. پس مبادرت بدستگیری یکایک آن ها نمود و در سال ۱۳۱٤ آن عده ۵۲ نفر را توقیف کرد بعداً رادمنش هم بر آن عده مزید گردید و عده متهمین به ۵۳ نفر رسید در این جمعیت که از هستهٔ مرکزی تا بقیهٔ شعب آن که عضو بودند غالباً یک دیگر را نمی شناختند و علاوه بر تحصیل کرده های خارجه اشخاص دیگر از طبقات مختلف و اعضای ادارات دولتی نیز جزو آنها شدند. یکسال و نیم بازجوئی و تحقیقات از آنها بطول کشید تا آنکه آن پرونده تشکیل گردید.

در موقعی که دکتر احمد متین دفتری وزیر دادگستری بود پرونده به عدلیه احاله شد. رئیس استیناف در اینموقع شخصی بود بنام «لطفی» که گویا مظهر

قهر الهی بود و او در آزار و ثابت کردن جرم و تقصیر برای بیگناهان و مردم آزاری «سادیسم» داشت. او محکمه ای برای رسیدگی و محاکمه آنها تشکیل داد و در عمارت «خلوت کریمخانی» (محل وزارت دارائی) آن ها را محاکمه کردند. رئیس محکمه شخصی بنام حسین قلیخان بود آنها را به حبس های گوناگون محکوم کردند و همگی به حبس افتادند.

این عده از ۱۳۱۷ تا ۱۳۲۰ تقریباً دو سال و نیم در حبس بودند تا اینکه پس از حوادث سوم شهریور و اشغال ایران از طرف قوای شوروی و انگلیس اوضاع منقلب گردید. شاهنشاه محمدرضا پهلوی باقتضای طبع رئوف و قلب مهربان کلیهٔ مقصرین سیاسی را عفو فرموده آن ها نیز آزاد گشتند. بعد از بیرون آمدن از محبس بکلی باشخاص دیگری تبدیل شده دارای روح طاغی و فکر انقلابی بودند.

از آن پس آن جمعیت در زیر سایبان حمایت قوای شوروی علناً شروع بعملیات نمودند و حزبی بنام «توده» تشکیل دادند که مرام اشتراکی داشت و صاحب افکار تند افراطی و مخالفت با دولت و وطن خود بود در ظاهر یک حزب ایرانی ولی در باطن تسلیم محض نظریات همسایهٔ شمالی بودند و عملیاتی کردند که از همه بدتر ایجاد دستهٔ تجزیه طلبان در آذربایجان بود و می خواستند آن قسمت ایران را از خاک وطن جدا کنند و جزئی از آذربایجان شوروی قرار دهند. جمعی از وطن فروشان تبریز در زیر پرچم قوای روس از حکومت مرکزی ایران سر پیچی کرده و لوای تمرد و عصیان افراشتند و قوای روسی برخلاف عهدنامه سه جانبه ۱۳۲۱ ش. در ایران مانده و خارج نمی شدند، از آنها علناً حمایت می کرد. سراسر ملت ایران خون دل می خوردند تا خدای ایران این کشور باستانی را نجات داد. حزب توده همچنان علی رغم ملت ایران باجرای نقشه های خود ادامه می داد.

حادثهٔ اسفناک سوء قصد ۱۵ بهمن بحیات آن حزب خاتمه داد سوءقصدی که بجان شاهنشاه در دانشگاه بعمل آمد حزب توده را مورد توطئه و شرکت در آن جنایت دانسته پارلمان ایران باتفاق آرا آن حزب را غیرقانونی اعلام کرد. بعد از انحلال قانونی حزب رشته آن توده پوشالی از هم گسیخته شد جمعی از سران آن ها تاب اقامت در ایران را نیاورده به پناهگاه خود یعنی روسیه شوروی گریختند و از آن تاریخ تاکنون سرگردان و آوارهٔ ممالک مختلفه اند و هر کجا نغمه ای از مخالفت با ایران می شنوند بدان جا رهسپار و با دشمنان ایران عقد

اتحاد و دوستی می بندند ولی جمع زیادی از آن عده از عملیات خود نادم و از کارهای گذشته پشیمان و بوطن عزیز خود باز آمده و مورد عفو قرار گرفتند و اکنون متصدی مشاغل مفید اجتماعی و اقتصادی می باشند.

**خود شیرینی بی مزه**

بخاطر دارم بعد از صدور حکم از طرف محکمه شبی اعلیحضرت فقید در هیئت وزیران به اعمال آن عده اشاره کرده و با حالت تأسف و تألم گفتند «ملاحظه کنید یکعده جوان که ما با هزاران امید بخارج فرستاده و چند سال از آنها نگاهداری کردیم که چون بوطن بازگردند بمملکت خود خدمت نمایند اکنون که آمده اند بالشویکی را برای ما بارمغان آورده اند و در محکمه به حبس محکوم شدند و بکلی خود را بدبخت و سیاه روز کرده اند. یکی از آقایان حضار که رکورد خوش آمد گوئی و خود شیرینی را برده و همواره با صدای غرا مطالبی را برای خرسندی خاطر شاه بیان می کرد که بسیار ناپسند می افتاد فوراً بصدا آمده و گفت: قربان محکمه درست قضاوت نکرده اینها مستحق اعدام هستند حبس چه فایده دارد! آنها چنین و چنان...؟

شاه را این سخن ناپسند افتاد و گفتند: همین قدر برای تنبیه آنها کفایت است، البته باید آنها را اندک گوشمالی داد بعد هم آنها را آزاد کرد بلکه مصدر خدمت شوند...» (پایان نقل از کتاب سی خاطره).

## ایجاد کارخانه دخانیات

قبل از تأسیس کارخانهٔ دخانیات سیگارفروشان توتون و تنباکو و توتون چپق را از تجار واردکننده میخریدند و هریک از این سه صنف آنرا با علامت مخصوص خود به بازار عرض میکردند.

مثلاً برگ توتون سیگار را پس از خریداری با دست جور میکردند آنگاه به ماشین های برش که در تهران حدود چهار پنج دستگاه بیشتر نبود برده برش میدادند. در بدو امر این ماشین های توتون بری، بادست کار میکردند باین معنی که بعوض موتور دو نفر کارگر چرخ بزرگی را بگردش در میآوردند آنگاه تسمه که به ماشین برش متصل بود، ماشین را بحرکت در میآورد و توتون بریده میشد. بعداً این

ماشین ها را با موتور بحرکت در میآوردند. سپس توتون بریده شده را سیگارفروشها می گرفتند و هر سیگارفروشی در مغازه کارگرانی داشت که با دست دانه دانه سیگار را می پیچیدند. بعد از مدتی ماشین سیگار پیچی هم کم و بیش وارد کشور شد که بعضی از سیگارفروشی ها آنرا بخدمت گرفتند.

در مورد توتون چپق هم توتون فروش ها برگ آنرا خریداری می کردند و بوسیلهٔ کارگران می سائیدند.

تنباکو هم صنف علیحده داشت که برگ را خریداری و آنرا پس از کوبیدن آمادهٔ استعمال مینمودند.

قبل از آنکه تنباکو به انحصار کارخانهٔ دخانیات درآید مقدار معتنابهی تنباکو بکشورهای عربی صادر میشد و از این راه مقداری ارز وارد مملکت می گردید.

قبل از آنکه کارخانجات دخانیات ایجاد شود بطور یکه در مجلد قبل گفته شده دولت دخانیات را بانحصار خود درآورده بود ولی رأساً در خریدوفروش آن دخالتی نداشت فقط مبلغی حق انحصار در یافت میشد و اشخاص و تولید کنندگان درخرید وفروش آزاد بودند. ولی پس از تأسیس کارخانجات دخانیات دیگر خرید توتون سیگار و چپق و تنباکو آزاد نبود و باید فقط بدولت بفروشند آنهم بهر قیمتی که دولت تعیین مینماید بنابراین مسئلهٔ عرضه و تقاضا از بین رفت مخصوصاً قیمت تنباکو را طوری تنزل دادند که دیگر برای زارعین صرف نداشت و چون تجار صادرکننده آنهم از بین رفته بود دیگر تنباکو که یکی از اقلام مهم صادرات بود از بین رفت و کشورهای عربی کالای مزبور را از کشورهای دیگر مانند ترکیه و غیره وارد می نمودند. دولت هم بفکر صادرات تنباکو نبود زیرا احتیاج به عایدات بیشتر داشت چون کشور بطرف میلیتاریزم میرفت و برای خرید اسلحه و توسعهٔ قشون و دیگر قوای انتظامی احتیاج به پول و عایدات بیشتر داشت و با ایجاد کارخانجات دخانیات عایدات معتنابهی نصیبش میگردید.

بطوریکه قبل از ایجاد کارخانجات دخانیات هر ده دانه سیگارت که بصد دینار بفروش میرسید پس از ایجاد کارخانجات دخانیات با آنکه تماماً با ماشین انجام میگرفت قیمت هر ده دانه سیگار به ۵ برابر قیمت سابق بفروش میرسید و این رقم مهمی از بودجهٔ کشور را تشکیل میداد و چون خریدار برگ هم

دولت بود و نرخ ثابت و معینی داشت در تولید انواع برگ توتون سیگار و چپق و تنباکو نقصان کلی حاصل گردید بطور یکه امروز ناچار باید سیگار یا برگ آنرا از خارج وارد کشور نمود.

در این صورت نه تنها دیگر ارزی وارد کشور نمی شود بلکه مقداری ارزهم باید بخارج داد تا مواد اولیه یا خود سیگار را وارد کرد.

بهر حال ماشین آلات کارخانجات را دولت وارد نمود و روز ۵ مهرماه ۱۳۱۶ افتتاح و روزانه دوازده میلیون و نیم سیگار و ۲۲ هزار کیلو توتون چپق، و هشت هزار کیلو تنباکو تهیه میکرد و از آن روز تهیهٔ سیگار در خارج از کارخانجات دخانیات دولتی بکلی قدغن گردید و زارعین ناچار شدند که محصول خود را منحصراً بدولت بفروشند.

در بادی امر برای صادرات توتون و تنباکو و سیگار اقداماتی بعمل آمد و پیشرفتهائی نیز حاصل شد ولی بعداً همانطور که گفته شد سیر قهقرائی نمود و بعضی از کشورهای عربی و خاورمیانه که معتاد بتنباکو و توتون ایران بودند بر اثر اهمال مأمورین و صادرکنندگان از مصرف دخانیات ایران صرف نظر کردند و محصولات کشورهای دیگر جای صادرات ایران را گرفت.

## تأسیس کارخانه برق تهران

قبل از ایجاد کارخانهٔ برق تهران توسط شهرداری، روشنائی خیابانهای تهران توسط امین الضرب که امتیاز برق تهران را گرفته بود تأمین می شد. برق امین الضرب برای تأمین روشنائی خیابانها بیش از دو سه مولد برق کنتینو (۱۱۰ولت) در چند نقطهٔ شهر نداشت که یکی در خیابان چراغ برق[1] و دیگری در خیابان فرهنگ بود.

این کارخانجات بعلت آنکه بوسیلهٔ سیم هوائی بدون استفاده از ترانسفورماتور برق را بنقاط مختلف میرسانید، نقاطی که نزدیک کارخانه بودند تا اندازه‌ای از روشنائی بهتری بهره می گرفتند امّا هر قدر سیم برق از کارخانه دورتر میشد روشنائی ضعیف‌تر میگردید، بطور یکه در آخر خط فاقد روشنی کافی بود، بطور یکه بگفته بعضی باید کبریت زد تا چراغ خیابان را پیدا کرد. با این کیفیت

---

۱ ــ این خیابان بعداً بنا بر تقاضای نگارنده به خیابان امیرکبیر تغییر یافت.

منازل و امکنهٔ عمومی نمی توانستند از برق استفاده نمایند و اگر ندرتاً استفاده میکردند چون کنتور وجود نداشت برای هر شعله لامپ قیمت معینی گرفته میشد.

شهرداری تهران تصمیم گرفت که خود مصدر کار شده به ایجاد کارخانهٔ برق الترناتیو(۲۲۰ولت) پرداخته برق معابر و منازل و امکنهٔ دیگر را تأمین نماید. لذا در اوایل خرداد ۱۳۱۷ اولین کارخانهٔ برق در بیرون دروازهٔ دوشان‌تپه یعنی انتهای خیابان ژاله دایر و بکار افتاد. ولی در بادی امر روشنائی خیابانها وامکنهٔ دولتی راتأمین نمود و چون مقدارتولید برق مزبور درحدودشش هزار کیلووات بودو این مقدار اضافه بر روشنائی خیابانهای شهر بود(زیرادرآنموقع شهر تهران وسعت چندانی نداشت و محدودبود)شهرداری تهران مردم راتشو یق نمود که در منازل خوداز برق استفاده نمایند،ولی مردم استقبال چندانی نمیکردند. ادارهٔ برق ناچارمتوسل به آگهی وتقاضاازصاحبان مغازه ها ومنازل برای قبول اشتراک و در یافت کنتور شد. باز هم موثر واقع نشد و تولید برق بیش از میزان مصرف بود، تا آنکه دستگاه فرستندهٔ رادیو نصب و شروع بکار کرد، و چون در آنموقع هنوز رادیو باطری دار و ترانزیستوری اختراع نشده بود، مردم برای گرفتن برق و استفاده از رادیو بر یکدیگر سبقت جستند بطور یکه ادارهٔ برق با عدم تکافو مواجه شد و کنتور برق مشترکین قیمت پیدا کرد و از صد تومان شروع شد تا ۵۰۰ تومان خرید و فروش می شد.

شهرداری قرارداد دیگری با کمپانی اشکودا منعقد نمود که کارخانهٔ دیگری بایران تحویل دهد و قسط اوّل آن را پرداخت کرده بود که جنگ جهانی دوم در گرفت و دیگر از تحویل کارخانه خبری نشد و سالها سپری شد و بالاخره معلوم نشد کار تحویل این کارخانه بکجا رسید.

بهرحال کمبود برق از یکطرف و فشار متنفذین برای گرفتن برق از طرف دیگر و از همه مهمتر گرمی بازار رشوه موجب شد که مرتباً به اشخاصی برق داده میشد تا کار بجائی رسید که در بادی امر مشترکین در هفته یک روز خاموشی داشتند و رفته رفته این خاموشی نوبتی به هفته دو سه روز رسید و سروصدای مردم بلند شد چنانکه دشتی در مجلس چهاردهم گفت: اگر نخست وزیر برق تهران را تأمین کند و خاموشی را بردارد ما او را روی سرگذاشته حلوا حلوا خواهیم کرد.

اتفاقاً در سال ۱۳۲۵ که نگارنده از طرف نخست وزیر (قوام السلطنه) به

معاونت شهرداری منصوب شد، نخستین اقدام من مطالعه برای تأمین برق تهران و برداشتن خاموشی بود و بدین طریق اقدام گردید:

جلسه‌ای با مهندس ناصرمعتمد رئیس ادارهٔ برق تشکیل و معلوم شد در حدود سه هزار کیلووات کسری برق وجود دارد، برای جبران این کم بود از کارخانجات مهمات‌سازی سلطنت‌آباد ــ سیلوی تهران ــ کارخانهٔ سیمان ری و راه‌آهن دولتی بیش از سه هزار کیلووات برق گرفته شد و ضمناً تصمیم جدی اتخاذ گردید که بکلی دفتر مشترکین جدید بسته شود و مطلقاً به کسی برق داده نشود ــ دفتر مشترکین جدید که بسته شد قیمت کنتور برق به مبلغ پانصد تومان که درآنموقع مبلغ معتنابهی بودرسیدوعده‌ای میخواستندسوءاستفاده نمایند. شهردار تهران هم میخواست باشخاصی کنتور برق بدهد ولی دفتر اشتراک بسته شده بود، پس باید بطریق مؤثری این دفتر را گشود. این مشکل را خواستند با دست محمد قوام (برادرزادهٔ قوام‌السلطنه) که ریاست دفتر نخست‌وزیر را نیز عهده داشت حل کنند. بنابراین نامهٔ ذیل بامضای محمد قوام بشهرداری فرستاده شد.

«شهرداری تهران ــ منزل مسکونی خانم انجم‌السلطنه سابقاً در اجارهٔ شهربانی وصحیهٔ امنیه بوده و برق داشته بعداً که تخلیه شده برق را هم قطع نموده و برده‌اند اینک تمنی دارم اجازه فرمایند برق منزل مزبور باسم اینجانب نصب و کنتور برق را هم ادارهٔ مربوط پلمب نمایند ــ محمد قوام».

در ذیل این نامه شهردار چنین نوشته بود: اداره کل برق: برق داده شود. مشایخی ۲۵/۱/۱۹.

رئیس ادارهٔ برق نامه را نزد من آورد و گفت ما دفتر اشتراک جدید را بسته‌ایم و اگر یک رشته برق داده شود دیگران هم تقاضا خواهند کرد و با فشار بعضی مقامات و اشخاص متنفذ طولی نمی کشد که باز وضع برق بهمان کیفیت سابق خواهد افتاد.

گفتم با نخست‌وزیر صحبت خواهم کرد. صبح روز بعد بمنزل قوام‌السلطنه رفتم. نخست‌وزیر سرمیز صبحانه بود من را پذیرفت موضوع را مطرح کردم و اضافه نمودم کنتور برق سرقفلی اش پانصد تومان است اگر واقعاً مایل هستید که این رشته برق داده شود من و مهندس معتمد هر یک از جیب خود ۲۵۰ تومان خواهیم داد و یک کنتور برای محمد قوام خریداری خواهیم کرد.

قوام‌السلطنه گفت نه لازم نیست باو داده نشود بدیگری هم نباید داده شود.

بشهرداری آمدم در زیر دستور شهردار نوشتم بایگانی شود و برئیس برق ابلاغ کردم. این دستور مانند بمب در شهرداری صدا کرد که معاون شهرداری ذیل دستور صریح شهردار در مورد رئیس دفتر نخست‌وزیر نوشته بایگانی شود!

شهردار تهران که باقوام روابط نزدیکی داشت از شنیدن این خبر بسیار ناراحت شد و بمن گفت: چطور میتوان به رئیس دفتر کابینه نخست‌وزیر و برادرزادهٔ او برق نداد و آن را بایگانی نمود؟ بقوام‌السلطنه گفتند چطور جناب اشرف نمی‌تواند یک رشته برق به برادرزاده خود بدهد؟ و عکس‌العمل بایگانی نامه صورت خوبی ندارد و موجبات وهن نخست‌وزیر خواهد بود.

مدت پنجاه روز از این ماجرا گذشت پشت میزم نشسته بودم نامه‌ای بامضای نخست‌وزیر بدستم دادند که دستود داده شده بود یکرشته برق در اختیار محمد قوام گذارده شود. بنابر سابقهٔ قبلی بلا تأمل زیر نامه نوشتم بایگانی شود.

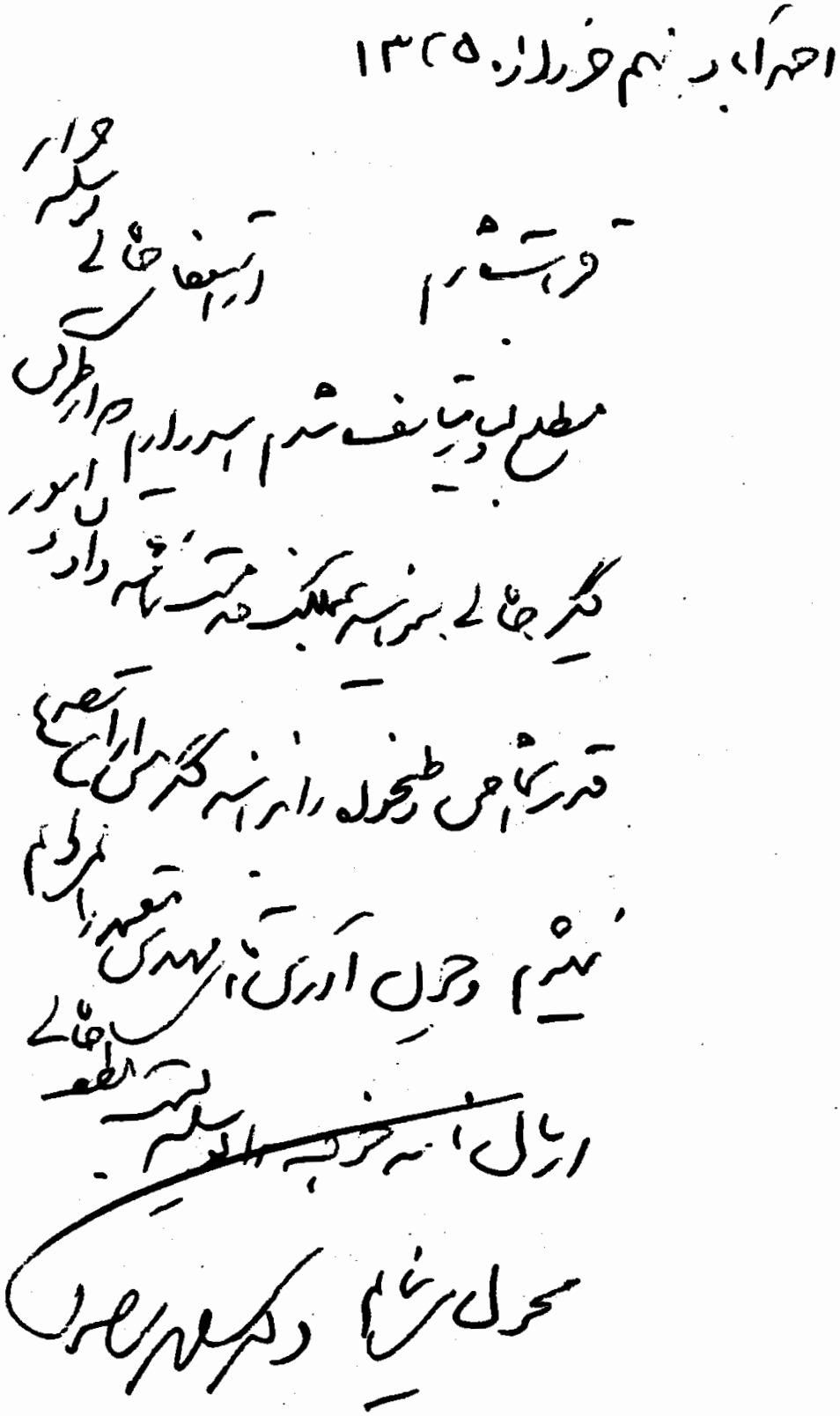
دو روز بعد احکامی از نخست‌وزیر صادر شد که رئیس ادارهٔ برق بریاست ذوب‌آهن و مهندس انصاری رئیس ادارهٔ ذوب‌آهن باجناق مظفرفیروز که سمت معاون نخست‌وزیر را داشت بریاست ادارهٔ برق انتقال داده میشوند. فوراً استعفای خود را نوشته به نخست‌وزیری فرستادم و از شهرداری خارج شدم.

این استعفا در تهران واکنش عجیبی داشت، روز بعد تمام جراید تهران اعم از راست و چپ یا میانه رو حملات شدیدی را بدولت و شهرداری آغاز کردند.[1] مخصوصاً روزنامه قیام ایران بقلم مدیر آن حسن صدر و روزنامهٔ جبهه ارگان حزب ایران و روزنامه‌های ایران ما و حزب توده و سایر جراید خبر استعفا را درج نموده و حملات شدیدی بدولت کرده بودند و آنقدر خبر استعفا در جراید سروصدا ایجاد نموده بود که دکتر مصدق از احمدآباد که در آنموق خانه‌نشین و منزوی بود نامه زیر را بمن نوشته و نامه‌ای بوسیلهٔ من برای مهندس معتمد ارسال داشته بود.

---

۱ ــ روزنامه اطلاعات که محافظه کارتر از همه بود در شمارهٔ ۶۰۶۶ مورخ دوشنبه ۶ خرداد چنین نوشته بود:

«استعفای معاون شهرداری: با کمال تأسف اطلاع یافته‌ایم که آقای حسین مکی معاون شهرداری تهران دیروز بعداز ظهر استعفای خود را بدفتر نخست‌وزیر داده و از حضور در شهرداری استنکاف نموده است.»



عین دستخط دکتر مصدق

احمدآباد نهم خردادماه ۱۳۲۵

قربانت شوم از استعفای جنابعالی بوسیله جراید مطلع و بسیار متأسف شدم امیدوارم که از طریق دیگر جنابعالی بتوانید بمملکت خدمت نمایند و اولیاء امور قدر اشخاص وطنخواه را بدانند دیگر بیش از این مصدع نمیشوم و چون آدرس

آقای مهندس معتمد را نمیدانم ارسال نامه جوف را بوسیله پست به لطف جنابعالی محول مینمایم.

دکتر محمد مصدق

نخست وزیر طی نامه ای بمن نوشت که استعفاء مورد قبول واقع نشده و به سرتیپ صفاری رئیس شهربانی کل دستور داد که با من مذاکره و مرا متقاعد نماید که به شهرداری برگردم ولی هر چه فشار واردآوردند قبول نکردم ودر سر پست سابق خود (که سر پرست ۵ ادارهٔ وزارت راه بودم) در وزارت راه مشغول کار شدم چون با حفظ سمت بشهرداری آمده بودم.

این ماجرا را در مجلس دورهٔ پانزدهم هنگامی که اعتبارنامهٔ مشایخی مطرح بود عنوان کردم و بسیاری از پرده ها را بالا زدم و سوءاستفاده هائی که شده بود برملا ساختم و همین موجب شد که اعتبارنامهٔ وی با اختلاف سه چهار رأی تصویب شود، آنهم با کوشش طرفداران قوام.

در هر حال وضع برق تهران رفته رفته دچار نقصان شد تا کارخانهٔ الستوم را خریداری و نصب نمودند.

بازهم بواسطه وسعت روزمرهٔ پایتخت دچار کمبود برق گردید تا از برق سدها و غیره استفاده و تأمین شد.

## اعلام نامزدی ولیعهد

روز ۵ شنبه، پنجم خرداد ۱۳۱۷ طی اعلامیه ای که از طرف دربار صادر گردید مراسم نامزدی ولیعهد با شاهزاده خانم فوزیه خواهر ملک فاروق پادشاه مصر در تهران منتشر گردید.

دو روز بعد جم نخست وزیر بمجلس آمد و وصلت خانوادهٔ سلطنتی ایران با خانوادهٔ سلطنتی مصر را اعلام نمود و مأموریت خود را برای انجام مقدمات مواصلت و مسافرت به قاهره متذکر شد.

طبق قانون اساسی ایران این وصلت منع قانونی داشت و بایستی مادر پادشاهان ایران ایرانی باشند در این صورت ناچار بودند هر طور شده صورت ظاهر راه قانونی آن را باز نمایند.

دکتر متین دفتری از روز پنجم مهرماه ۱۳۱۵ از معاونت دادگستری بجای

صدرالاشراف بوزارت دادگستری منصوب شده بود مبتکر طرحی گردید و قانون اساسی را تفسیر کرد که حقوقدانان آنرا بباد مسخره گرفته بودند بهرحال روز چهاردهم آبانماه ۱۳۱۷ وزیر دادگستری لایحه‌ای بمجلس تقدیم نمود و اصل ۳۷ متمم قانون اساسی را بشرح زیر تفسیر کرد:

«منظور از مادر ایرانی الاصل مذکور در اصل ۳۷ متمم قانون اساسی اعم است از مادری که مطابق شق دوم از مادهٔ ۹۷۶ قانون مدنی دارای نسب ایرانی باشد یا مادری که قبل از عقد ازدواج با پادشاه یا ولیعهد ایران باقتضای مصالح عالیه کشور به پیشنهاد دولت و تصویب مجلس شورایملی بموجب فرمان پادشاه عصر صفت ایرانی باو اعطاء شده باشد.» مجلس نیز باتفاق آراء تصویب کرد. در تاریخ هشتم آذرماه ۱۳۱۷ نمایندگان ماده واحده‌ای را بشرح زیر بتصویب رسانیدند:

«مجلس شورایملی نظر بتفسیر اصل ۳۷ متمم قانون اساسی باقتضاء مصالح عالیه کشور بنابر پیشنهاد دولت تصویب مینماید که بوالاحضرت فوزیه دختر اعلیحضرت مرحوم ملک فؤاد و خواهر اعلیحضرت ملک فاروق پادشاه مصر بموجب فرمان همایونی صفت ایرانی اعطاء شود».

باری جشن عروس برگزار شد و در این جشن متملقین میدانی پیدا کردند که آنچه از دستشان برمیآید تملق بگویند و آنچه در چنته دارند بیرون بریزند.

اطلاعات در یک ربع قرن دربارهٔ جشن عروسی چنین نوشته بود:

«عزیمت والاحضرت بمصر و جریان عروسی: بغداد پنجم اسفند ۱۳۱۷، موکب والاحضرت ولایتعهد بمصر عزیمت نمودند. آقایان اسفندیاری رئیس مجلس، دکتر متین دفتری وزیر دادگستری، اعلم وزیرخارجه، محمد علی مقدم مدیر کل وزارت خارجه، دکتر قاسم غنی نماینده مجلس، عباس مسعودی نماینده مجلس و مدیر روزنامهٔ اطلاعات، دکترفروهر دبیر دوم سفارت مصر همراهان والاحضرت را تشکیل میدادند. آقای علی ایزدی و سه نفر از آجودانهای والاحضرت نیز در التزام بودند.

از تهران تا مرز همه جا موکب والاحضرت مورد استقبال واقع شده دو روز در عراق، یکروز در سوریه، و یکروز در لبنان طبق برنامه هائی که تنظیم شده بود پذیرائی مجللی ازموکب والاحضرت بعمل آمد کشتی سلطنتی مصر به بیروت



محمدرضا پهلوی که برای آوردن فوزیه به مصر رفته بود، از موزهٔ عرب دیدن کرد. متین دفتری در پشت سر وی دیده می شود.

آمده و روز نهم اسفند والاحضرت وهمراهان با کشتی باسکندریه عزیمت نموده و در مدت اقامت در مصر طبق برنامهٔ مشروح و مفصلی که قبلا تهیه شده بود از موکب والاحضرت پذیرائی شایان ومجللی عمل آمد و روز ۲٤ اسفند مراسم عقدکنان در کاخ عابدین انجام گردید.

روز ۲۱ فروردین موکب والاحضرت با کشتی محمدعلی کبیر باتفاق والاحضرت فوزیه و ملکه نازلی و شاهزاده خانم های خواهرهای اعلیحضرت ملک فاروق و ملتزمین رکاب از پرت سعید حرکت و روز ۲۵ فروردین به بندر شاهپور وارد گردیده و باقطار بتهران عزیمت نموده و روز ۲٦ وارد ایستگاه تهران شدند.

از روز حرکت تا بازگشت همه روز جریان پذیرائیها و ضیافتها ومراسم عقدکنان را آقای مسعودی مشروحا تلگراف نموده و با ارسال عکس های جالب و گزارشات مفصل عامه مردم را از جریان پذیرائی ها و ضیافتها مستحضر می ساختند.

در تهران چهارشب جشن و پذیرائی و ضیافت‌های رسمی عروسی ادامه داشت. از طرفی در پایتخت و شهرستانها مراسم شادمانی و چراغانی در تمام چهار شبانروز برپا بود و روز چهارم اردی بهشت هم تعطیل عمومی گردید.

آنروز افکار عمومی این وصلت را مخصوصاً از لحاظ علاقمندی و احترام سرشاری که همهٔ مردم نسبت به اعلیحضرت فقید و شخص ولیعهد داشتند با مسرت فراوان تلقی میکردند و روزنامهٔ اطلاعات نیز که همواره تابع و پیرو تمایلات عمومی ملت بوده و هست رساله‌ای حاوی جریانات این وصلت منتشر ساخت که از لحاظ جامعیت مندرجات و زیبائی طبع ونفاست چاپ در آنموقع بی سابقه بود.

با اینکه انتشار این رساله برای اداره خیلی گران تمام شده بود چون نظر انتفاعی نبود شماره‌های مجله با ربع قیمت تمام شده بعنوان یادگار توزیع گردید.

البته تحمل خسارت مادی چندان مهم نبودولی آنچه مایه تأثر بیشتر شد دخالت مأمورین شهربانی بود که قسمتی از مجله را سانسور و قطع کردند و انتشار آن فصل را با آنکه مطلبی مخالف صلاح ملت و دولت نداشت غیر مجاز تلقی کرده کلیهٔ نسخه‌های آن صفحات را جمع‌آوری کردند بطوری که حتی یک نسخه هم برای نمونه باقی نماند از طرفی یکماه در انتشار رساله مزبور تأخیر قائل شدند.

در جشن های عروسی در تهران هیئت های اعزامی و نمایندگان فوق العاده کشورهای خارجی شرکت داشتند و پس از پایان مراسم عروسی و ضیافت های رسمی نمایندگان اعزامی دول صفحات شمالی و اکثر آنها آثار تاریخی اصفهان و شیراز را بازدید نموده و با خاطرات خوبی بکشورهای خویش مراجعت نمودند.»

مخبرالسلطنه هدایت که مجزو مدعوین بود دربارهٔ جشن عروسی در کتاب خاطرات چنین نوشته است:

**عروسی ولیعهد**

جم برای تمهید مقدمات در ۱٤ خرداد عازم مصر شد. پنجم اسفند ولیعهد باتفاق اسفندیاری رئیس مجلس، کاظمی وزیر خارجه، سفیر مصر و جمعی

کشوری و لشکری از راه عراق و سوریه بقاهره تشریف بردند، در کاخ ضیافه نزول اجلال فرمودند، روز ۲٤ اسفند که مولود پهلوی است رسم عقد بعمل آمد، پس از برگذار شدن ضیافتها منجمله اطعام شش هزار نفر از اهالی بخرج حکومت مصر روز ۱۳ فروردین ولیعهد باتفاق ملکهٔ نازلی والدهٔ فاروق و فوزیه عروس پهلوی و شاهزاده خانمها فائزه و فائقه خواهرهای عروس از راه دریا با کشتی مخصوص (محمدعلی) عازم بندر شاهپور شدند، ملکهٔ پهلوی و شاهدخت‌ها در بندر شاهپور میهمانان محترم را استقبال کردند، ۲٤ فروردین ۱۳۱۸ مسافرین وارد بندر شدند، یکشنبه ۲٦ به ایستگاه تهران نزول اجلال فرمودند اعلیحضرت پهلوی در عمارت ایستگاه میهمانان را بملاطفت پذیرا شدند.

در رقعهٔ دعوت چاپی با مرکب اکلیل برای شب ٤ اردیبهشت تصریح شده بود که لباس خانمها باید برنگ سفید و دکلته باشد بی آستین، در شب اول اردیبهشت برنگ بازو با آستین قید شده بود، من بنده از آن استفاده نکردم چه میبایست فراک پوشید.

شاگردان مدارس پسر و دختر کنار خیابان صفوف آراسته دسته گلها نثار کردند.

از اکثر دربارها نمایندگان مخصوص برای تبریک بتهران آمده‌اند.

به فشار نظمیه در شهر و بیرون دیوارهای کاهگلی سفید شد، در گذرها طاقهای مجلل از طرف اهالی (تجار و اصناف) بسته شد، بانک ملی آئین‌بندی بسزائی روا داشت، بنمایشات پیش‌آهنگان و ورزشکاران پسر و دختر طمطراقی بعمل آمد، ارامنه و کلیمی ها تقدیمی های شایان تدارک کردند که همه در موزه گذارده شد، قسمی ادای تکلیف بود و قسمی شاید تکلف، ٤ اردیبهشت رسم عروسی در قصر مرمر از عمارات شاه بعمل آمد، انشاءالله مبارک باشد، میهمانیهای مجلل در دربار و باشگاهها داده شد، خوانین همه بهره‌ور از حقوق اجتماعی بمد آخر پاریس در مجالس جلوه گر شدند، در باشگاه وزارت خارجه خانمی را یا بانوئی را دیدم که تا زیر ناف برهنه بود گویا یاد از مد حوا نموده بود، خانم سبزهٔ تند، صورتش ناموزون، اندام بی تناسب، اشبه بزاغ در خرام کبک «کاین منم طاوس علیین شده» مدتی در آن هیکل مدروس و جلوهٔ منحوس بحیرت نگریستم یاللعجب کجائیم و چه می بینیم، این بود معرفت بانوان بوضعیت

خود که شاه در نطق ۱۷ دی فرمودند.

نفس اژدرهاست او کی مرده است ازغم بی آلتی افسرده است

یادم آمد عروسی جعفر برمکی، دیدم او در مائهٔ سوم بود و در آن وقت پاریس شاید ده کوره بود و مادر مائه بیستم هستیم، در ضیافات بعدهٔ میهمان کتلت در طبق میگذارند پاریس مرکز رسومات است و تجاوز از رسومات خلاف، عمل بوظیفه تقلید و امروز ادای وظیفه سخت ملحوظ است.

تا دیروز شنیده و دیده بودیم که در شادیها خلعتها می دادند و بخشش ها میکردند و هدیهٔ دلمه رواجی داشت، شعراء و خطباء به نوائی میرسیدند، همهٔ آن رسوم امروز در حکم تبذیر و کهنه پرستی متروک، شنیده شد که نوبتی ولیعهد بمدرسه میروند پانصد تومان انعام میفرمایند مورد ملامت میشوند که بذل مال چه معنی دارد تو باید بگیری نه آنکه بدهی.

ملکهٔ نازلی مراقب نماز است، روز اول صبح که بر میخیزند ملزومات حاضر نبوده است تکدری حاصل میشود. از تشریفات این جشن ملوکانه تبدیل سفارت طرفین بسفارت کبری شد و سفید چشمه را برای چشم روشنی از منازل راه‌آهن فوزیه نامیدند، همچنان هنگی را بنام عروس محترم.

۱۵ اردیبهشت ملکهٔ نازلی و شاهزادگان مصری تهران را وداع گفتند، شنیدم زیاد خشنود نبوده‌اند البته برخورد عادی تازه چرخ با محترمین ورزیده مطبوع نمی افتد.

اصل ۳۷ متمم قانون اساسی راجع بمادر ولیعهد که باید ایرانی الاصل باشد بمادهٔ ۹۷۶ قانون مدنی تفسیر شد (۱٤ آبان ۱۳۱۷) و فرمان ایرانی بودن فوزیه صادر گشت، در دورهٔ کیان زمانی مصر جزء متصرفات ایران بوده است.»

برای برگذاری مراسم جشن عروسی و زینت خانواده سلطنتی و فوزیه مقداری از جواهرات سلطنتی پشتوانهٔ اسکناس از بانک ملّی به امانت گرفته شده بود که پس از مراسم برگذاری جشن به بانک ملّی برگردانده شود. قسمتی از آن برگشت داده شد و قسمتی دیگر که تحویل فوزیه و شمس پهلوی و دیگران داده شده بود، طبق گزارش رسمی رئیس اداره بیوتات سلطنتی که پس از وقایع شهریور ماه ۱۳۲۰ به هیئت رسیدگی بجواهرات و مجلس داده است برگشت داده نشد و

به یغما رفته است. چگونگی قطعات و مقدار وزن و نوع آن و یا آنکه چه اشخاصی آن جواهرات را به یغما برده‌اند در جلد چهارم تاریخ بیست ساله ایران ذکر گردیده است.

همچنین برای تزیین کاخ‌هائی که مهمانان خارجی در آن پذیرائی میشدند در هر کجا اشیاء نفیس سراغ داشتند جمع‌آوری و به‌آنجا منتقل نمودند. منجمله از منزل حاج‌حسین آقا ملک یک جفت گلدان قیمتی کار «سرو» که متعلق به لوئی ۱۶ فرانسه بود و شاید در دنیا بی نظیر باشد بدربار بردند که چگونگی آن بشرح ذیل میباشد:

در یکی‌ازروزهای سال۱۳٤٤حاج حسین آقا ملک از من برای صرف ناهار دعوت کرده بود که بمنزل شهری ایشان واقع در بازار حلبی سازها (همان محلی که یک قسمت از آن کتابخانهٔ پر بهاء و معروف عمومی ملک است) بروم.

جلو بازار مصادف شدم با دکتر شمس‌الدین جزایری، از مقصدم پرسید گفتم: عازم منزل حاج حسین آقا میباشم که برای صرف ناهار دعوتم نموده، چقدر خوبست شما هم بیائید زیرا خیلی خوشوقت خواهد شد. گفت منکه دعوت ندارم. گفتم جز من هیچکس دیگری نیست. چون دکتر جزایری با ملک سوابق دوستی و به اخلاق ایشان آشنائی داشت پذیرفت و باتفاق روانهٔ منزل ملک شدیم. وقتی واردسالن پذیرائی شدیم، حاج حسین آقابادونفرمشغول گفتگو بود، از جا برخاست، خیلی از آمدن دکتر جزایری که از زمان استانداری ایشان در خراسان خاطرات خوشی داشت[1] ابراز خرسندی نمود و از اینکه من او را باخود آورده‌ام اظهار محبت و تشکر کرد. سپس با آن دو نفر مشغول صحبت شد.

ما دو نفر هم در کناری بصحبت‌های متفرقه پرداختیم. در این بین چشممان به یک جفت گلدان خیلی بزرگ کار «سرو» که حدود یک مترونیم قد پای آنها بود افتاد. دکتر جزایری که در کار عتیقه‌جات خبره بود شرحی در تعریف از گلدانها بیان نمود و تعجب نمود چطور این گلدانها با نبودن وسائل حمل و نقل در قدیم بایران آمده و از جا برخاستیم تا از نزدیک آنها را تماشا کنیم و

۱ ــ دکتر جزایری مدتی وزیر فرهنگ و زمانی یکدوره نمایندهٔ مجلس و مدتی هم گویا در کابینهٔ دکتر علی امینی استاندار خراسان بوده و آخرین سمتش استادی دانشکده حقوق و فعلاً بازنشسته میباشد.

ببینیم که آیا سالم هستند.

در همین موقع که مشغول تماشا و صحبت از قیمت تقریبی گلدانها که دکتر جزایری حداقل آنها را دو سه میلیون تومان تخمین میزد بودیم حاج حسین آقا هم گفتگوی خود را با آن دو نفر تمام کرد و آنها خداحافظی نموده رفتند.

حاج حسین آقا نزد ما آمد و گفت در بارهٔ این گلدانها صحبت میکنید. این جفت گلدان تاریخچهٔ عجیبی دارند. این گلدانها متعلق به لوئی ۱۶ پادشاه فرانسه بود، که بایران آمده است، مدتی هم از اینجا به کاخ مرمر برده‌اند. و اضافه نمود که من دو نفر از اطفال دارالایتام شهرداری آورده نگاهداری میکردم بمدرسه فرستادم هنگامیکه بزرگ شدند از اینجا رفتند و پیشخدمت دربار پهلوی شدند.

موقعیکه تهیهٔ جشن عروسی برای ولیعهد دیده میشد و از خانه‌های رجال و مکانهای دیگربرای تزیین کاخها که محل پذیرائی خارجیان بود اشیاء نفیس و نادر جمع‌آوری میشد، یکی از این دو نفری که در این خانه بزرگ شده بودند بدربار اطلاع دادند که یک جفت گلدان بسیار نفیس هم درمنزل ملک میباشد.

یکروز از دربار دو سه نفر با وسائلی آمدند که این گلدانهابرای تزیین کاخ مرمر مورد نیاز است و باید به آنجا ببریم. من چاره‌ای جز اینکه بگویم مانعی ندارد نداشتم. فقط گفتم تمنی میکنم مختصر رسیدی بدهید. آنها رسید داده با کمال احتیاط گلدانها را بردند. سه سال گذشت تا اینکه وقایع شهریور پیش‌آمد یکی دو ماه هم گذشت یک دو سه نفر از آدم‌های خودم را با رسید گلدانها بدربار فرستادم که گلدانها را پس بدهید مدّتی معطل شدند تا به محمدرضا شاه گزارش دادند و ایشان هم دستور داد که بدهند. واکنون ملاحظه میکنید که اینجاست.

ناگفته نباید گذاشت که حاج حسین آقا در آن موقع بیش از ۹۳ سال از عمرش گذشته و کتابخانهٔ خود را که اکثر آنها خطی و بسیار قیمتی است و شاید از حیث نسخ منحصر بفرد در دنیا نظیر نداشته باشد وقف استان قدس رضوی و قبلاً هم املاک و قراء زیادی که در خراسان داشت تماماً وقف استان قدس کرده بود.

حاج حسین آقا ملک دارای کلکسیونی از طلا و نقره ومس وغیره از ایران



محمدرضا پهلوی و اولین زنش فوزیه

و خیلی از کشورها بود، که من دیده بودم و قصدش این بود آنرا با کلکسیون تمبر بی نظیر خود وقف آستان قدس نماید. حاج حسین آقا بیش از صد سال عمر داشت که برحمت ایزدی پیوست و دارای سه دختر بود که یکی از آنها همسر سردار اسعد بختیاری بود و پس از اعدام او دیگر همسری اختیار نکرد.

منظور از نقل داستان بالا این است که همانطور که از خانهٔ ملک گلدانها را بردند از خیلی اشخاص دیگر هم گرفتند که دیگر جرئت نکردند باز پس بگیرند.

نیز در عروسی ولیعهد برای خوش آمدگوئی و نزدیکی بدربار یا برای اینکه از خشم رضاشاه در آمان باشند چه بسیار اشخاص اشیاء نفیس تقدیم نمودند. حتی شنیده شد که یکی از امراء لشکر املاک خود را پیش کش کرده بود.

در برابر متملقین ظرفا هم لطائف و اشعاری گفتند. منجمله خیرخواه قطعهٔ زیرا را گفته که ورد زبانها گشته بود، و شهربانی با تجسس بسیار توانست گویندهٔ آن را پیدا کند. با آنکه خیرخواه گفتن چنین اشعاری را منکر شده بود معهذا مدتها گرفتار و زندانی شد و اگر قائم مقام الملک رفیع بداد او نرسیده بود

حتماً کشته میشد:

خیرخواهان آنگوساکسن دختری رابشوهری دادند
خارق العاده نیست بس عادی است چونکه نه سیم ونه زری دادند
بلکه بهر بقای آقائی کلفتی را بنوکری دادند

## افتتاح کارخانه شهباز

روز اول مرداد ۱۳۱۷ کارخانه هواپیماسازی شهباز بوسیلهٔ رضاشاه گشایش یافت. این کارخانه از انگلستان خریداری شده بود و نقشه ها و کایه دوسارژ تماماً از انگلستان و از کارخانهٔ اُواکس خریداری شده بود و عده‌ای متخصص هم از همان کارخانهٔ فروشنده استخدام شده بودند و موتور این هواپیما نیز از کارخانهٔ بر یستول انگلستان خریداری و بر روی هواپیماهای ساخت ایران نصب میگردید.

قبلاً تعدادی از این هواپیماها که دو باله بود و بیش از دو نفر نمی توانست سرنشین داشته باشد خریداری و در خدمت ارتش ایران قرار داشت.

این هواپیماها پیشرفته نبود زیرا سرعت آن حدود ۲۵۰ کیلومتر در ساعت و بال آنها پارچه‌ای بود و عیبی که داشت هنگامیکه بدون بمب پرواز میکرد بجای بمب میبایستی در آن چهار حلقه سرب بیست و پنج کیلوئی نصب نمایند والا درموقع نشستن دچار حادثه می شد. در صورتیکه در همان موقع در کشورهای دیگر مانند آلمان هواپیماهای یک باله و سریعتر با بال فلزی ساخته میشد و در خدمت ارتش کشورهای مترقی بخدمت گرفته شده بودند. بهر حال این کارخانه از سال ۱۳۱۵ شمسی شروع بکار کرده بود و پس از دو سال با حدود ۲۰۰ نفر کارگر و متخصص توانست فقط ۵ فروند هواپیما بسازد. البته تمام مواد خام از انگلستان خریداری میشد سپس طبق نقشه قالب سازی و از روی قالب ها ساخته میشد. این کارخانه میتوانست قطعات یدکی هواپیماهای اُواکسی که در خدمت ارتش بود بسازد و تعمیر نماید. شاید هم بهمین جهت این کارخانه را خریداری کرده بودند ولی رو یهمرفته این هواپیماها با مقایسه با هواپیماهای کشورهای دیگر عقب تر بودند.

بعد از شهریور ۱۳۲۰ و اشغال ایران از طرف متفقین این کارخانه نیز مثل

سایر کارخانجات ارتش مورد استفادهٔ آنها واقع گردید و برای پیشرفت کارهای خودشان بتوسعهٔ آن اقدام نمودند.

## برکناری دو وزیر

روز ۲۳ تیر ماه ۱۳۱۷ علی اصغر حکمت وزیر معارف و سهیلی وزیر امور خارجه از کار برکنار گردیدند.

علت برکناری را محافل مطلع مخابرهٔ دو تلگراف به وزیر کشور فرانسه بدون جلب نظر رضاشاه میدانستند. مظفراعلم وزیر مختار ایران در عراق بجای سهیلی بسمت وزیر خارجه اسمعیل مرآت بجای حکمت بکفالت وزارت فرهنگ منصوب شدند.

علی اصغر خان حکمت در کتاب سی خاطرهٔ خود در بارهٔ برکناری خود چنین نوشته است:

**آخرین بازخواست**

بگرد برسرم ای آسمان دور زمان　　به هر جفا که توانی که سنگ زیر ینم

هر فرازی را نشیبی در پی است و هر آغازی انجامی دارد. صبح بشام میرسد و بهار بخزان می انجامد این قانون تغییر ناپذیر خلقت است ولن تجدلسنة الله تبدیلا «قضای آسمان است این و دیگر گون نخواهد شد.»

دورهٔ شکوفای خدمت من در وزارت معارف نیز به جبر همین قاعدهٔ استوار سپری شد و هنگام عزل فرارسید و پس از چهار سال و ده ماه (از آخر شهر یور ۱۳۱۲ تا اواسط تیر ماه ۱۳۱۷) روزی آمد که مورد بازخواست شاهنشاه پهلوی قرار گرفتم و از خدمت دولت برکنار شدم.

البته نصب و عزل خدمتگزاری حقیر چون من قابل طرح در خاطرهٔ واحدی نیست و نمی باید که صفحات گرانبهای مجلهٔ گرامی وحید را اشغال نماید ولی چون این سلسله خاطرات هم بپایان رسیده است مناسب دانستم که با درج آن سرگذشت ختم مقال کنم. شاید پژوهنده را بکار آید.

البته این خاطره دو فایده را متضمن است:

اول اخلاقی: که خواننده میتواند از این حکایت درس عبرتی و کلمهٔ

حکمتی بیاموزد و در تمام زندگانی خاصه زندگانی پرکشمکش خدمت اداری در کار خود هوشیار باشد و از اندک سهو و خطا خود را نگاهدارد که گفته اند:

پند گیر از مصائب دگران تا نگیرند دیگران زتو پند

دوم فائده تاریخی: که سراسر این سرگذشت نمونه ای است از اوضاع اجتماعی و سیاسی آن زمان و برای پژوهندگان تاریخ ایران گوشه ای از تاریخ را روشن می کند.

روزی از روزهای اوایل تیر ماه ۱۳۱۷ بندهٔ نویسنده بسمت وزیر معارف در یکی از جلسات شورای دانشگاه (در مدرسهٔ حقوق ــ کوچه اتابک) شرکت داشتم. ناگهان پاکتی برای من آوردند که با خط درشت بر روی آن نوشته بود «خیلی فوری» این نامه از وزارت خارجه بامضای مرحوم علی سهیلی وزیر خارجهٔ وقت بود که به وزیر معارف نوشته و بکار مؤکدی اشاره میکرد. مضمون آن این بود که چون روز اول ژوئیه ۱۹۳۱ (۱۰ تیر ۱۳۱۷) وزیر معارف دولت جمهوری فرانسه، در باغ تویلری پاریس نمایشگاه خاص صنایع ظریفهٔ ایران را افتتاح میکنند و باحترام کشور ایران از آثار هنری آن مملکت آثار قابل توجهی در معرض تماشای مردم جهان از خاص و عام میگذارد خیلی ضروری است که از طرف وزیر معارف ایران بپاس این خدمتی که بهنر ایرانی کرده اند تلگرافی در «تبریک و تشکر» باو مخابره شود و در این امر تسریع باید کرد که درست در جلسهٔ تشریفاتی افتتاح بموقع برسد.

من حساب کردم که فقط چند روز بموقع معهود مانده است باشتاب بسیار تلگراف خوبی شامل مراتب شادباش و سپاسگزاری تهیه شد و من امضاء کردم و بفوریت به تلگرافخانه فرستادم. غافل از اینکه با این امضاء حکم عزل و انفصال خود را صادر مینمایم.

ترجمه فارسی تلگراف عیناً روز بعد در روزنامهٔ اطلاعات درج و منتشر شد. چند روز پس از آن از دفتر مخصوص شاهنشاهی نامه ای بفوریت خطاب به شخص این بندهٔ نویسنده رسید که امر کرده بودند، سابقه و پروندهٔ تلگراف که به پاریس مخابره شده بود ارسال دارم. بنده نیز خالی از هر اندیشه سابقهٔ پروندهٔ مطلوب را به دفتر مخصوص فرستادم.

روز بعد شکوه الملک رئیس دفتر مخصوص شاهنشاهی با تلفن تقاضا کرد

که ایشان را ملاقات نمایم. بنده نیز اطاعت کردم. در این ملاقات ایشان اظهار داشتند که «از این تلگراف خاطر مبارک شاهانه بسیار آزرده شده است و امر فرمودند که پرونده را برای بررسی نزد رئیس الوزرا بفرستم تا رسیدگی کنند، ضمناً گفت اعلیحضرت همایونی بشدت متغیرند و فرموده اند چرا بدون اجازه این تلگراف صادر شده است.»

همان شب در جلسات هیئت وزرا که در کاخ سعدآباد تشکیل شد شخص شاهنشاه مرا در معرض خطاب قرارداده گفتند«مگر از جریان امور آگاه نیستید و نمی بینید کسانی که با خارجی ها رابطه دارند، چگونه مورد مجازات واقع میشوند!» و سپس رو به نخست وزیر (محمود جم) فرمودند «این کار باید دقیقاً تحقیق شود، رسیدگی نمائید تا مطلب معلوم شود» من عرض کردم که این تلگراف را بر حسب تأکید و تقاضای وزارت خارجه صادر کرده ام و غرض تجلیل از هنرهای ایران بوده است.

صبح روز چهارشنبه ۱۷ تیر بملاقات نخست وزیر رفتم چون وارد شدم دیدم وزیر عدلیه (دکتر متین دفتری) و وزیر راه (مجید آهی) در گوشه ای نشسته و با هم مشورتی دارند چون وارد اطاق شدم آندو یکه خورده ساکت شدند.

محمود جم شخص خوش فطرت و نیک نفسی بود با همان مهربانی طبیعی با من صحبت کرد و بالاخره گفت که برحسب امر شاهنشاه از خدمت وزارت معارف منفصل هستم و بجای شما اسماعیل مرآت کفیل معارف تعیین شده اند. بدیهی است تکلیفی جز اطاعت وتسلیم نداشتم بدفتر خود رفته اوراق و اسناد شخصی خود را جمع کرده و کلید میز را به رئیس دفتر وزارت معارف سپردم که به جانشین من تحویل دهد. در آن اوقات بنده در تجریش در باغ سالور (جنب باغ فردوس) منزل داشتم عصر همان روز مطلع شدم که دو نفر مأمور تأمینات کنار در منزل قرار گرفته و مراقب آمد و شد اشخاص هستند. البته معلوم است که باخبر انفصال من دیگر احدی از مردم زمانه که غالباً مگسان گرد شیرینی هستند، با من آمد و شد نمیکرد که حاجت بمراقبت و مواظبت باشد. همان روز شنیدم که علی سهیلی وزیرخارجه هم بسرنوشت من گرفتار و از خدمت منفصل شده است. ولی از شما چه پنهان که این حادثهٔ نابهنگام مرا مبهوت و متحیر ساخته بود و با کمال نگرانی وحیرت منتظر پیش آمد بودم و تا چند روز به هیچ وجه وسیله ای نداشتم که

از چند و چون وقایع و باطن امور آگاه شوم.

بعد از چندی معلوم شد که چون در آن اوقات یکی دو روزنامه در فرانسه مقالات ومطالبی مخالف شئون دولت و انتقاد از اوضاع ایران منتشر کرده و از مقامات عالیه انتقاد کرده بودند خاطر شاهنشاه از فرانسویها آزرده شده بود البته سفیر فرانسه از طرف دولت خود اظهار تأسف کرده و معذرت خواسته بود که چون در فرانسه جرائد مستقل و آزاد هستند و از دائرهٔ قدرت دولت خارج اند و بخیالات خود مطالبی مینویسند که ابداً دولت فرانسه موافق نیست، ضمناً دولت فرانسه باحترام ایران به ایجاد این نمایشگاه اقدام کرده و آنچه در موزه‌های خود از آثار هنری و صنایع ظریفهٔ قدیم و جدید ایران را دارد بمعرض نمایش گذارده و در بهترین نقطهٔ پاریس یعنی در باغ «تویللری» جنب میدان «کنکورد» این نمایشگاه عظیم بر پا میشود و مدتی برای عموم مردم مخصوصاً در این فصل که فصل سیاحت و جهانگردی پاریس است درهای این نمایشگاه باز خواهد بود از اینرو دولت فرانسه تقاضا دارد که دولت ایران هم در این کار شرکت کرده و مجموعه‌ای از مصنوعات هنری ایران را بطور موقت بپاریس بفرستند که در غرفهٔ مخصوص نمایشگاه گذارده شود.

چون این مطلب بعرض پیشگاه ملوکانه رسید تقاضا را رد کردند و به دولت فرانسه جواب منفی دادند، البته خبر رد این تقاضا در پاریس منتشر شد و در جرائد محلی منعکس گردیده بود. روز بعد معلوم شد که تلگراف تبریک و تشکر وزارت معارف ایران نیز انتشار یافته و حسن اثر کرده بود. ولی روزنامهٔ یومیهٔ انتراسیژان L'Intransigeant که از جراید کثیر الانتشار روزانهٔ پاریس است این تلگراف را اهمیتی داده و با عنوان طعن‌آمیز و زننده نسبت به مقامات عالیه مطالبی نوشته بود.

همینکه این شماره روزنامه به تهران رسید ادارهٔ شهربانی کل آنرا برحسب وظیفهٔ عادی خود بعرض پیشگاه ملوکانه رسانید. از بخت بد و طالع نامساعد از قضا در همان ساعت روزنامهٔ اطلاعات که محتوی تلگراف بنده بود نیز بنظر ایشان رسید که به تأثر خاطر همایونی افزوده شد.

از اثر سوء آن توسط دفتر مخصوص از دو وزیر معارف و خارجه توضیحاتی خواستند البته در توضیحات وزیر خارجه هم عرض کرده بود این اقدام بسبب

تقاضای (ضیاءالدین قریب) کاردار رسمی ایران در پاریس بوده است، لیکن این توضیحاتی مقبول نیفتاد.

چون خاطر اعلیحضرت از سابقهٔ روابط ناپسندی که سابقاً بعضی از وزرای ایران با خارجی ها داشتند بسیار متأثر بود این عمل از نظر ایشان نوعی گستاخی تلقی شد و باین سبب هر دو وزیر خارجه و معارف از خدمت معاف شدند. باین هم اکتفاء نفرموده امر کردند که وزیر عدلیه (دکتر متین دفتری) و وزیر راه (مجید آهی) مقدمات قانونی تعقیب و محاکمهٔ آن دو وزیر معزول را فراهم سازند.

آندو نفر روزی که من باطاق دفتر نخست وزیر رفتم در گوشه ای نشسته مشغول تهیهٔ متن لایحه بودند که بنا بود در این باب بمجلس تقدیم شود.

«خدا گر زحکمت ببندد دری...» از طرف دیگر چون من بیگناه بودم و واقعاً مظلوم واقع شده از این معنی خاطر مبارک والاحضرت ولیعهد که در آنزمان مقام عالیهٔ ریاست جوانان ورزشکار و پیش آهنگان بوجود مبارک ایشان وابسته بود و از خدمات بسیار این بنده که در این زمینه در زیر نظر ایشان انجام میدادم بخوبی آگاهی داشتند در مقام اصلاح کار برآمده و در پیشگاه پدر تاجدار خود از من بنده شفاعت کردند و سخن ایشان مقبول افتاد، محمود جم و مجید آهی نیز لایحه را بحضور برده ضمناً به طور پسندیده از بنده دفاع کرده بودند. این مقدمات سبب شد که از تعقیب بنده بی گناه صرف نظر کردند و فقط بعزل بنده اکتفا فرمودند.

چون بنده بحکم خدمت چندین سال در وزارت با مردم روابط بسیار داشتم بعد از انفصال مصلحت خود را در اقامت در طهران ندیده بخانه خود در شیراز رفتم ومدت شش ماه در آن شهر منزوی بودم تا آنکه روزی در اواسط بهمن ماه به تهران احضار شدم و بطوری که در خاطرات خود سابقاً نوشته ام بخدمت و تصدی وزارت کشور مفتخر گردیدم. یاددارم که در روز شرفیابی خود اشاره باین وقایع فرموده گفتند «حالا دیگر متوجه کار خود باشید و بی مطالعه کاری نکنید که مورد بازخواست قرار بگیرید!».

البته این عزل ونصب در روح و روان بنده ناچیز تأثیر بسیار کرد و به تجربه آموختم که پیش آمد امور در دست قدرت خداوند متعال است و نوکری و

عمل دولت کار خردمند نیست! همیشه باید از این پیش‌آمدهای سوء بقادر متعال پناه برد...

صدور و مخابرهٔ آن تلگراف هم بحکم وظیفه برای تجلیل از هنر ایران و بزرگداشت هنرمندان ایران بود و بس...».

## تغییرات در کابینه

علی منصور (منصورالملک) که پس از صدور حکم برائت از طرف دیوان کشور مدتها از کار برکنار بود روز ۲۶ مرداد ماه ۱۳۱۷ بکاخ سلطنتی احضار و بسمت وزیر صناعت منصوب وابوالقاسم فروهر وزیر صناعت بسمت وزیر کشور برقرار گردیدند.

## اتصال راه‌آهن سراسری

روز چهارم شهریور ماه ۱۳۱۷ رضاشاه در ایستگاه سفیدچشمه که بعداً بایستگاه فوزیه تغییر نام یافت آخرین پیچ و مهرهٔ خط‌آهن سراسری کشور را محکم نمود و طی نطقی گفت: «من از مردم ایران فوق‌العاده راضی و مسرور هستم که برای اصلاحات کشور از صمیم قلب حاضر بوده و مخارج راه‌آهن را با طیب خاطر پرداختند زیرا تشخیص دادند که این اقدام موجب سعادت و ترقی ایران است. ملّت ایران مردم شرافتمند و نجیبی هستند و در هر موقع، همین‌قدر که تشخیص دادند اقدام و اصلاحی برای تعالی و پیشرفت کشور آنها مفید است از ابراز هیچگونه فداکاری و علاقمندی خودداری نمیکنند...».

نخستین قطاری که از بندر شاهپور حرکت نموده بود بطرف تهران رهسپار گردید و بدین ترتیب ساختمان راه‌آهن سراسری کشور خاتمه یافت و آمادهٔ بهره‌برداری شد.

نمایندگان سیاسی خارجی مقیم تهران، نمایندگان مجلس، هیئت دولت و جمعی از رجال که بنا بدعوت وزارت طرق به سفیدچشمه مسافرت نموده بودند در مراسم رسمی اتصال آخرین پیچ و مهره خط‌آهن سراسری که بدست رضاشاه و ولیعهد انجام یافت حضور داشتند.

## ولیعهد دورهٔ دانشکده افسری را بپایان رسانید

روز ۳۱ شهریور ماه ۱۳۱۷ محمدرضا پهلوی در مراسم جشن فارغ‌التحصیلی دانشکدهٔ افسری بگرفتن دانشنامهٔ ستوان دومی افسری نائل گردید.

در این جشن رضاشاه شرکت کرده بود و شخصاً دیپلم را بدست ولیعهد و سایرین اعطا نمود و ضمن نطق کوتاهی گفت: این دوره دانشکده، دورهٔ ولیعهدی نامیده میشود، و خطاب بدانشجویان گفت:

همین قدر سربلندی برای شما بس که ولیعهد کشور با شما در این دو سال موافق تمام شرایط و قواعد نظام دورهٔ دانشکدهٔ افسری را طی نموده و در تمام تمرینات و تعلیمات ارتشی دانشکده شرکت کرده و این خود بهترین سرمشق فداکاری وظیفه‌شناسی برای شما میباشد. کشور ایران بواسطهٔ موقعیت جغرافیائی مخصوص خود نیازمند یک ارتش بزرگ و نیرومند میباشد که از هر حیث حافظ و نگهبان مصالح و منافع کشور باشد. متأسفانه در گذشته این مسئله مهم را مهمل گذارده و توجهی بآن نداشته‌اند اکنون جای مسرّت است که تمام ابناء کشور با علاقهٔ کامل خود را آمادهٔ خدمت سربازی می نمایند» (اقتباس از اطلاعات در یکربع قرن).

## عروسی شمس و اشرف پهلوی

تجدد بر هم‌زن همهٔ رسوم و آداب است، عروسی فرمایشی هم یکی از آن جمله است. در کابینهٔ جم معروف شد عکس عده‌ای از جوانان را به شاهدختها عرضه دادند تا که قبول افتد و که در نظر آید. پسر جم و پسر قوام شیرازی پسند افتادند، چه حاجت بعکس بود من نمیدانم، جم و قوام هر دو در قلهک می نشینند و عصرها محل گردش آنها و شاهدختها در صحرای دروس بود همدیگر را خوب میشناختند. قوام پس از قضیهٔ اسعد مورد لطف مخصوص واقع شده در مسافرتها ملازم خدمت است. بهر حال مجلس عقد بیمزه‌ای منعقد شد، با اینکه من متارکه داشتم بموجب دعوت در مجلس حاضر شدم یکطرف تالار شاه ایستاده بودند و قدری فاصله وزرای سابق ولاحق طرف دیگر، ملکه و شاهدختها روی کرسی نشسته بودند ساکت و صامت، دامادها عبوس زیر دست عروسها ایستاده در حال خود متفکر مینمودند نه شیرینی نه میوه‌ای در بساط بود، لحظه‌ای گذشت امام

جمعه خوئی ومیرزا سید محمد بهبهانی وارد شدند نزدیک شاه رفتند و ظاهراً تبریک گفتند، عقد در خارج بعمل آمده بود، علماء رفتند و حضار متفرق شدند. صاحب اختیار از جم که حاضر بود سراغ دلمه گرفت او هم دو پهلوی از کیف درآورد یکی بصاحب اختیار داد یکی بمن، روی همرفته مجلس خنکی بود و بعد خنکیهای بیشتری بروز داد بلکه به برودت کشید پسر قوام از اول ناراضی بود پسر جم را نمیدانم، شنیده بودم که دامادهای ناصرالدین شاه میبایست از پائین پای عروس در رختخواب بخزند در این موقع از رسم رختخواب اطلاعی ندارم لیکن در اتومو بیل دامادها میبایست پهلوی شوفر قرار بگیرند. تا پهلوی بود مماشاتی از طرفین میشد پس از پهلوی کار بتفریق کشید.

حتی فوزیه هم بطور قهر بقاهره رفت، بهیچ وسیله مراجعت ایشان تا حال که ۱۳۲۷ است میسر نشده است، اشراف پهلوی احمد شفیق را در مسافرتهای بمصر پسندیده بشوهری پذیرفته است وی از محترمین است، شمس چند سال در اروپا و امریکا بسیاحت گذراند...» (نقل از خاطرات و خطرات از مخبرالسلطنه)

## گشایش کارخانهٔ ریسندگی قم

اطلاعات دریک ربع قرن درزیرعنوان فوق چنین نوشته است:

«چند نفر از بازرگانان با تشکیل شرکت سهامی اقدام بتأسیس کارخانهٔ ریسندگی در قم نموده بودند. روز پنجشنبه سوم آذر ۱۳۱۷ مراسم گشایش این کارخانه باحضور اسفندیاری رئیس مجلس شورای ملی منصور وزیر پیشه و هنر و جمعی از معاریف که با قطار بقم مسافرت نموده بودند انجام گرفت.

اسفندیاری در نطق مشروح خود اقدام مرحوم قیصریه و سایر بازرگانانی که اقدام بتأسیس کارخانهٔ ریسندگی نموده بودند ستود.

ایجاد این کارخانه در شهرستان قم کمک مؤثری باهالی و ساکنین این سامان می کند از آنجمله تاکنون در حدود پانصد نفر کارگر بکار گماشته شده اند که از نتایج کار، خود و عائلهٔ آنها اعاشه میکنند. از طرفی تصمیم گرفته شد کارخانه شب و روز در کار باشد تا تعداد کارکنان آن دو برابر و اثرات اقتصادی آن در زندگانی اهالی و تأمین آسایش آنان توسعه یابد.

تا شهریور ۱۳۲۰ بر کارخانجات داخلی مرتب افزوده میشد ولی متأسفانه

از آن ببعد نه تنها کارخانه‌ای دیگر تأسیس نگردید بلکه هرچند یکبار یکی از کارخانجات اعم از ریسندگی و بافندگی و سایر کارخانجات صناعی دیگر مثل کارخانجات انارک و اغلب از کارخانجات اقتصاد ملی یکی پس از دیگری تعطیل می شود و معلوم نیست برای حفظ این سرمایه های ملی و دولتی و وسیلهٔ اعاشه وارتزاق هزاران هزار افراد زحمتکش این کشور چه موقع چاره‌ای خواهند اندیشید».

## کفالت وزارت راه

روز هشتم آذرماه ۱۳۱۷ مرحوم آهی وزیر راه که خدمات مؤثری در اتصال راه‌آهن سراسری نموده و کراراً مورد تشویق اعلیحضرت فقید قرار گرفته بود بر اثر کسالت و احتیاج بمعالجه از پست وزارت راه معاف شد و آقای دکتر سجادی معاون آنوزارتخانه بسمت کفالت وزارت راه منصوب گردید.

## پوند پایه طلا را از دست داد

افزایش واردات و تقلیل صادرات انگلستان و بحران شدیدی که در امور بازرگانی آنکشور پدیدار شده بود دولت انگلستان را ناچار نمود که پایه طلای پوند را از دست بدهد و این عمل تأثیر عجیبی در بازارهای دنیا نمود.

از دست دادن پایه طلا از طرف دولت انگلستان در بازار ایران و امور اقتصادی کشور ما تأثیری نکرد زیرا درآمد نفت جنوب که اقلام مهم ذخیره ارزی کشور را تشکیل میداد بموجب پیمان منعقده بر پایهٔ طلا قرار داشت از طرفی سرمایه های ایرانی در داخل کشور جریان داشت و مردم بهیچوجه حاضر نبودند که سرمایه های خود را برخلاف امروز در بانک های خارجی متمرکز سازند از اینرو تأثیر آن در امور اقتصادی کشور ما زیاد نبود.

## هیئت اعزامی به مسکو

روز ۱۶ بهمن ۱۳۱۷ هیئتی مرکب از آقای وثیقی کفیل وزارت بازرگانی، آقای اللهیار صالح معاون وزارت دارائی، آقای دلپاک رئیس ادارهٔ دوم سیاسی وزارت امور خارجه بسمت نمایندگی دولت ایران برای مطالعه در کارهای

بازرگانی بمسکو اعزام شدند.

## درگذشت کمال آتاتورک

در شمارهٔ روز جمعه بیستم آبان ماه ۱۳۱۷ روزنامهٔ اطلاعات، درگذشت کمال آتاتورک را باطلاع ملت ایران رسانید در این موقع اعلیحضرت و والاحضرت در صفحات شمال بسر می بردند. مظفر اعلم وزیر امورخارجه مراتب را سریعاً باطلاع ایشان رسانید و طبق دستور اعلیحضرت فقید آقای مظفر اعلم وزیر خارجه در سفارت ترکیه حضور بهمرسانیده و مراتب تأثر و تألم خانوادهٔ سلطنتی و دولت و ملت ایرانرا بسفیر کبیر ترکیه ابلاغ نمود.

فهیمی سفیر کبیر دولت ایران مقیم آنکارا باسمت فوق العاده وهیئت لشکری مرکب از تیمسار سرلشکر نخجوان و تیمسار سرتیپ کوپال و سرکار سرهنگ ارفع و یکدسته مرکب از پنجاه و دو نفر از سپاهیان و سه نفر از افسران برای شرکت در مراسم تشییع بآنکارا اعزام گردیدند.

## قطع رابطه با فرانسه

در جراید فرانسه مقالاتی علیه رضاشاه و سیستم حکومتی ایران مرتباً منتشر میشد، و سفارت ایران در پاریس مجبور بود آن مقالات را باترجمهٔ فارسی فوراً بایران ارسال و اقداماتی را که در این زمینه نموده گزارش کند.

امّا مقامات فرانسه بسفارت ایران پاسخ میدادند که در کشور فرانسه جراید آزادی دارند و قوانین آن کشور اجازه نمیدهد که آن جراید را توقیف و یا تحت تعقیب قرار دهند. ولی رضاشاه که از حملات جراید فرانسه سخت ناراحت و عصبانی بود جوابهای دولت فرانسه برایش غیرقابل قبول بود و چون دید که اقدامات سیاسی چه در تهران و چه در فرانسه بجائی نمی رسد و حتی مطبوعات فرانسه از اقدامات سیاسی مأمورین ایران مستحضر شده بودند بر شدت حملات خود نسبت بایران افزوده اند. بالاخره روز هشتم دیماه ۱۳۱۷ دولت ایران بوزیر مختار خود در پاریس دستور داد طی یادداشتی رسمی قطع رابطهٔ سیاسی را بدولت فرانسه اطلاع دهد. این قطع رابطه تا ۳۰ بهمن ۱۳۱۷ ادامه داشت.

مخبرالسلطنه در خاطرات و خطرات در این مورد چنین نوشته است:

**متارکه با فرانسه ۱۸ دی ۱۳۱۷**

روزنامجات پاریس نسبت بمقام سلطنت دست به اطالهٔ زبان نهادند، از طرف حکومت ایران شکایت شد، دولت منتظر بود روزنامجات تنبیه شوند، قانون فرانسه اجازه نمیداد، کار بخواستن تلامیذ ایرانی از پاریس کشید، نظمیهٔ پاریس آن قدرت را ندارد که به امر دولت روزنامه توقیف کند یا روزنامه نویس را زندانی، دول سایره برای بستن زبان روزنامه نویس در سفارت خودشان بودجهٔ مخصوصی دارند و گفته اند:

وارسل رسولا ولا توصه وذاک الرسول هوالدرهم

البته اطالهٔ لسان هم بی مایه ای از طرفی نبوده، روزنامه محرکی داشته، بهرحال دولت فرانسه قانونی از مجلس گذراند که از زبان درازی نسبت به مقامات خارجی بتواند جلوگیری کند و التیامی شد.»

اطلاعات در یک ربع قرن دربارهٔ ایجاد مجدد رابطهٔ سیاسی با فرانسه چنین نوشته است:

**استقرار روابط سیاسی بین ایران و فرانسه:** پس از قطع روابط بین ایران و فرانسه و تسلیم یادداشت از طرف وزیر مختار ایران بوزارت خارجهٔ فرانسه اولیای آن وزارتخانه برای برقراری مجدد روابط میکوشیدند و خبرگزاری هاواس با انتشار اخبار مساعد در این زمینه ساعی بود، تا اینکه روز سی ام بهمن ۱۳۱۷ دو تلگراف زیر بین رئیس جمهور فرانسه و اعلیحضرت فقید مبادله ومجدداً روابط سیاسی برقرار گردید.

**تلگراف رئیس جمهور فرانسه:** در اینموقع که عروسی والاحضرت شاهپور محمد رضا نزدیک است میخواهیم اعلیحضرت همایونی را بمشارکت کامل خود در شعفی که خاندان سلطنت احساس میفرمایند مطمئن ساخته و مراتب احساسات دوستی خود و تحسینی را که برای ملت ایران و شاهنشاه عظیمش دارم اظهار نمایم. صمیمیت این احساسات بیشتر بر تأسف من از قطع روابط رسمی بین فرانسه و ایران میافزاید و متأثرم که وضع کنونی روابط سیاسی دولتین باولیای دولت جمهوری اجازه ندهد با آن شکوهی که مایلند در این امر باجلال شرکت

نمایند وحال آنکه میل تمام فرانسه بر اینست که در این موقع قدر و قیمتی را که بروابط دیرین بین دوکشور که از چند قرن باینطرف برقرار است میگذارند ابراز داشته و احساسات و تمجید و تحسینی را که نسبت بشخص آن اعلیحضرت و آثار فراموش نشدنی ترقی و تمدنی که از بدو جلوس خود در ایران انجام فرموده‌اند دارند بمنصّه ظهور رسانند.

آرزوی کامل من در اینست که ابراز احساسات واقعی کشور من در اثر وضعیت حاصله از پاره‌ای انحراف تأسف‌آور بعضی جریده‌نگاران بی اهمیت و بی آبرو محروم نماند مخصوصاً که دولت جمهوری مراتب تأسف خود را از این حادثه که مخالف منافع دوملت دوست میباشد صمیمانه اظهار داشته است.

من بسهم خودم در اینکه برقراری روابط دوستی گرمی بین فرانسه و ایران با شرایط اطمینان‌آوری میسر است تردیدی نداشته و از آن اعلیحضرت تمنا دارم بصداقت و صمیمیت احساسات ملت فرانسه نسبت بملت ایران مطئن باشند.

**آلبرت لوبرن**

**پاسخ اعلیحضرت فقید:** وصول تلگراف محبت‌آمیز آنحضرت بمن فرصت داد که بار دیگر رضامندی کامل و تشکرات خودمان را نسبت بشخص حضرتعالی که همیشه خیرخواه ایران و دوست خودمان میدانیم ابراز داریم و اطمینان بدهیم که هیچوقت رنجشی از شخص آنحضرت نداشته‌ایم ضمناً میخواهیم از این فرصت استفاده کرده موجباتی که ما را وادار کرد برخلاف میل باخذ این تصمیم اخیر مبادرت ورزیم تشریح نمائیم تصمیم ما فقط مبتنی بر مقالات موهن بعضی جراید نبود بلکه از چندین سال باینطرف احساس میکردیم که در فرانسه چنانکه باید نتوانسته و یا نخواسته‌اند بتغییراتی که در کشور ما حاصل شده پی برده و ایران نو را بشناسند.

این احساسات که انعکاس آنرا در مطبوعات مشاهده میکردیم ما را بر آن داشت که روابط را قطع و برقراری آنرا در موقعی که فرانسه مایل باشد کشور ما را واقعاً بشناسد محول سازیم با وجود این مقدمات نظر باحترامی که نسبت بشخص آنحضرت داریم حاضریم گذشته را فراموش کرده روابط سیاسی را برقرار سازیم ولی از آنحضرت که در حسن نیتشان تردیدی نیست انتظار داریم شخصاً توجهی

فرمایند که روابط ما براساس محکم و معتمدانه که بوسیلهٔ آن طرفین یکدیگر را بهتر بشناسند استوار شود تادرآینده باحترازاز بروز این حوادث اسف آور مطمئن باشیم. رضا پهلوی

## دعوت حکمت و سهیلی بکار

آقای حکمت وزیر فرهنگ و آقای سهیلی وزیر خارجه که مدتی بود از کار برکنار شده بودند در بهمن ۱۷ مجدداً بکار دعوت گردیدند.

آقای حکمت بسمت وزارت کشور و آقای سهیلی بسمت استاندار کرمان منصوب شدند. آقای ابراهیم علم نیز بوزارت پست و تلگراف برقرار گردید.

## تخفیف در کرایهٔ خشکبار

دولت و رضاشاه برای خرید ماشین آلات و کارخانجات و خرید اسلحه احتیاج مبرمی به ارز داشت و صادرات کشور هم بواسطهٔ سنگینی کرایه تا بنادر جنوب نمی توانست با صادرات سایر کشورها که بارو پا نزدیکتر بودند (مانند ترکیه) رقابت نماید و ناچار بود تولیدات کشور را بهر قیمت که شورو یها خریداری مینمایند بآن کشور صادر نماید. برای اینکه بازارهائی در ارو پا بدست آورد و صادرات خود را منحصر به شوری نسازد تصویب نامه ای هیئت وزیران در تاریخ ۱۹ دیماه ۱۳۱۷ صادر نمود که در کرایه محصول خشکبار خراسان و آذربایجان برای صدور با راه‌آهن پنجاه درصد تخفیف منظور گردد و این عمل تشویق صادر کنندگان بارو پا بود.

## ایجاد بانک رهنی

برای ایجاد بانک رهنی قانونی در ۲۵ دیماه ۱۳۱۷ بتصویب مجلس رسید که ۲۰۰ میلیون ریال برای تأسیس و بکار انداختن بانک رهنی تخصیص داده شود و از این تاریخ بانک رهنی در ایران تأسیس و شروع بکار کرد.

## سازمان پرورش افکار

بموجب تصویبنامهٔ هیئت وزیران در تاریخ ۲۲ دیماه ۱۳۱۷ سازمانی بنام پرورش افکار با بودجهٔ معتنابهی در تهران تأسیس گردید و دکتر صدیق، دکتر

شایگان، دکتر آشتیانی، فروزانفر بکارمندی هیئت مدیره مرکزی منصوب شدند که تحت نظر دکتر متین دفتری وزیر دادگستری وقت انجام وظیفه نمایند.

این سازمان علاوه بر هیئت مدیره که در جلسات هفتگی خود برای عده‌ای سخنرانی میکردند از عده‌ای دیگر از اساتید دانشگاه و رجال دعوت بعمل می‌آورد که سخنرانی نمایند. متن این سخنرانیها که در مسائل مختلف بود و ضمن آن نیز به تملق گوئیها نسبت برضاشاه پرداخته میشد در جراید خبری درج میگردید و بعلاوه بصورت جزوه و کتاب چاپ و منتشرمیشد. هرسخنران سعی میکرد که پایهٔ تملق را از سخنران قبلی بالا تر بَرَد بطور یکه در اواخر کار که منتهی به شهریورماه ۱۳۲۰ شد اورنگ دریکی از سخنرانیها گفته بود:

بنده همان به که زتقصیرخویش عذر بدرگاه رضاآورد[1]

شیوهٔ تملق گوئی بجائی رسید که ظرفا نام پرورش افکار را «پرورش اطوار» نامیدند.

اطلاعات دریکربع قرن در این مورد چنین نوشته است:

«فکر تأسیس سازمان پرورش افکار فکر صحیحی بود و در بدو امر دانشمندان سخنرانیهای سودمند و مفیدی برای جامعه میکردند که متن آنها در روزنامهٔ اطلاعات منتشر میگردید ولی رفته رفته تملق گوئی بر مقصود اولیه غلبه کرد و مردم را نسبت باین دستگاه بدبین نمود تا اینکه بکلی از بین رفت.»

## بودجهٔ سال ۱۳۱۸ کشور

روز هفتم اسفند ۱۳۱۷ بودجه سال ۱۳۱۸ کشور بمجلس تقدیم و قبل از پایان سال تصویب شد. ارقام هزینه بودجه مزبور دو هزار و ششصد و سیزده میلیون و چهارصد و هشتادهزار (۲،۶۱۳،۴۸۰،۰۰۰) ریال بود که قسمت مهم آن اختصاص بکارهای عمرانی داشت اطلاعات پس ازتشریح ارقام بودجه نوشت «ارقام هزینه که در بودجه سال ۱۳۱۸ ذکر شده هزینه نبوده بلکه سرمایه و منابع تولید ثروت برای کشور است و اگر در ارقام هزینه دقیق‌تر شویم بیش از نصف و بلکه شصت درصد آن بودجهٔ اساسی است که سرمایهٔ کشور میگردد.

---

۱ ــ تحریف این بیت سعدی است که گفته است:

بنده همان به که زتقصیر خویش عذر بدرگاه خدا آورد

توسعهٔ خطوط آهن، ایجاد کارخانه ها، تکمیل و اصلاح کارخانه های موجود، توسعهٔ فلاحت و زراعت و تمام این قبیل امور در شمار نقشه های اقتصادی مهمی است که هزینهٔ اجرا و انجام نقشه های مذکور هزینهٔ انتفاعی بوده و سالهای بعد از هر یک از منابع مذکور شروع ببهره برداری میشود.

## ایجاد دستگاه فرستنده رادیو در ایران

رادیو یکی از اختراعات شگفت آور جهان و بسیار سودمند است که از موالید مهم صنعت و تمدن کنونی جهان بشمار میرود و جهان بشریت از آن استفاده های شایان نموده و در راه تبلیغ اندیشه ها وآراء جدید علمی و اقتصادی و صنعتی و سیاسی از آن بهره های فراوان برده است و مانند تلفن و برق یکی از لوازم ضروری زندگی بشر میباشد زیرا با پخش برنامه های معین ونشر اخبار و اطلاعات و سرودها می توان در لحظه ای از همهٔ اطلاعات مهم سیاسی، اقتصادی و فرهنگی دنیا استفاده نمود. ولی در بدو ورود رادیو به ایران بواسطه نبودن کارخانه های برق اشخاص نمیتوانستند از رادیو استفاده نمایند. باید متذکر شد که در آن موقع وحتی تا سالها بعد هم رادیو باطری دار و ترانزیستوری اختراع نشده بود. بنابراین برای استفاده از رادیو باید اول بفکر تأمین برق آن بود.

پس از آنکه در خرداد ۱۳۱۷ شهرداری تهران اقدام به خرید کارخانه برق و ایجاد آن نمود استفاده از رادیو و گرفتن ایستگاههای خارجی بدون مانع بود ولی برای همه کس ممکن نبود تا بالاخره دولت در اوایل سال ۱۳۱۸ ساختمان عمارت بی سیم در نزدیکی قصر قاجار و نصب دستگاه فرستند رادیو را بوجود آورد و مردم توانستند از آن استفاده نمایند.

## امتیاز معادن بکمپانیهای هلندی

قبلاً گفته شد که داور وزیر دارائی با دستور رضاشاه امتیازی به کمپانیهای نفت امریکائی داده بود که از تصویب مجلس هم گذشت. ولی انگلیسها و شورویها نسبت باعطای امتیاز مذکور سخت بدولت اعتراض نمودند و براثر این مخالفتها و خودکشی یا مرگ مشکوک داور کمپانیهای نفت امریکائی برای اکتشاف و استخراج نفت نتوانستند اقدام مؤثری کنند و قرارداد امتیازی را

بموقع اجرا گذارند. سرانجام در سال ۱۳۱۷ رسماً اعلام گردید که امتیازنامهٔ مذکور از درجهٔ اعتبار ساقط است.

امّا فکر استفاده از منابع و معادن هرگز از خاطر رضاشاه محو نمی شدو درصدد بود بهر کیفیتی شده با اعطاء امتیاز بخارجی ها از محل ارز خارجی آن عایدات بیشتری تحصیل نماید تا هم مبلغی صرف تسلیحات کند و هم قسمتی را جهت خرید کارخانجات شخص خود بمصرف برساند مخصوصاً که در آن هنگام تعادل نظامی در اروپا بهم خورده بود و دولت آلمان نازی به او جرئت داده بود که دیگر واهمه ای از انگلیسیها نداشته باشد و طناب خود را از زیر بار آنها کشیده استقلال رأیی از خود نشان بدهد بنابراین امتیازی به هلندی ها داد که نه تنها مربوط به منابع نفتی بود بلکه شامل کلیهٔ معادن در یک منطقهٔ و در منطقهٔ دیگر فقط خاک سرخ و نفت استثناء شده بود.

ولی پس از آنکه دولت آلمان به شوروی ها اعلان جنگ داد مجدداً وضع تغییر کرد و هلندی ها هم نتوانستند در بارهٔ اکتشاف و استخراج معادن امتیازی عملی انجام دهند و خود بخود این امتیاز هم ملغی الاثر گردید.

## قرارداد اکتشاف و استخراج معادن با شرکت هلندی

در تاریخ ۲۶ فروردین ۱۳۱۸ (آوریل ۱۹۳۹) قانونی بتصویب مجلس رسید که بموجب آن بشرکت هلاندی «الگمین اکسپلوراتی ماچاپای»[1] حق انحصاری داده شد که در دو منطقه معین شمالی و جنوبی برای کشف معادن در مدت سه سال کاوش نماید. در ناحیهٔ شمالی امتیاز گیرنده حق کاوش برای هرگونه معدنی اعم از نفت و غیره داشت ولی در منطقه جنوبی معادن نفت و خاک سرخ از آن استثناء شده بود. هرگاه امتیاز گیرنده در مدت سه سال معدنی را کشف می نمود که قابل استخراج باشد باید فوراً مراتب را بدولت اطلاع دهد و تامدت سه ماه تقاضای استخراج آنرا بنماید و دولت ایران هم متعهد بود که امتیاز معادن مزبور را باستثنای نفت (که برای استخراج آن قرارداد جداگانه ای باید تنظیم و بتصویب مجلس شورایملی برسد) بامتیاز گیرنده طبق صورت قراردادی که ضمیمه قانون میباشد اعطا نماید. بموجب قرارداد ضمیمه امتیاز معدن برای

1 - Algemeene Exploratie Maatchappij.

مدت ۶۰ سال داده شده بود و نصف درآمد هم پس از وضع هزینه و استهلاک سرمایه بدولت تعلق میگرفت. جالب توجه این است که در مورد این قرارداد دولت شوروی دیگر استنادی بفصل ۱۳ عهدنامهٔ ۱۹۲۱ ایران و شوروی نکرد و هیچ گونه اعتراضی هم ننمود ولی بطور یکه گفته شد در مورد قرارداد امتیازی سال ۱۳۱۵ که با کمپانیهای امر یکائی امضاء شده بود شدیداً اعتراض و مخالفت کرده بود.

بهر حال متن قرارداد امتیازی که بتصویب مجلس شورا هم رسیده بقرار ذیل میباشد.

اجازهٔ انعقاد قراردادهای اکتشاف و استخراج معادن دو ناحیهٔ معینه با شرکت هلاندی آلگمین اکسپلوراتی ماچاپای

## قرارداد اکتشاف

تعریف اصطلاحات:

بعضی اصطلاحاتی که در قرارداد اکتشاف بکار برده میشود قطع نظر از هر معنی دیگری که ممکن است در حال یا در آتیه در موارد دیگر داشته باشد در این قرارداد مطابق تعریفات زیر معنی خواهد شد:

دولت: یعنی دولت شاهنشاهی ایران.

شرکت: یعنی شرکت آلگمین اکسپلوراتی ماچاپای (شرکت کل اکتشاف) شرکت سهامی مقیم لاهه و شعبه های آن در آمستردام هلاند با تمام شرکتهای تابعه آن.

شرکت تابعه: یعنی هر شرکتی که این شرکت حق تعیین بیش از نصف مدیران آنرا مستقیماً یا بطور غیر مستقیم داشته و بطور مستقیم و یا غیر مستقیم مالک مقداری از سهام آن باشد که با آن مقدار سهام بیش از پنجاه درصد حق رأی درمجمع عمومی آن برای شرکت تأمین شده باشد.

دو ناحیه: یعنی زمینهائی که طبق مادهٔ «۴» این قرارداد مشخص گردیده.

عملیات شرکت در ایران: یعنی تمام عملیات صنعتی و بازرگانی و فنی که شرکت منحصراً برای اجرای این قرارداد انجام میدهد.

تاریخ تصویب: یعنی تاریخی که این قرارداد بتصویب مجلس شورای

ملی ایران و صحهٔ اعلیحضرت همایون شاهنشاهی رسیده و به شرکت اعلام شده است.

سال وماه: یعنی دوره‌هائی از زمان که مطابق تقویم گره گوریَنْ سال و ماه گفته میشود.

فلورن: یعنی واحد پول هلاند.

ماده اول: الف ــ از تاریخ تصویب این قرارداد دولت حق انحصاری اکتشاف و بررسی و تجسس دو ناحیه را برای مدت سه سال بشرکت واگذار میکند.

۱ــ کلیهٔ مواد معدنی بدون استثناء در ناحیه یک.

۲ــ کلیهٔ مواد معدنی باستثناء نفت و اکسید آهن که بعنوان خاک سرخ مصرف میشود در ناحیهٔ دو.

ب ــ مواد مستخرجه از معادن روی زمینی مانند سنگهای ساختمانی ــ آهک ــ سنگ گچ ــ خاک رس ــ نمک طعام ــ رسوبات نمکی مانند نمک طعام زاج و براتها از این قرارداد مستثنی میباشند.

مادهٔ دوم: الف ــ شرکت تعهد مینماید که از تاریخ تصویب این قرارداد منتهی در ظرف ششماه عملیات اکتشاف و بررسی را در هر دو ناحیه شروع نماید.

ب ــ شرکت تعهد مینماید در تمام مدت قرارداد باستثنای مواردی که در مادهٔ پنج پیش‌بینی شده بخرج خود بررسیهای لازم را جهت اکتشاف رشته‌های معدنی دو ناحیهٔ نامبرده در مادهٔ یک بنماید ونقشهٔ زمین‌شناسی این دو ناحیه را تهیه کند.

مادهٔ سوم: الف ــ شرکت تعهد مینماید که در تمام مدت اکتشاف گزارشهای ششماهه از بررسیها و اکتشافاتی که نموده و نتایجی را که بدست آورده بانضمام نقشه‌ها و هرگونه اطلاعات دیگری که دارا میباشد بدولت تسلیم کند.

ب ــ دولت حق دارد که در هر موقع و در هر مکان عملیات فنی شرکت را در ایران بازرسی نماید و برای این منظور کارشناسان متخصص تعیین خواهد کرد.

ج ــ شرکت متعهد است تمام اسناد فنی و علمی مربوطه را که دارا

میباشد باختیار کارشناسان متخصص دولت که برای این منظور تعیین میشوند بگذارد بعلاوه این کارشناسان متخصص حق دارند که از کلیهٔ ادارات شرکت هرگونه اطلاعی را تحصیل نمایند.

مادهٔ چهارم: ناحیه های نامبرده در مادهٔ «۱» بطریق ذیل تحدید میشوند:

الف ــ ناحیهٔ یک قطعه خاک چهارضلعی است که زوایای آن به ترتیب زیر واقع شده:

اول ــ زاویه نقطهٔ تلاقی مدار سی و هشت درجه بانصف النهار چهل و هفت درجه و بیست دقیقه.

دوم ــ زاویهٔ نقطهٔ تلاقی مدار سی و هشت درجه با نصف النهار چهل و هشت درجه و سی و پنج دقیقه.

سوم ــ زاویهٔ نقطهٔ تلاقی مدار سی و سه درجه و سی دقیقه با نصف النهار پنجاه‌وسه درجه و سی و پنج دقیقه.

چهارم ــ زاویهٔ نقطهٔ تلاقی مدار سی و سه درجه و سی دقیقه با نصف النهار پنجاه درجه و بیست دقیقه.

تمام خطوط نصف النهار نسبت به گرنویچ حساب شده و سمت مشرق آن واقع گردیده است.

ب ــ ناحیهٔ دو شامل خشکی و جزائر متعلق بایران است بطور مربع مستطیل که زوایای آن بترتیب زیر قرار گرفته:

اول ــ زاویهٔ نقطهٔ تلاقی مدار سی درجه و نصف النهار پنجاه و هشت درجه و بیست دقیقه.

دوم ــ زاویهٔ نقطهٔ تلاقی مدار بیست و شش درجه ونصف النهار پنجاه و هشت درجه و بیست دقیقه.

سوم ــ زاویهٔ نقطه تلاقی مدار بیست و شش درجه و نصف النهار پنجاه و چهار درجه و بیست دقیقه.

چهارم ــ زاویهٔ نقطهٔ تلاقی مدار سی درجه ونصف النهار پنجاه و چهار درجه و بیست دقیقه.

تمام خطوط نصف النهار نسبت به گرنویچ حساب شده و سمت مشرق آن واقع گردیده است.

نقشه که طرفین امضاء نموده‌اند و پیوست قرارداد است حدود دو ناحیهٔ نامبرده در بالا را نشان میدهد.

مادهٔ پنجم: الف ــ حداقل هزینه که شرکت برای عملیات اکتشافی در ایران در مدت معین در مادهٔ «۱» اینقرارداد بمصرف خواهد رسانید مبلغ پانصد هزار فلورن میباشد و بشرح زیر تقسیم میشود:

۱ــ در سال اول یکصد هزار فلورن.

۲ــ در سال دوم دو یست هزار فلورن.

۳ــ در سال سوم دو یست هزار فلورن.

وجوهی که بترتیب بالا برای اکتشاف اختصاص می یابد باید در موعدهای معین ببانک ملی ایران سپرده شود.

برای سال اول در روز تصویب قرارداد.

برای سال دوم و سوم قبل از انقضاء سال اول و دوم.

شرکت حسابی در بانک ملی ایران باز خواهد کرد و برای هزینهٔ عملیات اکتشافی از وجوه نامبرده پرداخت خواهد نمود. هرگاه هزینهٔ شرکت در هر سال از حداقل مبلغ معین برای آن سال کمتر باشد مبلغی که خرج نشده بدولت تعلق خواهد گرفت مگر در موارد قهری که مستثنی است.

هرگاه هزینهٔ شرکت در هر سال از مبلغ حداقل معین برای آن سال تجاوز نماید مبلغی که اضافه خرج شده بحساب سال بعد منظور خواهد شد باین ترتیب که هزینه که علاوه بر مبلغ حداقل خرج شده از مبلغ معین برای سال بعد کسر خواهد گردید.

ب ــ شرکت حق خواهد داشت از تاریخ تصویب قرارداد در آخر هرسال با اخطار کتبی یکماه قبل بدولت این قرارداد را ترک نماید.

مادهٔ ششم: کلیهٔ هزینه‌هائی که شرکت برای اکتشاف دو ناحیه خواهد نمود بین معادنی که شرکت کشف و امتیاز استخراج آنها را تحصیل نموده است به نسبت سطح حوزه‌های امتیاز معادن مزبور تقسیم میشود ولی حصهٔ مربوط به هر حوزهٔ امتیاز هیچوقت از اصل سرمایه که جهة استخراج در آن حوزه بکار میرود نباید زیادتر بحساب آید.

مادهٔ هفتم: هرگاه شرکت در دورهٔ اکتشاف که در مادهٔ«۱» این قرارداد

معین شده معدنی کشف نماید که قابل استخراج تشخیص دهد باید فوراً مراتب را کتباً بضمیمهٔ نقشه که حدود حوزهٔ معدن را معین کند باطلاع دولت برساند و رسید دریافت کند و تا مدت سه ماه از تاریخ این اطلاع حق انحصاری دارد که امتیاز استخراج آن معدن را درخواست نماید.

در صورتی که مهلت سه ماه منقضی سود و شرکت تقاضای امتیاز ننماید دیگر هیچگونه حقی برای استخراج آن معدن نخواهد داشت و در هیچ مورد این مهلت سه ماه که برای درخواست امتیاز تعیین شده از انتهای مدتی که در مادهٔ «۱» مقرر گردیده نباید تجاوز نماید.

مادهٔ هشتم: الف ــ امتیاز استخراج هر معدنی را که شرکت طبق مادهٔ «۷» درخواست کند باستثنای نفت طبق قرارداد نمونه که ضمیمهٔ این قرارداد است در ظرف دوماه از تاریخ دریافت درخواست شرکت بشرکت داده میشود.

هرگاه مدت دو ماه منقضی شود و از طرف دولت جواب داده نشود این سکوت بمنزلهٔ قبول خواهد بود و شرکت حق خواهدداشت به استخراج معدنی که امتیاز آنرا درخواست کرده شروع و ادامه دهد و مطابق شرایط و مقررات قرارداد نمونه عمل نماید.

هرگاه جوابی که دولت میدهد منفی باشد این جواب باید مبتنی بر دلایلی بر وفق شرایط ومقررات این قرارداد و قرارداد نمونهٔ استخراج باشد.

ب ــ امتیاز استخراج هر معدن نفت که شرکت در ناحیهٔ «۱» کشف نماید ممکن است بتوافق طرفین برطبق یک قرارداد مخصوص جداگانه که بتصویب مجلس خواهد رسید بشرکت داده شود.

ج ــ هرگاه شرکت امتیاز استخراج معادنی را در دو ناحیه درخواست کند که قبلا کشف شده این درخواست قبول خواهد شد مشروط براینکه شرکت هزینه را که دولت برای اکتشاف آن معادن به مصرف رسانده بپردازد.

د ــ هرگاه شرکت در دو ناحیه امتیاز بهره‌برداری معادنی را که از طرف دولت یا بوسیلهٔ اشخاص استخراج شده باشند تقاضا کند امتیاز استخراج آن معادن طبق پیمان نمونهٔ استخراج ممکن است داده شود مشروط براینکه شرکت رضایت استخراج کننده را تحصیل کند.

ه ــ از تاریخ تصویب این قرارداد منتها تا دوماه فهرستی از معادن

کشف شده یا معادنی که در حال استخراج میباشند با تعیین نام و محل بشرکت داده میشود.

هر معدنی را که شرکت تجسس و مطالعه نماید و جزو فهرست منظور نباشد جزو معادن کشف شده از طرف شرکت محسوب خواهد گردید.

مادهٔ نهم: امتیازهای مذکور در مادهٔ «۷» ممکن است برحسب پیشنهاد شرکت و تصویب دولت بهر شرکت هلاندی یا ایرانی غیر تابع این شرکت اعطاء و یا انتقال داده شود.

دولت در ظرف دو ماه پس از تاریخ دریافت پیشنهاد کتبی به شرکت جواب خواهد داد.

مادهٔ دهم: الف ــ شرکت و کارمندانش از حمایت قانونی دولت بهره‌مند خواهند بود.

ب ــ دولت در حدود قوانین و مقررات کشور هرگونه تسهیلات ممکنه را برای عملیات شرکت در ایران مبذول خواهد داشت.

مادهٔ یازدهم: الف ــ هر زمین بایر بی ارزشی متعلق بدولت که برای مقاصد عمومی مورد احتیاج نباشد در صورتی که شرکت آن زمین را برای عملیات خود در ایران لازم داشته باشد مجاناً در طول مدت این قرارداد بشرکت واگذار خواهد شد.

ب ــ شرکت میتواند زمینهای دایر متعلق بدولت و یا هر زمین متعلق باشخاص را که برای عملیات خود در ایران لازم بداند مورد استفاده قرار دهد لکن موظف است که رفع خسارت صاحبان اراضی را بطور عادلانه بنماید.

بها و یا میزان اجارهٔ آن زمینها از نرخ متعارفی زمینهائی که از همان نوع بوده و همان مصرف را داشته و در همان حوزه واقع شده باشد نباید تجاوز کند.

مادهٔ دوازدهم: شرکت حق غیر انحصاری خواهد داشت که در کلیهٔ زمینهای بایر متعلق بدولت واقعه در دوناحیه برای مصرف عملیات شرکت از هر نوع خاک و شن و سنگ آهک وگچ و مصالح ساختمانی دیگر مجاناً استفاده نماید. مسلم است که اگر استفاده از مواد مذکور موجب ضرر اشخاص ثالثی باشد شرکت باید جبران خسارات صاحبان حقوق را بنماید.

مادهٔ سیزدهم: الف ــ شرکت مجاز است که بدون تحصیل پروانهٔ

مخصوص آنچه را که منحصراً برای مصرف اعضاء و مستخدمین خود لازم دارد وارد نموده حقوق گمرکی و سایر حقوق و عوارض معمول زمان ورود را بپردازد.

شرکت اقدام ومراقبت لازم خواهد نمود که کالاهائی را که وارد مینماید به اشخاص غیر مستخدم خودش فروخته نشود و واگذار نگردد.

ب ــ شرکت بدون تحصیل پروانه و با معافیت از کلیهٔ حقوق گمرکی و عوارض و هر نوع پرداخت دیگری بدولت و شهردار یها حق خواهد داشت آنچه را که منحصراً برای عملیات خود در ایران لازم دارد وارد نماید.

ج ــ کارمندان خارجی شرکت مجازند مازاد ارزی را که بعنوان دستمزد در یافت داشته و در ایران خرج نکرده اند با تصدیق شرکت از ایران صادر کنند.

د ــ عملیات شرکت از هرگونه مالیات مستقیم که در آتیه وضع شود معاف خواهد بود.

مادهٔ چهاردهم: شرکت برای انجام عملیات اکتشافی خود کلیهٔ وسایل معمول و مناسب را که مطابق با اصول علمی متداول باشد بکار خواهد برد.

مادهٔ پانزدهم: طرفین قرارداد اعلام میدارند که اجرای این قرارداد مبنی بر اصول متقابل حسن نیت و صداقت و تفسیر معقول و مناسب این قرارداد خواهد بود.

شرکت تعهد مینماید که در هر وقت و هر موقع حقوق و امتیازات و منافع دولت را در نظر داشته و از هر عملی که اقدام آن و یا هر عملی که ترک آن موجب زیان دولت باشد احتراز نماید.

دولت این قرارداد را لغو نخواهد نمود و مقررات این قرارداد در آتیه بوسیلهٔ هیچ قانون عمومی یا خصوصی و یا هیچیک از مقررات اداری و یا اقدامات مقامات اجرائیه قابل تغییر نخواهد بود.

مادهٔ شانزدهم: هر تخلف و یا قصوری از طرف شرکت راجع باجرای تعهدات و مقررات و شرایط این قرارداد که ناشی از قوه قهر یه باشد بدولت حق نخواهد داد شرکت را تعقیب و آنرا متخلف از این قرارداد محسوب دارد.

اجرای هر یک از مقررات این قرارداد که در اثر قوهٔ قهر یه بتأخیر افتد موجب این خواهد شد که مدتی مساوی مدت تأخیر بمدتی که برای اجرای تعهد شرکت طبق این قرارداد لازم است اضافه شود.

باوجود این بین طرفین مقرر است که تمدید مدت فقط در صورتی اعطاء خواهد شد که کلیهٔ عملیات شرکت لااقل ۶۰ روز در اثر قوهٔ قهر یه متوقف مانده باشد و در هیچ حالتی این تمدید از آخر سال «پنجم» پس از تصو یب قرارداد تجاوز نخواهد نمود.

اختلافات حاصله بین دولت و شرکت نسبت بمورد قوهٔ قهر یه بطر یق داوری مذکور در مادهٔ «۱۷» فیصله خواهد یافت.

مادهٔ هفدهم: الف ــ از هر قبیل اختلافات حاصل بین طرفین و مخصوصاً اختلافات ناشی از تعبیر مدلول این قرارداد و حقوق و مسئولیت های مقرره در آن و همچنین هر اختلاف نظر در مواردی که بموجب این قرارداد محتاج بتوافق نظر طرفین است بطر یق داوری قطع و فصل خواهد شد.

ب ــ طرفی که تقاضای داوری میکند باید تقاضای خود را بطرف دیگر کتباً ابلاغ نماید. هر یک از طرفین یک داور معین نموده و دو داور قبل از شروع بداوری یک داور سوم انتخاب خواهند کرد هرگاه دو داور نتوانند در ظرف دو ماه نسبت به تعیین داور سوم توافق نظر حاصل نمایند داور مز بور را به تقاضای یکی از طرفین رئیس دیوان داوری دائمی بین المللی تعیین خواهد نمود چنانچه رئیس دیوان داوری دائمی بین المللی از حیث ملیت و تابعیت مطابق جزء «ج» حائز شرایط لازمه برای تعیین داور سوم نباشد داور سوم بوسیلهٔ نایب رئیس دیوان مز بور معین خواهد شد.

ج ــ داور سوم باید غیر از ملیت ایرانی و یا هلاندی باشد بعلاوه ارتباط نزدیک نیز نه با ایران نه باهلاند از حیث تعلق بیکی از مستملکات یا ممالک تحت الحمایه و یا مستعمرات و ممالک تحت قیمومت و ممالکی که بوسیلهٔ یکی از دو کشور نامبرده در بالا اداره و یا اشغال شده و یا مثل اینکه در خدمت یکی از ممالک مز بور بوده یا میباشد نداشته باشد.

د ــ اگر یکی از دو طرف شصت روز بعد از وصول تقاضای داوری طرف مقابل داور خود را معین نکند و یا تعیین آنرا بطرف دیگر ابلاغ ننماید طرف مز بور حق خواهد داشت که از رئیس دیوان داوری دائمی بین المللی یا از نایب رئیس آن در موردیکه مطابق قسمت اخیر جزء «ب» پیش بینی گردیده تقاضا نماید که یک داور منفرد ذی صلاحیت مطابق مقررات مذکور در فوق تعیین کند و در اینصورت

اختلاف بوسیلهٔ داور منفرد قطع و فصل خواهد گردید.

هـ ــ طرز داوری مطابق همان اصولی خواهد بود که در موقع داوری در دیوان داوری دائمی بین المللی معمول و مجری است ــ وقت و محل داوری را برحسب مورد داور سوم یا داور منفرد مذکور در جزء «د» معین خواهد کرد.

وــ رأی داوری مستند بر اصول قضائی مذکور در مادهٔ «۳۸» اساسنامهٔ دیوان داوری دائمی بین المللی بوده و قابل تجدید نظر نخواهند بود.

زــ هزینهٔ داوری بنحوی که در رأی داوری معین میشود پرداخته خواهد شد.

مادهٔ هیجدهم: منتهی در ظرف شصت روز بعد از تاریخ تصویب شرکت باید اقامتگاه خود را در تهران معلوم و شخصی که سمت نمایندگی از طرف شرکت را خواهد داشت معین نماید.

مادهٔ نوزدهم: قرارداد نمونه برای استخراج که دارای یک مقدمه تعریف اصطلاحات و بیست و نه ماده و ضمیمهٔ این قرارداد است جزء لاینفک این قرارداد میباشد.

مادهٔ بیستم: این قرار داد پس از تصویب مجلس و توشیح آن از طرف اعلیحضرت همایون شاهنشاهی قابل اجراء میگردد.

قرارداد نمونه برای امتیاز استخراج معادن

## مقدمه ــ تعریف اصطلاحات

بعضی اصطلاحات که دراین قرارداد بکار برده میشود قطع نظر از هر معنی دیگری که ممکن است در حال یا در آتیه در موارد دیگر داشته باشد در این قرارداد مطابق تعریفات زیر معنی خواهد شد:

دولت: یعنی دولت شاهنشاهی ایران.

شرکت: یعنی «اسم شرکت گیرندهٔ امتیاز» و تمام شرکتهای تابعهٔ آن.

شرکت تابعه: یعنی شرکتی که شرکت دارنده امتیاز حق تعیین بیش از نصف مدیران آن را مستقیماً یا بطور غیر مستقیم داشته و یا بطور مستقیم و یا غیر مستقیم مالک مقداری از سهام آن باشد که با آنمقدار سهم بیش از پنجاه درصد حق رأی در مجمع عمومی آن برای شرکت تأمین شده باشد.

حوزهٔ امتیاز: یعنی مساحت معینه در مادهٔ «۲» این قرارداد.

عملیات شرکت در ایران: یعنی تمام عملیات صنعتی و بازرگانی و فنی که شرکت منحصراً برای اجرای این امتیاز انجام میدهد.

تاریخ امضاء: یعنی تاریخی که این قرارداد بامضای دولت و شرکت رسیده است.

سال و ماه: یعنی دوره‌هائی از زمان که مطابق تقویم گره گوریَن سال و ماه گفته میشود.

تن: یعنی تن متری (یکهزار کیلوگرام).

مادهٔ یکم: دولت برای مدت شصت سال از تاریخ امضاء این قرارداد حق انحصاری استخراج مواد معدنی: (اسم مواد معدنی نوشته شود) واقع در حوزهٔ تعیین شده در مادهٔ «۲» را بشرکت واگذار مینماید بعلاوه در تمام ایران حق غیر انحصاری حمل و فروش و بعمل آوردن مواد مستخرجه بهر طریقه که صورت تجارتی پیدا کند و انبار کردن آنها در ایران و صدور آنها را از ایران بشرکت اعطا میکند.

مادهٔ دوم: حدود حوزهٔ امتیاز از اینقرار است: (مشخصات حدود در موقع امضای قرارداد نوشته شود) حدود مزبور در نقشهٔ پیوست این قرارداد که بامضای دو طرف رسیده رسم گردیده است.

مادهٔ سیم: شرکت متعهد است که منتهی تا ششماه پس از تاریخ امضاء عملیات استخراجی خود را شروع کند.

مادهٔ چهارم: شرکت حق دارد عملیات استخراجی خود را بهر طریق و وسیله‌ای که مفید بداند انجام دهد ولی تعهد مینماید که توسعهٔ عملیات استخراج را با جدیت و حسن نیت بدون وقفهٔ غیر موجه ادامه دهد بقسمی که استفادهٔ تجارتی از معادن ممکن گردد.

مادهٔ پنجم: الف ــ هرگاه در حوزهٔ امتیاز مواد معدنی دیگری پیدا شود شرکت بجز در مواردی که در بند «ب» این ماده پیش‌بینی شده است حق استخراج آنرا نداشته و نمیتواند اشخاص دیگر را از استخراج آن مواد مانع شود.

ب ــ هرگاه شرکت حین استخراج در حوزهٔ امتیاز مواد معدنی پیدا کند که در این قرارداد تصریح نشده و استخراج آن مواد جداگانه ممکن نباشد و یا

تولید اشکالاتی برای شرکت کند شرکت میتواند آن مواد را طبق شرایط مقرره در این قرارداد استخراج کند.

مادهٔ ششم: ۱ــ شرکت از تمام درآمد سالیانهٔ خود پس از وضع مبالغ ذیل پنجاه درصد آنرا بعنوان حق الامتیاز سالیانه بدولت میپردازد.

الف ــ هزینهٔ حقیقی استخراج و هزینه های اکتشافی که در مدت استخراج بمصرف میرساند.

ب ــ ذخیره برای تعمیر و تجدید اموال شرکت که فقط بمنظور اجرای این امتیاز بکار افتاده است و میزان آن مطابق با اصول متداول در صناعت خواهد بود.

ج ــ ذخیرهٔ استهلاک سرمایه معادل یک سی ام سرمایهٔ بکار افتاده تا زمانی که سرمایهٔ مزبور کاملا مستهلک شود.

د ــ ارزش یک صدم مواد مستخرجه که به مالکین اراضی معدن طبق مادهٔ «۱۱» قانون معادن مورخ ۱۶ بهمن ۱۳۱۷ پرداخته میشود.

۲ــ سرمایهٔ بکار افتاده عبارت است از سرمایه ای که واقعاً برای عملی کردن امتیاز بکار انداخته شده است بعلاوه قسمتی از هزینهٔ اکتشاف که طبق مادهٔ «ششم» قرارداد اکتشاف باین امتیاز تعلق میگیرد ــ لکن بهرحال این قسمت از هزینه نباید زیادتر از مبلغ سرمایه که واقعاً برای عملی کردن این امتیاز بکار افتاده است بحساب آید.

میزان قطعی سرمایه ای که از طرف شرکت بکار افتاده و در این ماده ذکر شده است طبق دفاتر شرکت در موقعی که بهره برداری منظم و تجارتی شروع شده باشد تعیین میگردد.

۳ــ وجوهی که طبق بند «۱» این ماده و مادهٔ «۹» بدولت تعلق میگیرد در موقع تقسیم منافع بصاحبان سهام شرکت بدولت پرداخته خواهد شد.

۴ــ هرگاه وجوهی که بدولت تعلق میگیرد اتفاقاً در موقع مقرر در این قرارداد از طرف شرکت پرداخته نشود برای مدت تأخیر از قرار صدی پنج در سال فرع وجوه مزبور را شرکت خواهد پرداخت بهر حال این تأخیر نباید از شش ماه تجاوز کند.

مادهٔ هفتم: دولت در هر موقع و در هر محل حق خواهد داشت دفاتر محاسباتی شرکت را بازرسی کند.

مادهٔ هشتم: هر موقع سهامی از طرف شرکت در معرض فروش عمومی گذاشته شود اتباع ایران تا میزان ۴۹ درصد از جمع کل مبلغ سهام حق تقدم در خرید خواهند داشت و بدین منظور دفاتر فروش سهام قبل از سایر نقاط در تهران باز میشود و مدت آن فقط دو ماه است.

شرکت حق خواهد داشت پس از بسته شدن دفاتر فروش سهام در تهران سهام باقیمانده را که در ایران بفروش نرسیده بفروشد.

مادهٔ نهم: شرکت در تمام مدت امتیاز برای عملیات خود در ایران از هرگونه مالیات و عوارضی به نفع دولت و شهردار یها که اکنون معمول است و یا در آینده وضع شود معاف بوده و در عوض هر سال مبلغی معادل ٤ درصد حق الامتیاز سالیانه دولت که طبق بند یک مادهٔ «ششم» مقرر است بدولت میپردازد.

مسلم است مبلغی که طبق این ماده بدولت پرداخته میشود در جزء هزینهٔ مذکور در بند یک «الف» از مادهٔ «ششم» منظور نخواهد شد.

مادهٔ دهم: الف ــ شرکت مجاز است که بدون تحصیل پروانهٔ مخصوص آنچه را که منحصراً برای مصرف اعضاء و مستخدمین خود لازم دارد وارد نموده وحقوق گمرکی و سایر حقوق و عوارض زمان ورود را بپردازد.

شرکت مراقبت و اقدام خواهد نمود که کالاهائی را که وارد مینماید باشخاصی غیر از مستخدمین خودش فروخته نشود و یا واگذار نگردد.

ب ــ شرکت بدون تحصیل پروانهٔ مخصوص حق خواهد داشت که لوازم و مصالح و آلات پزشکی و جراحی و داروهائی را که برای بیمارستان ومطب های خود در ایران لازم دارد وارد نماید اشیاء و اجناس نامبرده از پرداخت حقوق گمرکی و سایر حقوق و عوارض معمول زمان ورود و هرگونه پرداخت دیگری بدولت و شهردار یها معاف خواهد بود.

ج ــ شرکت حق خواهد داشت بدون تحصیل پروانه و با معافیت از کلیهٔ حقوق گمرکی و عوارض و هرگونه پرداخت دیگری بدولت و شهردار یها آنچه را که منحصراً برای عملیات خود در ایران لازم دارد وارد نماید.

د ــ صدور مواد معدنی از پرداخت حقوق گمرکی و عوارض و هرگونه پرداخت دیگری بدولت و شهردار یها معاف خواهد بود.

مادهٔ یازدهم: الف ــ هر زمین بایر و بی بها متعلق بدولت که شرکت برای عملیات خود در ایران لازم بداند و از برای مقاصد عمومی مورد احتیاج دولت نباشد مجاناً برای مدت امتیاز بشرکت واگذار خواهد شد.

طریق بدست آوردن زمینهای نامبرده بترتیب ذیل خواهد بود:

هر وقت زمینی مورد احتیاج شرکت واقع شود باید شرکت یک یا چند نقشه از آن زمین برداشته با رنگ مشخص نموده بدولت تسلیم نماید در صورتی که دولت اعتراضی نداشته باشد در ظرف سه ماه از تاریخ وصول تقاضای شرکت موافقت خود را اظهار خواهد نمود.

ب ــ زمینهای قابل استفاده متعلق بدولت را که شرکت احتیاج پیدا میکند طبق بند مذکور در فوق از دولت تقاضا خواهد کرد و دولت در صورتی که احتیاجی یا اعتراضی نداشته باشد در ظرف سه ماه موافقت خود را نسبت بتقاضای شرکت دائر بفروش آن زمینها اشعار خواهد داشت.

بهای این زمینها را شرکت تأدیه خواهد کرد و این بها باید عادلانه بوده و نباید از بهای متعارفی زمینهای همان نوع و همان مصرف و در همان حوزه تجاوز کند.

ج ــ در صورتی که دولت در مقابل تقاضاهای پیش بینی شده در بندهای الف و ب این ماده جوابی ندهد پس از انقضای دو ماه از تاریخ رسیدن تقاضاهای مزبور شرکت تذکر نامه ای بدولت خواهد فرستاد چنانچه بتذکر نامهٔ مزبور نیز در ظرف یکماه از تاریخ وصول جوابی داده نشود سکوت دولت بمنزلهٔ تصویب تلقّی خواهد گردید.

د ــ زمینهائی که متعلق بدولت نبوده و برای شرکت لازم باشد شرکت بتوسط دولت موافقت صاحبان زمینهای مزبور را جلب و آن زمینها را تصرف خواهد نمود.

در صورت عدم موافقت در میزان بهاء دولت بصاحبان زمینهای مزبور اجازه نخواهد داد که بیش از نرخ متعارفی زمینهای نزدیک و مشابه آن مطالبه نمایند.

ه ــ بناهای تاریخی و محلهائی که جنبهٔ تاریخی یا صنعتی دارند و همچنین توابع آنها تا دویست متر مسافت از مقررات فوق مستثنی هستند.

وـ شرکت حق غیرانحصاری خواهد داشت که فقط در حوزهٔ امتیاز از زمینهای غیرقابل استفاده متعلق بدولت برای مصرف عملیات خود از هر نوع خاک و شن و سنگ آهک و سنگ گچ و مصالح ساختمانی دیگر مجاناً استفاده نماید.

مسلم است که اگر استفاده از مواد نامبرده موجب ضرر اشخاص ثالث باشد باید شرکت جبران خسارت صاحبان حقوق را بنماید.

همچنین مسلم است که خرید زمین برطبق مفاد این ماده نباید بحقوق مالک خاص که در مادهٔ «یازدهم» قانون معادن مورخ ۱۶ بهمن ۱۳۱۷ ذکر شده است لطمه وارد سازد.

زـ هر اختلاف بین شرکت و مالک بتوسط دولت حل خواهد شد.

مادهٔ دوازدهم: شرکت راجع بعملیاتی که طبق این قرارداد در ایران مینماید جمیع وسایل معمول و مناسب را طبق قواعد علمی متداول برای تأمین صرفه‌جوئی و استفادهٔ کامل از عملیات خود و برای حفظ مخازن معدنی واستفاده از امتیاز خود بکار خواهد برد.

مادهٔ سیزدهم: شرکت مجبور نخواهد بود که ارز حاصل از فروش صادراتش را بپول ایرانی تبدیل کند.

بکارمندان خارجی شرکت نیز اجازه داده میشود مازاد ارزی را که بعنوان دستمزد در یافت داشته و در ایران خرج نکرده‌اند با تصدیق شرکت از ایران صادر کنند.

مادهٔ چهاردهم: الفـ شرکت هر ششماه گزارشی راجع بکارهای خود در ایران بدولت در تهران خواهد داد. و نقشجاتی که وضعیت استخراج معادن را تعیین کند ضمیمهٔ گزارش خواهد نمود.

بـ شرکت تعهد مینماید هر موقع که نمایندهٔ دولت تقاضا کند در مدت مناسبی بهزینهٔ خود رونوشتهای صحیح از تمام طرحها و نقشه‌ها و رسم‌ها و سایر مدارک و اسناد راجع بزمین‌پیمائی و زمین‌شناسی و حفاری مربوط به حوزهٔ امتیاز را که دارا میباشد بدولت بدهد.

بعلاوه شرکت متعهد است در تمام مدت امتیاز کلیهٔ اطلاعات مهم علمی و فنی را که در نتیجهٔ عملیات خود در ایران بدست خواهد آورد بدولت تسلیم نماید.

تمام اسناد و مدارک مزبور را دولت بعنوان محرمانه تلقی خواهد نمود.

مادهٔ پانزدهم: شرکت بهزینه خود سازمان بهداری و تأسیسات بهداشت و بازرسی و نگاهداری آنرا مطابق جدیدترین طریق بهداشت معمول در ایران در تمام اراضی و ابنیه و مساکن کارمندان خود و همچنین نسبت بکارگرانی که در حوزهٔ امتیاز کار میکنند عهده‌دار میباشد.

مادهٔ شانزدهم: شرکت با اجازهٔ قبلی دولت حق تأسیسات ذیل را خواهد داشت:

۱ــ ساختمان راه‌آهن، پل وجاده و هرگونه وسیلهٔ دیگر حمل و نقل همچنین سیم نقاله که برای حمل لوازم و حمل مواد مستخرجه از معدنهای خود لازم داشته باشد.

۲ــ احداث تلفن، تلگراف یا تلگراف بی سیم.

هرگاه دولت بمنظور تأمین دفاع ملی یا در موقع پیش آمدهای فوق‌العاده دیگر ضرورتاً از وسایل باربری و ارتباط شرکت استفاده کند خساراتی را که از این حیث متوجه شرکت میگردد بطور عادلانه جبران خواهد نمود.

مادهٔ هفدهم: الف ــ دولت حق دارد هرطور صلاح بداند عملیات فنی شرکت را در ایران بازرسی نموده و برای این مقصود کارشناسان متخصص بگمارد.

ب ــ شرکت تمام مدارک علمی و فنی موجود خود و همچنین وسایل و لوازم بازرسی را باختیار کارشناسان متخصص دولت خواهد گذارد بعلاوه متخصصین نامبرده حق خواهند داشت در تمام ادارات شرکت و در هر نقطهٔ ایران هرگونه اطلاعی را از شرکت بخواهند.

مادهٔ هیجدهم: دولت حق تعیین یکنفر نماینده را خواهد داشت این نماینده مأمور دولت شاهنشاهی نامیده میشود وحقوق ذیل را دارا خواهد بود:

۱ــ تمام اطلاعاتی که در حدود حق صاحبان سهام شرکت است از شرکت تحصیل نماید.

۲ــ در تمام جلسات هیئت مدیره و کمیته های آن و تمام جلسات مجمع عمومی حضور بهمرساند.

۳ــ هر موقع که لازم بداند تقاضا نماید برای مذاکره در مسائلی که دولت

باو رجوع کرده است جلسات مخصوص هیئت مدیره تشکیل گردد جلسات مزبور در مدت سی روز بعد از رسیدن تقاضای کتبی بشرکت باید تشکیل شود.

مأمور دولت شاهنشاهی دارای همان حقوق و مزایای اعضاء هیئت مدیره خواهد بود که از طرف شرکت داده میشود.

مادهٔ نوزدهم: الف ــ شرکت و کارمندانش از حمایت قانونی دولت بهره‌مند خواهند بود.

ب ــ دولت در حدود قوانین و مقررات کشور هرگونه تسهیلات ممکن را برای عملیات شرکت مبذول خواهد داشت.

ج ــ هرگاه دولت در حوزهٔ امتیاز باشخاص دیگر امتیازاتی برای بکار انداختن سایر معادن اعطاء کند آنها را وادار خواهد نمود که احتیاطهای لازم را بعمل آورند تا عملیات آنها به عملیات و تأسیسات شرکت خسارتی وارد نسازد.

د ــ شرکت مکلف است نقاطی را که برای ساختن خانه و سایر بناها خطرناک است تعیین کند تا دولت اهالی را مسبوق و از سکونت در آن نقاط منع نماید.

مادهٔ بیستم: ۱ــ طرفین تصدیق دارند و قبول مینمایند که مبنای اجرای این قرارداد حفظ منافع طرفین و رعایت حداکثر صرفه‌جوئی و استفاده از تشکیلات و عملیات شرکت در ایران میباشد.

۲ــ شرکت صنعتگران و کارمندان فنی و بازرگانی خود را تا اندازه‌ای که اشخاص با تجربه و صلاحیت‌دار در ایران یافت میشود از اتباع ایران انتخاب خواهد کرد کارمندان غیر فنی شرکت منحصراً از اتباع ایران خواهند بود.

مادهٔ بیست و یکم: طرفین قرارداد اعلام میدارند که اجرای این قرارداد مبنی بر اصول متقابل حسن نیت و صداقت و تفسیر معقول و مناسب این قرارداد میباشد.

شرکت صریحاً تعهد مینماید که در هر وقت و در هر موقع حقوق و امتیازات و منافع دولت را در نظر داشته و از هر عملی که اقدام آن و یا هر عملی که ترک آن موجب زیان دولت باشد احتراز نماید.

این امتیاز را دولت جز در موارد مقرره در مواد ۲۳ و ۲۵ لغو نخواهد کرد و مقررات آن در آتیه بوسیلهٔ هیچ قانون عمومی وخصوصی و هیچیک از مقررات

اداری و یا اقدامات مقامات اجرائیه قابل تغییر نخواهد بود.

مادهٔ بیست و دوم: ۱ــ الف ــ در مدت ده سال آخر امتیاز یا در فاصله ششماه پس از اطلاع قبلی که راجع بفسخ امتیاز مطابق مادهٔ ۲۴ داده میشود شرکت جز بشرکت های تابع خود حق فروش یا انتقال یک یا عده‌ای از اموال غیر منقول خود را که در ایران واقع است ندارد. در مدتهای نامبرده نیز شرکت حق انتقال و خارج کردن هیچ قسمتی از اموال منقول خود را ندارد مگر اینکه اشیاء مزبور از حیز انتفاع افتاده باشد.

ب ــ در تمام مدت قبل از ده سال آخر امتیاز هیچ قطعه از زمین هائی را که شرکت مجاناً از دولت تحصیل کرده است نمیتواند انتقال دهد و همچنین هیچ یک از اموال منقول خود را نمیتواند از ایران خارج کند باستثنای آن چیزهائی که دیگر برای عملیات شرکت در ایران مورد احتیاج نباشد.

۲ــ در خاتمه امتیاز، خواه بواسطهٔ انقضای عادی مدت یا بهرنحو دیگر که پیش آید تمام دارائی شرکت در ایران بطور سالم و قابل استفاده بدون هیچگونه هزینه و قیدی متعلق بدولت ایران میگردد.

۳ــ جملهٔ «تمام دارائی» شامل است تمام زمینها و بناها و کارخانه ها و ساختمانها و چاهها و ایستگاه ها و راهها و پلها و نقبهای فاضل آب و وسایل توزیع آب و ماشینها و کارخانه ها و ابزار و لوازم از هر قبیل و تمام وسائط نقلیه و ارتباط که هواپیما نیز جزو آن است و تمام اجناس انبار شده و هر چیز دیگری را که شرکت در ایران برای اجرای این امتیاز بنحوی از آن استفاده مینماید.

مادهٔ بیست و سوم: هرگاه در جریان بهره‌برداری بدلایلی شرکت بدولت ثابت کند که ادامهٔ استخراج معدن مقرون بصرفه نبوده و یامقدور نیست ممکن است بهره‌برداری موقتاً تعطیل شود.

در صورتی که مدت تعطیل بهره‌برداری از سه سال متوالی تجاوز نماید شرکت بایستی برای هر سال اضافی مبلغ سه درصد سرمایهٔ بکار رفته را بدولت بپردازد چنانچه استخراج معدن بیش از پنج سال تعطیل شود دولت حق الغای امتیاز را خواهد داشت.

مادهٔ بیست و چهارم: شرکت حق خواهد داشت این امتیاز را فسخ نماید بشرط آنکه شش ماه پیش بدولت اطلاع دهد.

. مادهٔ بیست و پنجم: هرگاه شرکت طبق مقررات مادهٔ «سوم» عمل ننماید دولت حق خواهد داشت نظر خود را برای فسخ امتیاز بشرکت اخطار کند و در صورتی که شرکت در ظرف ششماه پس از اخطار یهٔ مزبور جبران قصور و تخلف را ننماید این امتیاز ملغی خواهد بود.

مادهٔ بیست و ششم: این امتیاز قبل از تاریخ انقضای مدت خاتمه نخواهد پذیرفت مگر در موارد ذیل:

۱ــ مورد پیش‌بینی شده در مادهٔ (۲۳).

۲ــ مورد ترک قرارداد طبق مادهٔ (۲٤).

۳ــ مورد پیش‌بینی شده در مادهٔ (۲۵).

٤ــ موردی که دیوان داوری در نتیجهٔ تخلف شرکت در اجرای مقررات این قرارداد ابطال آنرا اعلام بدارد. تخلف بمعنی مذکور در فوق منحصر بموارد ذیل میباشد.

الف ــ هرگاه مبلغی که برحسب رأی دیوان داوری باید بدولت پرداخته شود تا یکماه پس از تاریخ صدور رأی پرداخت نگردد.

ب ــ هرگاه بانحلال اختیاری و یا اجباری شرکت تصمیم گرفته شود.

ج ــ هرگاه ثابت شود شرکت برخلاف مصالح عالی کشور عمل کرده است.

در مورد سایر تخلفات که نسبت بمقررات این قرارداد از هر یک از طرفین ناشی شود دیوان داوری درجهٔ مسئولیت و اثرات مترتبه بر آنرا تعیین خواهد نمود.

انتقال این امتیاز مطلقاً مشروط بتصویب دولت است و شرکت متعهد است نگذارد اکثریت سهام آن بدست غیر هلاندی و یاغیر ایرانی بیفتد.

هیئت‌مدیرهٔ شرکت باید همیشه مرکب از هلاندی و یا ایرانی باشد.

مادهٔ بیست و هفتم: الف ــ از هر قبیل اختلافات حاصل بین طرفین و مخصوصاً اختلافات ناشی از تعیین مدلول این قرارداد و حقوق و تعهدات مقرّره در آن و همچنین هر اختلاف نظر در مواردی که بموجب این قرارداد محتاج بتوافق نظر طرفین است بطریق داوری قطع و فصل خواهد شد.

ب ــ طرفی که تقاضای داوری میکند باید تقاضای خود را بطرف دیگر کتباً ابلاغ نماید هر یک از طرفین یک داور معین نموده ودو داور قبل از شروع

بداوری یک داور سیم انتخاب خواهند کرد. هرگاه این دو داور نتوانند در ظرف دو ماه نسبت بتعیین داور سیم توافق نظر حاصل نمایند داور مزبور را بتقاضای یکی از طرفین رئیس دیوان داوری دائمی بین المللی تعیین خواهد نمود چنانچه رئیس دیوان داوری دائمی بین المللی از حیث ملیت و تابعیت مطابق جزء «ج» حائز شرایط لازمه برای تعیین داور سوم نباشد داور سوم بوسیلهٔ نایب رئیس دیوان مزبور معین خواهد شد.

ج ــ داور سیم باید غیر از ملیت ایرانی و یا هلاندی باشد و بعلاوه ارتباط نزدیک نیز نه با ایران و نه با هلاند از حیث تعلق بیکی از مستملکات و یا ممالک تحت الحمایه و یا مستعمرات و یا ممالک تحت قیمومت و ممالکی که بوسیلهٔ یکی از دو کشور نامبرده در بالا اداره و یا اشغال شده و یا مثل اینکه در خدمت یکی از ممالک مزبوره بوده و یا میباشد نداشته باشد.

د ــ اگر یکی از دو طرف شصت روز پس از وصول تقاضای داوری طرف مقابل داور خود را معین نکند و یا تعیین آنرا بطرف دیگر ابلاغ ننماید طرف مزبور حق خواهد داشت که از رئیس دیوان داوری دائمی بین المللی یا از نایب رئیس در موردی که مطابق قسمت اخیر جزء «ب» پیش بینی گردیده تقاضا نماید که یک داور منفرد صلاحیتدار مطابق مقررات نامبرده در بالا تعیین کند و در این صورت اختلاف بوسیلهٔ داور منفرد قطع و فصل خواهد گردید.

ه ــ طرز داوری مطابق اصولی خواهد بود که در موقع داوری در دیوان داوری دائمی بین المللی معمول و مجری است.

وقت و محل داوری را برحسب مورد داور سوم یا داور منفرد در جزء «د» معین خواهد کرد.

و ــ رأی داوری مستند بر اصول قضائی مذکور در مادهٔ «۳۸» اساسنامهٔ دیوان داوری دائمی بین المللی بوده و رأی داوری قابل تجدید نظر نخواهد بود.

ز ــ هزینهٔ داوری بنحوی که در رأی داوری معین میشود پرداخت خواهد شد.

مادهٔ بیست و هشتم: منتهی در ظرف شصت روز بعد از تاریخ امضاء شرکت باید اقامتگاه خود را در تهران معلوم و شخصی که سمت نمایندگی شرکت را خواهد داشت معین نماید.

مادهٔ بیست و نهم: این قرارداد پس از امضای دولت و شرکت قابل اجراء

میگردد.

اجازهٔ انعقاد قرارداد اکتشاف و استخراج دو ناحیهٔ معینه که اولی مشتمل بر یک مقدمه برای تعریف اصطلاحات و بیست ماده و دومی مشتمل بر یک مقدمه برای تعریف اصطلاحات و بیست و نه ماده است با شرکت هلاندی آلگمین اکسپلوراتی ماچاپای بشرح بالا در جلسه ۲۶ فروردین ۱۳۱۸ داده شده است.

## سرشماری

در سال ۱۳۰۳ خ در ایام ریاست وزرائی سردار سپه تصویب نامه‌ای صادر گردید برای امر احصائیهٔ عمومی سرشماری به وزارت کشور ابلاغ گردید و همان تصویب‌نامه در سال ۱۳۰۷ بصورت قانون درآمد و از تصویب مجلس گذشت و از آن پس سرشماری یک تکلیف قانونی مملکت شناخته شد. امّا این قانون بموقع اجرا در نیامد و معوّق ماند تا اینکه در سال ۱۳۱۸ که علی اصغر خان حکمت وزیر کشور بود برای انجام عمل سرشماری مأمور گردید، و شروع بعمل نمود و قانون دوم سرشماری در خرداد همان سال به تصویب مجلس رسید.

قانون دوم مشتمل بر ۷ ماده است که در مادهٔ اول آن میگوید: «سرشماری عمومی کشور در هر موقع بر حسب پیشنهاد وزارت کشور و تصویب هیئت وزیران بموجب فرمان همایونی انجام میگیرد.»

برای به اجرا درآوردن قانون، شورائی در وزارت کشور تشکیل گردید و قرارشد که ابتدا در یک شهر کوچک اجرای قانون را آزمایش و آمارگران طرز عمل را تمرین کنند و آمادهٔ کار شوند و سپس از پایتخت شروع و بتدریج شهرهای بزرگ و کوچک تا قصبات و شهرک‌ها هر کدام بنوبه سرشماری شوند.

برای اجرای این منظور اولین سرشماری شهر کاشان در روز اول تیر ۱۳۱۸ مقرر گردید و بعداً در سایر شهرها سرشماری بعمل آمد و جدول صفحهٔ بعد نتیجهٔ آمار و ارقام سرشماری‌های سال ۱۳۱۸ و ۱۳۱۹ میباشد.

## گشایش دوازدهمین دورهٔ قانونگذاری

«روز سوم آبان ۱۳۱۸ دوازدهمین دورهٔ قانونگذاری از طرف اعلیحضرت

## نتیجهٔ استخراج برگهای سرشماری تهران وشهرستانهائی که درسال ۱۹–۱۳۱۸ سرشماری شده

| نام شهرستان | تاریخ سرشماری | جمعیت | | | مذاهب | | تجرد وتاهل | | تابعیت | | معلومات | | نقص اندام | | اماکن | خانوار |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| | | مرد | زن | جمع | مسلمان | سایر مذاهب | مجرد | متأهل | ایرانی | بیگانه | باسواد | بیسواد | سالم | ناقص اندام | | |
| کاشان | ۱–۴–۱۸ | ۲۲۰۰۱ | ۲۲۹۸۳ | ۴۴۹۹۴ | ۴۳۴۷۵ | ۱۵۱۹ | ۲۸۸۲۲ | ۱۶۱۷۱ | ۴۴۹۶۷ | ۲۷ | ۶۲۷۶ | ۳۸۷۱۸ | ۴۴۳۸۳ | ۶۱۱ | ۱۴۵۹۷ | — |
| تهران | ۱۰–۱۲–۱۸ | ۳۱۲۰۳۸ | ۲۲۸۰۳۹ | ۵۴۰۰۸۷ | ۴۹۰۰۷۳ | ۵۰۰۱۴ | ۳۳۱۵۱۶ | ۲۱۸۵۷۱ | ۵۳۳۵۱۴ | ۶۵۷۳۵ | ۲۰۵۵۸۶ | ۳۳۴۵۰۱ | ۵۳۵۱۵۹ | ۴۹۲۸ | ۹۱۸۹۱ | ۱۲۸۳۲۳ |
| تبریز | ۵–۷–۱۹ | ۱۰۹۶۲۹ | ۱۰۳۹۱۳ | ۲۱۳۵۴۲ | ۲۰۴۷۴۸ | ۸۷۹۴ | ۱۳۴۰۳۵ | ۷۹۵۰۷ | ۲۱۳۱۹۲ | ۳۵۰ | ۴۷۶۷۵ | ۱۶۵۸۶۷ | ۲۱۱۸۳۰ | ۱۷۱۲ | ۵۲۹۴۳ | ۴۴۰۳۶ |
| مشهد | ۱۰–۸–۱۹ | ۹۲۴۷۶ | ۸۳۹۹۵ | ۱۷۶۴۷۱ | ۱۷۲۹۵۲ | ۳۵۱۳ | ۱۰۴۹۵۳ | ۷۱۵۱۸ | ۱۷۵۰۶۳ | ۱۳۰۸ | ۳۶۹۹۳ | ۱۳۹۴۷۸ | ۱۷۳۸۷۲ | ۲۵۹۹ | ۴۳۵۸۰ | ۴۲۲۸۴ |
| اردبیل | ۸–۹–۱۹ | ۳۱۷۰۰ | ۳۱۷۰۶ | ۶۳۴۰۶ | ۶۳۳۶۲ | ۳۴ | ۴۰۵۱۴ | ۲۲۸۸۲ | ۶۳۳۶۴ | ۴۲ | ۷۴۱۱ | ۵۵۹۹۵ | ۶۲۷۷۴ | ۶۳۲ | ۱۶۷۵۱ | ۱۲۷۳۸ |
| اصفهان | ۶–۱۰–۱۹ | ۱۰۴۵۰۵ | ۱۰۰۰۹۳ | ۲۰۴۵۹۸ | ۱۹۲۱۵۶ | ۱۲۴۴۲ | ۱۲۵۱۳۲ | ۷۸۴۶۶ | ۲۰۴۴۶۹ | ۱۲۹ | ۳۷۰۷۳ | ۱۶۷۵۵۹ | ۲۰۱۸۹۰ | ۲۷۰۸ | ۴۷۶۷۹ | ۴۷۲۳۰ |
| همدان | ۲۰–۱۰–۱۹ | ۵۱۷۵۷ | ۵۱۱۱۷ | ۱۰۳۸۷۴ | ۹۵۷۶۰ | ۸۲۰۴ | ۶۶۹۵۵ | ۳۶۹۱۹ | ۱۰۳۷۵۳ | ۱۲۱ | ۱۸۸۸۱ | ۸۴۹۹۳ | ۱۰۲۲۶۴ | ۱۶۱۰ | ۲۳۲۷۸ | ۲۲۴۵۳ |
| شیراز | ۱۱–۱۱–۱۹ | ۷۰۰۰۷ | ۵۹۰۱۶ | ۱۲۹۰۲۳ | ۱۲۰۱۹۶ | ۸۸۲۷ | ۸۱۴۰۳ | ۴۷۶۲۰ | ۱۲۸۹۰۶ | ۱۱۷ | ۲۵۷۳۶ | ۱۰۳۲۸۷ | ۱۲۷۰۴۹ | ۱۹۷۴ | ۲۱۹۵۶ | ۲۸۳۲۷ |
| کرمانشاه | ۱۷–۱۱–۱۹ | ۴۷۲۶۵ | ۴۱۳۵۷ | ۸۸۶۲۲ | ۸۳۲۷۰ | ۵۳۵۲ | ۵۵۳۶۱ | ۳۳۲۶۱ | ۸۸۲۶۱ | ۳۶۱ | ۱۶۷۳۸ | ۷۱۸۸۴ | ۸۷۳۹۷ | ۱۲۲۵ | ۱۶۸۰۵ | ۱۹۶۶۵ |
| کرمان | ۱–۱۲–۱۹ | ۲۵۶۵۴ | ۲۴۳۹۴ | ۵۰۰۴۸ | ۴۶۷۴۳ | ۳۳۰۵ | ۳۱۶۳۰ | ۱۸۴۱۸ | ۵۰۰۰۸ | ۴۰ | ۱۰۲۱۱ | ۳۹۸۳۷ | ۴۹۲۵۷ | ۷۹۱ | ۱۴۷۱۹ | ۱۲۰۰۰ |
| یزد | ۹–۱۲–۱۹ | ۲۸۸۲۲ | ۳۱۲۴۴ | ۶۰۰۶۶ | ۵۱۷۷۸ | ۸۲۸۸ | ۳۶۷۱۴ | ۴۳۳۵۴ | ۶۰۰۳۸ | ۲۸ | ۹۳۲۴ | ۵۰۷۴۲ | ۵۹۰۲۷ | ۱۰۳۹ | ۲۶۰۵۷ | ۱۴۵۱۸ |
| رشت | ۱۶–۱۲–۱۹ | ۶۱۴۰۹ | ۶۰۲۱۶ | ۱۲۱۶۲۵ | | | | | | | | | | | ۲۷۶۲۵ | ۲۲۴۹۰ |
| بندر پهلوی | ۱۶–۱۲–۱۹ | ۱۹۴۸۱ | ۱۸۰۳۰ | ۳۷۵۱۱ | | | | | | | | | | | ۶۳۹۱ | ۷۹۲۸ |
| جمع کل | | ۹۷۶۷۴۴ | ۸۵۷۱۲۳ | ۱۸۳۳۸۶۷ | | | | | | | | | | | ۴۱۸۸۶۹ | ۴۰۳۹۹۲ |

فقید گشایش یافت. در نطق افتتاحیه شاهنشاه بجنگ ارو پا اشاره نموده و اظهار داشت: «اصلاحاتی که بعمل آمده اثرات نیکوئی در پیشرفت امور اقتصادی و اجتماعی نشان میدهد. در سیاست خارجی روابط ما باتمام دول و خصوصاً با همسایگان بر پایهٔ دوستی و احترام متقابل استوار می باشد، بواسطهٔ منقضی شدن مدت قرارداد بازرگانی ما با دولت شوروی از نقطه‌نظر تجارت وقفه‌ای پیدا شده است که امید میرود در نتیجهٔ مذاکرات مستقیم و حسن نیت طرفین با رعایت اصول قوانین کشور جریان عادی خود را بیابد. چیزی که باعث تأسف خاطر است وقوع جنگ در ارو پا است اگر چه در این قسمت هم سیاست دولت ما بیطرفی کامل است ولی چون دوام جنگ از لحاظ مادی واقتصادی موجب زیان همهٔ ملل و تهدید تمدن جهان خواهد بود آرزومندم هرچه زودتر صلح برقرار گردد.

درامور داخلی سیاست دولت تعقیب و انجام اصلاحاتی است که پایهٔ آن گذاشته شده و خوشبختانه روز بروز اهل کشور روح این سیاست را بهتر درک نموده در پیشرفت اصلاحات میکوشند و در امر آموزش و پرورش اهتمام بیشتری نشان میدهند. ما هم از اینکه مخصوصاً جوانان در اقسام ورزش و پرورش جسمانی ذوق و علاقه پیدا کرده‌اند کمال خوشوقتی را داریم البته وظیفهٔ هیئت دولت و نمایندگان مجلس و همهٔ علاقمندان بسعادت کشور اهتمام در ترقیات است تا نتیجهٔ مطلوب چنانکه منظور نظر است بدست آید و اهالی از نعمت تمدن و تعالی بهتر کامیاب و بهره‌مند شوند». (نقل از اطلاعات در یک ربع قرن).

## کابینهٔ دکتر متین دفتری

پس از گشایش مجلس دورهٔ دوازدهم در پنجم آبان، ۱۳۱۸ هیئت دولت مستعفی شد و دکتر متین دفتری وزیر دادگستری کابینهٔ قبلی بسمت نخست‌وزیر انتخاب و محمود جم بسمت وزیر دربار منصوب گردید.

دکتر متین دفتری روز پنجم آبان هیئت دولت را مرکب از علی منصور: وزیر پیشه و هنر، حکمت: وزیر کشور، اعلم: خارجه، مرآت: فرهنگ، دکتر سجادی: راه، علم: پست و تلگراف، امیر خسروی: دارائی، سرتیپ نخجوان: جنگ، وثیقی: بازرگانی، سروری: دادگستری، سرتیپ تاج بخش: کفیل



متین دفتری و سرپاس مختاری

کشاورزی بشاه معرفی و روز ۲۰ شهریور ۱۳۱۸ که مجلس آماده کار شده بود بمجلس معرفی نمود.

بجای امیرخسروی مدیر کل بانک ملّی که بسمت وزیر دارائی منصوب شده بود محمد علی فرزین بمدیریت بانک ملی برقرار گردید.

## گشایش راه شاهرود به گرگان

اعلیحضرت فقید روز دهم آبان ۱۳۱۸ باقطار راه‌آهن بسمنان عزیمت نموده و راه‌آهن گرمسار بسمنان را که بدست مأمورین و مهندسین ایرانی احداث شده بود سرکشی کرده و از آنجا باتومبیل بشاهرود رهسپار گردیده و راه شاهرود بگرگان را که از سال هزار و سیصد و چهارده مشغول ساختمان آن بودند افتتاح نمود و از این خط نوبنیاد برای حضور در اسب‌دوانی بگرگان رفتند.

اطلاعات دربارهٔ راه مزبور نوشت: طول راه شاهرود بگرگان که ۲۰۳ کیلومتر میباشد یکی از راههای درجه اول و مفید است که صفحات شمالی کشور را بخراسان و کلیهٔ نقاط شرق متصل میکند متجاوز از ۲۰۰ پل در این راه ساخته شده که در حدود شصت کیلومتر آن کوهستانی است. ساختمان راه مزبور برای مبادلهٔ محصولات شرق با شمال تأثیر شایانی دارد و از لحاظ اقتصادی کمک زیادی به کشاورزان و زارعین خواهد نمود.

## تغییر پنج سفیر

تغییر سفرای ۵ کشور شوروی، ترکیه، انگلیس، فرانسه، و آلمان ظرف مدت کوتاهی این سؤال را پیش می‌آورد که کشورهای مزبور چه سیاستی در پیش دارند و چه رویه‌ای اتخاذ خواهند کرد که ناگهان تصمیم به تغییر سفرای خود در ایران گرفته‌اند؟ و آیا اوضاع جنگ دوم چنین تغییراتی در پی داشته و یا آنکه کشورهای مزبور نسبت بایران دست باقداماتی خواهند زد که سفرای جدید با تعلیمات جدیدی که بآنها داده شده باید وارد عمل و اقدام شوند؟ زیرا در اوایل شهریور ماه ۱۳۱۸ نخست سفیر کبیر شوروی «فیلی منوف» وارد تهران شد و در تاریخ ۲۸ شهریور بحضور رضاشاه بار یافت و نامه‌های خود را تسلیم نمود.

سفیر کبیر ترکیه «سواد دواز» در اوایل مهرماه ۱۳۱۸ وارد تهران شد و روز ۱۵ مهر نامه‌ها و استوارنامهٔ خود را برضاشاه تقدیم نمود.

همچنین سر ریدر زبولارد که بسمت وزیر مختار جدید انگلیس در اوایل دیماه ۱۳۱۸ وارد تهران و روز هشتم دیماه ۱۳۱۸ استوارنامهٔ خود را برضاشاه تقدیم نمود.

نیز ژان هُلو وزیر مختار جدید فرانسه روز ۲۲ دیماه ۱۳۱۸ استوارنامهٔ خود

را تقدیم کرد. همچنین وزیر مختار جدید آلمان فن اشتراتس که به تهران وارد شده بود روز ۷ اسفند ۱۳۱۸ اعتبارنامهٔ خود را بحضور رضاشاه تسلیم نمود.

## گشایش خط آهن تهران ــ قزوین

روز ۱۷ اسفند ماه ۱۳۱۸ خط آهن تهران قزوین گشایش یافت و اولین قطار از تهران بطرف قزوین رهسپار گردید و مراسم بدین ترتیب بعمل آمد که روز مزبور نمایندگان مجلس و هیئت وزیران با قطار بقزوین مسافر نمودند و پس انجام مراسم گشایش بوسیله وزیر راه همان شب بتهران مراجعت کردند.

✡

## آغاز جنگ دوم جهانی

پس از فوت هندنبورک در آلمان و روی کار آمدن هیتلر کشور آلمان بمرور بطرف میلیتاریسم پیشرفت و هر روز بر قدرت نظامی خود می افزود و هر چندی بر تسلط خود و دست اندازی بر کشورهای همسایه می افزود. بطور یکه در روز ۲۱ اسفند ماه ۱۳۱۶ با تهیهٔ مقدمات قبلی چند دسته از نیروی موتوریزهٔ آلمان وارد کشور اطریش شد و در نتیجه الحاق اطریش بآلمان اعلام گردید.

### نیروی آلمان وارد چکسلواکی شد

در روزهای اولیه مهرماه ۱۳۱۷ پس از یک جنگ اعصاب در اروپا و اجتماع سران کشورهای انگلیس و فرانسه و ایتالیا در مونیخ و مذاکرات مفصل برای خاتمهٔ جنگ اعصاب و متقاعد کردن هیتلر، بالاخره بین چمبرلن نخست وزیر انگلستان ودالادیه نخست وزیر فرانسه و موسولینی نخست وزیر ایتالیا قراردادی راجع بآلمانیهای سودت مقیم چکوسلواکی منعقد و مقرر شد ظرف ده روز نواحی آلمانی های سودت را ارتش آلمان تصرف نماید، و این تصرف نسبت بچهار منطقه مجزا شود و از طرفی یک کمیسیون بین المللی مناطقی را که باید در آن نقاط مراجعه بآراء عمومی بشود اداره کند.

در نتیجهٔ اجرای این پیمان مساحت ۲۸ هزار و یکصد و نود و سه کیلومتر مربع ضمیمهٔ خاک آلمان گردید. نواحی ضمیمه شده دارای سه میلیون و پانصدو نود و شش نفر جمعیت بود. چند روز بعد از انعقاد این پیمان ادواردبنش رئیس

جمهور چکوسلواکی استعفا نمود و از کشور خارج گردید و بعد امیل هاشا بجای او برگزیده شد.

## الحاق بوهم ومراوی بآلمان

دکتر هاشا رئیس جمهور چک اسلواکی که واسطهٔ روابط بین آلمان‌ها و چکها بود روز ۲۶ اسفند ۱۳۱۷ الحاق بوهم و مراوی چک اسلواکی را به آلمان، در برابر رادیو اعلام نمود.

## حملهٔ آلمان به لهستان

روز نهم شهر یور ۱۳۱۸ هیتلر در پارلمان آلمان نطقی ایراد نمود و به بهانهٔ اینکه لهستان پیشنهادهای آلمان را در بارهٔ الحاق دالان دانز یک به آلمان نپذیرفته دستور حملهٔ ارتش آلمان را بلهستان صادر نمود. و در نتیجه بامداد روز مزبور نیروی آلمان از چند نقطه از مرز عبور نمود، و هواپیماهای جنگی آلمان بر هدف های نظامی لهستان حمله برده و ناوگان جنگی آلمان نیز در دریای بالتیک با عملیات جنگی برق‌آسا بر هدف های نظامی لهستان حمله بردند.

بلافاصله دولتین انگلستان و فرانسه یادداشت اعتراض‌آمیزی به آلمان دادند. چمبرلن نیز در مجلس عوام انگلستان نطقی ایراد کرد و خاطرنشان ساخت که هرگاه آلمان نیروی خود را از لهستان خارج نکند انگلستان تعهدات خود را مبنی برضمانت لهستان اجرا خواهد کرد و با حکومت نازی آلمان آنقدر جنگ خواهد کرد تا رویهٔ خود را تغییر بدهد. این تهدید نخست وزیر انگلستان مؤثر واقع نشد و آلمان پاسخ منفی داد در نتیجه روز ۱۳ شهر یور هواپیماهای انگلستان به بنادر آلمان در دریای شمال حمله نمود و ارتش فرانسه هم شروع به پیشروی در خاک آلمان کرد بدین ترتیب جنگ بین الملل در ارو پا درگیر شد که عواقب بسیار وخیم و هولناکی در دنیا در پی داشت.

## پیش روی ارتش شوروی در لهستان

برحسب توافق و قرارداد قبلی شوروی و آلمان روز ۲۵ شهر یور ۱۳۱۸ فرماندهی عالی شوروی به ارتش سرخ که در مرزهای لهستان متمرکز شده بودند دستور پیشروی در خاک لهستان را صادر نمود و درهمان روز یادداشت زیر از

طرف دولت شوروی بکلیهٔ سفارتخانه های خارجی در مسکو تسلیم گردید:

آقای سفیر کبیر: جنگ آلمان و لهستان خرابی اوضاع داخلی لهستان را به ثبوت رسانید در طی عملیاتی که بیش از ده روز بطول نینجامید لهستان کلیهٔ نواحی صنعتی و تربیتی خود را از دست داد. ورشو دیگر پایتخت لهستان نیست. دولت لهستان فرار اختیار نمود و نبضش از حرکت بازمانده است یعنی دیگر دولت لهستان وجود خارجی ندارد بنابراین عهدنامه هائی که بین روسیه و این دولت امضاء گردید از درجهٔ اعتبار ساقط میشود. خاک لهستان که دیگر سر پرست ندارد مرکز حوادث و هرج ومرج و اغتشاش گردیده است که بحال روسیه خطرناک است بنابراین دولت روسیه که تاکنون بیطرفی کامل را رعایت نموده بود ناچار است تغییر رو یه دهد. دولت روسیه در مقابل اوکرانیها و اهالی روسیهٔ سفید که دستخوش آزار و اذیت بی مورد واقع شده اند نمی تواند لاقید بماند و بهمین جهت بفرماندهی عالی ارتش سرخ دستور داده است که ازمرزعبور نموده و جان و مال اوکرانی های مغرب و روسهای مقیم روسیه سفید را حفظ کند در عین حال دولت روسیه تصمیم دارد برای رهائی لهستان از این جنگ تأسف انگیز که دراثر غفلت و ندانستگی سران کم تدبیر بوجود آمده سعی بلیغ مبذول دارد و برای استقرار نظم و آرامش در لهستان قوای کافی بگمارد لازم بتذکر نیست که دولت روسیه سیاست بیطرفی خو یش را نسبت بکلیه کشورها ادامه خواهد داد.»

**انعقاد پیمان بین شوروی و کشورهای بالتیک**

پس از تصرف قسمتی از خاک لهستان، دولت شوروی با دولتهای لیتوانی و استونی و لتونی پیمانهای مشترک منعقد نموده و موفق به ایجاد پایگاههای لازم در آن کشورها گردید و نیروی سرخ در کشورهای مز بور متمرکز گردید.

**تلاقی ارتش سرخ و نیروی آلمان**

روز ۲۷ شهر یور ۱۳۱۸ نیروی آلمان و شوروی در برست لیتوسک در لهستان با یکدیگر تلاقی نمودند و بدین طر یق لهستان از پا درآمد و بین آلمان و شوروی تقسیم گردید. (مطالب مر بوط به آغاز جنگ دوم جهانی بیشتر از اطلاعات در یک ربع قرن نقل و اقتباس شده است.)

## بیطرفی ایران در جنگ

روز ۱۱ شهر یور ۱۳۱۸ که خبر حملهٔ آلمان به لهستان منتشر شد وزارت کشور اعلامیه ای بشرح ز یر صادر نمود:

«در این موقع که متأسفانه نائرهٔ جنگ در ارو پا بر پا شده است به بیگانگان که در ایران بهر عنوان ز یست مینمایند لزوماً آگهی داده میشود که از ابراز هرگونه احساساتی که منافی بیطرفی کشور ایران باشد جداً خودداری کرده و متوجه باشند که مبادا برخلاف مقررات بیطرفی حرکتی از آنها ناشی بشود.»

روز بعد یعنی ۱۲ شهر یور نیز بیانیه ای رسمی از طرف نخست وز یر بشرح ز یر صادر گردید:

«دراین موقع که متأسفانه نائرهٔ جنگ در ارو پا مشتعل گردیده است دولت شاهنشاهی ایران بموجب این بیانیه تصمیم خود را باطلاع عموم میرساند که در این کارزار بیطرف مانده و بیطرفی خود را محفوظ خواهد داشت. نخست‌وز یر جم»

### احضار دانشجو یان ایران مقیم در ارو پا

برای حفظ دانشجو یان ایران مقیم ارو پا روز ۱۴ شهر یور ۱۳۱۸ به ادارات سر پرستی در کشورهای ارو پا دستور داده شد که سر یعاً وسایل بازگشت دانشجو یان را از راه و ین و بوداپست و استانبول فراهم نمایند.

### برای جلوگیری از ترقی قیمتها و احتکار

خبر وقوع جنگ در ارو پا بلافاصله تأثیر خود را در بازارهای ایران بجای گذاشت و روز بروز اجناس ترقی میکرد. دولت در آخر ین جلسه دورهٔ دوازدهم تقنینیه از مجلس اختیار گرفت که برای جلوگیری از احتکار و گرانفروشی کالاهای مورد احتیاج کشور مقرراتی وضع و بموقع اجرا گذارد ولی بدیهی است یک چنین پدیدهٔ اجتماعی ــ اقتصادی را که نتیجهٔ جبری و قهری جنگ است هیچگاه با وضع مقررات و اعمال زور نمی توان جلو گرفت و چون تقاضا بر عرضه غلبه داشت اقداماتی که برای جلوگیری از گرانفروشی و احتکار بعمل آمد مؤثر واقع نگردید و قیمتها روز بروز بالا رفت.

## جنگ بین شوروی و فنلاند

پس از تصفیه و عقد پیمان مشترک بین کشور شوروی و کشورهای ساحل

بالتیک نوبت بفنلاند رسید. یادداشتهائی بین اتحاد شوروی و فنلاند مبادله شد و بالاخره منجر بقطع رابطهٔ دو کشور گردید.

شب نهم آذرماه ۱۳۱۸ مولوتف نطقی در برابر بی سیم ایراد کرد و در طی آن خاطرنشان ساخت که روابط سیاسی روسیه و فنلاند قطع گردید و روسیه برخلاف شایعات کشورهای خارجه قصد ندارند فنلاند را بخاک خود ملحق سازد و نمی خواهد باستقلال فنلاند لطمه وارد آورده و در امور داخلی آن کشور مداخله کند و حتی حاضر است گذشت هائی نسبت به آن دولت بکند ومایل است باتفاق آن دولت مسئلهٔ الحاق سرزمین «کارلی» را بفنلاند و تشکیل دولت بزرگ فنلاند را بررسی کند. ما بفنلاند حق میدهیم که روابط خود را با دیگر کشورها برقرار سازد تنها منظور ما حفظ امنیت کشور خودمان و مخصوصاً لنینگراد میباشد و اطمینان داریم که حل این مسئله پایهٔ دوستی روسیه و فنلاند را استوار خواهد کرد.

روز بعد نیروی روسیه چندین نقطه از تنگهٔ کارلی را بتصرف درآورده و ده دقیقه بعد از آن در هلسینکی برای نخستین بار آگهی خطر هوائی داده شد و طولی نکشید که هواپیماهای روسیه برفراز پایتخت فنلاند ظاهر شدند و بدین ترتیب جنگ با فنلاند آغاز شد.

**خاتمهٔ جنگ در فنلاند**

پس یکصد و چهار روز جنگ در فنلاند و مقاومت دلیرانهٔ این کشور کوچک چون جنگ در آن کشور متارکه شد، عهدنامهٔ صلح از طرف شوروی بدست مولوتف و ایدانف و واسیلیوسکی و از طرف فنلاند ریتی و پاسیکیوی و سرلشکر والن امضا شد بموجب معاهدهٔ مزبور برزخ کارلی و ویبورک و تمام کرانهٔ دریاچهٔ لادکا و شبه جزیرهٔ فیشر و قسمتی از خاور فنلاند بدست روسیه افتاد و قرار شد پایگاههای دریائی و هوائی نیز در آن کشور از طرف شوروی احداث شود.

## اشغال دانمارک و نروژ بتوسط آلمان

روز ۱۹ فروردین ۱۳۱۹ نیروی آلمان بدانمارک و نروژ حمله ور گردید.

دولت آلمان اعلام کرد که دو کشور نروژ و دانمارک را تحت حمایت خود درآورده است و اضافه نمود که این اقدام بمنزلهٔ پاسخ بمین گذاری در آبهای

کرانهٔ نروژ بوسیلهٔ فرانسه و انگلستان میباشد.

بدولت انگلستان در این قضیه اطلاع رسیده بود که وزیر مختار آلمان در نروژ تسلیم دولت نروژ را از طرف آلمان خواستار شده و گفته است که در صورت عدم قبول بتسلیم هرگونه ایستادگی نروژ درهم شکسته خواهد شد. بدیهی است دولت نروژ عدم قبولی خود در این مورد را فوراً باطلاع وزیر مختار آلمان رسانیده است. سپس اطلاع رسید که نیروی آلمان قسمتی از سرزمین نروژ را اشغال کرده است. اظهارات دولت آلمان مبنی براینکه این اقدام آنها در پاسخ به اقدامات فرانسه و انگلیس بوده است موجّه نبود و مقدمات چنین حملهٔ شدیدی که طی آن نیروی آلمان در آن واحد در چندین بندر نروژ پیاده شده اند مسلماً از مدتها پیش تهیه و تدارک دیده شده بوده است.

## حمله بهلند و بلژیک و لوکزامبورگ

روز ۲۰ اردیبهشت «فن ریبن تروپ» وزیر خارجهٔ آلمان دو یادداشت بوزرای مختار بلژیک و هلند مقیم پایتخت آلمان تسلیم نمود و حملهٔ نیروی آلمان را بدو کشور مزبور بآنان اعلام نمود.

خبرگزاری آلمان دربارهٔ علل حمله به آن دو کشور چنین توجیه نموده بود که بموجب اطلاعات و مدارک تردیدناپذیر مسلم گردیده که بزودی فرانسه و انگلیس علیه آلمان اقدام بحمله خواهند نمود برای این حمله منطقه «روهر» درنظر گرفته شده و باید از راه بلژیک و هلند صورت گیرد بدین جهت دولت آلمان به نیروی خود دستور داده بهروسیله ای که شده بیطرفی این دو کشور را تأمین نماید.

یک یادداشت هم بشرح زیر بدولت لوکزامبورگ فرستاده شد:

دولت آلمان از منبع موثقی اطلاع بدست آورده که انگلیس و فرانسه در تعقیب سیاست توسعهٔ جنگ خود تصمیم گرفته اند از راه بلژیک و هلند بآلمان حمله نمایند لذا برای جلوگیری از این حملهٔ قریب الوقوع به نیروی آلمان دستور داده شد بیطرفی آن کشور را تأمین نماید. چنانچه این حملهٔ فرانسه و انگلیس از خاک لوکزامبورگ بموقع عمل درآید دولت آلمان برای جلوگیری از آن ناگزیر خواهد بود عملیات خود را بقلمرو لوکزامبورگ نیز امتداد دهد.

به این بهانه بلژیک و هلند و لوگزامبورگ اشغال شد.

**پادشاه بلژیک تسلیم شد**

روز نهم خرداد ۱۳۱۹ لئوپلد سوم پادشاه بلژیک که کشورش مورد تهاجم قرار گرفته بود تسلیم شد ولی پیپرلو نخست وزیر بلژیک اعلام داشت که بلژیک جنگ را دوش بدوش متفقین ادامه خواهد داد. چند نفر از افسران و کارمندان غیرنظامی سوگند وفاداری خود را نسبت بپادشاه نقض کرده و اعلام داشتند که با واحدهائی از نیروی بلژیک که در فرانسه بسر می بردند در راه نیل بمقصود مشترک متفقین خواهند جنگید.

**عقب‌نشینی از دونکرک**

روز یکشنبه ۱۲ خرداد ۱۳۱۹ چهار پنجم از نیروی انگلیس که برای شرکت در جنگ بفرانسه رفته و در دونکرک باتفاق ده‌هزار تن از نیروی فرانسه مورد محاصرهٔ ارتش آلمان قرار گرفته بودند با باز کردن راهی بطرف در یا دونکرک را تخلیه نموده، بسواحل انگلستان عقب‌نشینی کردند.

**اعلان جنگ ایتالیا بفرانسه**

روز ۲۰ خرداد ۱۳۱۹ دولت ایتالیا طی اعلامیه رسمی ذیل بفرانسه اعلان جنگ داد:

امروز کنت چیانو وزیر امور خارجهٔ ایتالیا سفیر کبیر فرانسه را در کاخ شیگی پذیرفت و بوی چنین گفت: اعلیحضرت پادشاه و امپراطور ایتالیا آگاهی میدهد که از فردا یعنی روز ۱۱ ژوئن ایتالیا با فرانسه داخل جنگ خواهد شد. سپس وزیر امورخارجه ایتالیا سفیرکبیر انگلیس را بکاخ شیگی احضار و تصمیم دولت ایتالیا را بدخول در جنگ با انگلیس بوی ابلاغ نمود.

**متارکه جنگ در فرانسه**

پس از شش هفته جنگ در فرانسه روز چهارم تیرماه ۱۳۱۹ قرارداد متارکه امضاء گردید. چرچیل در همانروز نطقی در پارلمان انگلستان ایراد نمود و طی آن اظهار داشت: «من نمیتوانم بدرستی تعیین کنم که چگونگی مناسبات ما با دولت «بردو» چه خواهد بود. این دولت تسلیم دشمن گردیده و اکنون در تحت انقیاد آن بسر می برد با وجود این ما با توجه بنبوغ حقیقی ملت فرانسه و عنایت باین نکته که زمامداران فرانسه پس از بررسی دقیقتری در اوضاع، بنادرستی قضاوت خویش پی خواهند برد ما باید بکوشیم که بیدرنگ با این دولت از میان

نرده‌های زندانش تماس حاصل کنیم و دراین اثنا ما باید جداً درصدد تأمین دفاع مؤثر خویش برآئیم زیرا نه تنها سرنوشت انگلیس بسته باین دفاع است بلکه آیندهٔ فرانسویان و اروپائی ها و تمام دنیا با آن پیوستگی خاصی دارد.

## برکناری دکتر متین دفتری و حکمت

روز پنجم تیرماه ۱۳۱۹ دکتر متین دفتری از کار برکنار و علی منصور وزیر پیشه و هنر بسمت نخست‌وزیر منصوب گردید و همان روز در ساعت ۷ بعدازظهر هیئت جدید را بدین شرح به شاه معرفی نمود:

منصور: نخست وزیر و وزیر پیشه و هنر، اعلم: وزیر خارجه، امیرخسروی: وزیر دارائی، علی سهیلی: کشور، علم: پست وتلگراف، دکتر سجادی: راه، مرآت: فرهنگ، سرلشکر نخجوان: جنگ، وثیقی: بازرگانی، سروری: کفیل دادگستری، رام: رئیس کشاورزی.

روز نهم تیرماه هیئت دولت جدید نیز بمجلس معرفی شد و رأی اعتماد گرفت چند روز بعد هم مجیدآهی بسمت وزیر دادگستری انتخاب ومعرفی گردید. هدایت در کتاب خاطرات و خطرات دربارهٔ ریاست وزرائی منصور چنین نوشته است:

**ریاست وزرائی منصورالملک**

در جاهلیت معمول بود امیر و دبیر مورد سخط واقع میشدند، بعد از مدتی خلعتی از طرف شاه بآنها داده میشد و حکم آب توبه داشت که گناه را میشوید، در مشروطه قوام‌السلطنه را دیدیم که از محبس به کرسی نخست‌وزیری جلوس کرد، سایر وزراء و عمال در محاکم عدلیه برائت حاصل میکنند و پاک میشوند، نه اتهامات پایه دارد نه تبرئه‌ها مایه.

منصورالملک در وزارت طرق مورد سوءظن شد، پرونده‌ای برای او تنظیم یافت. دو ایراد بدو وارد آوردند یکی که از کامپساکس پانزده هزار لیره گرفته است، بعقیدهٔ من اگر راست باشد کم گرفته است چه باحترام امضای اوکامپساکس پانصد هزار لیره نفع برد، اتهام به شهادت یکنفر بود بدعوی میانجیگیری. دیگر آنکه کارخانهٔ ابریشم ضعف آنچه برآورده شده بود تمام شد گفته شد برآورد اول ناقص بود میبایست تکمیل شود و با تصویب هیئت دولت بوده است کار به تمیز کشید تمیز ادلهٔ اتهام را کافی ندانسته به برائت

منصورالملک حکم داد در نتیجهٔ این محاکمه رضاقلی خان هدایت پسرعمو از ریاست تمیز معاف شد، منصور مغضوب بود تا آنکه بر یاست وزراء منصوب شد، در گلستان خوانده‌ایم که بآواز خوش کودکان و محبت پادشاهان اعتماد نباید کرد که آن به خوابی و این به خیالی مبدل شود از این معمیات بسیار پیش میآید.

متین دفتری که پس از جم ریاست یافت روی سیاست خارجه، ظاهراً روابط با سفارت آلمان بحکم سابقهٔ انشاء در آن سفارت معاف شد برای ریاست عظمی نمانده و در این دوره حاجت به استیضاح نیست تو برو تو بیا است.

## احساس خطر

پس از عقد پیمان بین آلمان و شوروی در ۱۱ فوریهٔ ۱۹۴۰ (۱۳۱۸خ) و حملهٔ آلمان بلهستان در روز نهم شهریور ماه ۱۳۱۸ و آغاز جنگ جهانی دوم و متعاقب حملهٔ آلمان به لهستان ارتش شوروی هم در خاک لهستان پیشروی نموده و روز ۲۷ شهریور ماه ۱۳۱۸ در شهر برست لیتوسک لهستان دو ارتش بایکدیگر تلاقی نمودند. و بدین طریق لهستان از پا درآمد.

رضاشاه از جانب روسیهٔ شوروی احساس خطر نموده درصدد بر میآید که تغییر جهت داده در ایجاد روابط اقتصادی و سیاسی با شوروی و آلمان هر چه بیشتر کوشش نموده و بدین وسیله خود را بروسیه نزدیک نشان بدهد و بهمین جهت با عقد قراردادهائی با شوروی و توسعهٔ روابط تجارتی و اقتصادی با آلمان و در عین سرسختی نشان دادن در مقابل شرکت نفت انگلیس و ایران در مورد نقصان عایدات تعادل خود را حفظ نموده و از خطر کینه‌توزی های شوروی رهائی یافته و در امان بماند.

بدین لحاظ پس از تغییر دولت یعنی روز هشتم تیرماه ۱۳۱۹ نمایندگان مجلس و مدیران جرایدرا(دعوت مدیران جراید تا آنروز بی سابقه بود) بکاخ سعدآباد احضار مینماید و نمایندگان مجلس را مخاطب قرار داده چنین میگوید:[1]

«اگر چه من بوسیلهٔ دولت همیشه با مجلس ارتباط دارم امّا حالا میل کردم مستقیماً نیات خود را بنمایندگان اظهار بدارم. این ملاقات بیشتر برای اظهار عدم رضایت از سیستم کار امروزه است که خوب نیست. بما همیشه میگویند خاطر مبارک آسوده باشد، کارها منظم است ولی از طرفی ما می بینیم حقیقتاً

۱ ــ نقل از اطلاعات دریکربع قرن.

آنطوری که لازم است و موقع اقتضا دارد کار نمیشود.

درست است که هر یک از وزارتخانه و بنگاهها برنامهٔ اصلاحی دارند و هر کدام مشغولند ولی امروز یک وضع فوق‌العاده‌ایست که بیشتر باید در صدد پیش‌بینی بود. یکی از پیش‌بینی های لازم بیداری مردم یعنی آشنا ساختن عموم بوسیلهٔ دولت بوضعیت حاضر است که در این خصوص هیچ اقدامی نشده مخصوصاً وزارت کشور که وظایف خاصی از لحاظ اوضاع اجتماعی کشور عهده‌دار میباشد بواسطهٔ ضعفی که دارد اقدامی نکرده است و البته رئیس دولت هم مأمور یت در تمام رشته‌ها دارد غفلت کرده است و بالاخره با گفتن: «خاطر مبارک آسوده باشد» کارها درست نمیشود.

این بود که لازم دانستم راجع باوضاع حاضره توجه نمایندگان مجلس و دولت را جلب نمایم. صحیح است که ما متکی بقوای منظم و بیطرفی خود هستیم ولی این کافی نیست و باید آحاد و افراد مردم را برای روزهای سخت حاضر و تربیت کرد امّا این عمل با وجود داشتن تمام وسایل بکلی از نظر دور افتاده است. باید دانست مقصود از وسایل چیست: وسایل داشتن تشکیلات، داشتن مجلس، داشتن مطبوعات، داشتن بی سیم و رادیو و غیره است اینها تمام وسایلی است که برای پیشرفت کار لازم میباشد امّا بهیچیک از اینها متشبّث نشده و استفاده نکرده‌ایم بحدی که ما می بینیم حقوق حقهٔ ما در این گیرودار دارد ضایع میشود.

حالا من رئیس دولت جدید و مجلس را متوجه میکنم که غفلت های گذشته را موقوف نموده و بیشتر برای بیداری افکار و مستعد کردن مردم برای روزهای مشکل‌تری متفقاً اقدام نمایند».

## رکود در صادرات نفت

بمحض اینکه جنگ دوم جهانی آغاز گشت و تا دو سال بعد از آن صنعت نفت ایران و بهره‌برداری از آن مواجه با مشکلات بسیاری گردید. پیشرفتهای سریع قوای آلمان نازی در ارو پا موجب شد که بازارهای ارو پائی از دست شرکت نفت برود و صادرات نفت ایران محدود به بازارهای شرقی گردد. در سال ۱۹٤۰ که ایتالیا وارد جنگ شد در یای مدیترانه میدان نبردهای در یائی

گشت و حمل نفت با کشتی بسیار محدود و مشکل شد. غرق کشتیهای نفتکش سبب شد که حمل نفت ایران بانگلستان در سال ۱۹۴۱ بکلی متوقف گردد و بحریهٔ انگلیس که قبلاً نفتش تقریباً مجانی بود از این لحاظ سخت در مضیقه قرار گرفت. هر کشوری سعی میکرد احتیاجات نفتی خود را از نزدیکترین نقطهٔ ممکنه که مسافتش کوتاه‌تر و خطر غرق شدن کشتیها هم کمتر باشد بدست آورد. در نتیجهٔ بروز این اشکالات میزان استخراج نفت ایران رو بتقلیل رفت و در سال ۱۹۴۱ تقریباً به شش میلیون و نیم تن رسید.

از همان اوایل جنگ، رضاشاه که فریفته فتوحات برق‌آسای آلمان شده بود و تعادل قوا را در اروپا بهم خورده دید خواست در مقابل انگلیسها اظهار وجودی بکند و باصطلاح ابراز استقلالی نماید، دستور داد بشرکت نفت تذکر داده و فشار وارد شود که کاهش استخراج نفت که موجب کسر درآمد آن خواهد بود باید بهر وسیله‌ای جبران گردد.

رؤسای شرکت خطر عدم رضایت ایران را خیلی زود احساس کرده و درصدد چاره‌جوئی برآمدند و لرد کُدمَن را بتهران اعزام داشتند. وی بدولت پیشنهاد کرد که برای دورهٔ جنگ و بدون رعایت کاهش استخراج، مبلغ معینی بطور ثابت و دربست بدولت ایران پرداخته شود. دولت ایران این پیشنهاد را قبول کرد ولی برای توافق و تعیین مبلغ پرداختی مدتی بین دولت و شرکت مذاکره جریان داشت و انگلیسها که درآنموقع بواسطهٔ شدت جنگ دست و پایشان در پوست گردو رفته بود ناچار تن بقبول داده به چهار میلیون لیره در سال توافق و قطع گردید. این مبلغ از حداکثر درآمد دولت ایران در سالهای قبل از جنگ هم زیادتر بود و شرکت نفت در مقابل فشار دولت ایران تسلیم گردید و البته هیچ چنین انتظاری را نداشتند!

از سال ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۴ شرکت سالی چهار میلیون لیره را بدولت پرداخت و ضمناً مقرر گردید که اگر افزایشی در استخراج روی دهد بطور یکه درآمد دولت طبق سواد امتیازنامه از مبلغ چهار میلیون تجاوز نماید مبلغ بیشتری عاید دولت ایران گردد.

در صورتیکه فاصلهٔ بین آغاز جنگ و هجوم ارتش متفقین بایران در شهریور ۱۳۲۰ فرصت بسیار مناسبی را برای ایران پیش آورده بود که نظریات

خود را بشرکت بقبولاند و در رفع موارد تخلف شرکت اقدام و او را وادار نماید که به قرارداد عمل و اقدام نماید.

با اوضاع و احوالی که جنگ پیش آورده بود اگر دولت ایران تنها بفکر عایدات نبوده و بسایر نکات و موارد تخلف توجهی میشد حتماً دولت میتوانست بسهولت اشتباهات گذشتهٔ خود را جبران نماید و لااقل تعدیلی در مدت امتیاز یا محدود کردن حوزهٔ امتیاز بنماید ولی این فرصت و موقعیت گرانبها هم از دست رفت و استفاده‌ای از آن نشد.

هجوم ارتش متفقین بایران در شهر یور ۱۳۲۰ در درجهٔ اول برای این بود که راهی برای رساندن مهمات جنگی بروسیه بدست آورند ولی ضمناً نمیتوان انکار کرد حفظ صنعت نفت ایران و رویهٔ سیاسی ایران برای متفقین انگیزهٔ عمده‌ای در این تهاجم داشته است.

مسلماً نفت ایران اهمیت بسزائی در جنگ داشته و علت تهاجم ارتشهای بیگانه بایران مربوط به نفت بوده است.

هنگامیکه ژاپن وارد جنگ شد وضع نفت ایران شکل دیگری پیدا کرد زیرا در مدت کوتاهی ژاپونیها توانستند جزایر اندونزی و کشور برمه را که هر دو منبع مهمی برای تحصیل نفت متفقین بود از دست آنها بگیرند و معادن نفت ایران تنها منبعی بود که میتوانست احتیاجات متفقین را در شرق تأمین نماید. علاوه براین در سال ۱۹۴۲ که عملیات جنگی در افریقای شمالی شدت یافت و ارتش های متفقین برای تصرف شمال افریقا نبرد را آغاز کردند نفت ایران عامل مهمی در پیشرفت آنها بود.

## اختلاف با شرکت نفت انگلیس و ایران

رضاشاه پس از سالها خدمت بسیاست انگلستان ناگهان بفکر افتاد که طناب خود را از زیر بار لندن بکشد و در مقابل آنها قدی راست کند بنابراین در بارهٔ میزان استخراج نفت و سهمیهٔ ایران و تخلفات شرکت نفت انگلیس صدای خود را بلند نموده و دستور داد وزیر دارائی در مورد تخلفات شرکت نفت به شرکت اعتراض نماید و جریان را باطلاع مجلس شورای ملّی و از آن طریق به گوش جهانیان برساند.

لذا روز ۱۶ تیر ۱۳۱۹ امیر خسروی وزیر دارائی و منصور نخست وزیر در مجلس حضور یافته و گزارشی در بارهٔ رویه و طرز عمل شرکت نفت انگلیس و ایران بمجلس دادند.

وزیر دارائی در گزارش خود چنین گفت:

«اختلافی که با شرکت بمیان آمده قضیهٔ بهره‌برداری است. استخراج منابع نفت ایران با توجه بمعادن جدیدی که اخیراً در گچساران و پازانون و غیره کشف گردیده بحدی است که لااقل سه برابر حداکثر محصول سالیانه که تاکنون مورد استفادهٔ صاحب امتیاز بوده است میتوان از آنها استخراج نموده و محصول نفت کشور ایران میتواند بعد از امریکا مقام دوم را از حیث اهمیت استخراج نائل گردد و این منظور نیز بموجب بند الف از مادهٔ ۱۲ و قسمت اول از مادهٔ ۱۶ امتیازنامه از تعهدات و الزامات حتمی و غیر قابل بحث صاحب امتیاز میباشد ولی با وجود مقررات صریح مذکور که شرکت ملزم برعایت آن بوده با کمال کُندی در چهار سال اول قدری بر استخراج محصول نفت ایران افزوده و در سال ۱۹۳۷ مسیحی به ۵ میلیون ونیم تن رسید و مطابق وعده‌های کمپانی در این که همواره بهره‌برداری را توسعه خواهد داد بایستی در سال ۱۹۴۰ حداقل به ۱۴ میلیون تن برسد ولی باتذکرات و اعتراضات پی در پی دولت هر سال از میزان مزبور کاسته شده تا در سال ۱۹۳۹ میزان این کاهش بیک میلیون تن رسیده است ودرسال جاری میزان این کاهش بدرجات بیشتر خواهد بود. البته دولت اقدامات لازمه را نسبت بمراتب مزبور با نهایت جدیت تعقیب نموده و خواهد نمود ولی نظر باهمیت موضوع اختلافات و دنباله‌ای که ممکن است بعداً پیدا نماید ضروری دانست مراتب را باستحضار مجلس شورایملی برساند.»

مقالهٔ روزنامه اطلاعات در بارهٔ نفت

پس از بیانات وزیر دارائی درمجلس روزنامهٔ اطلاعات مقالاتی در بارهٔ نفت ایران واهمیت آن واختلافات حاصله منتشرساخت. بدیهی است درآنموقع که جراید تحت سانسور شدید بودند، روزنامهٔ مزبور سر خود نمی توانسته در بارهٔ مسائل نفت اظهار نظر نماید. قطعاً مقالات مزبور از طرف دولت یعنی ادارهٔ امتیازات وزارت دارائی تهیه و بروزنامهٔ اطلاعات گفته اند که باید چاپ شود. مخصوصاً مقالاتی

که جنبهٔ تخصصی داشته و از چگونگی چاه‌ها بحث می کند. که برای مزید اطلاع خوانندگان گرامی در زیر نقل میگردد:

روزنامهٔ اطلاعات در شمارهٔ جمعه چهارم مرداد چنین نوشته بود:

«کانهای نفت ایران وضعیت خاصی دارد که کمتر نظیر آن در جهان دیده شده است. معمولاً در کانهای نفت عمر چاهها از ٤ تا ٨ سال تغییر میکند که در سالهای آخر هم فقط بوسیلهٔ تلمبه بایدنفت آنهارابیرون کشیدوالاّ فوران طبیعی ندارد امّا در کانهای ایران که بیش از ۲۳ سال عمل استخراج ادامه دارد گذشته از اینکه هیچ یک از چاهها از حیّز انتفاع خارج نشده فوران طبیعی آنها نیز از بین نرفته و تاکنون احتیاج به استعمال تلمبه و فشار هوا و غیره پیدا نشده است و چاههای نفت مسجد سلیمان مانند چاه ب ۷ و ب ۱۸ و ۲۰ و ۲۱ شهرت جهانی بهم رسانیده است.

معمولاً هر یک از این چاهها بتفاوت در سالهای متوالی روزی هزار تا ۵ هزار تن نفت داده‌اند بدون اینکه ضعفی در آنها بروز کند. بدین جهت هزینهٔ استخراج نفت ایران خیلی نازل و بنابراین شرکت می تواند نفت ایران را ببهای خیلی کمی در قسمتهای مختلف دنیا فروخته و رقابت شدیدی با سایر شرکتهای نفت بنماید و بازارهای بزرگی برای نفت ایران تهیه کند. کانهای مسجد سلیمان در تاریخ کانهای نفت جهان بی نظیر است چه از سال ۱۹۱۲ تاکنون بالغ بر ۸٤ میلیون تن از آن نفت استخراج شده و یقین است که سالیان دراز دیگری نیز از این کانها نفت استخراج خواهد شد. نفت کشورهای متحد امریکا تنها از هیدروکربورهای غیر حلقه ای تشکیل شده و نفت های شوروی نیز ترکیبی است از هیدروکربورهای حلقه ای و حال آنکه نفت ایران مخلوطی از هر دو دسته است و این خود نهایت اهمیت را در صناعت نفت دارد و از این حیث نیز مانند جهات دیگر کانهای نفت ایران در جهان حائز مقام فوق العاده شامخی است. در کانهای نفت مسجد سلیمان و هفتگیل عمق چاههائیکه تاکنون حفر شده از ۲۰۰ تا ۱۵۰۰ متر میباشد ولی برای مطالعات زمین شناسی چاههای عمیق تری نیز کنده‌اند که در نتیجه کاوش های علمی معلوم شده در زیر طبقهٔ نفتی که اکنون مشغول استخراج آن میباشند قشر دیگری نیز وجود دارد که نفت آن غلیظ تر است...»

## حل اختلاف با شرکت نفت

روز سوم شهریور ۱۳۱۹ وزیر دارائی در مجلس حضور یافته در اطراف اختلافات وزارت دارائی با شرکت نفت گزارش داد و چنین اظهار داشت: «مورد اختلاف مهم ما موضوع کار استخراج و بهره‌برداری بود که بواسطه کسر عمل موجب زیان درآمد دولت گردیده ضمناً مسئله تفاوت ارزش لیره نسبت به زر در بازارهای آزاد نیز برآن اضافه میشد. در این موضوع مذاکرات و مکاتبات لازم با شرکت بعمل آمد و بالاخره چنین موافقت گردید که شرکت حقوق دولت را از حیث حق الامتیاز و مالیات و تفاوت بهای لیره نسبت به زر که مطابق مقررات امتیازنامه باید پرداخته شود از سال ۱۹۳۸ تا آخر ۱۹۴۱ به پایهٔ سال ۱۹۳۷ که حداکثر بهره‌برداری را نموده است و درآمد دولت سه میلیون و چهارصد و چهار هزار و چهارصد و سی نه لیره بود بپردازد و بعلاوه از حیث تفاوتی که برای دولت از نظر ارزش لیره در معاملات با وضعیت فعلی نسبت بسال ۱۹۳۷ ایجاد گردیده کمبود آن را می پردازد که برای دو سال ۱۹۳۸ و ۱۹۳۹ جمعاً مبلغ ۱/۵۰۰/۰۰۰ میلیون میشود برای سالهای ۱۹۴۰ و ۱۹۴۱ نیز عمل سال ۱۹۳۷ مأخذ قرار داده شده که بعلاوه تفاوت بهای لیره برای هریک از این دو سال دست کم چهار میلیون لیره بدولت خواهد پرداخت و قرار شده است نسبت بمدّت بعد از انقضای سال ۱۹۴۱ اختلاف مربوط بدعاوی دولت در آنموقع با توجه باوضاع وقت بمنظور حصول ترتیبی که مورد موافقت طرفین باشد مورد بررسی قرار گیرد.»

## مانور ارتش در اطراف همدان

مانور سالیانه ارتش در سال ۱۳۱۹ روز ۱۸ شهریور در حدود آبگرم خرقان واقع در ۸۵ کیلومتری همدان انجام گردید رضاشاه باتفاق ولیعهد روز ۱۷ شهریور باقطار از تهران بایستگاه تاکستان عزیمت نمودند و از آنجا بمنطقهٔ مانور رهسپار شدند. بطوریکه شایع بود این مانور بزرگترین مانورهای نظامی ارتش بوده که تا آنموقع همه ساله انجام می گرفته است.

دربارهٔ مانورهای ارتش سپهبد کمال در خاطرات خود چنین نوشته است: «... من در دانشگاه جنگ مشغول تحصیل بودم که مانوری در شرق تهران در ورامین انجام شد و شاگردان دانشگاه جنگ بعنوان بازرس در این مانور شرکت

داشتند پس از خاتمهٔ مانور شرکت کنندگان در مانور یعنی لشکر ۱ و ۲ و بازرسین و کلیهٔ امرا در کنار رودخانهٔ جاجرود برای سان فرمانده کل قوا صف کشیده بودند و در رأس صف امرای ارتش ایستاده بودند که فرمانده کل قوا برای سان آمد بمحض رسیدن به سرصف که امرا بودند و عبور از جلو آنها در مقابل ژنرال فرانسوی که از افسران برجستهٔ فرانسه و در جنگ اول شرکت کرده بود و در ایران سمت ریاست دانشگاه جنگ را داشته توقف و سؤالی بشرح زیر نمود:

«ارتش ایران در مقابل ارتش بیگانه چقدر مقاومت خواهد کرد؟»

ژنرال ژاندار چند ثانیه در فکر فرو رفت و بعد جواب داد: «دو ساعت» که فرمانده کل قوا از این سخن خوشش نیامد و رد شد. به محض عبور فرمانده کل قوا امرای ارتش به ژنرال ژاندار گفتند این چه جوابی بود که دادی؟ ولی ژنرال ژاندار با کمال خونسردی در پاسخ گفت این دو ساعت هم برای دلخوشی طرف بود ولی جواب حقیقی اش هیچ بود زیرا تفنگ و مسلسل در مقابل تانگ وزره‌پوش چه مقاومتی دارد.

## امضای پیمان بازرگانی بین ایران و آلمان

این اعلامیه رسمی روز ۱۹ آذر ۱۳۱۹ در برلن منتشر گردید: هیئت نمایندگی ایران بریاست آقای حمید سیاح مدیر کل وزارت امور خارجه ایران در چند هفته اخیر با دولت آلمان برای تعیین میزان مبادله کالاهائی که باید در ظرف سال آینده طبق عهدنامه بازرگانی میان ایران و آلمان انجام گیرد مشغول مذاکره بود و اینک مذاکرات پایان یافته و موافقت نامه در روز آدینه از طرف دولت آلمان بامضای کلودیوس وزیر آلمان و از طرف دولت ایران بامضای سیاح مدیر کل رسیده است، اسفندیاری وزیر مختار ایران در آلمان و دکتر علامیر نمایندهٔ بازرگانی دولت شاهنشاهی ایران و مدیر کل وزارت بازرگانی در موقع امضای قرارداد در عمارت وزارت امور خارجه آلمان حضور داشتند.

## هیئت نمایندگی شوروی در تهران

هیئتی مرکب از آقایان الیموف ــ الکساندر لئونیدو یچ ــ اسمعیل اف احمد اسمعیل و یچ ــ اولیانیشوف والری ــ ایوانو یچ برای شرکت در کنفرانس

کشاورزی و دفع آفات نباتی روز ۲۳ آذر بتهران وارد شدند. روزنامه اطلاعات در این باره نوشت:

منظور از مسافرت این هیئت اجرای مقررات پیمان دفع آفات نباتی است که بین دولت شاهنشاهی و دولت اتحاد جماهیر شوروی در چند سال پیش بسته شده و بموجب این پیمان سالی یکبار کنفرانس مختلفی مرکب از نمایندگان فنی ادارهٔ کل کشاورزی و کمیسار یای کشاورزی اتحادجماهیر شوروی در خاک یکی از دو دولت تشکیل میگردد. سال گذشته این کنفرانس در شوروی و امسال در ایران تشکیل میشود و ما خوشوقتیم باین مناسبت بنمایندگان کمیسار یای کشاورزی دولت اتحادجماهیر شوروی که برای انجام مقصود ارجمندی که عبارت از حفظ منافع مشترک دو کشور و تأمین مصالح اقتصادی طرفین است بایران آمده‌اند شادباش گفته و در همان حال آرزومندیم که کنفرانس امسال نیز موفق ببررسی های فنی کاملتری شده و در اثر تصمیمات مشترکی که گرفته خواهد شد و مجاهداتی که در خاک دو طرف بعمل خواهد آمد نتایج رضایت بخشی حاصل گردد.

## چگونه از تجزیهٔ ایران جلوگیری شد

همانگونه که جنگ دوم جهانی تحولاتی در اروپا بوجود آورد و وضع جغرافیائی و سیاسی آن قاره را دگرگون کرد، قرار بود همان تحولات با کیفیت و صورت دیگر در خاورمیانه نیز بوجود آید. در بدو امر بین آلمان و روسیه عقد قرارداد عدم تعرض و توافق حاصل گردید که طبق آن بایستی کشور ایران و بسفر از کشور ترکیه تحت نفوذ دولت اتحادجماهیر شوروی قرار گیرد و اگر دولت آلمان با دولت روسیه همچنان بدان پیمان پایبند بودند و جنگ به نفع آنها پایان می یافت دیگر نامی از ایران به عنوان کشوری مستقل در صفحهٔ تاریخ باقی نمی ماند. ولی خداوند بزرگ به کشور اسلامی ما تفضّل کرد، آن پیمان دیری نپائید و آلمان به روسیه حمله کرد و جنگ بین آنها با شدت و حدّت هرچه تمامتر در گرفت.

البته کشورهای غربی از لحاظ اینکه وصیّت پطرکبیر بدست استالین بموقع اجرا درنیاید یعنی روسیه به خلیج فارس دسترسی نیابد و بالنتیجه منافع آنها در خاورمیانه در مخاطره نیفتد، در مقابل دولت اتحادجماهیر شوروی با

دیپلماسی عجیب و غریبی که خاص سیاستمداران کهنه کار دنیاست به مقابله پرداختند. این جنگ سیاسی مدتها دوام داشت تا بالاخره شوروی ها ناچار شدند آذربایجان را که در چینه‌دان خود هضم شده می دانستند رها نموده از تجزیهٔ خاک ایران و تحت نفوذ گرفتن آن صرف نظر کنند.

چون مقدمات تحت نفوذ قرارگرفتن ایران از هنگام جنگ جهانی دوم یعنی از سال ۱۳۱۸ آغاز گردید که منجر به اشغال ایران شد و این پیش‌آمد بخش مهمی از تاریخ سیاسی ما را تشکیل می دهد و باید بسیار مورد توجه و تجزیه و تحلیل قرار گیرد در اینجا از کتاب «پنجاه سال نفت» که در این باره تجزیه و تحلیل و تعلیل جالب توجهی نموده است با حذف بعضی قسمتهای آن عیناً در زیر نقل می نماید:

**نظر دول بزرگ بنفت ایران در موقع جنگ دوم جهانی**

هنگامیکه جنگ دوجهانی شروع گشت منابع نفت خاورمیانه ـ باستثنای نفت عربستان سعودی که در بست در اختیار امریکائیان بود و نفت ایران که منحصراً اختصاص بانگلیسها داشت ـ بین سرمایه‌داران امریکائی و انگلیسی و فرانسوی و هلندی تقسیم شده بود و از آن بهره‌برداری میکردند. در شمال ایران روسیهٔ شوروی در انتظار روزی بود که بتواند بدیگران بگوید که «ما را هم از ین نمد کلاهی است» و آلمان هیتلری در پی فرصتی بود که سیاست خود را در خاورمیانه مستقر کرده ومنابع نفت خاورمیانه را از رقیبان خود بگیرد.

وقتیکه هیتلر کشور چک اسلواکی را تصرف کرد سیاستمداران فرانسه و انگلیس فهمیدند که بمواعید هیتلر نمیتوان اطمینانی داشت و دیر یا زود تجاوزات او بسایر کشورها هم سرایت خواهد کرد و جنگ جهانی مشتعل خواهد گشت. با دولت شوروی مذاکره را آغاز کرده و درصدد برآمدند که جبههٔ متحدی از روسیه و فرانسه و انگلستان برضد آلمان ایجاد نمایند تا تجاوزات هیتلر را متوقف سازند. این مذاکرات با حسن نظر از طرف شوروی ها استقبال شد ولی چون سیاستمداران انگلستان اطمینان زیادی بروسها نداشتند و بیم آن را داشتند که تشکیل چنین جبهه‌ای منتهی به نیرومندی شوروی ها شده و موجب زحمت آنها شود مذاکرات را باجدیتی که انتظار میرفت تعقیب نکرده و بجائی نرساندند. هیتلر از موقعیت

استفاده کرده و چند روز قبل از شروع جنگ قرارداد عدم تجاوزی با شوروی ها منعقد نمود تا فکر او از طرف شرق موقتاً راحت باشد و بتواند با فرانسه و انگلیس در غرب نبرد کند. شوروی ها هم که مذاکراتشان با فرانسه و انگلیس بجائی نرسیده بود از این قرارداد حسن استقبال کرده و درصدد برآمدند که حداکثر استفاده را از موقعیت خود بنمایند. کشورهای بالتیک را ضمیمهٔ روسیه کردند و قسمتی از لهستان را جزو خاک خود نمودند و ایالت مهمی از رومانی گرفتند و درعین حال با عجلهٔ تمام بتقویت ارتش خود پرداختند زیرا میدانستند که قرارداد با هیتلر موقتی است و همینکه او از جبههٔ غرب فراغت یافت بسراغ آنها خواهد رفت. طولی نکشید که فرانسه از پای درآمد و ارتش آلمان فرانسه و بلژیک و هلند و دانمارک و نروژ را اشغال کرد و سیادت آلمان برغرب اروپا مستقر گشت.

پس از خاتمهٔ جنگ دوم جهانی قسمت عمدهٔ پرونده‌ها و اسناد سیاسی وزارت خارجهٔ آلمان که بدست امریکائیها افتاده بود منتشر گشت و آنچه در زیر گفته میشود اقتباس از آن اسناد است که در کتابی بنام «روابط آلمان نازی و روسیهٔ شوروی در سالهای ۱۹۴۱ــ۱۹۳۹» از طرف وزارت خارجهٔ امریکا در سال ۱۹۴۸ طبع و منتشر گشته است.

در نوامبر ۱۹۴۰ (۱۳۱۸شمسی) مولوتوف نخست وزیر و وزیر خارجهٔ شوروی مسافرتی به برلن کرد و با وزیر خارجهٔ آلمان مذاکراتی راجع بروابط آیندهٔ دو کشور نمود. ضمن این مذاکرات وزیر خارجهٔ آلمان متن عهدنامه‌ای را پیشنهاد کرد که بین روسیهٔ شوروی و دول اتحاد سه گانه یعنی آلمان و ایتالیا و ژاپون منعقد گردد که بموجب آن طرفین مساعی خود را برای خاتمه دادن به جنگ بکار برده و مناطق نفوذ هر یک از دول چهارگانه تعیین گشته و محترم شمرده شود و ضمناً وزیر خارجهٔ آلمان گفته بود که بنظر او توقعات ارضی روسیهٔ شوروی متوجه نقاطی خواهد بود که در جنوب روسیه واقع شده و باوقیانوس هند منتهی میگردد. در این ملاقات مولوتوف نظریات خود را دربارهٔ مناطق نفوذ و توقعات ارضی بیان کرده و وعده‌داد که در مراجعت بمسکو با همکاران خود مذاکره کرده و نتیجه را اطلاع دهد.

پس از مراجعت بمسکو در تاریخ ۲۶ نوامبر ۱۹۴۰ مولوتوف نظر خود را دربارهٔ عقد عهدنامهٔ پیشنهادی بشرح زیر بسفیر آلمان اطلاع داد. دولت شوروی با

عقد عهدنامهٔ پیشنهادی مشروط بشرایط ز یر موافقت مینماید:

(الـف) تخلیهٔ فوری فنلاند از طرف قشون آلمان ز یرا آن کشور جزو منطقهٔ شوروی است.

(ب) بـرقـراری پایـگـاه زمـینی و هوائی شوروی در تیررس داردانل و عقد عهدنامهٔ همکاری بین شوروی و بلغارستان.

(ج) شـنـاختن ناحیهٔ واقع در جنوب بادکوبه و باتوم در جهت خلیج فارس بعنوان مرکز توقعات ارضی شوروی.

(د) الغای امتیازات نفت و زغال ژاپون در جز یرهٔ ساخالین.

از اسناد فوق آشکار میشود که روسیهٔ شوروی ــ همان روسیه ای که لنین پیـشوای بزرگش در اوایل انقلاب هرگونه تجاوز ارضی را حرام دانسته و امتیازات روسیهٔ تزاری را لغو کرد ــ **هنوز چشم طمع بآبهای گرم خلیج فارس داشته وپیش خود ایـران را جـزو منطقهٔ نفوذ خود محسوب میدارد.** در ۱۹۴۰ روسیهٔ شوروی حاضر شده بـود بـا آلـمان عهدنامه ای منعقد کرده و با مقاصد جنگی آن بوسیلهٔ فرستادن مقادیر ز یاد مواد خام بآلمان مساعدت کند ولی در ۱۹۴۱ آلمان بروسیهٔ حمله کرد و همهٔ این نقشه ها بر باد رفت. **ضمناً هم معلوم گشت که روسیهٔ شوروی چشم طمع بایران و خلیج فارس دوخته و هر وقت فرصتی پیش آید در صدد برخواهد آمد که نظر خود را در این باره تأمین نماید.**

در نـوامـبـر ۱۹۴۳ کـنفرانسی در تهران بین استالین و روزولت و چرچیل مـنـعـقـد گشت. در ین کنفرانس استالین پیشنهاد کرد که قضیهٔ استخراج و توز یع نـفـت خـاورمـیـانه پس از جنگ مورد بحث قرارگیرد.[1] روزولت و چرچیل متذکر شدند که طرح این مطلب در آن موقع مقتضی نیست و بحث راجع بآن را باید بوقت دیـگـری موکول کرد. واضح است که در آنموقع بواسطهٔ احتیاج ز یادی که روسیهٔ شوروی بمساعدت امر یکا و انگلستان داشت اصراری بطرح قضیهٔ نفت نکرد ولی بـعـدهـا دیـده شـد کـه چگـونـه دولـت شـوروی خود را علاقمند بنفت خاورمیانه و بـخـصـوص نفت شمال ایران نشان داد. از طرف دیگر امر یکا و انگلیس هم برای آنـکـه تـمـام مـنـابـع نـفـت خـاورمـیـانه را بخود اختصاص دهند اقداماتی کردند و

---

۱ــ بحث راجع بنفت در کنفرانس تهران اقتباس از کتابی است موسوم به «هفت ستون سرنگون شده» (چاپ لندن در سال ۱۹۵۰ صفحهٔ نهم).

قراردادهائی منعقد نمودند.

اندک مدتی پس از ختم کنفرانس تهران نمایندهٔ کمپانی نفت شل وارد تهران شده تقاضا کرد که امتیاز نفت قسمت جنوب شرقی ایران بآن واگذار گردد. چند ماه بعد یعنی در اوایل سال ۱۹۴۴ نماینده‌ای از شرکت نفت سینکلر و نمایندهٔ دیگری از طرف شرکت نفت استاندارد واکوم بتهران آمده و برای تحصیل امتیاز نفت نواحی شرق و جنوب شرقی بادولت ایران داخل مذاکره شدند. دولت هم دونفر متخصص امر یکائی را بنام هوور و کوریتس استخدام کرد که بایران آمده و از ذخایر نفت تمام نقاط ایران برآوردی نموده و پیشنهادهای شرکتهائی که تقاضای امتیاز کرده بودند مطالعه کرده و پیشنهادهای متقابله‌ای برای تسلیم بشرکتهای مزبور تهیه نمایند. این دو متخصص چند ماهی در تهران توقف کرده و مطالعاتی کردند و همینکه دولت تصمیم گرفت که قضیهٔ اعطای امتیاز نفت را در موقع جنگ مسکوت گذارد بامر یکا مراجعت نمودند.

خبر اینکه دولت با شرکتهای انگلیسی و امر یکائی برای دادن امتیاز نفت مشغول مذاکره میباشد باعث گشت که در ین باره چند بار از دولت در مجلس چهاردهم پرسشهائی بشود. در جلسهٔ نوزدهم مرداد ۱۳۲۳ دکتر رضارادمنش نمایندهٔ لاهیجان و عضو فراکسیون توده از نخست وزیر توضیحاتی راجع بمذاکرات نفت خواست و ضمن بیانات خود مطالب زیر را گفت که شایان بسی توجه است:

«بنده خواستم عرض کنم که بنده و رفقایم با دادن امتیازات بدولتهای خارجی بطور کلی مخالفیم. همانطور که ملت ایران توانست راه‌آهن را خودش احداث کند بنده یقین دارم که با کمک مردم و سرمایهٔ داخلی میتوانیم تمام منابع ثروت این مملکت را استخراج کنیم و شاید بتوانیم بموضوع بدبختی مردم این مملکت بهبودی بدهیم. اگر فرض کنیم که این مورد استثنائی است من تعجب از عجلهٔ در ین قضیه میکنم که چرا ما در یک چنین موقع بحرانی که تمام دنیا در آتش میسوزند در ین امر اینقدر تسریع میکنیم و بعقیدهٔ بنده این تسریع بهیچوجه صلاح نیست و مقتضی نیست در چنین موقعی با عجله ما یک اقدامی بکنیم که شاید قرنها در آتیه تأسف آنرا بخوریم. بنابر ین از جناب آقای نخست وزیر خواهش میکنم آنقدری که اطلاع دارند توضیح بدهند.»

در جواب پرسش فوق ساعد نخست وزیر وقت چنین اظهار داشت:ــ
«درآبانماه ۱۳۲۲ (اینکه فرمودند عجله میکنند ملاحظه میفرمائید که عجله در کار نیست) دونفر از مدیران شرکت «شل» از لندن بتهران آمده و پیشنهاد دایر بامتیاز نفت قسمت جنوب شرقی ایران را بدولت تسلیم داشته و در اسفند ماه همان سال نماینده‌ای نیز از طرف شرکت امریکائی «استاندارد واکوم» بتهران وارد و نیز برای تحصیل امتیاز در همان ناحیه پیشنهاداتی بدولت دادند. ضمناً کمپانی امریکائی «سینکلر» نیز اطلاع داد در نظر دارد پیشنهاداتی در ین خصوص تسلیم دارد و اخیراً پیشنهاداتی هم از کمپانی مزبور رسیده. چون قبل از هر چیز لازم بود پیشنهادات واصله مورد مطالعه قرار گیرد و تقاضای هریک از آنها معلوم و مشخص گردد شروع بمطالعات لازم نمود و نظر باینکه اعطای چنین امتیازی ایجاب مینمود که موضوع از لحاظ فنی نیز کاملا مورد دقت قرار گیرد آقایان «هوور» و «کوریتس» که تخصص و سابقهٔ زیادی در امور مربوط بنفت دارند استخدام و اخیراً بتهران وارد شده و با کمیسیونی که در بالا بعرض رسید شروع بکار نموده‌اند. بطور یکه ملاحظه میفرمائید اقداماتی که تاکنون بعمل آمده جنبهٔ مطالعاتی داشته و قبل از اتخاذ هرگونه تصمیم دولت نظر نمایندگان محترم مجلس شورای ملی را جلب خواهد نمود تا بآنچه موافق بامصالح و منافع کشور باشد عمل شود.»

پس از پرسش و پاسخ فوق دیگر برای هیچکس در داخل و خارج شبهه ای باقی نماند که شرکتهای انگلیسی و امریکائی با دولت ایران مشغول مذاکره هستند که امتیازات نفت بدست آورند و تردیدی نبود که دولت شوروی هم در ین باره ساکت نخواهد نشست. نکتهٔ قابل توجه بیان دکتر رضا رادمنش است که رسماً از طرف فراکسیون پارلمانی حزب توده گفته بوده است که او و رفیقانش با دادن امتیازات بدولتهای خارجی بطور کلی مخالفند ولی چندی بعد حزب توده هواخواه و طرفدار اعطای امتیاز نفت شمال بروسها شد که شرح آن بعد خواهد آمد.

### تقاضای شوروی برای امتیاز نفت شمال

همینکه دولت شوروی اطمینان پیدا کرد که در تهران مذاکراتی برای واگذاری امتیازهای نفت بشرکتهای خارجی درجریان است بفکر این افتاد که

از موقعیت استفاده کرده و هیئتی بایران اعزام دارد تا تقاضای امتیازی نفت شمال را بکنند. در تاریخ ۱۵ شهریور ۱۳۲۳ مجیدآهی سفیر ایران در مسکو بدولت تلگراف کرد که هیئتی برای مذاکره راجع بنفت خوریان از طرف دولت شوروی بتهران خواهد آمد. در جواب دولت اطلاع میدهد که از ملاقات و مذاکرات حضوری که بنفع دو کشور باشد کمال مسرت حاصل خواهد شد. در تاریخ ۲۴ شهریور هیئت مزبور بریاست کافتارادزه وارد تهران شد و پس از مسافرتی به سمنان و سایر نقاط شمالی بتهران مراجعت کرد و در یک مصاحبهٔ مطبوعاتی چنین اظهار داشت:

من در رأس یک هیئت دولتی بمنظور مطالعهٔ وضع شرکت نفت خوریان و تحصیل اطلاعات در مورد منابع طبیعی نفت شمال وارد ایران شده‌ام و با اجازهٔ دولت خود پیشنهادی بدولت ایران تقدیم خواهم داشت که امتیاز کشف و استخراج نفت در مناطق شمالی ایران بدولت شوروی واگذار گردد.

در تاریخ ۲۷ مهرماه ۱۳۲۳ محمد ساعد نخست‌وزیر در مجلس شورای ملی خطابه‌ای ایراد کرده و گفت مذاکراتی با شرکتهای خارجی در باب واگذاری امتیازات نفت در جریان بوده است ولی دولت در تاریخ یازدهم شهریور ۱۳۲۳ تصمیم گرفت که قبل از روشن شدن وضع اقتصادی و مالی دنیا و استقرار صلح عمومی مطالعهٔ اعطای هیچگونه امتیاز خارجی مقتضی و ضروری نمیباشد.

در تاریخ سوم آبانماه ۱۳۲۳ کافتارادزه مصاحبهٔ مطبوعاتی ترتیب داد و بار بابان جراید شرح مفصلی راجع بفوائد امتیازی که دولت شوروی تقاضا کرده است بیان کرد و گفت که نخست‌وزیر در مذاکرات خود با او نه تنها حسن تلقی کامل و وارد بودن در موضوع را اظهار نمود بلکه برای انجام کارهم وعدهٔ مساعدت داد و در پایان مصاحبه گفت اکنون معلوم شده که دولت ایران تصمیم گرفته است مطالعهٔ واگذاری امتیاز را به پایان جنگ موکول سازد و این تصمیم در محافل شوروی کاملاً بطور منفی تلقی گردیده است و دولت ایران بوسیلهٔ چنین رویه‌ای در راه تیرگی مناسبات بین دو کشور قرار گرفته است.

در تاریخ هفتم آبان نخست‌وزیر مصاحبه‌ای با جراید کرد و اظهار داشت که عنوان آمدن هیئت شوروی بایران برای مذاکره در باب نفت خوریان بود نه

برای نفت شمال و پس از آمدن کافتارادزه و عنوان اینکه نفت شمال را میخواهند بایشان اطلاع دادیم که هیئت دولت تصمیم گرفته است تا پایان جنگ هیچ امتیازی داده نشود. و بعد نخست‌وزیر اظهار داشت علت تصمیم دولت این است که اولاً در ین موقع که نیروی سه دولت متفق در ایران هست هر امتیازی با هر شرطی که داده شود افکار عامه اینطور تلقی خواهد کرد که شاید دولت آزادی نظر و آزادی تصمیم را در دادن امتیاز نداشته است. ثانیاً در حال حاضر وضع اقتصادی دنیا روشن نیست و بعد از جنگ البته بهتر میتوان تشخیص داد که بچه ترتیب و با چه شرایطی امتیاز بدهیم. ثالثاً مذاکراتی که در کنفرانس نفت در واشنگتن بعمل آمده موضوع را در بلا تکلیفی و ابهام قرارداده است. رابعاً تمام گزارشهائی که از نمایندگان دولت در خارج رسیده تأکید میکند که تا پایان جنگ هیچ امتیازی داده نشود.

پس از مصاحبه های فوق روزنامه های حزب توده و هواخواهان آنها حملات شدیدی بدولت کردند و حزب مزبور باوجود اینکه یکی از پیشوایان آن در مجلس صریحاً مخالفت با دادن هر امتیازی کرده بود دسته هائی برای طرفداری از اعطای امتیاز نفت بروسها درخیابانهای شهر راه انداخته وخواهان تغییر تصمیم دولت شدند و در مقابل هم از طرف مردم تظاهراتی بر ضد اظهارات کافتارادزه بعمل میآمد. چند هفته این حملات و یاتظاهرات ادامه داشت تا آنکه دکتر مصدق در جلسهٔ یازدهم آذرماه ۱۳۲۳ طرحی بقید دوفوریت بتصویب مجلس رساند[1] که مادهٔ اول آن میگفت هیچ نخست‌وزیر و وزیر و کفیل وزارتخانه و معاون نمیتواند درباب امتیاز نفت با هیچیک از نمایندگان رسمی و غیر رسمی دول مجاور و غیر مجاور و یا نمایندگان شرکتهای نفت و هر کس غیر از ین مذاکراتی که اثر قانونی دارد بکند. در مادهٔ دوم این لایحه گفته شده بود که نخست‌وزیر و وزیران میتوانند برای فروش نفت و طرزی که دولت ایران معادن نفت خود را استخراج و اداره میکند مذاکره نمایند و از جریان مذاکرات باید مجلس شورای ملی را مستحضر نمایند و در مادهٔ سوم و چهارم مجازاتهای سنگین برای متخلفین منظور کرده بود.

۱ــ بطوری که دکتر مصدق به نگارنده اظهار داشت، این طرح را ضیاءالملک فرمند نمایندهٔ همدان تهیه و به دکتر مصدق داده بود (ح.مکی).

قبل از تصویب طرح فوق دکتر مصدق نطقی بشرح زیر ایراد کرد:

«هیچکس نمی تواند بگوید که نفت نباید استخراج شود و یا اینکه نفت شمال بجنوب برود و در آنجا بامر یکا فروخته شود هیچکس نمیتواند منکر این اصل اقتصادی شود که هرقدرمخارج استخراج واداری و کرایه کم شود نفت بهتر میتواند در بازار بین المللی رقابت نماید و باز کسی نمی تواند منکر شود که اگر دولت شوروی با متفقین ساخت و موانع گرفتن امتیاز را از بین برداشت دیگر خریدار نفت نیست و استخراج نفت بدست خودمان محال است. آنهائی که استخراج نفت را به بعد از جنگ محول میکنند غیر از اجرای مقاصد بیگانگان نظری ندارند. آقای نخست وزیر من عقیده خود را در مقابل خدا و وجدان گفتم واگر قصور کنید شما و هیئت شما را خادم به مملکت نمیدانم. باید باستخراج نفت بدست خود ما اهمیت بدهید و برای اینکار وزارت خاصی تشکیل دهید و هرچه زودتر یک وزیر صاحب عقیده و کاردان معین کنید و برای مردم بیکار تهیهٔ کار نمائید که صلاح ما و متفقین در ین است زیرا ما باید بین متفقین مجاور و دوست فاصله باشیم و صلح عالم را تأمین کنیم.»

روز بعد یعنی در جلسهٔ دوازدهم آذرماه ۱۳۲۳ نماینده قوچان (غلامحسین رحیمیان) طرحی برای الغای امتیاز نفت جنوب بمجلس تقدیم نمود که متن آن بقرار زیر بود:ــ

**مادهٔ واحده**ــ مجلس شورای ملی ایران امتیاز نفت جنوب را که در دورهٔ استبداد بشرکت دارسی واگذار شده و در دورهٔ دیکتاتوری نیز آنرا تمدید و تجدید نموده اند بموجب این قانون الغاء مینماید.

رحیمیان پس از قرائت طرح پیشنهادی خود خطاب بدکتر مصدق نموده و گفت:

«آقای دکتر شما که طرح مفید دیروز را راجع بعدم اعطای هرگونه امتیاز بخارجیها پیشنهاد کردید و تصویب شد اکنون باید اولین کسی باشید که این طرح را امضا کنید.»

دکتر مصدق از امضای طرح فوق استنکاف کرده و گفت نمیتوانیم قرارداد را یکطرفه فسخ نمائیم.

پس از تصویب قانون منع اعطای امتیاز نفت شمال کافتارادزه بروسیه

مراجعت نمود و همه کس میدانست که رنجش روسها از ین بابت عواقب وخیمی را در برخواهد داشت.

**قدمهائی که برای سازش بین امریکا و انگلیس برداشته شد**

همانطور که پس از جنگ اول جهانی شرکتهای نفت امریکا تبلیغات دامنه‌داری راجع به کم شدن ذخائر نفتی امریکا کردند و با کمک دولت خود توانستند در منابع نفت خاورمیانه سهم بسزائی تحصیل نمایند در جنگ دوم هم فغان و فریاد برداشتند که عملیات جنگی موجب شده است که قسمت عمدهٔ مصرف نفت متفقین از منابع امریکا تأمین گردد و سزاوار است که جبران این کار بشود.

در ماه فوریهٔ ۱۹٤۳ کمیتهٔ مخصوص سنای امریکا که مأمور بررسی برنامهٔ دفاع ملی بود و ریاست آن با سناتور ترومن بود گزارش خود را در بارهٔ وضع نفت در موقع جنگ منتشر نمود. در ین گزارش شرح مبسوطی راجع به کاهش ذخایر نفتی امریکا بیان شده و پیشنهاد کرده بود که اتباع امریکا بایستی بیش از پیش ذخایر نفتی سایر کشورها و بخصوص خاورمیانه را بدست آورده و دولت امریکا باید از سرمایه‌داران امریکائی که باین کار مبادرت میکنند نهایت تقویت و پشتیبانی را بنماید. چندی بعد یکی از سناتورهای امریکا موسوم به سناتور بروستر گزارشی تقدیم مجلس سنای امریکا نمود که در آن چنین گفته شده بود:

«با وجود اینکه بریتانیا ذخایر نفت عمده‌ای دارد که از ذخایر امریکا کمتر نیست میزان مصرف آن طوری است که تا یکصد سال دیگر هم ذخایر آن کشور دوام خواهد داشت. در حال حاضر فقط هشت درصد از کل مصرف دول متفق در ین جنگ از منابعی که تحت کنترول بریتانیاست تحصیل میشود در صورتیکه هشتاد درصد مصرف دول مزبور را امریکا تأمین مینماید.»

در همان اوقات بحث مفصلی در محافل سیاسی و جراید امریکا جریان داشت که همه از کاهش ذخایر نفتی امریکا شکایت داشته و جبران آنرا بنوعی مطالبه میکردند. شدت تبلیغات شرکتهای نفتی امریکا تا حدی مؤثر واقع گشت و روزولت رئیس جمهور امریکا در گزارشی که در سال ۱۹٤۳ راجع بکارهای

«وام واجاره» به کنگره داد چنین گفت:

«در آینده مانند سابق منابع نفتی هر یک از دول متفق هم برای مساعی جنگی بخصوص آندولت و هم برای مساعی همهٔ دول متفق بمصرف خواهد رسید و مصرف مزبور به تناسب حداکثر توانائی هر یک از دول در امر استخراج و تحویل مواد نفتی مورد لزوم جنگ خواهد بود».

شرکتهای نفتی امریکا به بیانات و اقدامات فوق قانع نشده و افزایش مصرف نفت را در موقع جنگ همواره متذکر گردیده و از دولت خود میخواستند که جدیت بیشتری برای تحصیل امتیازات نفت در کشورهای دیگر برای آنها بنماید و بعبارت دیگر میخواستند که وضع جنگ را بهانه قرارداده و بدیگران فشار بیاورند تا قسمت عمدهٔ منابع نفت خاورمیانه را بدست آورند و کاری کنند که انگلستان مجبور شود قسمتی از امتیازات خود را بآنها واگذار نماید. دولت امریکا میل نداشت که در موقع جنگ جدالی بین متفقین بر سر نفت ایجاد شود ولی درعین حال تحت فشار سخت شرکتهای نفت امریکا قرارگرفته بود که مدعی بودند تقاضاهای آنها مبتنی بر منافع ملی بوده و هدف آنها تأمین آینده مملکت میباشد.

بتدریج که جنگ توسعه یافت و طرفین در جبهه های مختلف به نبرد پرداختند دولت امریکا علاقهٔ بیشتری بامر نفت ظاهر ساخت و عقیده‌مند شد که باید دولت خود در ین امر دخالت نموده و منافع نفتی کشور را تأمین نماید و واگذاری تمام کار بسرمایه داران از حزم و احتیاط دور است. دلایلی هم ذکر میکرد که بقرار زیر بود:

اول آنکه اگر کار نفت تنها بدست سرمایه داران باشد آنها فقط سود تجارتی خود را در نظر گرفته و چه بسا که منابع نفت را بسرعت استخراج و بفروش رسانند بدون اینکه آینده را در نظر بگیرند و لذا وظیفهٔ دولت این است که بعضی از منابع را بطور ذخیره نگاهدارد و استخراج از ین نواحی رامحدود کرده وتحت نظر خود گیرد.

ثانیاً توجه سرمایه داران منحصراً معطوف بسود خود میباشد و هرجا که زیانی ببینند از آن احتراز کرده و هرجا نفعی باشد بآن جلب میشوند. امنیت ملی امریکا ممکن است ایجاب کند که دولت امتیازاتی که سود آنی نمیدهد بدست آورد و از لحاظ منافع کلی کشور باستخراج منابع مخصوصی که سود فراوان ندارد

اقدام کند و یا آنکه در نقاطی که صرف نمیکند خط لوله کشیده و پالایشگاه بنا نماید.

ثالثاً اگر دولت در کار نفت دخالتی نداشته باشد شرکتهای نفت ممکن است کارتلی تشکیل داده و قیمتهای گزافی برای فراورده‌های نفتی تقاضا نمایند در صورتیکه دخالت دولت مانع تشکیل انحصارها و تروست‌ها و کارتلها خواهد شد و مصرف دولت بقیمت‌های مناسبی تأمین خواهد گشت.

نظر بملاحظات فوق در ماه ژوییه ۱۹۴۳ دولت امریکا مؤسسه‌ای بنام «شرکت ذخایر نفت» تأسیس کرد. از جمله وظایفی که برای مؤسسهٔ مزبور معین شده این بود:

خرید و تحصیل ذخایر نفت خام در خارج امریکا ــ خریدسهام شرکتهائی که چنین ذخایری را دارا بودند ــ انبار کردن و حمل ونقل و استخراج و پالایش وخرید و فروش نفت خام و مشتقات آن ــ ایجاد و ساختن پالایشگاه‌ها و انبارهای ذخیره و مخازن و کشیدن خط لوله و خلاصه هرگونه عملیات دیگری که برای حصول مقصود لازم آید. مسترایکس وزیر کشور بسمت ریاست هیئت مدیرهٔ شرکت مزبور تعیین شد و اعضای هیئت مدیره هم عبارت بودند از وزیران خارجه وجنگ و دریاداری و رئیس ادارهٔ اقتصاد خارجی.

اولین قدمی که مؤسسه مزبور برداشت این بود که در صدد برآمد امتیازات اتباع امریکا را در بحرین و عربستان‌سعودی خریداری نماید و مذاکرات با شرکت نفت استاندارد کالیفورنی و شرکت نفت تکساس بدین منظور شروع گشت. شرکتهای مزبور که صاحب امتیاز نفت این دو کشور شده بودند از فروش سهام شرکت‌های تابعه و وابسته خود که در عربستان‌سعودی و بحرین کار میکردند خودداری کرده و بنای مخالفت را با دولت گذاشتند و در ین مخالفت همهٔ شرکتهای بزرگ نفت امریکا با آنها همساز گردیدند. شرکتهای نفت مدعی گشتند که دخالت دولت امریکا در امر نفت و تجارت بین‌المللی نفت موجب خواهد شد که اساس قیمتها برهم ریزد و دخالتهای ناروای دولت تجارت را مختل نماید و مانع از ین شود که شرکتهای خصوصی امتیازاتی در کشورهای دیگر تحصیل نمایند.

در قدم اول مؤسسهٔ مزبور شکست فاحشی خورد زیرا شرکتهای نفت از

همکاری با آن خودداری کردند و از عقیدهٔ عمومی امر یکائیان که طرفدار اصول سرمایه‌داری و مخالف با دخالتهای دولت در امور بازرگانی میباشد نهایت استفاده را کرده و دولت ناچار بعقب‌نشینی شد. چند ماه بعد یعنی در فوریه ۱۹۴۴ مستر ایکس اعلام داشت که مؤسسه دولتی «شرکت ذخایر نفت» با شرکتهای نفت مربوطه توافقی حاصل کرده است که بر طبق آن دولت امر یکا خط لولهٔ بزرگی از معادن نفت کشورهای مجاور خلیج فارس به مدیترانه بکشد. و نیز اعلام شد که ایجاد چنین لوله‌ای باعث خواهد گشت که استخراج معادن نفت کویت و عربستان سعودی تسهیل و تسریع گردد و دولت امر یکا نظارت کاملی در استخراج نفت این نواحی حاصل نماید و علاقهٔ دولت امر یکا به برقراری صلح و تأمین آسایش در خاورمیانه محکم‌تر گردد.

چون اختیارات دولت امر یکا در موقع جنگ باندازه‌ای بود که میتوانست بشرکتهای نفت تاحدی فشار آورد و آنها را وادار به تمکین نماید شرکت‌های نفت استاندار کالیفورنی و شرکت نفت تکساس با پروژهٔ فوق در ظاهر موافقت نمودند ولی طولی نکشید که جنگ تمام شد و اختیارت جنگی دولت امر یکا منقضی گشت و شرکتهای نفت با قرار فوق راجع بکشیدن خط لوله مخالفت کرده و خود بعدها مستقلا بدان کار اقدام نمودند. نظر دولت امر یکا این بود که با ایجاد چنین خط لوله‌ای نظارت کاملی در حمل و نقل نفت خاورمیانه بدست آورد و نه تنها شرکتهای نفت امر یکا را بلکه شرکتهای انگلیسی و فرانسوی و هلاندی را تابع نظریات خود قرار دهد. ولی این نظر با چنان مخالفتی در داخل و خارج امر یکا مواجه گشت که دولت ناچار شد از آن دست بردارد و مخفی نماند که خارجیان یعنی انگلیسها هم با شرکت‌های نفت امر یکا همصدا شده و در خنثی کردن این پروژه از بذل هیچگونه مساعدتی خودداری نکردند.

از آوریل ۱۹۴۴ مذاکراتی بین دولتین امر یکا و انگلیس راجع به نفت شروع گشت که منتهی به دو قرارداد شد: قرارداد اول که بامضای طرفین رسید و بعد مواجه با مخالفت شرکتهای نفت امر یکا گردید و ملغی گشت قراردادی بود که در ماه اوت ۱۹۴۴ منعقد گشت و مقرر میداشت که اولاً مقادیر کافی نفت در دسترس همهٔ کشورهای خواهان صلح بقیمت‌های عادلانه و مناسب قرار گیرد و هیچگونه تبعیضی برای مصرف کنندگان در بین نباشد. ثانیاً یک کمیسیون

بین‌المللی نفت تشکیل گردد که اعضای آن مرکب از نمایندگان امریکا و انگلیس باشند و وظیفهٔ کمیسیون مزبور این خواهد بود که مصرف نفت جهانرا تخمین زده و بدولتین امریکا و انگلیس طریقهٔ تهیهٔ مقدار نفت لازم را که جوابگوی مصرف باشد پیشنهاد نمایند تا شرکتهای نفت تابع دولتین آنرا بموقع اجرا گذارند. ثالثاً دولتین یک کنفرانس بین‌المللی نفت در آینده دعوت کنند که عموم کشورهای تولید کننده و مصرف کنندهٔ نفت در آن شرکت جویند و امور بین‌المللی نفت را تحت نظم و قاعده‌ای درآورند که بنفع عموم باشد.

هدف و قصد قرارداد مزبور این بود که امریکا و انگلیس که در آنوقت هشتاد درصد از منابع نفت جهانرا در دست داشتند ترتیبی بین خود دهند که در آینده صنعت نفت جهان بانظر آنها اداره شده و طبق میل و ارادهٔ آنها کار کند و برای خالی نبودن عریضه در قرارداد وعده داده بودند که در آینده کنفرانسی دعوت کرده و دیگرانرا هم وارد نمایند. شرکتهای نفت امریکا که قدرت ونفوذ بس عظیمی در دستگاه دولت امریکا دارند با قرارداد مزبور بسختی مخالفت کردند و مدعی شدند که تشکیل کمیسیون بین‌المللی نفت مذکور در قرارداد موجب خواهد شد که دولت در امور بازرگانی آنها دخالت کرده و استقلال عمل را از آنها سلب نماید. این مخالفت باعث گردید که قرارداد عملی نگردد. علاوه بر مخالفتهای داخلی که دولت امریکا بدان مواجه گشت جراید خارجی هم شدیداً بقرارداد مزبور حمله کردند و بخصوص محافل سیاسی شوروی و جراید آنکشور انتقادهای سختی کرده و عقد چنین قراردادی را در موقع جنگ برخلاف اصول همکاری و دوستی خواندند.

پس از آنکه قرارداد اولی از میان رفت و دولتین امریکا و انگلیس ملاحظه کردند که عقیدهٔ عمومی با آن مخالف است مذاکرات خود را تجدید نموده و قرارداد دیگری در سپتامبر ۱۹۴۵ منعقد کردند که مقررات عمدهٔ آن بقرار زیر بود:

(الف) ــ مقادیر کافی نفت برای بازرگانی بین‌المللی و اتباع دو کشور بدون هیچگونه تبعیضی باید فراهم گردد.

(ب) ــ منافع کشورهای مولد نفت بمنظور پیشرفت امور اقتصادی آنها باید تأمین گردد.

(ج) کلیهٔ امتیازات و قراردادهای موجود که از طرف اتباع دو دولت تحصیل شده محترم شمرده خواهد شد و هیچگونه دخالت مستقیم یا غیر مستقیم از طرف اتباع یک دولت در قراردادها و امتیازات اتباع دولت دیگر نخواهد شد.

(د) در باب تحصیل امتیازات در آینده اصل فرصت مساوی برای اتباع طرفین محفوظ خواهد بود.

(ه) کشف و استخراج نفت و ساختن پالایشگاه و خطوط لوله و سایر وسایل با تضییقاتی که مخالف روح قرارداد باشد مواجه نخواهد شد.

(و) ــ کمیسیونی مرکب از شش عضو که سه نفر را هر یک از دولتین انتخاب خواهد کرد معین خواهد شد که فقط کارش مطالعه و بررسی امور نفت باشد و نتیجهٔ مطالعات خود را برای توافق دادن بین سیاست نفتی دولتین تقدیم خواهد داشت.

اگر چه قرارداد اولی مواجه با مخالفت شدید پادشاهان نفت امر یکا گردید قرارداد دوم مورد تصویب آنها بود و اقداماتی هم برای تصویب آن صورت گرفت ولی پس از چندی که قرارداد برای تصویب به مجلس سنای امر یکا تقدیم شد معوق ماند و تقریباً دفن گردید. علت عدم تصویب این بود که اولاً در آنوقت جنگ خاتمه یافته بود و دولتهای دیگر بآن معترض بودند و ثانیاً شرکتهای نفت امر یکا و انگلیس بین خود قراردادهائی برای تحکیم و تکمیل کارتل نفت داده بودند که دیگر احتیاجی به قرارداد فوق نبود.

انگلیسها حاضر شدند بوسیلهٔ قراردادهای مخصوص مقدار زیادی نفت ایران و کویت سهم خود را بامر یکائیها بفروشند و آنها را راضی سازند و شرکتهای نفت امر یکا هم که با هرگونه دخالت دولت درکارهای خودشان مخالف بودند صلاح را بر ین دیدند که قضایا را بین خود و شرکتهای انگلیسی بطور خصوصی حل کنند لذا هر دو قرارداد منتفی گردید و از میان رفت.

در ین جا باید متذکر شد که مذاکرات بین دولتین امر یکا و انگلستان برای عقد قرارداد راجع بنفت متعاقب تقاضائی بود که استالین در کنفرانس تهران در بارهٔ بحث راجع بنفت کرده بود و بسیاری را عقیده بر ین بود که دولتهای امر یکا و انگلستان میخواستند با عقد قراردادهای فوق تمام درها را بروی روسیهٔ شوروی بسته و آنکشور را برای همیشه از دخالت در امور نفت خاورمیانه بازدارند.

## غائله آذربایجان

در تاریخ نهم بهمن ۱۳۲۰ (۲۹ ژانویه ۱۹۴۲) پیمان اتحادی بین دولت ایران و دولتهای روس و انگلیس منعقد شد که فصل پنجم آن چنین میگوید:

«پس از آنکه کلیهٔ مخاصمه مابین دول متحده (روس و انگلیس) با دولت آلمان و شرکای آن بموجب یک یا چند قرارداد متارکهٔ جنگ متوقف شد دول متحده در مدتی که زیاده از شش ماه نباشد قوای خود را از خاک ایران بیرون خواهند برد و اگر پیمان صلح مابین آنها بسته شد ولو اینکه قبل از ششماه بعد از متارکه باشد بلافاصله قوای خود را بیرون خواهند برد. مقصود از شرکای دولت آلمان هر دولت دیگری است که اکنون یا در آینده با یکی از دول متحده بنای مخاصمه گذاشته یا بگذارد.»

موقعیکه کنفرانس تهران تشکیل شد و رئیس جمهور امریکا و نخست وزیران روسیهٔ شوروی و انگلستان در تهران حضور داشتند اعلامیه ای از طرف آن سه دولت در تاریخ نهم آذرماه ۱۳۲۲ (اول دسامبر ۱۹۴۳) منتشر گردید که قسمت آخر آن بشرح زیر است:ـــ

«دولت های کشورهای متحده امریکا و اتحاد جماهیر شوروی و ممالک متحدهٔ انگلستان در حفظ استقلال و حاکمیت و تمامیت ارضی ایران با دولت ایران اتفاق نظر دارند و بمشارکت ایران با سایر ملل صلح دوست در برقراری صلح بین المللی و امنیت و سعادت بعد از جنگ بر طبق اصول منشور اتلانتیک که مورد قبول هر چهار دولت است استظهار دارند.»

جنگ با آلمان روز هیجدهم اردیبهشت ۱۳۲۴ (۸ ماه مه ۱۹۴۵) خاتمه یافت و جنگ با ژاپون هم در تاریخ یازدهم شهریور ۱۳۲۴ (دوم سپتامبر ۱۹۴۵) بپایان رسید و طبق پیمان اتحاد که در بالا ذکر شد ارتش روس و انگلیس و امریکا میبایستی تا تاریخ یازدهم اسفند ۱۳۲۴ (دوم ماه مارس ۱۹۴۶) ایرانرا بکلی تخلیه کرده باشند. ارتشهای امریکا و انگلیس بتعهدات خود وفا کرده و قبل از روز مقرر از ایران خارج شدند ولی ارتش شوروی تعهد خود را در موعد مقرر انجام نداد.

شرح غائله آذربایجان بتفصیل در جراید وقت و مذاکرات مجلس دورهٔ چهاردهم ذکر شده و تکرار آن در اینجا زائد بنظر میرسد ولی نکاتی چند در باب

آنچه در خارج از ایران بوقوع پیوست ودر حل قضیه مؤثر بود قابل ملاحظه میباشد که متأسفانه در ایران بطور شایسته و کامل منتشر نگشته است. چون از نظر تاریخ مهم میباشد و ارتباطی هم با نفت دارد در زیر بذکر آن میپردازیم.

کنفرانس یالتا[1] در چهارم فوریهٔ ۱۹۴۵ بین سران سه دولت متفق یعنی رئیس جمهور امریکا و استالین و چرچیل منعقد و در تاریخ یازدهم همان ماه خاتمه یافت. دراین کنفرانس بین سران سه دولت توافقهائی راجع بمسائل بعد از جنگ حاصل گردید و بعقیدهٔ بسیاری اجتماع در یالتا مهمترین کنفرانسی بود که در تمام مدت جنگ بین سران سه دولت منعقد شده بود زیرا در ین کنفرانس بود که شالودهٔ سازمان ملل متحد ریخته شد و روسیهٔ شوروی تعهد کرد که اعلان جنگ بژاپون بدهد و سران سپاه متفقین نقشهٔ همکاری را برای نبردهای آخری جنگ طرح کردند. پس از فوت روزولت رئیس جمهور اسبق امریکا بسیاری از امریکائیان رویهٔ دولت خود را در آن کنفرانس انتقاد کرده و بر آن خرده گرفتند و مدعی شدند که روزولت برای تحبیب دولت شوروی گذشتهای زیادی در آن کنفرانس بنفع روسها کرده بود. پس از چند سال که اینگونه انتقادات رواج بسیار یافت و متن مذاکرات یالتا هم تا آنوقت منتشر نشده بود ادوارد استت تینوس وزیر خارجهٔ امریکا درموقع انعقاد کنفرانس مزبور کتابی بنام «روزولت و روسها» منتشر کرد که شامل قسمتی از مذاکرات کنفرانس یالتا بود و در ین کتاب سعی کرده بود که از روزولت دفاع کرده و انتقادات مخالفین او را جواب گوید. این کتاب در سال ۱۹۵۰ منتشر گشت و معلوم شد که **سران سه دولت دربارهٔ ایران هم مذاکراتی درآن کنفرانس کرده‌اند.** پس از انتشار این کتاب جلدششم کتاب خاطرات چرچیل دربارهٔ جنگ گذشته چاپ شد که آنهم مطالبی دربارهٔ کنفرانس یالتا داشت ولی از جزئیات مذاکرات خودداری کرده بود. در سال ۱۹۵۵ وزارت خارجهٔ امریکا متن مذاکرات کنفرانس مزبور را منتشر کرد. آنچه در زیر نقل شده از گزارش رسمی دولت امریکا و کتاب استت‌تینوس میباشد.

**مذاکرات وزیران خارجهٔ سه دولت در کنفرانس یالتا درتاریخ هشتم فوریهٔ ۱۹۴۵**

مستر ایدن (وزیر خارجهٔ انگلیس) اعلامیهٔ سه دولت را دربارهٔ ایران که

۱ــ بندری است درشبه جزیرهٔ کریمه واقع در دریای سیاه.

پس از کنفرانس تهران منتشر شد یادآور شده و گفت متفقین پیمانی با دولت ایران منعقد نموده‌اند که بموجب آن ایران بعضی مزایا را برای متفقین در مدت جنگ قائل شده است ولی بنظر او در سایر مسائل دولت ایران باید مالک الرقاب خانهٔ خود بوده و آزادی کامل در بارهٔ تصمیمات خود داشته باشد. دولت انگلستان اهمیت زیادی برعایت این اصل میدهد و اگر غفلتی در ین باره بشود محتمل است که متفقین برقابت هائی در امور ایران بپردازند که موافق میل هیچکس نیست. باین مناسبت او پیشنهاد کرد که متفقین از دخالت در امور داخلی ایران خودداری نمایند. در بارهٔ نفت مسترایدن گفت که دولت انگلیس اعتراضی باحتیاج شورویها نسبت بنفت ایران ندارد و سیاست دولت او این نیست که مانع شود دولت شوروی نفت شمال ایران را بدست آورد و معترف است که کشور شوروی بازار طبیعی مزبور میباشد. دولت انگلیس میل ندارد مانعی در راه دولت شوروی ایجاد کند که آن دولت نتواند امتیازهای نفت را تحصیل کند مشروط بر اینکه ایرانیان هر موقعی که میل دارند حاضر بچنین مذاکراتی باشند. سپس مسترایدن گفت که بنظر او بهتر است دول متفق اعلام دارند که متفقین تا تمام ارتش آنها از ایران خارج نشده است دیگر فشاری برای تحصیل امتیازهای نفت نخواهند آورد و دولت انگلستان حاضر است که در این کنفرانس انتشار اعلامیه‌ای را مبنی براینکه متفقین حاضر هستند ارتش خود را قبل از موعد مقرر از ایران خارج کنند تحت مطالعه و بررسی قرار دهد. خارج کردن ارتشهای مزبور ممکن است پس از آنکه راه رساندن مهمات بروسیه از طریق ایران قطع شد[1] آغاز گردد و در پایان سخن خود گفت اگر توافقی در بارهٔ پیشنهاد او حاصل شود تأثیر بسیار نیکوئی در افکار عمومی دنیا خواهد داشت و واضح خواهد ساخت که متفقین درصدد اجرای مفاد اعلامیهٔ تهران میباشند.

مسیومولوتف— (وزیر خارجهٔ شوروی) گفت که دو مسئله مختلف در ین قضیهٔ مورد بحث موجود است: یکی امتیازات نفت و دیگری بیرون بردن ارتش متفقین از ایران در بارهٔ مسئله اخیر که خارج کردن ارتش متفقین باشد چنین

۱— در ماههای آخر جنگ راه مدیترانه باز شده بود و بیشتر ملزومات و مهمات از راه مدیترانه و دریای سیاه بروسیه حمل میگردید.

پیشنهادی تا امروز بدولت شوروی نشده بود. بنظر او این مسئله مربوط بانجام تعهدات پیمانی است که با ایران منعقد شده است و اگر احتیاجی باشد که در مندرجات پیمان تغییری داده شود قضیه باید تحت مطالعه قرار گیرد و این کار وقت لازم دارد. در بارهٔ مسئله نفت مسیومولوتوف اظهار داشت که ملاحظاتی چند در ین باب باید بیان کند. دولت شوروی از آهی سفیر ایران در مسکو استفسار کرد که نظر دولت ایران راجع بتقاضای دولت شوروی در باب تحصیل امتیاز نفت چه خواهد بود؟ جواب آهی کاملا مساعد بود. بدین علت کافتارادزه بایران رفت که مذاکرات را شروع نماید. در اولین مذاکره‌ای که کافتارادزه با ساعد وزیر خارجه داشت ساعد روی خوش و مساعدی نشان داد. البته این نظر بسیار طبیعی بودز یرا اعطای امتیاز نفت نه تنها بحال دولت شوروی بلکه بحال ایران هم نافع و سودمند بود. علاوه براین چنین امتیازی منطبق با اعلامیهٔ تهران هم میشد چون که باقتصاد ایران کمک شایانی می نمود. این بود مرحلهٔ اول مذاکرات و مباحثات. در مرحلهٔ دوم وضع بکلی تغییر یافت و ایرانی ها مدعی شدند که موقع برای ادامهٔ مذاکرات مناسب نیست و مجلس شورایملی ایران تصمیمی اتخاذ کرد که تا جنگ باقی است امتیازی داده نشود. بعدها بسیاری از ایرانیان اظهار داشتند که این تصمیم عجولانه گرفته شده و از خردمندی دور بوده است.

حال بچه علت مرحلهٔ سومی نباید پیش آید؟ نظر باینکه ایرانیان یکدفعه فکر خود را عوض کردند دولت شوروی دلیلی نمی بیند که دو باره فکر آنها عوض نشود و بمرحلهٔ اول برنگردند. دولت شوروی جهد کرده است که ایرانیان را تشویق کند تا بمرحلهٔ اول برگردند و مذاکرات را از نو آغاز نمایند. کافتارادزه اکنون از تهران بمسکو مراجعت کرده است و رویهٔ «دست قوی» که او بکار برد تخفیف یافته است. در حال حاضر هیچگونه مذاکره‌ای در ین باب جریان ندارد و مسیومولوتف اضافه کرد که بنظر او لزومی در کار نیست که نسبت باین قضیه توجه مخصوصی معطوف گردد و چون وضع حاضر حاد نمیباشد بهتر است که قضیه را مسکوت گذار یم تا راه حل آن بخودی خود بدست آید.

مستر استت تینوس ــ (وزیر خارجهٔ امریکا) متذکر شد که دولت امریکا هیچ پیمانی در موقع جنگ با دولت ایران منعقد نکرده است. شرکتهای امریکائی مذاکراتی برای تحصیل امتیازات نفت با دولت ایران کرده‌اند ولی پس

از تصمیم مجلس همهٔ آن مذاکرات قطع شده است بنابر ین وضع شرکتهای مز بور با وضع دولت شوروی در باب امتیازات یکسان است. در باب خارج کردن ارتش متفقین باید متذکر بود که ارتش امر یکا در ایران برای انجام خدمات بروسیه بایران رفته اند تا مهمات و ملزومات وام واجاره را از خلیج فارس بشوروی حمل نمایند. دولت امر یکا هیچ حرفی ندارد که قضیهٔ امتیازات نفت را به بعد از جنگ محول دارد و در باب خارج کردن ارتش متفقین از پیشنهاد وز یر خارجهٔ انگلیس کاملا پشتیبانی میکند.

مسترایدن گفت که دولت انگلستان هیچ مخالفتی با اعطای امتیازات بدولت شوروی ندارد.

مستراستت تینوس گفت که دولت امر یکا هم هیچ مخالفتی ندارد و نظر دولت انگلیس را تأیید مینماید.

مسترایدن متذکر شد که شرکتهای انگلیسی قبل از آنکه مذاکرات شوروی برای نفت شروع گردد با دولت ایران در بارهٔ امتیاز مذاکره میکردند و در نتیجهٔ تصمیمی که دولت ایران گرفته تمام آن مذاکرات اکنون در بوتهٔ اجمال است. ایدن گفت اگر اعلامیه ای بطرزی که او پیشنهاد کرد منتشر گردد موجب اطمینان خاطر ایرانیان را فراهم خواهد ساخت و تجدید مذاکرات را در بارهٔ امتیازات نفت تسهیل خواهد نمود. در بارهٔ خارج کردن ارتش متفقین احتیاجی بتغییر مواد پیمان نیست ز یرا پیمان مز بور مقرر میدارد که ارتش متفقین نباید دیرتر از شش ماه پس از خاتمهٔ جنگ از ایران بیرون روند و لذا عقیده بر ین است همینکه راه رساندن لوازم بشوروی از طر یق ایران قطع شد ارتش متفقین خارج گردند.

میسومولوتف اظهار داشت مصلحت در ین است که در ین قضیه بتبادل نظری که شده اکتفا نمود و گفت حاضر است که کافتارادزه را بکنفرانس احضار کند تا گزارشی راجع بوضع ایران بدهد.

مسترایدن سپس اظهار داشت که او مایل است در باب مطالبی که مسیومولوتوف اظهار داشته است فکر و مطالعه کند و شاید در جلسات بعد

پیشنهادهای دیگری در ین باب داشته باشد.

استت تینوس در کتاب خود می نو یسد: کنفرانس یالتا خاتمه یافت بدون اینکه راجع بایران توافقی حاصل شود. ایدن ومن ساعی بودیم که اعلامیه ای راجع بایران صادر شود و مولوتف مخالفت کرد واگر چه هردونفرما توضیح دادیم که ما بقضیهٔ ایران اهمیت ز یادی میدهیم مولوتف جوابداد که غیر ممکن است در ین موقع قدم دیگری در ین باب برداشته شود.

از متن مذاکرات کنفرانس یالتا که در بالا ذکر شد معلوم است که دولتین امر یکا و انگلیس در بارهٔ وضع روابط ایران و شوروی نگرانیهائی داشتند و در یالتا خواسته بودند که التیامی در کار بدهند. چنانکه میدانیم در همین موقع بود که حزب توده عملیات خود را در ایران با نهایت شتاب توسعه میداد و پیشه وری بآذر بایجان رفته و طغیانی بر پا کرده بود و دولت در صدد برآمد که عده ای قوای تأمینیه بآذر بایجان بفرستد تا امنیت را برقرار نماید ولی ارتش روس مانع از این شد که قوای مز بور از شر یف آباد قزو ین جلوتر برود.

*

در تار یخ ۲۷ آذر ماه ۱۳۲۳ حکیمی نخست وز یر نطقی در مجلس شورایملی ایراد نمود و بعنوان گزارش وقایع آذر بایجان چنین گفت:

«چون آقایان نمایندگان محترم انتظار داشتند که دولت اطلاعات بیشتری راجع بآذر بایجان بعرض مجلس شورای ملی برساند و استحضار هم میهنان عز یز نیز از اوضاع این قسمت مهم کشور ما که همه بآن علاقمند هستیم ضرورت دارد اجازه میخواهم گزارشی در ین باب عرض و تصمیم دولت را نیز اعلام دارم. از چندی باینطرف در آذر بایجان از طرف عدهٔ معدودی نغمه هائی برخاست. این اشخاص بعنوان اصلاحات دست باقداماتی زدند که راه اصلاح را مسدود و برعکس باعث بی نظمی شدند (صحیح است) و اظهاراتی نمودند که برخلاف قانون اساسی و سایر قوانین مملکتی بوده (صحیح است) و ممکن نمیشد که دولت باین قبیل اظهارات ترتیب اثر بدهد ولهذا ابتدا در نظر گرفتیم بلکه باوسایل مسالمت آمیز و نصیحت از طرف مأمور ین رسمی دولت این اشخاص را اگر ایرانی و علاقمند بمصالح عالیهٔ کشور باشند از ین خیالات خام و ناپخته منصرف نمائیم

که امنیت در مملکت مختل نگردد تا دولت بتواند باصلاحات اساسی در تمام کشور شروع نماید. متأسفانه این عده در اجرای مقاصد سوء و ناصواب خود اصرار ورزیدند و وقتی هم دولت استاندار تازه (سهام السلطان بیات) به تبریز فرستاد باز ایستادگی کردند و مشغول تعقیب نقشه های شوم خود بضرر تمامیت کشور و آسایش عمومی شدند (صحیح است) تا آنجا که بقول خودشان و برخلاف صریح قانون اساسی (صحیح است) مجلس ملی تشکیل داده و حتی اخیراً عده ای را بنام وزیر معرفی و ادارات دولتی را تصرف نموده و تجاسر را بجائی رسانیدند که بقوای تأمینیهٔ دولتی نیز تعرض و دست اندازی نموده اند. حالا که استاندار بتهران آمده و گزارش خود را رسماً باطلاع دولت رسانید و معلوم شد این اشخاص میخواهند بعملیات خود رسمیت دهند این جانب مجلس شورای ملی را از کیفیت امر مستحضر میدارم. دولت نظر بقلت عدهٔ قوای تأمینیه در استانهای سه و چهار و برای جلوگیری از وقایع سوء و ناامنی و تجرّی اشخاص نادان و مغرض و تأمین آسایش و آزادی مردم تصمیم نمود پادگانهای موجود در آن استانها را تقویت نماید و قوای امدادی از مرکز روانه دارد که فرمانده لشکر آنجا قادر باستقرار نظم و آرامش و امنیت در سراسر استان های سه و چهار بشود ولی بطور یکه استحضار دارند دولت دوست و مجاور ما برخلاف انتظار مانع این اقدام شد و قوای اعزامی از تهران مدتی در شریف آباد ماند تا اینکه اخیراً ناچار ببازگشت گردید. نیروی جزئی و غیرکافی موجود در آن استانها نیز آزادی عمل نداشتند. در نتیجه مأمورین دولت و عدهٔ قلیل قوای تأمینیهٔ این استانها در مقابل متجاوزین و متجاسرین دست بسته و محصور شدند و هیچ اقدامی از طرف مأمورین دولت میسر نگردید زیرا نه آزادی عمل داشتند و نه امید تقویت از مرکز از طرف دیگر متجاسرین که اسلحه هم بدست آورده بودند و همه قسم تقویت میشدند و اشخاص مجهول الهویه هم در میان آنها پیوسته زیاد میشد و با وجود قلّت عده و عدم موافقت مردم آذربایجان با اعمال آنها توانستند همه را مرعوب کرده و باجرای نقشه های خائنانه و ناروای خود آزادانه موفقیت حاصل و مجلس ملی تشکیل و وزیر معرفی نمایند. دولت مخاصمه و منازعه و خونریزی را بمناسبت حضور پادگان و پست های شوروی در آن استان مضر و بی نتیجه دانست. دستور مقابله با این جماعت را که البته با وسائل عدیده تقویت میشدند صلاح تشخیص نداد. این جانب ناگزیر هستم

صریحاً در مقابل مجلس شورایملی اظهار دارم که این اقدامات که در آذربایجان بعمل آمده از طرف هر دسته و جماعت که باشد خلاف مصلحت کشور و خلاف مصرّحات قانون اساسی و سایر قوانین کشور است (صحیح است). کلیهٔ ایرانیان پاک و بی غرض که هواخواه تمامیت و عظمت کشورند با این قبیل اقدامات و اظهارات خانه خراب کن مخالفت دارند(صحیح است ــ صحیح است)و مبارزه مینمایند و نخواهند گذارد این قبیل اظهارات خائنانه و جاهلانه ریشه دوانیده کشور را پارهٔ آتش نماید. اینجانب هم بعنوان یکفرد ایرانی و هم بنام دولت با اینکه اساساً اهل صلح و مسالمت بوده و بهیچ قیمت راضی نیستم از بینی یکنفر هموطن من قطرهٔ خونی جاری شود تصمیم جدی بمقاومت در مقابل این نغمه ها گرفته و نخواهیم گذارد یک عدهٔ قلیل مغرض نادان بعمد یا اشتباه مقاصد شوم و ناصواب خودرابر برادران آذربایجانی ما که همه وطن پرست وایران دوست هستند و بارها امتحانات فداکاری و از خود گذشتگی را داده اند با زور و ترور و آدمکشی و تجاسر تحمیل و کشوری را دچار زحمت و مرارت نمایند (صحیح است ــ احسنت) بدیهی است مجلس شورایملی و همهٔ مردم ایران پشتیبان دولتی که چنین تصمیمی را داشته باشند هستند (صحیح است) و عملیات چنین دولتی را تقویت خواهند نمود (صحیح است) از دولتهای دوست و متحد خودمان هم چنانکه رسماً و علناً گفته و نوشته و خواسته ایم برای رفع این مشکلات که نتیجهٔ ادامه توقف نیروی خارجی در ایران است در مقابل خسارات طاقت فرسا و فداکاریها که از شروع جنگ تاکنون تحمل نموده ایم توقع و انتظار داریم هر چه زودتر نیروی خودشان را از ایران ببرند (صحیح است) و ما را آزاد بگذارند. در ین فاصله هم طبق شرایط و اصولی که بین میهمان و میزبان مقرر است آزادی عمل را که حق حاکمیت ما است برای نیروی ایران و مأمورین دولتی مانع نشوند و بگذارند بوظائف خود برسیم و برفع مشکلات موفقیت حاصل نمائیم (صحیح است ــ احسنت). اینجانب از ین مقام رسمی با صدای بلند که بگوش تمام مردم جهان و مخصوصاً ملل دوست و متحد ما و همهٔ ایرانیان برسد اعلام میدارم نغمه های شوم معدودی نادان و مغرض در آذربایجان بهیچوجه رسمیت ندارد (صحیح است) و باید حتماً این قبیل تظاهرات بی اساس که بنام اصلاحات برخاسته و مانع اقدامات اساسی دولت برای تهیهٔ موجبات آسایش واصلاح حال

مردم ایران من جمله برادران آذربایجانی ما شده و لطمه های بزرگ بکشور ما وارد خواهد نمود خاموش شود واین نغمه ها برخلاف تمام مواز ین قانونی اساسی و سایر قوانین مملکتی است ازجمله مخالف اصل[1]... درخاتمهٔ عرایض خودلازم میدانم این نکته راباستحضار برسانم چنانکه سابقاً درمجلس شورای ملی اعلام داشتم بمنظورتوسعه وتشییدروابط دوستی و یک جهتی بادولت وملت دوست وهمسایه خودمان اتحادجماهیرشوروی سوسیالیستی چندی پیش بوسیلهٔ سفیر کبیر شاهنشاهی در مسکو پیشنهاد نمودم که باتفاق آقای وزیرخارجه بمسکو بروم و چون این تمایل ما برفتن مسکوبا تشکیل کنفرانس وزیران خارجهٔ سه دولت دوست و متحد در مسکو مصادف گردید پیشنهاد خودمانرا تعقیب نمودیم و ضمناً بموجب یادداشتهای رسمی که در تاریخ ۲۲ و ۲۳ آذر جاری ارسال شده بهر سه دولت دوست و متحد بزرگ خودمان اطلاع دادیم که تنها موضوع مهم و فوری که از سه دولت بزرگ انتظار داریم بین خودشان در کنفرانس وزیران خارجه در مسکو مطرح و تصمیم مساعد اتخاذ نمایند تخلیهٔ فوری و کامل تمام ایران از قوای هر سه کشور میباشد (صحیح است) و ضمناً تذکر دادیم هرگاه غیر از این موضوع مطلبی راجع بایران مطرح گردد باید نظر باستقلال وحق حاکمیت ایران و در اجرای فصل ششم پیمان سه جانبه و اعلامیهٔ سران سه دولت در تهران با استشاره و رضایت دولت ایران باشد (صحیح است).

در بیانات نخست وزیر که در بالا نقل شد چند بار در بارهٔ کنفرانس وزیران خارجه سه دولت بزرگ ذکری شده است. این کنفرانس از ۱۶ دسامبر تا ۲۷ دسامبر ۱۹۴۵ در مسکو منعقد شد و راجع بایران بحث هائی شد که آنرا جیمزف. برنز وزیر خارجهٔ امریکا در کتاب خود موسوم به «گفتار صریح» شرح داده و بقرار زیر است:

در اولین ملاقات با استالین که روز نوزدهم دسامبر بود من باو گفتم که ما راجع بوقایع ایران بواسطهٔ تعهدی که رئیس جمهور روزولت و چرچیل و خود او در سال ۱۹۴۳ در تهران داده اند بسیار نگران هستیم. در آن تعهد پیشوایان سه

۱ــ در ین جا ناطق اصول قانون اساسی را ذکر کرده و بعد هم شرحی تمجید در باره اهالی آذربایجان نموده است.

دولت تصدیق کرده‌اند که ایران در تعقیب جنگ برعلیه دشمن مشترک و مخصوصاً در قسمت تسهیل وسائل حمل و نقل مهمات از ممالک ماوراء بحار باتحادجماهیر شوروی کمک کرده است و در اعلامیهٔ تهران وعده داده شده است که هر نوع مسائل اقتصادی که در پایان مخاصمات ایران با آن مواجه باشد با مسائل اقتصادی سایر ملل متحده مورد توجه کامل قرار خواهد گرفت و نیز در اعلامیهٔ مزبور گفته شده است که دولتهای کشورهای متحدهٔ امریکا و اتحادجماهیر شوروی و ممالک متحدهٔ انگلستان در حفظ استقلال و حاکمیت و تمامیت ارضی ایران با دولت ایران اتفاق نظر دارند. وقایعی که قبل از کنفرانس حاضر در ایران بوقوع پیوسته حاکی است که تعهد مذکور ممکن است نقض گردد. دولت ایران اعتراض کرده است که وقتی میخواسته ۱۵۰۰ سرباز خود را بسوی آذربایجان بفرستد تا طغیانی را که از طرف منابع خارجی تشویق میشده خاموش نماید عدهٔ مزبور در راه متوقف گردیده و ارتش سرخ امر داده است که معاودت نماید لهذا دولت ایران تقاضا کرده است که ارتش‌های خارجی ایرانرا تخلیه نمایند. ما بلادرنگ دستور دادیم که بقیهٔ ارتش امریکا از ایران خارج شوند و من پیامی بدولت شوروی و دولت انگلستان فرستاده و توصیه کردم که آنها هم همین کار را بکنند. اعتراض ایران هنوز پا برجا میباشد و من به استالین گفتم که اگر ما تعهدات مندرجه در اعلامیهٔ تهران را انجام ندهیم احتمال کلی دارد که ایران شکایت خود را در جلسهٔ ملل متحد که بزودی در لندن منعقد خواهد شد عرضه بدارد و امریکا بعنوان امضا کنندهٔ اعلامیهٔ تهران مجبور خواهد شد که بایران مساعدت کند تا شکایت آن مطرح گردد. بنظر ما توجیه این مسئله بسیار مشکل است که حضور ۱۵۰۰ سرباز ایرانی ممکن است ۳۰۰۰۰ ارتش شوروی را چنانکه اظهار شده است بخطر اندازد.

استالین در جواب من بیاناتی نمودونام آنرا «حقایق مربوطه» گذاشت. او گفت که معادن نفت بادکوبه واقع در جنوب شوروی در نزدیک مرز بوده و مسئله بخصوصی را ایجاد کرده است. این معادن را باید در مقابل احتمال هر اقدام خصمانه‌ای که از طرف ایران ابراز شود حفظ نمود و هیچ اعتمادی هم بدولت ایران نمیتوان داشت. ممکن است مخرّبینی بمعادن بادکوبه اعزام شوند که معادن مزبور را آتش زنند و چون دولت شوروی بموجب پیمان منعقده حق دارد که

ارتش خود را تا پانزدهم مارس در ایران نگاهدارد لذا میل ندارد که قبل از آن تاریخ ایران را تخلیه کند، و در آن تاریخ هم باید وضع را بررسی نمود و ملاحظه کرد که آیا ممکن است سربازان شوروی را از ایران خارج نمود یا نه. تصمیم راجع باین موضوع موکول برویه و رفتار دولت ایران خواهد بود. و نیز متذکر شد که پیمان ۱۹۲۱ بین شوروی و ایران بدولت شوروی حق میدهد که هرگاه احتمال خطری از منبع خارجی متوجه روسیه شوروی شود ارتش خود را بشمال ایران اعزام دارد.

من باستالین گفتم که باعث تعجب است اگر او نظر دولت ایران را نسبت بشوروی خصومت‌آمیز تلقی کند بخصوص که او اعلامیهٔ تهران را امضاء کرده و گزارش ژنرال کونولی[1] فرمانده ارتش امریکا در ایران مشعر بر ین است که دولت ایران هم با ارتش سرخ و هم با ارتش امریکا نهایت همراهی و همکاری را برای حمل مهمات بروسیه نموده است. گرچه استالین حق دارد که ارتش خود را تا ماه مارس در ایران نگاهدارد ولی هیچ الزامی نیست که او چنین کاری را بکند. ضمناً گفتم که دولت امریکا روز دوم ماه مارس را موقع ختم اشغال ایران میداند نه پانزدهم مارس که استالین ذکر کرده بود.

استالین بمن گفت که اتحاد جماهیرشوروی هیچگونه نظر ارضی یا غیر ارضی نسبت بایران ندارد و بمجرد اینکه از لحاظ امنیت معادن بادکوبه اطمینانی حاصل کند ارتش شوروی را از ایران خارج خواهد نمود.

هرقدر بیشتر راجع بعذر استالین برای نگاهداری ارتش خود در ایران فکر کردم بیشتر از اعتمادم نسبت بوضع شوروییها کاسته شد. بنظر من ادعای روسها کاملا پوچ و بیهوده بود که سی هزار نفر سرباز ورزیده و کاملا مجهز شوروی ۱۵۰۰ نفر سرباز ایرانی را که تجهیزات کافی هم نداشتند در جادهٔ آذربایجان متوقف سازند و متعذر باین شوند که رفتن سربازان ایرانی بآذربایجان تولید اغتشاش خواهد کرد. اظهار دیگر استالین که او بیم آن را دارد که خرابکارانی از ایران که کشور کوچکی است بروسیه شوروی رفته و معادن نفت بادکوبه را آتش زنند عذر غیر موجه دیگری است برای اینکه یک ارتش بزرگ خارجی در داخلهٔ ایران باقی بماند. و مخصوصاً اظهار او که قضیهٔ خارج کردن ارتش سرخ از ایران

---

۱ــ فرمانده ارتش امریکا در ایران در جنگ دوم جهانی

پس از انقضای مدت معینه بررسی خواهد شد نشان میداد که نگرانیهای ما دربارهٔ انجام تعهدات اعلامیهٔ تهران کاملا موجه بوده است. نظر باین مراتب تصمیم گرفتم که کوشش مجددی نموده و موقعیت خودمان را نسبت بتعهداتی که داریم باستالین بفهمانم.

قضیهٔ ایران اولین مسئله ای بود که من در ملاقات دوم خود با استالین طرح کردم و باو گفتم که من از مطرح شدن ایران در اولین جلسهٔ ملل متحد فوق العاده مضطرب هستم و علاوه کردم که بنظر من شایان بسی اهمیت است که ملل بزرگ تعهدات خود را نسبت بدول کوچک محترم بشمارند. چنانچه ایران قضیه را در جلسهٔ ملل متحد که در لندن تشکیل خواهد شد طرح نماید موجب تأسف بسیار خواهد بود و باستالین اخطار کردم که نظر بحقیقت قضیه که ما از آن آگاه هستیم و نظر بتعهدی که ما کرده ایم ناچار خواهیم بود که از ایران هواخواهی کنیم. موجب نهایت تأسف برای دولت امریکا خواهد بود که در جلسهٔ اول ملل متحد با اتحادجماهیر شوروی مخالفت نماید و بنابرین امیدواری من آن است که اقدامی در مسکو بشود که از چنین پیش آمدی جلوگیری شود. پیشنهاد مستر بوین[1] را که یک کمیسیونی مرکب از نمایندگان سه دولت انتخاب شود که بایران رفته و راه حلی برای جنبه های مختلف قضیه پیدا کند با استالین مذاکره کردم. استالین دربارهٔ این پیشنهاد نظر قطعی اظهار نکرد ومن مجدداً اظهارامیدواری کردم که هیچ اقدامی در ایران نشود که تولید اختلافی بین ما و شوروی بنماید. در جواب من استالین گفت: ما کاری نخواهیم کرد که صورت شما گلگون گردد.

بعد از ظهر روز بیست و پنجم دسامبر من ملاقات خصوصی با مسیومولوتوف کردم. بین سایر مسائل مطروحه مولوتوف گفت که بطورکلی پیشنهاد انگلستان دربارهٔ ایران قابل پذیرش است و نظر مرا استفسار کرد. من باو گفتم که پیشنهاد مزبور را من قبول خواهم کرد زیرا مخصوصاً شایق بودم که قضیهٔ ایران در مجمع عمومی ملل متحد مطرح نگردد. شب آنروز که جلسهٔ کنفرانس تشکیل گردید مولوتف چند پیشنهاد اصلاحی راجع بپیشنهاد بوین داد. بوین تمام آنها را قبول کرد بجزیکی ازآنها که تاریخ خروج ارتشها را از ایران مشکوک میگذاشت. بوین گفت که تاریخ تخلیه درپیمان سه دولت معین شده و لذا

۱ــ درآنوقت وزیر خارجهٔ دولت کارگری انگلستان بود.

پیشنهاد مولوتوف موردی ندارد.

در نتیجهٔ ملاقات خصوصی که با مولوتوف کرده بودم عقیده داشتم که بالاخره مولوتف پیشنهاد بو ین را قبول خواهد کرد ولی بعدازظهر ۲۶ دسامبر که باز جلسهٔ دیگر کنفرانس تشکیل شد واضح گشت که فرماندهی عالی شورو یها باز نظرش را تغییر داده است. مولوتوف مدعی شد که قضیهٔ ایران در حقیقت جزو دستور نبوده و دیگر راجع بآن نمیتوان بحثی نمود. بو ین گله کرد که هر اصلاحی را که شورو یها پیشنهاد کرده بودند او قبول کرده است و در نتیجهٔ ملاقات بو ین با استالین چنین استنباط کرده بود که دولت شوروی پیشنهاد او را قبول خواهد کرد.

مولوتف در جواب گفت بنظر او تبادل نظری که در ین باب شده کافی است و چون توافقی هم نشده وقضیه هم در دستور نبوده است لزومی ندارد که ذکری از آن در اعلامیهٔ ختم کنفرانس بشود.

سپس بو ین رو به مولوتف کرده و پرسید: «اقدام بعدی من چه خواهد بود؟» و مولوتف در جواب گفت: «شما آنرا خودتان خوب میدانید.» پس از آن بو ین گفت که او موقعیت را خوب درک کرده و متأسف است.

*

بطوری که از مندرجات جراید آنوقت و بیانات رسمی مقامات دولتی آن زمان مفهوم می شود باوجود اینکه در مسکو بین وز یران خارجه سه دولت راجع بایران سازشی حاصل نشده بود معهذا دولت انگلستان هنوز اصرار داشت پیشنهادی که درمسکو کرده بود مورد قبول واقع شود.

در تار یخ پانزدهم دیماه ۱۳۲۳ رادیوی لندن در گفتار فارسی خود چنین گفت:

«از تهران خبر میرسد که سر ر یدر بولارد سفیر کبیر انگلستان و مستروالاس مری سفیرکبیر امر یکا در تهران بدولت ایران پیشنهاد کرده اند که با تشکیل یک کمیته سه نفری که از نمایندگان شوروی ــ انگلستان ــ و امر یکا تشکیل شده موافقت نماید تا اوضاع ایران را بطور عموم و اوضاع آذر بایجان را بطور خصوصی مورد بررسی قرار دهند. دو سفیر کبیر مز بور در ین باره با شاهنشاه ایران محمد رضاشاه نیز مذاکراتی نموده اند و این پیشنهاد را بمعظم له هم تقدیم کرده اند. دولت ایران هنوز جواب موافقی باین پیشنهاد نداده است و شاید بخواهد

قبل از موافقت با این پیشنهاد آنرا بمجلس شورایملی عرضه کند. در محافل لندن اظهار میشود که دولت انگلستان در بارهٔ تشکیل یک کمیتهٔ سه نفری برای بررسی اوضاع ایران هنوز برأی سابق خود در بارهٔ تشکیل چنین کمیته‌ای باقی است و با اینکه دولت شوروی در کنفرانس مسکو در آغاز کار با این پیشنهاد موافقت کرد و آخر سر آنرا رد نمود دولت انگلستان هنوز برأی خود باقی است.»

دولت وقت پس از مشورت با نمایندگان مجلس پیشنهاد فوق را رد کرد. اقلیت و برخی از زعمای مجلس اصراری داشتند که کابینهٔ حکیمی از کار برکنار شود و مذاکرات مستقیم با شورو یها شروع گردد. دکتر مصدق در ۱۹ دیماه ۱۳۲۳ ضمن نطقی در مجلس چنین گفت:

«نظریات من این بود که بین دولت راجع بطرز اداره نمودن قسمتی از مملکت با یک عده‌ای از اهالی آنجا اختلاف حاصل شده است. قبلا باید با اهالی محل داخل مذاکراه شد شاید اختلاف را بتوان با خود آنها حل کرد و چنانچه باینطریق نتیجه نداد با دولت اتحاد جماهیرشوروی مذاکره کنیم که مانع مرتفع و اختلاف حل شود... من برای صلاح وصواب ملت ایران ازآقای حکیمی خواهش میکنم بیش از این وقت مملکت را ضایع نکند و فوراً از کار کناره‌جوئی کند.»

بشهادت جراید وقت و مذاکرات مجلس شورای ملی در آن اوقات طبقهٔ حاکمه دو دسته شده بود و هر یک نظریات بخصوصی داشت. دسته‌ای طرفدار این بود که مذاکرهٔ مستقیم با شورو یها بدون استعانت از امریکا و انگلستان کار را بجائی نخواهد رساند و باید هرچه زودتر بسازمان ملل متحد شکایت نمود و دستهٔ دیگر عقیده داشت احمد قوام (که گفته میشد مورد اعتماد شورو یها است) روی کار آید و مذاکرات مستقیم را با شورو یها آغاز نماید و بعدها اگر توفیقی حاصل نشد قضیه را برسیدگی سازمان ملل متحد محول نمایند.

حکیمی ــ چنانکه حوادث بعدی صحیح بودن روش او را تأیید کرد ــ ابتکار بموردی بخرج داد و اختلاف با شورو یها را بسازمان ملل متحد رجوع کرد و در نطقی که در جلسه ۲۵ دیماه مجلس شورای ملی ایراد کرد چنین گفت:

«متأسفانه ماه هاست جنگ تمام‌شده و با وجود تقاضای متوالی دولت ایران در خارج کردن قوای خودشان پیش از دوم مارس ۱۹۴۶ تأمل دارند و در کارهای ایران مداخله می نمایند ولی چون مذاکرات مستقیم در تهران و مسکو در

میان بود امیدوار بانجام مقصود بودیم و استنباط نمودیم که شاید مراجعه ما در آنموقع بمجمع ملل متفق و گذاردن موضوع ایران در مجمع مخالف انتظار متفقین ما باشد لهذا از ین اقدام خودداری نمودیم ولی بعد همینکه معلوم شد از مذاکرات مستقیم بمنظور نمیرسیم ناچار بر یاست هیئت نمایندگی ایران در مجمع ملل متفق دستور دادیم که موضوع ایران را در مجمع ملل متفق طرح و مطابق اساسنامهٔ سازمان ملل متفق درخواستی که لازم است بشورای امنیت بدهند.»

در تاریخ ۱۹ ژانویه ۱۹۴۶ نمایندهٔ ایران در سازمان ملل متحد نامه‌ای بدبیر کل سازمان نوشته و طبق اصل ۳۵ منشور ملل متحد تقاضا کرد که شورای امنیت بقضیهٔ ایران رسیدگی کند و اقدام مقتضی برای رفع نگرانی ایران بنماید. شورای امنیت پس از اصغای بیانات طرفین در تاریخ ۳۰ ژانویه قطعنامه‌ای صادر کرد و بطرفین توصیه نمود که مذاکرات مستقیم را با یکدیگر برای حل اختلاف شروع نمایند و نتیجه را بشورا اطلاع دهند.

## حکومت قوام و اولتیماتوم امریکا و قرارداد نفت

دولت حکیمی ساقط گردید و احمد قوام دولتی تشکیل داد و باستالین تلگراف کرد که مایل است بمسکو رفته و مذاکرات مستقیم را با دولت شوروی شروع نماید. استالین در جواب اظهار خوشوقتی از ین مسافرت نمود و قوام عازم مسکو گردید. از ۱۹ فوریه تا هشتم مارس ۱۹۴۶ قوام در مسکو بود و در ین مدت دو دفعه با استالین و چهار دفعه با مولوتف ملاقات کرد واز ین مسافرت نتیجه‌ای حاصل نکرد. هنگام توقف در مسکو مولوتوف پیشنهاد ز یر را به قوام برای رفع اختلافات تسلیم کرد:ــ

۱ــ ارتش سرخ در قسمت هائی از ایران برای مدت نامعلومی متوقف خواهند بود.

۲ــ دولت ایران استقلال داخلی آذربایجان رابرسمیت خواهدشناخت و نخست وزیران آذربایجان در روابط خود با دولت مرکزی ایران سمت استاندار آذربایجان را خواهند داشت.

۳ــ آذربایجان وزارت جنگ و وزارت خارجه نخواهد داشت و فرمانده کل قوای آذربایجان از طرف دولت مرکزی تعیین خواهد شد.

۴ــ سی درصد از مالیاتهای آذربایجان بدولت پرداخته خواهد شد.

۵ــ زبان رسمی در مدارس و محاکم و ادارات محلی ترکی خواهد بود ولی تمام مکاتبات با دولت تهران بفارسی خواهد بود.

۶ــ دولت شوروی از تحصیل امتیاز نفت صرف نظر خواهد کرد و در عوض شرکت مختلط شوروی و ایران تشکیل خواهد شد که نفت شمال را استخراج کند. در بیست و پنج سال اول ۵۱ درصد سهام متعلق بشوروی ۴۹ درصد متعلق بایران خواهد بود و در ۲۵ سال دوم هر یک از طرفین ۵۰ درصد سهم خواهد داشت.

قوام از قبول پیشنهادهای فوق امتناع کرد. روز دوم مارس که تاریخ تخلیهٔ ارتش های خارجی بود دولت شوروی بقوام در مسکو اطلاع داد که ارتش سرخ از نواحی خراسان و شاهرود و سمنان خارج خواهند شد ولی در سایر نقاط باقی خواهند بود تا وضع روشن گردد. قوام نسبت باین تصمیم اعتراضی بدولت شوروی تسلیم کرد و پس از هفده روز توقف در مسکو و بدون اخذ نتیجه ای بتهران مراجعت کرد.

پس از مراجعت قوام بتهران برعدهٔ ارتش شوروی ایران افزوده شد و پادگان شوروی ها از قزوین رو بتهران حرکت کرد و در کرج متوقف گردید و از طرف سمنان هم عده ای سربازان روس از راه فیروزکوه به گرمسار آمدند و معلوم گشت که دولت شوروی میخواهد فشار زیادتری بدولت ایران وارد سازد تا پیشنهادهای آن را با عجله قبول نماید.

مستر برنز وزیر خارجهٔ امریکا در کتاب خود که در بالا ذکر آن آمده است چنین مینویسد:ــ

«نطق استالین در تاریخ نهم فوریهٔ ۱۹۴۶ که ضمن آن برنامهٔ جدید پنج سالهٔ شوروی اعلام شد و درعوض تولید کالاهای مصرفی که مردم روسیه شدیداً بآن احتیاج داشتند تأکیدی راجع به تجدید افزایش سلاح شده بود موجب حیرت من گردید. ولی از ین نطق تهدیدآمیزتر رویه ای بود که دولت شوروی نسبت بایران اتخاذ کرده و نشان میداد که دولت شوروی میخواهد باستقلال همسایهٔ کوچک خود لطمه وارد سازد. رویهٔ مزبوراظهارات جاه طلبانهٔ مولوتوف را که به هیتلر درباب استیلا باراضی واقع درجنوب بادکوبه کرده بود تأیید میکرد. این وقایع

الهامی برای نطقهای من بود که از فوریهٔ ۱۹۴۶ به بعد ایراد کردم و بطور صحیح تعبیر باین شد که ما رویهٔ محکم‌تری نسبت بدولت شوروی اتخاذ خواهیم کرد. دیگر خردمندی اجازه نمیداد که ما اختلافات خود را با دولت شوروی کوچک جلوه دهیم زیرا دیگر نمیشد گفت که ما و روسیه دارای قصد مشترکی برای عقد صلح درآیندهٔ نزدیک بودیم و موجباتی برای توجیه آن موجود نبود.»

در تاریخ ۲۸ فوریهٔ ۱۹۴۶ مستر برنز وزیر خارجهٔ امریکا نطقی ایراد کرد و گفت:

«بعنوان یک دولت بزرگ و عضو دائمی شورای امنیت ما مسئولیت آن را داریم که نفوذ خود را بکار برده وجدیت نمائیم که دیگران تعهدات خود را محترم شمارند. ما مصمم هستیم که این مسئولیت را بکار اندازیم... اگر دولتهای بزرگ بدفاع قانون اقدام نکنند ملل متحد قادر باین نخواهد بود که از جنگ جلوگیری کند. ما باید قبلا این نکته را واضح سازیم که ما قصد داریم از تجاوز جلوگیری کنیم و در عین حال باید بگوئیم که برای قصد دیگری باعمال قوه نخواهیم پرداخت... منشور ملل متحد تجاوز را منع کرده است و ما اجازه نمیدهیم که بوسیلهٔ فشار و یا اقدامات حیله‌آمیزی مانند اعمال نفوذ سیاسی تجاوز انجام گیرد و توفیق حاصل کند.»

در تاریخ ششم مارس ۱۹۴۶ دولت امریکا یادداشت شدیدی بدولت شوروی ارسال و در آن گفته بود که تصمیم دولت شوروی به نگاه داشتن ارتش خود در ایران پس از تاریخ دوم ماه مارس موقعیتی را ایجاد کرده است که دولت امریکا بعنوان عضو ملل متحد و امضاء کنندهٔ اعلامیهٔ تهران نمیتواند بی نظر مانده و ساکت بنشیند. و ضمناً در آن یادداشت تقاضا شده بود که دولت شوروی بفوریت ارتش خود را از ایران خارج نماید و از تصمیم خود دولت امریکا را باسرع اوقات آگاه سازد. دولت انگلستان هم یادداشتی بهمین مضمون برای دولت شوروی فرستاد و اطلاع داد که برخلاف پیمان سه گانه و اعلامیهٔ تهران ارتش روس در ایران مانده و باید هرچه زودتر خارج شود.

هر قدر فشار امریکا و انگلیس بدولت شوروی افزایش مییافت بهمان اندازه هم فشار شوروی بایران شدیدتر میشد. تهران مورد تهدید واقع شده بود. روزنامه های توده تبلیغات شدیدی کرده و از دولت تقاضا میکردند که پیشنهادهای

روسیه را بپذیرد. سفیر امریکا بدولت ایران اطلاع داد که اگر دولت ایران قضیه را بشورای امنیت رجوع نکند دولت امریکا از شورا تقاضا خواهد کرد که مسئلهٔ ایران را جزو دستور شورای امنیت که بزودی در نیویورک تشکیل خواهد شد بگذارد.

بالاخره قوام در تاریخ هفدهم مارس به سفیر ایران در واشنگتن دستور داد که قضیه را بشورای امنیت احاله دهد و روز بعد حسین علاء این کار را کرد. وضع تهران در آن وقت بی نهایت وخیم بود. حزب توده نهایت جدیت خود را بخرج میداد که مردم را مرعوب کرده و دولت را وادار بقبول پیشنهادهای روسها بنماید. عدهٔ زیادی تهران را ترک گفته و رو بولایات رفتند و دولت امریکا بسفارت خود در تهران دستور داد که اعضای خود را مهیای حرکت از تهران بنماید.

در ین موقع اتفاقی رخ داد که بکلی وضع را تغییر داد و این اتفاق تاکنون بطور مشروح باطلاع عموم ایرانیان نرسیده است و حتی بسیاری هم کوشش کرده‌اند که آنرا مکتوم نگهدارند. اتفاق مزبور بقرار زیر است:

در تاریخ ۲۱ مارس ۱۹۴۶ مسترترومن رئیس جمهور امریکا اولتیماتومی باستالین فرستاد. در ین اولتیماتوم و اتمام حجت پس از یادآوری پیمان منعقده بین ایران و انگلیس ترومن گفته بود علت غائی اعزام ارتش متفقین بایران برای این بود که لوازم و مهمات جنگی بروسیه فرستاده شود و قسمت عمدهٔ مهمات مزبور از امریکا فرستاده شد تا روسها بتوانند در مقابل آلمانها مقاومت نموده و آنها را شکست دهند. دولت امریکا هزاران اتومبیل و هواپیما وملیونها تن ملزومات و مهمات از راه ایران بروسیه فرستاد. وقتیکه جنگ بپایان رسید ارتش امریکا از ایران خارج شد و ارتش انگلستان هم در سر موعد مقرر ایران را تخلیه کرد. مردم و دولت امریکا متوقع بودند که روسها هم همین کار را بکنند و چون نکرده‌اند دولت امریکا تقاضا دارد که ارتش شوروی طبق پیمان سه گانه تا یکهفتهٔ دیگر شروع بتخلیهٔ ایران بنماید و تا شش هفتهٔ دیگر تمام ارتش خود را از ایران خارج نماید. و اگر چنین نکند بارتش امریکا دستور داده خواهد شد که بایران مراجعت نمایند.

تا چند سال کسی از اولتیماتوم امریکا بدولت شوروی در بارهٔ تخلیهٔ ایران اطلاعی نداشت ولی مسترترومن در مصاحبهٔ مطبوعاتی که در تاریخ ۲۴ آوریل ۱۹۵۲ با ارباب جراید داشت چنین گفت:

«در ۱۹٤٦ من مجبور شدم اولتیماتومی به نخست‌وزیر جماهیر شوروی فرستاده از او تقاضا کنم که مقررات پیمان سه‌گانه را رعایت نماید. ارتش روس در آنوقت از ایران رفت زیرا دولت امریکا در آنموقع در وضعی قرار گرفته بود که میتوانست با چنین وضعی مقابله نماید.»

وقایعی که پس از واقعه فوق رخ داد بشرح زیر است:

در تاریخ ۲۱ مارس سفیر کبیر شوروی در امریکا نامه‌ای بدبیر کل سازمان ملل متحد نوشته و گفت تقاضای ایران برای بحث مسئله در شورای امنیت در حالیکه مذاکرات بین دولتین شوروی و ایران در جریان است غیر مترقبه میباشد و چون دولت شوروی مطالب لازمه را برای بحث حاضر نکرده تقاضا داشت که جلسهٔ شورای امنیت برای شانزده روز بتعویق افتد. دولتین امریکا و انگلیس با چنین تقاضائی بشدت مخالفت کردند و اظهار داشتند که شورا باید در همان روزی که معین شده یعنی ۲٦ مارس جلسهٔ خود را تشکیل دهد.

در تاریخ ۲۲ مارس سفیر ایران بدبیر سازمان ملل متحد اطلاع داد که مذاکرات مستقیم بین تهران و مسکو به نتیجه‌ای نرسیده است و هرگونه تعویقی در کار موجب خسارات بیشتری برای ایران خواهد بود. روز ۲۵ مارس رادیو مسکو ابلاغیهٔ رسمی منتشر ساخت مشعر براینکه فرماندهی شوروی در ایران معتقد است که اگر اتفاق غیر مترقبه‌ای روی ندهد تخلیهٔ کامل ایران از ارتش سرخ در عرض پنج الی شش هفته خاتمه خواهد یافت.

چون کسی از اولتیماتوم ترومن اطلاعی نداشت خبر تخلیهٔ ایران که از رادیوی مسکو منتشر شد تعجب‌آمیز بود و در تهران قوام بخبرنگاران گفت که مذاکراتی با شوروی‌ها در جریان نبوده و اطلاع رسمی هم در باب تخلیه باو داده نشده است. سی و شش ساعت پس از ابلاغیه‌ای که از رادیوی مسکو منتشر شد سفیر شوروی بدولت ایران اطلاع داد که ارتش شوروی تا روز ششم ماه مه ۱۹٤٦ ایرانرا تخلیه خواهد کرد.

روز ۲٦ مارس قضیهٔ ایران در شورای امنیت مطرح گردید. نمایندهٔ شوروی اظهار داشت که دولت او در تاریخ ۲٤ مارس تصمیم گرفت که ایرانرا تخلیه کند و تا شش هفتهٔ بعد این تخلیه انجام خواهد یافت و لذا طرح قضیه در شورا دیگر موردی ندارد. وزیر خارجهٔ امریکا در جواب نمایندهٔ شوروی گفت که

دولت ایران مطالبی را بشورا اظهار داشته که حاکی از انجام ندادن تعهدات دولت شوروی و نقض پیمان میباشد و مشعر بر این است که دولت شوروی در امور داخلی ایران دخالت میکند. وزیر خارجهٔ امریکا اضافه کرد که تا این تاریخ هیچ قراردادی بین دولتین و شوروی منعقد نشده و اگر شده باشد باید دولتین ایران و شوروی مشترکاً شورای امنیت را از عقد چنین قراری مستحضر دارند. لهذا پیشنهاد نمایندهٔ شوروی که قضیهٔ ایران از دستور خارج شود بیمورد است. نمایندهٔ انگلیس هم نظر وزیر خارجهٔ امریکا را تأیید کرد و شورای امنیت بانه رأی در مقابل دو رأی (شوروی و لهستان) تصمیم گرفت که قضیهٔ ایران در دستور باقی بماند. سپس نمایندهٔ مصر پیشنهاد کرد که از نمایندهٔ دولت ایران دعوت شود که در جلسهٔ روز بعد شورا حضور بهمرسانده و اظهار دارد که آیا با تعویق مذاکرات شورا در بارهٔ ایران موافق است یا نه.

روز بعد نمایندهٔ ایران در جلسهٔ شورا حضور پیدا کرد و همینکه شورا بحث را شروع نمود نمایندهٔ روسیه از جلسه با تعرض خارج شد. نمایندهٔ دولت ایران اظهارات نمایندهٔ شوروی را دائر باینکه قراردادی بین دولت او و دولت شوروی منعقد گشته است تکذیب کرد.

همانروز هم قوام بشورای امنیت اطلاع داد که وضع او از موقع مراجعت از مسکو هیچ تغییری نکرده و دولت شوروی گذشته از اینکه تقاضای ایرانرا برای تخلیه قبول نکرده است برعدهٔ ارتش خود در ایران نیز افزوده و تا این تاریخ هم هیچگونه قراردادی چه شفاهی و چه کتبی بین دولتین منعقد نشده است.

روز ۲۹ مارس شورا پیامی به استالین و قوام فرستاد و تقاضا کرد که تا چهارم آوریل بشورا اطلاع دهند که آیا قرارداد پنهانی بین آنها برای تخلیه ایران منعقد شده است یا نه.

پس از آخرین تصمیم شورا فرصتی برای شوروها پیدا شد که حفظ آبرو نموده و کار را بهرنحوی هست خاتمه دهند. لهذا در تاریخ پانزدهم فروردین ۱۳۲۵ (چهارم آوریل ۱۹۴۶) موافقتی بین قوام و سادچیکف سفیر شوروی در ایران امضا شد که بعنوان ابلاغیهٔ مشترک در تهران منتشر گردید و بشرح زیر بود:

«مذاکراتی که از طرف نخست وزیر ایران در مسکو با اولیاء دولت جماهیر شوروی سوسیالیستی آغاز و در تهران پس از ورود سفیر کبیر شوروی

ادامه یافت ، در تاریخ پانزدهم فروردین ۱۳۲۵ مطابق با چهارم آوریل ۱۹۴۶ بنتیجهٔ ذیل رسید و در کلیهٔ مسائل موافقت حاصل گردید.

۱ــ قسمتهای ارتش سرخ از ۲۴ مارس ۱۹۴۶ یعنی یکشنبه چهارم فروردین ۱۳۲۵ در ظرف یکماه و نیم تمام خاک ایرانرا تخلیه مینمایند.

۲ــ قرارداد ایجاد شرکت مختلط نفت ایران و شوروی و شرائط آن از تاریخ ۲۴ مارس تا انقضاء هفت ماه برای تصویب بمجلس پانزدهم پیشنهاد خواهد شد.

۳ــ راجع بآذربایجان چون امر داخلی ایران است ترتیب مسالمت‌آمیزی برای اجرای اصلاحات برطبق قوانین موجوده و با روح خیرخواهی نسبت باهالی آذربایجان بین دولت و اهالی آذربایجان داده خواهد شد.

امضا: نخست‌وزیر دولت شاهنشاهی ایران ــ **احمد قوام**

امضا: سفیر کبیر دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی مقیم تهران ــ **ساد چیکف**

طرح قرارداد ایجاد شرکت مختلط نفت ایران و شوروی که در بند دوم ابلاغیهٔ مشترک در آن بحث شده در همان تاریخ یعنی پانزدهم فروردین ۱۳۲۵ از طرف قوام نخست‌وزیر و سادچیکف تنظیم و هریک ضمن نامه‌ای طرح مزبور را بیکدیگر ابلاغ نمودند. متن نامهٔ قوام به سادچیکف بقرار زیر و نامهٔ سادچیکف خطاب بنخست‌وزیر نیز بهمان مضمون بود:

آقای سفیر کبیر

پیرو مذاکرات شفاهی که بین ما بعمل آمده است محترماً باستحضار آنجناب میرساند که دولت اعلیحضرت شاهنشاهی ایران موافقت مینماید که دولتین ایران و شوروی شرکت مختلط ایران و شوروی را برای تجسسات و بهره‌برداری اراضی نفت‌خیز در شمال ایران با شرائط اساسی ذیل ایجاد نمایند.

۱ــ در مدت ۲۵ سال اول عملیات شرکت ۴۹ درصد اسهام بطرف ایران و ۵۱ درصد اسهام بطرف دولت شوروی متعلق خواهد بود و در مدت ۲۵ سال دوم ۵۰ درصد اسهام بطرف ایران و ۵۰ درصد اسهام بطرف شوروی متعلق خواهد بود.

۲ــ منافعی که بشرکت عاید گردد بتناسب مقدار اسهام هریک از طرفین تقسیم خواهد شد.

۳ــ حدود اراضی اولی که برای تجسسات اختصاص داده میشود همان است که در نقشه‌ای که جنابعالی ضمن مذاکرات در روز ۲۴ مارس باینجانب واگذار فرموده‌اید باستثنای قسمت خاک آذربایجان غربی که در باختر خطی که از نقطهٔ تقاطع حدود اتحاد شوروی و ترکیه و ایران آغاز و بعد از سواحل شرقی دریاچهٔ رضائیه گذشته تا شهر میاندوآب میرسد واقع است ــ همانطوری که در نقشهٔ مزبور روز چهارم آوریل سال ۱۹۴۶ اضافه تعیین گردیده است.

ضمناً دولت ایران متعهد میگردد خاکی را که در طرف غرب خط سابق‌الذکر واقع است بامتیاز کمپانیهای خارجی یا شرکتهای ایرانی با اشتراک خارجیها یا با استفادهٔ سرمایهٔ خارجی واگذار ننماید.

۴ــ سرمایهٔ طرف ایران عبارت خواهد بود از اراضی نفت خیز مذکور در مادهٔ(۳) که پس از عملیات فنی دارای چاههای نفت و محصول آن قابل استفاده شرکت خواهد گردید و سرمایهٔ طرف شوروی عبارت خواهد بود از هر قبیل مخارج و آلات و ادوات و حقوق متخصصین و کارگران که برای استخراج نفت و تصفیهٔ آن مورد احتیاج خواهد بود.

۵ــ مدت عملیات شرکت ۵۰ سال است.

۶ــ پس از انقضاء مدت عملیات شرکت دولت ایران حق خواهد داشت اسهام شرکت متعلق بطرف شوروی را خریداری نماید و یا مدت عملیات شرکت را تمدید کند.

۷ــ حفاظت اراضی مورد تجسسات و چاههای نفت و کلیهٔ تأسیسات شرکت منحصراً بوسیلهٔ قوای تأمینیه ایران خواهد بود.

قرارداد ایجاد شرکت نفت مختلط شوروی و ایران مزبور که بعداً مطابق متن نامه عقد میشود بمجردی که مجلس شورایملی ایران تازه انتخاب شد و بعملیات قانونگذاری خود شروع نماید در هر حال نه دیرتر از مدت هفت ماه از تاریخ ۲۴ ماه مارس سال جاری برای تصویب پیشنهاد خواهد شد. موقع را مغتنم شمرده احترامات فائقه را تجدید مینماید. امضا ــ احمدقوام.

پس از انتشار ابلاغیه و نامه‌های متبادله مذکور فوق ارتش سرخ در موقع مقرر در ابلاغیهٔ مشترک خاک ایرانرا تخلیه کرد.

اولین کاری که قوام کرد این بود که با پیشه‌وری داخل مذاکره شد و با

حزب توده هم روی بسیار خوشی نشان داد و حتی سه نفر از سران آنها را وارد کابینهٔ خود نمود و چنین وانمود کرد که طبقهٔ حاکمه از گذشته پند گرفته و در آینده مصمم است که با طبقات دیگر سازش نموده و بحقوق آنها احترام گذارد. از یکطرف پرو بالی به عناصر دست چپ داد و از طرف دیگر بوسیلهٔ پول و تطمیع مخالفین دموکراتها را در آذربایجان مخفیانه تقویت نمود و در ظاهر هم کمال دوستی را با سفارت شوروی اظهار میداشت و بآنها وعده میداد که قضیهٔ نفت شمال را در مجلس پانزدهم بنفع آنها تمام خواهد کرد. سیاست «ماکیاولی»[1] مانند قوام که بسیار ماهرانه بازی شد کار را بجائی رساند که شورویها او را بزرگترین سیاستمدار شرق نامیدند و حزب توده او را رئیس حکومت ائتلافی آزادیخواهان لقب میداد و خود او یا مضامینی مانند «عقربک ساعت زمانه بعقب برنمیگردد» و مطالبی مانند آن همهٔ مخالفین طبقهٔ حاکمه را اغفال کرد و با متانت بسیار و صبر و حوصله بی حد کار را بجائی رساند که ارتش ایران توانست به آذربایجان برود و بساط طغیان پیشه وری واعوان و انصار او را در هم ریزد.

در تیرماه ۱۳۲۶ مجلس پانزدهم افتتاح یافت و در جلسهٔ ۲۵ آندوره که روز ۲۹ مهرماه ۱۳۲۶ انعقاد یافت احمد قوام بیانات مفصلی راجع بواقعهٔ آذربایجان و اقدامات دولت خود ایراد کرد که شایان دقت و توجه بسیار است و بعضی از قسمتهای آن در زیر نقل میشود:[2]

«دولت با وجود توجه کامل باین فجایع[3] با کمال تأسف و با خون دل مجبور شد از افشاء امر خودداری کند و ناچار گشت بموجب دو علت اساسی با دموکراتها وارد مذاکرات گردد. علت اول عزم دولت در تحکیم روابط دوستانه با دولت متفق و بزرگ ما روسیهٔ شوروی بود که باصرار و تأکید شدیدی روش مسالمت‌آمیز را نسبت بسران و فراهم کنندگان نهضت آذربایجان توصیه میکردند

---

۱ ــ ماکیاول: یکی از سیاستمداران شهر فلورانس در ایتالیا بود که در قرن پانزدهم میلادی زندگی می کرد و عقیده داشت که حکمران و زمامدار می تواند بهر وسیله ای که میسر باشد بدون رعایت اصول اخلاقی قدرت خود را مستقر سازد و اینک اینگونه سیاستها را ماکیاولی می گویند.

۲ــ تمام این گزارش مهم قوام در کتاب: «نفت ونطق مکّی» از صفحه ۱۶ تا صفحه ۸۹ بدون کم و زیاد نقل گردیده است.

۳ــ مقصود فجایع دموکراتها در آذربایجان و کردستان است.

و نمیخواستیم بهانه برای تأخیر امر تخلیه ایجاد کرده باشیم. نکته‌ای که باید در این موقع تذکر دهم این است دولت ایران در راه این مقصود یعنی تأمین دوستی و روابط مستقیم با دولت شوروی با اینکه عضو سازمان ملل متحد بود توصیهٔ شورای امنیت را در باب لزوم مذاکرات مستقیم با خوشوقتی تلقی نمود و هرگز نخواست اختلاف بین دو دولت دوست و همسایه موضوع مباحثات محافل سازمان ملل گردد و در این راه آنچه مقدور بود اهتمام وکوشش بجا آورد. از طرف دیگر هم برخلاف زعم برخی بی خبران ارتباط مادر ین باب با سازمان ملل هرگز قطع نشد و دولت توسط نمایندگان خود با سازمان در تماس بود و موضوع ایران در ضمن مسائل مرجوعهٔ سازمان بود و اکنون هم هست. علت دوم احترام دولت بود بنام و عنوان آذربایجان که مغرضین آنرا دستاویز کرده بودند. با اینکه مرام و مقصود واقعی برپا کنندگان این معرکه در نظر دولت چنانکه گفتیم معلوم بود چون در ظاهر صحبت از حقوق مردم آذربایجان و دموکراسی و بسط عدالت در آن سامان میکردند دولت بمدلول «انظر الی ماقال» خواست از همان در که آنان وارد شده بودند درآید و برای آشکار ساختن خدعه و غرض باطنی آنان اصلاحاتی را که ظاهراً میخواستند تا آنجا که مطابق با قوانین کشور بود بنام مردم آذربایجان مورد مطالعه و زمینهٔ مذاکره قرار دهد تا ساده‌لوحان و خوش‌باوران خارجی و داخلی که تصور میکردند در آذربایجان مردمی قیام کرده‌اند و اصلاحاتی میخواهند، بدانند که دولت هرنوع اصلاحات را حسن استقبال میکند.»

مطالعهٔ دقیق بیانات احمد قوام در مجلس که فقط قسمت مختصری از آن در بالا ذکر شد ثابت میدارد که او نقش ماهرانه‌ای بازی کرد تا توانست بمقصود برسد و اگر بعبارات نقل شده در بالا دقت عمیق شودسیاست«ماکیاولی» او بخوبی آشکار میگردد.

بهر حال موقعی که مجلس پانزدهم شروع بکار کرد ژرژالن سفیر امریکا در تهران کوشش بسیار مینمود که بنمایندگان مجلس ومتصدیان امور بفهماند که ایران در رد یا قبول قرارداد نفت بین قوام و سادچیکف کاملا آزاد میباشد و اگر بخواهد آنرا رد کند از حمایت دولت امریکا برخوردار خواهد بود. در تاریخ یازدهم سپتامبر ژرژالن این مطلب را ضمن بیانی صریح بشرح زیر ادا کرد و گفت: «ایرانیان صاحب خانه و مختار در امور کشور خود میباشند. آنها آزادی کامل برای

رد یا قبول قرارداد قوام‌سادچیکف دارند و اگر تصمیم به رد کردن آن بگیرند دولت امریکا در مقابل هرگونه رویهٔ تهدید و ارعابی که شوروی‌ها پیش گیرند بایران کمک و مساعدت خواهد کرد.»

در همان جلسهٔ مجلس شورایملی که احمدقوام نطق مفصل خود را دربارهٔ آذربایجان نمود طرحی تحت عنوان ماده واحده بقید دوفوریت از طرف جمعی نمایندگان تقدیم و تصویب گردید.

در مقدمهٔ این طرح گفته شده بود: امروز وضع دنیا غیر از وضع پنجاه سال پیش است که دولتی بدون مطالعه امتیازاتی را نسبت بمنافع مجهولی بدیگری واگذار کند پس اول باید بطور قطع مسلم گردد که مواد نفتی در چه نواحی کشور وجود دارد و مقدار محصول در حدود چه میزانی میتواند باشد و از لحاظ اقتصادی و بازرگانی در کدام نقاط قابل بهره‌برداری است آنگاه روش اقتصادی ایران که استفاده از منابع زیرزمینی کشور بوسیلهٔ سرمایه ملی است آغاز و عملی گردد. طرح مزبور چنانکه در مجلس هم گفته شد پس از چندین روز و شب شور و مباحثه تهیه گشته و سعی بسیار شده بود که جنبهٔ بیطرفی آن کاملا رعایت شده باشد و قسمت (ه) آن که مربوط باستیفای حقوق تضییع شده میباشد مخصوصاً ذکر شده بود تا راه را برای مذاکره با شرکت ایران و انگلیس باز کند و از سوءظن شوروی‌ها نیز بکاهد.[1]

پس از تصویب طرح مزبور خاطر شوروی‌ها بسیار رنجیده شد و در جراید و گفتارهای رادیوئی خود دولت ایران را متهم بنقض عهد کردند و در تاریخ ۲۸ آبان ۱۳۲۶ (۲۰ نوامبر) نامه‌ای از طرف سفارت کبرای دولت شوروی بعنوان نخست‌وزیر نوشته شد که از لحاظ اهمیت آن در زیر نقل میشود:

«نامه پنجم نوامبر شما را راجع بتصمیم مجلس دایر به بی اثر بودن موافقت‌نامه چهارم آوریل در باب تأسیس شرکت مختلط نفت ایران و شوروی باستحضار دولت شوروی رسانده بودم. استنادی که در نامهٔ شما بقانون دوم سپتامبر ۱۹۴۴ دایر بمنع امتیاز شده بود مقرون بحقیقت نیست زیرا تا حدی که معلوم است شرکت مختلط ایران و شوروی برای نفت شمال امتیاز نیست بلکه مؤسسهٔ مشترک ایران و شوروی است. دولت شوروی مرا مأمور نمود که مراتب

۱ــ مشروح مادهٔ واحده و ملحقات آن در کتاب نفت و نطق مکی آورده شده است.

زیر را باطلاع دولت ایران برسانم: در موافقنامه ایران و شوروی که چهارم آوریل ۱۹۴۶ قوام نخست وزیر از طرف ایران و ایوان سادچیکف از طرف شوروی امضاء نمودند دولت ایران موافقت خود را با تأسیس شرکت مختلط ایران و شوروی بمنظور تفحص و استخراج نفت شمال ایران اظهار نمود. موافقت دولت ایران با تأسیس شرکت نامبرده از طرف اعلیحضرت پادشاه ایران نیز در تاریخ هشتم آوریل ۱۹۴۶ مخصوصاً بایوان سادچیکف تأیید گردید. در موافقت‌نامه چهارم آوریل ۱۹۴۶ پیش‌بینی گردید که قرارداد تشکیل شرکت نفت ایران و شوروی که برطبق مدلول این نامه بعد منعقد خواهد شد بمحض اینکه مجلس جدید ایران فعالیت قانونگذاری خود را آغاز نمود و در هر صورت در مدت هفت ماه از تاریخ ۲۴ مارس یعنی نه دیرتر از ۲۴ اکتوبر ۱۹۴۶ برای تصویب بمجلس تقدیم خواهد شد. بنابراین دولت ایران در موافقتنامه تعهد نموده است که قرارداد تأسیس شرکت مختلط نفت ایران و شوروی را در مدت معین برای تصویب مجلس پیشنهاد نماید. با اینکه عقد چنین قراردادی در موافقت‌نامه پیش‌بینی شده بود دولت ایران با امتناع از انعقاد قرارداد تأسیس شرکت مختلط نفت ایران و شوروی موافقتنامه را نقض کرد. نقض عهد دیگر دولت ایران این بود که موضوع شرکت نفت ایران و شوروی یکسال بعد از تاریخی که در موافقت‌نامه چهارم آوریل ۱۹۴۶ معین شده بود مورد شور مجلس قرار گرفت. سومین نقض عهد این بود که دولت ایران نه تنها قراردادی را که در باب تأسیس شرکت مختلط نفت ایران و شوروی پیش‌بینی شده بود برای تصویب مجلس پیشنهاد نکرد بلکه در مجلس برعلیه عقد چنین قراردادی اقدام نمود و باین طریق آنچه را که برعهده گرفته بود عهدشکنانه نقض نمود و نیز دولت شوروی نمیتواند متذکر نشود که تصمیم مجلس راجع به بی اثر بودن قرارداد تشکیل شرکت مختلط نفت ایران و شوروی برای شمال ایران با وجود بقای امتیاز نفت ایران و انگلیس در جنوب ایران تبعیض فاحشی نسبت باتحاد جماهیرشوروی است. نظر بمراتب فوق دولت شوروی برعلیه عملیات خصمانه مزبورهٔ دولت ایران نسبت باتحاد جماهیرشوروی که با روابط عادی بین دو کشور مباینت دارد جداً اعتراض نموده و مسئولیت عواقب این امر را بعهدهٔ دولت ایران میگذارد. احترامات فائقه را تجدید می نماید ــ امضاء ــ ا. سادچیکف.»

پس از وصول نامه فوق دولت پاسخی بسفارت شوروی فرستاد ولی آن

سفارث پاسخ دولت را اقناع کننده نشناخته مفادنامهٔ اعتراضیه را در جواب تأیید نمود.

در پایان این قسمت لازم است توضیح داده شود که امر یکا و انگلستان و بیشتر امر یکا برای تخلیهٔ ایران از ارتش سرخ مساعی بکار بردند لکن هرکس میداند که سیاست عاطفه ندارد و این ابراز عواطف در درجهٔ اول برای این بود که شورویها را از نفت خاورمیانه دور نگاهدارند و منافع خود را محفوظ بدارند تا در آتیه بتوانند از منابع نفتی ایران استفاده نمایند چنانکه پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که کنسرسیوم وارد عمل شد و به موجب قرارداد «امینی—پیج» که ناسخ قانون ملّی شدن نفت بود ۴۰ درصد از نفت جنوب ایران سهم امر یکائیها، ۴۰ درصد سهم انگلیسی ها و ۲۰ درصد سهم هلندی ها و فرانسویها گردید.

این ماجرا گفتهٔ افصح المتکلمین سعدی شیرازی را تداعی می کند که:

شنیدم گوسفندی را، بزرگی  رهانیدازدهان وچنگ گرگی
شبانگه کاردبرحلقش بمالید  روان گوسفند ازوی بنالید
که ازچنگال گرگم در ربودی  چودیدم عاقبت، گرگم تو بودی

پایان جلد ششم

# فهرست اعلام
# اشخاص

## آ

آتاترک؛ ر.ک. مصطفی کمال‌پاشا
آذر (لطفعلی بیک مؤلف آتشکده) ۱۹۱
آرتور اپهام پوپ ۱۸۸
آشتیانی (دکتر) ۴۱۳
آقازاده (فرزند آخوند ملامحمد خراسانی) ۲۵۲، ۲۵۶
آلبرت لوبرن ۴۱۰
آلکسی چرنیخ ۳۶۵
آهی (مجید، وزیر دادگستری) ۶۳، ۱۱۶، ۳۶۸، ۴۰۲، ۴۰۴، ۴۰۸، ۴۶۲، ۴۷۴
آیرم (سر لشکر محمدحسین) ۲۵، ۲۹، ۵۲، از ۱۰۹ تا ۱۱۳، از ۲۲۷ تا ۲۵۰، ۳۳۰، ۳۳۲

## الف

ابن الاثیر ۱۹۰
ابن یمین ۱۸۳
ابوبکر ۱۶۹
ابوالحسن سنگ ۲۱، ۳۶
ابوالقاسم کدیرسری ۲۹
ابوطالب (سرهنگ) ۳۶۷
احسان‌الله خان ۳۷۱
احمدبن جلال‌الدین محمد خوافی ۱۹۰
احمد اسمعیل ۴۵۵
احمدشاه ۴۷، ۲۲۷، ۲۹۰
احمد شفیق ۴۰۷
احمد کاشی ۳۲
احمد معاونیان ۲۰
احمد یزدان‌پناه ۸۹
ادوارد برون ۱۸۵
ادیب‌الممالک فراهانی ۱۸۵
ارباب حمید ۸۱، ۸۴
اردلان (حاج عزالممالک) ۲۲۰
ارسلان خلعت‌بری ۱۲۳
ارفع (سرهنگ) ۱۴۶، ۴۰۹
ارفع ۱۴۶
ارنست رنان ۱۸۴
استالین ۴۵۹، ۴۷۰، ۴۷۲، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۸، ۴۹۰
اسحق علی‌آبادی ۲۱
اسدالله سورکی ۲۰
اسدی (محمد ولیخان) ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۷، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۷۶
اسدی طوسی ۱۶۸، ۱۸۲
اسعد (سردار اسعد بختیاری) ۲۲۹، ۲۳۸، ۲۵۰، ۴۰۶
اسفرجانی ۳۲، ۳۳

اسفندیار ۱۶۶
اسفندیاری (دکتر) ۱۴۶
اسفندیاری ۴۵۵
اسفندیاری (محتشم السلطنه) ۱۷۳، ۱۹۸، ۲۱۰، ۲۵۷، ۳۴۶، ۳۵۰، ۳۵۴، ۳۵۶، ۳۶۲، ۳۹۱، ۳۹۳، ۴۰۷
اسکندر مقدونی ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹
اسکندری (ایرج) ۳۸۰
اسکندری (سلیمان میرزا) ۲۲۰
اسکندری (عباس) ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱
اسماعیل اف ۴۵۵
اشرف پهلوی ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۲۴۷، ۴۰۶، ۴۰۷
اشرف الملوک یزدانی ۴۱، ۴۴
اعتبار (اعتبارالدوله) ۶۴
اعلم (مصطفی) ۲۰۶، ۲۷۴، ۴۴۷
اعلم ۳۹۱
افخمی (سرتیپ عبدالرضا) ۱۴۶
افشار (ایرج) ۱۹۰
افشارطوس ۸۱ تا ۸۹، ۹۹، ۱۰۰، ۱۱۰، ۲۷۰
اقبال السلطنه ماکوئی ۲
اگوست ۱۸۴
الکساندر لئونیدو یچ ۴۵۵
الیموف ۴۵۵
امام جمعهٔ تهران ۲۸۷
امام جمعه خوئی ۴۰۷
امام جمعهٔ مازندران ۲۰
امامی (نورالدین) ۲۸۳، ۲۸۴
امامی هروی ۱۸۳
امان الله میرزا جهانبانی (سرلشکر) ۱۴۶، ۱۵۱، ۱۵۶، ۲۷۴، ۲۸۸
امان الله خان پادشاه افغانستان ۱۵۴، ۲۵۰
امیراحمدی (سپهبد) ۲۳۸
امیراقتدار ۴۷
امیر اکرم ۳۳
امیرتیمور کلالی ۶۱، ۶۲
امیر خسروی ۲۸۹، ۳۲۰، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۴۷، ۴۵۲
امیرزاده خانم ۲۷۱
امیر صادقی ۳۲، ۳۳
امیرعلائی (هوشنگ) ۲۳۳
امیر علیشیر نوائی ۱۹۱
امیر فضلی (سرلشکر) ۲۴۲، ۲۷۴، ۳۶۸
امیرکبیر (میرزا تقیخان) ۱۹۹
امینی (دکتر علی) ۴۹۷
امیرممتاز ۲۸
امیرنظام همدانی ۵، ۱۴۶، ۱۷۵، ۱۸۰
امین ۲۰۶، ۲۱۹، ۲۷۴
امین السلطان ۲۲۶
انجم السلطنه ۳۸۷
انصاری (مشاورالممالک) ۲۲۴
انصاری (سرلشکر) ۱۰۲، ۱۰۳
انصاری (مهندس) ۳۸۸
انصاری ۲۲۱
انگجی (سیدابوالحسن) ۲۵۲
انگلس ۳۷۷، ۳۷۸
انوار ۳۴
اولیانیشوف والری ۴۵۵
اورنگ (عبدالحسین شیخ الملک) ۲، ۱۲، ۳۴، ۱۳۶، ۱۷۵، ۲۱۳، ۴۱۳
ایدانف ۴۴۴
ایزدی (علی) ۳۹۱
ایدن ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۵، ۴۷۶
ایکس ۴۶۸
ایوانو یچ ۴۵۵

ب

بَدر (محمود کفیل وزارت دارائی) ۴۱، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۷۴، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۶۸
برتلس ۱۸۷
برهان (دکتر) ۹۴
برزین (تقی) ۲۸۳، ۲۸۴

برنز ۴۸۶، ۴۸۷
بزرگ علوی ۱۸۵، ۳۸۰
بقائی (دکتر مظفر) ۱۳۱، ۱۳۲
بنافتی ۳۶
بوذرجمهری (سرلشکر کریم آقا) ۱۲، ۲۳، ۲۴، ۳۲ تا ۳۴، ۱۱۲، ۱۱۳
بوین ۴۸۲، ۴۸۳
بهار (محمدتقی ملک‌الشعراء) از ۴۴ تا ۴۶، ۵۹، ۶۰، ۱۹۲، ۱۹۳
بهائی عاملی ۱۶۷
بهبهانی (میرزا سیدمحمد) ۴۰۷
بهرام چوبین ۲۷۶
بهرامی (دبیر اعظم) ۱۶۳، ۲۲۰
بهرامی (یوسف‌خان) ۳۱
بهروز (ذبیح‌الله) ۲۰۷
بهلول ۲۵۳، ۲۵۶، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۸۰
بیات (مصطفی قلیخان) ۲۰۶، ۲۱۹، ۲۲۳، ۲۷۴، ۳۶۷
بیات سهام‌السلطان ۴۷۷
بیات ۲۱۵

پ

پاسیکیوی ۴۴۴
پاک‌روان ۴۵، ۲۷۵
پرویز باوند ۳۶
پروین‌السلطنه ۹۰
پزشک احمدی ۲۵۷
پطر کبیر ۴۵۶
پوررضا ۹۳، ۹۹
پیپرلو ۴۴۶
پیشه‌وری ۴۷۶، ۴۹۲، ۴۹۳
پیرنیا (میرزا حسنخان مشیرالدوله) ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۹۳
پیغمبر اکرم ۲۵۸
پیچ ۴۹۷

ت

تئودورنلدکه ۱۸۵
تاج‌بخش (سرتیپ) ۴۳۷
تاج‌الملوک (ملکه) ۱۳۲، ۱۷۶، ۲۵۸، ۲۶۲، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۸۷، ۳۹۴
تجدد ۳۶، ۲۲۰
تدین (سیدمحمد) ۲۲۰
ترومن ۴۸۸، ۴۸۹
تزار ۱۴۲، ۱۴۳
تقی رستم کیائی ۲۰
تقی‌زاده (سیدحسن) ۱۶۴، ۱۶۹، ۱۷۱، ۲۰۹
توفیق پاشا ۱۴۵
توفیق رشدی آراس ۳۴۶، ۳۴۷
تیمورتاش (عبدالحسین) ۲۲۹، ۲۳۸، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۷۰، ۳۱۶
تینوس ۴۷۲، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶

ج

جامی ۱۹۱
جان‌محمدخان (امیرعلائی) ۴۵، ۴۶، ۴۸ تا ۵۰، ۵۴ تا ۶۰
جعفر برمکی ۳۹۵
جلال ایرانپور ۲۱
جلال زرین کیا ۳۸
جم (محمود) ۱۶۰، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۱۹، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۳۲۰، ۳۹۰، ۴۰۲، ۴۰۴، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۴۲، ۴۴۸.
جمال حسنو تارای ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۵
جواهر لعل نهرو ۲۱۸، ۳۶۸
جهانگیر افکاری ۱۸۴
جیمز برنز ۴۷۹

چ

چرچیل، ۴۴۶، ۴۵۹، ۴۷۲، ۴۷۹
چمبرلن ۴۴۰، ۴۴۱
چنگیز ۲۷

ح

حاج آقا حسین قمی (آیت‌الله) ۲۵۲، ۲۵۳

حاج حسین آقاملک ۳۹۶، ۳۹۷
حاج حسن عرب ۲۲
حاج سید خلیل ۳۷
حاج شیخ عبدالرحیم رحمانی ۲۱
حاج شیخ عبدالنبی نوری ۲۰۵
حاج میرزا یحیی تنکابنی ۱۰۴
حاذقی (ابوالفضل) ۲۸۱
حایری‌زاده یزدی (سید ابوالحسن) ۱۳۲، ۱۳۶، ۱۳۷، ۲۸۳، ۳۶۴
حبیب‌الله برهانی ۲، ۲۱
حسن حریری ۳۱
حسن مدانلو ۳۶
حسن لنگرودی ۲۰
حسین رستم کیائی ۲۰
حسین میرزا ۸۳، ۸۴
حسینقلیخان نوهٔ سپهسالار ۲۸، ۲۹
حضرت امیر(ع) ۲۰۹
حضرت رضا(ع) ۱۴۱
حکمت (علی اصغر) ۱۶۰، ۱۶۱، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۹، ۲۵۲، ۲۷۴، ۳۲۰، ۳۵۶، ۳۶۸، ۳۷۱، ۳۷۶، ۳۷۹، ۴۰۰، ۴۱۱، ۴۳۷، ۴۴۷
حکمت (نظام‌الدین) ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۷۴
حکیمی ۵۹
حکیمی (ابراهیم حکیم‌الملک) ۴۷۶، ۴۸۴، ۴۸۵
حمزه تاش ۳۴
حیدرقلی ۸۱، ۸۲، ۸۳

خ

خادمی ۲۱
خاقانی شروانی ۱۸۲
خانم افراسیاب خان ۲۷۳
خانم تربیت ۲۵۸
خانم دولو ۲۳۳
ختائی ۲۳۰، ۲۳۶
خدایار (سرلشکر خدایارخان) ۱۷۵، ۱۸۰، ۲۲۰
خزعل (شیخ) ۲
خسروانی (افسر هوائی) ۱۴۶
خسرو بویراحمدی ۷۷
خلعت‌بری، ر. ک. ارسلان خلعت‌بری
خلعت‌بری (حاج میرزا حسن) ۱۰۴
خلعت‌بری (سرهنگ دادستان ارتش) ۳۱۷
خلعت‌بری (دکتر ایرج) ۱۰۵
خلعت‌بری (ساعدالممالک) ۲۸، ۱۰۴
خلعت‌بری (شیخ نورالدین مجتهد) ۲۸، ۱۰۴، ۱۰۵
خلعت‌بری بهادر نظام ۱۰۴
خلعت‌بری محمد ولیخان، ر. ک. سپهسالار
خواجه نوری (ابراهیم) ۲۱۷
خیرخواه ۳۹۸

د

دادگر (رحیم) ۲۱۵
دادگر (حسین عدل‌الملک) ۱۵۸، از ۲۱۱ تا ۲۱۸، از ۲۳۲ تا ۲۳۶
دادور (وثوق‌السلطنه) ۱۵۹
دالادیه ۴۴۰
داور (علی اکبر) ۳۲، ۳۳، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۶۰، ۲۰۵، ۲۱۹، ۲۵۰، ۲۷۴، ۲۸۹، از ۳۱۴ تا ۳۳۴، ۴۱۴
درگاهی (سرتیپ محمد) ۱۰۹
دشتی (شیخ علی) ۲۱۹، ۲۲۰
دکتر ارانی (تقی) ۳۷۱، ۳۸۰، ۳۸۱
دکتر امیراعلم ۱۱، ۱۷۵، ۱۸۰
دکتر بهرامی (محمد) ۳۸۰
دکتر حامدی ۳۶۷
دکتر جزایری (شمس‌الدین) ۳۹۶
دکتر رضا رادمنش ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۴۶۰
دکتر سنگ ۳۵، ۶۳
دکتر شاخت ۲۲۲، ۲۸۹
دکتر شایگان (سیدعلی) ۴۱۳
دکتر شفق ۱۸۵

دکتر شیخ ۳۶۷
دکتر صدیق ۱۷۳، ۴۱۱
دکتر طاهری (هادی) ۳۴، ۳۰۱، ۳۰۶، ۳۳۵
دکتر فروهر ۳۹۱
دکتر لطفعلی بر یمانی ۸۰، ۸۱، ۸۴، ۸۵، ۹۹
دکتر مرتضی یزدی ۳۸۰
دکتر هاشا ۴۴۱
دلپاک ۴۰۸
دنسترو یل (ژنرال) ۳۴۰
دولتشاه سمرقندی ۱۹۰
دهخدا (علی اکبر) ۱۸۶
دهقان (احمد) ۱۳۲

ر

رأس الجالوت ۵۱
رام (مصطفی قلی) ۴۴۷
رحمان قلی ۴۱
رحمانی ۳۶
رحیمیان (غلامحسین) ۴۶۴
رزم‌آرا (سپهبد) ۲۱۷، ۲۱۸
رستم ۱۶۶، ۱۶۷
رشدی آراس ۳۴۱، ۳۴۲
رضا سمیعی ۳۱
رماسکو یچ ۱۸۷
رمدانی ۳۶
روحی کرمانی ۱۶۵
رودابه ۱۸۲
روزولت ۴۵۹، ۴۷۲، ۴۷۹
روشن ضمیر ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۷
روشنک (دختر دارا) ۱۷۸، ۱۸۰
رهنما ۳۴
رهنما (زین العابدین) ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱
ریتی ۴۴۴

ز

زال ۱۸۲
زالتاش ۲۷۲
زال محمد ۳۱، ۴۰
زاهدی (سرتیپ فضل‌الله) ۵۶، ۲۱۵، ۲۲۴، ۳۶۷
زاهدی (محمد) ۴۰، ۴۱، ۴۴

ژ

ژاندار (ژنرال فرانسوی) ۴۵۵
ژان هلو ۴۳۹
ژنرال ردکو ۲۵۵
ژول مول ۱۸۴
ژرژ آلن ۴۹۴

س

سادچیکف ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۵، ۴۹۶
سار (پروفسور فرانسوی) ۱۷۳
ساعد مراغه‌ای (نخست وزیر) ۱۳۱، ۴۶۲، ۴۷۳
سام ۱۸۲
سپانلو (هادی) ۳۶۷
سپاهی (مهندس علیقلی) ۳۶۷
سپهسالار (محمد ولیخان سپهدار اعظم) ۳۰، ۱۰۴، ۱۳۴، ۱۳۵، ۲۲۷
ستت بوو ۱۸۳
سجادی (دکتر محمد) ۱۳۱، ۴۰۸، ۴۳۷، ۴۴۷
سجادی (ضیاءالدین) ۱۸۲
سرتیپی (یاور محمودخان) ۳۶۷
سردار شاه محمودخان ۳۴۳
سردار معزز بجنوردی ۲، ۴۴، ۴۶، تا ۴۸، ۵۰، ۵۱، ۵۴، ۶۰
سردینس راس ۱۷۳
سرهنگ سهیلی ۲۰، ۲۸، ۳۱، ۳۳، ۴۰
سرهنگ مرتضی خان مکری ۵۵
سرهنگ مهدیخان ۵۴
سروان پیروز ۳۷

سروری (محمد) ۴۳۷، ۴۴۷
سر یدر بولارد ۴۳۹، ۴۸۳
سزاوار ۱۳۴، ۲۸۰، ۲۸۱
سعدی شیرازی ۱۶۳، ۱۶۷، ۴۱۳، ۴۹۷
سلطان سلیم ۱۶۴
سلطان محمود غزنوی ۱۶۴، ۱۶۷
سلطان مسعود غزنوی ۱۶۴
سلطان عبدالحمید ۱۶۴، ۳۷۴
سلطان محمد فاتح ۱۶۴
سلطانی (نمایندهٔ مجلس) ۲۸۳
سلمان محتشم ۹۱
سلیمان‌خان شادلو ۵۳، ۵۴
سمیعی (حسین ادیب السلطنه) ۱۱، ۱۴۶، ۱۵۸، ۲۱۶
سمیعی (عنایت‌الله) ۲۷۴، ۳۴۴ تا ۳۴۷، ۳۵۱، ۳۵۴، ۳۵۶، ۳۶۸، ۳۶۹
سنگ ۳۵
سواد دواز ۴۳۹
سودابه ۱۶۶
سهام‌الدوله ایلخانی ۵۳، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰.
سهراب ۱۶۴
سهیلی (علی) ۲۸۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۱۱، ۴۴۷
سیاح (حمید) ۴۵۵
سیاسی (دکتر علی اکبر) ۳۶۶
سیاوش ۱۶۶، ۱۶۹
سیدمجید کیقانی ۵۵، ۵۶
سید یعقوب انوار ۶۱
سید یونس اردبیلی (آیت‌الله) ۲۵۲ تا ۲۵۴، ۲۵۶
سیف‌الله باوند ۳۵

ش

شارل کامر هارت ۳۱۴
شاه اسمعیل اول ۱۶۴
شاه‌رودی ۳۶
شاه نعمت‌الله ۲۷۲
شاهرخ شادلو ۴۷، ۴۸
شبلی نعمانی ۱۹۴
شرف‌الدین علی یزدی ۱۹۰
شعاع‌الملک شیرازی ۱۹۵
شفا (شجاع‌الدین) ۱۹۲
شکوه الملک (حسین شکوه) ۲۳، ۱۴۶، ۱۵۸، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۰، ۳۲۰، ۴۰۱
شمس پهلوی ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۴۰۶، ۴۰۷
شورشیان (محمد) ۳۸۱
شولنبرگ ۲۳۲ تا ۲۳۵
شهاب (سرتیپ) ۲۴۳
شهبازی ۳۳
شهردار (مشیر همایون) ۲۳۸، ۲۴۰ تا ۲۴۵
شیبانی (سرلشکر) ۲۴۳
شیبانی (رئیس ادارهٔ املاک پهلوی) ۲۶
شیروانی (ابوطالب) ۷۲
شیرو یه ۲۶۹
شیر ین ۲۶۹
شیخ حسین تهرانی ۶۶
شیخ عباسعلی محقق ۲۵۴
شیخ مهدی واعظ ۲۵۴

ط

طبا (دکتر عبدالحسین) ۱۳۴
طباطبائی (سیدمحمد، نمایندهٔ مجلس) ۶۲، ۶۴
طباطبائی (سیدمحمد صادق) ۲۲۰
طباطبائی (عبدالکر یم، مدیر سالنامهٔ دنیا) ۲۳۶
طاهرزاده (مهندس) ۱۴۲
طبری ۳۶
طوسی ۳۵

ظ

ظلی (افسر بحری) ۱۴۶
ظهیرالاسلام ۲۸۷

ظهیر فاریابی ۱۸۳

ص

صاحب اختیار ۴۰۷
صاحبدیوانی ۱۳۲
صادق ۴۰
صادق (مستشارالدوله) ۱۵۷
صادق مظفری ۲۲
صالح (اللهیار) ۴۰۸
صدر (حسن) ۳۸۸
صدر الاشراف (محسن صدر) ۱۰۹، ۲۰۵، ۲۱۴، ۲۱۹، ۲۷۴، ۲۸۶، ۳۶۹، ۳۹۱
صدوقی ۹۰
صفاری (سرتیپ) ۳۹۰
صفر علیخان ۵۶، ۵۷
صفر علیخان (سرهنگ) ۴۹
صفوی ۳۵
صمصام السلطنه بختیاری ۲۲۷

ض

ضحاک ۱۶۶
ضیغم الممالک (عبدالله) ۱۰۴

ع

عادل خلعتبری ۳۲
عباسخان نکوئی ۱۰۴
عباس عمادی ۲۲
عباس نادری ۳۰
عبدالله خان شادلو ۵۵
عبدالعلی داراب ۲۱
عبدالعلی ساترابی ۹۰، ۹۱
عبدالوهاب عزام ۱۷۳
عبده (دکتر جلال) ۲۸۳، ۲۸۴
عثمان ۱۷۰
عدل (احمد حسینخان) ۳۶۸
عزت الله گلبادی ۲۱
عزیزالله خان شادلو ۵۵
عزیز کاشی ۲۷۱
عصمت پاشا ۱۵۰
عطار نیشابوری ۱۸۹
علاءالدوله ۴۵، ۵۵، ۵۸
علاءالسلطنه ۲۲۷
علاء (میرزا حسینخان) ۱۷۲، ۲۷۴، ۳۶۸، ۴۸۸
علم (محمد ابراهیم، امیر شرکت الملک) ۵، ۱۱، ۱۷۵، ۱۸۰، ۴۱۱، ۴۳۷، ۴۴۷
علی اکبر خدابنده ۵۸
علی اکبر گلبادی ۲۲
علی اکبر دری ۲۱
علی بن موسی الرضا (ع) ۲۸۰
علی بن ابیطالب (ع) ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۲۵۸
علی قرشی ۲۰
علی نقی زندانی ۲۱
عمر ۱۶۹
عمیدی نوری ۳۵
عنایت الله ناصرتاش ۱۰۴
عوفی (محمد) ۱۸۹
عین الدوله ۲۲۷

غ

غضنفری (شیخ) ۹۱، ۹۲
غنی (دکتر قاسم) ۲۶۰، ۳۹۱

ک

کارل مارکس ۳۷۷، ۳۷۸
کاظم حق کیفی ۲۹
کاظمی (سید باقرخان) ۱۴۶، ۱۵۸، ۱۵۹، ۲۰۵، ۲۱۹، ۲۷۴، ۳۴۲، ۳۶۵، ۳۹۳
کافتارادزه ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۷۴
کاکس ۲۹۱، ۲۹۳
کاووس ۱۶۷، ۲۶۹

کدمن ۴۵۰
کرستنسن (پروفسور دانمارکی) ۱۷۳
کردیه ۲۶۹
کریم قوانلو (سرهنگ) ۲۲۴
کشوری (مرتضی، وکیل دادگستری) ۱۱۸
کلودیوس ۴۵۵
کمال (سپهبد عزیزالله) ۴۵۴
کمال کوپرلو ۳۴۱
کمال هدایت (مصطفی قلی) ۱۷۱
کمالی (حیدرعلی) ۱۹۵
کنت چیانو ۴۴۶
کوپال (سرتیپ) ۱۴۶، ۴۰۹
کورتیس ۴۶۰، ۴۶۱
کوزه کنانی ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳
کوول ۱۸۴
کونولی (ژنرال) ۴۸۱

گ

گلداسمیت ۳۴۳
گلشائیان ۱۳۱، ۱۳۴
گوبلس ۳۳۹

ف

فاتح (محمد) ۲۲۴، ۳۶۷
فاروق ۳۹۰، ۳۹۲
فاطمی (دکتر حسین) ۲۱۷
فالی (سید حسام‌الدین) ۲۵۲
فتحعلیشاه ۱۶۵
فخرالدین پاشا ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴
فخر داعی ۱۹۴
فخر علاء ۲۲
فرخ ۲۷۲، ۳۶۸
فردوسی طوسی ۵۲، ۱۶۱، ۱۶۳ تا ۱۸۸
فردریک گادنر کلاپ ۳۱۴
فرزین (محمدعلی) ۴۳۸
فرمند (ضیاءالملک) ۴۶۳
فروزانفر ۴۱۳
فروغی (محمدعلی، ذکاءالملک) ۱۰۵، ۱۴۵، ۱۷۲، ۱۹۴، ۲۰۴ تا ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۱۴، ۲۱۸، ۲۵۱، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۳۴۰
فروهر ۴۰، ۳۶۸
فروهر (ابوالقاسم) ۴۰۵
فکرت (باقر) ۳۶۷
فن اشتراس ۴۴۰
فن ریبن تروپ ۴۴۵
فوت ۱۴۳
فوزیه ۳۹۰، ۳۹۲، ۳۹۵، ۴۰۷
فون پاپن ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵
فیصل ۳۴۰، ۳۴۱
فیض محمدخان ۳۴۴، ۳۴۶، ۳۴۷
فیلی منوف ۴۳۹

ق

قاآنی ۲۱۰
قاسم عبدالملکی ۲۶
قاضی نورالله شوشتری ۱۹۱
قبادیان (عباس) ۱۳۶
قدس جورابچی ۵۶
قدیمی (افسر پیاده نظام) ۱۴۶
قراگوزلو (اعتمادالدوله) ۲۰۹
قرشی (سیدحسن) ۲۳۷
قریب (ضیاءالدین) ۴۰۴
قشقائی (محمد حسین‌خان) ۲۳۶
قشقائی (ملک منصور) ۲۳۶
قشقائی (ناصرخان) ۲۳۶
قوام (احمد قوام‌السلطنه) ۱۱۵، ۲۷۶، ۲۹۴، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۹۰، ۴۴۷، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۸ تا ۴۶۶
قوام (علی) ۴۰۷

قوام (محمد) ۳۸۷، ۳۸۸
قوام شیرازی (قوام‌الملک) ۲۴۴، ۴۰۶
قوانلو (سرهنگ کریم) ۳۶۷
قیصریه ۴۰۷

ل

لاهوتی ۱۳۴، ۳۷۱
لئوپلد سوم ۴۴۶
لرد کرزن ۵۸
لسانی (ابوالفضل) ۱۲۳
لطفی ۳۸۱
لطف‌علی سالار ملک مرزبان ۳۴، ۴۰ تا ۴۴
لودندرف ۳۳۸
لهاک‌خان ۵۰
لیپسن ۲۸۸
لنین ۳۷۱، ۳۷۸

م

ماکیاول ۴۹۳
متین دفتری (دکتر احمد) ۲۷۴، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۸۱، ۳۹۰، ۳۹۱، ۴۰۲، ۴۰۴، ۴۱۳، ۴۳۷، ۴۴۷، ۴۴۸
مجتبائی ۱۸۵
مجدزاده ۳۸
مجدالسلطان لطیفی ۲۳، ۲۴، ۳۲، ۳۳، ۳۴
محمد امین ۳۲
محمد ۳۷
محمدحسن محسنی ۲۲
محمد حسین زارع ۳۶
محمدرضا پهلوی ولیعهد ۱۴ تا ۱۶، ۱۰۹، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۷، ۱۶۲، ۲۴۹، ۲۸۷، ۲۸۸، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۶۷، ۳۹۷، ۴۰۴، ۴۰۶، ۴۱۰
محمد زمان ۴۱
محمد ظاهر شاه ۱۴۵، ۳۴۳
محمد علی میرزاده ۲۰۵، ۲۲۶
محمدقلی ابوالملوکی ۲۲
محمد مسعود ۳۹
محمودخان انصاری ۴۶
محمودخان فولادین ۴۸، ۵۰
محیط طباطبائی ۱۰۵
مختار (سر پاس رکن‌الدین) ۹۲، ۱۰۹، ۲۸۳، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵
مدرس (سیدحسن آیت‌الله) ۱۰۵، ۳۷۷
مدرس (محمدعلی) ۱۸۶
مرآت (اسمعیل) ۴۰۰، ۴۰۲، ۴۳۷، ۴۴۷
مریم خانم ملک مرزبان ۴۱، ۴۴
مزینی (سلطان) ۱۴۶
مستعان (حسینقلی) ۲۷۶
مستوفی الممالک (میرزاحسنخان) ۲۲۷
مستوفی وزیری ۳۶
مسعودی (عباس، مدیر اطلاعات) ۷۲، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۷۳، ۱۷۴، ۳۹۱، ۳۹۲
مشارالملک ۳۳
مشایخی (مهدی) ۳۳، ۳۸۷، ۳۹۰
مشیرالدوله (شیخ محسن‌خان) ۲۲۶
مشیرالدوله (میرزا نصرالله خان) ۲۲۶
مشیرالدوله (میرزا حسنخان) ر. ک. پیرنیا
مشیرالسلطنه ۲۲۶
مشیرالملک ۲۲۶
مصدق (دکترمحمد، مصدق‌السلطنه) ۳۸، ۱۳۵، ۲۱۸، ۳۸۸، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۸۴
مصطفی کمال پاشا (آتاترک) ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۴، ۲۵۰، ۴۰۹
مطبوعی (سرلشکر ایرج) ۲۵۵
مظفرالدین شاه ۶، ۲۱۳، ۲۲۶
مظفر اعلم ۲۱۹، ۲۲۳، ۲۲۴، ۳۶۷، ۴۰۰، ۴۰۹، ۴۳۷
مظفر فیروز ۳۸۸
مقدم (محمدعلی) ۳۹۱

معاونیان ۲۱
معتمد (مهندس ناصر) ۳۸۸، ۳۹۰
معتصم ۳۵
معظمی (دکتر عبدالله خان) ۲۱۷
فهیمی ۴۰۹
ملک‌زاده آملی ۳۵
ملک مدنی ۳۴، ۶۱، ۲۸۰، ۲۸۱
مکّی (سیدحسین) ۱۳۲، ۱۳۴ تا ۱۳۸، ۲۸۲ تا ۲۸۴، ۳۶۴، ۳۸۸، ۴۹۳، ۴۹۵
منتظم‌الملک ۲۸، ۱۰۴
منصور (علی، منصورالملک) ۱۹۷، ۲۰۶، ۲۱۹، ۲۴۲، ۲۷۴، ۲۸۶، ۴۰۵، ۴۰۷، ۴۳۷، ۴۴۷، ۴۴۸
منیژه ۲۶۹
مؤید احمدی ۲، ۵۹، ۶۱، ۱۳۷
موسولینی ۳۳۹، ۴۴۰
مولوتف ۱۷۳، ۴۴۴، ۴۵۸، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۵، ۴۸۶
مهام ۱۴۱
مهدی ماطری ۲۲
مهرخواه (نعمت‌الله) ۱۹۶
میرزا اسمعیل‌خان ۲۱۰
میرزا ابوطالب ۲۷۱
میرزا طاهر تنکابنی ۲۸، ۱۰۵ تا ۱۰۸، ۱۱۵
میرزا صادق آقا (آیت‌الله) ۲۵۲
میرزا علی خان پسر مشیرالدوله ۲۲۶
میرزا کوچک‌خان ۳۷۱—۳۷۹
میرزا کریم خان رشتی ۲۲۰
میلانچی (علی اصغر) ۲۳۱

ن

ناجلی الاصیل ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۵۱، ۳۵۵، ۳۵۶
نادرشاه افشار ۱۶۵، ۲۸۴
ناصرالدین شاه ۱۹۹، ۴۰۷
ناصرالملک همدانی ۲۲۷
ناصرخسرو ۱۶۷
ناصرخان ۲۳۸
ناصر ندامانی ۲۲۰
نایب‌حسین‌خان حریری ۳۰، ۳۲
نجم‌آبادی (شیخ عبدالحسین) ۲۳، ۲۴، ۳۲
نخجوان (سرلشکر احمد) ۲۰۶، ۲۷۴، ۴۳۷، ۴۴۷
نخجوان (سرلشکر) ۴۰۹
نخجوان (امیر موثق) ۲۱۹، ۲۴۲
نازلی ملکه ۳۹۲، ۳۹۴، ۳۹۵
نصرت‌الدوله فیروز ۲۹۰، ۳۱۶
نصرت نظام ۱۰۴
نصیرخان ۲۳۱
نظام‌السلطنه حسینقلیخان ۲۲۷
نظامی گنجوی ۱۸۸
نظامی عروضی سمرقندی ۱۸۲
نقدی (سرلشکر علی، سردار رفعت) ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۰
نقدی‌سپهبد علی اصغر ۱۷۷
نواب احتشام رضوی ۲۵۳، ۲۵۴
نوائی (سرهنگ) ۲۵۷
نوری علا ۳۷
نوری پاشا ۳۴۱
نیکلای دوم ۳۷۸

و

واسیلیوسکی ۴۴۴
والاس مری ۴۸۳
والن (سرلشکر) ۴۴۴
والی زاده (اسمعیل) ۱۵۱
وثوق‌الدوله ۲۲۴، ۲۳۶، ۲۹۰، ۲۹۱
وثیقی ۲۲۱، ۲۷۴، ۴۰۸، ۴۳۷، ۴۴۷
ورنوس (عباس) ۲۲۴، ۳۶۷
وکیلی (علی) ۲۲۴، ۳۶۷

ه

هانریش هاینه ۱۹۲
هانری ماسه فرانسوی ۱۷۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۷
هدایت (رضا قلیخان) ۲۱۳، ۴۴۸
هدایت (مخبرالسلطنه) ۱۴۹، ۱۵۷، ۱۷۰، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۹، ۲۲۳، ۲۴۲، ۲۶۸، ۳۱۶، ۳۴۱، ۳۹۳، ۴۱۰، ۴۴۷
هرمان اته ۱۸۵
هرودت (مورخ) ۱۷۷
همائی (جلال) ۱۹۶
هوور ۴۶۰، ۴۶۱
هیتلر ۲۳۱، ۲۳۷، ۳۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۵۷، ۴۵۸،
هیندنورک ۳۳۹، ۴۴۰

ی

یاسائی ۲۲۳
یزدان‌پناه (سرلشکر مرتضی خان) ۲۳۸
یغمائی (حبیب) ۱۶۴، ۱۹۵
یمین اسفندیاری ۳۵، ۱۳۳، ۱۳۴
یوری مار ۱۸۶